

N.M.1961.807/1

4136744

1705.10.10.11

۱۲۸
ق
۳۰

نزهة الساعية

ف ج ۱۰

تالیف فاضل اجل حکیم مرزا محمد

معروف شهید رالع ۳۵

مدفون پنج شریف ولی

۱/۵۷/۹۶

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

١٥/١٢/٩٥

در بیان
کفر و شقاق
باستظهار
بنیاد کفر و نفاق
کرد و درین حیات کفار
گردانند که مصدوقه
نجات لغو است
و درخت اللهم صل
اللیل و اینها
المصنوع الی
عفی الله عن
المجذبات و الفساد
ایام خشکالی
علم و دانش
برآمده و در سیم
بی بر نفی دینی
او بهار سیرت
خواب و برین
و استفاده و با سبیل



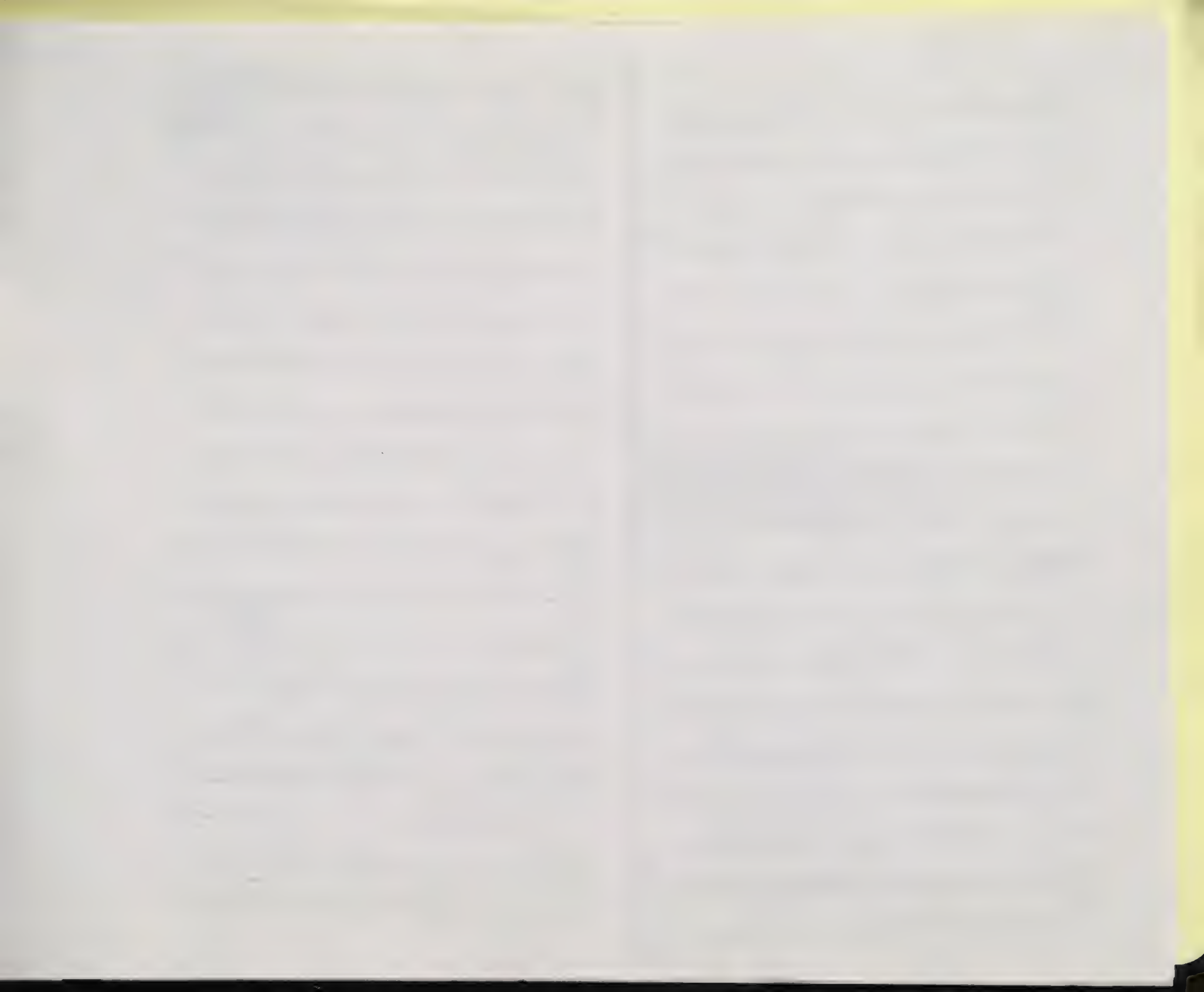
بسم الله الرحمن الرحيم

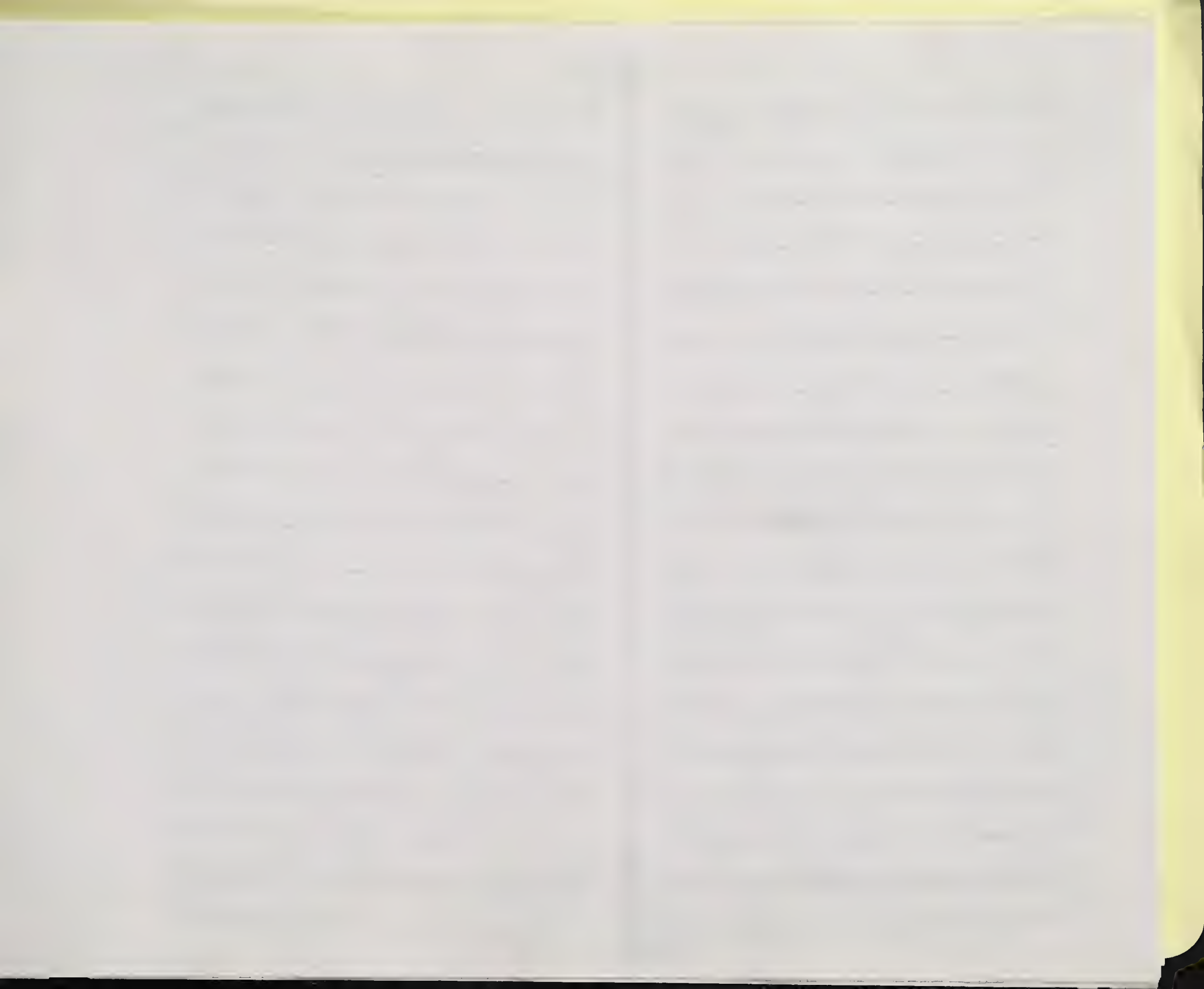
بهترین کلامی که تجلیه را در قلوب اصحاب اهل بیت است
تصفیه سنجی از باب ایتقان از زکات نجات شکوگان تواند نمود و چون
مقالی که حرز جان اهل عرفان و رفیق و دفع مرد و انس جان تواند بود و حمد و شکر
حکیمی است غنیمت شانه و بهر زبان که مقتضای حکمت بالغه و قدرت شامه است
کلمات و کافیه مخلوقات را از کفر عدم منهد و جوید و طایف امام
بشارع شریعت غرا و جاده ملت بهیض و دلالت نموده و پیرایه هدایت که گشتگان
بادیه ضلالت و طغیان و حماقت و خطا طت بهیضه ایمان از یکایک عدوان
انمیا و اوصیا را مبعوث گردانید از انجمله جناب پیغمبر مآثره علیه و آله شرافت الهی
و تحالف السیدات مشرف و مشرف خاتم مشرف ساختن با عین معارج
و وصال و اقصی مارج و توفیق و اتصال رسانید و کلام غرض را که نصیحت می مخطبان
و ملبانی عدنان از تحدی یا مقصود از آن معجز و مقصود اعتراف بنزد دلیله نبوت برآ

در بیان
کفر و شقاق
باستظهار
بنیاد کفر و نفاق
کرد و درین حیات کفار
گردانند که مصدوقه
نجات لغو است
و درخت اللهم صل
اللیل و اینها
المصنوع الی
عفی الله عن
المجذبات و الفساد
ایام خشکالی
علم و دانش
برآمده و در سیم
بی بر نفی دینی
او بهار سیرت
خواب و برین
و استفاده و با سبیل
در بیان
کفر و شقاق
باستظهار
بنیاد کفر و نفاق
کرد و درین حیات کفار
گردانند که مصدوقه
نجات لغو است
و درخت اللهم صل
اللیل و اینها
المصنوع الی
عفی الله عن
المجذبات و الفساد
ایام خشکالی
علم و دانش
برآمده و در سیم
بی بر نفی دینی
او بهار سیرت
خواب و برین
و استفاده و با سبیل

نقص در نمودن در اکثر ادوات زبان تشیع در از نمودن به زبان و باب قبح هیچ
درست و حکمت خود را مبرض اظهار در آورده او را از نو دوستی در آمده باشد
المبیس تر بلیس برای قریب جهال خود و اقربان خود را از طبقه اعلای شیعیان
المومنین علیه السلام و الموده تا عوام مخلصان نهائی و جرب زبانی او اصغای
کمال باطل کرده بام او در این دنیا محبت ملبس و تلبس و تلبس که با یکان و اعطان
الباب خطابت کشوده مخیلات شعری و عمو مات و همی خود را الملباس برهان
طوبی که ساخته در مجادله و مخالطه نصب سبب از انزال و از زبان خود در بوده زخم
و او کمال فضل و دانشندی در داده دان خرافات و نهانیات را که ثانی طاعت
این شبهه است تحقیق و تدقیق نام نهاده پیدا و بر کاغذ و مداد کرده روی آورد
را مانند جهره طمانی را باب نفاق بسو او کفر اندوده در حقیقت خود را صحنه صبا
و سحره کو دشمنان اینجا خوان نموده و لکن ماقبل تنوع صد طبعه میرانی بهما شهرت
لبر هم تو در این بلند انشیامیت تا با بخردان خفای خاک سم کهنه است نه بر باز
سپه اسمیت با بک کلاب با مده مانده تازه نیست نه خفاش را شیر و کجور با
سجود حیات تو شکفتی که از نازل نه روح حار با جدت یا رجا نیست نه حیرانم از غر
ذات شریف تو نه این جوهر لطیف نه بحری نه کامیت نه رنگین افاد و ناطقات
منصحت طمانت من شبهه را شکل نیست نه ای بی قرینت فبت تو باشد مکر جا
مکر مشو دلالت این اقترامیت نه چون بواسطت عا نه انکار حکامی
افا خم فضلا ی عصر تا د الکحل فی الکحل لازمی تو را با کتا برست از شبهه تشیع
نیز غارت نهانیات و مملو از باطل و خرافات مطلق است نه از این شر و مانع

ما لیس لایا فیه سیدم سیر غریز حکمت و جان نازنین معرفت سو کند و انده تقسیم و انکه
عظم انهم متوکلایات او را فوج مطلق ندیدم و آن همه نفس درازی و سیزده در اوج
این نقش باطل و تسلول لا طایل و مغالطات او را صنف تر از شبهات ملامت
الموت و دوسوی تر از نسخ حکمت یافتیم و کلام او را که مبنی بر غلط فهمی و غلط تخطیط
و مغالطه و تغلیط است در خوردان ندیدیم که کسی نقل و است کتاب آن توبه
نماید یا در صدد و جواب آن در آید به اکثر آن شکل مشترک الود و دوست در و
و فتاوی فریقین و بسیاری که موردان مذمب زیرید و اسما علیه و علاه و نظایر
آنهاست سلطان آن فرق و مذمب مستعد در شش فقه اثنا عشریه معنی الزم
بعضی جواب نیست و اکثری از تغییرات نامص و اقربان اوست ساخت نیست
ایل حق از لوث ان باطل منزه است و برخی را علای علمیه در مکرک نه بر از صحنه
از زمان حک نموده و بهری با بک توبه با نام نقل مکر و لکن چون بعضی از عرف
افا خم فضلا ی رفیع القدر و المکان و اجله اعظم علای منع لث ان که سیر بدعت
و اعتبار دشمنان دارد و صیت فصل و کاش از کران تا کران رسیده و در حقیقت
نیرنگی غالب این تالیف و تصنیف اوست این نسخه را که بر عجم فاسدش در ضرا
سبانی و رشافت معانی و مسانت اوله و ذنات بر این کتابی مثل او در باب
تالیف نشده با آنکه در شکاک الفاظ در طانت مضامین و سخافت حجج و دلائل
ضرب المثل است این نهانیت ناهمی رتبه جان و تمییز ایمان نموده و مافی الکتاب
شبهات محض و نهانی لا یخفی می نماید و در زبان دسی سیر بر کی دنیا که کتب عج
اجامه و او باش او را حاصل است محبت قریب و عیسای حجاب فرومایه و شیرین





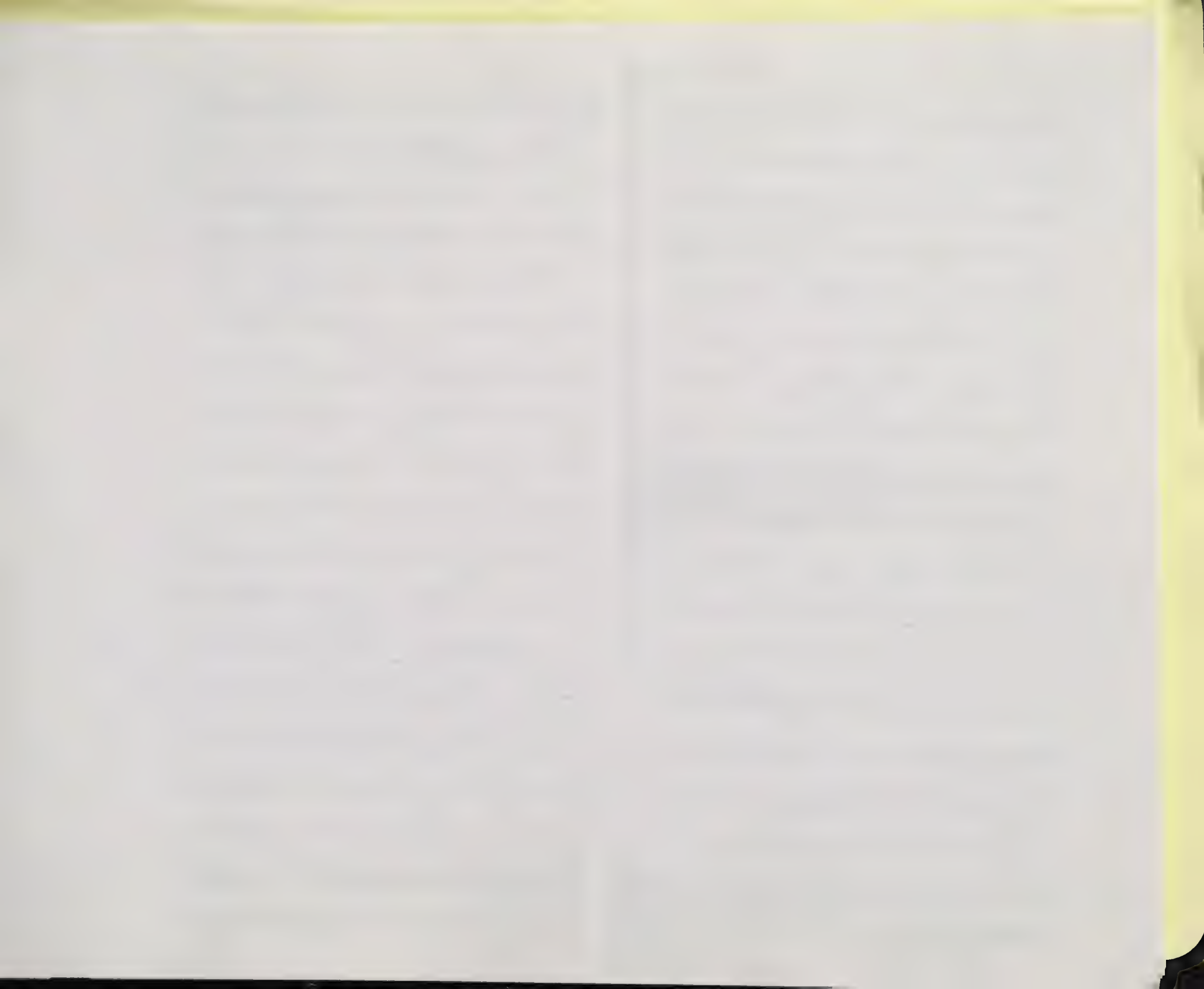
عزیز بنی اسرائیل آرزو که خاک شده : مر جواز ناظران این کتاب است
که تعصب و بغضا از میان برداشته بر آن خطا طریقه و ضلالت مرتبه این سخن را
نظر کنند و بفحوائی کلام حضرت ولی ذوالجلال علیه السلام المتعال لا نظر الی من قال
و انظر الی ما قال بنظر انصاف و در مطاویح مباحث این عجمه ملاحظه نماید اگر چه
و خطای که از او از مشرب و غیر لطیف نماید مستطیع شود بدلی عفو و صغیر شود
سمت با صلاح آن که دارند و غیر از اطلاع بر مقتضای قایل عبادت بحجاب این روایت از
فمن عفی و اصفح فانما اجره علی الله و انما اشره فی المعصوه و تعویب الکلام المعبود قال الفاضل
انما صلب الحمد و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب
قاب قوسین او اولی بدر الدجی شمس الصغری نور الهدی محمد المجتبی و عتیقه و اصحابه و زوایا
العلی ابی العبدی گویند زکاه قادر توحی حافظ غلام علیم شیخ قطب الدین احمد بن
شیخ ابوالفیض دلموی عفر الله لهم اجمعین و ششم فی زمره عباده الصالحین که این ساله
است در کشف حال شیعه و بیان اصول و مآخذ مذکور ایشان و طریق دعوت ایشان
و بیان را و زندگی از عقاید ایشان در باب الوهیت و نبوت و امامت و معاد
نقل بعضی از سایل فقیه ایشان که مآخذ آنها از اصول ملت حنفیه مخفی و پوشیده است
و ذکر باره از اقوال و افعال ایشان در حق صحابه و از واج مطهرات و اهل بیت نبوی
رحمه الله علیه اجمعین و این رساله را تحفه اثنا عشریه نام نهاده شد زیرا که بعد از
انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر علیه النعمه و السلام صدرت تالیف پرست
و جلوه ظهور گرفته و آنچه در قرون ماضیه در کفایت کوی شیعه علی الخطیوس نامیده شد
عشریه با اهل سنت و جماعه بوقوع آمد و اکثرش درین رساله مندرج است و آنچه

متر و کمانده حقیقت حاشی نیز از آنچه مذکور شد بوضوح انجامیده و این رساله
المؤمنین و صیحه الشیاطین لقب کرده اند و قول و به نسبتین هر چند ستر نموده
تا تعصب بظلم واجب نیست ملک سبب آنکه تصرف در ملک غیر بطریق استیضات
موجب عقاب نیست بحسب وقوع اذن از جانب شارع کتاب خود را که بخش امر
و فی بال است تصدیق نموده لیکن چون مکرراً جلای الهیست که بشهادت خودش جای
امیر المؤمنین علیه السلام است و نیز مکرراً اولاد طاهرین اوست خصوصاً جناب حضرت
صاحب الامر و الزمان که نام این عصر و فیضان نعمت درین فیه و زمان منتهی است
مقدس انجذاب است پس سکر او محبوب بکفران باشد و نسیانی لغت و خسران
طعمیت ناشی از جهل و غفایت و الا معلوم است که در عصره کاهش مقتضای یوم
مذکور اکل نامی مهم هر توحید با نام خود مشغول می گردند و سرخیل صالحان حضرت میر
المؤمنین است علیه السلام جناب سیدی و ثعلبی در تفاسیر خود از این مالک و ابن
عباس و ابویوسف یعقوب بن سفیان القسری در تفسیر خود بابتنا و ابن
عباس و حافظ ابی بکرین مرویه با سناد خود از اسامیت عمیر روایت کرده اند
کریمه فان الله مولاه و جبریل و صالح المؤمنین در زمان
حضرت امیر المؤمنین عزمازل شده و مر از صالح المؤمنین انجذاب اند و امام
رازسی و نیشابوری در تفاسیر خود باین حجر در صواعق محرقة از ابن عباس روایت
کرده که گفته اند ان الله مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و در زمان
جناب صاحب کتاب ما شانه قال نزلت فی علی و قال الود المحدث فی قلب
المؤمنین و غیر این حجر در صواعق محرقة از ابن عباس روایت کرد و ما نزلت



الآثار التي ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحج انت يا علي وشيقتك تاتي وانت وشيقتك يوم القيمة را حنين مريضين وناج
اعدادك غضا باقمحين ناصب را که با وجود ادعای محبت رئیس اعدای انجمن
خباچه نقضی ما اضر احد شيئا الاظهر في فلتات لسانه وعلی صفحات وجهه از غلطات
لسان خامه او در مطاوی تحریر این کتاب معلوم میشود و محذور باصالحان شدن چه
دار و حاشا ثم حاشا حشر غلامان علی با علی حشر غلامان فلان با فلان و عداوت
انجباب که مستوجب سخط رحمت است خباچه احادیث کثیره و ذرات بران دار و باعث
غفران چه گونه شود و معجزه ای بصورت باطل نمی خیال محال شد و در شرف احوال شیوه بران
اصول و ناخذ مذہب و طریق دعوت ایشان غلط و تخلیط کرده اند و وی خطب غلطات
برده خباچه ان شاره استخوان در مقام خود بین سازیم و انیکه ما غلظت ان مثل
فقیه فرقه حقه از جهت قلت علم بر ناصب و انرا نش مخفی باشد بطایان آن در نفس الامر
لازم نیاید فان الناس اعداء لما جهلوا و تسمیه ساله تحفه اثنا عشریه بقرض بر فرقه
متممه نموده و انچه در وجه تسمیه آن گفته موضع تدبر است چه بطلاق القضاء یا یا اثنا
عشریه در توجیه تسمیه غیر مو جه است بلکه از قبیل تسمیه زکلی لکافور و نامیدن مشایخ
و بجزو برست که اگر فقره ثانیه را نیز در توجیه تسمیه منضم سازیم که برین تقدیر و بوی
خواهد داشت و تلفیظ درست است با معنی که هر گاه مومنین بنظر اعدایان بخواب
او را ملاحظه نمایند موجب افتضاح او دیار ایشان و باعث تیرد و نوح مومنین خواهد شد
که این گونه نبایات را محل نهند و منجم رضا اصفا نماید تا ان الفاضل انصاف عرض
از مستوی این رساله و تحریر این مقاله نیست که درین ملاذ که ماسکن ایم درین

زمان که ما در انهم و اوج مذہب اثنا عشریه و شیوع ان مجدی اتفاق افتاد که کم
خانه باشد که یک فردکس ان خانه باین مذہب متدبب نباشند و رغب باین مذہب
نشدند لیکن اکثری از حلیه علم تاریخ و اخبار خود غافل و از احوال اصول و اسباب
خود بخیر و غافل میباشد هر گاه در مجالس و محافل با اهل سنت و جماعت گفت و گو
مینمایند کج میج میگویند و شتره که بر می آرند حسبته بعد تحریر این رساله برداشته تا وقت
مشاهده از جاده خود و سران زدند و اصول خود را منکر نشوند و در بعضی امور و اشک
و تهمید و راه اندهند و درین رساله التزام کرده است که در نقل مذہب شیعه و بیان اصول
ایشان و الزاماتی که عاید بایشان می شود و غیر از کتب معتبره منقول عنه نباشد و الزاماتی
که عاید بای سنت می شود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا بر یک را از
طریقین است که مذہب و عقاید است سنت و ما هم اعتقاد و وثوق غیر واقع و انچه از تواریخ
و قصص حکایات گذشته درین رساله مذرج است از ان جنس است که مرد و فرقه
بر ان اتفاق دارند و تفسیر قرآن مجید نیز از فریقین یکسان مروت و بهر حال
تفاسیر شیعه آورده شد تا کسی را مظنه اتمت نماند و ما توفیق الله العالی
است اقول و بهر کسب چنین شیوع علت میضای یا عسریه بوجوب و عده است
جناب باری عز اسمه در اعلامی کلمه حق فرموده با آنکه در هر عصری خلفای اهل جور و سلاطین
و امرا سی آنها و اطفا و این نور مبین دقیقه فرو گذشت مکرده و رقع و قمع نمکین
مرتب اسباب تمهید بر دوزخ بر زعم حاشدان ضیاء سنای رواج ان در کمال ارتقا
و اتمه و بهر حال
و عداوت ان شاره استخوان در مقام خود بین سازیم و انیکه ما غلظت ان مثل

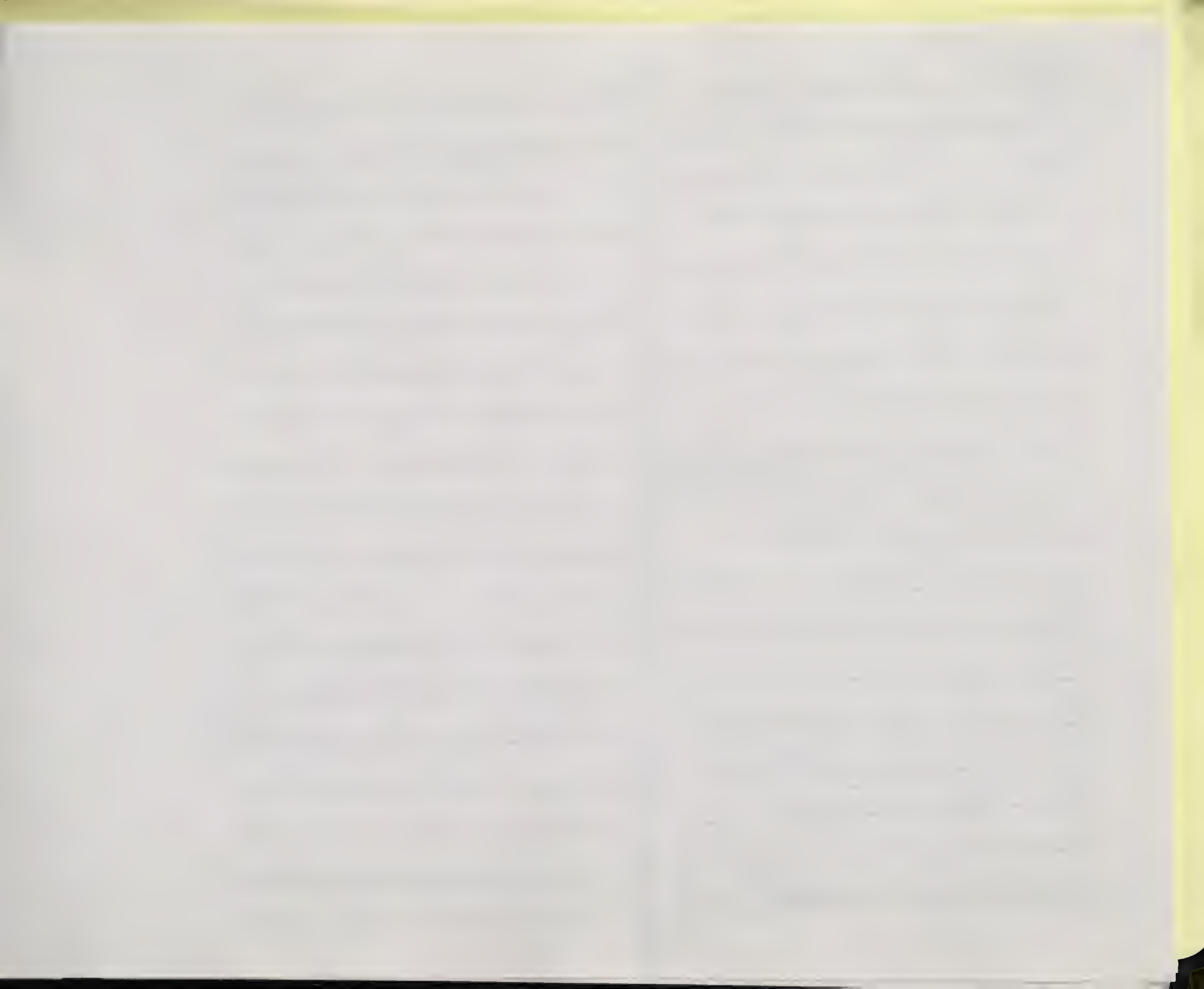


کتابت مصنف فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لکین لهم وینہم الذی ارتضیٰ لهم وللمسلمین
 من بعد خوفہم انما در حین ظهور صاحب الامر والزمان علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ زمان
 سطوح انوار عدل و ایمان و اوان حمود و نیران ظلم و عدوان است منصب شہود مطلوبہ
 بمی نامہ و مجول و قوہ الہی نامی سکنہ ربع مسکون متمک جمل العین ابن دین بین خواندہ شدہ
 خانجہ خانہ مسطرہ و احادیث متکاثرہ و دین باب از الہ اہل بیت علیہم السلام و
 ونبی ازان و دین کتاب و مقام خود سمت گذارش خواهد یافت و آنچه گفتہ اکثر
 از علیم علم تاریخ و اخبار خود و عاقل و از احوال سلف خود و غیر و غافل می باشند کلاست
 از نور صدق رسد و عاری ص و استن سیر و دیگر علوم منصب غوام نیست و غفلت
 خواص غیر مسلم است و غفلت و تغافل از احوال سلف و محل و مجال ازان خاصہ نوا
 نیست عجب تراکز صاحب را با وجود ادعای تاریخی و انی ملک مہم دانی کہ مقتض
 و تاریخ نامہای معتبر مانند تاریخ طبری و وافی و تاریخ احمد بن محمد کوفی و وفیات
 الاعیان ابن خلکان و تاریخ یافعی و قصص الانبیاء و معارج النبوة و معارج النبوة و
 حررۃ الاحباب و روضۃ الصفاء و صیب الخیر و خلاصہ الاخبار و منتخب التواریخ و ہادی
 و برکت رجال معتبر مانند استیعاب و تہذیب الکمال و غیر ذلک اطلاعی نیست
 خانجہ و در طی مطالوبی کلاش موضوع می انجامد با وصف ان اہل حق را بعد از اطلاع
 بر کتب تاریخ منہم مطعون می سازد و نعم ما قبل بیت معیوب ہم عیب کنان می بیند
 از کوزہ همان تراد و کہ در دست و کج کج افتد بدو شتر کرہ بخودن کار نوا صر مادہ
 کہ مانند کوی کہ از سطح ضرب صولبان احتجاج اہل حق از دیدہ بودہ اتعال می نماید
 و چون از عمدہ جواب استدلال شیعیان شیرزدان بر نمی آید بروقی سنجہ نام

امام خود معاویه غایب از در ملکیت و در باده بازی در آمده بمجاله و شام عجمه شام
 می فرمایند و فرقه حقه متقبضای الحق لعلو ولا یعلی علیک تمواره در است
 و احتیاج بمجاله غلبه غالب بوده اند بلکه عوام اینها خواص فضلای نواصب را مضیق
 افحاج میکنند و می افکنند و حکایت بر ذوال اثنا عشری یا ابن جوزی بر البکر افحاج
 دارد و سیرت و انکار اصول و اب نواصب و انفصل است با یو الابی علم
 چه نسبت دارد و اصولیکه ناصب اهل حق را بان متهم نموده محض افتراء و بهتان است
 بطلان آن درین عجا که مکتف میگردد و چون الله و سبحانه و الزامات اهل تشیع کماله
 کتب آنها کرده از راه غلط فحشی اوست که معافی آن عبارات را تفهیمه بر خلاف
 مراد حق نموده و این طرز و روش را از فرقه حقه افحاج و انحال نموده که برای الزام
 اهل ناصب از کتب آنها استیصال میآید و جضم الفحوی این رسا خواهی که شود جضم
 تو عاجز سخن می ندیکه ز قول بران کهن جضم از سخن تو چون نگردد ملزم اذرا
 سخنهای خودش ملزم کن بقول خودشان الزام می دهند و ناصب که در تقرب
 استدلال و تقریر مقال باقل وقت خود دست خود ملزم می شود و هر چه بین نهاد
 ره از کجا است تا کجا عجب تر آنکه چون نواصب دیدند که علای اهل تشیع کتب
 آنها احتیاج می نماند و از غده جواب آن نموانستند بر آید از روی جهل و تعصب
 عداوتها برین متعصب آنها اگر کتب بمقبر خود را مانند تفسیر ثعلبی و تفسیر ابنی عشر
 مسند فردوس و زبیری و زرائف خوارزمی و منتخب ابن معاری شافعی و کتب بسیار
 را از درجا اعتبار رسا و مضیقین الله تعالی بکتاب خود سلبه در روایت
 قریح کردند تا آنکه فضل بن روزبهان تاریخ طبری را انکار کرده مصنف از تشیع

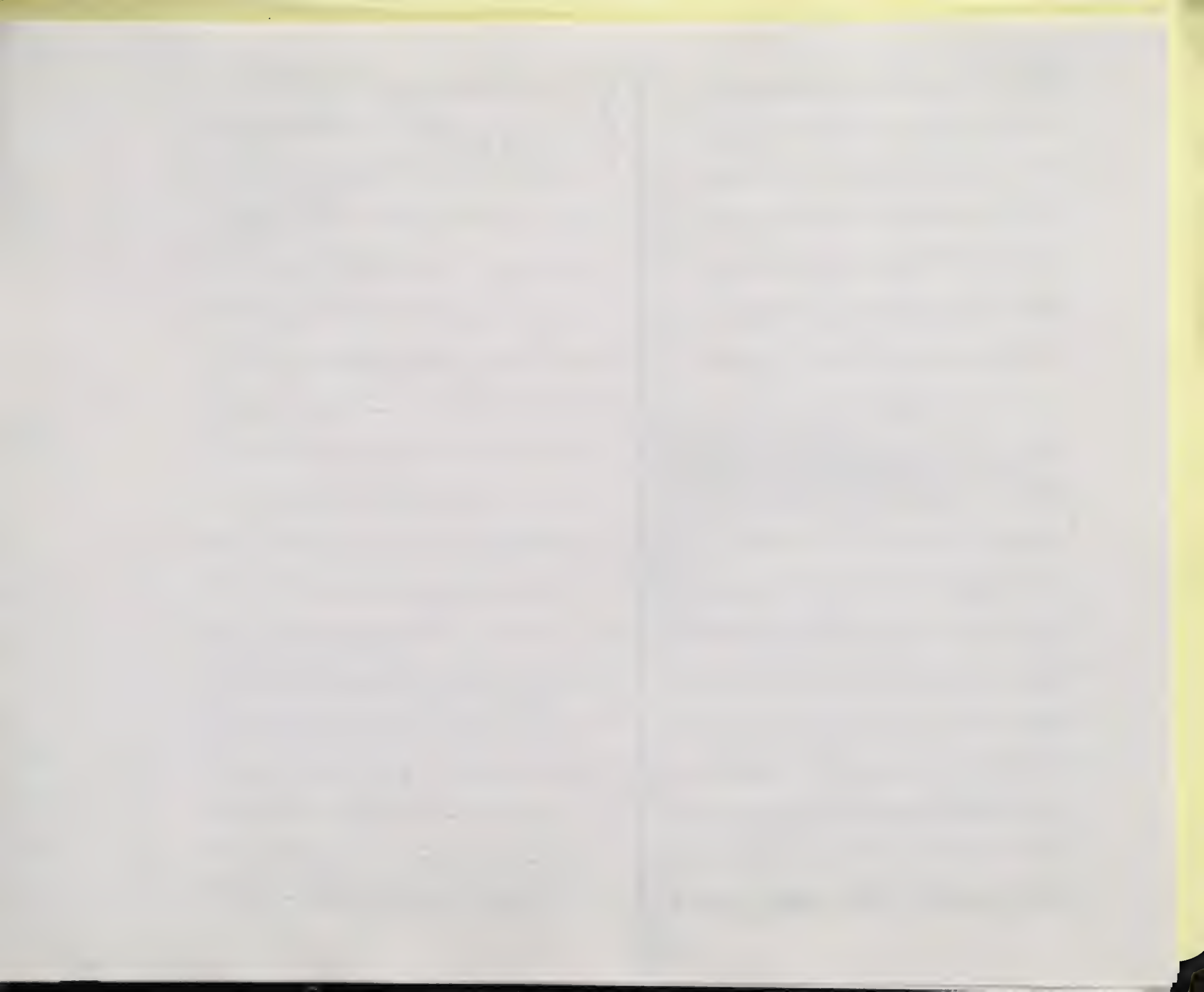
ستم خسته و نیز اکثر احادیث صحیح را در عداد موضوعات داخل نمودند و در حدیثی که
 باب نهائات مراتب رسانیده چنانچه بنا بر آن کتب آنست که نیست فاعبروا
 تا اولی الاقبصار یعنی از اعظم سلاطین سلسله علیهم السلام تا انار الله بر نامه
 بعضی نواید که برای استاد اجل سید الفضل و سید العلما جامع معقول و منقول حادی
 از معبر و اصول سید مرتضی الحسینی بعد از آنکه معجزه بطریق نقل از استاد خود که از
 انعام فیما می عصر بود نوشتند که کتب معتبره اخبار که عبارت از تواریخ معتبره است
 تجربه و مندرج بجهات و تسکینات و طامات اهل غرض است اگر کسی روی تو
 و سرت اهل از زمان و وقایع آن از منته کوشش و خوش مطالعه نماید حق را ظاهر و مکنون
 می بیند و می داند که اگر تشبهای که اهل غرض کردند اصل ندارد و خوش بینی ناکند و
 بجایست چون این مثنی کشف ستر و بطن و علمای صاحب فطرت بالمره فهم نسیم
 کتب تواریخ کشیده از درجه اعتبار انداختند و کتب تواریخ و مقاری را با آنکه
 شکل کتب احادیث اکثر و باطنش
 حجت کرده و دیگر شبهات انعامی را از نظر اعتبار افکنده اند تا رفته رفته کتب مذکور که اکثر
 نماید اگر دیده و آنچه مانده بقصرات غریبه که ده اند ما از درجه اعتبار افکنده شد و این
 حکایت حقیقت ملاحظه القادر بدانی که از علمای اهل سنت است و در تخریب التواریخ که
 مشهور بتاریخ بدونی است در احوال ملاعب الله سلطان پوری نوشته که
 مولانا از قوم انصار است ابا و اجداد او و ذر سلطان پور آمده سکونت اختیار
 کرده بودند از فحول علمای زمان و یکجا نه دوران بود خصوصاً در حدیث و فقه
 فقه و تالیف و سایر نقلیات و صاحب تصانیف لایق و راقیه است از انچه که

الانبیا و مفسر شهابی النبی صلی الله علیه و سلم مشهور است از بادشاه خیت شیا
 یعنی همانون بادشاه رحمة الله خطاب مخدوم الملکی و هم شیخ الاسلامی یافته بود و بعضی
 بود و بعضی از بلاص و در و افض بسی اویجایی که حجت افشان آماده ساخته بودند
 و از نهائات غلو و فتر ثالث روضه الاحباب را می گفت که از میر جلال الدین محمد
 منیت در آن سال که فتم کجرات شد و او در فتح پور وکیل بود و تخته عالی در عین ماه
 و حلال بود فقیر از سفر پنجاب بازگشته روزی صحبت شیم ابو الفضل که هنوز ملازم فتم
 بود و حاجی سلطان تهاشیری بدین مخدوم الملک رفیق و دیدیم که دفتر ثالث
 در پیش در دومی گفت که به منید که مقتدایان ولایت به خراسان و دین کرده اند و این
 است بود که در منقبت واقع شد و بیت نهین بس بود حق نامی او که کرد و نرسد
 و به نامی او و گفت آوار رضیم که در اندیشه کار بجایی دیگر رسانیده که عول شد
 و قرار داده ام که این عید را بخیر و سعید میوزم فقیر هر چند از خیایای مجهول آمده و مرتبه
 اول ملاقات یافتم و او بودم به بری کفتم که سبب ترجمه ان شعر است که با نام شافی
 منسوب است که لوان المرتضی امری محله نصار الناس طرا مسجد الکفی فی فضل الامام
 علی و قوی الشک فیه انه الله بجانب من سرگز است پرسید این نقل از کجا است کفتم
 از شرح دیوان امیر گفت شارج و دیوان فاضل میر حسین میدی نیز هم بر نفس است کفتم
 این بحث دیگر است شیخ ابو الفضل و حاجی سلطان دست بر لب نهاده هر زمان
 بمنع من میکردند یا کفتم که از بعضی نقایب استماع دارم که دفتر ثالث از میر جلال الدین
 منیت بگوید از میراثان سید میرک شاه یا از دیگر است و لهذا این عبارت بعبارة
 دیگر دفتر سابق نمی ماند به بر شاعرانه است نه محمد نایب جواب داد که بابی بن در دفتر



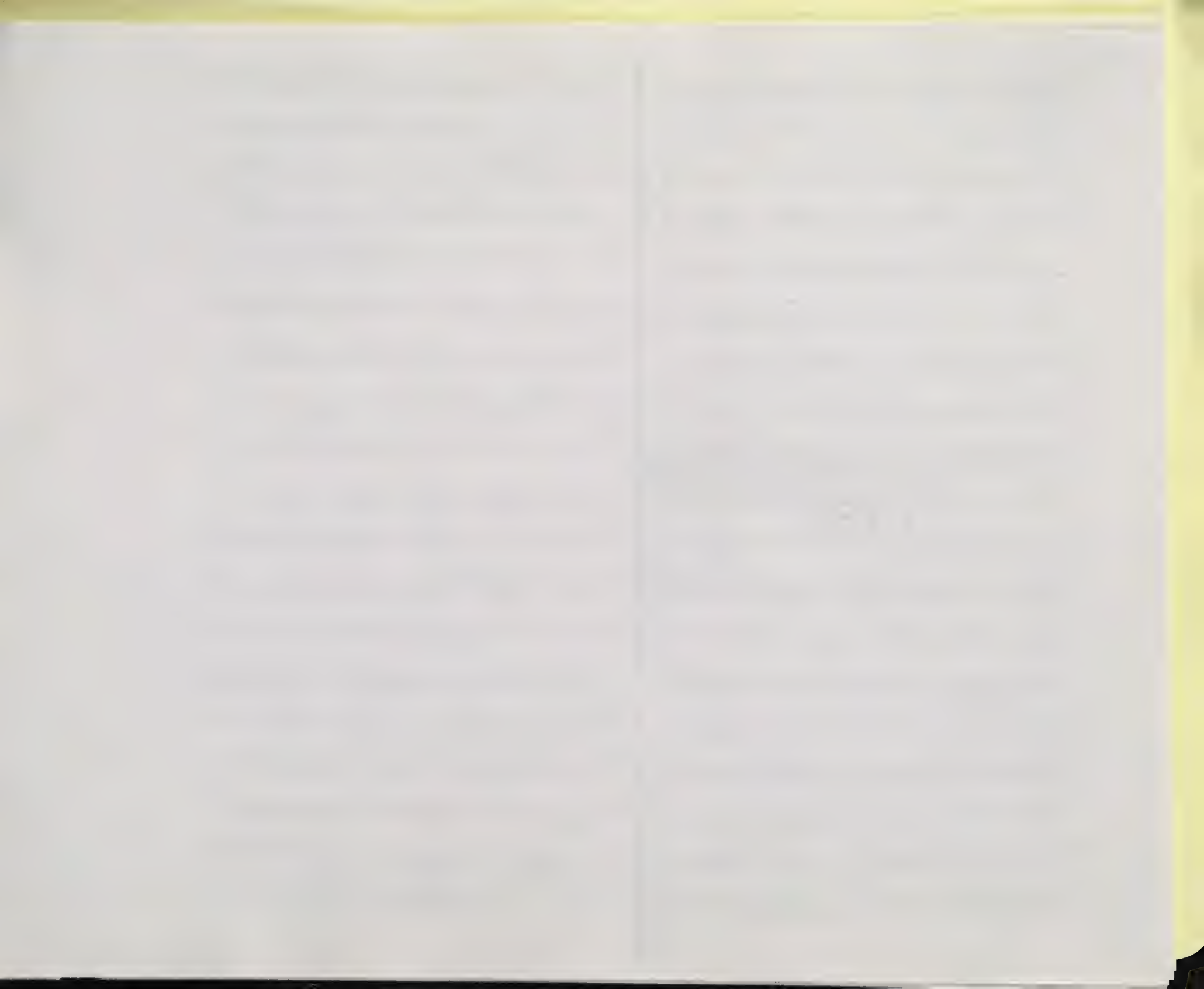
و در خبر یافته ام که دلالت صریح بر بدعت و فساد اعتقاد دارد و چون شیخ
نوشته ام از آن جمله آنکه مصنف نوشته که امیر المومنین علی رضی الله عنه در زمانی که طلحه
رضی الله عنه بیشتر از همه محبت با و نمود و فرمودید مثلا و بیعتی که مثل بدعت
مثل فی الواقع دستی که روز احد و فای حضرت رسالت بنموده بازده زخم خورده باشد
امیر المومنین علی مرتضی از آن چون شکون بگرد که در شرح ممنوع است حاشا و کلام این
محالات عادی و اعتقادی است کفر ظاهر اقرارانی باشد از تقابل تا شکون و
شیخ ابو الفضل خفیه دست مرابز و می یالید و مانع می انداخت و هم برسد که تعریف این
مکنید که گیس از مال من نگرفتند و آن محبت بخرید که گشت و بعد از آمدن باران
گفتند که امروز خطری که در اینج که او هیچ متوجه نشد و اگر نه باعث مخلص که می بود
انتهی و در ظاهر است که قول او باز کفر آخره بر سبیل مانده با خضم واقع شده و لا
کلام سابق نص است و در بداهت انساب و فتر ثالث میرحال الدین ناشی از علو
نفس است که لا یخفی و اهام قاضی حسین مبدی بر نفس که از محمدیم ملک واقع شده
ناشی از نفس و خروج و جهل است چه در بعضی کتب در احوال قاضی مسطور این است
نظر قاضی امیر کمال الدین قاضی حسین السینی الزیدی قتل بامر شاه اسماعیل
سنة و بر مصنف خبر مخفی نیست که شاه اسماعیل که مروج مذنب اثنا عشریه است در وقت
تشیع قاضی چه گونه اقدام بر قتل او می نمود و غربت تر از آن نسبت کردن است
بدعت و فساد اعتقاد در البید جمال الدین محدث که از شیخ میرعلی است
و اگر تخریج این قسم روایات موجب بدعت و فساد اعتقاد باشد لازم می آید که
عامه مبدع و فساد الاعتقاد باشند چه هم کتابی از کتب این است که در آن

این روایات نیست و قول عوام تو را بیان هر که کافیه را فاضی را بد صادق آید و آنچه
گفته و بجز تاریخ و قصص حکایات گذشته درین رساله مروج است از آن جنس است
که هر دو فریق بران اتفاق دارند بطریق کلیت بلکه اکثریت ممنوع است چنانچه قبول و توه
الهی و اکثر جا بمانند بران خواهد شد فاضل الفاضل انصاف از ناظران این رساله
نوسان این مقاله آنکه چند خبر از حدین مطالعان ملحوظ دارند اول آنکه آنچه درین رساله
باب مطالعین اهل بیت نظام و صاحب کرام و از وراج مطهر است خیر الانام بلکه خیر بعضی
ملائکه و انبیاء علیهم السلام مذکور شود لازم آید راقم حروف را از آن بری اندر شناسند و
فانزع العهده انکار نه بر زبان از آن امر شنیع تری نماید و بعد از آن سوی ب
پیرزوی حمید رود لیکن چون نمایی کلام را اصول کردی نهاده است ناچار زمام اختیار است
انها و او هرگاه کشیده میریزد و در هر یک که رنگین می کنند نشود و بی و بیست
آنچه در تخریج او علایم بابت خود از اسارت اوب و در جناب اهل بیت غلام ملا
و این نمایی کرام موده زبان نشی ماول مطابق و ظاهرش با باطن موافق نیست چنانچه از
غفلات لسان خامه او درین تالیف ظاهر میشود و در از نمودن زبان تشیع و اسارت
اوب بر خدام جناب حضرت صاحب الامر علیه السلام و ذکر مطاعن حضرت امیر المومنین
علیه السلام که احدی از علمای معتبرین اهل سنت و جماعت کتاب خود را با آن ملوث
نموده شاه عدل نصب خروج اوست و اثنا عشریه رضوان الله علیهم که نصیب امیر
و اید علیهم السلام از جمیع صنایع و کبار و عجم و سبها من المهدی الی العبد قابل اندویش است
ایشان از ملوث این تحولات منزه است و اگر نا صاب زمام اختیار خود بدست فرقه حقه که
و بجان محض بامیر اندمید و موجب حدیثی که بطرانی از حضرت رسالت بنموده است کرده



اللهم من آمن بي وصدقني فليقل علي ابن ابي طالب فان ولايته ولايتي وولايتي ولايته
و در زمره اولياء الله معدومند لکن تا به خط الهی او را از جرکه خرب الله برآورده خوب
این خبر که نیز طرانی در محکم از این عمر روایت کرده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من فارق عليا فقد فارقني ومن
فارقني فارق الله کسان کسان و در خرب شیطان داخل کرده باین صبح
رنگین ساخت من فیض الله من ما قال الفاضل الناصب دوم آنکه هر جا که کلام
مطلق ساخته به شیعه بر داخته و هرگاه معبد تبارک است نموده راه سخن را بتمام ایشان مجوده چنان
توهم کنند که کلام مطلق بهی بر مذمب اوست عاقلان و کلام استیاقول و به تشعیرین که
ناصر در اطلاق لفظ شیعه طریقه تعلیق و تعلیق نموده زیرا که اگر اراده ذکرند است اقول
زیدیه و اسماعیلیه و غلاة و غیران می گنند و می گوید که شیعه با ما می جعت می یابند چون مطابق منصف
نبرد کامل شیعه و دو زمان و دیار امتعارف از شیعه نامیده اندی عشریانه مثلند آن می شود که
فرقه حق این قول تا بلند و اینده ثبات نمایی و در بعضی بحث فیض طایع امام از فرقه
حقیه نموده تا عوام الناس از اصنامی بیکدیگر اقول باطل از مذمب حق اثنا عشری را چنانچه
و نیز اگر و در دیگر اقول اثنا عشری بکفایت نموده و بر عزم خود مخالف کتاب و سنت دانسته
در حقیقت در آراء و مضامین و کلمات در مقابل حج و بر این اهل حق و حکامید که با او
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده است شاگرد شیعه امام خود و الی شام است که چون در
صفین از خنده میدان داری اسد الله العالی بر نیامده دست و زدن مکر و نیت و
جلیل و کمیدت زود در مقابل قرآن ناطق مصاحف بر علما و ائمه و کار و بار و
قال الفاضل الناصب یوم اکملین رساله را کسی مطالعه نماید که به شیعه

اصحی لا و فی دعایا و استنابا شد و هر که یک مذمب را نمی شناسد و مذمب و دیگر یکی نمی شناسد
قابل مطالعه این رساله نیست و اگر خوب و کتب شیعه بر و جاتم او را می بیند و مذمب است
چندان شبیهی ندارد و نیز از این رساله منتفع خواهد شد و اگر کسی این مذمب شیعه را که نمی شناسد
و مذمب اهل سنت را باستفاکر نموده است اصلا از این رساله بهره نخواهد برد و است زیرا که اصل کلام
درین رساله بهی بر اصول شیعه و روایات ایشان است استیاقول و به تشعیرین
درین قول نفی کذب و بصدیق حرف حق بر زبان فاضل ناصب جاری گشته و فی الواقع
شخصی که مذمب شیعه و اهل سنت و جماعت کما فی حق عارف و کتب اینها را از نظر امان ملاحظه
است و همچنین شخصی که کتب شیعه را از نظر تحقیق و تدقیق دیده و از استاد کامل فرا گرفته است
و مذمب اهل سنت و جماعت اینها را در چهارت ندانسته باشد هرگاه درین کتاب خوش نماید بر
عیش و شمس و حلقه و حلقه و مضامین و تعلیق و تعلیق فیهی انقراضی ناصب باید باید منقرضی مطلق
برایش بخشش خواهد بود و دستورات او در نظرش و قوی نخواهد داشت و رفع شبهات او
نظرش است حق و حقیقت است و عکس خواهد بود و شخصی که مذمب اهل سنت است و در کتب اثنا عشری
باشد ازین رساله بهره نخواهد داشت بلکه چون از مذمب شیعه واقف نیست و از اصل کلام
نه از مطالع این سخن و ثبوت او بر مذمب جزو نخواهد شد و مذمب حق را ضعیف و تحقیق خواهد است
و اعنی موجب اعتزاز و خلاصت او خواهد بود و قال الفاضل الناصب چهارم آنکه درین
انجیز کتب متبر و شیعه منقول است احتمال انرا و اهل بیت در آن کتب ایشان بر کتب منقول است
کتاب شیعه و متبر ایشانند باید مد باغی فیه نامند و نقل آنرا با اصل مطابقت دهد و از آن تکرر
که صحت نقل ظاهر شود و قبل آن لازم کرده اندی رقول و به تشعیرین خبر در حدیث
خوب قطع نظر از امور خارجیه احمال صدق و کذب و از و خصوصاً هرگاه مخیرم مذمب و حیات

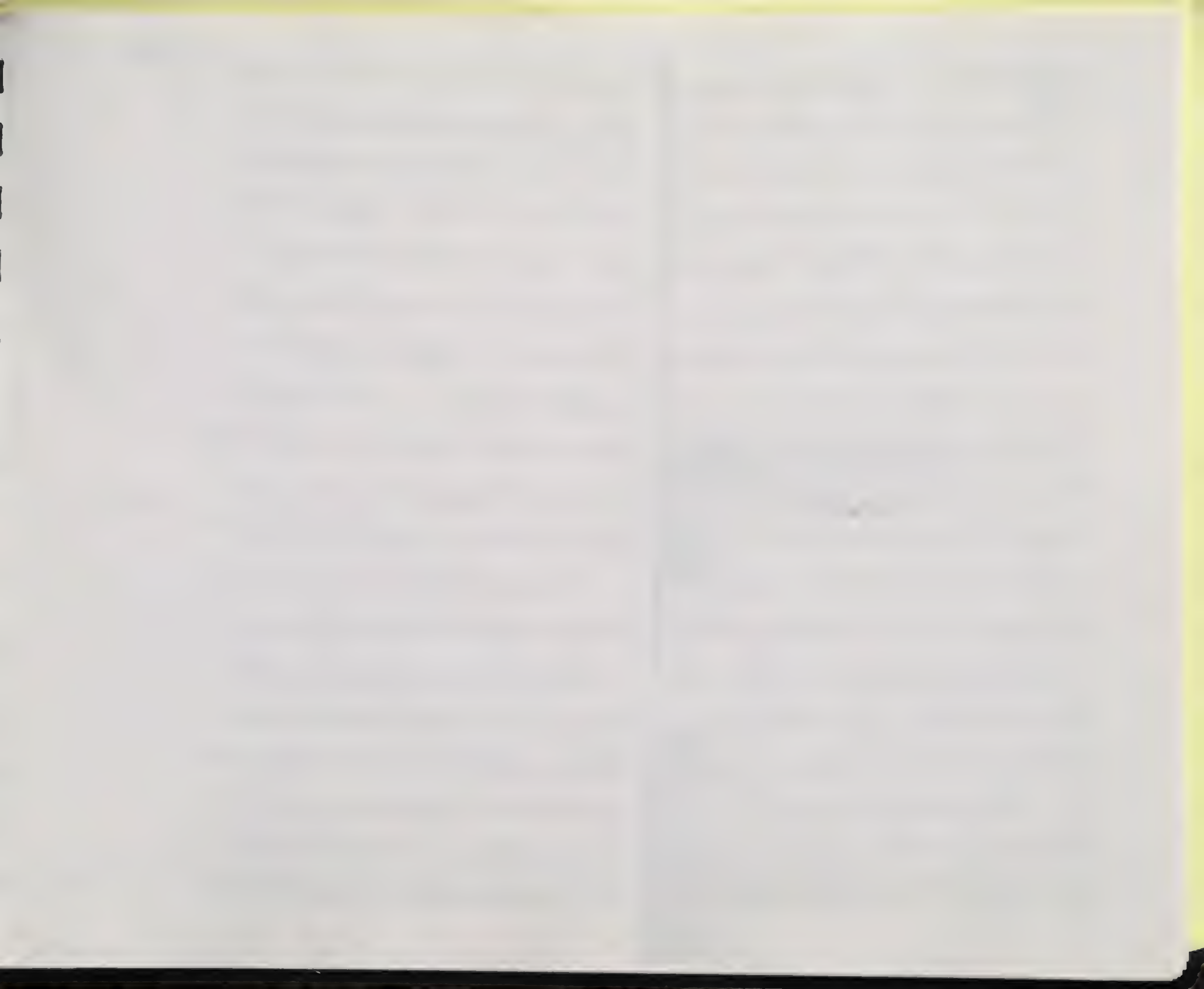


و مستحق مجرح و عدم دیانت باشد که در نصیحت احتمال نظری کذب و انحراف و غیره می شود
چنانچه در مآخذ فیه است پس گنجایش ندان احتمال افترا و هتیکان حکم است و ما از لزوم تفکیک
خبر شنیده مقتضای ابریه ان جابر کما فاسق بینا یقتضوا رجوع باصل می کنیم و در عبارت
و روایات که نقل کرده نظر دقیق تامل می نمایم و او را بر غلط فهمی یا اومی الکامایم ان
شار الله استعانة قال الفاضل صاحب نجم الکمال احتمال تاویل را راه ندهد و گویند که هر چند
در کتب معتبره شیوه وجود است اما تا وی در اشیه ندهد که من مابان نمیرسد زیرا که این احتمال
وقت سطره دلیل بخیر و سجا کسبت نشاء چهل و نه وانی و با وجود این احتمال با کسبت
می شود و این رساله تمیاز و تبرک العبد اسم الله اعظم علیه السلام بر دوازده باب مرت کرده
امید داری از فضل حضرت باری عز شانه و جل سلطان که من دعوات عالیات ان بر کوار
در معرض قبول الله و الله الهادی الی سبیل الرشاد و اللهم ملحق الله و الهی اقول و بعد
تسعیین درین کلام طرفه خطی نگار برده و چهل جوهر المیزان اظهار در آورده و بجای
که ازین دست اخبار بسیار و شمار بشمار در کتب ذیقین واقع است که از قبیل کتاب است
و تاویل آن یا تفویض علم ان لسلام العیوب علی اختلاف الذمین تختم است و الا انهم
از سنگین محال لازم آید باشد بسبیل اجمال اگر در موضع خود معین شده که در حدیث مانند کلام
و نه ناسم و منسوخ و حاضر و عام و محکم و متشابه می باشد و محکم در اصطلاح اصولیان اطلاق
میشود بر کلامی که معنی ان بر هر عارف غنبت واضح ظاهر باشد و بر آنکه مخفی باشد از
یا تخصیص یا از هر دو و هر آنکه نظم ان مستقیم خالی از خلل باشد و راخا و مراد و متشابه
مقابل است بر یک از معانی ثلثه و عدم ایضاح معنی و متشابه با برای اشتراک است
یا جهت اجمال یا تشبیه و غیر آن و محکم احتمال زیاد از یک تاویل ندارد و در متن

است و در و قول است یکی توقف در بیان معانی مراد ان و مخصوص دانستن تاویل آن
ما و سحانه تنالی و دوم در سخن در علم انیز عارف تاویل آن دانستن و این اختلاف جهت
است که در کلام و ما علم تاویل الله و الله و الله سخن فی العلم الله یعنی بر الله و توقف
می کنند و الله سخن فی العلم الکلام متناهی نماند و بعضی بر الله سخن فی العلم
همی نماند چنانچه در کتب اصول فقه و تفاسیر معین است قال البیضاوی من وقف
علی الله فکشف الله به ما استأثره الله علیه کمده لقرار الدیاد و وقت قیام الساعة و خا
الا عداد و کمد و الزبانیه و ما بادل القاطع علی ان ظاهره غیر مراد و لم یزل علی ما هو
انتهی کلامه و همانا صاحب در شک نمودن با عادت تشابه کتب ان شریسته
اقرار ان منافق خود را کار نموده معانی انرا بر کلام و تاویل باطل حل نموده
خوب قبال الذین فی قلوبهم زنج فیه بن مانتا به نه اعتقاد الله و انباء تاویل
کشته جلجل حله حادثی که ازین مقوله نقطه در کتب الهی است و جماعت در اصول خود
دارد است اگر استعجاب نموده شود کتابی علیه و باید پرداخت بطریق نمودن که
حدیثی خبر معنی باصول اختصار رفته اند و یک و کسبیه در مقام خود را بر خور
یافت و در صحیح بخاری از عبد الملک روایت کرده لاشخص غیر من الله نیز بخاری و دیگر
ابو هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یزول ربنا تبارک و
تعالی کل لکة الی السماء الذی یصین معنی ثلث الاخر بقول من یدعونی فاجتبت له
تسبغ فی فاقه و در صحیح مسلم روایتی این فقره مراد است ثم سیطید به و بقول من
مغیر غیر و دوم و الاطعمه حتی تموت الفجور و مشکوة المصابیح از عائشه رضی الله عنها
گفته قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه و سلم لکة فاذا هو بالقیح فقال انت

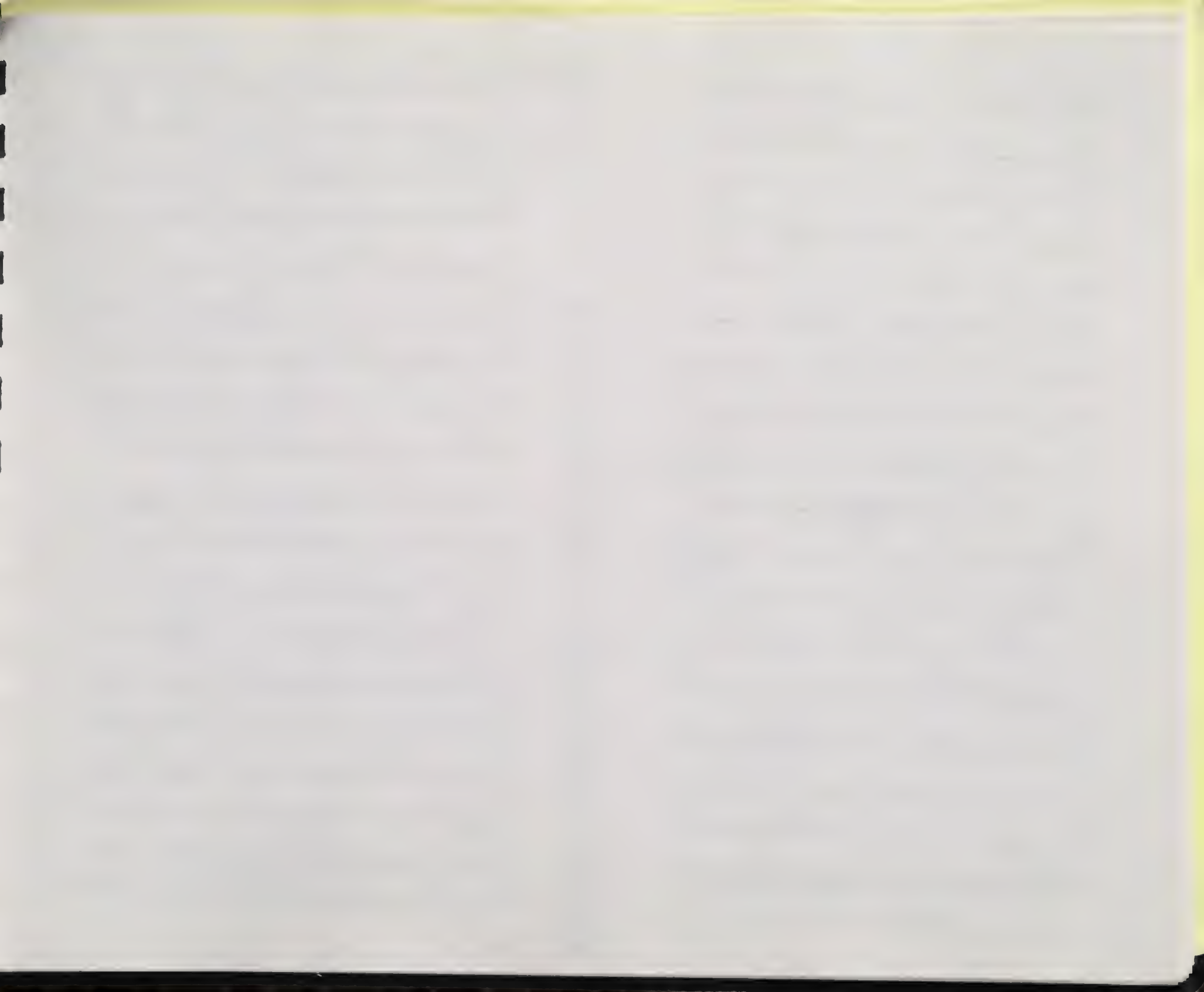
تخافن من خوف الله عليك ورسوله قلت يا رسول الله اني طفت لك اثنتي عشرة سنة
فقال ان الله ينزل ليله النصف من شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل من عذبه من غير حساب
وغير ذلك كتاب مسطور مستور وعن ابي موسى الاشعري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ان الله تعالى ليطلع في ليلة النصف من شعبان فيغفر لجميع خلقه الا اشرك ابدا
رواه ابن ماجه ورواه احمد بن محمد بن عمر والعماس وفي رواية الا انهم يشاهدون
قال بعض من روى كتب صحاح اهل سنت واروشه يصنع الحيازة في النار فيقول قط قط
ووروست وديكر بنين واقع است حتى يضع رب العزة فيها قدمه فيزوي بعضها الى
بعض ويقول قط قط بعيرك وكرمك ووروست وديكر بنين ورواية يقال لهم هل اتاكم
من مزدي حتى يضع رب العزة فيها قدمه فيقول قط قط نزل ورواية ان قلب الرحمن من
اصبعين من اصابع الرحمان ووروست وديكر بنين ان قلوب بني اوم كلها من اصبعين
اصابع الرحمان كقلب واحد يصيرها كقلب واحد وروايات واقعة راجعة الى
احسن صورة الى غير ذلك من الروايات التي لا تحصى كثرة وتمام احاديث
باري عز اسمه واروس الكعبة من روايات راسخه نذهب خود سازند اهل سنت وجماعت
را بنيزان تاويل با تفويض علم بانها كلام الغيوب وقابل شدن بانها اين احاديث هر چه
در كتب ما موجود است ليكن بازيست که تاويل نداشته باشد که ذهن مايان نرسد به
تخاريم و في بحر المذهب والمنصوص الظاهرة في الجهة والجمعية الصادرة والخارج منها
معيه تمام تقوض علمها الى الله تعالى صلى الله عليه وسلم سلف ايتاويل تبادلات
صحيحة ملحق تعالى بس الكفره حقه نيز در اخبار مشايخه مدعي تاويل شوند بهر جهت
مي آيد و لازم ملزم هم اجل و ناداني و عجز و جبري دانند و طوطي گفت و شنيد

در دوست الجواب الجواب قال الفاضل المناصب باب اول و كنفيت حدوث
شعبان و الشناخ ان بغيره مختلفه بايد دانست که نذهب شيئا از ابتداي حدوث ظهور
سارک موقوفه کسوت اي کونا کون پوشيده در هر وقت برکت و کبريا پر شده تا آنکه
ملائين صفويه در عراق و خراسان در ترویج اين مذهب و ضبط اصول و حفظ قوانين
مبنی کوشيد و علمای وقت سمي وافر تقديم رسانيد بهمه اصول و تفريع فروع کما
مست و رسايل مبنی ساختند از ان باز تبديل و تحول اين مذهب موقوف شد و برکت
روشن قرار گرفت و اين باطن و تبديل خاصه مبنی مذهب است و بس مخلصان و ديگر مذهب که
با وصف اختلاف اهل آن در فروع اصول مذهب را بهر گاه تبديل کردند اند و نقل و
تحويل و در ارتكان مذهب جاي نماند و بسته اند و با بنیان مبنای مذهب شيعه مناسب است
به مبنی تراشيد و اند و ديگر مذهب قرار گرفته تبديل اصول و تحول ارکان بسيار دين
را تبديل شده تفصيل اين اجمال کند در زمان خلفايي بلکه راضيه ملا و کفار را بپيروي
سماوي مجوس و بت پرستان لبنات ايندي بدست صحابه کرام و تابعان عظام
واقع شد و قتل و اسير و مذهب و کفار بکون و اتفاق اقتاد و کمال دولت و عبادتها
لاخي کرد و بهر بکيه زمان و وسيله آنها فراش اوني اهل اسلام شدند و اهل اهل آنها کثير و
غلام احباب عرب گردیدند و اند خيزه ليکمال و ذلت از بقيه آنها مرسوم و معمول
گشت و در عهد خليفه اولين عفت حمله و شدت عصبيت و ست و پادشاه و تقبال صبر
و ناستند و بهر الهی بي دربی بدو کار طافه اسلام بود غير از حيت و خسران و
عفت و نه بن بست نياز روزنه تا جاري در عهد خليفه ثالث حمله و مکر انگيخته و محمل مصلحت مکر
و حيله کسي تا بهر از آنها لفظ اسلام او باشد و خود را در شمار مسلمين داخل کرده و در اهل طفا



بخیر اسلام و ایقاع فتنه و فساد و فتنه و عمارت در فرقه مسلکین باشد و در سیر و حله ای
 ایستادار خسته ناکاه تقدیر ربانی چون القضا ایام طابت نزدیک شد جماعه از قریه
 منبر رطبه ثالث نمی و زریه و غلظت خروج پوشیدگان جماعه از شهر شیر و شیر در
 افز و خلق این انش ساعی کشند و این فرصت را غنیمت شمرند و از اطراف و جوار
 حضور صاحب کوفه و لواحق عراق بخود را بدیده منوره علی ساکنین افضل التحیه و السلام رسانند
 و تقریر فتنه انگیزی که سالها مهیا کرده بودند و بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
 نمایی آورده بر تلافی اغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت حق قائم
 الخلفاء و امیر المؤمنین علیه السلام صورت گرفت خود را در عداوت محبین و مخلصین انجذاب
 نمودند و خویشین را بشیعه علی لقب ساختند و باین در آمد کمال فرحت و شادی نصیب
 ایشان شد و خواستند که مکنونات ضار خبیث و فایز خود را بدیده غدر و بایه اظهار و از
 آرند و این فتنه را که قریب الانظار و الاثفار بود و در اندیشه و در نماندند و در آنجا
 کرده عبد الله بن سبا هیودی صفائی بود که سالها در یهودیت علم و بین علی
 و نیز در غنا و غلبه باخته سرد و گرم فتنه انگیزی چشیده و تشبیه و فراز این صحرای
 خیلی بر کار بر آمده هر کسی را از اهل فتنه بطوری غریب و این اغاز نهاد و فراختر
 هر یک تخم خلافت کاشتن مباد کرد و اولاً اظهار محبت و اخلاص بخانه ان نبوی و در
 مصطفوی و تحریص بر محبت اهل بیت و اسحق کلام درین امر شریک کرده و الزام جانب
 طیفه بر حق و انبیا را و بر دیگران و میل نکردن بخلافان او باین مبدء و معنی مقبول خاص
 و عام و مرغوب کافه اهل اسلام گردید و باعث اعتقاد بر بصیرت و خیر خواهی ایشان
 جماعه را باین دام گرفتار کرد و اولاً انهم نمود که جناب مرتضوی بعد از پیغمبر افضل مردود است

و اقرب ایشان است مصوبی پیغمبر و رضی او در برابر او و دانا و دوست و آیات فاضله او
 در فضایل انجذاب و احادیث مرویه و رتق و قب آن عالینجذاب باضم موضوعات و محرمات
 خود پیغمبر ساخت هرگاه دید که علامه او تفصیل جناب مرتضوی بر جمیع اصحاب قابل
 و این سنی و از امان ایشان رسوخ و استحکام پذیرفت جماعه را از رخص اخوان خود که بر
 بیا ران خود سر و دیگر تعلیم کرد و که جناب مرتضوی و صفی پیغمبر و پیغمبر او را بنی صریح خلیفه
 و خلافت او را و قرآن مجید از آیه **انما ولیکم الله و رسول الله** مستنبط می شود
 لیکن صحابه و مکر و صیت پیغمبر را ضایع ساختند و اجماعت خدا و رسول مکر و نکر
 حق مرتضی را تلف نمودند و همه برای طمع و نبوی از دین برگشتند و منافقه که فیما بین سید
 البنا و خلیفه اول و در باب فک رفته بود و آخر با تعلیل و صفا انجامیده و دست زد بر
 متمسک ساخت و هر یک را که باین سه صیت با لغو نمود و گفت اگر بام و دم شمارا
 ازین سخن متفاوت و مجادله در میان آید نام من کمیده و از من بتر و بتراری اظهار
 رس و زین وصیت و نصیحت محض باین حق و حقیقت و انصاف نهادم و نشان دهن
 وصیت و نه جاده محبت این و سوره اول گفت و شنید این مقدمات و طعن حلقه
 در لشکریان حضرت امیر جاری شد و در نظرات و مجادلات شدن گرفت تا آنکه حضرت
 امیر المؤمنین رضی الله عنه بر سر منبر ملا خلیفه فرمود و ازین جماعه بزرگی و بتر اظهار نمود و بر سر
 را بوجیه و ضرب چو تیر و در این سخاوت دید که این تیرا هم بزدت گشت و فتنه
 در عقیده اهل سهام مداخلت کرد و با هم کشمکولی می اویند و ابروی یکدیگر میریزند جماعه
 از اخص خواص شاگردان خود را حید و در خلوت خالی از انبیا بعد از گرفتن عهد و پیمان
 و بیعت و قسم بر دیگر یکدیگر و در میان نهاد که از جناب مرتضوی خبر نماند



مشهور و معروف است از خوارق عادات و ملک عیان و اخبار غریب و عجایب
 اموات و میان حقایق الهیه و کونیه و محاسنات و قبیحه خرابات حاضره و غایبه است
 و قصص الفنا و زنده و تقوی و شجاعت مفرد و قوتی که چشم و گوش جهان را حیران
 مانند آن ندیده و شنیده و مسیح می دانند که این همه از کتاب است و سر این امر چیست
 و در داند و زمام تسلیم و انقاد نیست او نهاده و بعد از قبول بسیار و تاکید بسیار و
 اسرار و امور که این همه خواص الوهیت است که ظهور نماید و در کسوت ناسوت لایست
 میفرمانند **اعلموا ان علیکم اله و لا اله الا هو** و بعضی حکمت
 مرتضوی را که در حالت سکون و غلبه حال که اولیا را اندر می باشد مثل زمانی که الموت
 باعث من من فی القبور نامتقیم القیامه از این خواب سر زده بود و شاهد ولایت خود
 در فتنه زفته بجا کل سر جاب و از الامین شاع این مقاله تفسیر فاس شده و خواب مرتضوی
 رسیده ان خواب ان جامعه رابع این سبب است که با جرق ناز فرمود و تو به
 اجاز فرمود و بدین و چون در این رفت باز همان مقاله تفسیر خود را
 خود را با تو را بیا بیا و عرائق مشرف و خواب مرتضوی سبب اشتغال بحرفات
 شام و مهمات خلافت کمال او و اتباع او و پرداخت تا آنکه غیب او را چ گرفت و شیوع
 پیدا کرد و تنهی کلامه **اقول و به فسیحین** آنچه فاده فرموده و بخود فعل
 نظر است اولی آنکه در تفسیر کلام مشرف فرموده که آنچه در ظاهر تفسیر در کتاب مرقوم
 فرموده از کتاب معتبر و شنیده متول خواهد شد مقتضای نشر و الملك لازم آن بود که
 از مشرفان فرمانیده مخدوم بزودی هر چه تا مشرف را فراموش کرده و در تفسیر حق است
 باب انور می و اگر کرده که در کتاب معتبر و شنیده از ان غنی و از می نیست چنانچه بر آن

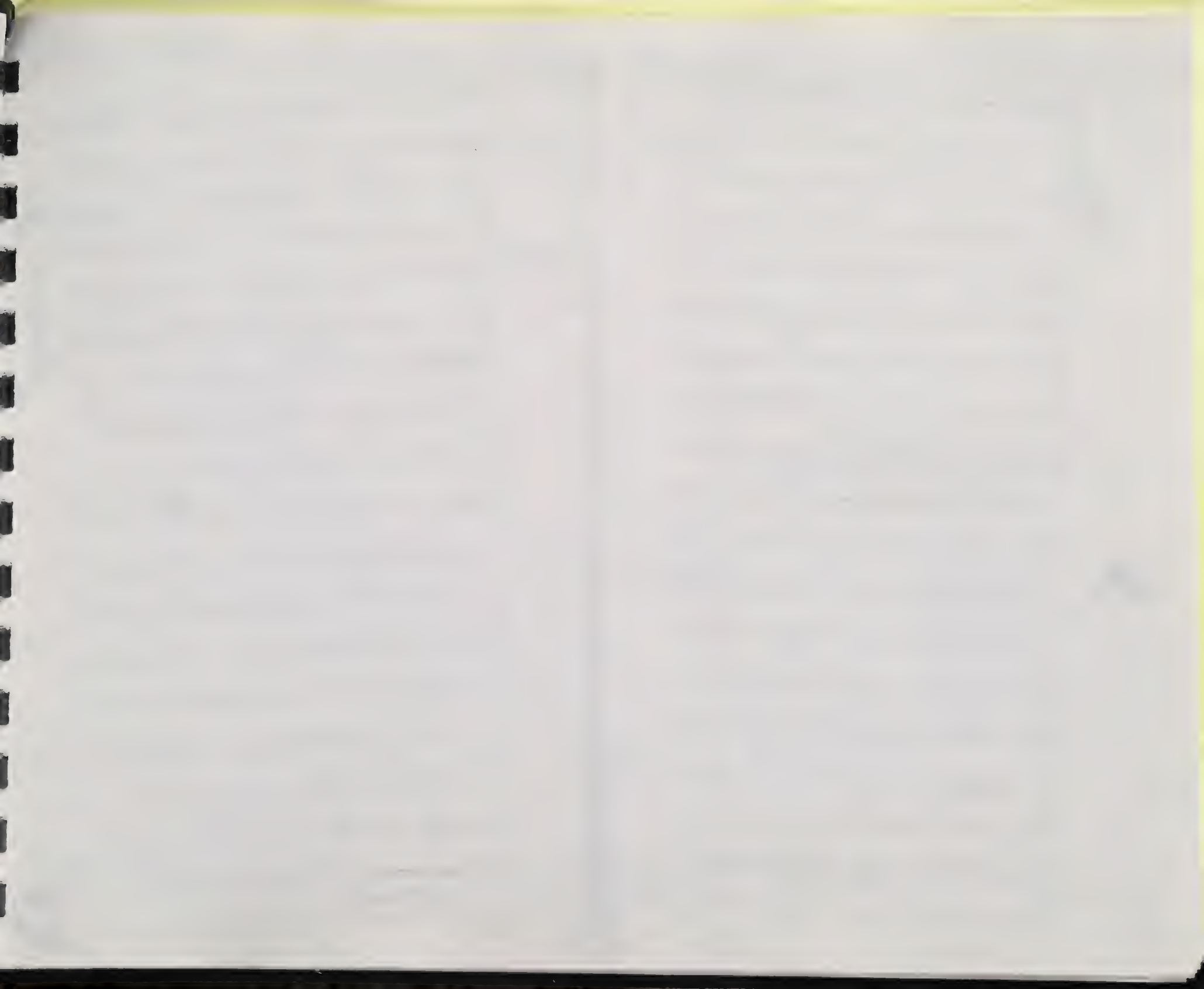
ناظران کتب انامیه مخفی نیست چون شرط و نا کرده ارجو کنی باز ما از تو ترجمه و لی مشرف
 چنین نیست باطله این کتاب برای بیان مسائل اصول و فروع اهل سنت موضوع نیست با
 رطب و پیالکس که بر زبان فاضله مخدومی جاری شد مریدان و متقدمان ملازمان سامی بنا
 حسن ظنی که بنجاب مستطاب دارند و معاطعه کویان بر سر و چشم می انداختند و در بعض
 و قبول اضحای نموده ملک بنای کتاب برای الزام شنیده نهاده نقل از کتب معتبره
 لازم است و از آنجا که در انفر مواضع این کتاب او ناموده که روی سخن با جمیع فرق
 است نقل از کتب معتبره یک فرقه بر من می و کافی نیست ملک هر فرقه از اهل فروع و اصول
 و غیر ان اسناد کرده نقل ان از کتب معتبره ان فرقه تحمست تا در الزام ان فرقه الزام شود
 مخدومی با وجود او عای این معنی اصلا التزام نموده و اقیای و علی فرموده و پس از بزرگ
 مباحث این کتاب خصوصاً باب اول که مصلحت ساط اولین است ساط اعتبار است در کس
 الزام ترتیبی شنیده مان از لیمان سود و وید است محض کتب معتبره هر فرقه از
 تفسیر تحمست و بغیر ان این گونه افسار سر نهادن ساط اعتبار است و از وجه وثوق
 و اعتماد ساقط است و آنچه فاده فرموده که مذکور شد از ابتدای حدوث
 ظهورات و کتب و کتبهای کونا کین پوشیده و از عهد ساطین صفویه بدل و تحول
 این مذکور موقوف شد کلاست خارج از منبر ساط که از لغت و عادات ناشی شده چه اگر او
 از شنیده نماید شاعری است پس از فرقه از ابتدای حدوث کتبهای کونا کون
 و ظهور ان ماله و در این منبر است و نیز موقوف شدن بدل و تحول
 این فرقه به بود و ولید و ستان و از ابتدای صفویه تا انرا بر با هم نیز ممنوع است
 و از کتب معتبره و متاخرین انرا عشره که در جمیع طراف و انان عالم خصوصاً

ساط اولین است
 ساط اعتبار است
 ساط اولین است
 ساط اعتبار است

در ممالک و سقیة الارضی هندوستان ساریه و ایرست و بین الانام سدا اول شاه محمدی
ست و کتب که پیش از ظهور و بعد از ظهور دولت سلاطین عالیشان صفوی تصنیف شده اند
تألیفی و تحلیلی ندارند چنانچه بر ملاطاف محبت و اگر مرا و از شیعه غیر اثنی عشریه است موقوف
شدن تبدیل و تحول آنها از عهد صفویه نیز ممنوع است زیرا که پادشاهان رفیع المکان
صفویه روح فوق و دیگر بودند تا از امتنان قوانین مذاهب فوق و دیگر انضباط و استحکام
حاصل شود سیم و چهارم آنکه ادعای تخصیص وقوع تحول و تبدل و زبد بشیعه و عدم وقوع
ان در مذاهب دیگر و زخیف است چه تحول و تبدل در اصول مذاهب اهل سنت نیز از
شیعه بوقوع یافته همچنین اسناد و اشباع قنده و ساز و بر غیر فی شرح حضرت خیر العباد و معبد
من سبنا نیز ممنوع است ملک تهجم این همه قنده ای سنده الرواق شده النطاق ارشاد
قریش و دیگرنا مقین معاصر حضرت سرور کائنات علیه و آله الصلوة والسلام و قدیم
خواجه عقل و نقل دلالت بران دارد و بانش بر سبیل اجمال است که هر ده باب
الانبیا علیه و آله افضل النبیات و اکمل التسلیمات مبوت گشتند و شرح
حق نموده کفار قریش در صد و اندیاد و امانت و املاک قتل آنحضرت و قطع و قطع مرگ
ان حضرت در آمده و قیقه درین باب فرو گذاشت که بلیکن چون عنایت الی
شامل حال انجنت بود انهم ساعی که در اطفا فی لوزق نموده بودند ضلع و با
کردین روز بروز ابواب فتوحات بی اندازه بر روی روی کار فرخنده ظاهر
وین بدن گشته تا آنکه فتح موعده را و الله شرفا و عظیما و دیگر ملا و بوقوع
است خدا و کفار قریش و دیگر مردم طوعا و کرها بطرف زخاوت و نبویه فوج و اهل
شدند و از انجنت که بر بنی ازین اشخاص قرابت با انجباب داشتند و بعضی

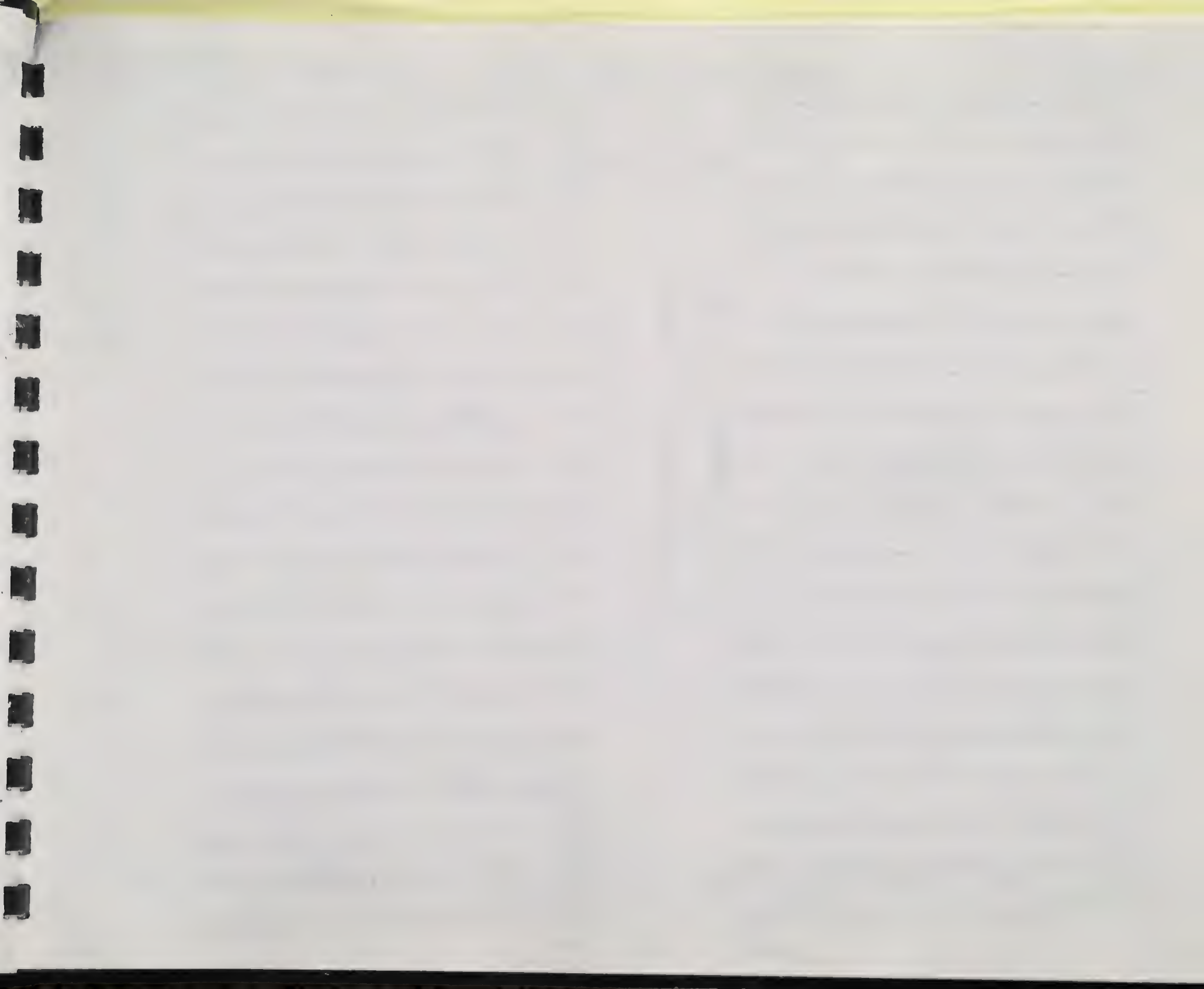
ان حضرت شرف شده بودند مردی که بر لفاق آنها اطلاع داشتند نظر بظاهر اسلام
غریب میجو و نماز و از انجا که عداوت اهل اسلام در و لهای اگر آنها ثابت و راسخ شده
ول آنها باز بان و ظاهر آنها با بطن موافق سجود و انجاسی با اخر مد شیا الا و قد علم فی
لسانه غنونات خالیهات آثار آنها کاه کاه ظهور و بروز می کرد و چنانچه در جنگ جین درین
اول امر شکست برانکه اسلام افتاده بود ابو سعیدان که راسن رئیس ارباب لفاق و سر
کرده اخواب بود و حجت باطن لفاق موطن را ظاهر کرده بر مردم الان بطل الحکم ترنم کرده
لفاق و شفاق خود را بلند آوازه ساخت بعد از آنکه غنایم موقوره نصیب اولیای است
اسلام گشت و بعلای حضرت رسول انام سر فرار گشته بطرح خطام دنیا وید و در صد و اخفایا
حقت اشغال خود و در آمده بظاهر خود و در حقه مخلصین اهل اسلام داخل گردید و در باطن خود
بر خیزون دین سخن بودند و قابو می یافت می گشتند تا آنکه ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بجاست این مقال فرمودند که کونانات خاطر خود را در المصیبه بشهود و جلوه گر ساختند و حدیث
باید علمتین قریش می نمود یعنی است و حل لفظ اعلمی بر بنو جوانان قریش مانند بر
بلید و نظایر او چنانچه علمای اهل سنت از کتاب آن نموده اند ما موجه است چه محتمل است که عینه
تقصیر و بیگانه محبت کثیر نشان ان اشخاص با اعتبار امور اخزویه بوده باشند نه محبت لعل
انها چنانچه توهم نموده اند نیز احتمال دارد که تصدیق و ترجیح از قبیل این قول شاعر باشد و کل ان
مطاف عیطل بنهم و درها الا امل منی تعجیم نشان ان اشخاص با اعتبار امور دنیا
و تقوی انجام از آنها در سبب و املاک و استیصال دین بدین صادر شده عبد اگر تمسک
که از انان اهل سنت است و در کتاب ملا و نقل بعد از بیان اینکه اول شبهه که در لفظ
واقع شده شبهه است گفته که مصدر ان استبداد و اقیاد بود و رای را و اقبایه

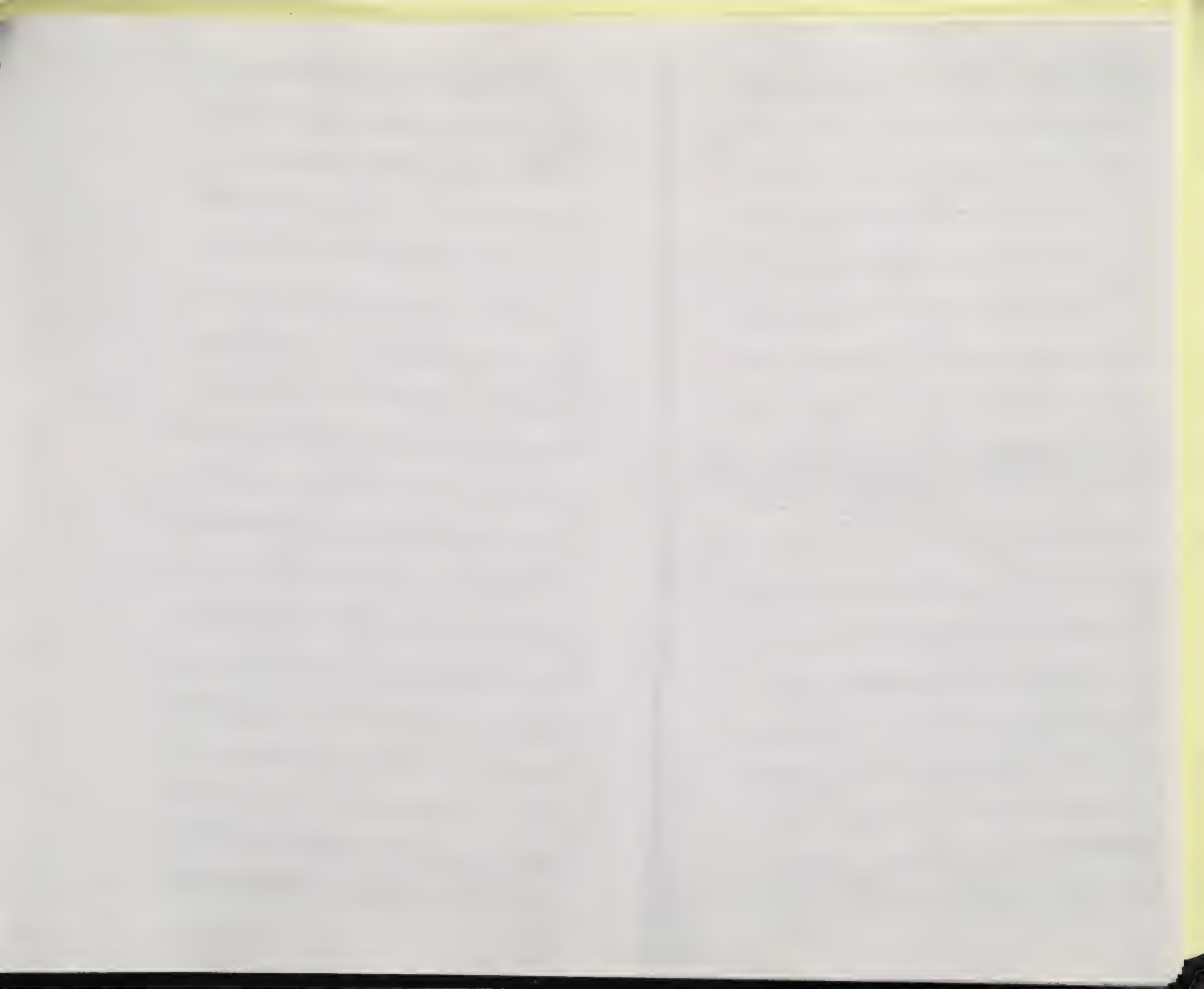




لحق نبوی را در مسامحه و استکبار و ترجیح او با دانه خلق خود را که نار باشد بر داده بگویند حضرت
آدم که طین است نبوده و بعد از او که شبنام است طین است انصاف ان هفت شب و جواب ان و طین
شبنام است مهم ما فی دست مروری بر ان مقال گفته که ما ملخص را با فواید دیگر که در ان می آید
و ملخص آن مناسب مقام است از کتب دیگر نقل نماییم که در اینجا چه بفرماییم که در کتب دیگر
در آخر زمان وقوع یافته بیضا همان شبیه است که در اول زمان وقوع یافته هم برین شبیه می
که در عصر برین و در هر صاحب مبنی شبیه می است او در آخر زمان ناشی از شبیه می
حصای اول زمان است از کفار و منافقین و مشرکان از منافقین است و این مبنی هر چند
امم سابقه نیز هم صاحب مبنی تا دینی مان بر مبنی است درین است محقق نیست که شبیه می
آن ناشی از شبیه است منافقین زمان حضرت نبوی علیه و آله الصلوٰه والسلام است که در
ان شبیه می حکم ان حضرت نبوند و شروع کردند در خبری که مکرر در ان موطع و کتب
و سوال نمودند از امری که از سوال و فرض در ان ممنوع بودند و باطل گردید و در
که جدال در ان جائز نبود بمعنی ظاهر است از حدیث و از انچه مبره میست که در کتب
اعراض و حکم نبوی در مقابل نص خطاب نبوی علیه من التیات انضباط من التیات الکتاب
اعدل یا محمد فانکم لم تعدل حتی قال علیه السلام ان لم اعدله من بعد فادعوا للعبث
قسمه را بدو وجه الله تعالی حتی قال علیه السلام هیچ من ضعیفی اند الرجل قوم بر تون من الدین
کامیرق السهم من الرمه الخ تا به و نیز معلوم میشود که در حال ان منافقین که در دروازه
مل النمان الامر من شی ما قلنا انها لو کانوا من دنا ما تواضعوا فقلنا انهم من احوال
تقدیر است و قول طایفه از کتب لو شاء الله ما عبدنا
من شیء و قول گروهی از انها و نطعم من شیء الله

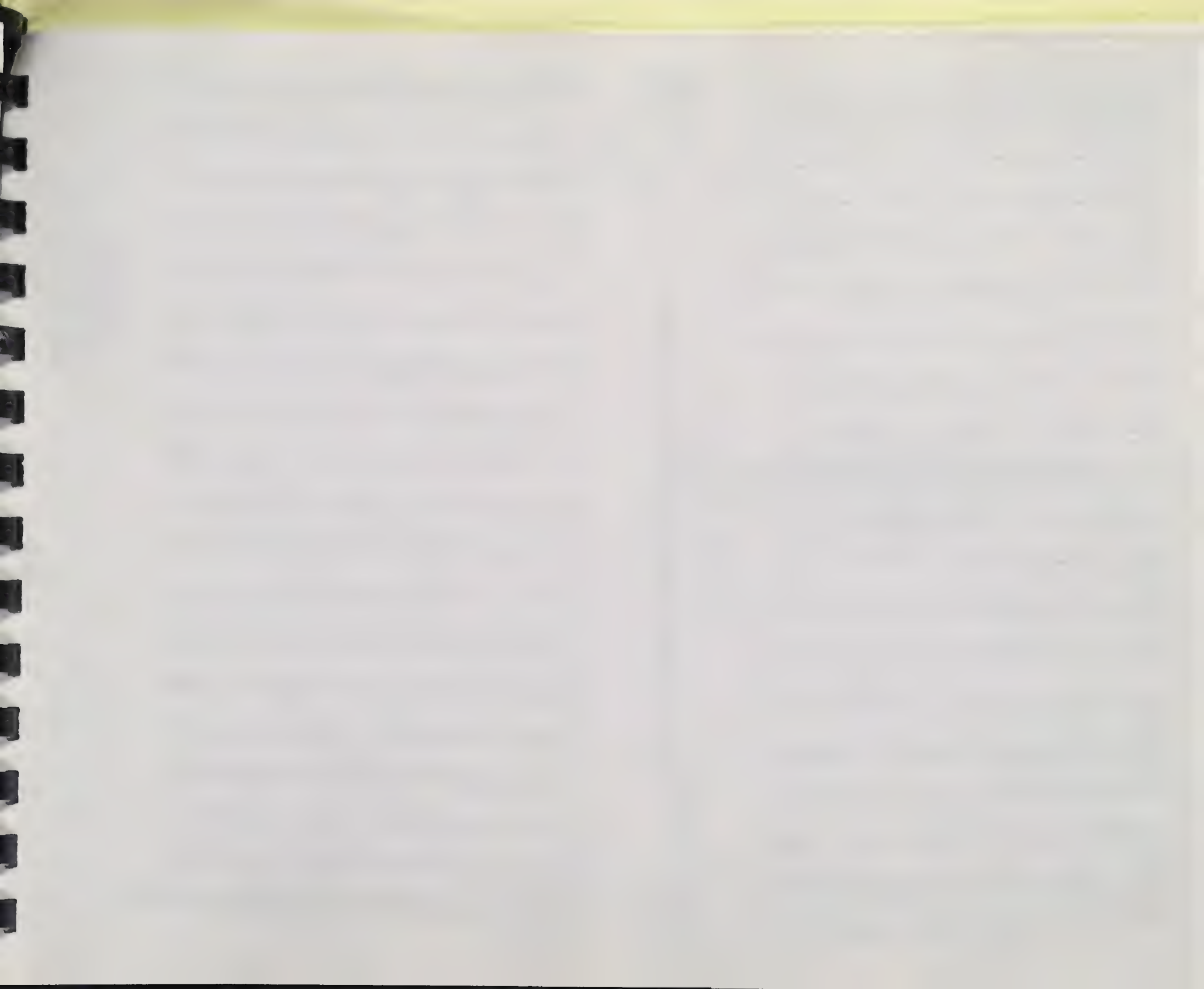
که تصریح می فرماید و طایفه بطریق جدال گفتند و در حلال الهی تصرف در افعال او نمودند و
انها را من و خود گفتند و فرموده و قول او تعالی سبحانه ویرسل الصواعق فصب بها من
و هم فمادون فی الله و هو شدید الحمال الی غیر ذلک این بود حال منافقین و خلافت
احکام انها در زمان آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام حال انکه انجا ب و در کمال است
و کانت و نهایت قوت و صحت برین بود و هموار منافقین ما انحضرت طریق محاسن
مسلوک می کردند و در ظاهر اسلام و انچه بودند و در باطن خبیث موطن خود و اتفاق را
منضم می داشتند لیکن اتفاق آنها در هر وقت سبب اعتراض آنها بر حرکات و کلمات
آن حضرت ظاهر می گشت و سبب افشادن حکم ان اعتراضات و زمین و لاهل انجا
بر فلک کشید انهم ترجمه کلامه اقول و نه فیستعین خطاب عمر فاروق
نیز بسیار متشکیک و اعتراض بر اقوال و افعال و احکام حضرت سید نام علیه آله
السلام بودند و چنانچه کتب احادیث و تاریم شاهدین مبنی است و استیجاب
در مقام است لاجرم بر برین اذان الکفا لموده می شود و از انچه مسلم است
و صحیح خود روایت کرده عن سلمان بن ربیع قال قال عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
ان الله صلی الله علیه وسلم فما فقلت و الله یا رسول الله لفر سوار کان اقی منهم قال
مرونی من ان سالیونی بالفحش او غیونی و لیث ما حل از سلمان بن ربیع روایت
گفت فرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما که گفت فرمودند رسول خدا قسمی را بر من
نجد اسو کند ام را بعد از انما خذ غیر ان استخاص که تو با انها عطا فرمودی محی ترانه بان از انها
ان حضرت و من ساعد مراد در نیکه سوال کنید ازین در شبیه و دیگر کوی یا مراد منجل است
کنند حال انکه من خلیتم بر مسلم روایت کرده ان عایشه زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت

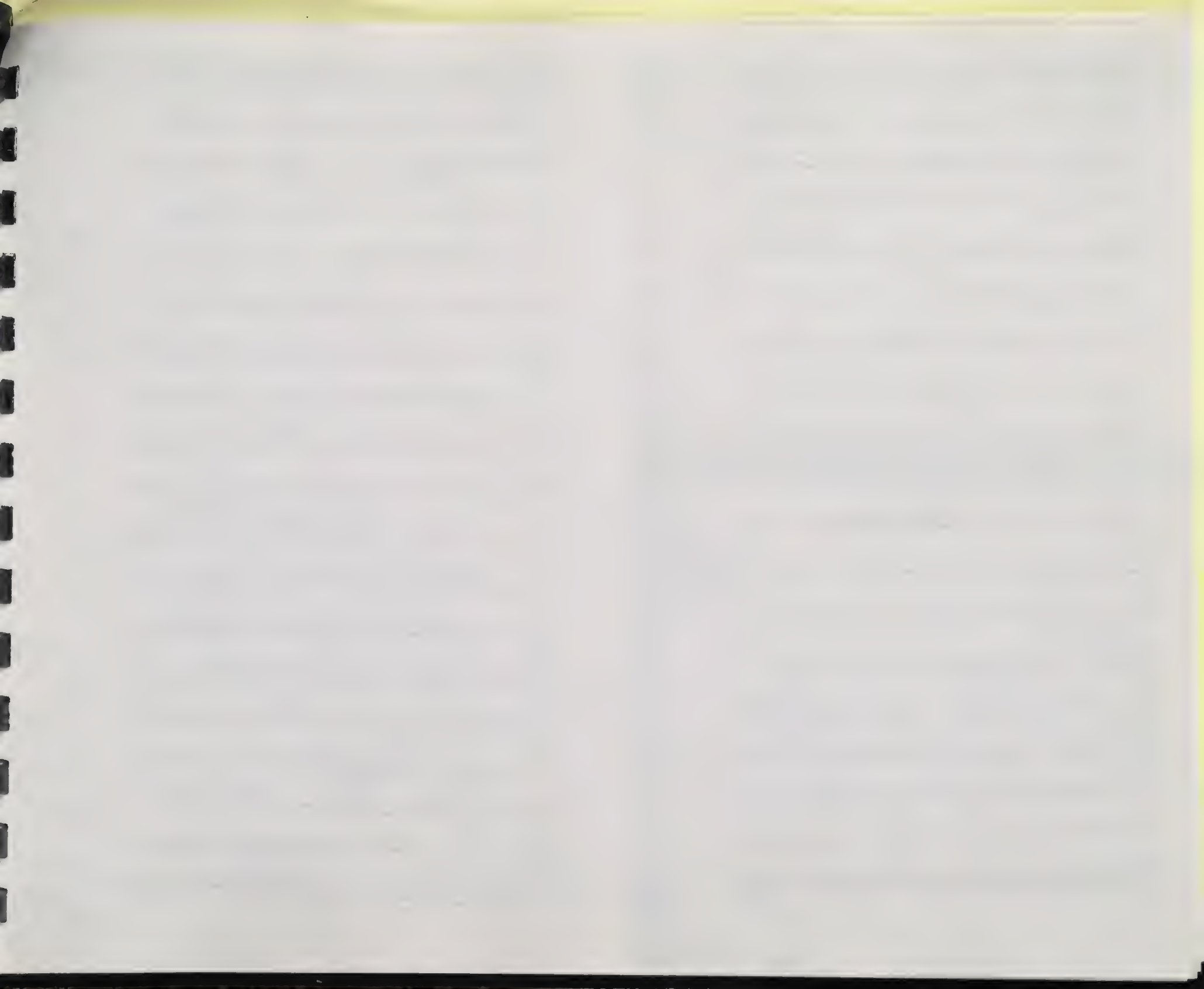




اینجی صلی الله علیه وسلم جن انا من اهل النبی انما سمعنا احادیث من ابیہ و جہانہ فی حق النبی
نعمضا فقال انما سمعنا انکم کما تہکک الیہود والنصارى لقد حکمکم ہما بضاہقہ و لو کان
موسیٰ حیبا ما دسہ الاتاعی رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان رواہ ابن ماجہ
بہم خبر صلی الله علیه و آله و فی کہ ان حضرت را عمر بن الخطاب پس گفت در حق من
حدیثہا و حکایتہا از ابیہ و کہ ہوش میاید ما را ان احادیث و حکایات ایامی من
میزنی کہ بوسہ بعضی از ان احادیث را من گفت ان حضرت بطریق رجز و الفاہ را یا متجز
نما در دین اسلام و در نمودن دین اسلام و نبی تمام کامل کہ حاج بدنی دیگر نباشد تا ازل
کتاب استفادہ نماید چنانکہ متجز نہ بود و نصاری و افغانہ و در تہ حرمت و ادوی استنباط
بجھت آوردن من ملت و شریعت را سفید و پاک و صاف از دلس خالص و تک و شہ
و ہر از استنباط و التباس اگر موسی نہ ہی بود کہ گنجایش نداشت اورا کہ سرودی من جہای
قوم او تمام مردم غیر ایشان زیرا کہ شراعی ہم منسوخ شد بشریعت من و از سبب اینست
این حدیث را احمد و بیہقی و شعب الایمان نیز در فضل ثالث از ان باب آورده است
وین جابر بن عمر بن الخطاب انی رسول الله صخر من التورۃ فقال یا رسول الله
نسخہ من التورۃ فقلت فخل یقارحہ و وجہ رسول الله صخر فقال الوبل فقلت التورۃ
ما تری ما لوجہ رسول الله فقال اغزو بالحد من غضب الله و غضب رسولہ و جہا
و ہا و مجہ منہ فقال رسول الله و الذی نفسہ جہہ کوہ الی موسی فانتقمہ و تکتونی
عن سواد السبل و لو کان موسی حیاد و رک بہو فی لاسمہ رواہ احمد و ابن ماجہ
از جابر کہ آورده عن زید بن جابر صلی الله علیه و آله نسخہ را از توریت پس گفت
از توریت پس خاموش شد ان حضرت پس خواندن گرفت عن ابن ماجہ

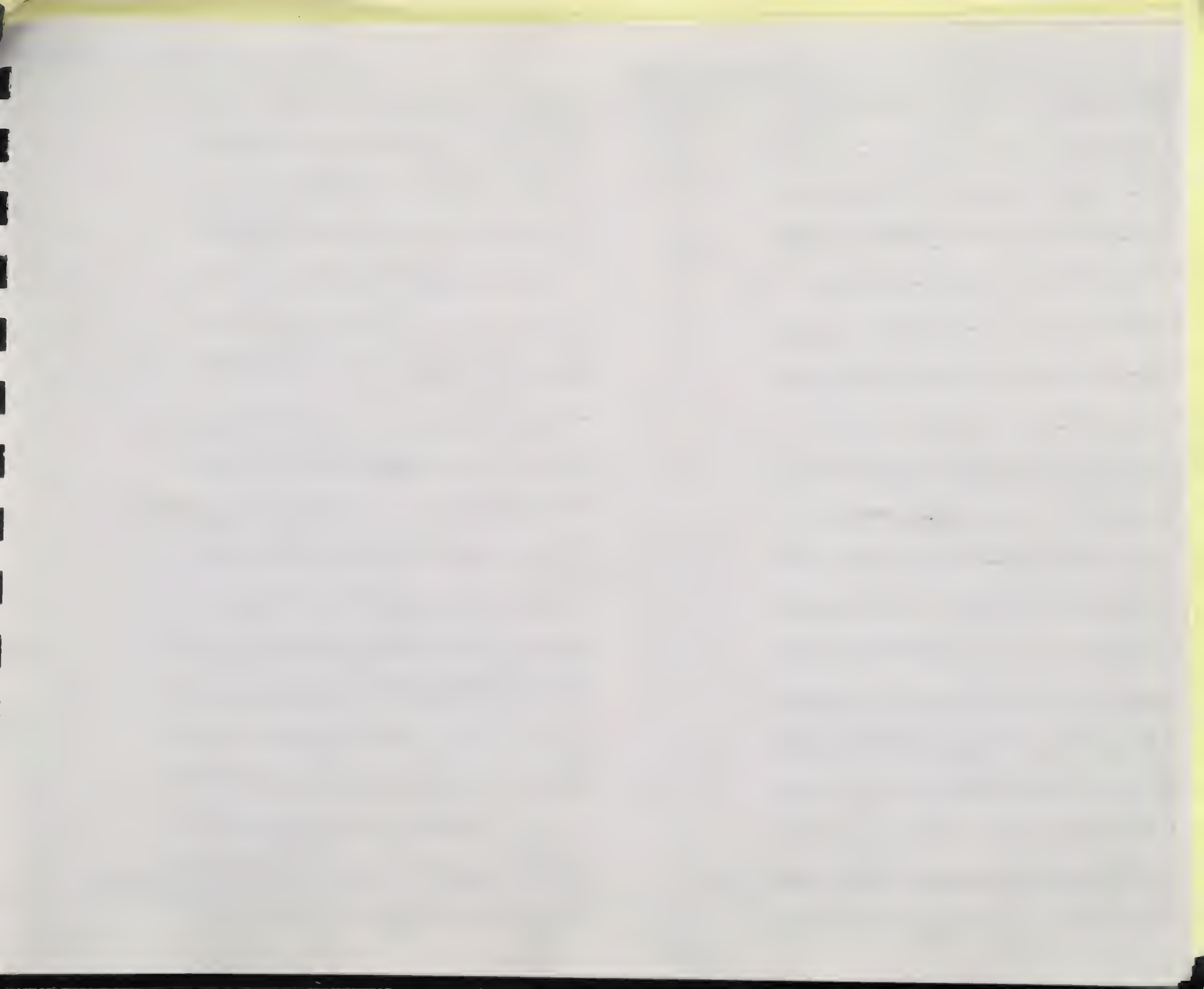
سبارک حضرت از جالی جالی می گشت از غضب پس گفت ابو بکر عمر اکبر بنید تو زمان کریم
کنند یعنی عمری تو نبی جالی کہ در زوی مبارک حضرت پیغمبر خدا است پس نگاه کرد عمر
موسی و ہج مبارک ان حضرت و دید از غضب را و روی پس گفت ہا ہر مرم خدا و شرم
خدا و شرم رسول خدا را حتی نہ سجد با یکدیگر دی بر دور کار است و راضی نہ شدم با سلام کہ
ازین است و راضی نہ شدم بحد کہ پیغمبر است پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سوگند بخدا
بقای ذات محمد در دست قدرت اوست اگر طاعت شود و شمار اموس پس تمامت پسند را
و بگذارد بر ما بر آنکہ گواہ میشود و در حق مستند از راہ راست و اگر می بود موسی نہ بود
می یافت زمان پیغمبری ما ہر انہ سرودی می کرد و مراد است کہ ہست این حدیث را راہ
و رتخ ابیہ در آن خبر مکتوب است از حدیث جابر آورده قال نسخ عمر کتاب من التورۃ بالمرحۃ
الی البیہ فی مجمل یقارحہ و وجہ رسول الله صخر فقال رجل من الانصار و یک بان الخطاب
ما تری و وجہ رسول الله فقال رسول الله لا الی الا الی الکتاب عن شی فافہم من ہدیہم
و قد ضلوا و انما کمذہ ابیہ او تصدقوا باطل و الله لو کان موسی بن اظہر کہ ما حلہ الا ان نبی
گفت نہ شست عمر کتابی را از توریت بزبان لغت عربی پس آورد آن را موسی پیغمبر خدا صلی الله
علیہ و آله و خواندن گرفت آن را و روی مبارک پیغمبر خدا از جالی جالی می گشت از غضب پس گفت
موسی از انصار و ای بر تو ای ابن خطاب ای نبی روی پیغمبر خدا را کہ گفت پیغمبر خدا سوال کنید
الکتاب را از خبری پس بر سرسی انہا شمار اہدایت بخوانند کہ و حال آنکہ خود گواہ شد نہ سجد
نما با یکدیگر و ہر کہ و یا یقین باطل و بخدا سوگند اگر موسی در میان نہای بود او را حال
موسو کہ اگر کتابت کند مرا بعد از نقل روایات گنہہ و دیگر در ہین باب را و ابن ماجہ
و کہ در قول انطلقت فانتحیت کتاب من الی الکتاب ثم حث فقال لی رسول الله





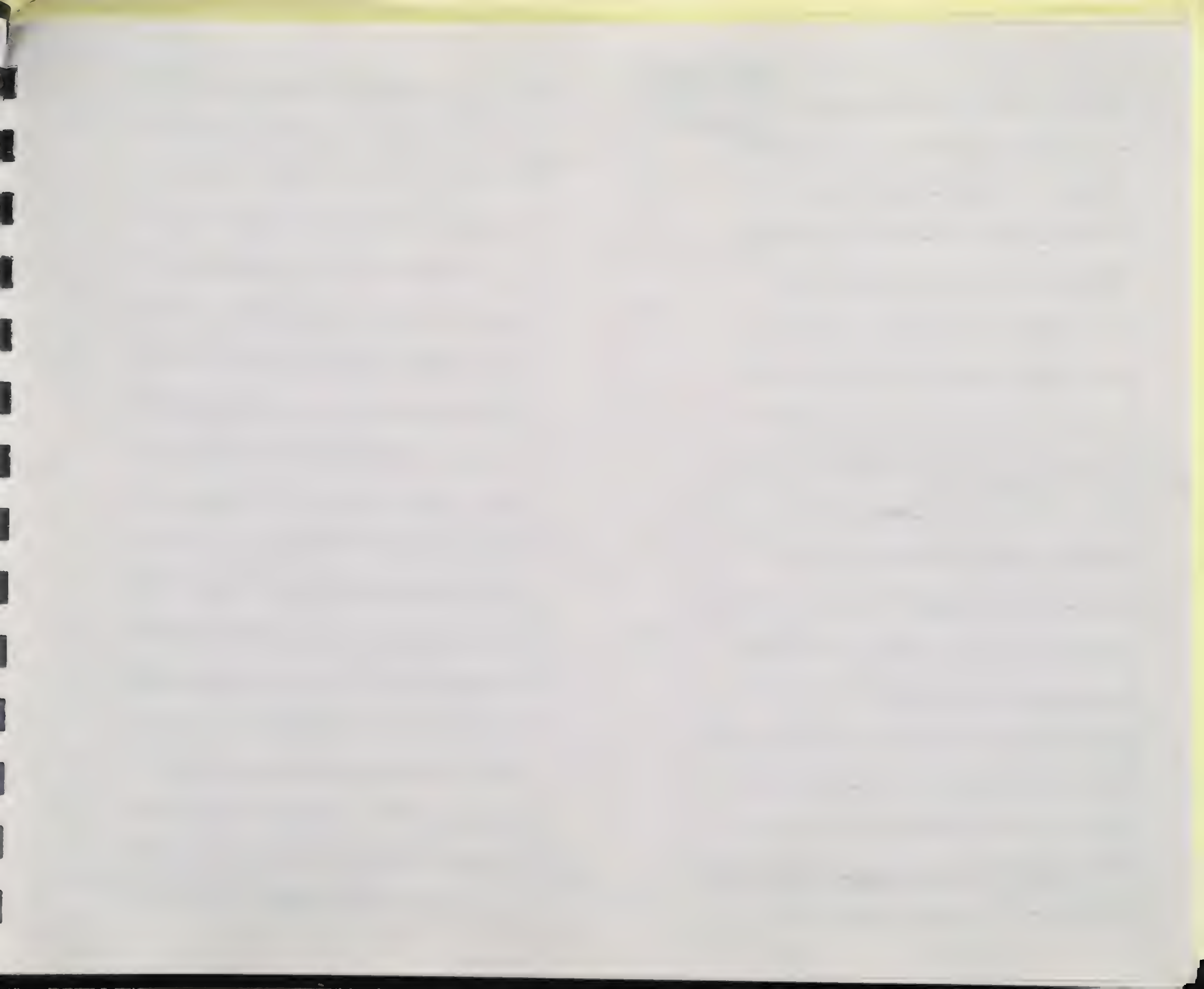
برهان است ان حضرت رخصت نمید به پس صبر کنیم و به منیم مال کار آنسره در حقیقت
ذکر این دو خلافت بنا بر اینست که سبب خود گفته و آنها اوردند نه انشا الله تعالی ان الکافین
رباعده و اولک من الاخلاعات الموهرة فی امر الدین و هو کذلک و ان کان الفرض انما
مراسم الشریع فی تزلزل القلوب و سکین بکرة الفتنه عند غلب الاوراق و باطله و انما یرون
این خلافتها سکن نایره فتنه ممنوع و اول فتنه بلکه نشاء جمیع فتن و من خلافت ان
ست خبا که بجای این عباس وقت تکریر این خلافت و فتنم روز و فتنم ان بنا بر
مسلم از این عباس روایت کرده است قال الحسن ما یوم الخمیس ثم یوم السبت و یوم الاحد
علی حده کانتها نظام الدین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم استولی بالکف و الدوات
و اللوح و الدوات اکب کلم کتابا لیل ~~الحسن~~ فقال عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم
این خلافت را اعظم و عظم مصایب و زاریا شد و در دلیل گفت و محفل است که حضرت
صلی الله علیه و آله اراده کرده باشند که نظام قرب الدجال خود ازین عالم جدا نمایند
خلافت جناب مرتضوی فرماید خواجه شیعی که گوید غیر بقرینه لن تضلوا البقیه که درین دم
تفصیل که دران بر امر باعصام محل المیتین الی بیت واقع شده و مخطن بقصد و ان حضرت
شده مانع احضار قرطاس گردیده باشند استیاد و اید سید الجلیل الکبیر شمس الدین ابر
و ملوی لعمری الله بفرمانه در مقصد و رسوم بختیه نظام این مرد و حدیث را رسوم فرموده است
معانی در شناخت بابی ان باعث تحریر موضع حاجت ازان گردیده منفرایه حجت بر خود
و حجت از کلام مصطفی که معنی نسبتی داری در انفاطش تکریر انی امامم مرد
بایم سنج بود که دای ای برادر از پنجه بهره در از بخاری صاحب کتب نقل کرده است
میکنم نقل از پنجه بهره بر باب لفظ مصطفی در محضر احباب فرمود و ان حدیث است

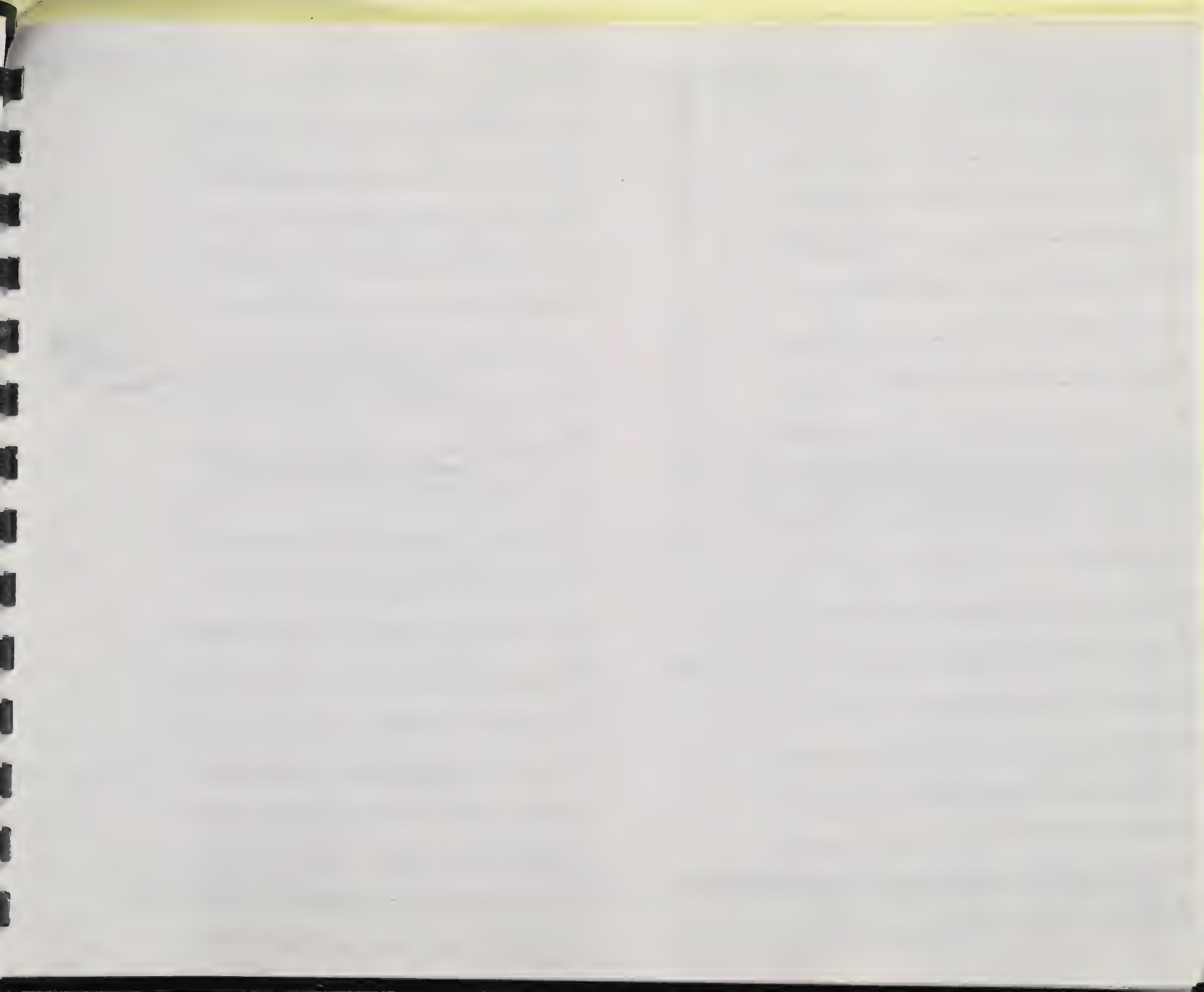
منیت خیران و عزت یاد کار ازین ذکر که در دانات این مرد و زود و حقیقت
تا ابد الین ذکر است ان روشنی که از این مرد و از آنکه که باشد جدایی متغیر است
من شود و بدو من کوثرشان مقدر زین خبر مفهم میکرد و که از سر کتاب منیت غیر از
مصطفی پس از خبر تارک عزت یعنی تارک قرآن بود کوشن کن الکون حدیث تالی ای
همه وقت رحلت چون طلب فرمود قرطاس و دوات سید عالم کزین اصفا فرشته
گفت قرطاس و دوات از هر من حاضر کنند تا کنم دامن کاغذ را بر از لولوی زد تا
بنویسم از هر شتاز گری تا ابد باشد الین و از هر اب بهره و در چون شنید از حضرت
رازان سید عالمی حجب مانع احضار کاغذ شد در ان حالت عمر گفت جاری برین
مردان زمان غالب شده لب بهندان باز کرده منیت قولش معتبر من بود و
کتاب الله در دفع ضلال نه برین پنجه حاضر گردیدند گرم شود و شتر ان یکی می گفت بود
آدمیه قرطاس و دوات و ان و کرمی گفت حرفی را که سر و زان عمر چون هم بر
غوغا و است و نموده گفت برخیز و بجایابی زین کرد و منیت جای نزد هم بر
و اختلاف بی اطاعت کس نمی کرد و در تفضیل بهره و در نظام است زین حرف
قرطاس و دوات مصطفی از هر عزت خواست تنصیفی کزین تضلوا چون
بود و مرصع در کاغذ از لفظ قرین مرد و حدیث معتبره مدعائین که متر ما با
نموده است فهم کرد و مانع احضار کاغذ شد عمر گفت انفاطش کلام الله میدانی که
یعنی این نمیدانویست و ما کار کرد کار می ندیم قرآن را بی مطلب و لیک
الان توازن باید و کزین اندرین مرد و حدیث امی طالب راه می کرد خبر دار
کین جای است منظر حرف پیغمبر از روی بی غش بود و گفته ما مطلق خدا



ان خير الشجرة من حرمه غير مودعت راز و في حي بود و در نه بودی حرمی که در اول
حق اثره انکه از خود فرشتا و از برای استاذ از هواي نفس خود خاشاک گرد و نکته و در
خاصه در امری که از ان تبلیغ وی کرده و تمام استنش را تا به در نه طلال از خیره زو قول
سرور پیران در امر دین در دوحی است ای سپهر ازل در نه زو قول حسن
کتاب الله کلام است غیر محصل زیرا که کتاب الله قرآن صحت غیر مطلق است و در
اشتمال او بر محمل و مادل و تشابه و ظاهر و مطلق و عام و خاص و مانع و ممتنع و مجاوز و
مشترک و متشکک و مانند ان هر یک بر استنباط حقایق احکام او قیاد و نیست پس اعتبار
بامی که عالم حقایق او و کاشف از حقایق او باشد فاعل عارف قطب الدین است
شیرازی شافعی اعتراف بان نموده و در بعضی کلمات خود میفرماید هر چه راه بی راهه
نمی توان یافت و گفتن انکه چون کلام الله در بیان ماست بر شد چه جهت است
میانه که مریض که بد چون کتب نیست که اطباء نوشته اند چرا که باطبا رجوع با کرد و در این
سخن خطاست برای انکه نه هر کس ان کتب طب میسر است و استنباط از ان توان کرد
مراعت با اهل استنباط می باید کرد که او را و الی الله و الی الرسول و الی الامم
علیه السلام لیسبطونه بهم کتاب حقیقی صد و اهل علم است که بل مهابات نیات فی صد الزین
او تو العلم بطوبی و فخر خواجه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده انما کلام الله انطق و نه الکلام
الله الصامت انتمی کلام نیز فاضل شهرستانی می فرماید الخلاف الخامس فی الامام و عظم
خلاف بین الامم خلاف الامامة او ماسل سبب فی الاسلام علی قاعده و غیره مثل ماسل
علی الامامة فی کل زمان و قد سهل ذلك تعالی فی الصمد الاول فاختلف المهاجرون و الانصار
فیها فالت الانصار من امیر و سکونهم و اتفقوا علی رسمهم مدین عباد و الانصار می فاستد که

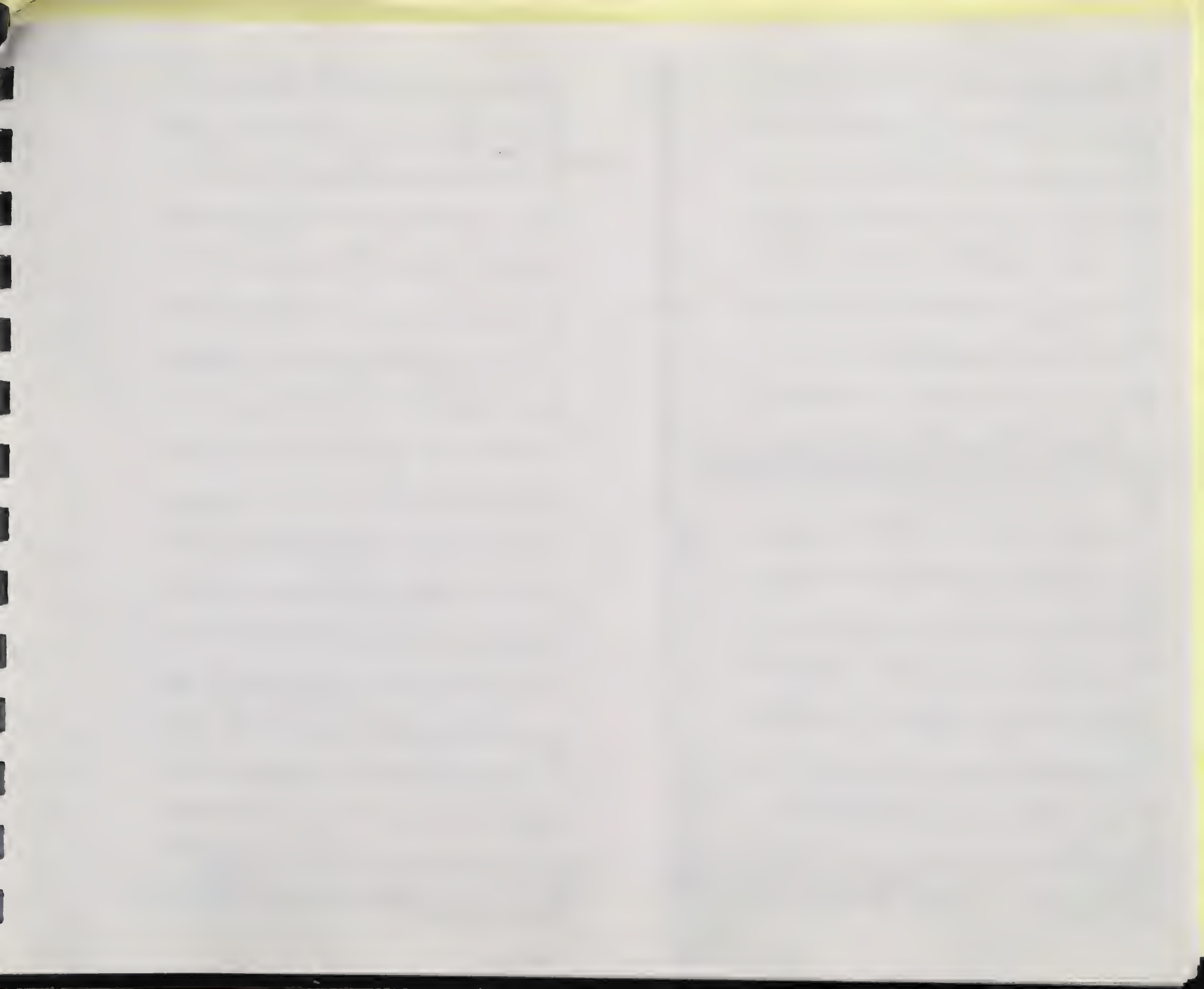
کتاب الله که ابو بکر و عمر فی الحال بان حضرت صفیه بنی ساعده فقال عمر کنت ارفع فی نعمی کلاما
فی الطریق کلاما وصلنا الی الشقیفه و ردت ان الکلم فقال ابو بکر ما عمر فخر الله و ان الله علیه
و ذکر ما کنت و زوره فی نفسی کانه یخرج عن غیب ففعل ان لیتعل الانصار بالکلام مد
می می ان فیما لیت و باله ان من و کنت انصاره الاسمه ان ابی بکر کانت غلبه و فی
سده شریف من عاد الی مثلها فاقوله فانما رجل یابح رجلا من غیر مشوره من المسلمین فانها
نقد ان تعذر و انما کنت الانصار عن دعایهم الروایه الی بکر عن النبی علیه السلام الامة
من قریش و نه البقیه الی الی جرت فی حقیقه ثم لما عاد الی المسجد مال الناس الیه و بانوه
عن رعیه سوی جماعه من بنی هاشم و ابی سفيان من بنی امیه و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
مشغول باجماعه النبی علیه السلام من خیره و دفعه و طارقه و قهره من غیر دفعه و لا مازعه انتمی
خلاف نجم خلافت و در امر امامت است و عظیم ترین خلافتها و امامت خلافت در خلافت است
چون کشیده شده شمشیر در اسلام هر چه قاعده و نه مانده آنچه کشیده شده در امامت و در زمان و خدا
نقد ان را بر صدر اول آسان ساخت پس مختلف شده نه مهاجرو انصار و گفتند انصار من امیر
موسلم امیر و متفق شده نه بر رئیس خود مدین عباد پس دریافت آنها را ابو بکر و عمر در حال مانده
خامش شده در صفیه بنی ساعده گفت عمر در انمائی راه و نفس خود متعالی ترتیب پیدا و مد
رسیدیم و در صفیه خواستم که ان را بیان نمایم ابو بکر گفت با من ای عمر پس حمد و ثنای الی بحال و
و ذکر کرد و محالی را که من ترتیب داده بودم که یا خیر از غیب میدم پس بش از انکه انصار الکلام کو
مخوفه دست لایحی او در از کردم و صحت نمودم و صحت نمودم با و در مایه فتنه و فساد
که کین یافت یکا که صفت ابو بکر نامکاه و بی سالت و روست و در بر وقوع آمده بود و خدا
خدا را از مسلمانان باز داشت پس هر که معاودت نمیشد که کشیده از او که صفت گفته و





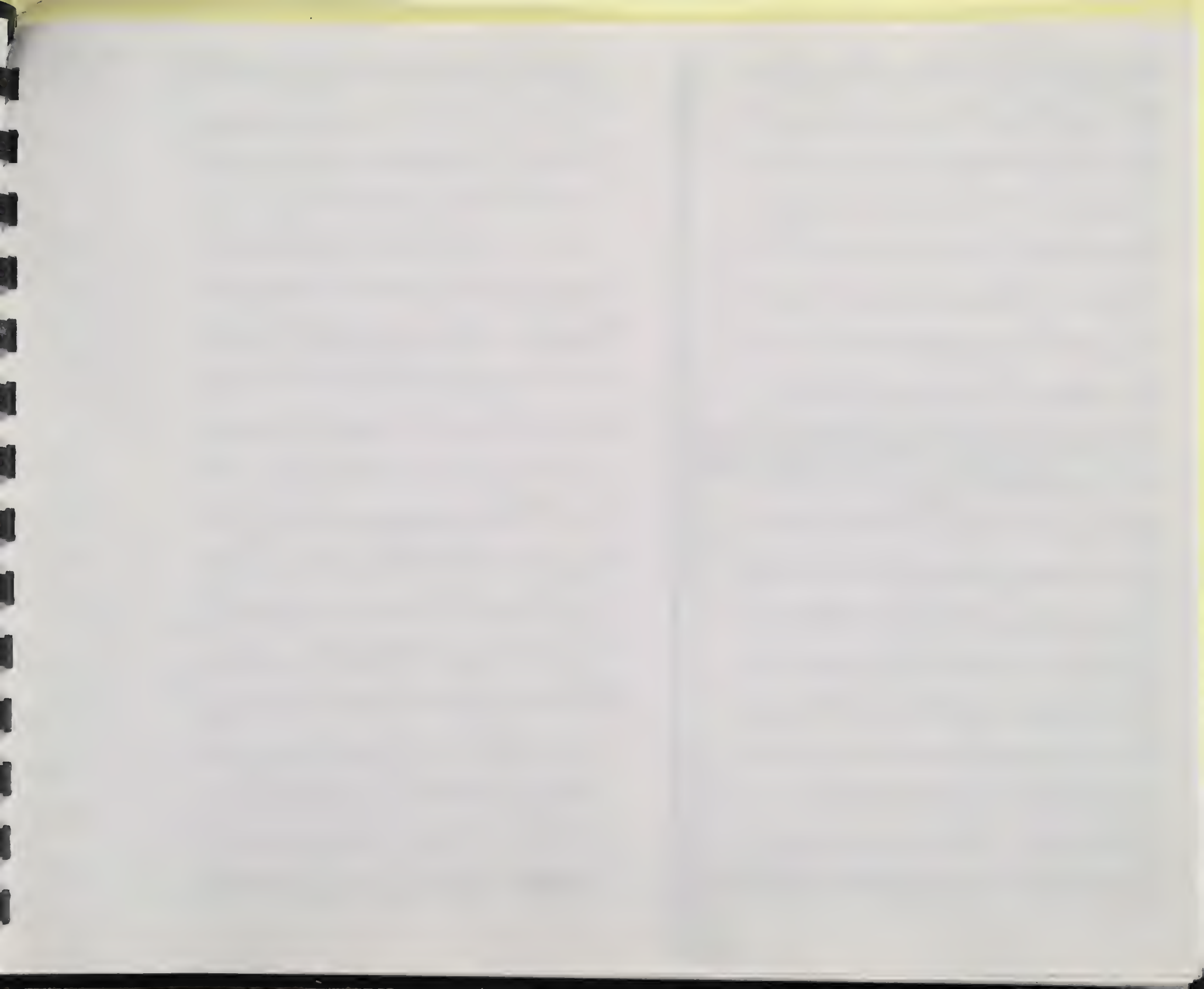
الانفاية عليك خبر سارة الله عليك ولكننا كنا نري ان لنا في هذا الامر حق فاستدعيتهم علينا ثم
ذكرناهم ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم وفتحهم فلم يزل علي يكره حتى ابوكروحت علي
فتشهد ابوكبر محمد الله وانشى عليه يا رسول الله ثم قال اما بعد فوالله لقد ابره رسول الله صلعم اب
الي ان اصل قراسي داني والله ما اورت في هذه الاموال التي مني وبكم عن البر والكميت
رسول الله صلعم يقول لا اورت ما تركناه صدقة انما ياكل آل محمد في هذا المال داني
لا ادع امر اضو رسول الله صلعم الاضفة ان شاء الله وقال علي موعداك للبيعة العتبية فلما
صلى ابوكبر النظم قبل علي الناس بعد علي بعض ما اعدت ثم قام علي فخطبهم من حق ابوكبر وذكر
وسالقه ثم قام ابوكبر فبانيه فاقبل الناس علي فقالوا اجبت جهنت وكان اسلمون الي علي
فترجوا حين راج الامر للمردف انتهى وسلم في صحيحه خذوا زعائره ورحمن حديث طويل رواه
كرويه ورجحا موضع حاجت ما بان في شود و كان علي بن الناس جهة جوة فاطمة فذا توفيت
استنكر علي وجهه الناس فانفس مصالحة ابوكبر و باياد ولم يكن باي ملك الا انفسه فاسل الي
بكر ان اسنادا لانا ملك احد كراهته مخضرب الخطاب فقال عمر لابي بكر والله لا ادخل عليهم
و بعدك فقال ابوكبر و ما عاسم ان نفعيلو الي ابي والله لا نهم فعل عليه ابوكبر فتشهد علي بن
ابي طالب ثم قال انا عرفنا بابا بكر فضيلتك و ما اعطاك الله و لم نغيب عليك خراصة
الله عليك ولكنك استدوت علينا بالامر و كن نحن تري ان لنا حقنا فقامنا من رسول
الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يلهم ابوكبر حتى فاضت عينا ابوكبر فلما لعل ابوكبر قال والله في
بيده لقوة رسول الله احب الي من ان اصل من قبراني و اما الذي شجر مني و بكم من هذه
الاموال فاني لم آل فيها عن الحق و لم انزك اموال رسول الله صلعم لصنفه فيها الا صبرة
فقال علي لابي بكر بعدك التمس لبيعة فبانيه ابوكبر صلوة النظم رقي علي المنبر فذكر ان علي بن

تخلف عن البيعة و عذره بالزبي اعذر البيعة استغفر الله و تشهد علي ابن ابي طالب فخطبهم من ابي
و انه لم يحذر علي الذي صنع فقامت علي ابوكبر و الا ان الذي تفعله الله به و كان نري لنا في البر
لصنا فاستجد علينا به فوجدنا في اخنا فسرنا لك اسلمون فقالوا اجبت و كان اسلمون
الي علي فترجوا حين راج الامر للمردف انتهى و نجاري نيز مثل ان روايت كرويه و رحمن
تفصيل و تكرار با ورت بذكر ان نموده و لم يزل الحكم الي آخره كه دين حديث و در بيت
صحيح و در ان كرجاب مرتضوي مكالمه بسيار بر سبيل احتجاج با صدق نموده لكن ثم
سبب اكثر روايت ان موجب ظهور عاج و عدم استقامت اولياي اناس است صدر
اخفا و كتمان ان و راند و اكثر مني از ان احتجاجات و ركب فرقه حصه مانند احتجاج
طبرسي غير ان تفصيل من بيت جون و دين محال بر سبيل اكثر بيت بر و روايت كيت عالم
الزمام نموده و تفصيل ان اعز من نموده و زعفران قول بوضوح بيت كه در بيان
ابوكبر حديثي از حضرت مردر كانيات عليه السلام حاد كيشته خايمه اكثر علمي عالم و اما
ان مي كيشته و الا و تمام احتجاج ان را مستند خرد ميت و نيز حقيقت اجماعي كه بان
و زعمقه احاج و اهناج مي نماند بوضوح انجاميد كه اصحاب رضوان الله عليهم بعضي تا جرحه
و بعضي بطلت و برخي لغت و بهر بي كسيد اوزان حرد كلفه اول معت نموده و خباب ترش
وانت مبارك خود را حق بخلافت و اولي با مر اامت ميدانست و بني ما شوم و جماعه از
خواص اصحاب درين باب معذرتايج انجباب لوده ان حضرت را خليفه برحق و امام
مي دانستند و ابن عباس رضي الله عنه نيز بمن عقيدة داشت خبايمه ابن عبد البر كه از من
علمي اهل سنت است و در استنباط از ابن عباس روايت كرويه قال قال لي عمر بن الخطاب
يا ابا بكره نقول ان صحت اولي الناس بهنا و يا قلت اهل والله الي لا نقول



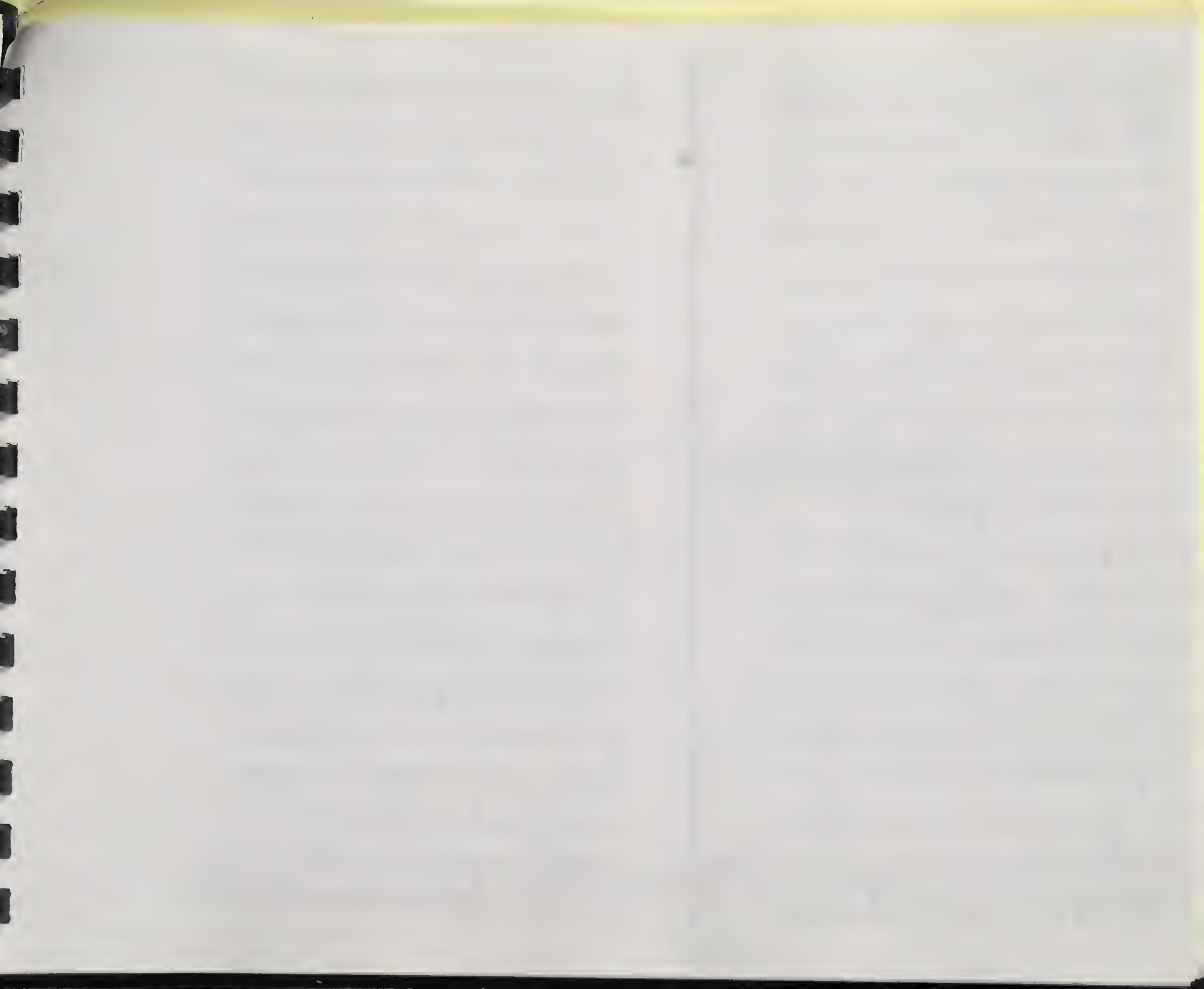
فی ساقیه و غیره و توبه قال انه کما ذکرتم و لکنه کثیر الدعایه و مادی بیتی طایری بمجره
بوقوع نیامده بمجره از صحابه خصوصا انصار استمداد و استعانت میفرمود و با آنکه مفضل
و کمال در استحقاق خلافت او بودند بعد از مای ناموجه شک نوده است بر ناخت داشت
ابن حباب ندادند و درین اثنا در حال حضرت سیده الشاهینة النجیة و انفس از غالی بود
النفایة اتفاق افتاده انحضرت وجوه مردم را از خود منصرف دید و از جوانان و انصار
که از شرح حق خود از دست متغلبان و غاصبان نماید چار و ناچار بنا بر مصلحت دینی مصالحه با
خلیفه فرمود و چنانچه عقلی از ابی الطفیل عامر بن وائله روایت نموده است قال كنت على ابي
يوم اشوري فارتفعت الاصوات بينهم فسمعت عليا يقول يا ايها الناس لا يبرونا و الله
اولي بالامر مني و احق به مني سمعت و اطعت فمخافة ان يرجع الناس كفارا عن بعضهم
اقاب بعض بالسيف ثم بايع الناس عمر و انما الله اولي بالامر مني و احق به مني سمعت و اطعت
فمخافة ان يرجع الناس كفارا عن بعضهم فاقاب بعض بالسيف ثم تم ترميدون ان تبايعوا
عنه ان اذن السمع و اطيع ان عمر عيني في حقه لعلنا سادهم لا يورث لي فضلا في الصلاح و لا في غيره
كأن فيه كفاية شرع سواد و ان الله لو ان الحكم لم لا يستطع عمرهم و لا جميعهم و لا المبدأ
منهم و لا لشرك روح صلح منها لفعلت ثم قال لشدكم كما به ايها الفقهاء انكم لم تملوا عم
عمر في حقه الله و الله رسول الله و الله شهيد او قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انجيلي
و اني حين الموني بالجور بطيريهاني الجنة حيث يشاء قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا
سبطي الحسن الحسين سيدي شباب اهل الجنة قالوا انكم لم تملوا مني و حتى فاطمة بنت محمد
رسول الله صلعم قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انبل لشركي و ليس عنت كل شدة
نيزل برسول الله صلعم مني قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا

رسول الله صلعم مني اصطحبت علي فراشته و و قد نفس و بركت له بمجره مني قالوا اللهم
لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
الحاضر و ستهنني الغائب غيري قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
سعد لم صلعم ابواب المهاجرين و فتح بابي فقام اليه عامرة و العباس فقالا يا رسول
الله سددت ابوابنا و فمت باب علي فقال رسول الله صلعم ما نأفقت بابا و لا دلت
ابوكم بل الله فتح بابا و سدد ابوابكم قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
قال و ات ذا القربى حقه قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
غيري حيث قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نالكم الرسول فخذوا به و لو كان من غيري حيث
صدقة قالوا اللهم لا قال انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا انكم لم تملوا
الاجاب سطور است که چون حضرت رسالت بنابه از در دنیا محور حضرت مری علی
علی ثقل فرموده جمهور انصار در سقیفه بنی ساعدة که مجمع ایشان بود در حین سنجش
و مهمات و هنگام قطع و فصل خصوصیات جمع شده سعد بن عباد و راضی الله عنه را
وسی بر دون آورده بودند و بدایه انکه در ان خلافت بردارند و با وی سمیت کنند حال
وسی بر بعضی بود و سیدک خطبه خوانده شکر حمد و ثنای خداوند تعالی و در دو مجلس
صلعم و بیان فضل و ساقیه انصار در اسلام و انکه بنی صلعم است سیزده سال و در
قوم و دعوت مردم نمود و حق تعالی و ایمان بنیاد و در آنکه قلیله و ان مشر و نه قلیله قادر بودند
بر حاجت وی و مرا غار از دین و دفع ایند و اضرار کفار تا زمانیکه حق تعالی بقدم نعل
نوی علیه ثمار اشرف ساخت و ایمان بوسی روزی بنیاد و انید و توفیق حاجت و کیا



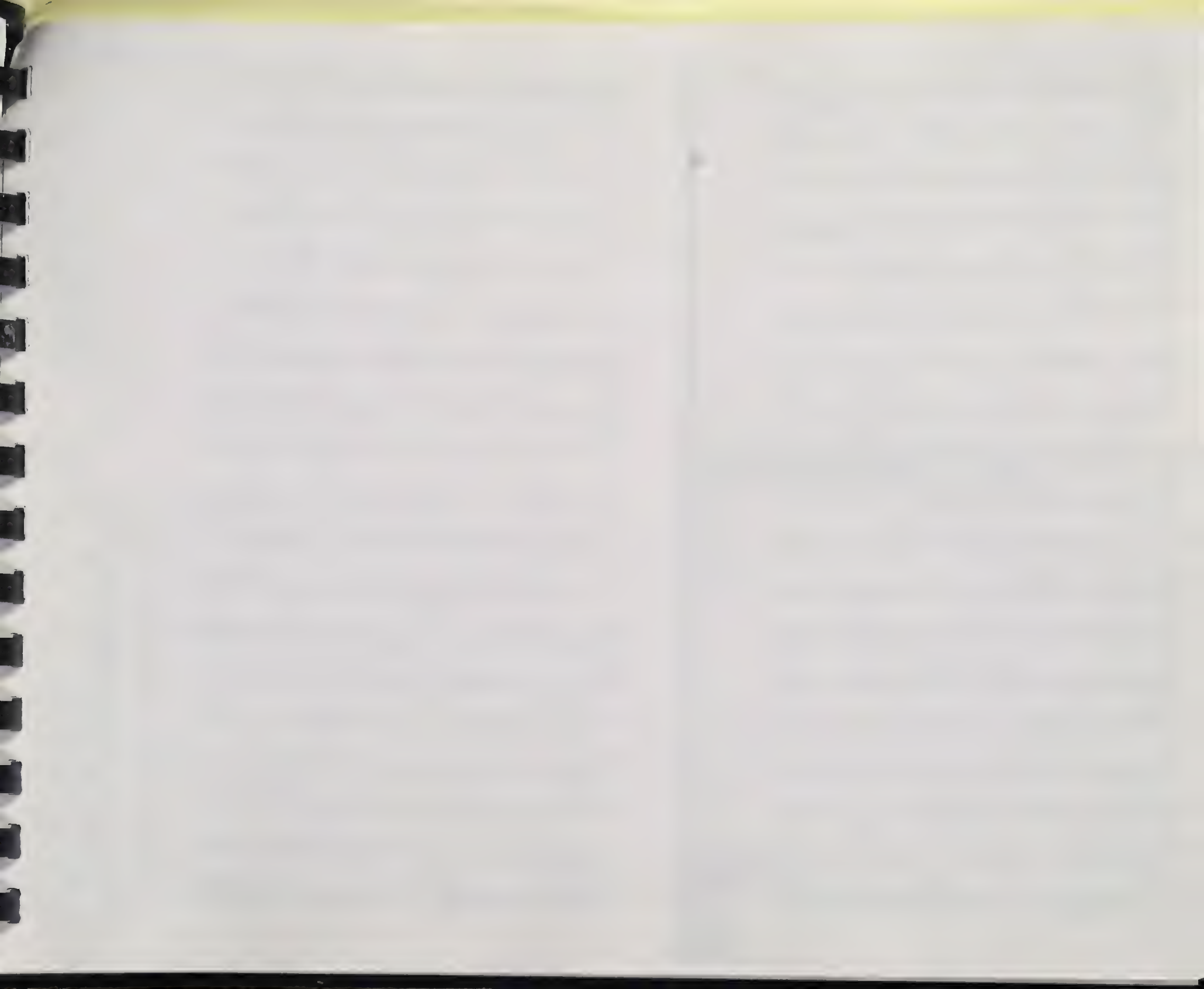
و از آن اسلام و مساوت جهاد با اعداء دین تنها حالت نمود تا بحدیکه از حالت انحراف
و جور و کفر و ظلم و طغیان برهنه استقامت و عدل و احسان و عرفان آید و در واسطه
شمشیر شمشیر قبایل عرب طوعاً و کرهاً مقادیر کشتند و وی از دنیا رفت و حال آنکه از
شمار ارضی نبود در بایند این امر را پیش از آنکه مردم در حد و آن در آید انصار در جواب
گفتند نیکویی کوی یا ترا خلافت و امارت بر میداریم و هم بر تو را عظیم با یکدیگر برقرار نمودند
اگر کرده مهاجرین و زین امر با شما مخالفت و مناقیه کنند و فضیلت قیامت خدمت
حضرت و سبق اسلام و هجرت و کرامت و قرابت قرینه شک جبهه چه جواب گویم
گفتند گویم از امیری و از شما امیری و هرگز غیر ازین راضی نخواهیم شد که گفت نه اول آن
و هر کس آنچه بخاطرش میرسد میگوید مردی از انصار خبر اجتماع ایشان را میسر از انصار
را نمایند و بالغه نمود که در بایند ایشان را پیش از احوال امر با یکدیگر متفق
و خاتم عاقبت زمال باشند علاج واقع پیش از وقوع باید که در فی الحال عمر بن خطاب را
انجا بود و او را از آن امر اخبار کرد و در این برین به سقیفه بنی ساعده که مجمع انصار بود
نموده ابو عبیده و جمعی دیگر از مهاجران با ایشان اتفاق نمود و سقیفه بنی ساعده روان
و علی بن ابی طالب و بنو هاشم و زبیر با جمعی دیگر از صحابه بجهت شغل غنیمت و غنیمت
غسل و دفن حضرت خلف نموده و در راه دو مرد از انصار عمر بن ساعده و من
بن عدی بصیق و فاروق بودند و ایشان را دلدادی دادند و چون سقیفه بنی
رسیدند دیدند مردی بر سر بری بکثیری کرده و انصار گردوی بر آید و فضایل خود
مشیر دهند و داعیه خلافت دارند عمر رسید که این مرد بر سر رسید گفتند من
عباده است از عمر بن خطاب است گفت من در نفس خویش مقاله ترتیب کرده بودم و در

خویشم که این را با مردم گویم ابو بکر بر من فرمود و خود آغاز سخن کرد و بحدیکه که از آنجا
تخلف کرده بودم ابو بکر بدیدم بهتر از آن او کرد و در بعضی و آیات وارنده که ابو بکر
نمود از حمد و ثنای باری تعالی و در و در محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سالت
ایشان در اسلام و مواسات نمودن آن طایفه با حق حضرت بجان و مال و صبر و شرف
آنها می گفت از قریش بعد از آن تعد و فضایل انصار و استقامت ایشان فرمود و انما
که مهاجرین بواسطه قرابت که با پیغمبر دارند بهترین عرب اند از روی حسنیت
یعنی که منافق کسی نخواهند شد و اگر از قریش باشند باید که شمار ایشان حد نه برسد و منافق
با ایشان نکنند به مقتضای خبر معتبر الناس تبع القلیل مردمان بروی قریش اند
شمار بودند این مایه در کتاب و شش گاهی مایه در وین دو و سترین مردم آید مایه
نموده و در بایند راضی باشند بفضیلت حق تعالی و مسلم دار بفضیلت برادران خود و او با ایشان
مضائق کنند و در خبری که خدا تعالی با ایشان از زانی در شده و مضای ایشان خوانند که در شتر
قبضه قدری در کتاب قد سبق فهل یفین خرج کوفلک جور نمی کند و در کتاب قبضه شریست
مرند و از خبر ضاء انصار گفتند ما از مهاجرین مردی بخلاف اختیار می کنیم بشرطیکه چون
بمیرد مردی از انصار خلیفه گردد و چون وی بمیرد باز مردی از مهاجرین خلیفه باشد
امر برین بنیم میگرد و در این طریق بهتر است زیرا که چون مهاجرین تصدیق و محاسبه
از خوف نقص انصار نتوانند و عمر گفت نه امسکند که مخالفت کنند با ما هیچ احدی
آنکه در اینکشم جناب بن النضر انصاری خبری که او را و از راهی می گفتند و در
و گفت واقعه ای را بخلافت بر خود اختیار کنیم از ما امیری و از شما امیری ابو بکر گفت صحبت
امارت حق ثابت و شما در میان ما باشند جناب گفت ای انصار از شما این سخن در میان



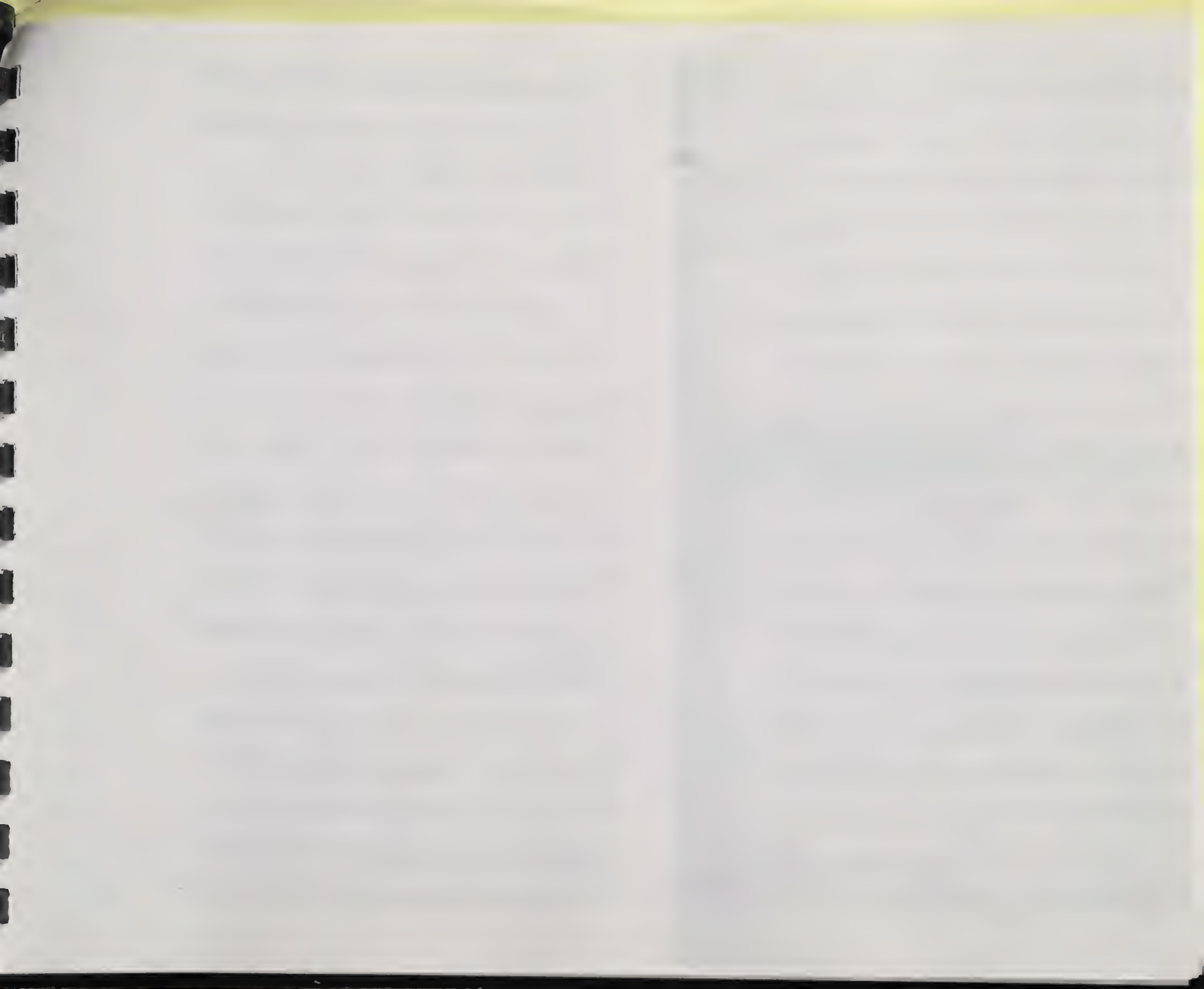
فانه حبس و تنبيه ابو بكر چون حال بر نموالد و در احوال او گشاده گردید
صفت احمد اعترفت افكوه قتل الله و راوي ديكر اعترفت قتل الشاهد

[illegible]



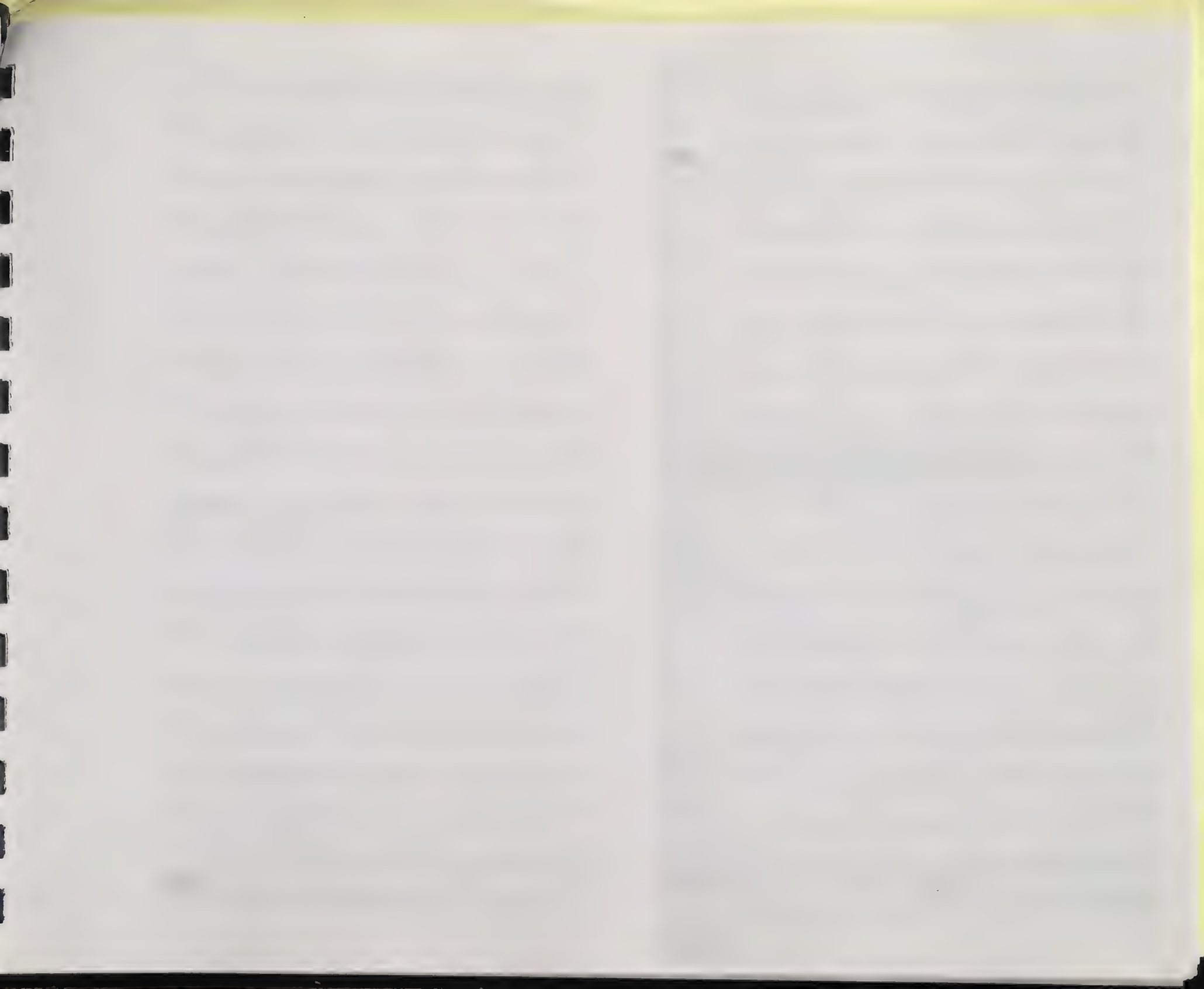
الکلف من غیر ما فهمهم الامور من ثلث ولس فی القوم ما فیهم من احسن او غیر در روضه الاحیاء
نموده است که جمعی از اهل تاریخ آورده اند که چون از عزم محبت فراغت حاصل شد ابو بکر صدیق رضوان
و جود مهاجران و اعیان و انصار مجمعی ساخته علی رضی را بان مجلس طلبید و بی اجابت فرمود
و در آن مجمع حاضر شد و در محل الاق قیوم نشست و از نو طلب خویش پرسید و غار وقت
رخ فرمود و موجب است که بخوانیم خبر آنکه سایر اصحاب با ابو بکر بیعت کرده و نیز بیعت کنی علی گفت
من همان سخن که شمار انصار محبت ساخته این مصنف را گرفته بر شاحت میگویم راست گوئید
که حضرت رسالت صلعم قریب گشت عمر گفت ترا که از عزم تا بیعت کنی علی گفت اول سخن
جواب با صدواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه
سبقت اسلام و فضل قرابت قریبه با سید انام علیه الصلوٰه و السلام ترا در خلافت و کبریا
و لیکن چون اصحاب را ابو بکر اجماع و اتفاق نموده اند مناسب نیست که تو نیز قدم در درگاه فاق
و رازی غنی عمر گفت ای ابو عبیده تو امین این امی قبول رسول مختار مقتضای امانت است
و رکضار و کردار و موسمی که حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت ارادت کرده و در بدان مباحثه بجای
و اگر کسی مصیبت قرآن و روحی و مورد امر و نهی و منع فضل و علم و یمدان عقل و علم نام و بواسطه
این امور خلافت را شایسته و امارت را نیز از پیشم بشیر بن سعد انصاری گفت ابو الحسن
و داعیه که تو امر و ز طاهر بی کنی پیش ازین اگر معلوم مردم شدی بر آنجه که با تو مضایقه و
سنا رفته بیکر دهند و با تو بیعت نموده اند لیکن چون در خانه نشستی و در احوال مردم بستی
این گمان شد که از خلافت کناره میکنی و رفع اعیای این امر از خود میکنی اکنون حاجت
مسلمانان کسی دیگر را قبول کرده اند به مشوای از بی درمی آبی و خود را طرز دیگرانی
فرمود ای بشیر تو را میدارم که این خدایه و قالب انور سید عالم را صاحب دانستی

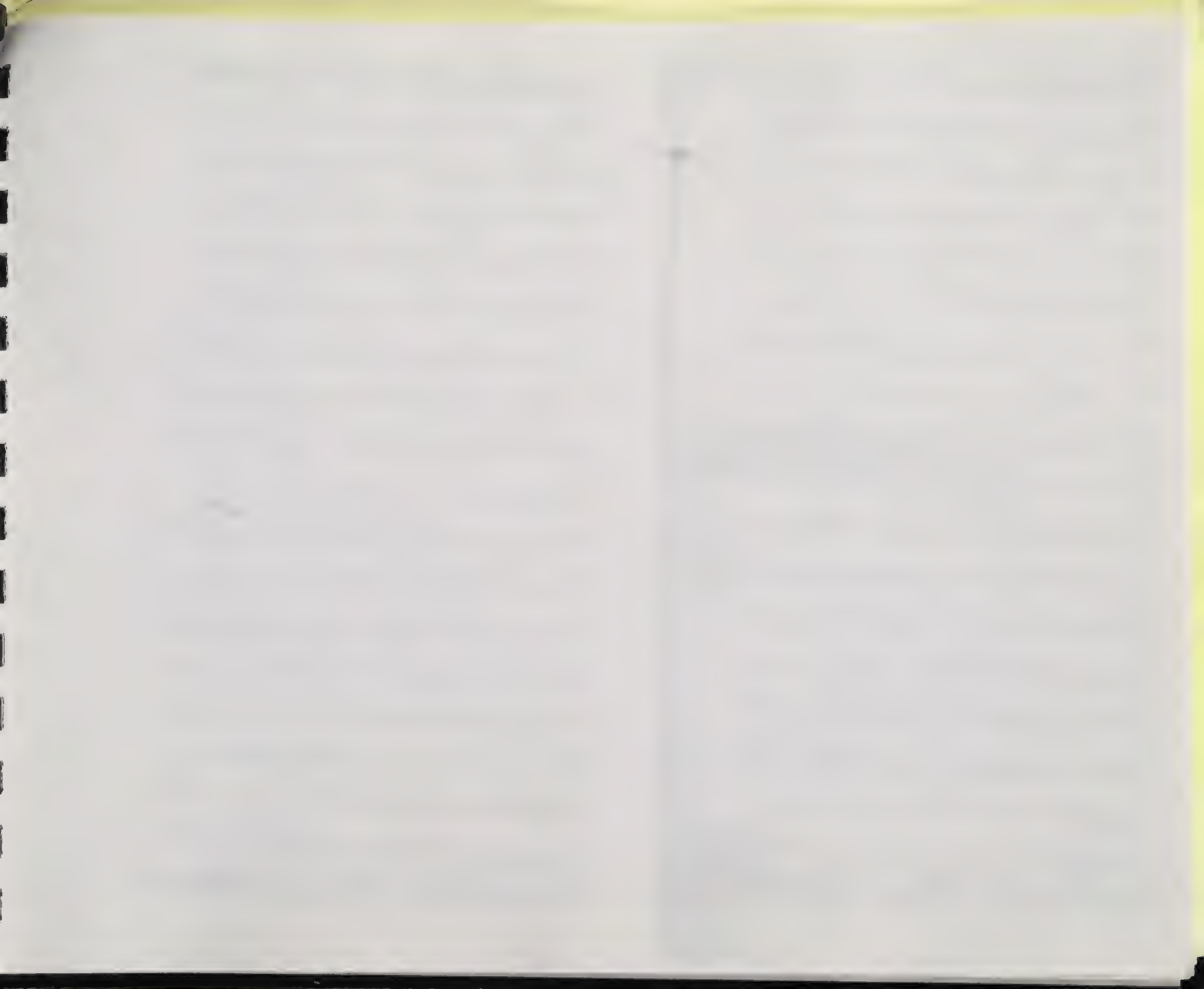
و سلم غسل نمود و بختی و تکفین او نموده و از وفات او فراغت حاصل نموده دم طلب
حکومت و خلافت زومی و با مردم در تمارعت و حضوت نشستی ابو بکر صدیق رضوان
چون دید که کلمات علی علیه السلام در استوار و هر یکی از آنها متقابل صد کلمه ملک صد هزار کلمه است
از وفات و مدار آورده و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا بان مضایقه نباشد
و از این دانستم که از بیعت با من تخلف خواهی کرد و هر گران را قبول نمی کردم اکنون که مردم
با من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نموده کن مرا مطابق واقع سخته با
و اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تا مل و لغو نمانی هیچ حرجی نیست پس علی عذر
مجلس برخاست و متوجه خانه خویش گشت انتهی و نیز در روضه الاحیاء صورته
خبر از جمعی از اصحاب را ابو بکر صدیق رضوان نوشته که صحبت پرست که تا فاطمه زهرا علیه السلام در حیات
بود علی رضوان بیعت نکرد و چون فاطمه زهرا رحلت کرد علی عکس نزد ابو بکر فرستاد و
از زوی اسید غفر فرمود که جز او و حید و در خانه وی تشرف آورد تا با یکدیگر بیعت
مکالمه نمایند ابو بکر رضی الله عنه اقبال نمود و در ساعت متوجه خانه علی رضی الله عنه گشت
و بعد از ملاقات علیه السلام بعد از حدو ثنای حد او و تمای و درود و بجز حد صلیم نصیحت
ابو بکر را بیان کرد و عذر خود را در تأخیر بجا بیعت و انحراف ساخت و گفت عقل در امر بیعت
با تو نه از روی حب بلکه برای آن واقع شد که تو با ما و در آن باب هیچ مناورت نمودی
و اعتباری از ما نکردی و حال آنکه ما را بواسطه قرینه رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در آن امر دخلی و فیضی بود و ازین نوع سخنان رفتن انحراف و حکمت حد اکثر شد
و بجز بر اصل الله علیه و سلم یاد فرمودند تا آنکه از چنان ابو بکر رضوان شد
و بختی و در آن وقت گفت بخدا می که نفس من مید قدرت است که بچستن بال سر



صلعم و تقوی که درون ایشان واجب است نزد من از یوستن و شکوی کردن بجا
خویش بخند برضا بفرزدک که در اموال از وی با فاطمه بر ضرر واقع شده بود میان فرمود
الکاه علی بر حد گفت بجا شین مسجد خوام آمد تا بعد از نماز سلسله مباحث را با
استحکام بهم چون ابوبکر نماز پیشین گذارد و بر بنبر بر آمد و بعد از حمد و ثنا و تشهد فرمود
بر مصطفی صلعم فصل در معرفت علی ع و اسباب نمود و غدر او را حقیقت از محبت تقریر
و برادران نمود و داشت سلسله استغفار کرد و فرمود و آمد بعد از آن علی رضه بنبر بر آمد
و خطبه متکبر حمد و ثناء و تشهد و در و بخواند و تعلیم حق ابوبکر نمود و غدر خود را چنانکه با ابوبکر
گفته بود باز علی ع را آن اس اعاده فرموده و با ابوبکر محبت کرد و این کلامه بالجله بود سادگی
محض این اختلاف است که بعد از آن حال جناب برادر کائنات صلعم در رحمت ملک زمان
عزیز و رفیق و ابوبکر عبیده و جراح ابوبکر را الخلاف بر درشته مهاجرین و انصار را لطیف و
عفت و دودعه و وعید متعال ساخته و در دایره محبت و مباحث او در او راند و جمیع
انام و طایفه عوام اتباع ایشان نمودند جناب امیر المومنین علیه السلام بر ایشان الکاه
فرموده دعوی خلافت و امامت بر ای خود نمود و ذات مقدس خود را بر حق حضرت
رسالت بناه علیه الصلوة والسلام دلی بامر ایشانست که می گوید و از خواص حضرت
انجناب فرموده ان حضرت را امام و وصی مخرج الانبیا علیهم السلام و اولاد السلام
و انستة نزوی و اتباع انحضرت را سر راه سعادت و وجهان و انستة فرقه اول
با اهل سنت است تمام یا فتنه که به اظهار کنند که مراد از سنت و این تسبیح است متویست مطلقا
لیکن در حقیقت مراد از ایشان از سنت محبت شخص است بهیچیک در آن فرمود و از غیر او اعراض
سپاسم از عالیه روایت کرد و این طایفه از اهل بیت صلعم در مقام الصلوة نیز به نماز و غیر

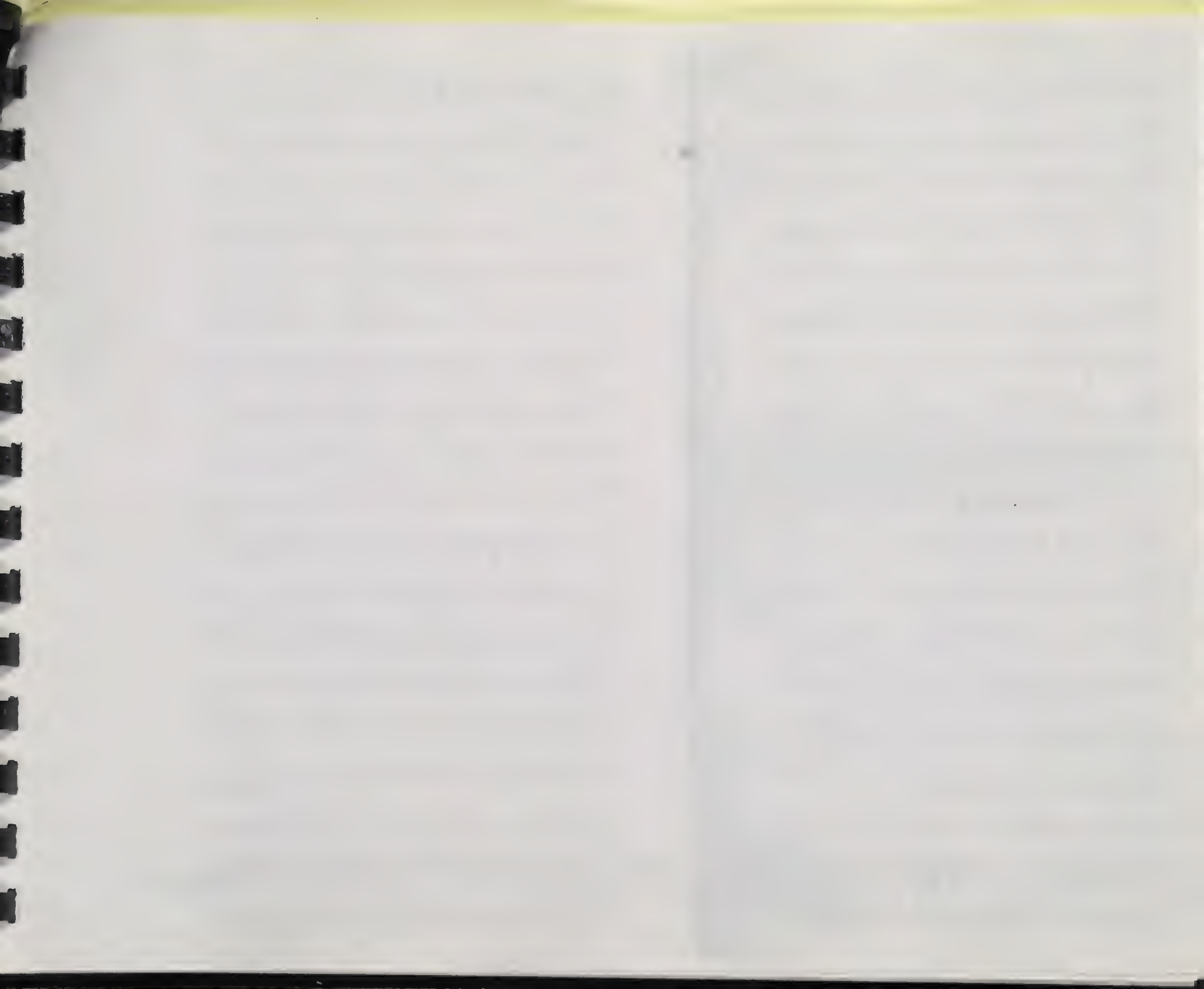
من شکت با ستم و فعل الخبیة قالت عائشة یا رسول الله و ما انستة قال حجت انک صابر
یعنی عترت منی و فرقه دوم و سوم تسبیح کرده و پنجوی حدیثی که در علی از ام سلمه رضی الله عنها
گرفته که حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله فرمود تسبیح علی هم الفایزون و يوم القيمة یلکون
بش برهجات فایز کنند سبب وقوع این اختلاف است ام اولی اهل اسلام محقر در فرقه
نشند اهل سنت و تشیبه و محقر در مفهوم و حقیقت اهل سنت اولاد و بالذات محبت شخص است
چنانچه در حدیث ام المومنین عائشه رضی الله تعالی عنهما بیان واقع شده اگر حب شخصی در کتب
اهل بیت در مفهوم و حقیقت اهل سنت اعتبار نکنند نمایند و بالعرض خواهم بود از این است که
شیخ والد فاضل صاحب در مکتوب مدنی بنص فرموده که اهل سنت در حقیقت اصحاب
قرآن طایفه مشهور و محقر بنوعی صحابه و تابعین و تبعه و تابعین و اعدای برادران است و این
جمله عبارتند از اهل سنت و اهل الفریقین است و اینها با غیر اهل اینها مال و بدیه
است که بسیاری از اصحاب قرآن طایفه مانند معاویه و عمر و عاص و غیره بن سببه و غیبه
امیر بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن عمر و عاص و پس از ابی ارقطه و معاویه بن
حدیث و تبعه ایشان و سببه ایشان ممالا حی کثره تسبیح علی بودند و سببه شخص عبارت
از تبعه آن شخص است و این کرده علی بن ابی طالب با معاویه و در این قیامت این حضرت
خارج نمودند پس اگر این جنابت داخل در اهل سنت نباشد حفرج ایشان از اهل اسلام
لازم آمد لاخصا بالاثر فی القرآن الاول فی مآلین الفریقین و سبب نیست که جناب
و قرآن و تعالی و راضی با معنی نیستند و وقوع اختلاف و از اهل سنت باین معنی و از قرآن
و کلام معتبر که و مرجع و خارج و بخاری و صحیح و مستقیم و اهل سنت یعنی اخص که متعالی و غیر
و سبب نیست تمام دارد و این است که در این باب از هر موضع مناسب است جناب اهل سنت





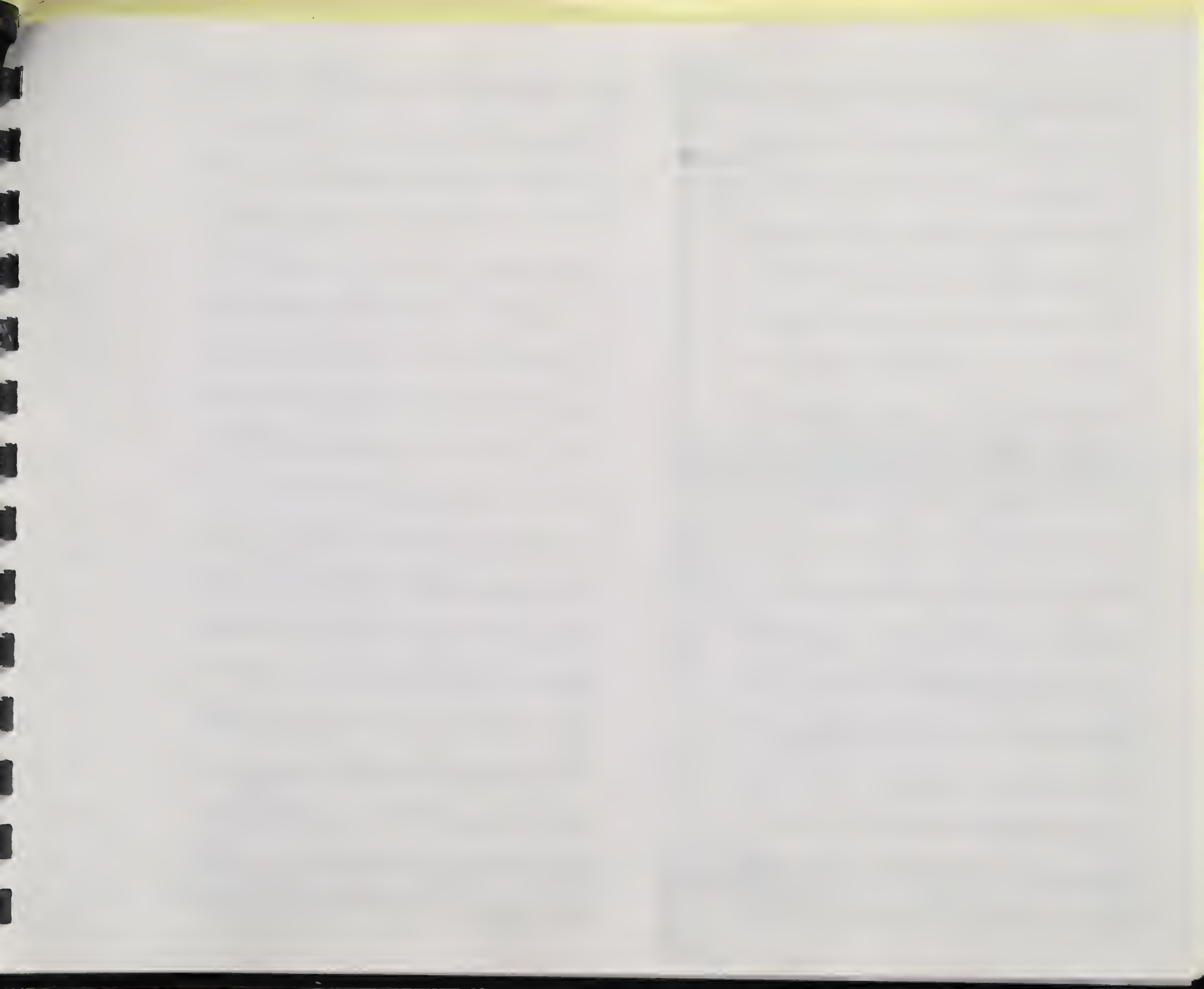
که می شود می گوید که در حق ایشان را اوراک شمس و فوق جبرئیل و در آن و الوهیتی مکرر است و قاضی
نماید کرده است صفات سبیه احوال سبیه که مثل بان صفات اند و قاضی گفته که کان احوال
احوالی انکار آن نموده اند و عبد الله بن عبید الله کان کرده است که کلام خدا می آید و از آن نمود
امر مثنی و خبر بعد از آن در مال از آن مصف باین امور کرده و دیگران مکرر اند و قاضی از صفات
اصحاب نماید کرده اند خدا تعالی هیچ کلمه امر مثنی و خبر و استیلا و در آن مشهور است که کلام خدا
یکی است و اختلاف کرده اند درین که خلاف معلوم ایامه و است باینه پس ثابت شد باین
تقریر حصول اختلاف در میان اصحاب ما در صفات خدا تعالی ازین وجه که گفته اند اختلاف
مقرر کرده و سایر فرقهای معتبره و سایر فرقها در صفات خدا تعالی پس اگر از آن است که از آن
در یک موضع ممکن نباشد نیز در یک کلمه میفرماید باین من مختلفون فی کلام الله فتم من قال کلامه
عبارة عن الحروف الملوحة المستطمة فتم من قال کلامه حقیقه منبأ به الحروف والاصوات
و اما القائلون بالقول الاول فالقول الاول والمحصلون الحقوا علی انه يجب کونه حادثا یا مائنا
بعد ان لم یکن و زعم الخاند و الحشویه ان الکلام الکرک من الحروف والاصوات قدیم و اما
القول احسن من ان یتلف الیه التام و اتفق ان قلت لویا انه تعالی انما یکلم الله الحرف
علی الطبع او علی التکلف و التالی و الاول باطل لان الله الکلمات المستعمه المفهومة انما یکن
مفهومة و اذا کان جردا متواتره فاما اذا کان یوجد دفعة واحدة فذلك لا یکن مفهوما لانه
یوجب کونه حادثا لان الحروف و اذا کان متواتره فمفهومه ان فی تعریف الاول فالاول
حادث لان کل ما ثبت و حوجه متاخر عن وجوده فهو حادث فثبت ان تعریف
ان یکن کلام الله عبارة عن مجرد الحروف و الاصوات فهو کلام الله و ان ثبت
فانفس منبأ به بان الاول ان محل ملک الحروف و الاصوات الحادثة منبأ به

المتعالی و هو قول الکلامه و ان فی ان محله جسم مبین لذات الله کالشجرة و غیره
هو قول المتعالی اما القول الثاني و هو ان کلام الله تعالی صفة منبأ به الحروف و الاکثر
فیه قول اکثر اهل السنة و الجماعة و ملک الصفة تدبیر ازلیه و القائلون لهذا القول اختلفوا فی ان الله
سمعه موسی علیه السلام فقالت الاشعریة ان موسی سمع ملک الصفت الازلیة الحقیقه
تتار و کلام لا تعذر روتیه تعالی مع ان و انه لم یست حیلا و لا عرضا فذلك لا یتعذر سماع
مع ان کلامه لا یکن حرفا و لا صوتا و قال ابو منصور الماتریدی الذی سمعه موسی علیه السلام
اصوات مقطعة و حروف متوکلها قایه بالشجرة فاما الصفة الازلیة الی لم یست حرف و لا
صوت فذلك باسمه موسی علیه السلام اتبته انتمی کشی نیست که کلام الهی در سایر صفات
و در حقیقت تعالی نشانه از این صفت و در آن اختلاف اهل سنت و در آن تشبهات و
ایام مذهبی و شهادت باینکه کلامه مشبه است بوجهی و می تواند و بعضی
و وقوع اختلاف در اصول و در مذاهب شیعه و اخباری و فاضل صاحب الوقوع اند که چنین
قول او اختلاف مذاهب و دیگر که با وصف اختلاف اهل ان مذاهب از وقوع مذاهب
اصول مذاهب را همچو کاه تبدیل کرده و نقل و تحویل در ارکان مذاهب خود
نه رفته باطل و ما سمع ما شئت و ابی حمزة و زینت بن عدل لطلان است
ملک اهل سنت و اخباری و اختلاف اندازنده فرقه از این فرقه و دیگر که گفته اند
هر فرقه قتل و مذاهب و تفاوت فرقه و دیگر را جایز و مباح میدانند و آنچه کتب معتبره
و تواتر رخ شایع بدل این است و در روضه الصفا آورده بوسیله انالی لیک
بست تعریف مذاهب با یکدیگر نیست و در آن او ان متحصان مذاهب
ابو صفیه کوئی صحیح و کاش فیه در آن تازی گذاردند و سوخته بودند و چون



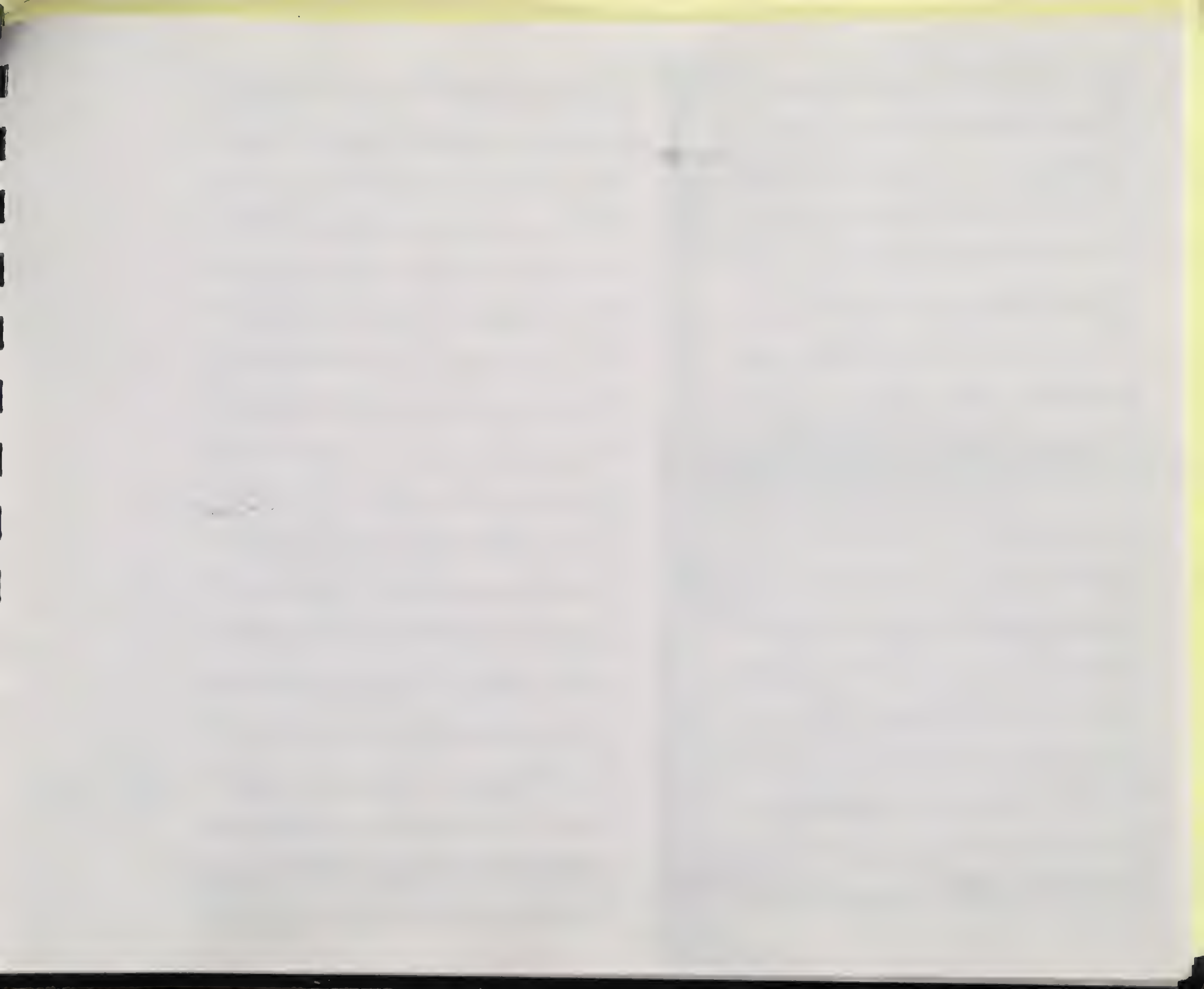
ان ديار اوزده وصول جنبه نو بيان شنيدند قاضي شافعي واصحاب او بر استقبال اقبال
گودند و او را بر قتل يك نصف شنيدند كه بنسب ابو حنيفه علي بن ابي حمزة ترغيب فرمودند
و اين سخن مشهور است كه كرك او و قتل او زك در دين كار اوست القصه جنبه نو بيان
حق را شنيدند و با خود اندكشيدند كه اين جماعت شافعيست كه مردم شهر فريش
و ناکر دهند و ايشان را در دام ملا و در طغنا افكندند و لاحاله با اين طائيفه
نكوي تواند رسيد بعد از اين اندكشيدند شافعي را از عقب ضيقه فرستادند و
بعضي تواريخ مسطور است كه اقرون از هزار نفر در رسي بقتل رسيدند و او را بهي باي
در تاريخ غراره الخان مي فرمايد چهل و سيمانه فيها قتل شيخ الخالده بن تيمر و
سوالهم عن عقيدته و عقده نكست مجلس قرات عقيدته با واسطه و صافقوه و
نات الوغاره و القيناله و عليه ثم انه طلب علي البربري فهد و اجمعت عليه
عند قاضي المالكيه فاشخصه ان تمة المذكور و قاموا فيه هوذا خواجه عشرة مشهد
خرج ثم جنس الحاكم ثم نقدا الى الاسكندرية فلما ملكن السلطان منمنع و طلب
احضره و صالح منبه و بين الحاكم و كان الذي ادعى به لمجرانه لعل الرحان على
العروش السوي حقيقه و انه يكلم بحرف و صحت ثم قودي به مشق و غير مان كان
لعقيدته على عقيدته ان تيمر جل باله و دونه انهي نريافني و در تاريخ مذكور آورده في سنة
خمس و سبعين و در جماعه قديمه الشريف ابو القاسم الكوري الواعظ من عند نظام
الي فخره و يعط بالخطا حيه و نسب الخالده بالبحر مشهوره و توفوا في نركفة الامام
ابو نصر عبد الرحمن الامام الي القاسم عبد الكريم بن بوزان القشيري كان
اما ما بهر الاشبه اياه في علومه و مجلسه لطيف علماء و فخره و علي انهم لم يروا شده و كان

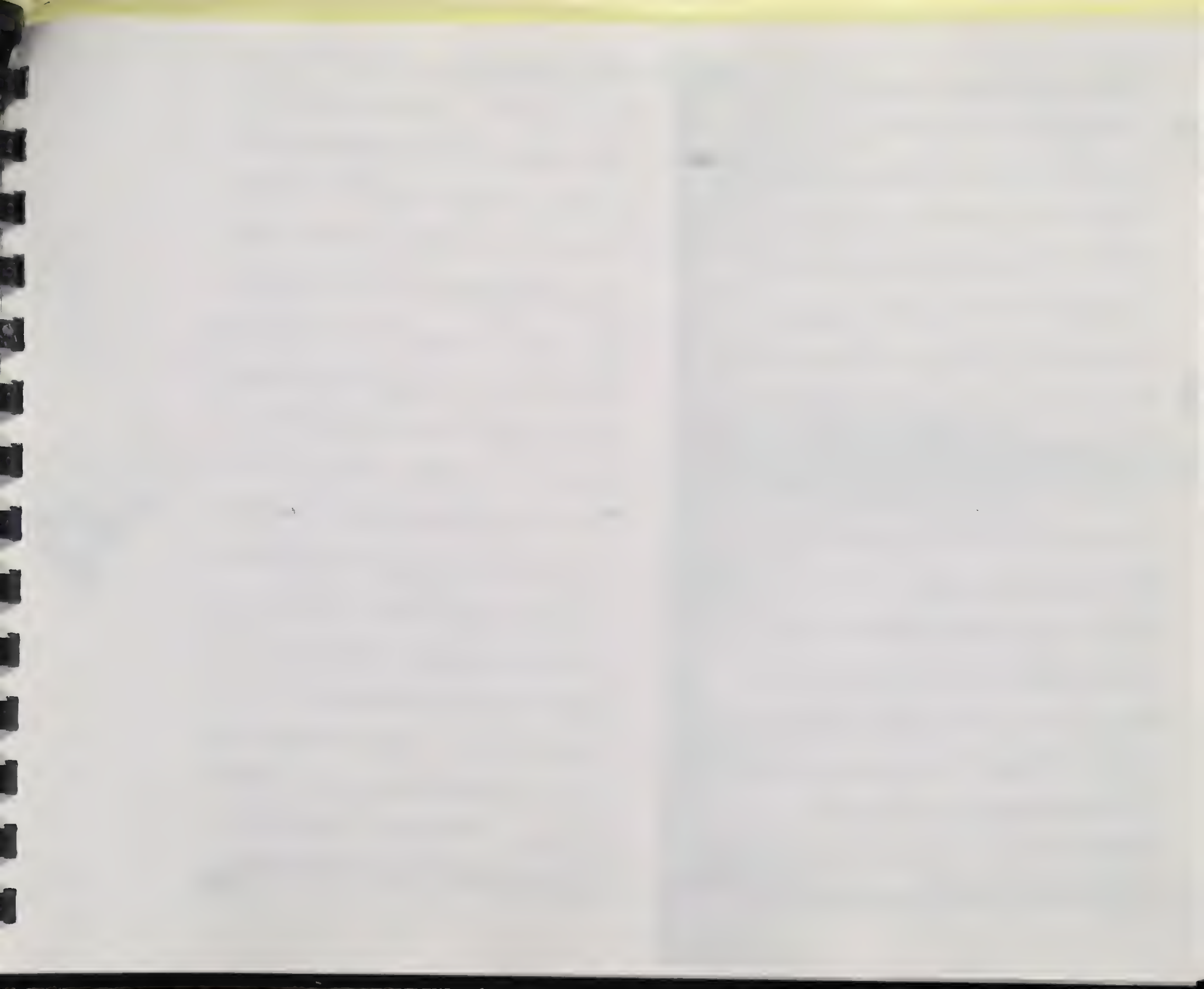
كان يخط في الدرر النظامية و رباط شيخ الشيخ و لمع الخالده خصام بسبب الاعتقاد
و هو بعد الوفاة اسد امام الحرمين كان من اكار العلماء و رؤس الاشاعرة و انهي الامر
الي ختمه من الفرقين قبل فيها جماعه من الطائفتين و كتب احوال الاول نظام الملك حفي
سكنها نيز آورده و قد اوردوا عظم الكوري الاشعري ابو بكر المغربي علي نظام الملك بخراست
فكتب له سجلا ان مجلسه جامع فخره و تقدم و جلس و وعظ فقال من الخالده سببا و تقيده
فالوا منه و كان ذلك في سنة و سبعين و در جماعه بالجله استيعاب اقواله كنه
ست بروقع اختلاف و ررق اهل سنت و در احوال نه اسب كغيره فرقه و فرقه و كبر
در خارج از سياق اين عجالت لاجرم برين خبر قول الكفا رفت من شا و الاستيفاء
فخرج الي الكتب الكلاسيه و غيره و كبر ان كفته كعبه بن سببا و كبره و كبره
و در سوره و الذين آمنوا و الذين يقيمون الصلوة و يؤتوا الزكوة و هم را كيون و نك
خلافت حضرت امير المؤمنين عليه السلام استنباط نمود و اگر مراد من است كبره
بن سببا تحالف و روايات استدلال برين مطلب نمود و در فرغ است و اگر مراد
انصيت كبر بر طبق روايات ناهيه بر معني استدلال نمود و مخدري و در نكست مان
استدلال است امام رازي و رقبه مكيه و القول الثاني ان المراد بعنده الاية
شخص معني و علي نه انفي قول الاول روي عكرمة عن ابن عباس اني
علي بن ابي طالب كرم الله وجهه روي ان عبد الله بن سلام قال لما ريت
نبي الله قلت يا رسول الله انما ريت عليا تصدق بجاهه علي من حاج و هو را ك
فخرج فملا و روي عن النبي و راته قال صليت مع رسول الله فوجدته في صلوته الطير في
سائل في السجدة فملا و رفته و سائل به الي السماء فقال اللهم اشهد اني است



فی مسجد الرسول علیه السلام نما اعطانی احد شیاً وعلی کان را عافا می ایستاد و می
کان فیها خاتم فاقبل السبل حتی اخذ الخاتم فزای النبی علیه السلام وکذا نقول اللهم ان
اخی موسی مالک فقال رب الشرح صدی الی قوله وانشکر فی امری فانزلت فینا
ناطقاً فشد عضدک باجلی وخیل کلنا سلطاناً اللهم وان محمد اشیک وضحیک فاشک
لی صدی وصدیر لی امری واجر لی وزیر من اهل علیا اشد ونبه طری قال ابو ذر فوالله
ما اتم رسول الله شبه الکلمة حتی نزل جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد اقرأنا وکلمکم الله
الی اخر ما عطف کما اوله استبنا وعبید الله بن سبا بن اسد لال را در حضرت
نبی تصحی نقل الی کتاب مکتوب من حضرت حضرت از صاحب که بار بار درین کتاب تصحی
خاسته کرده و بر تقدیر نزل می گویم در استنباط عبید الله بن سبا بن اسد لال را که مطالب
روایات فریقین است محدوری نیست فرب قول صحیح من قایل فالتیة ودر اصل
مستنبط از ابو ایوب که ضا^ح است و دیگر هم ملک در استنباط کنیة مضایقة نیست و در
قول او و نفاست کنیة بن سبا و خلیفة اول و در باب مذکور رفته بود و در
بصلح و صفایا می رسد از ویر و تمکین است محل بحث است چه وقوع صدم و صفایا
حضرت سبته بن علیها السلام و صفیه او است و مخالفه کتب ثمره و غیره
در صحیح مسلم و صحیح بخاری که نزد مخالفین اصح الکتاب است بدین باب اندر من و اتم شده
حضرت سبته بن علیها السلام بعد از قشته بر صفیه اول فغصب و رانده تا عین
خود با خلیفة اول کلام نکرد و وصیت نموده که بعد وفات بر جنازه او حاضر شود
از عایشه روایت کرده انها خبرت ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ارسلت الی ابی بکر انک مرأتها من رسول الله صلی الله علیه و سلم عافا الله علیه

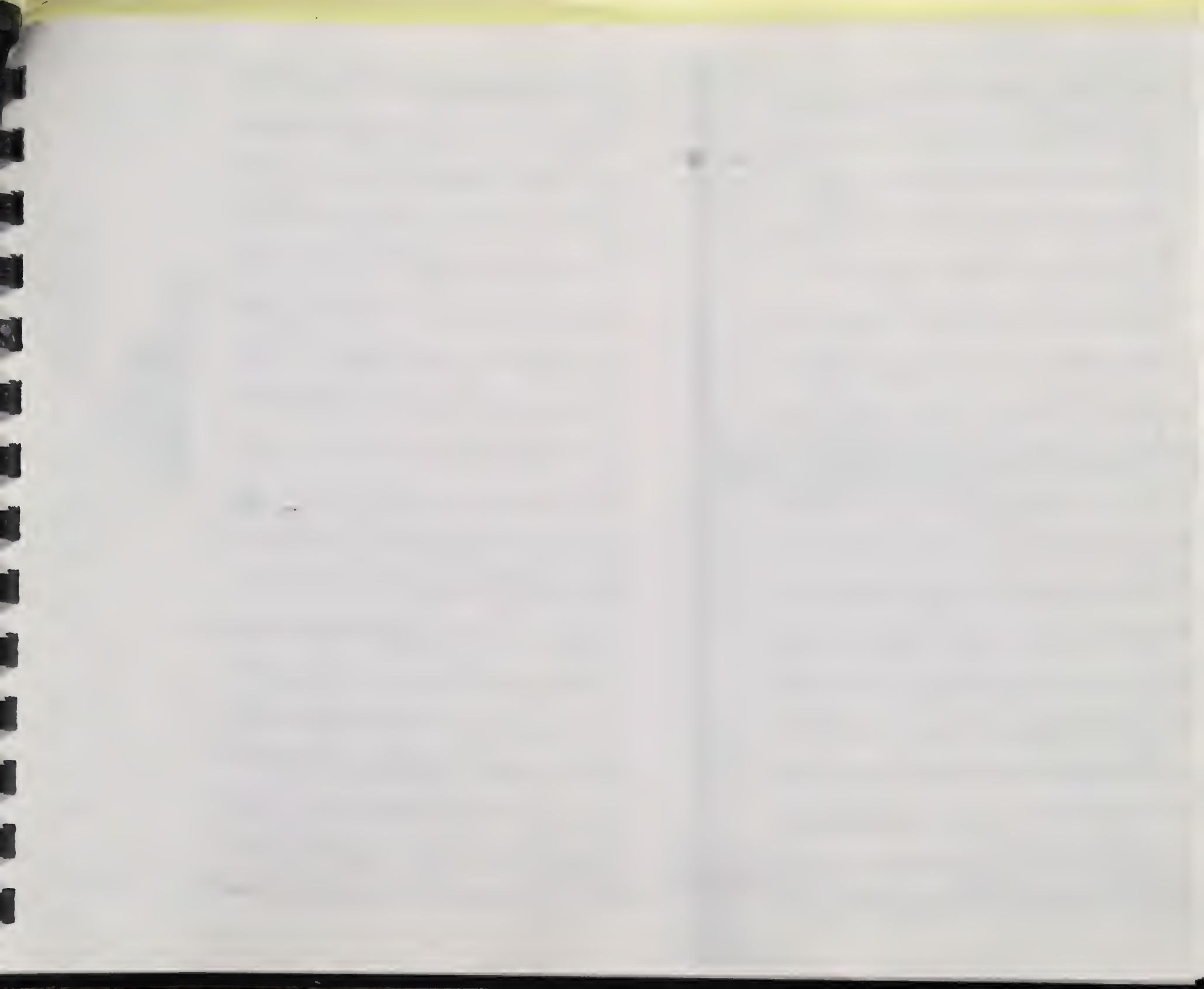
بالکثرة و ذک و ما یقبح من جنس خبر فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یورثنا
ترکناه صدقة انما یاکل ال محمد فی هذا المال وانی والله لا اغیر شیاً من صدقة رسول الله
صلی الله علیه و سلم عن جاهل الی کان علیها فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم اعلام فیها ما
علی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابو بکر ان یرفع الی فاطمة شیاً فوجبت فاطمة
علی ابی بکر فی ذاک قالت فوجرت فطم لکمه حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله صلی الله
علیه و سلم شهراً فلما توفیت و فقها زوجها علی بن ابی طالب لیل اولم یورثها بها ابابکر و ابی
علیهما علی یعنی بر برستی عایشه خبر داد راوی را که فاطمة دختر رسول خدا صلعم فرستاد و مسو
ابی بکر رسول الله و میراث او را از رسول خدا صلعم از انچه غنیمت و اذنه بود و با حضرت و در
و ذک و در اتفاقا می جنس خبر کس گفت ابو بکر که رسول خدا صلعم فرمود میراث برده غنیمت
ما از کس شستم ترا صدقه بخواند ال محمد از مال و بر برستی که کن بخدا سوگند تغییر نمیدهم خبر
را از صدقه منبر خدا صلی الله علیه و سلم از حال او که بران حال بوده است در عهد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و بر آنکه عمل خاسم آورد آن با نچه عمل میاورد و بان رسول
خدا صلی الله علیه و سلم پس ابابکر و ابوبکر اسامیه و فاطمة سبیه و فاطمة زهرا و سبیه
الله فاطمه بر ابوبکر در نیاب گفت عایشه من فاطمه علیها السلام ترک ملاقات ابوبکر
نمود و کلام نکرد با ابوبکر تا آنکه وفات یافت بر زنده ماند بعد رسول خدا صلی الله علیه
و سلم شش ماه و بر گاه وفات یافت دفن کرد و در ان شهرش علی بن ابی طالب
در شب و لایحه انداز بان ابوبکر را و نماز گذارد و بر او علی علیه السلام و معتقدند که شش
در شش ماه فوگست بهانش بر سبیل اجمال است که در مدح ال اظهار آیات و احادیث
بسیار واروده مثل اینها و تیه مودت را تیه طهر سوره ال ابی و آیات دیگر و





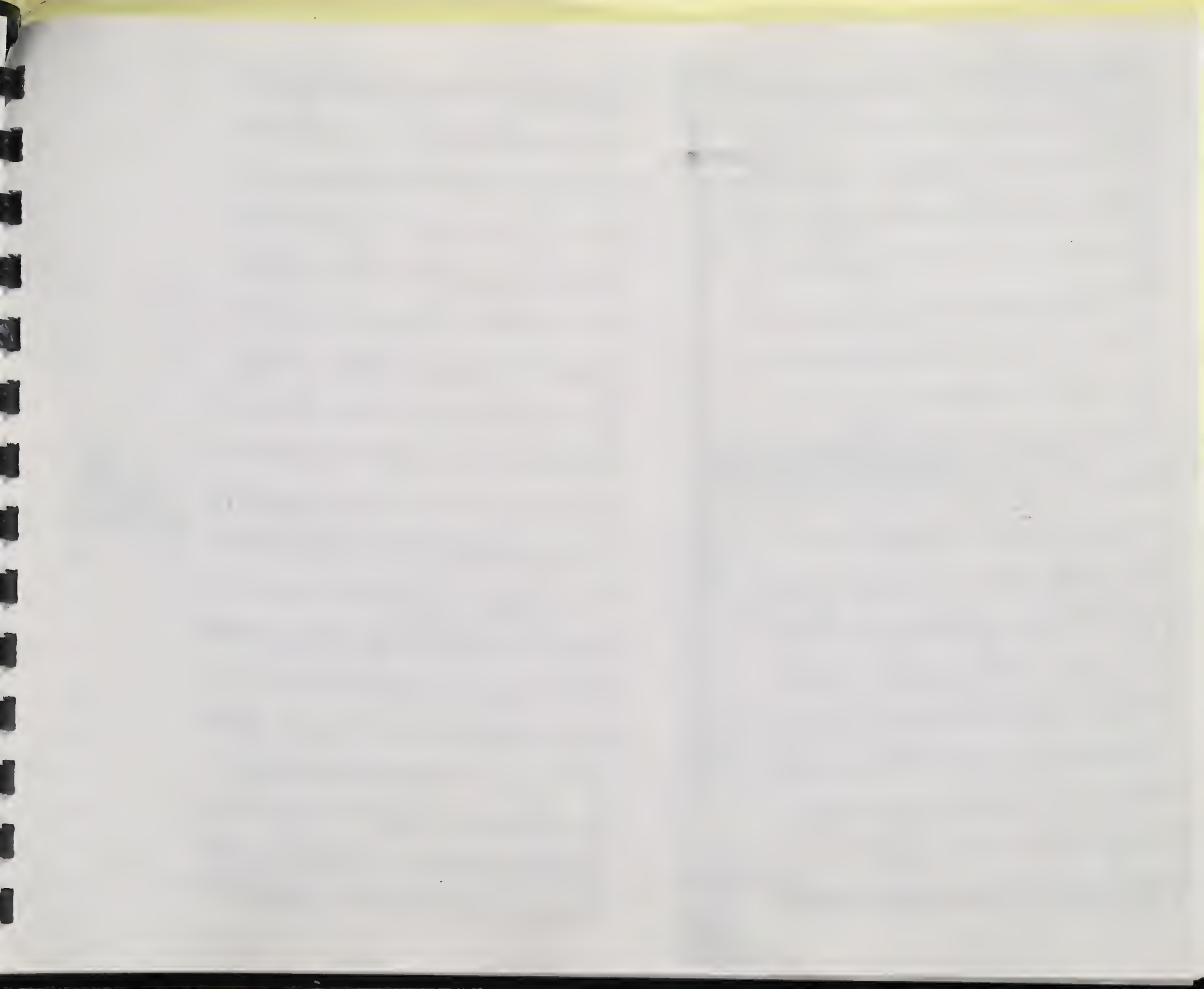
نصرت در بیابان صورت نه داشت زیرا که متعارف است که او فی سمانی که در حق کسی گمان
خوبی داشته باشد بهیند این چنین سلوک با او نمی گشت اگر می گشت مورد زجر و توبیخ می بود پس چه
حضرت سیده الش و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام که در آن واقعات در صریح بیان
ناطقی است با خلیفه حق که با غفایت و محاسن است این چنین سلوک نماید که بعد از حدیث
مغضب آمد و تا زمان حیات ترک سخن کند و در صحت بعد از حضور او بر جنازه خود فرمایند و
مرتضی بعد از جماع برکت او توقف در محبت نماید و بعد از وفات خلیفه اول دست از دنیا
دارت بردارد و در خلافت خلیفه ثانی باز دعوی ادرت کند چنانکه مسلم و ترمذی که در باب
فحاصه عباس و علی مرتضی در خلافت خلیفه دوم و گفتن او فراموشی که از نا غادر اخایا نقل
کرده صریح است در بیابان ایا خلیفه اول حدیث است نقل کرده با دروغ اگر است گفت این
را جمع می گوید و رضا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و حق سبحانه و تعالی می فرماید فلان
لا یؤمنون حتی یتحکموا فیهما شریعتهما لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و سلیموا لشیء من غیرنا
و ما کان لؤمن و لا مؤمنه ان یرفضی الله و رسولہ احرا ان یکون لهم الحجة من امر من لم یحکم
الله و رسولہ فقد ضل خلا لا ینبیا الی غیر ذلک من الایات و اگر در مخرج اهل و غضب
بجا بود اگر غضب نمی کردند و سکوت می ورزیدند حقیقت و حقیقت حدیث نمود
بر عالمیان ثبات می شد پس غضب حضرت سیده الش و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر مرتضی
نموده تا کذب و بطلان غاصبان بر عالمی ظاهر شود دیگر آنکه قول او جناب مرتضی
استغال بحرب ثبات شام و مهمات خلافت بجال او و اتباع او و بدعت ناکه
نیز پس او را ج گرفت و شیوع پیدا کرد در غیر صحت و مخالف لغویات کتب معتبره و حق
پس مرتضی بجهت است و اجتماع و اتفاق بر غضب و اقصا شده است که حضرت امیر المؤمنین

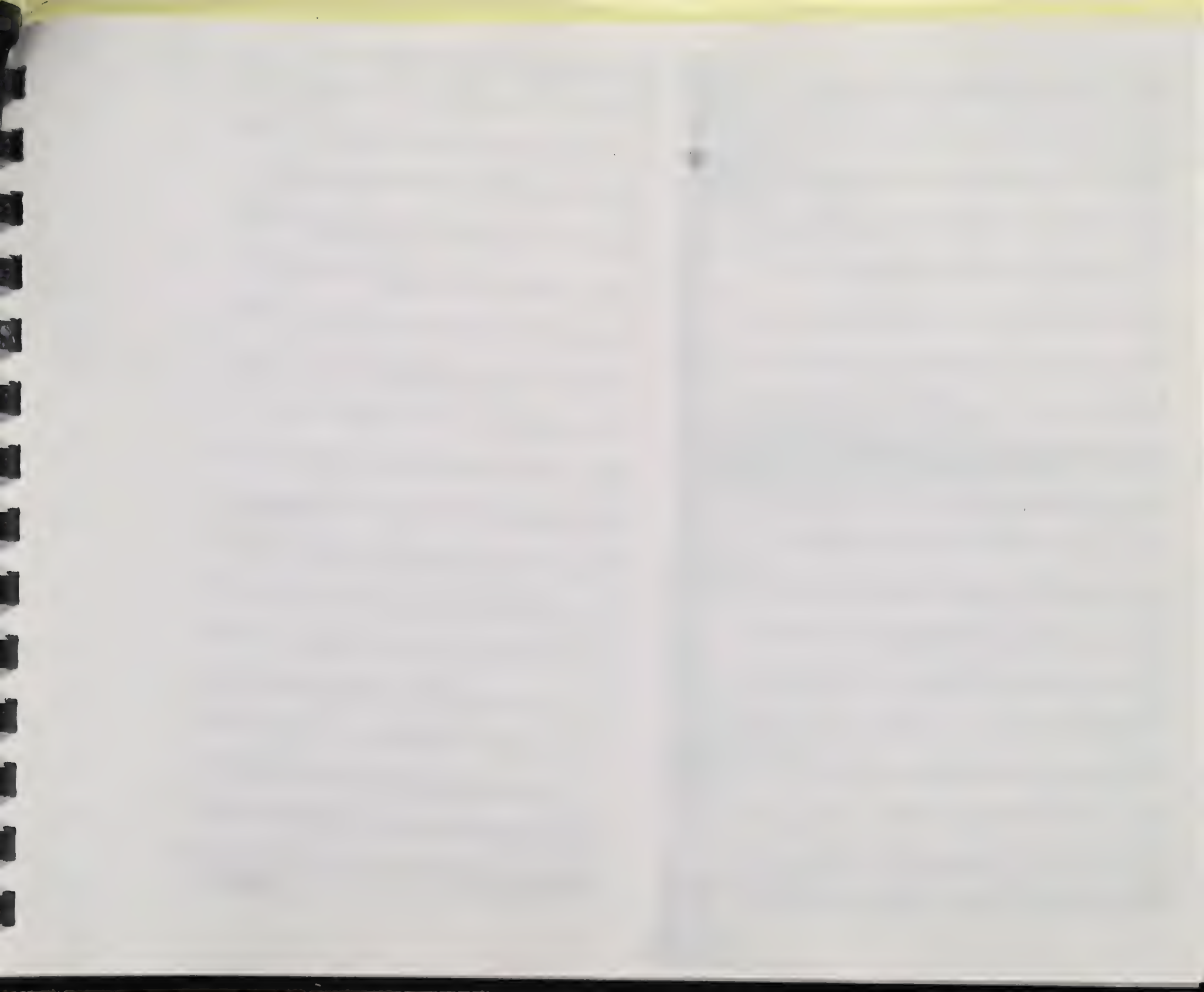
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام علیه السلام سبا و اتباع او را با تشییع و تشییع
خود میبردست لاجرم بر تندی ازان گفتا عوفه از انچه بخاری در صحیح در باب حکم المرتبه
المرتبه بهینما و نش از عکرمه روایت کرده قال اتی علی رضی الله عنه فارقتم فیل
این مابین فقال لکنت انما لکم و قستم لکم فی رسول الله صلی الله علیه و سلم لانتم لکم
مغذاب الله و لقتلکم رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل و منه فاقوله سطل
و در ثانی شرح این حدیث می گوید زنادقه بفتح الراء جمع زندقه کبریا و هو المبطن لکفر المظهر
لا سلام كما قال النووی و الاراضی فی کتاب الردة و باب حنفه الایة و انظر فی
من لا یجیل دنیا كما قاله فی القحان و حنفه فی المهمات فقیل انهم طائفة من اهل الفض
و السیاسة و عرفت علیا رضی الله عنه و کان رشیهم عبد الله بن سبا یضغ من المهر و حنف
المصدرة و کان اصله یهودیا فارقتم و عند الاسماعیلی من حدیث عکرمه ان علیا لکی القوم
قد ارشدوا عن الاسلام و قال زنادقه و مهمتکم لهم فامر سبار باضغ و در بیانهم
قاضی ابوالفضل عیاض مالکی نیز در کتاب الشفا فی حقوق المصطفی آورده و قد حرق
من ابی طالب من ادعی له الالهیة انتمی در کتب رجال امامیه نیز در دست که بر کاهات
باطلعت بالدین سبا بن جریس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید او را طلب فرمود
استغفر فرمودند او را قرار دعوی خود کرد گفت در دل من القاشد که تو غمنا می و من غیر
و حضرت فرمود ای بر شو شیطان قرب شود از راه و مادرت بر تو که یکنه و تو بر
در کاه اقدس الهی بجای اگر ان شفا و ت میرشت ابا و امتناع نمود انجناب او را
خس فرمود تا سه روز در اتوبه امیر فرمود ان شقی گوید که و اخر الامر ان حضرت او را
خس بر آورده در آتش اوراق فرمود علامه صی رحمه الله در خلاصه الزوال می گویند



بن شبانه ایمنون حرة امیر المومنین علیه السلام بالنار وکان زیر عم ان علیاً و الله و الله
لغنه الله انشی و تکیه کنشی با سناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده ان
عبد الله بن سبا کان مدعی النبوة و زیر عم ان امیر المومنین علیه السلام و الله تعالی عن
ذلک فبلغ ذلک امیر المومنین علیه السلام فغاده و سله فاقتر بدک و قال فتمت
هو قد کان التقی فی ردعی انک انت الله وانی نبی فقال له امیر المومنین علیه السلام
و یلک قد شتمتک الشیطان فارجع عن ذلک الکلمة انک فحش فاستجاب ثلاث
ایام فلم یستجب فافرجه و احرقه بالنار و قال ان الشیطان استودع فلکان یانی و یلقی
فی رعدة ذلک و تکیه کنشی با سناد خود از بن سالم روایت کرده قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول و یحدث اصحابه بحديث عبد الله بن سبا و ما ادعی بن الرومیه فی الکفر
فقال انک ادعی ذلک فیه استبایه امیر المومنین فانی ان یوب فاحرقه بالنار انشی و الله
شهرستانی در عل و خل گفته که عبد الله بن سبا بعد از انتقال حضرت امیر المومنین علیه السلام
خبر در رحمت حضرت رب العالمین اظهار این قول نموده نیز محل نظرت زیرا که با آنکه
قول مخالف معصومات علما فی یقین است شافی کلام خودش هست که گفته هرگاه عبد الله
بن سبا ان حضرت را گفت انت انت بنی الاله انت الخبایب لودر الطرفین
اخراج فرموده قال فی الحاشیه بدان الکذب الله که کلمی بدت خلافت حضرت سید
عالم صلیم سبی است بموجب منطوق حدیث صحیح الخلفاء بعدی باندون سید عالم علیه السلام
عضوضاً و انقضای خلافت را در طریق مقصود اول نموده در عین کمال در اوج تمام
خود آجال اخر میبقی شود دوم آنکه شریعت قطقوی و اصح کمال ان ردی
و در دعوای عال جمیع منقضی گردد و انقضای خلافت همین طریق واقع شده و از آنکه

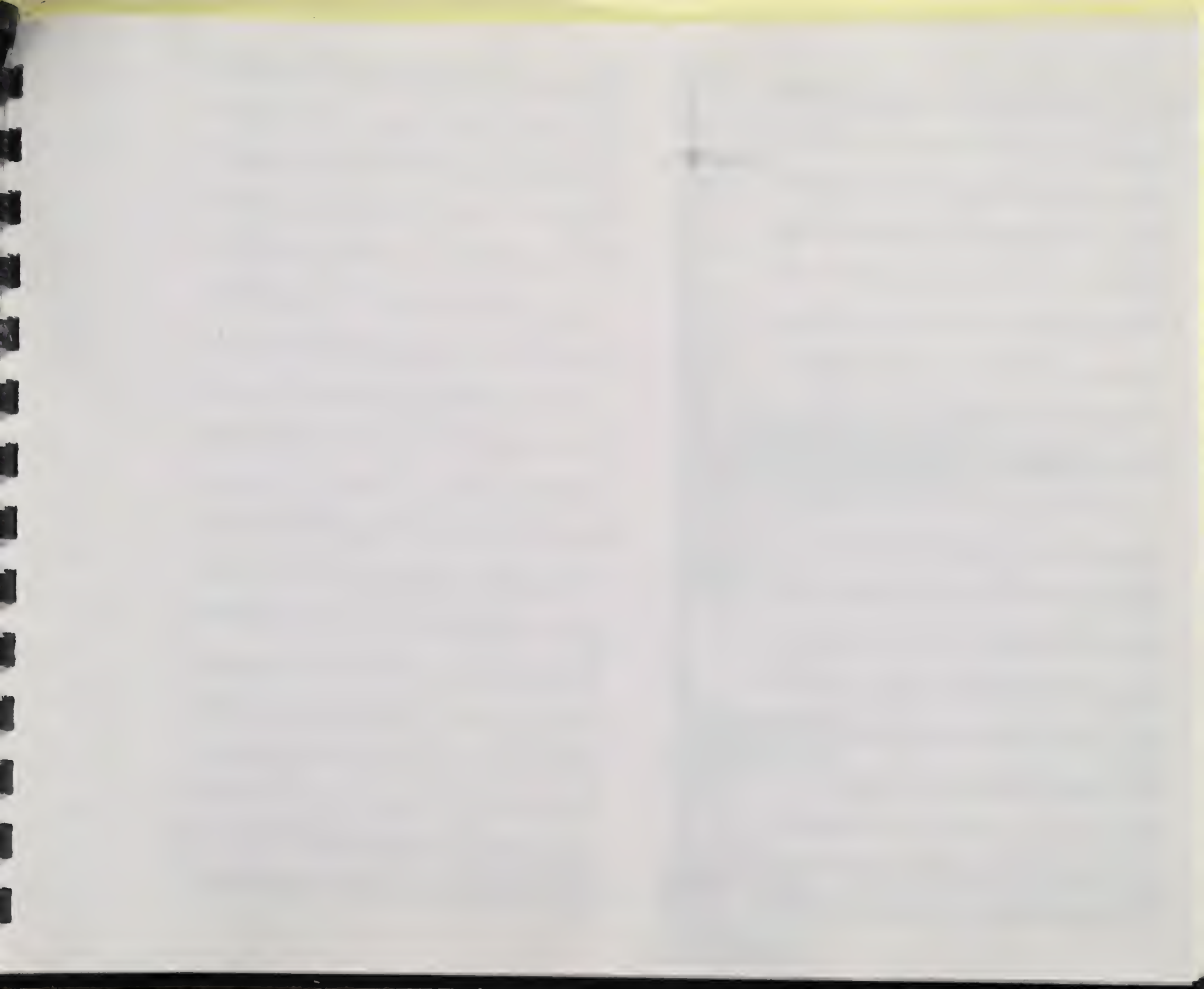
انتقال دفعی از مرتبه سبوی منحصر که ملک عضو است در عادت الهی محال
خداوند حکما در قاعد امکان اشراف و انتقال آن با امکان حسن از عقل فائز تا
تجلیای غایب قرار داده اند و چون انطریق برای انقضای خلافت را شده و تکیه
مستین لانه بحقیق انسان از مرتبه در خلافت و من ثم تین عدد الاربعه لیکلافت
سین اول سن حی است که حرارت و رطوبت در ان سن در کمال و فو و موجودی
و بدل حاصل از قدر تحلیل زاید می باشد و نشو و نما ظاهر میشود و همین بود حالت خلافت
خلیفه اول که در عرصه دو سال و خیز ماه تمام خبره عرب از لوک مرتبه پاک شد
منو اسلام در عراق و شام رود و بعد از ان خلافت خلیفه ثانی در عین ثبوت اسلام
در شام و احکام گذشت و ان حالت ثبات خلافت بود باز در زمان خلیفه ثانی
انخطاط حقیقی شروع و قسط غیر ظاهر در قوامی اسلام ساه یافت و حالت
نمودار گشت و در خلافت خام الخلفاء قسط ظاهری در قوامی بداد شد و اعضایی
عربی اسلام که از و اج و اولاد مهاجرین اولین بودند با هم مختلف التراج افکار و احکام
متعارض مباد کردند در هر واقعه نقد ان بعضی از اعضایی رنیده تا آنکه خلیفه وقت
بمبارزه طیب و جود ان نبی بود و در حرارت غریبه نوایب الله لونی حوارج انقیاد
معمور شد و روح غریزی اسلام که عبارت از نفس مقدسه اول و بد مفارقت نمود و تا
منه و انالیه را چون بد آنکه خلافت بمنابر صلیم بر قدر ظاهر اسلام فاضله و نهاده
ایام باطن کامل شد و نهاده در ایام خلیفه سابع خلافت برکن و ولایت ظهور فرمود
بعد از ان با کلمه از ظاهر حقیقی گشت و باطن در آید و سرگزشت یعنی مسطور در حضرت
ایم علیه السلام به ترتیب ظهور فرمود و درین است که بعضی باطن از حضرت الهی تمام





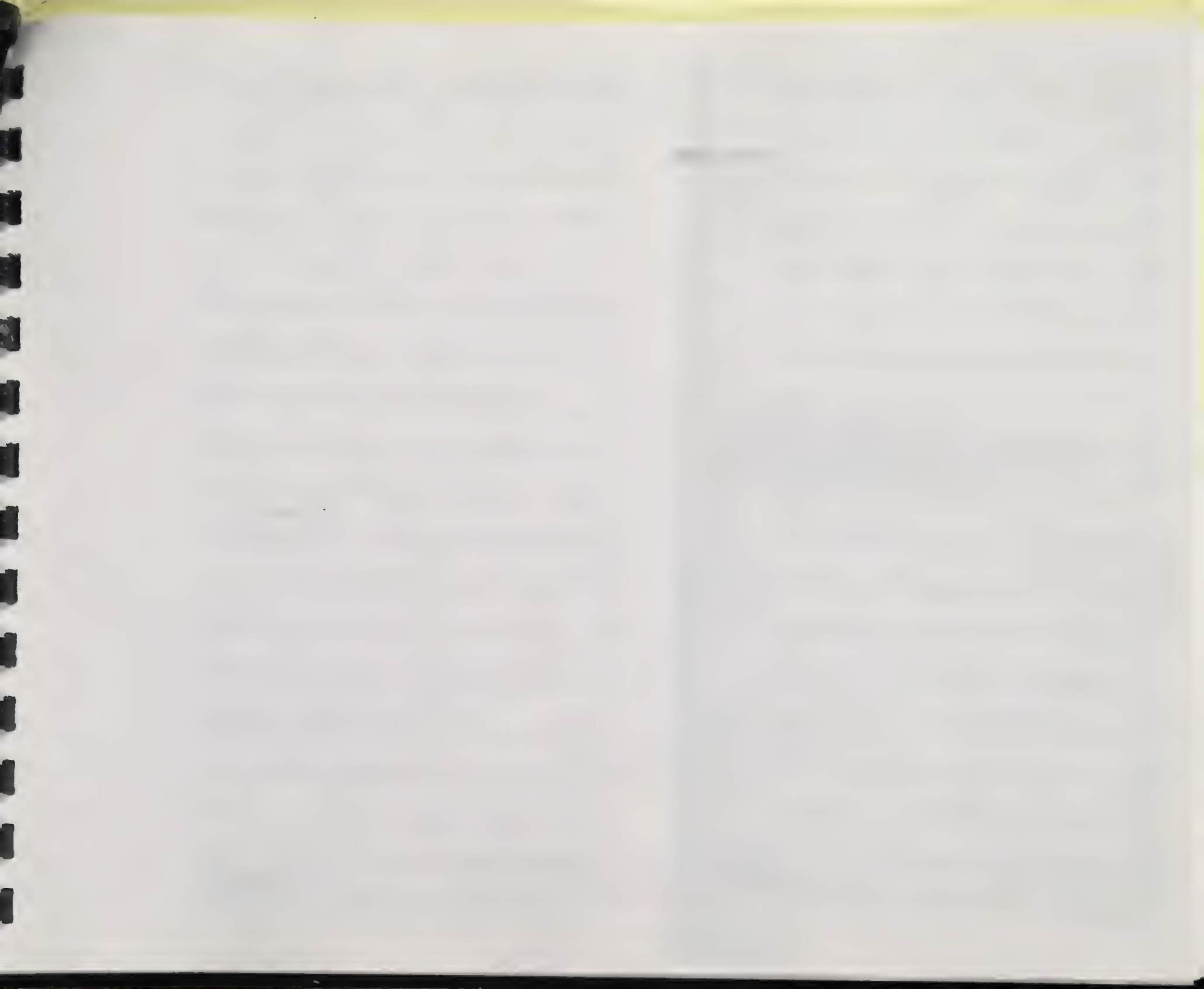
چون در حضرت نه تا لفظ ملوک عوام شریف شاری بولایت و امامت الهیه می بینیم
السلام بطریق بیروت نموده بود درین مقام ذکر بعضی فوائد از بعضی رسائل سید محمد و دیگر
اکابر علمای صوفیه است مناسب نموده تحت اشتمال آن بر فوائد کثیره نفعی آن مبارک
نموده می فرماید و دیگر سوال از نسبت حضرت الهیه با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم نموده بود و وجه اختلاف عدد بدو را در ده و کیفیت تحقق آن در عوالم وجود
و اکمال امامت عبارت از خلقت و ایاد این همه امام در همه عوالم اندام هر یک امام
عالمی و موجب این اختلاف درین دین حسب اولاد آن وقت الله تعالی انبیا
که جواب این کوالها نه را اصطلاح علمای متکلمین مذکور می شود ملک موافق شریعت
اهل خفایا مرقوم خوانند ان الله تعالی انما است حضرت الهیه حضرت رسالت صلوات
و سلامه علیه اجمعین چون دلالات ارباب قانون بر سه نوع است مطابق و متضمنی و
الترامی و انما است مطابق ان الله تعالی انما است حضرت رسول این است که ادعیه امامت و خلافت
سر محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم و توضیح این مقال آنست معنی کلمه امر الهی بود که می
بر حاکمانه خلق مکر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا کلمی از او باشد لهذا علی بن
ابی طالب علیه السلام را در عقب ابی کریم بنی رضی الله تعالی عنه فرستادند تا امامت
اول برات را از او گرفته بروم خواند پس ابو کریم خارج بود و علی بن ابی طالب سلام
علیه حاصل وحی پس بطریق اولی امامت الهی که حضرت رسول حاصل آن بود و در حقیقت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاصه آن حضرت بود که بر آن افضل موجودات بود
کسی حاصل آن باید که از آن حضرت باشد زیرا که سر وجود و تفریق محال است و توقف
سبب حق سبحانه تعالی بعد و حرف کلمه لا اله الا الله و حرف محمد رسول الله از اهل بیت

بیت طاهرین است تا حصول کمال بر گردیده تا احاطان سرچشمه باشند و در ده سالان سرچشمه
چون حروف کلین دوازده است و امامت تضمینی الهیه دوازده برج ملک بنو محمد است
ایشان همان حضرت چون نسبت بروج است لفظک الطلس و امامت التزامی و ارادت
حقیقی در نسبت خلافت الهی اما وجه اختصار الهیه چون بروج ملک مشهور و نفعی است
امیر ائیل و حواریین عیسی و عدد دوازده است که در دوازده اسرار عظیمه و کائنات
غریبه در پنج اصل باخذ این عدد از ضرب فرد اول در زوج اول چه مبداء اعداد این
است لیکن در شکل نسبت که منشأ وجود عالم انسانی است و عمده انسانی در اتمه
در طهر و دانست چهار رسم است الحی العلم النقا در المیزه و هر یک ازین چهار ظاهر
و در بند و باطنی و مرتبه جاحیه و حکمت الهی چنین مقدار شده بود که از مقام وضع وجود
عالم ملک نمود بر تجلی ذات پخته و رانیه نظام بر اساس از عالم ملکوت و باطن اسما
و جودت مرتبه جاحیه سر دوازده ذاتی کلی اصلی است و وجود نظام این عوالم باشند
فرد تجلی را از این تجلیات منظر الکل از افراد باشند که خصوصیت عرفان آن منظر
علیه تجلی ازین تجلیات باشد و بر امر است که مشاهد غیب علوه نخستین در باب
و صدق نموده که در شرح جامع ظهور نبیون و ظهور نبیون است که از آن لواحدیت و احدیت
و وحدت تعبیر می کنند و باین نسبت آن سر مرتبه را سیران در جمیع مراتب وجودی طایف
است پس در مرتبه عالمی و حیرت از عوالم و مراتب وجود ظهور اهل انصورت تجلی واحدیت
و ظهور ارباب ان صورت تجلی احدیت و مرتبه جاحیه صورت تجلی وحدت است
و چون این سه تجلی در اساسی ارتقاء که اصل وجود عالم است ظهور کند و دوازده نسبت
مجموعه کاه عرفان خود را که منظر آن را در آن چهار عالم شود اما با سه العلم اثر مرتبه



اش در عالم جبر نیست محقق است و اما اسم الحی در عالم نظیر ثلاثه مختص است و اما القدر
در عالم مثال و پنج ظاهر انوار است و اما اسم الهی اختصاص از شرف عقل عالم
و شهادت در دو حجاب مطلق و ذاتی الهی را در سرب ازین مراتب قریب حاصل مطلق
حاصل است پس این دو زنده حاصل دوازده برج آسمان جهان و لا اله الا الله
باطن نبوت مطلق است عین مقدار کون در بیان و در عین دوازده کالی است اینجا
نخن بسیار است و در سرب شمار اگرچه مختصان و مقرران حضرت سید وجود و صاحب الهی
همه مقام محمود که عبارت از اکابر اصحاب اند و هر یک را شجره از نور معرفت محمد صلی
علیه و آله و سلم در دل نور جایی گرفته و بصفتی و عالی و مقامی اختصاص یافته
و مواجد هر یک بواسطه یکی از اصحاب حضرت رسول صلعم در مرتبه خود قرار
لیکن ربط و انتهای جمیع سلاسل جمیع مالم باقی گوشت علیه السلام محبت است که
ان حضرت جامع جمیع مقامات در احوال و صفات این حضرت است صلعم و
تخصیص برادر خلافت صوری یافت بشود که فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید
که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر ده سابقه است نیز ده سابقه
اش مخصوص بعلیت و شریک ماست در ششم سابقه و یک در این عباس رضی
الله عنه میفرماید که علی علمي دار که تعلیم داده او و رسول الله صلی الله علیه
و سلم در رسول الله صلی الله علیه و سلم را تعلیم داده الله تعالی پس علم بی
الله علیه و آله و سلم از علم خداست جل شاناه و علم علی از علم نبی صلی الله
علیه و آله و سلم از علم علمیت و نیست علم کن و علم اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنب علم علی علیه السلام مگر چون قطره در دریا

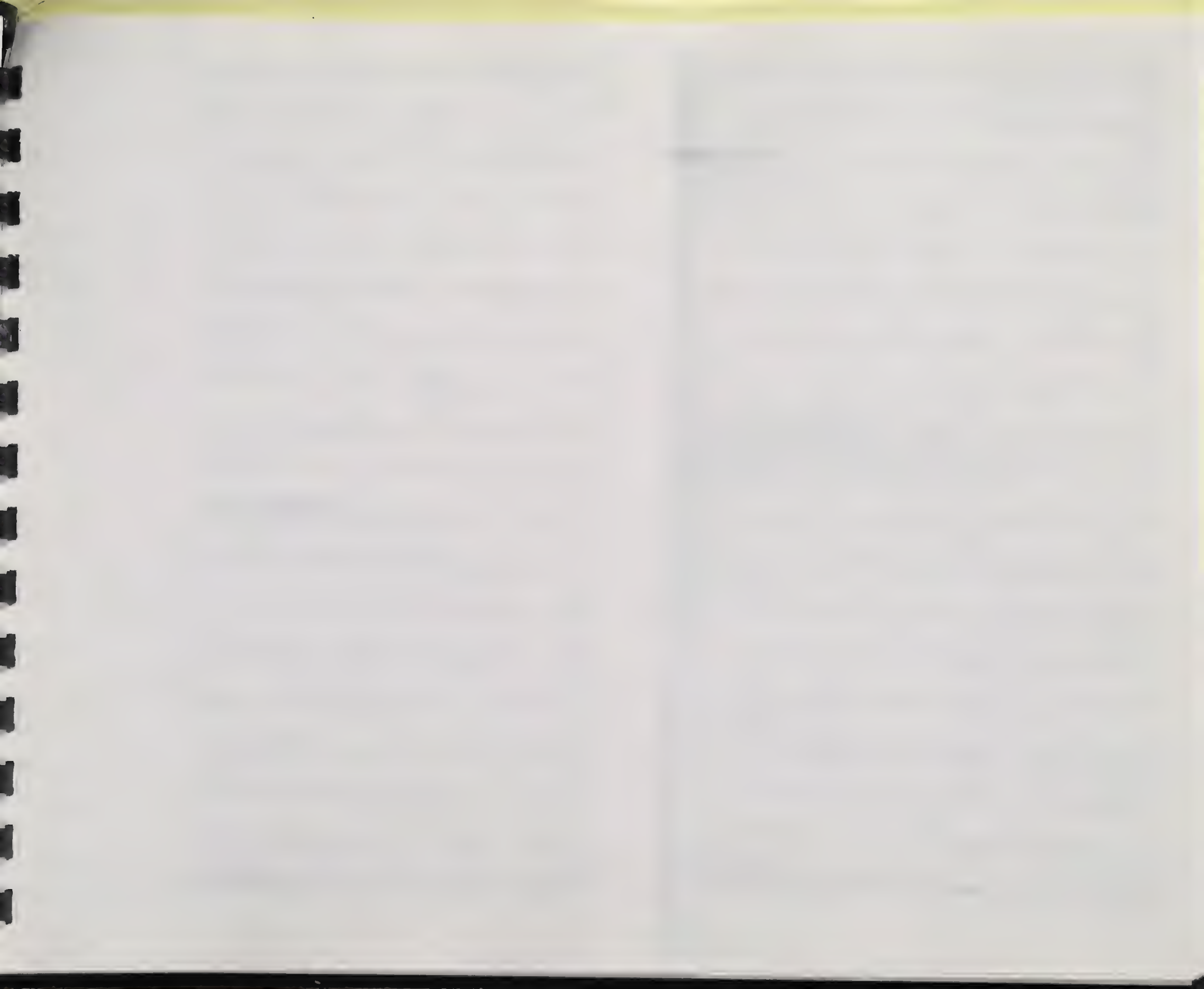
در دریا پس میبوی فرماید العلم سنده اسد اس قلعلی من ذلک ختمه اسد اسد اسد اسد
شمار کنانی سده شاهی بواعلم به مشا و حد حاجت که آفتاب را نور را در امام احمد
رضی الله تعالی عنه فرموده که اگر علی ابن ابی طالب را هیچ فضیلتی نبود و در آیه
که انفسنا از انفسکم سرانیه اورا کافی بودی و این دلیل جابجیت میشود و الله اعلم و
تحقق وجودی الهی سلام الله علیهم خدایتی نبی دانه و قطره ازین بحر بیست
که هر یک در زمان خود در معرض ایجاد زمان و محل ظهور خاص روح ملک و ملکوت
بوده اند و اما است این عبارت است از حامل سر محمدی علیه الصلوٰه و السلام بودن
نوعی که متبوع کون باشد و الله اعلم و نسبت امامت ایشان تابع نبوت محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم است و هر یک از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است
و ایشان امام اند که در پی شیخ و جبر و حیوان ثابت شده بر اهل ایمان و ارباب ایمان
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع عوالم نبی بوده و دعوت کرده و انفس از اهل
عوالم متبوع و آمده که درین نشان کواری داده اند و ازینجا است که از حضرت الهی سلام
علیهم جمیع مروت که فاضله و عصفور دست نایسند و الله اعلم انشی و
ایمان است و در بطون رفت اکرام و احقا و از او انقطاع از خلق عیب است و
محمود بی ندارد و اگر در حال از دار و نباست مسلم نیست سویی این درجه نظیر دیگر
است که با ترک نامل معلوم میشود با بر خفت تطویل بر همین قدر اقتصار رفقه فلان
تا انفاضل انما عیب است و این حضرت الهی رب رود و قبل و سوسه این نشان
امین بنما رفقه شد از اول فرقه شیده اول و شیهه خالصین که مشهور این اهل سنت و
انه بر و شهاب در تفسیر در موقوف حق اصحاب که از این مظهر است و

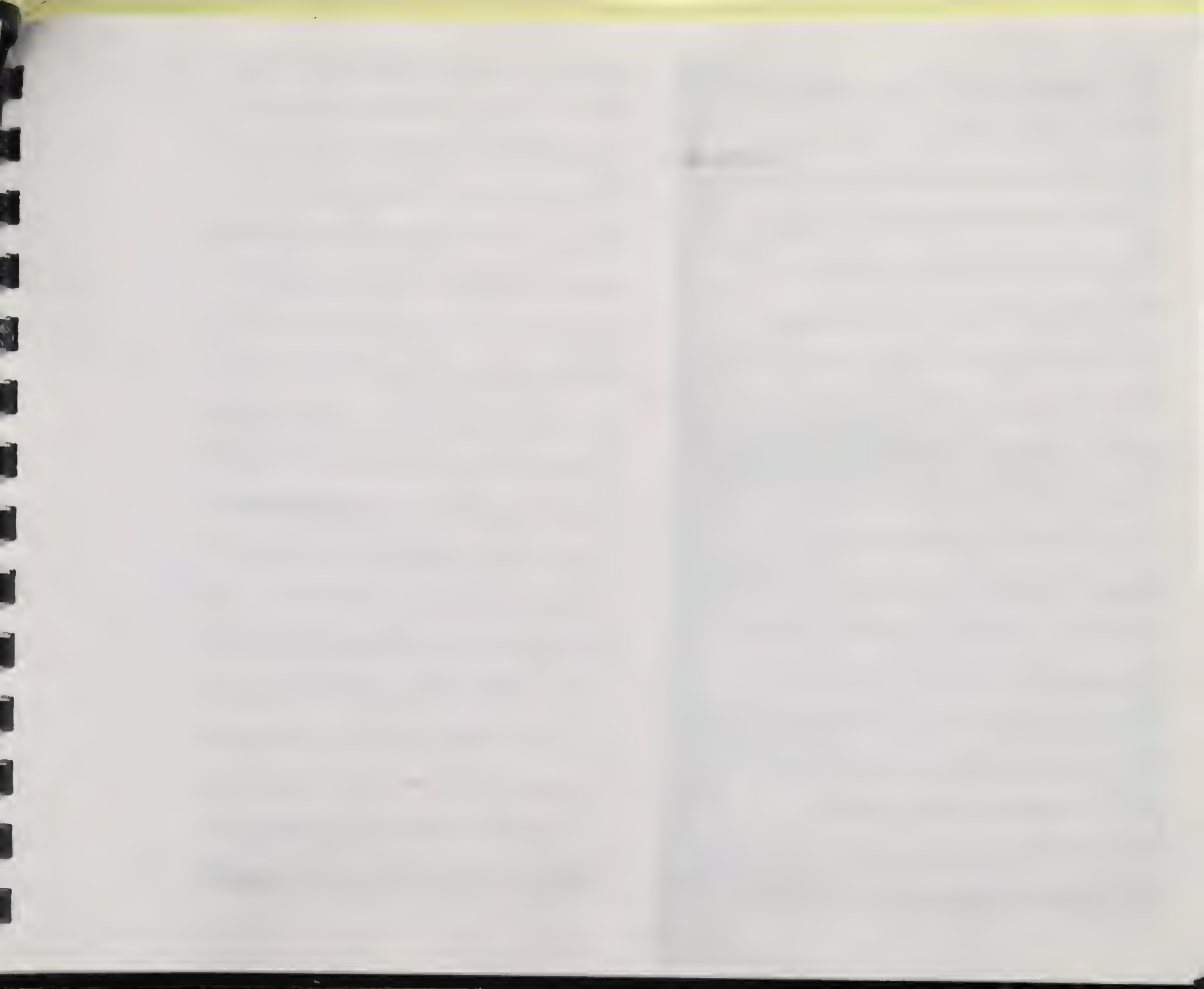


ظاهر و باطن است و قریب مستاجرات و صافی سلف و ذرات ازل
و اتفاق کند بر اینها از شیعه اول و شیعه مجتهدین مانند این گروه و شیعه
کلی که از عبادی پس یک علم سلطان از شرین پس بر عین محض و صحت مانند
و توفیق بر این پاک آنها از نجاست ان ضیت ز سید خباب مرتضوی در خطبه خود
مرح بهما فرمود و در اینها پس بدید قول و به استغیر الخجه افاده فرموده و چنانکه
زیرا که شیعه در نسبت یعنی اتباع و انصار است و در اصطلاح اهل اسلام است
است که حضرت امیر المومنین علیه السلام را امام بعد فضل بعد حضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله برانند و در حرح اللفظه کفنه شیعه اهل کبر اتباع و انصار بر و در اول
اولاد و ظاهر رضی الله عنهم و در شرح مواقف میفرماید شیعه اهل الذین است لیو علیاً و آله
آله الامام بعد رسول الله بالنسب اما علیاً و اما خفیه و اعتقدوا ان الامامه لا یخرج عنه ذی الا
و ان خرجت ناما فلیکم کون من غیرهم اما ببقیه منه من اولاده یعنی شیعه که میستند که حق
گروه علی را گنفتند که او امام است بعد رسول خدا نبی صلی با خفی و اعتقاد کرده اند که امامت
از خود و از اولاد او خارج میشود و مگر نظم از غیرناز بقیه از و از اولاد او و در عل و خل کفنه
هم الذین است لیو علیاً و آله اما امامه و خلافتها لیساً اما خفیه و اعتقدوا ان الامامه
لا یخرج من اولاده فان خرج فلیکم کون من غیره و بقیه من عنده قالوا لیس الامامه
مصلیه ما یطابق اعتبار الامامه و منصب الامام منبهم بل هی تفصیلیه بود کون الذین
لرسول افتخاکه و اما که و لا تقوله الی الامامه انهمی و ظاهر است که در سالی اهل سنت و جماعت
این حضرت امیر المومنین علیه السلام را امام بلا فضل بعد حضرت رسول خدا صلی الله
و آله یعنی و انما یساری از این مانند معاویه بن ابوسفیان و غیره خاص پس بر این اولاد

مؤمن

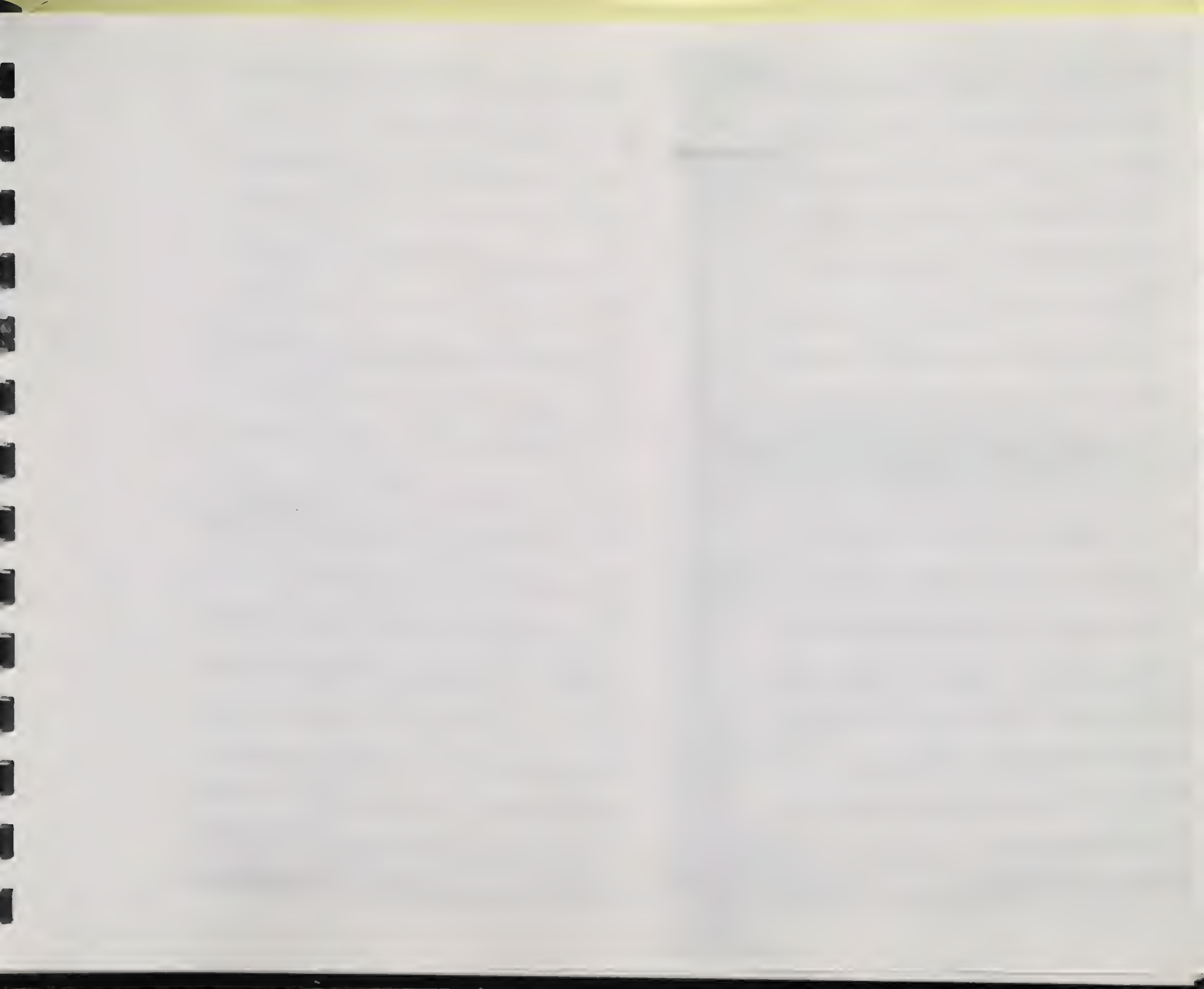
عبد الله و عبد الله و ام المومنین عائشه و طلحه و زبیر و ابوجهم و غیره و در
بن عمر و نظایر آنها مالاته کثره و بنه این اشخاص که از خطبه او افزون اند از دیگر
مباحث و متابعت اخبرت خارج بودند و همچنین متعبه تبعه آنها با امام بلا فضل بودند
اعتقاد و استند پس وضع این اصطلاح جدید و تشبیه خود و پیشوایان خود با شیعه که در
حقیقت از قبیل ستمه زکی یکا فرود اطلاق و در بر شب و اوج و مجرب است از منج صحت و
سدا و خارج است بجز کتب پس و در قرب نهال نایده کی خنده و توضیح ان مقام من قرب
ان شاء الله تعالی بحرح بیان آیه لاجرم در مقام برین قدر اکتفا رفت قال العاصم ان
دوم فرقه شیعه تفصیل که خباب مرتضوی را بر جمیع صحابه تفصیل میدادند و این فرقه از
عائمه و ان همچنین شدند و سوره او قول کردند و خباب مرتضوی در حق آنها
تهدید فرمود که اگر کسی را خواهم شتند که مرا بر شیعه تفصیل میدهد او را عداوت که مشا کتب
ست خواهم زد و انهمی کلامه او قول و به استحقاق بخند و به مرد دست او را که کفنه شیعه
تفصیلیه ترکیب متبافت است زیرا که منی تفصیلیه است که طلفای منته را خلیفه
برق و اخبرت را خلیفه چهارم دانسته قابل به تفصیل حضرت امیر المومنین علی بن
ابی طالب علیه السلام بوده است یعنی منافقین صفا شیعه است از نجاست که خود را
مستند شده بود ازین بخیر در تفصیل را در شیعه اولی که بر عین اهل سنت و جماعت اند
و اصل خود که استیف علیه ان شاء الله تعالی و در کتب بعد تسلیم می گویم ما خود بودند
بزیب تفصیلیه از عبد الله بن سبا می بین خال مفضل در حضرت است چه قبل از ان
مؤمن بسیاری از صحابه و تابعین قابل به تفصیل حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند
و از ان بعد ظاهر کلام خباب عمر فاروق چنین است چه در رویه عن النفره از عبد الله بن





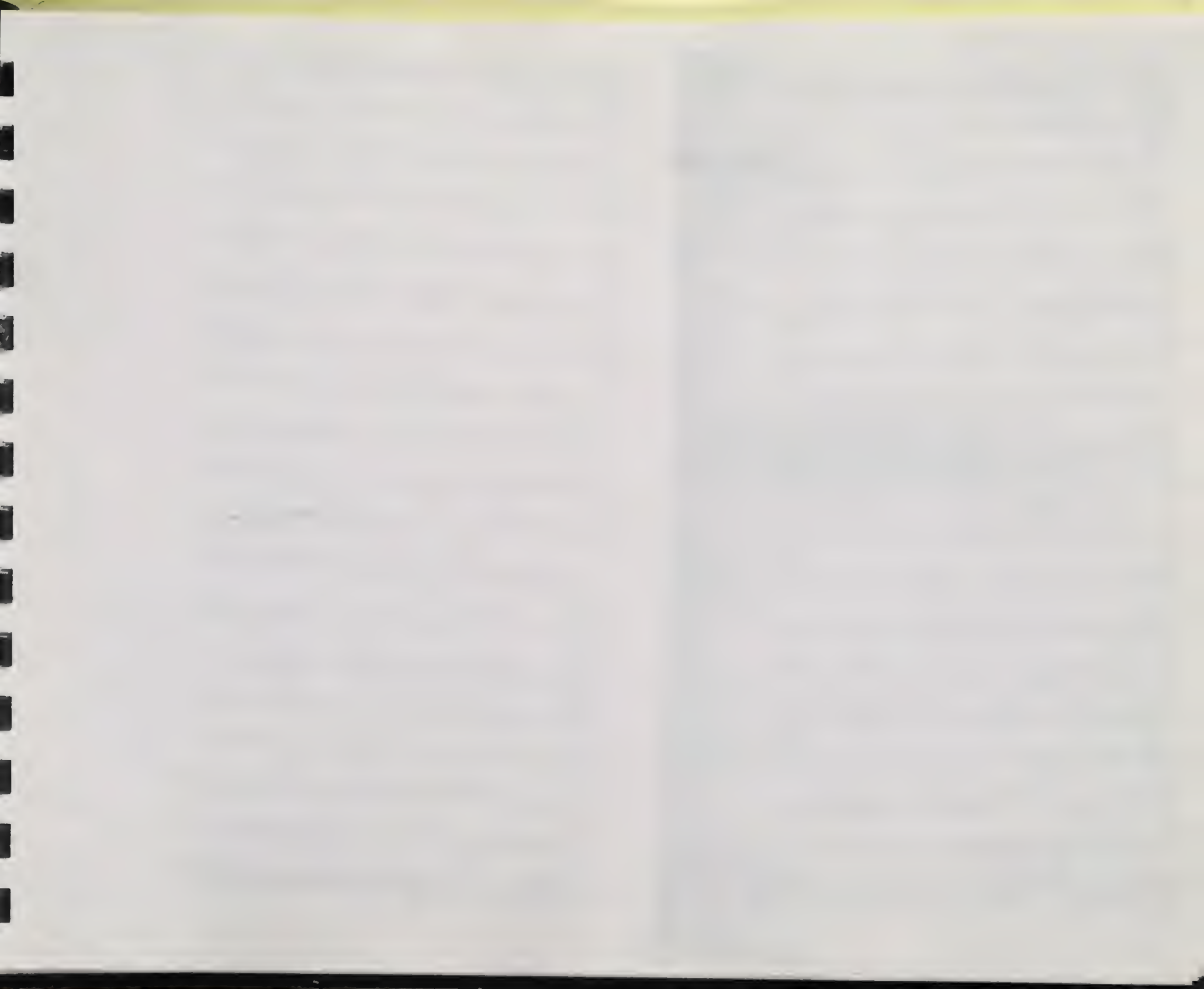
لطافت کبریا و تعالی تاخرین تفکر ده است که اثبات آن تفصیل چنین مکتبه نه است ثبوت
جبریت بالحد رسول الله صلی الله علیه وسلم درین حلال الذین سیولجی در کتاب نصی
از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که حضرت فاطمه و برادر وی ابراهیم با شرافت
افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند لا افضل علی یسعیة النبی اند او بود
که من هیچ یکی را بر آنکه حکم ما به رسول است تفصیل ننهم نسبت بدیگران باشد و می گویند
که این همه روایات هر یک مقصود و غرض و دشمنی مدعیان است چه مدعیان ما و یا
جانب دیگر کرده اند اثبات فضیلت ابراهیم خاص است و آن فضیلت ابراهیم و دیگران
ندارد و این فضایل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و دفعه اول اسلام است ملک
شرف سبب کرامت جزو ذات است چه ملک است که در اول و بعد که اجزای او بدست
و دشمنی است که در ذات است چه ملک است در آن حال وقت و الفاخ را خواهد بود
با وجود آن ثواب بخین اکثر دفعه اثبات در اسلام و اهل این اعظم و اقدس است با اینکه قول
خطابی که از بعضی شیخ خود نقل کرده است ملک در اختیار یافت که چه مقصود دارد و چه
صفت و افضلیت که است که گفته ابو بکر خیرین علی و علی افضل من ابی بکر از حدیث
حضرت ابو بکر از جبهی است و افضلیت حضرت علی از جبهی و علی سبب این سخن است
بردن از دایره خلافت و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است
و از افضلیت وجه دیگر مثل شرافت ذات و کرامت است و انزال این همه آن
مناجات ندارد اگر غرض دیگر و مرادی دیگر دارد و ما آن گفت تا معلوم شود که حقیقت
حال چیست و در حد علم انبی می گویم و بانه التوسن الزمر و ادعای که در وقت است
صحاب سینه باین قایل بودند بوفرض تسلیم ما آنچه ما در مقام در صد و این مناجات

مردانه و اگر بر جبهی این است که قولی که این عبد البر و محمد ابن اعظم و ذکر کرده است و ثبوت
این امر محرز و دعوت بغیر دلیل نقلی که موجب کون انفس باشد مجموع باطل است و این
محقق سخن درین از من است و جماعت مستلزم قایل بودن اشخاص صدر اول
قول است و باینکه تسلیم قایل شدن جمعی از صدر اول باین قول مستلزم قایل شدن
و صحاب سینه باین قول نیست نیز قایل شدن اشخاص علمای اهل سنت و از من است
تبعصیل سخن با فضیلت یعنی ترجیح و بدیع آنها که اکثر ثواب عند الله باشد اسلام
اصطلاحین و قایل شدن اشخاص صدر اول با فضیلت با اصطلاح مذکور نیست
کلام آنکه دعوی اجماع و سایر دعوی مذکور و در مقام بغیر دلیل که موجب و توفیق لغزش
باشد و در قسم صحیح و معتدل است و در روایتی که در توجیه کلام بعضی شیخ حدیث که
خطابی مرتب او نقل کرده ذکر کرده است غیر حاضر است چه محتمل است که در سینه مذکور
مسئله این باشد که جناب ابو بکر صدیق را باین جهت که در حضرت عائشه و صدر اسلام
صلی الله علیه و آله وسلم و یا رعا بودند خیریت از حضرت علی علیه السلام نه است
حضرت امیر المومنین علیه السلام افضلیت با اعتبار کثیر الثواب بودن عند الله و عکس
شیخ دعوی یعنی این احتمال را و دلیل می باید و در تحقیق اصطلاح فضیلت یعنی اکثریت
ثواب من عند الله قول صحیح است و چه استحداث آن نیست که چون فضیلت
حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب است لال می نمودند با نصاف آن حضرت با و
بمکالات ظاهر و باطن و در نور علوم و سبب و کتب و علو و محسوب و تحقیق قرابت و
با بر و انس و جان و وقوع تعبیر از نفس بغیر و قرآن و علو کعب او در حضرت با
کمال توفیق و توفیق و توفیق و بر سر کار می داشتند و در ذات خود و توفیق با علو



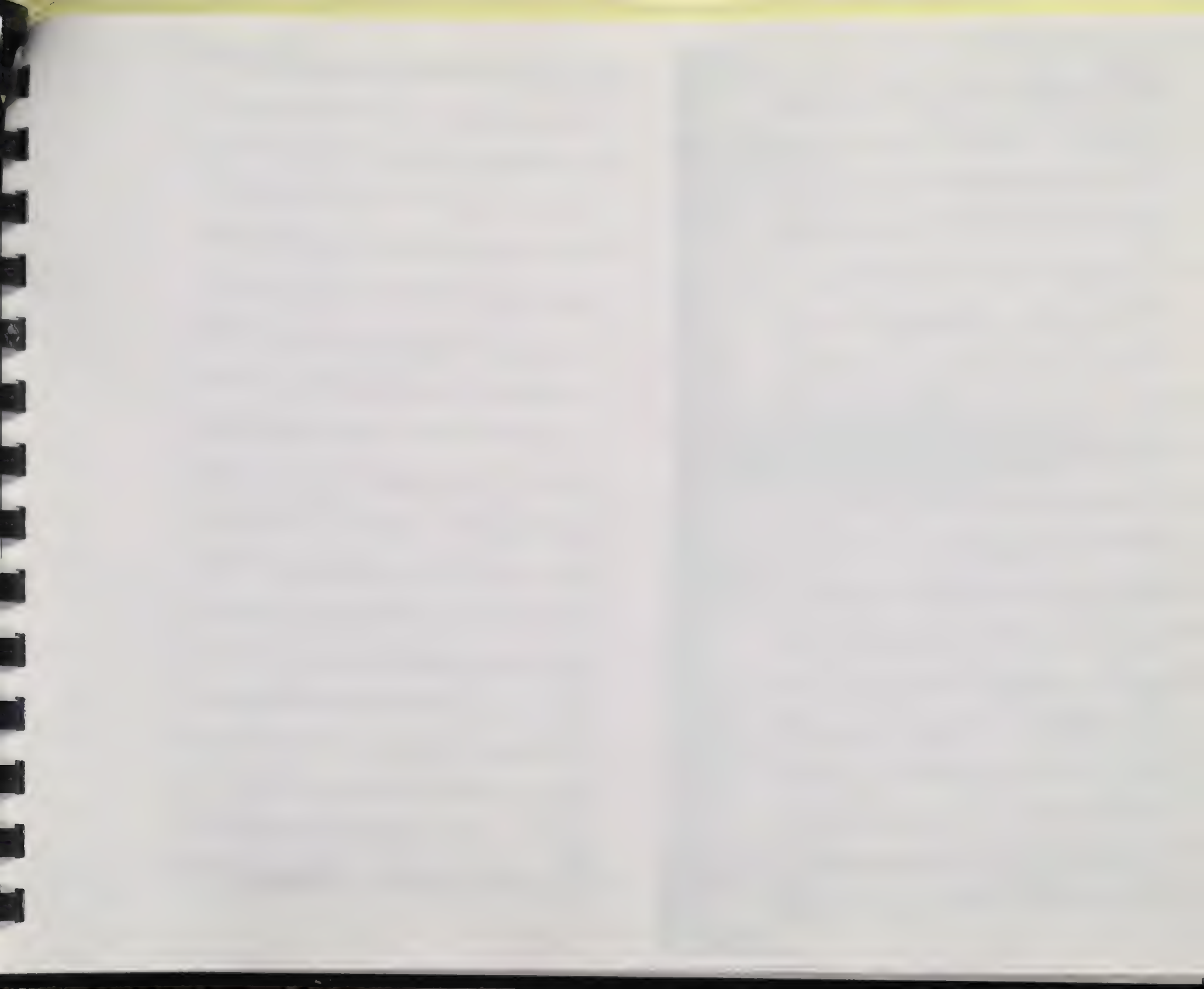
سببی در طاعات و عبادات و اختصاص او بر توبه بار و بی عجز و بی حساب
 کبریا و مفسوس نشدن در ذات خدا و بودن او در احباب حضرت رسول رحمان
 معقول و محسوس و مانند جسم در بدن انسان و اتم اولیای جبروت و کثر
 محامد اطلاق و خاص صفات و تائید نفس سیه بانه و توبه بکار هم ملکات
 مانند محبت و نفوت و شهامت و شجاعت و سخاوت و حکمت و عبادت و انبیا
 محامد و سایر کین بر نفس و عیال و تاسی تمام حضرت رسالت مآب در احوال و افعال
 و نهایت صبر و اجتهاد و در اعلائی کلام اسلام و کثرت جهاد با مشرکین و عباده
 و نبی نفس در استغاثی مرضیات الهی و حسن ابتلا و در توبه و معاصی حضرت رسالت
 و توفیق انانیت فضل و زرات جبر عقل و سایر فواید و فضایل که احصای آن مستیست
 و جناب شریفین متجلی بان صفات نبوه و تائید باظهار آن کمالات محض می گشت
 بعضی از عظمای آن است در بعضی جواب بنابر تمس عوام کالانعام بطریق دفعه
 متمم معزوه الوفا مسلکی نبوده که عقل بشر را در کشادگان و ضعیف است و اندک
 و اختراع این اصطلاح کردند که مراد از افضلیت در مقام اکثریت ثواب نبوده است
 و جناب شریفین باین سعادت کبری محلی و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه
 السلام از بن علیه غلغلی حرمان نصیب اند و با آنکه سلوک این سبیل از توبه و کمال
 است در مقام تحقیق از ابابارات تقلید نیستند و فتنه در کشادگی است این عظمای
 و حسن ظن با سلاطین و امامان داشته اند و با وصف آن که اکتفا این مسکن از در عقل
 و نقل خارج است آنرا از سبیل اعتقادیه که انکار آن مخرج از عداوت مطلق است
 این نه انشی عیال و درین مقام بنابر این طبع مستقیم ان سبط تعالی و نقل او

مناسب نموده می گویند شیخ عبدالحق و ملوی در تکمیل الایمان می فرماید که از سبب این توبه
 مستحب افضلیت یعنی است که بر آن قاطع بر آن کثرت و توبه توبه توبه
 است که دلیل آن امارات و زرات است که بر جان و اولویت و عبادت بعضی را اندک
 است و فتنه و توبه اکثر تحقیق آنست که طاعت است و امام الحرمین در ارشاد و تائید از اثبات
 خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید که اکنون چه می گویند بعضی از صحابه را تفصیل
 بر بعضی دیگر با توبه تفصیل آن سکوت و اعراض می کنند و بعضی می گویند که تمامی سبب
 تفصیل بر آنست که امامت مفصول جایز نباشد و مطلق است و جماعت بر آنند که امام
 افضل باید و لیکن لکن نصیب و بی سبب و مرجع و هیجان فتنه و توبه و توبه مفصول
 بر توبه و افضلیت و استحقاق و امامت را با استیجاب صفات و شرایط آن از قرابت
 و علم عدل و حرام و معصیت و هم و در اسلام و در عداوت و شهامت و کفایت
 جایز باشد و می گویند که نزد من این سبب یعنی اولویت نصیب افضل قطعی نیست و خبر
 اخبار که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت نماز که امامت حضرت
 خوانده و ارد شده است مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم یوکم اقرارکم یعنی
 باید که امام در نماز کسی باشد که قرآن خوانده توبه و توبه و توبه باشد و این خبر
 قطع غیر سبب نیست که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت
 دلیل افضلیت نبوده و توبه و دلیل دیگر است که قاطع بود و دلالت کند بر تفصیل
 بعضی ائمه بر بعضی توبه عقل در تحقیق آن راه نیست و اخباری که در فضیلت آن
 و توبه و فتنه متعارض اند پس خبر سکوت و توقف سببی نباشد و لیکن غالب بر ظن
 بنان آمد که حضرت ابوبکر افضل خلائق است بعد از خدا صلی الله علیه و سلم بعد از او



حضرت عمر و قنون در حضرت علی و حضرت عثمان متعارض است بوی که در حضرت
علی نیز رواست کرده اند که فرمود بهترین مردم بعد از بنی حضرت ابوبکر است و حضرت
عمر و بعد از آن خدا و انارست با آنکه بهتر گشت این ترجمه کلام امام الحرمین است
سکیریکه این قولست که ما برای خود اختیار کرده ایم در راه مجانبت خود به راه
حق واضح است ایم انتمی و بعضی از فقهای محدثین از اهل بدین در شرح مقصده لایزال میکنند
که از شیخ احمد زروق که از اعظم علماء و فقهاء و شایخ مغرب و شرح عقیده حجة الاسلام
می گوید علماء اختلاف در آنکه این تفصیل قطعی یا ظنی میل اشوری بادل است
و مختار با تلانی ثانی و نیز این تفصیل در ظاهر و باطن است مآب در ظاهر فقط این دو جا
قول است انتمی و در شرح موافق میفرماید و اعلم ان مسئله الافضلیة لا مطمح ثبانی فی الجمله
و البتین اولاد الله لا یقل طریق للاستقلال علی الافضلیة بمعنی اکثریة الثواب بل مستند
الفضل و نسبت آن به مسئله معتقین بها امری فکشفی غیباً بالظن الذی یبرهن
فی الاحکام العقلیة بل می مسئله عقیده لطیف فیها البتین و النصوص المذكورة من الطریق
بعد تارضها لا یفید القطع علی ما لا یجوز علی المصنف لانها باسرا اما و دلته الدلالة مع
کونه متعارضه ایضا پس الاختصاص بکثرة للنسب بالثواب موجب الزیادة فقط
بل لظن لان الثواب یفصل من الله كما عرفت فیما سلف فله ان لا یشک المطمح و
غیره و ثبوت الامامة وان کان تطبیقا لا یفید القطع بالافضلیة بل غایة الظن و لا یجوز
بان امامة المفضل لا یصح مع وجود الفاضل لکن وجده السلف قالوا بان الافضل
ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن طنا بهم بعضی ما هم لوم یروا ذلک لما اطلقوا علیه
علیاً اتباعهم فی ذلک القول و قولین ما یوالت فیما فی الی قال الامدی و قد یروا بان

و با تفصیل اختصاص بعد اشخصین عن الآخر اما باصل فضیلة لا وجود لها فی الاخری
کما لعل و الجلال و المازید و یذهب لکونه اعلم مثلاً و ذلک ایضاً غیر متطوع به نهایی
و الصحابة او ان من فضیلة بین اختصاصها بواجبهم الاولیکن بیان مثلاً که غیر بدیهه فیها
بدین است که نقد میکن بیان اختصاص الاخر فضیلة الاخری و لا سبیل الی الترجیح بکثرة
الافضال لاحتمال ان يكون الفضيلة الواحدة ارجح من فضائل کثيرة اما الزیادة ثمرها
فی بعضها و الزیادة کثیرا فلا یجزم بالافضلیة لهذا المنی ایضا انتمی یعنی بدین مسئله
نه از ان قبیل است که در وی خرم و یقین راطح توان درشت و عقل و معرفت است
معنی کثرت ثواب بطریق استدلالی یا به ثبوت و مستند ان غیر نقل توان بود و این مسئله
مسئله است که ممکن نیست باشد تا بحیثی و طبع درین باب گفتا توان کرد و ملک این مسئله
در باب علم و اعتقاد است و مطلوب در وی نرم و یقین است و مخصوص مذکور
از طریقین با وجود متعارض بودن آنها عقیده قطع و یقین نیست خاتمه بر مصنف مخفی نیست
زیرا که همه ان نصوص احاد و طننه الدالات اند اختصاص اسباب کثرت ثواب خود
کثرت اسباب موجب زیادت ثواب قطعاً نبود و باجر و ثواب تفصیل خود است
و در مسئله سنی نه دی سبانه تنالی اگر چه در غیر مطیع را ثواب و هر که مطیع را اندر خیار
در مسئله در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگر چه قطعی است و ممکن از انظار
با فضیلت لازم نماید الا غالب ظن به امامت مفضل با وجود فاضل کمزور
معنت و جماعت جائز است و عدم حراز ان قطعی نیست و ما شیخ سلف را حیا
نایتمیم که می گویند افضل حضرت ابوبکر است ثم حضرت عمر ثم حضرت عثمان ثم حضرت
علی و حسن ظن ما انضای ان کند که اعتقاد کنیم که اگر این دلیل را ان عقیده



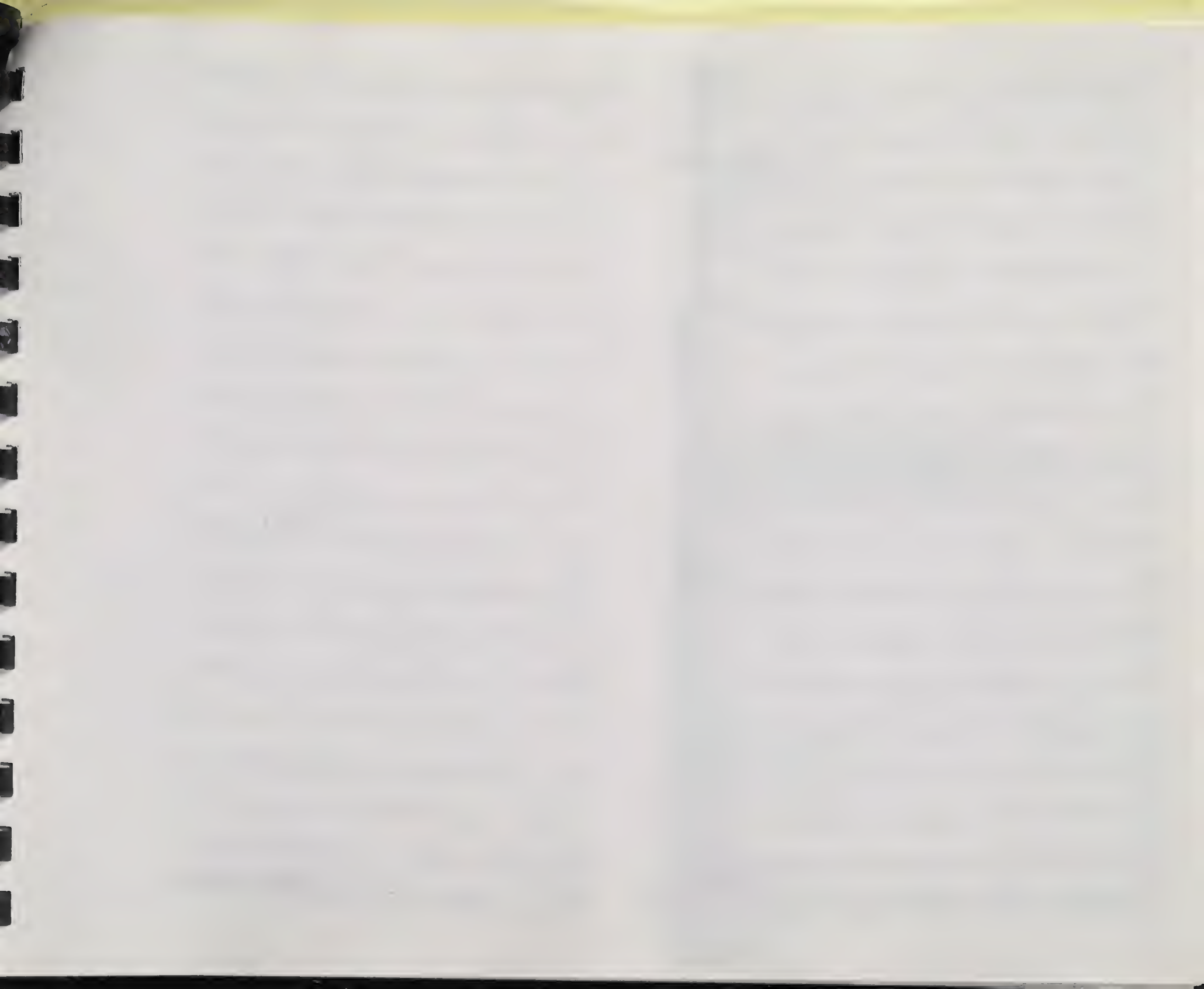
حکم بر آن سبیل روند و اتفاق بر آن نمی نمودند و مادرین مسکله ایست از آن میگویند
درباره تعلیق ایشان میرویم و حقیقت امر را علم الهی تعالی تفریض می نماید و آنرا یکی
از اعلاط علمای اصول فقه و کلام است می گویند که مراد تفصیل اخصاص یکی از آنست
یا قسده تفصیلی وصفی که در دیگری نباشد خواه باصل فضیلت و صفت چنانکه عالم حاصل
است از جاهل مصفیت علم که در وی وجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کم
ان فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را اعلم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادت
و کمایی دارد و دیگری نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و با این معنی نیز
صحابه قطع نمودند بر فضلی که در یکی از ایشان انبیا است کنند و دیگری شریک در آن
باشد و اگر شریک نباشد بفضلی دیگر که مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت
فضایل ترجیح تواند کرد و یک فضیلت بجهت زیادت ثمرت و نفاست راجع
از حد فضیلت آنرا چنانچه یک نوع بر صفت زیاده تر از حد ضرر بود پس تواند که حساب
آن فضیلت را نزد الهی تعالی اجرایی و ثوابی بود که از باب فضایل کثیره را بنویسند و هر چه
بمعنی اکثریت ثواب نیز منقطع به باشد این ترجمه کلام موافق و شرح اوست نه عبارت
کمیل الامان است نیز شرح عبدالحق دهلوی در کتاب مذکور گفته که شرح این خبر یکی در اصول
محرره که در رد مشیوه ما و کوجه و ا طریق کرده و ادو شد و نوشته است
می گویند که ابو الحسن اشعری میل بدان کرده که بفضل حضرت ابوبکر بر سایر صحابه
قاضی ابوبکر باقلانی می گویند که نمی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین است
معظم تر شرح صحیح مسلم نیز خرم بطنیت آن کرده و این عبد البر در استیجاب از عبد الزراق
نقل کرده است که عمر گفته است که اگر مردی گوید حضرت عمر افضل است از حضرت ابوبکر

مست کنیم و با وی در شریکی کنیم همچنین اگر گویند ز من علی افضل است از ابوبکر و عمر را
در شریکی کنیم اگر بفضل شریکین معترف اند و با این ن محبت دارد و او مدح و ثنای ایشان
بدانچه در ایشان است و میگویند و پس عبد الزراق می گویند که این سخن را از عمر و کعب بن لؤی
نیز فرستاد و معنی آن کرد و اقول و شیع و در تہذیب الکمال چنین آورده قال عبد الزراق عن
عمر بن الخطاب قال عمر افضل من ابی بکر عطفه و کونک لوتحال علی غندی افضل من ابی بکر
عمر عطفه و از ذکر فضل الشخین و اجتهاد و ثنای علیها با هم اما بعد قال عبد الزراق فدر است گفت
لو کعب فاعجب و اسماها رجوع کردیم به عبارت کمیل الامان منیر ما یشرح این خبر می گویند که غرض
این عدم منع و در شریکی خبر آن نیست که تفصیل مذکور خطی است نه قطعی و اگر گویند خطی است
تفصیل بر قول کسی که دعوی اجماع کنند و کونش بر روایات شافیه که در جانب خلاف
نقل کرده اند نه ظاهر است لیکن بر تقدیر دعوی اجماع افضلیت مذکوره چنانچه راجع و مختار
است حکم بطنیت آن در جهت نیاید به اجماع از دلائل قطعیست جواب این است که در
اصول فقه مقرر و مبین شده است که اجماع دلیل قطعی است و لیکن نه جمیع انواع و اقسام بلکه
قطعی آن قسم است که در اینجا خلافت اصلا موجود و آنکه در وی خلافتی بود اگر شافیه و نادر
خطی بود و از قطعیت بر آید بی تاثیر می شود با آنکه اجماعی که در اینجا است بر معنی افضلیت
طنیه است و اهل اجماع نیز قطعی بدان کرده اند چنانچه از عبارات ائمہ و ارشاد ایشان
مفہوم می شود که در این صفت طنیت درین مسکله قید حکوم است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستند
نبودن نیست که بر دلیل قطعی ثابت شده که خلافت برین ترتیب است ظاهر است که طنیت
تیرم برین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بر وجه قطع و
آید یا نمی آید بی کمال نیست بر احضیت حضرت عثمان خلافت اجماع و از آنکه در آن



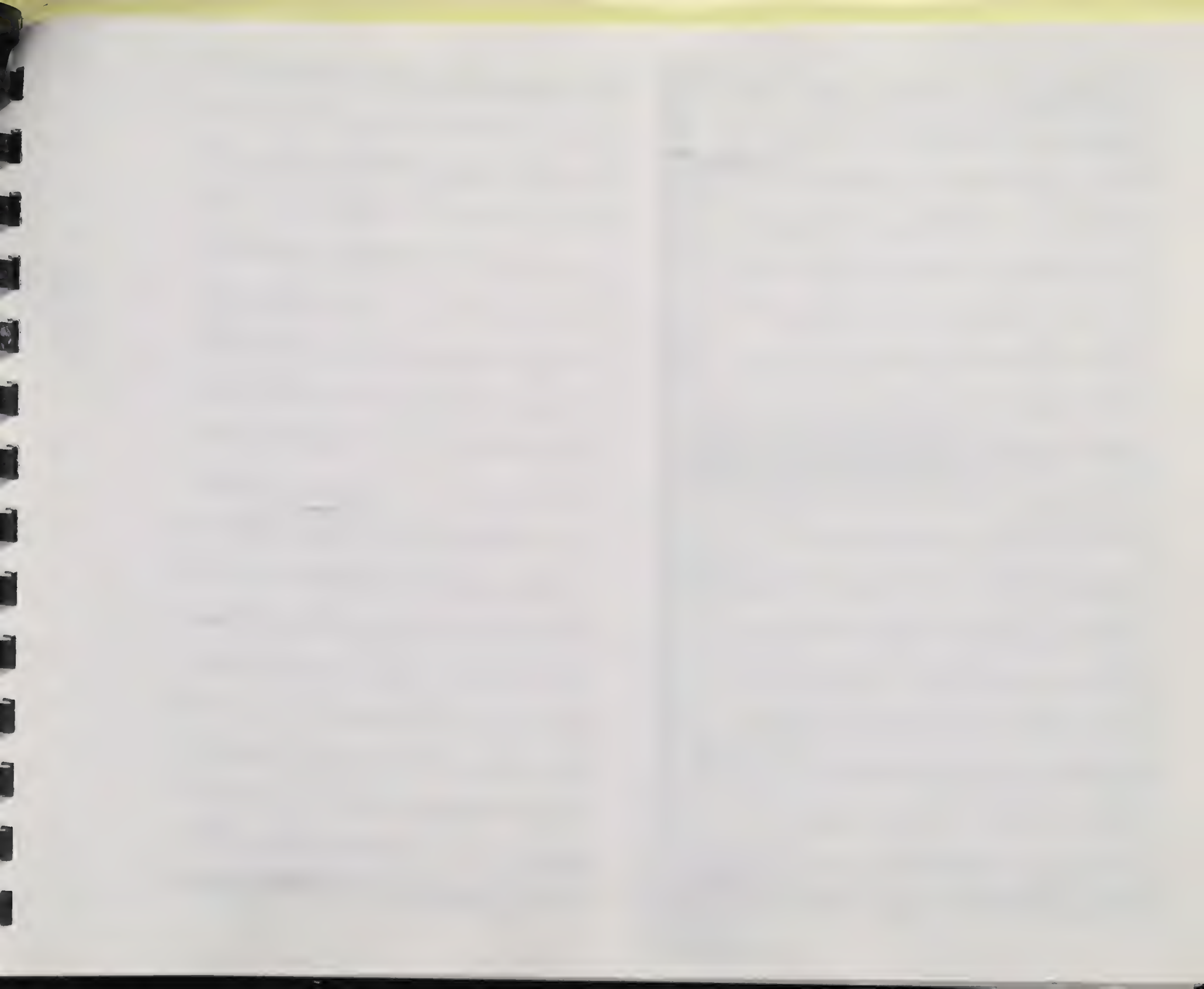
او خلافت پس معلوم شد که از طاعت خلافت افضل است لازم نیاید و افضلیت طاعت
را مسلم نگردد و نیز تحقیق فعل بان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن خبر
باخبار دوحی ممکن شد و اخبار در مرجع دنیای علم لایق در و دیافته و متعارف آمده است
انهای که در آن زمان دوحی و شاه احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده باشند و اخبار
و امارات در یافته باشند و گویان را که نظر بر حجت و دلیل مفهوم کلام متعارف اند و
لایق تقلید و اتباع پیشینان و حسن ظن باین بود و لیکن نظایا جاریست و اخبار
که در فضایل و کمالات اصحاب در و دیافته و خروفت و اساک نیار و باز گفته اند
در صواعق مکتوبه که مابل است و جماعت میگویم که مسئله افضلیت برین ترتیبی
است لیکن بر شیعہ لازم می آید که قطعی گویند و قابل شوقه با فضیلت حضرت ابی کر
حضرت عمر و با اقبال از آنکه معتقدان در حضرت علی رضی الله عنه سلام
الله علیه و آله و سلم است و غیر محصوم با اتفاق مفید قطع و یقین است که کذب باشد
و صحبت رسیده و تواتر کشیده که حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت و جلوس بر کسیت
و آیات علانیه بر بلاد و صورتش به خود مرجع دنیای حضرت ابوبکر و حضرت عمر و بانیان
ایشان می گردود و می از شهادت و خدیفر باب نه صحیح انات ان کرده و در صحیح بخاری
آمده است که آن حضرت یعنی حضرت علی رضی الله عنه در کم الله وجهه فرموده است که
خیر الناس لیس فی الله علیه و سلم حضرت ابوبکر ثم حضرت عمر ثم رجل آخر لیس فی
خلفه ثم انت فرمودن یک مردی ام از مسلمانان این بطریق معتد و بسیار رسیده است
بعضی طرق آمده است که فرمود و اناد الکاه باشند که من رسیده است که جمعی از مردم میگویند
بر حضرت ابوبکر و در آن عمر و هر که را افضل که بایشان مقرر است هر چه بر غیر بمانند

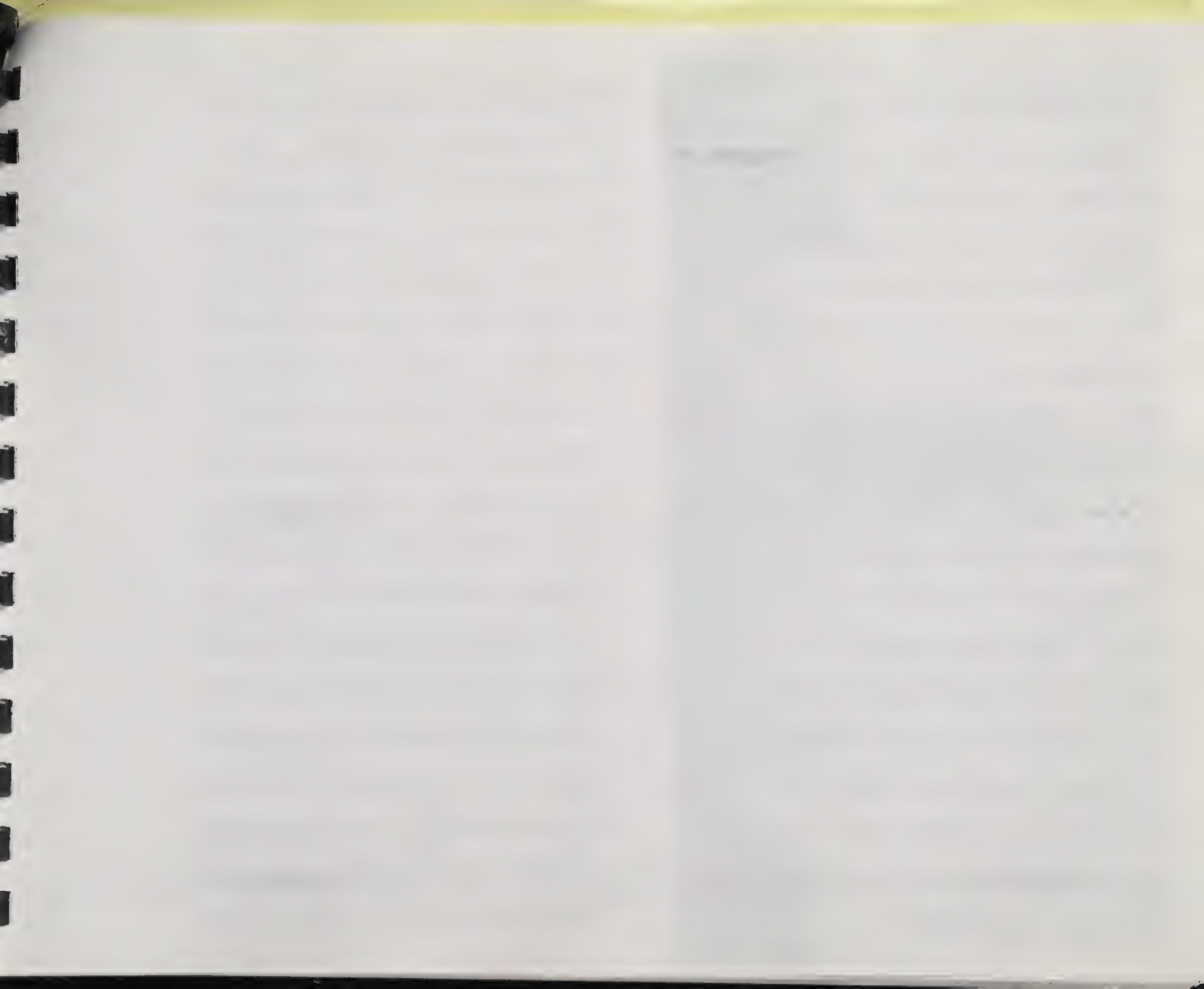
نکند بر او که نیست و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر و او است می کند که حضرت
علی رضی الله عنه و حضرت عمر بن الخطاب که در آن می مجیده افتاده بود که حضرت و بانیان و فرموده بکس
در آن محبوب تر از خود بود و کار تعالی بنابر احوال و سی ملاقات کنیم الا این مرد مجیده بر داد و
در فضیلتی روایت می کند که ابوجحیفه که حضرت رضی الله عنه را افضل است اعتقاد میکرد و اخبار
و زانیات که مخالفت می میکنند پس مخالفت ایشان بحث مخزون شد و پیش حضرت
رفت پس آنحضرت دست او را گرفت و بانه و درون بر و برسد یا ابوجحیفه پس آن
دو یکری توصیف می حال را عرض کرد و فرمود یا اباجحیفه خردم که بهترین این است
بهترین این است حضرت ابوبکر است ثم عمر پس ابوجحیفه گفت عهد کردم خدای را که هیچ
را او شنیده اند که از حضرت و بعضی میباشند شنیدیم و هم از ابی جحیفه روایت کرده اند
گفت شنیده ام حضرت علی رضی الله عنه را که با لاسی بنبر گوئی گفت بهترین این است بعد از
حضرت ابوبکر است ثم حضرت عمر و انشال این اخبار و انار و در غایت اشتها آمد
بلک سیر حد تو را رسیده است و شنیده گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل بیت است
از جهت خوف و تقیر است یعنی حضرت ابوبکر و حضرت عثمان را که گفته است
و خوف و دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین اظهار نکنند و بگویند
عاجی نامه و سلامت از حال ایشان بر خبر و و همی طلب و مکنون خیر ایشان بر خلاف آن
بود و این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آمد که حضرت علی رضی الله عنه
منه او بر کند و آیه حق بود و چنان دلیل و مطلوب و مقصود باشد و از این حق در و قابل
عاجز و خالف رسد و لقب او لا یخافون لونه لا یخافون او علی مع القرآن و
بیت او و بکر و خوف و گمان حق را چه محل بود و بهر رسیده و بر تواتر



شست که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصرت از هیچ اهری خوف و مبالغه
نداشت لذا امام شافعی پرسیدند که علت نصرت خلافت و عدم اجتماع ایشان بر
حضرت علی مرتضی چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بر وی یکس نمیداد و از کج
مبالغه نداشت و بر آنکه بگوید حضرت شافعی گفت زیرا که وی را نه بود و از راه راست
و اهل آن مبالغه نداشت و عالم بود و عالم را دانسته بود و شجاع بود و شجاع را ترس از
کسی نبود و شریف را بر وی کسی نباشد و اگر بقیه باشد بقیه در ملا و در غیر او انصاف
الکافی از روی کرم الله وجهه در خلوت با خاص اصحاب و ائمه خود می گفت در
خلافت و غلبه و حکومت و تقادیر بر بالایی بنابر ملا می نمود و این باقیه جمع نشود
از امام محمد باقر و عن ابائه و اولاده الملکوم پرسیدند که حضرت ابو بکر و حضرت عمر
چه گوی فرمود دست دارم من این را که نصرت مردم جهان گمان بر بند که توانا
رو از روی خوف و بغی می گوی و متعنه باطن تو ظرافت نیست فرمود خوف از اجابا باشد
اموات بعد از آن نبوت و مگر پیش شام بن عبد الملک بن مردان در آن که امیر وقت
و سلطان عهد بود یعنی مارا از در مع و شامی حضرت ابو بکر و عمر خوف و بغی در نظر باشد
جواز نیست و بقیه حال شام بن عبد الملک کنیم که با بغی از سلطنت و حکومت برست
نصرت و اجتناب از دست و هرگاه حال حضرت محمد باقر که از برای حضرت علی مرتضی است
این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و موت و شجاعت و شرف با سر و کثرت
عادل کل الکس است فبأس توان کرد از خوف بقیه بودی با حضرت حمادیه وی مردان
که بیان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت بودند و باقیه و
عاری میگرد و انجا خود رب و قتال و اظهار حق و تائید دین بود و بقیه می نمود که با این

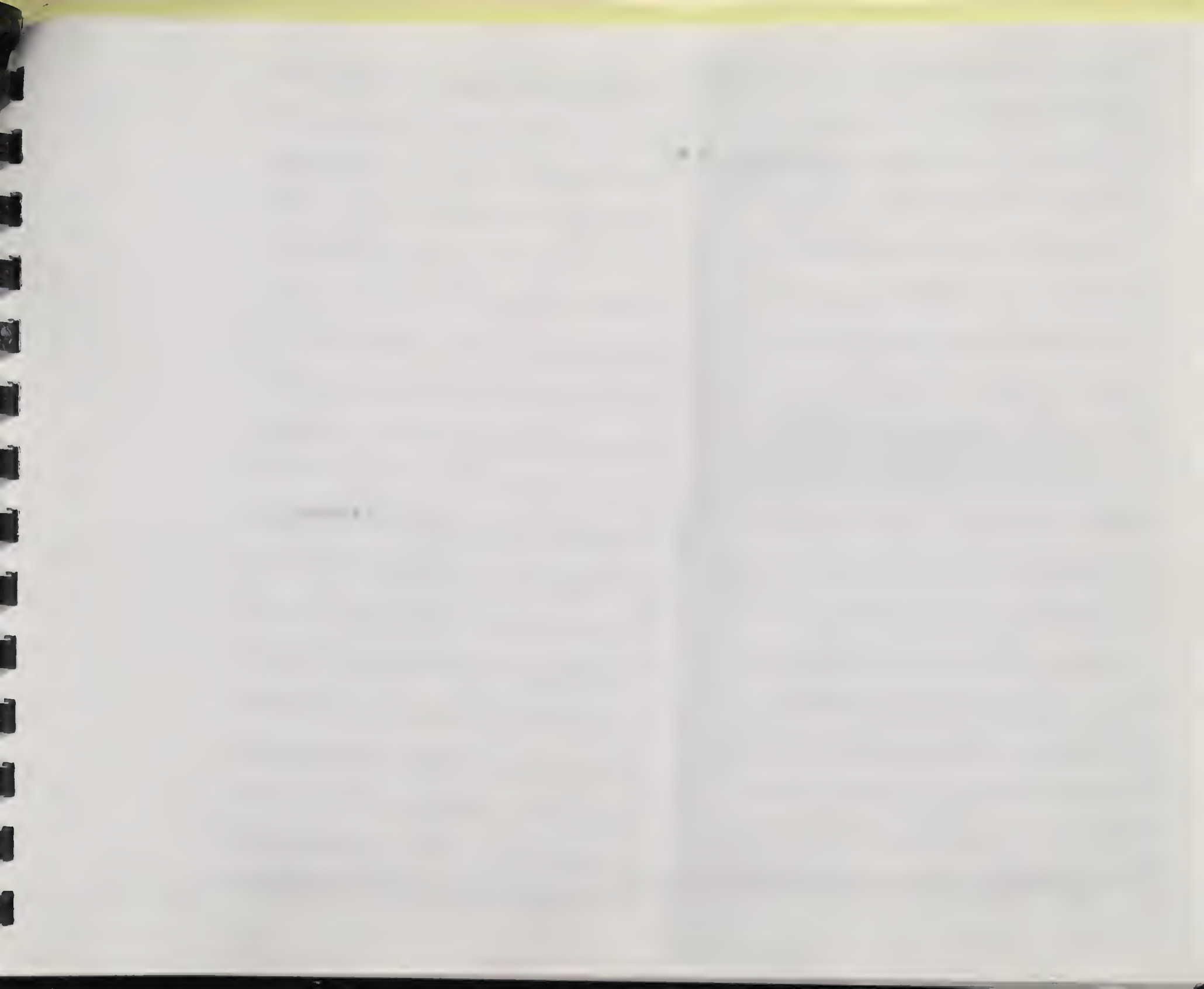
از این مقصود نباشد و این نبود مگر از جهت آنکه تا مردمین از راه حق و ائمه ال خارج نیامد
ساکت بود و چون شام پرسیدند که علت نصرت و کار دین سستی کرد و بگوید و اهل
واجب است و با بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط و دین شان خارج
میگرد و تا بعد از این بسیار اجدادین فرستاد و شرط کرد که با وی در یک شهر بکویت نکنند و این
همین سبب بودی بود که ردست وی اظهار اسلام کرد و سبب صحابه میگرد و در راه طایفه
از روی افض بود که در شان حضرت علی ادعای الوهیت میکردند و او را بخوبی می پرسیدند
پس وی کرم الله وجهه ایشان را از شمس خود راند و شهادت داد و خارج کرد و دست خطیب
و حصول از حضرت علی مرتضی در مع و شامی حضرت ابو بکر و عمر نقل کرده اند که بعد از اطلاق
بر این سبب لایق با مجال و هم زدن نبود از علای اهل سنت و جماعت و انصاف حضرت
ابو بکر و عمر و قطعیت آن همان گفتا نمیدانستند لکن کانی و دانی بود و از حسین
که بعضی از اهل تشیع که در جاده انصاف و اعتدال بیرون نروده اند کرده است که از این
و زایل روایت و علای حدیث است که این تفصیل سخن میگویم بحسب تفصیل حضرت
علی و ایشان را و اگر حضرت علی تفصیل ایشان نیز خود میگرد و نیز میگرد که این عظیم تر از این
نیت که من حضرت علی را دست دارم و نمی گفت وی گفتم این تمام ترجمه کلام است
و نه بیک کلام و قول است بعد از این مخصوص افام علای اهل سنت مانند علامه تقی زانی و محقق شریف
و قاضی عیسی و غیره و اسلام و علامه دوانی و غیره هم موضوع بود که انصافیت سخن
بکثرت ثواب نیز طاعت و دلیل را بن قائم شده و عقل را بفرست انصافیت با معنی طاعت
و استلال را به نیست و مستند آن جز نقل معتبر از صاحب دینی علیه و آله و سلم و اسلام
مستند و بعضی از صاحب دینی علیه و آله و سلم را نصیبت مسیحین یعنی اکثریت ثواب

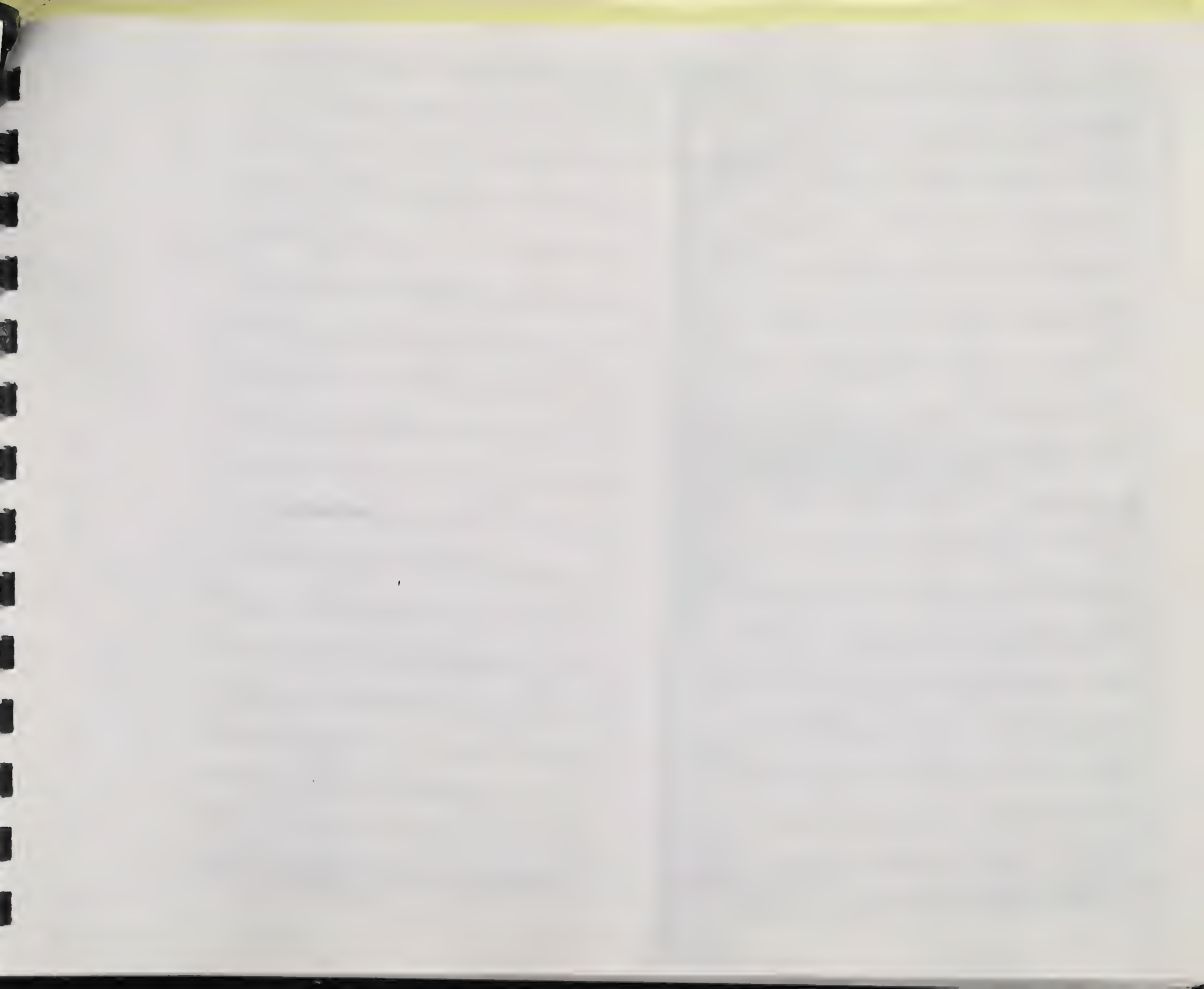


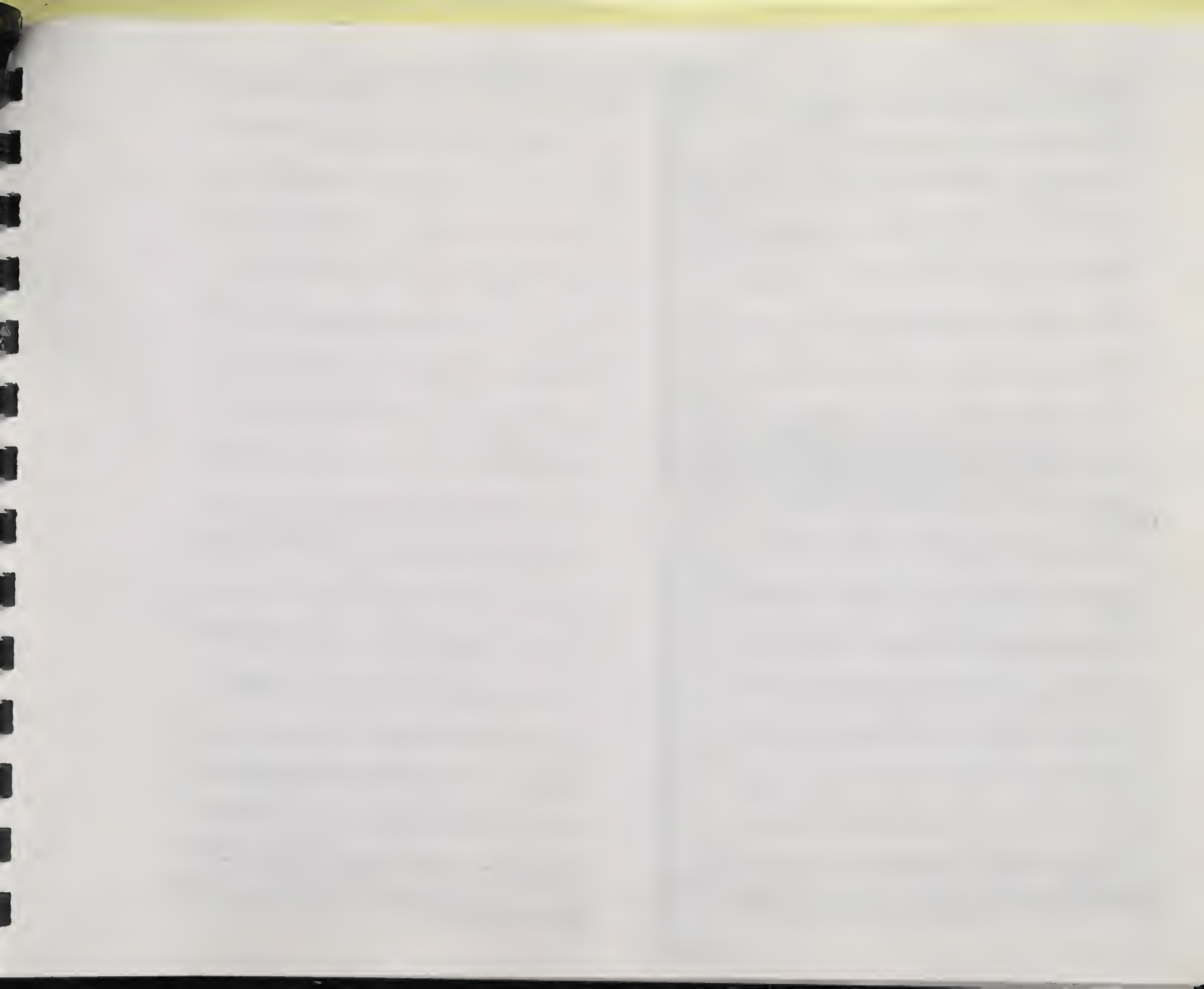


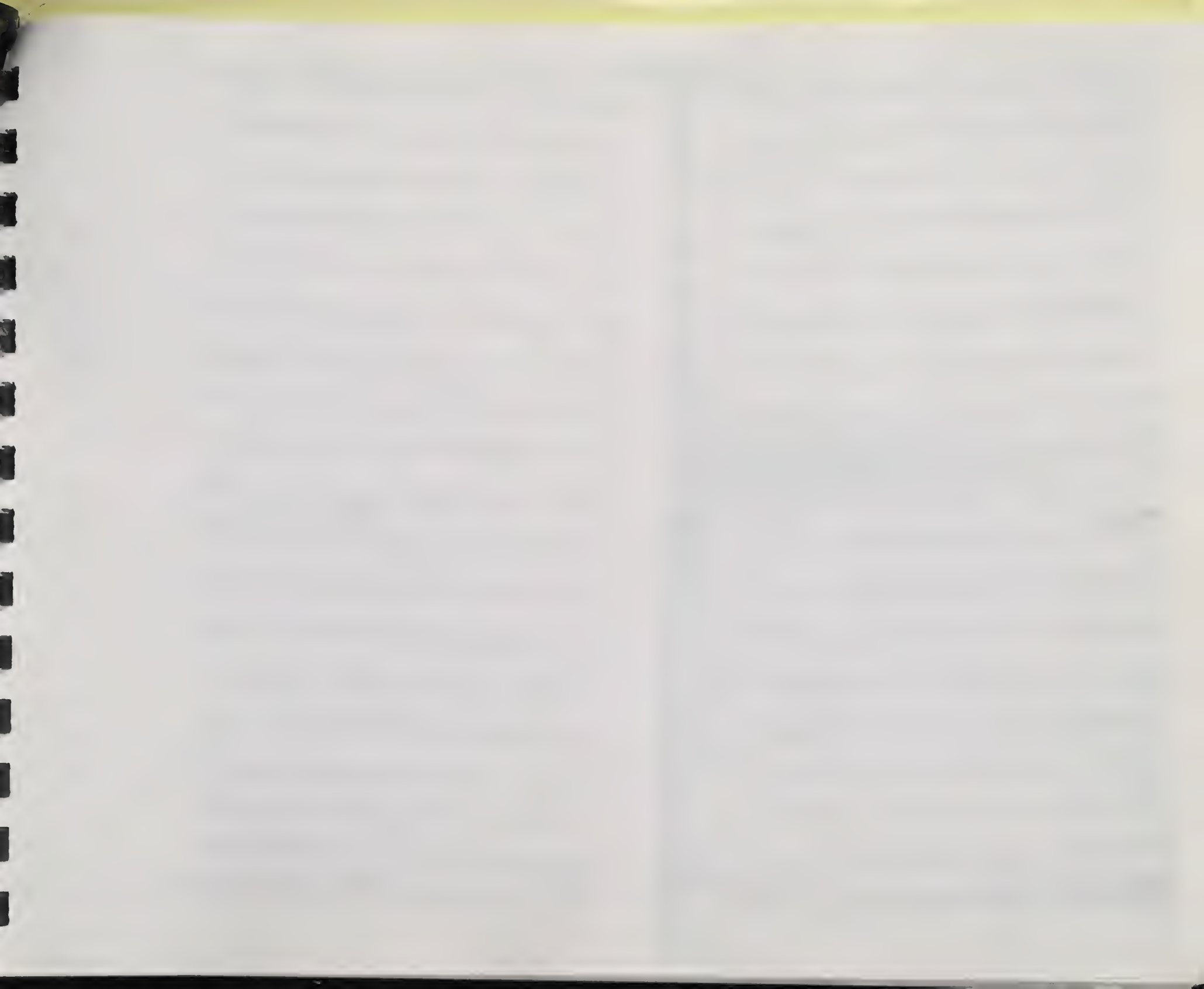
شرف نص قاطع است بر افضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام بمغنی اکثریت ثواب
عند الله بسبب معلوم شده که افضلیت شیخین با معنی طنی و افضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام
مقطوع است که با اعلام صاحب وحی دریافت شده نیز موضوع است که قابل شدن
تفصیل حضرت امیر المومنین علیه السلام مستفاد از اخبار و اخبار صاحب زمی است علیه السلام
الصلوٰه والسلام نه مقتضای آنست که من عبد الله بن سبأ معین خباثه فاضل ناصب نعم
نموده است نیز حسن ظن ابا و اسلاف راستند قوی بند داشتن و اخبار حضرت از نظر
راصلی الله علیه و آله ساقط الاعتبار و دانستن خباثه از علمای اهل سنت بوقوع آمده دلیل
کمال و نیز اری حسن اعتقاد این بزرگان است نیز گفته او عای اجماع بر افضلیت شیخین
خباثه صاحب صواعق آورده آن نموده نیز مجموع است و قول قائلین امامت مفضل
و نقل اصوات درین مسأله که از عبد البر در کتاب استیعاب واقع شده و خروج
اصحاب ستم رضوان الله علیهم و قول بعضی مشایخ حدیث تبار فضل خطابی دلیل عدم
تمامیت آن است بر تقدیر تقسیم تحقق اجماع اجماع غیر مذکور در خبر نیست افضلیت
شترک است و در غنی اکثریت فواضل و فضائل اکثریت ثواب نزد خدا تعالی و از قاضی
با افضلیت بر تقدیر تقسیم تخصیصی مذکور واقع شده و جایز است که افضلیت در اخبار
آنها محمول بر فضیلت به بعضی وجه محمول نموده باشد لابد منفی نه الا احتمال من دلیل بکار آید
انچه صاحب صواعق محرقه فرموده که اگر چه با اهل سنت میگویم که مسأله افضلیت ثابت است
بر شیعه لازم می آید که قطعی گویند و قابل شوند با افضلیت حضرت ابی بکر و عمر و عثمان
الباخره ناشی از قلت تامل و عدم اعمال قوت عاقله و مجذبه و وجه مردود است
روایات نیز می آید که در کتب اهل سنت بطریق اهل سنت مردود است شیوه آن را از

موضوعات از سنه نبی امیه و غیر هم میدانند و بجای بی شمارند از اری آن روایات
در کتب شیعه بطریق صحیح و با حدیث ملک صفات هم اگر مردوی شبه و از طرق و هم
در سیر سل قاده محفوظ و محروس می بود البته الزام با آنها بر شیعه مقتضیست و روایات
نیز در این قبیل مستند و در کتب شیعه از آنها معنی و اثری نیست پس بر اهل الزام
باین روایات موضوعه مخفی که در کتب شیعه است از آنها بدو اخص از طعون کرده
است زیرا که تواتر این روایات نزد اهل سنت نیز مجموع است من ادعی فقیه البیان
در نقد تشریح و تسلیم می یویم امثال این روایات که از طرق اهل سنت مردود است
محمول بر تواضع است و نظایر آن بسیار است از این جمله بخاری و دیگر محدثین اهل سنت
روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا فضل لکونی علی کس
این ای و این حدیث و اهل ان نزد جمیع علمای اهل اسلام محمول بر تواضع است چه
آنحضرت صلی الله علیه و آله یا جماع است از یونس ابن عتیبه افضل از غیر بخاری
در صحیح خود روایت کرده عن ابی سعید الخدری قال جاء رجل من اليهود الی النبی صلی
الله علیه و آله وسلم فسلم و سلم و قال یا محمد ان رجلا من اصحابک من الانصار کفی کذا
فقال قد مره فقل لم لک کت و چه قال یا رسول الله انی مررت بالیهود فسمعت
یقول و انذی اصطفی بکونی عنی الشبه قال قلت و علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم قال
فاخذنی غصبه فله طمته قال لا تخیرونی من الانبیاء فان الناس یصیقون لکوم القیامه
فاکون اول من یقیق فاذا انما یوسی اقد تعالیه من توایم الموش فلما ادری انما ان
قیامه فخر بصیقه الطور و طلالی گفته لا تخیرونی من الانبیاء قاله لو انما الی افره
شیخ من جود و رقیع الباری فرموده و قد وقع من ابی بکر الصدیق و غیر ذلک قد کرس



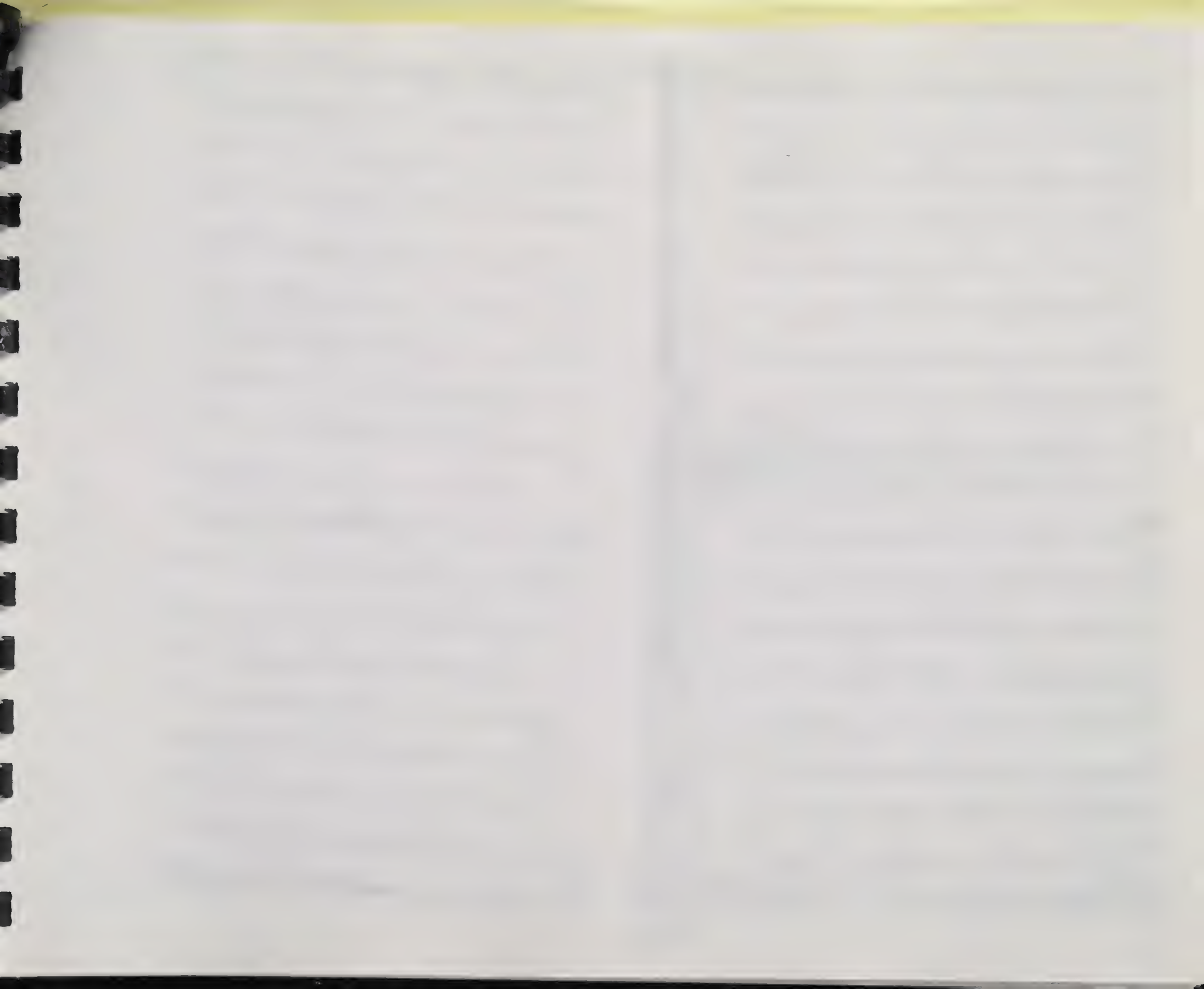


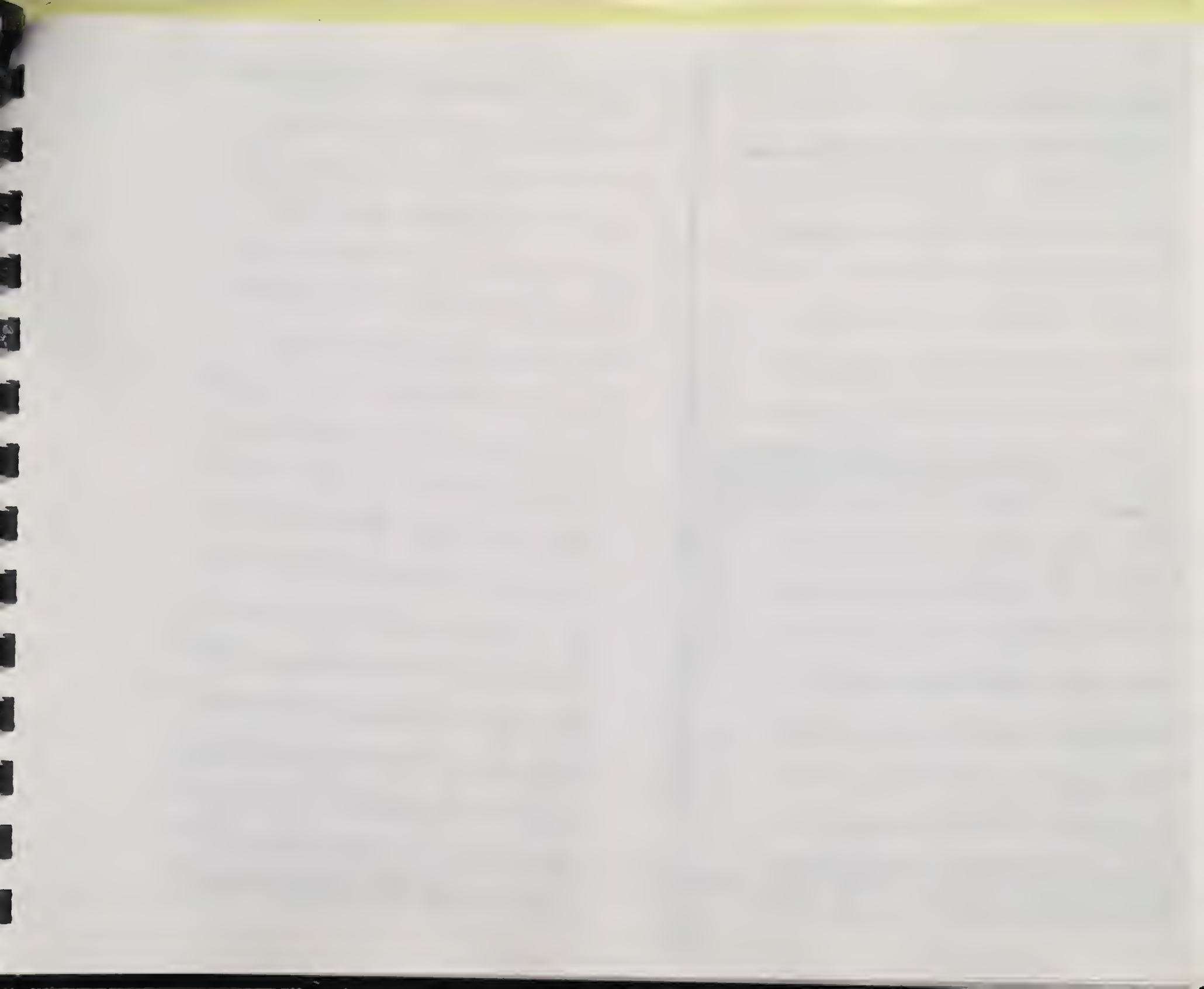




میز تحریر و دروازه حکیمیه و جلوه اول امر سلیمی است و در یکی از اجزای و در وقت تحقیق
 تعبیر از آن پرده و ثوبی در سری می کشند و سالک سال اول در سریانی انداخته که ترکیده و سری
 عبارت از آن است خود در است پس شود که سالک الی الله است و در و سلوک
 تبرکات از ثواب و موانع این سیر که دنیا و ارباب آن و ملوک زمان و سلاطین و
 طغیان از آن جدا و در است تا از مقامی بقای اعلی ترقی نموده مقام رفیع
 فی الله رسیده بقای الهی باقی گردد که نور عظیم عبارت از است و در مقام نظر بر
 مودن آن بر بقدر آنگاه نموده است الله تعالی در باب نوری و تری و دیگر مواضع
 باب تفصیل و بسط بین شود که اگر اسناد و تجربیات جمیع صحابه شیعیه و ظالم و
 بلکه کافر و منافق در است شیعیه جمیع صحابه را چنانچه تخصیص بان فرموده در حضرت است
 نصوص علمای شیعیه اثنا عشریه مبطل است و علمای اثناعشریه صحابه را باطل است
 و محدوح بلکه برخی را از کل اولیای نروم بشمارند و سختی رحمت در عنوان الهی است
 حضرت سیدالهدین علیه السلام در صحیفه کامله که فرموده حق آنرا نور آل محمد و سیدان
 آنجا نموده مفید ما یزید العلم اصحاب محمد فاصلا من اصحاب الصالحه و الذین یسجدون
 الحسنه نصره الی آخر الدعاء و رئیس المؤمنین شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی
 با سناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده قال کان اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و آله اثنا عشر الفا ثمانیه الات من المذنبه و الثمانین من غیر المذنبه و
 من اطلقوا لم یخیم قدری و لا مرجی و لا فردی و لا امری و لا حجه علیهم و لا
 یسکون السلیل و انهاروا یقولون اقبض ارواحنا قبل ان ناکل خبر الخیر اقول علیه
 باقر مجلسی در عیانت القلوب فرموده که این بابویه سید حسن از حضرت صادق

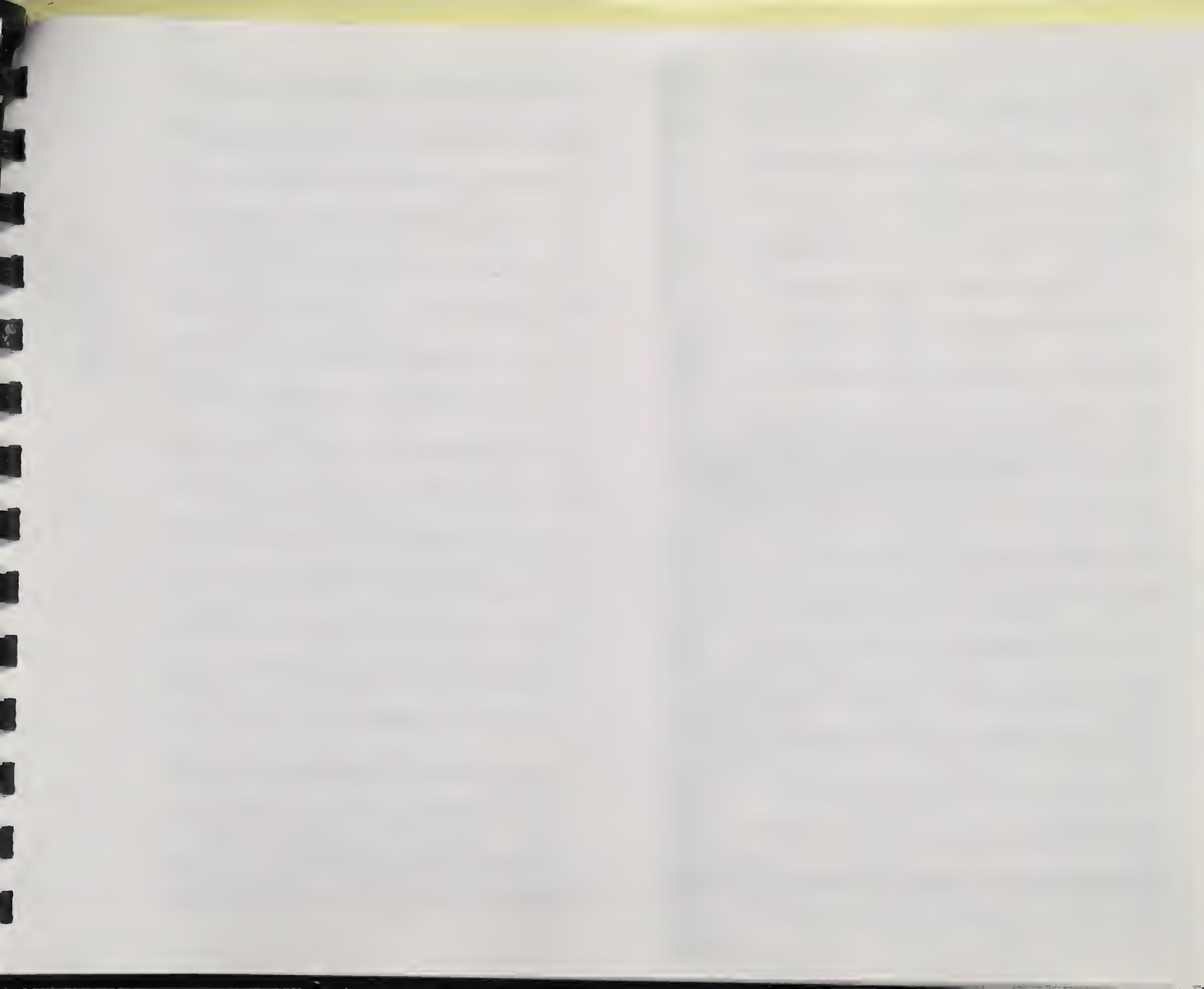
[illegible]





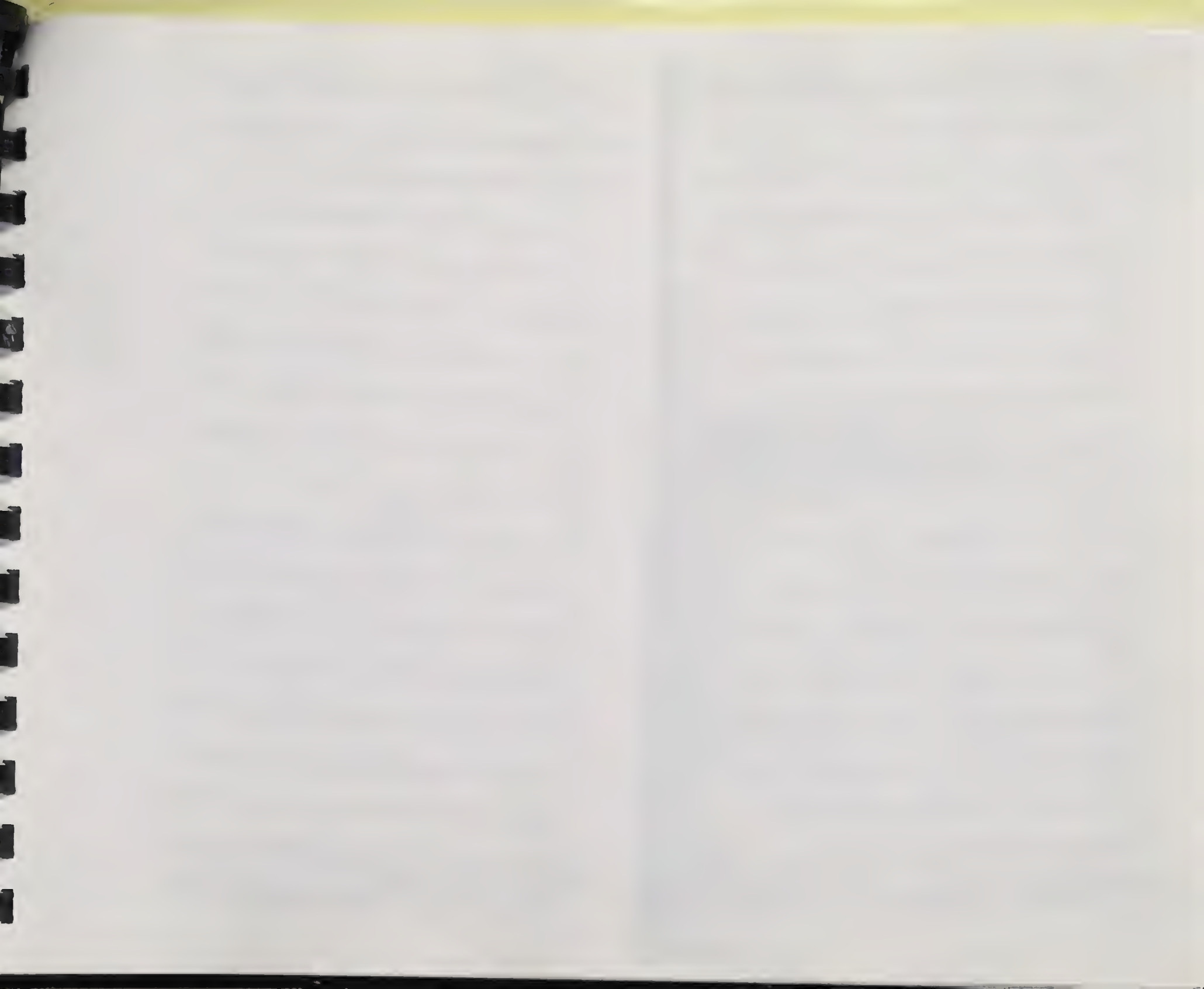
صلى الله عليه وسلم قال يا ايها الناس اني اوصيكم بالحق والعدل والعدل هو ان لا تكونوا
مما يكونون اي رب مني ومن اتى فيقال انك لا تدري ما علموا بعدك ماذا لو ايرجون علي فاني
يزسم روايت كرده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يروى عن النبي الخوض وانما ارفوا الناس عنه
كما نزلوا الرجال الى الرجل عن ابيه قالوا يا بني الله التوفيق قال نعم ثم ساءت لاهل غيركم تروى
علي غير المجدين من انما الوضوء والعبادة عن طاعة الله صلى الله عليه وسلم فلا يصحون فاقول يا رب لا
من اصحابي فنجني تلك فيقول ومن لم تدري ما احدثوا بعدك بخاري ودرهم
عز ورويت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يروى عن يوم القيمة
من اصحابي يجلبون علي الخوض فاقول يا رب اصحابي فيقول انك لا تعلم لك ما احدثوا بعدك
انهم ارادوا علي اوبارهم العتيق يروى بخاري روايت كرده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بنينا انا و
زمره حتى عرفتم خرج من مني ومنهم فقال لم نقتل ابن قال اي الناس والله قلت وما شأني
قال انهم ارادوا بعدك علي اوبارهم العتيق يروى بخاري روايت كرده عن النبي صلى الله عليه وسلم
ومنهم فقال لم نقتل ابن قال اي الناس والله قلت ما شأني قال انهم ارادوا بعدك علي
اوبارهم العتيق فلا اراه يخلص منهم الا مثال كل النعم نيز بخاري روايت كرده
النبي صلى الله عليه وسلم الي علي الخوض حتى انظر من يروى علي سلم وروى فاسد
فاقول يا رب ومن النبي فيقال ان شرت ما علموا بعدك والله ما رجوا رجوع علي
اعقابهم فكان ابن ابي بليك يقول اللهم انما نوديك ان ترجع علي اعقابنا ولكن
عن ذنوبنا قال ابو عبد الله صلى الله عليه وسلم انما نوديك ان ترجع علي اعقابنا ولكن
كبره عن النبي صلى الله عليه وسلم انما نوديك ان ترجع علي اعقابنا ولكن كبره عن النبي صلى الله عليه وسلم
اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك نيز بخاري روايت كرده عن النبي صلى الله عليه وسلم

ما علم قال اي يروى علي الخوض من يروى علي شرب ومن شرب لم يظلم الله اليه يروى علي
انما ايرجون علي فاني يزسم روايت كرده قال ابو جازم منسحق النعمان بن ابي عيسى فيقال
كلما سمعت من سجع فقلت نعم فقال اشهد علي اي سيد الخدي فسمعتهم وهم يروون فيها
انهم مني فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سمعنا حقا لمن غيره بعدني وقال
ابن عباس سمعنا بعد الفيل سمعنا بعد حجة واسمعه العبد امام مالك وروى
روايت كرده قال من النبي صلى الله عليه وسلم احدث فقال هو لا راسه عليكم فقال ابو جازم
ما خاتمهم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم
فوسم علي ولكن وروي ما حدثت من بعدني فيكلي ابو بكر ثم لم يبق ثم قال وانا لكانتون بعدك
فيقال الذين سئلوا في وجاب عن غيرهم من بعدني فيقولون بخاري وروى فاسد
كرده كذا فيقول علي الله عليه وسلم فمروا ليردون علي فاس من اصحابي الخوض حتى اذ
رايتهم عرفتهم اقبلوا وروى فاقول يا رب اصحابي فقال اي انك لا تدري ما احدثوا
بعدك ما لجله يقضي اين حدثت بشرفه وامثال روى كذا بخاري وروى فاسد
ولان اعلام موت واخبار واعلام منبت بعد از رحال حضرت ربي
سواء علي الله عليه وسلم انما رجوا رجوع علي فاني يزسم روايت كرده
بعد فقال ان حضرت علي الله الصلوة والسلام بعالم عظمي مقدح لودن بعين از رجاء
امت فبقية اهلاني كميت ودين است كذا ان النجاص كدام اند ودين ان حضرت
لما وديت كذا سب ارتداد لفاق وخصب خلافت وسائر حقوق اهل بيت عليهم السلام
والا روى من فاقين وروى من مواليان انما اندوزوا من است اجتمعت مشهور
اقب كذا سب ارتداد من زكيات واهل روى من فاقين زكيات واهل روى من فاقين



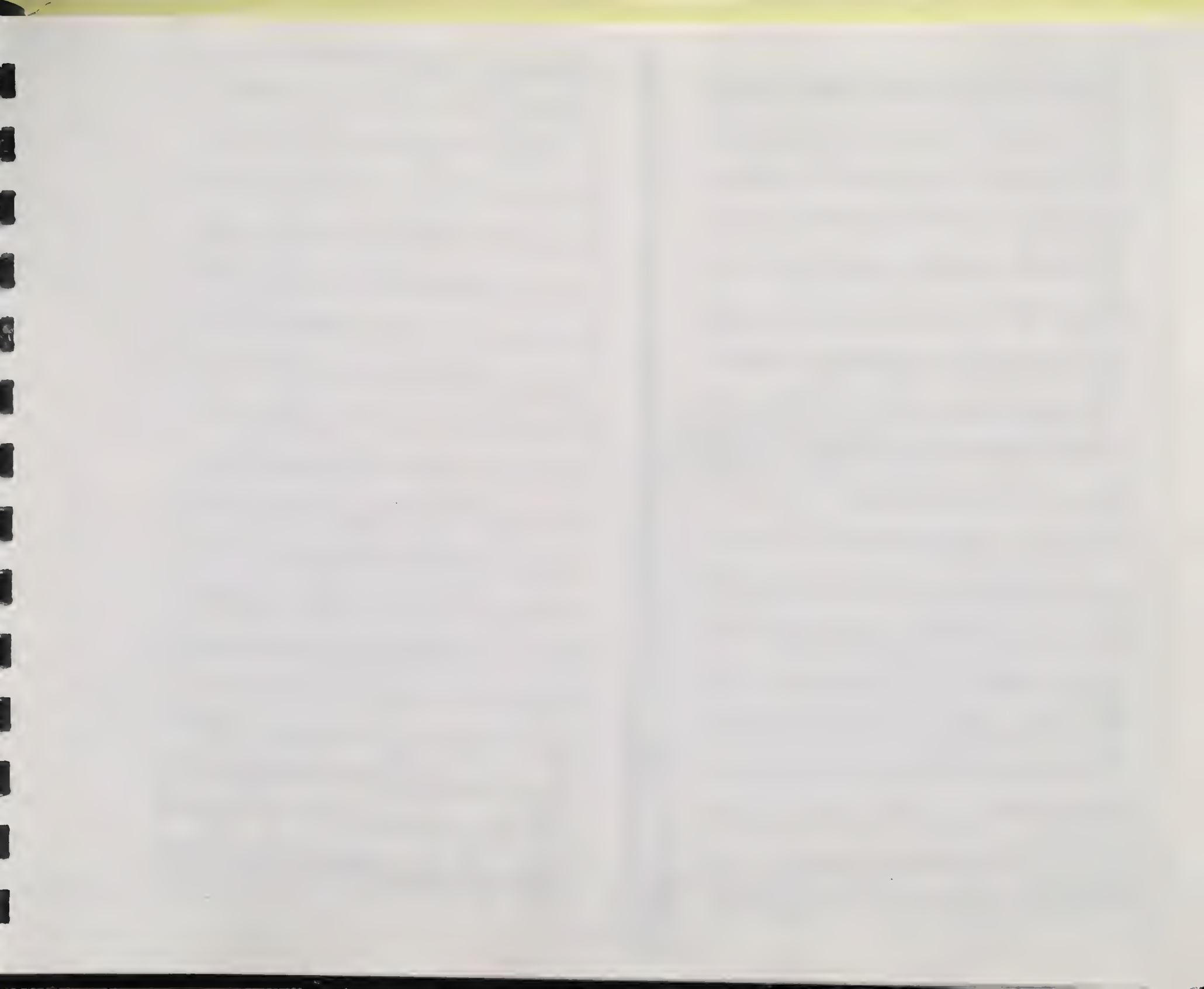
سنت جمیع صحابه را بغیر اهل رده مدوح ملک عادل می دانند امامیه نیز جمعی کثیر و جمعی غریب از
صحابه بملک جمیع صحابه را بغیر اهل رده مدوح می دانند لیکن بعد از آن جمیع صحابه قابل شنبه
ملک بزرگ از صحابه که نزد قرآن اول مجامع است باطنیه عدالت او تحقیق می شود عادل
است و الا غیر عادل پس سلطان اسناد و کفیه جمیع صحابه و بخیر نسب جمیع صحابه با امامیه که قابل
فاصله ادعای ان نموده بوقوع انجامیده و آنچه کسی روایت کرده از رده الناس ایشان
نفر سلمان و ابو ذر و القاد و الحدیث با آنکه از اخبار ائمه و اخبار از امری است که در اول
دوره واقع شده بود بعد از شنبه از سنه غفلت و شبهه اکثری از صحابه توبه و امانت نموده رجوع
بایل بیت نبوی علیهم السلام نموده و خباثت و رکبت رجال امامیه اسامی برخی از آنها مطهر
است و طفیلی بودن مقام اکی از تطویل کلام است منافی قول امامیت زیرا که مراد از
درین روایت و ان ل ان از نزد تحقیق نیست ملک علم است از ائمه و از دین و از ائمه
از استقامت و عمل صالح و از روی کتب جلال و اخبار و سایر ثبوت رسیده که از
صحابه ارتداد از دین و از بسبب ریاری رده از لغت و اعانت و احسان اهل بیت
بر قریحه آمد مقدمه غضب مذکور در بنائیدن خاطر عاظم حضرت سیدنا علیها السلام
شاید عدل امین دعوی است که بعضی بمضبط آن اقدام نمودند و جمهور آنها توفیق لغت
و اعانت و رفع آن منظمه یافته فلان آن حضرت نموده و غضب خلافت نیز جلوه
شده است و از ضروریات دین همین است که لغت و اعانت اهل بیت نبوی علیهم السلام
و برود رحان در حق ان بر برگان نموده از اهل اعمال صالحه است علما ی اهل بیت
نیز مثل ان توجیه نموده اند فادای در شرح جامع صغیری بکو به قبیل بر اهل رده بدلیل روایت
سخنهای و قبیل اهل الکبار و البدع و الظلمه اسرفون فی الحروب و لیس فی قبیل النفاق

النافقون و کمال البغای غیاض المرتدون عن الاستقامه و العمل الصالح و المرتدون
عن الدین استیجاب که آنکه آنچه نوشته که مشاجرات ام المومنین و طلحه و زبیر با امیر المومنین
السلام اصل و منش و علت طعن و لعن و لعن امامیه در حق خلیفه ثالث و شخین گردیده و در غیر است
و خلاف واقع ملک مقدم بر عکس است چنانچه کتب سیر و آثار و احادیث و اخبار بر این
دولت دارد و چه علت العمل و اصل الاصول این همه اختلافات مشدده النطاق عمده
از روایع غضب حق اهل بیت نبوی علیهم السلام و غضب خلافت که از غضب شخین
آمده و دیگر منافات و مشاجرات که در امت مرحومه محمدیه واقع شده معلول آن
ممنوع ان اصل است مشربستانی در ملل و ملل گفته و اعظم خلافت بین الامه خلافت الایمه
نیز تا پس سبب فی الاسلام علی قاعده و منیه مثل اصل علی الامامه فی کل زمان ملازم
که از عاظم محسنین اهل بیت است روایت کرده که ائمه نقل و بسج اند حسین بن علی
السلام کتب عبد الله بن عمر بن ابی بکر بن مویه امامیه فقد غطت الزریه و علت المصیبه
و حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کوم الحسین عر ملک الیه یزید امامیه
احق فاما جنبا الی مویت اسجد و فرشت عجمه و وسایه مضطه فقا تلنا عنها فان
تکین الحق نرا من حقنا فقا تلنا ان یکن الحق لغیرنا فابوک اول من سن بداد و استوار
بالحق علی ائمه است یعنی بر کاه حضرت و بسج اند حسین بن علی علیهما السلام بر ربه شهادت
فان کرد و عبد الله بن عمر بن ابی بکر بن مویه نوشت امامیه تحقیق عظم شد و مررت و
و زکات شصت و حداد شده در اسلام حاد و عظیم و منیت روزی مانند روز
مبین برید و عبد الله بن عمر بن ابی بکر بن مویه نوشت امامیه ای احق بدستی که تا بدیم مسوی بخانها انوار
و نور شهادت که در دست و سادای بالام بریم انداخته پس مقابل از ان کریم



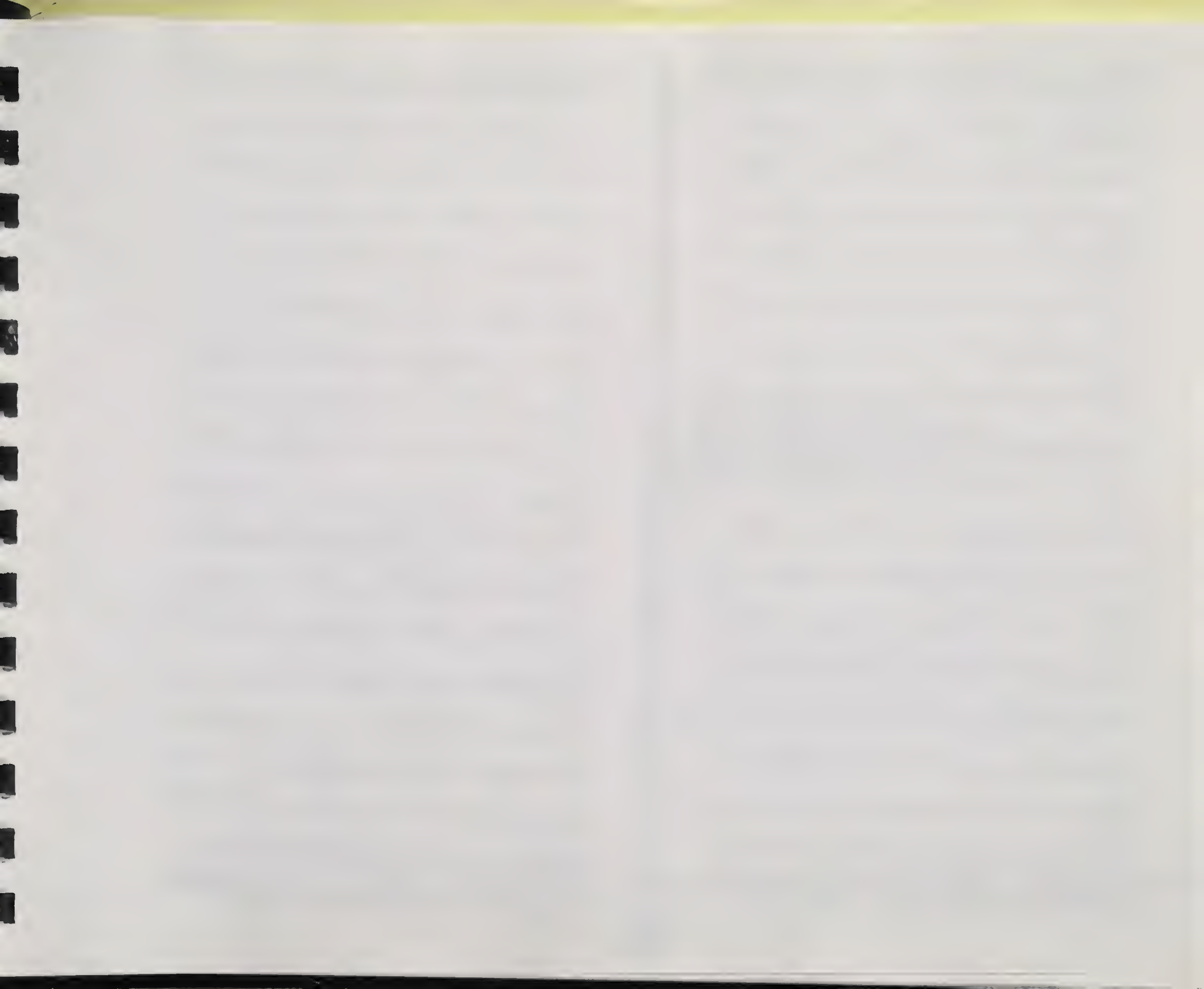
پس بر سر ما بود بر حق خود معارضه کردیم و از حق از غیر ماست پس بدو تو ایل کردی
که این نیست نهاده و حق اهل حق را گرفت و دنیا را کرد حق را برایش از نیاحت گرفته
اند قبل الحسین تویم السقیفه نظم کردی شخصی کمال از دانا که بگوشت نشسته حسین کجا
گفت که اندر سقیفه اش نشسته بهر نیایی چیده اش نشسته سبب قتل ارباب بود بریده
این ستم بروی از سقیفه رسید بهر مرضی که می شود لاقی نباشد اسباب و اصل مرضی
سبب این است اصل مرضی چاره دش از طبابت است غرضی غیرت گرفته
باسباب ذاک النبی اول سلهاده اصیب علی السبب این طیم یعنی شمشیری ای ان نبی ای
کشیدن آن رحم حضرت علی علیه السلام رسید به شمشیر این طیم و اگر موجهی توجیه کلام چنین
بکنند که مشاجرات ام المومنین و طلحه و زبیر با حضرت امیر المومنین علیه السلام باعث ظهور
صفاین بشمار و بر ذراتهای کاشته کرده و از اینجا که این مشاجرات فرع ساری
سابقه اند پس سید و زینا و فغان فرع بر شقاق و فغان و اصل بی بوده بر همه راجع
سهم ملام ساقند ما بر کلام محل قطعی مانند زبیر که در مشاجرات ام المومنین و طلحه
زبیر ظهور صفاین و فغان و فغان بعد از قضی که محل تاویل و توجیه بوده باشد رسید
پس ان را نشاء صدور طعن شکیه ساختن بی وجه است بلکه قضی مراتب ظهور صفاین
بدان که محل تاویل نباشد و در واقع باید که بلا اتفاق افتاده غبار و فغان می افتد
که کس از تعبیه آنها بر روی اهل روزگار راجع کرده و چون خلافت زیر ذریع
معمود و آن فرع خلافت عثمان و آن فرع خلافت نجین بود و پس بعد
نفاق و فرع که مقتضی انرا اصول بود و در شقاق و فغان اصول بر یکسان نیست
و بهین جهت بر نمی از علای اهل سنت لغوی نهاده و بی که از انده باعث تفریبی باشد

با معنی فالاعلی نشود و علامه لغت را می در شرح متقا صد غیر ما بر حق قبل من علماء الکونین
من لا یخیر اللعن علی برید مع علمهم ما یستحق ما یروید قلنا جابیا من ان بر یقنی الی
الا علی فالاعلی کما یوشا را در اوضاع بروی فی اوعیهم و موری فی ابیهم فزی النور
ما یروون الی ام التوام بالکلیه طرفه الی الاقتصار فی الاعتقاد و تحت لایزال الام
علی السواء و الاصل الانعام بالامور و الاغنی عن الجواهر و الاستحقاق و کتب لایق
علیهما الاتفاق و در انرا سید فغان نقل عن السلف من البائنه فی مجانبه الا اهل الصلاه
سوطین لا یومن ان یخیر الی الفواریه فی الکمال مع علمهم بحقیقه الحال و حقیقه المال و من
قلنا و کتب عن اضطراب الاموال و در مراتب الاموال و حسب لایق و لاجمال و لکن
الی الله عالم الغیب و انشأه و الکبیر المتعال انهی کلامه و من یاقیل : دل است تحت
حسین ابن علی است : جان عاشق طلعت حسین ابن علی است : تحت اهل بیت
برضی جهان : ثابت ریشه دات حسین ابن علی است : و باید دارم که روست
با محضون الذلکی از لایحه محضین علیه السلام و رو و یافته چون تقضی فی زیر کلمی هم
دون و کوشش سپرد و بکلون مقام عزیز این مقام که بی از کتب احادیث امامیه ناخر نمود
لاجرم بزرگ حاصل مضمون ان از مضمونی شمس الضحی التفارقت مغیر ما بر از جهان چون
رسول کرد و سوره فتنه زود هر یک که کز حق و باطل تقدیر است : تمام تا رب با محض
اتفاق از میان چیست که از روز اهل زمانه شد سبب تازه اهل باطل شد از انرا
اهل حق حکم بر ملا شد متغی بر سید جاکم و میره جایی اوباه شد حکمین که شیره شک و
مکور یک بر کردید با قوم عبادیه بها کرده از برای صلاحیت و دین : الی خاتم
سید جان فشنه ربه را که از داوره از بی اهل بیت و دوده و قورقه از نظرهای



حققتی که فی الحقیقه قایل بالوہیت حضرت امیر المومنین علیہ السلام اند و بیکر علاء غیر حقیقی و انہا
از رجال و درویش اند کہ مشرب صوفیہ داشتند و نسبت دارند با حضرت امیر المومنین
و سایر ائمہ معصومین علیہم السلام با جناب باری عز و جل میان ہی گردند بہار و وقت طلب
عوارض منعی کلام انہا را عقیدہ بر ادعای الوہیت و حلول و اتحاد و حمل گردند و باین عقیدہ
فاسد انہا را ہم ساختند و حقیقت مانت وقت عقیدت انہا از اوست این کوثر را
مفرود و میراث و لک فرقه اول از عبد اللہ بن سباست و لک فرقه ثانیہ منسوج لکست
این قول نیز باطل و با منسوج باشد و چون تفریق علاء حقیقی غیر حقیقی میان نہ سب غیر
حقیقی در تلمیذی تفصیل احوال فرقی ہی غلات است و اللہ تعالیٰ تفضل بر حقہ تا مقرر محض بنا
بی آید و نتیجہ بر بہین قدر انکشاف رفت فاسطقال الفاضل الذی حب دلہا بجا معلوم شد کہ
اصول در باب تشیع مفرودہ اند و انہا ہمہ در یک وقت پیدا شدہ اند و بانی مبانی این کہ
فرقی میان یک ہجو دی چیست الباطن اتفاق شدہ بود کہ ہر یک را برکت و بزرگوئی
و درویش و بزرگوئی و وجہ غلات و کثرت سبب است کہ بعد از فرق و اختلاف
امور کہ محرک عقیدہ سببہ تواند شد بعد بہم رسیدند اول آنکہ حرب جل باہم المومنین
طلوہ و زبر اتفاق افتاد و انہا ہمہ از شتہا بن خلیفہ اول و بعضی قصاص خلیفہ ثانی
موجودند و در مقام انہا این کردہ رافضی و عدا و باہر و و خلیفہ مذکور رہا شد و شیعیت
مرفوضی را در بعضی انہا منحصر کنند و اقوال مرفوضی را کہ در مع و شتای ان ہر دو صادر
بشدہ بعد بدات داشتہ است و جناب را در حق بدگویان آن ہر دو وقوع ہی گرفت
عمل بر براعات مصحف و تالیف قلوب و ظاہر در کہ سروران دنیا طلب اخرو طلب
سمجہ بودند و چون در حق خلیفہ اول بعضی ہمہ رسیدہ با چارہ منہ بعضی خلیفہ ثانی شدہ کہ غلات

حققتی کہ فی الحقیقه قایل بالوہیت حضرت امیر المومنین علیہ السلام اند و بیکر علاء غیر حقیقی و انہا
از رجال و درویش اند کہ مشرب صوفیہ داشتند و نسبت دارند با حضرت امیر المومنین
و سایر ائمہ معصومین علیہم السلام با جناب باری عز و جل میان ہی گردند بہار و وقت طلب
عوارض منعی کلام انہا را عقیدہ بر ادعای الوہیت و حلول و اتحاد و حمل گردند و باین عقیدہ
فاسد انہا را ہم ساختند و حقیقت مانت وقت عقیدت انہا از اوست این کوثر را
مفرود و میراث و لک فرقه اول از عبد اللہ بن سباست و لک فرقه ثانیہ منسوج لکست
این قول نیز باطل و با منسوج باشد و چون تفریق علاء حقیقی غیر حقیقی میان نہ سب غیر
حقیقی در تلمیذی تفصیل احوال فرقی ہی غلات است و اللہ تعالیٰ تفضل بر حقہ تا مقرر محض بنا
بی آید و نتیجہ بر بہین قدر انکشاف رفت فاسطقال الفاضل الذی حب دلہا بجا معلوم شد کہ
اصول در باب تشیع مفرودہ اند و انہا ہمہ در یک وقت پیدا شدہ اند و بانی مبانی این کہ
فرقی میان یک ہجو دی چیست الباطن اتفاق شدہ بود کہ ہر یک را برکت و بزرگوئی
و درویش و بزرگوئی و وجہ غلات و کثرت سبب است کہ بعد از فرق و اختلاف
امور کہ محرک عقیدہ سببہ تواند شد بعد بہم رسیدند اول آنکہ حرب جل باہم المومنین
طلوہ و زبر اتفاق افتاد و انہا ہمہ از شتہا بن خلیفہ اول و بعضی قصاص خلیفہ ثانی
موجودند و در مقام انہا این کردہ رافضی و عدا و باہر و و خلیفہ مذکور رہا شد و شیعیت
مرفوضی را در بعضی انہا منحصر کنند و اقوال مرفوضی را کہ در مع و شتای ان ہر دو صادر
بشدہ بعد بدات داشتہ است و جناب را در حق بدگویان آن ہر دو وقوع ہی گرفت
عمل بر براعات مصحف و تالیف قلوب و ظاہر در کہ سروران دنیا طلب اخرو طلب
سمجہ بودند و چون در حق خلیفہ اول بعضی ہمہ رسیدہ با چارہ منہ بعضی خلیفہ ثانی شدہ کہ غلات

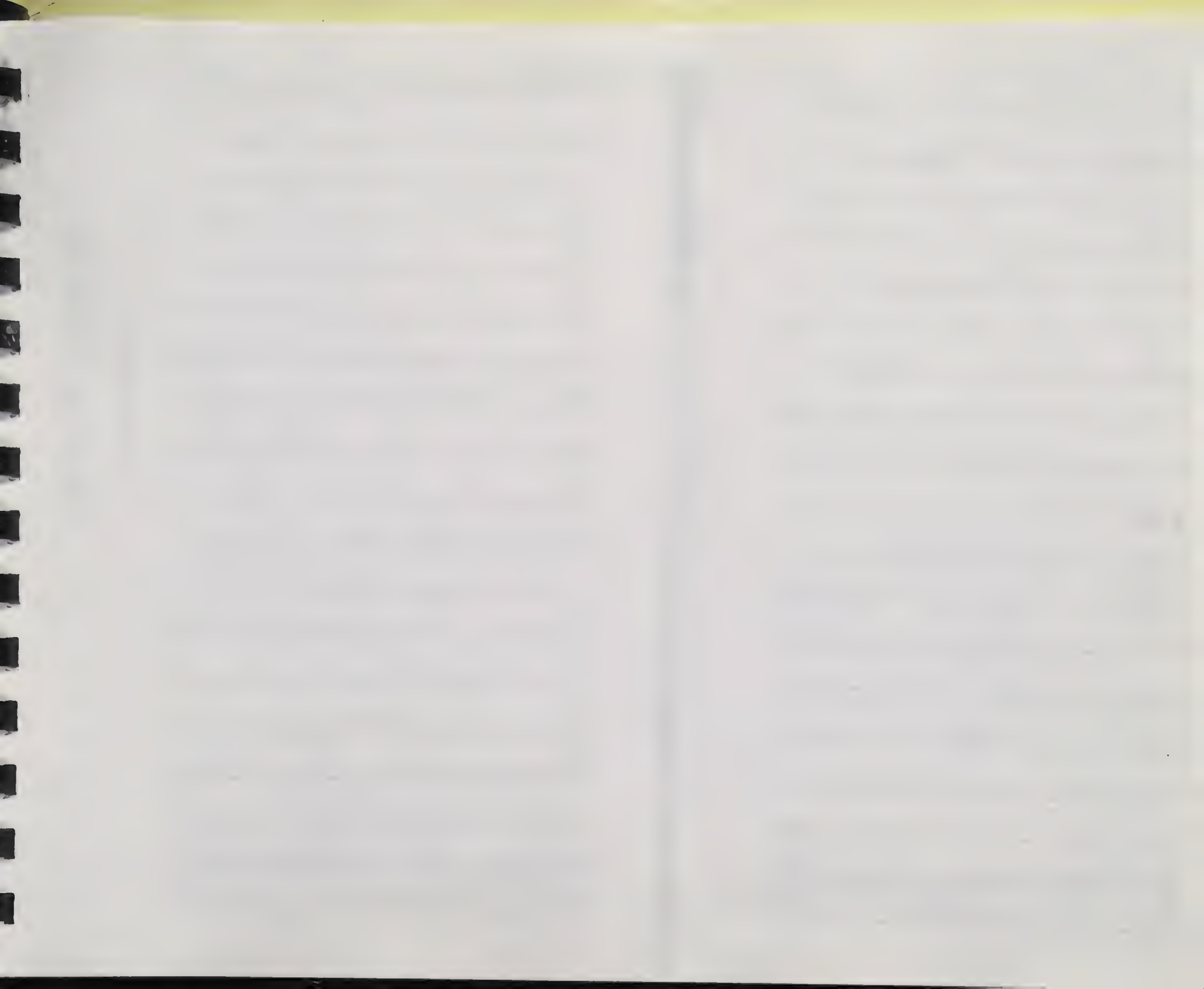


مهر این و خلافت کبریا محمول بر نفی و نافی جبار است

بدر از دایره و طریقی و گزشت مشاوری و ادوار صفت از امور

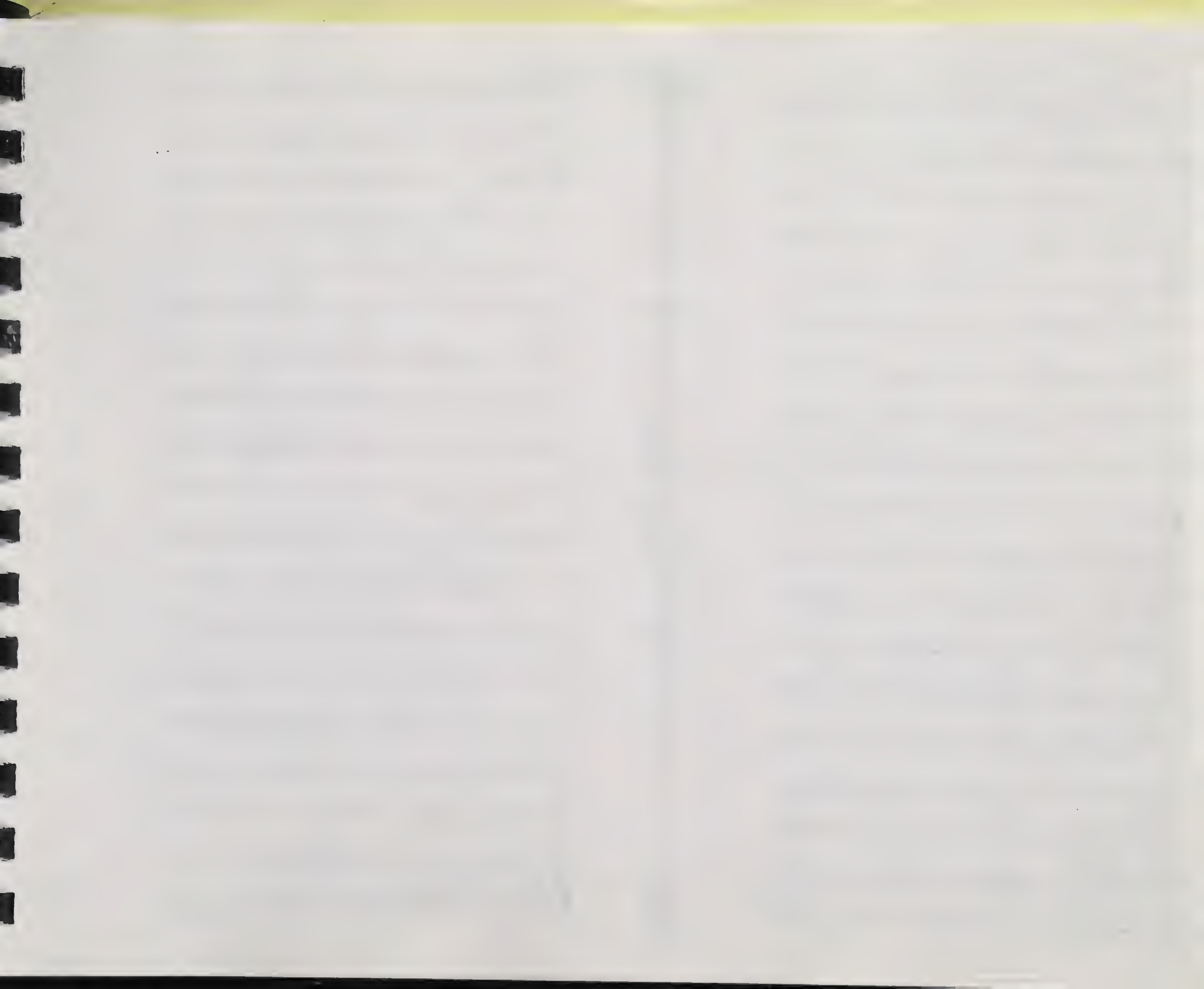
حلیفه ثانی فرج خلافت اول بود و هر دو یک روش و یک سلوب داشتند چنانکه اقتدا و اتباع
در سیرت و طریقت در میان آنها از کمالات بود و حلیفه ثانی در عهد حلیفه اول حکم و زور
منتهی داشت و در مشغولیت از رسیدن است و دیگر مشاجرات رفیق و شریک او بود
بنا بر غلبه این جهات انتسابی که حلیفه ثانی را با جناب مرتضوی و جبار کی استانی خشنه
و اگر چه مهاجرین و انصار که در اتباع هر دو حلیفه بودند و در شتاب جناب آن سرور گردیدند
و معاونت و مساعدت و تمکینت او امر و نهایی آنها را لازم و فرض میسر و دین بر مود
طریق و لمن محمود و دوم آنکه جناب مرتضوی را و بعد از آن جناب حسین را و در ذات
ایشان مثل زینب شهید و دیگر سادات حسینه و عیسیه با نواصب شام که مرادیه بودند و لا
عراق که با کسی بودند مناقشات و محاربات و کینه دار بهای در میان ماند و تفرقه از نواصب
و در اقصای مراتب خلافت ممکن شده روی خود را سیاه نکردند و در جناب این خیرات
بی ادبی با نیکو دین و شجاعت و حضرت عثمان را به یکی یا دومی کردند ملک مرادیه خود را
در روی حضرت عثمان را تخریب این شرافت و رسیدن این خلافت ساخته بودند نیز در
معاذ نواصب نیکو دین با و سلاطین آنها در اوقات و در دوایج می از طرفین دانند و چون
آنکه جناب مرتضوی و سایر ائمه اظهار در حق نواصب اشتیاق بلا خطه شرافت و به نواصب
و خباثت و به باطنی و به بیانی آنها و نظر غلبه جبار بر آنها کرده بکلمات لمن امیر و محسن
عامه مثل غضب عظیم و لعن اهل بیت و تخریب رسول و اعداءت بر عاتق و آخرت اهل
مخالفت شریعت را مثال این صفات میفرمودند و در اقصای حقیقت کما میفرمودند و این که
بی اندیشه محبت شیعه آن همه کلمات را در حق صحابه کرام را در زواج مطهرات خیر الانام
فرمود و او بودند و آن او و من را میانی عقیده ناسد و خود غلبه بر اینها داشته و خود را

و عند انیکم چراغ حق نام آن کرده بیکو دین معصوم و تقیة قرار دادند و در غایت
و در بین متاخرین شان این کلمات انصاف میسر شد نه حق لمن و طعن صحابه کرام
و در زواج مطهرات خیر الانام با ملکه این السباب و مانند آنها شیعه شمر از نه فرق
میست و قوی تر شدند زیرا که عداوت عقیده آنها بی در پی بر رسید و غلات و تفصیل که در
نرمادند اما غلات پس بجهت ظهور سلطان معتقد ایشان و شتاب کلمات و حشمت اکثر
ایشان پدایات آنها را کسی گوش نکرد و اگر احیاناً برخلافات ایشان کسی نفی نمیداد
رو به راحت عقل با به نصیحت آشوب و عشار و محارفات خود میانی گشت و اما تفصیل
با چهره که از هر دو طوط رانده و در وسط مانده بودند سبیه بر تریه ایشان را از خود میفرمودند
و در اعدا و شیعه علی نمی آوردند که در محبت اهل بیت که بر علم ایشان منتهی و صلب و برای
اتحاد به ازواج است نمیدادند و جماعه مخلصین آنها را بجز روش جناب مرتضوی و درسته
و مورد عقیده این جناب و کما شمر تخریب و تخریب می کردند لافی العبد و لافی التفرقه در حق ایشان
راست آمد و عجب است که تا حال نزد شیعه سید فرق نواصب از فرق اهل سنت که شیعه
خاص جناب مرتضوی و بدل و جان فدای می خاندان نبوی اند و عیسیه با نواصب شام و نوب
و عراق مجامیده سیفی و سنائی و مناقشات علمی و سانی محمود اند و حضرت شاعر و شریعت
و از آن بدعات مرادیه کرده اند و نواصب شام و نوب و علوی را بدترین کلمه و بیان و کسر
کتاب و خنایر میرانند تفرقه نمی کنند ملک علای ایشان که خود را خلی با جبار است
و معاد است اهل عالم و زمانی انکارند نیز لفظ نواصب را بر شیعه اولی اطلاق می کنند و
انتم ما قیل لکل را در و در استیجاب به الا الحاقه اعاب من بعد او با ملک غدا میفرستد خن
ظاهر شود که لفظ نواصب در عین شیعه تا طبعه مستعمل را بی گسست که کفایت عقیده را



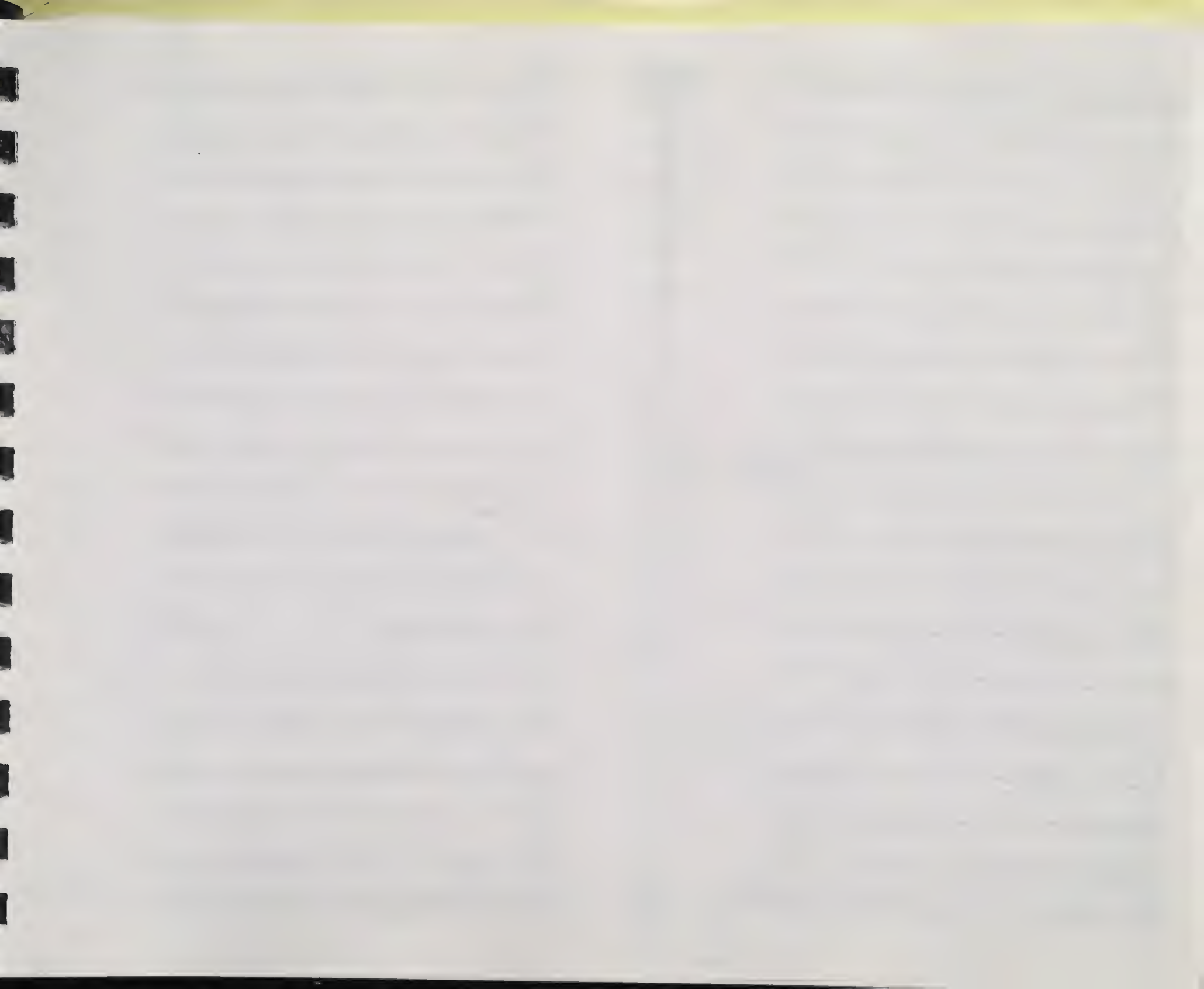
باشد پس علامات سببه را نواصب دانند و سببه فیضیه او ششم اولی را در وقت حال شنیدند
که مورد طعن و علامت جمیع فرقه ضاله از ششم و نواصب گردیده اند و باز هم آنها نمی گفتند
که یادت نرا بوزارت خباب مرتضوی مجاهده گیری و غلبه نصیب ده و این
جدا و غریبا و سیور و غریبا و طولی لغویا بعد از حال ایشان و گفت مال ایشان آمده و
الحمد لله و انت الله قالی و در بیان رساله مشکوف فراهم شده که ششم اولی عبارت اند از
جمیع مهاجرین و انصار که اکثر آنها در رکاب سعادت تاب خباب رضوی مجرب و ثابت
قیام و رزمیه اند و نیز بر تامل قرآن حکم کرده بودند اینجا چنانچه برده رول صلی الله علیه
وسلم و خلفای شسته بر تزلزل قرآن حکم کرده بودند و برخی از آنها بجهت کمال تفرغ و
احیاء از فعال اهل کلمه و نشر کلامی بقدر تقاعد کردند و بعد از بیان نمودند و هم آن اعلا
مقبول خباب مرتضوی گردید و با این تقاعد و نشر فضایل مرتضوی و ثبوت مذکور
و تحریک مردم و محبت انجباب و تزیین آن عالی قباب و قیقه نامرئی نگذاشتند و معانی
ویرس علی الصفا و لا علی الضرر و لا علی الذین لا یجدون ما یفقدون حرج او انصرا و در اول
ما علی الحسنین من سبیل اند و نیز معلوم خواهد شد که از حاضران پیروان و جوان جماعه کثرت و قرب
بهشتی کس در مقابل صفین و او جان با نیتی داد و نوازی به حدی که کس در بر جناب
رسیدند و از دیگر صحابه و تابعین ایشان با حسن چه گوید و چه نویسد که چاره ناچاران
صلوات مقتضی شده بود و عمر خاتم الخلفاء با فرسیده این همه سعی ایشان کارگزار غیر از
نواب آخرت و درجات عالیه است و حجت که احدی از الحسنین است بیده است یا نه از انجباب
اقبول و به نستعین بجهت محل نظر است اول آنکه خطای هر قول او در مقام اصول
باب ششم فرقه از منافقین قول است که با این چنین درون کینه اسرار از سببه بییم

از پنج پیش نیستند و یکا که حدوث هر سه فرقه در گرفت و بدون هر سه فرقه از تحركات
عبد الله بن سبا و در غیر منع است چنانچه سبقت ذکر یافت و یکا که حجب جل اصل الاصول
سبب و اختلاف و مریان بعضی از باب آن با رباب سقیفه و مشورتی المنوع است
چه سابقا همین شده که مشاجره جل و سایر نزاعات همه ملول علت داده اند که انصاریا
در معارضه امور استعدا و اسی در مقام که نص باشد و این امر جامع جمیع فرق باطل است
در سر قول مشهور الکفره داده و نیز همین است ملک اگر مجازا تقدم سقیفه دشواری را اصل
گردانیده شود چنانچه پیش هر است استعدا و ی ندارد و یقینا وقوع تهدیدات و تشددات
در حق بدگویان دشمن منوع است و در کتب معتبره امامیه عینی و اثری از ان نیست و بر تقدیر
بتزل و تسلیم حجت انچه بطریق اهل سنت ازین قبیل واقع است می گویم که نمی از منشی مسلم
مطلان آن منشی و عدم مطابقت آن منشی واقع را نیست چنانچه کلامی در واقع حق می باشد
و محبت بودن آن غیر هم مکلف را از اشتغال با آن نمی واقع می شود چنانچه علامه نورانی
در تفسیر خود تصریح بآن فرموده و سابقا عبارتش با الفاظی که گشته اند که نیز شریف و
که منبر و معضی خبر دروغ فاسد و با خست اخوان و تحریک بر اقدام مخالفین مثل آن در حق امامیه
علیه السلام بوده باشد قوله تعالی لا یستوی الذین یدعون من دون الله و لا الذین یدعونهم
علم امام رازی در تفسیر کبر فرموده تعالی ان یقول شتم الاثم من اصول الطاعات نکف
حسین من الله ان نمی عباد و الخواب ان ندر استم و ان کان طاعه الا انه اذ اوقع علی
سیدم و جود منکر عظیم و جب الاخر منه و الامر بینا کذا لکن ان ندر استم سیدم او را
علی شتم الله و شتم و در و علی فتح باب الشفاعة و علی شتم من قبول الرین و از ان
العیق و التوفی فی کلیم و کونه مستورا فلهذا الکلمات وقع النبی عنه النهمی و یوی بعد



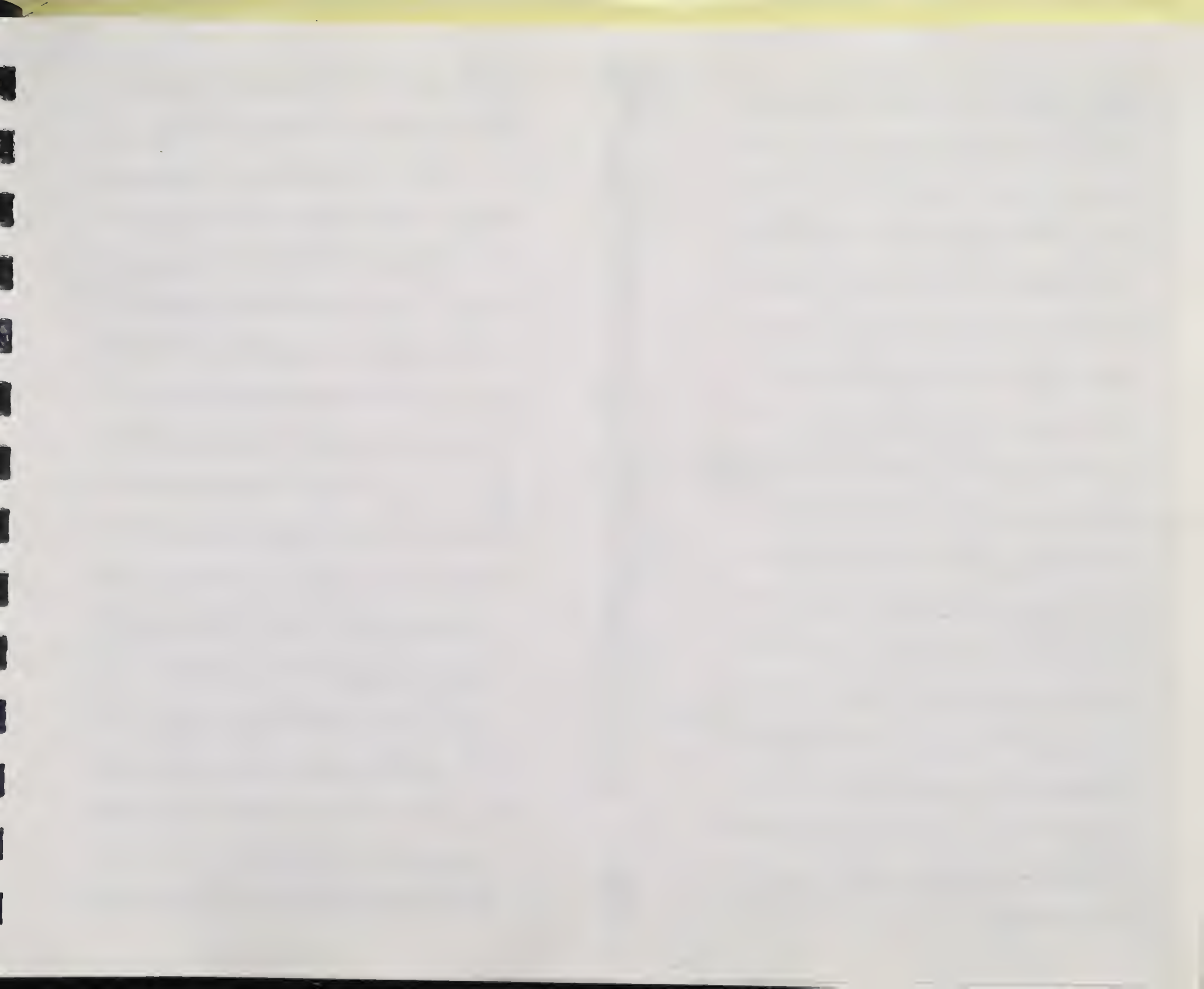
نقل انما كلفه فقيه ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر قد
تفويضه الى زيارته مكر و عليه النفس قاعية مقام اليقين في نه الباب انتهى و كذا في كل
مصلحة و وقت عزون بخبر و سر دران و نيا طلب است و نه دليل بخبر و زيارتي و بجا
عامل مقتضاي مصلحت وقت خياجه فاضل ناصب نزع مكره چه مثل ان از حضرت سرور
كليات عليه و الله الصلوة و السلام فوقع آية خياجه صحاح سنة بان ناطق است حمدي و كذا
بين الصحيحين يخرج فخره و كذا ان حضرت عليه و الله الصلوة و السلام لبا فيه صدقة فرموده و لا ان
حدث عهد بالجا عليه و ميرت عهد الكفر و اخاف ان يكر فلو بهم الامرت بابت فبهم ناد
فيه ما اخرج عنه و حلت لها ما بين شريفا و غريبا فقلت به اساس ابراهيم عليه السلام فقيه
ابو اللبث در باب رفتن روایت کرده از عائشة رضى الله عنها ان رجلا استاذن علي رسول الله
فقال ايذا لم تبتس ابي العشرة او شين او العشرة فلما دخل الان له القول فقلت يا
رسول الله قلت ما قلت ثم انت له القول فقال ان اشتراس يوم القيمة
من كبره اناس و افقر فحش نيز از وجود و روایت کرده انما كثر في وجوه اقوام و ان
عليه و الله عليهم
خدا و زيارت در بيان علماي متاخرين اماميه در منفي ناصب با اختلاف واقع شده و بعضي
كمان برده اند كه ناصب است كه نصب عداوت اهل بيت عليهم السلام بكنه و زيارتي
است كه نصب عداوت ناصب اماميه بكنه و در احاديث حضرات ائمه معصومين عليهم السلام
نص در منفي ثانی ذراع است از ان جمله حديث محمد بن بابويه و كتاب عل الشرايع و كذا
بن سلمان از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده كه ان حضرت فرموده ان ناصب
من نصب العداوة لنا اهل البيت الاكف كمن جلا يقول انا مع محمد و آل محمد و الله عليه و

و الله و سلم لكن انا صلب من نصب لكم و هو عليكم انكم تتونوا و انكم من شيعتنا فني ناصب است
كه نصب عداوت با اهل بيت بكنه و زيارت توحي يا اي كبري كه بگويد من دشمن بيدارم و كذا
محمد را صلب عليه و الله و سلم لكن ناصب انك است كه نصب عداوت نه شيعيان
بكنه و كذا انك او مي دانند كه شما دوست بيداريد و از شيعيان ما هستيد بكنه فاضل الغني
ميرزا محمد باقر ما در ترائي در فوايد بر نيز فرموده است من قال بالاول كان قليل الضمائم
في احاديث الواردة في الاصول فني كسي فاعل شده است بان كه ناصب انك است كه نصب
عداوت اهل بيت بكنه قليل الضمائم بوده است و در احاديث مافتره اماميه كه در اصول ارد
ان نيز در فوايد بر نيز مي يابيد و كين جعل البناشته من الفرقين اعطيه بان يقال نصب العداوة
لاهل البيت نعم من نصب العداوة لهم عليهم السلام با عيانهم و من نصب العداوة لهم تحت قاعه
مثل ان يقال مضمون من شيعتي النجسين محض است كه ارجاع مناقشه فريقيين بناشته ففقيه
است بكنه كفته شود كه نصب عداوت اعم است از انكه با عيان در شني من اهل بيت عليهم السلام
بوده باشد يا در ضمن قاعه عليه باشد انك اطلاق كرده شود و بعضي دو شني كسي كين فني را
دشمن دارد و برخي از مضمين اهل سنت اگر چه ناصب يعني اول فني يعني ناصب عداوت است
و از نجاست و در بعضي احاديث حضرات ائمه معصومين در مومن و ناصب واسطه و قوعيا
فقيه و قمبر از ان نضال واقع شده فني شفي كذا عارف بكنه اماميه نبود و ناصب عداوت
اهل بيت عليهم السلام هم نبوده باشد لكن در ناصب بودن اهل سنت و جماعت يعني ما
با فني اعم شكي در يسي است و كذا كذا است و ناطق بهين امر است انچه محمد بن ادريس
نور اكرتاب سرور و جمله مسائل محمد بن علي بن عيسى مكاتبات او فقيه است فقيه حضرت
حضرت امام علي فني عليه السلام فرموده قال كتبت اليك اسال عن ان ناصب اهل بيت



فی السجده الی اکثر من تقدیر الحبیب و الطاعون و اعتقاد اما متها فخرج الجواب من کما علی
 فیه ناصب معنی از ششم و سوال کردم از آن حضرت از ناصب ایام و امتحان یا مراد از تقدیر
 و طاعون و اعتقاد اما متها ایا متها است جواب غرض در یافت هر که برین عقیده
 باشد پس از ناصب است و دیگر آنکه خدا ساختن اهل سنت جانهای خود را بخصو اهل بیت
 نبوی علیهم السلام و مجادلات سنی و سنائی و مناظرات علمی سنی در حضرت و اعانه آن
 بزرگان مبارکه هر یک است که در نهایت وقاحت و کمال بجای و بشیخی بوقوع آمده
 بر تقدیر شمل اگر بالفرض اگر کسی بطریق شد و در صورت بوقوع آمده باشد بخواهی انذار
 کما بعد و در حکم عدم و بعد خروج اوست از حرافت و محض سنی گرمی نیمی گوئیم
 فی الواقع از آن علما و علمای اهل سنت نظر بر حقوی که از حضرت رسالت نمانی
 الله علیه و آله بر ذمت این علما و علمای است متحقق است همین بود که امداد و اعانت اهل بیت
 رسالت را بر سرایه سادات و دجهان تصور کرده عمر کرانه خود را در اطاعت و محبت
 جناب آنها صرف نموده با ارباب اهل بیت و عدوان مجادلات سنی و سنائی و مناظرات
 علمی سنی بکنند لیکن از آنجا که غده غضب و بصیرت این جماعه از آنست
 که اگر نوزده در حد و خلعت اهل بیت رسالت علیهم السلام در آمده فدا حق و اقال
 کرده اند و احزان چشم نهاده اند لیکن لا عادی و خلیف سیدها ماسایات
 فدا نموده اند فی نوادی و قالوا قد صفت منا قلوب لقد صدقوا و لکن من در کرد
 و قالوا قد عینا کل سبی لقد صدقوا و لکن فی فی رسی یعنی برادرانی که آنرا در
 حفظ و حرارت و صون و وقایع خود نمیزد زده گمان کرده بودم در واقع اینها
 اسباب و قایه بودند لیکن محبت و دشمنان من و در عین و بصیرت خود آنها را

آنها را نیز برای برهمن رسته گمان کرده بودم چنین بودند لیکن برای دل من یعنی
 مراد است سیدم خود را خشنود و دعوی نموده که و لهای ماصات است چنین بودند لیکن در
 محبت و وادامن یعنی سخت و لهای خود را درود و دوستی من بود خشنود
 و دعوی کرد که نه تحقیق مراتب سنی تقدیم رتبه ندیم تحقیق راست گفتند لیکن مراتب سنی
 و رفاد من بود اگر چه این معنی از لغات اشتها مستغنی از زبان است بنابر اطمینان
 عوام پاره از آن بر سبیل اجمال و اقتضا مجبوز بیان می آید از جمله حسن سلوکی که خطای اهل
 سنت با اهل بیت رسالت علیهم السلام نموده اند امداد و اعانت است که حضرت ابو بکر
 با تشاره جناب فاروق که با اعتقاد و حضم اشرف و افضل صحابه بودند با حضرت
 سیدة العارفین فاطمه زهرا علیها السلام که بخواهی فاطمه نصبت منی من اذما افتد اذی بصفه
 رسول خدا و با کبریت سید اوزار است نموده که باغ خدک و دیگر حقوق آن حضرت را به
 نموده مجدی آن حضرت را از زده خاطر ساختند که تاخیری که در قید حیات بودند با آن
 گفت و وصیت فرموده که بر جنازه اش حاضر شوند چنانچه صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
 کتب معتبره احادیث و تواریخ بیان نااطن است و دیگر امداد و اعانت است که حضرت
 عائشه و طلحه و زبیر و عبد الله بن زبیر و دیگر مردم الطبقه که خطای اهل سنت اند با حضرت
 امیر المومنین علیه الصلوه و السلام که سر و قدر اهل بیت رسالت بودند نموده از آن
 الشمس و این من ایام است همچنین مجادلات سنی و سنائی و مناظرات علمی سنی
 که در این بین ابو سفیان که اهل سنت او و اهل المومنین بودند با حضرت امیر المومنین علیه
 السلام نموده طایه و با هر است که در صفین تاخیری با آنحضرت مکر که کار را گرم داشت
 باعث قتل یعنی هر کس از نوادیان و مشعبیان آن حضرت گردیده و حرمین نما



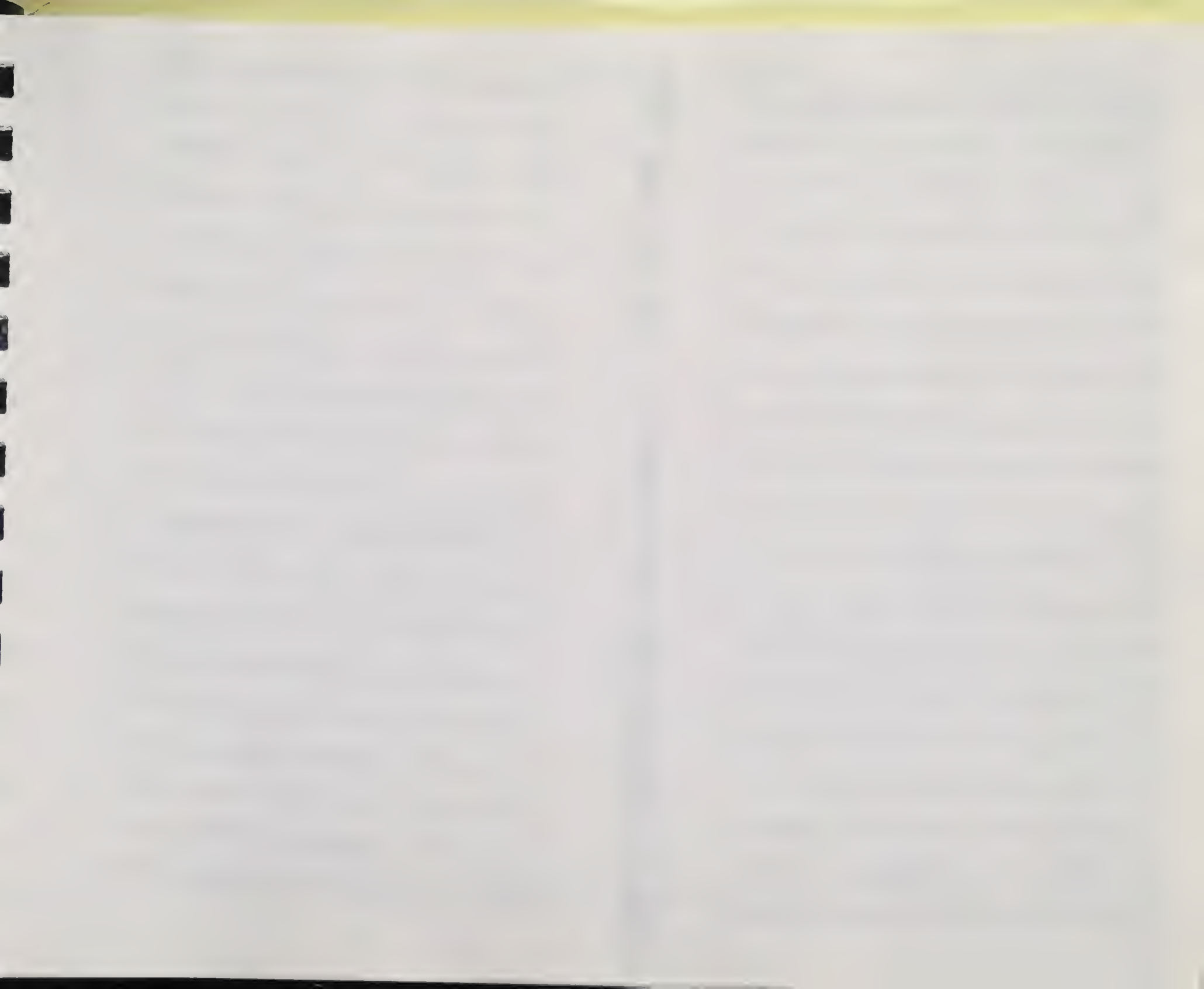
در پیش عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر بن الخطاب که وسای اهل
سنت اند و زانی نمیکند که شرک معاصیه بودند و اعداء و اعدای او و محاربه و مقاتله و
علی ابن ابیطالب علیه السلام و قتیبه فرزند داشت که در جنگ کربلا کشته شد و توارخ حال
بان ناطق است نیز حال المومنین معاویه و اعدای او که با حضرت امام حسن علیه الصلوة
و السلام فعل آورده و روشن تر از آفتاب که عماره در مدد اطعمای نورین حضرت
معبود تا آنکه با غر و تلخیص او کن حضرت را بر جان ستان شهید ساختند و با خیر و احسان
میرزا یحیی بن علی امیر ائمه عده است الا شرف بن شمس که کندی قاتل طایفه کائنات
و ملک شهاب الدین معاویه و ابیها و با صفات آن حضرت علیه السلام بر اسم فرمود
بر دخته بر فرموده و لکن استبراح قلبی صعب و عداوت خود را بلند اواره خشت بری
شامی در جبهه الحیوان آورده قال ابن طحکان انه لما مرض الحسن بن علی علیه السلام
بن الحکم الی معاویه بن ابی سفيان بن امیه ان اصل المظنی الی بحر الشیخ فمات معاویه بن الحکم
کثیر من الکفر الی ان لم یکن یکنز نفقات فاخته من فرطه بها و به اقر الله علیه
بما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن نفقات اعلی موت ابن فاطمه که قال مات
شاهنامه و لکن اسرار حق و دخل علیه ابن عباس فقال ابن عباس علی مدی مات
فی اهل بیت قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا و قد تبنی تکبر فقال ما
الحسن فقال ابن عباس رحم الله ابی محمد و الله معاویه لانه خفت خوفک و لا زعمه
فی عرک و لکن کن قد اصبا با ما هم التقیق و خاتم النبیین فخر الله ذلک الصدوق و کتبت
الغزاة و کان الله الخلف علیها من عبده و بشیر ابن ابی ارقطه امر ابو شعیب
معبود و از جمله وسای اهل سنت و راهی بخارست جابلقانی تا که از و در حق اقرای

از باغی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله لوقوع آن مشهور و معروف است و در مدینه
آورده پس بعد از فراغ از خطبه که روی بر یارین آورد و عبد الله بن عباس فرمود
عبد الله بن عباس خدائی را به نیابت خود درین که داشت نیز بآن ولایت رسید
عبد الله را با ولادتش بکشت و در پیش حضرت عبد الله بن عباس را که عبد الرحمن و قتیبه نام
داشتند هم بقتل آورده چون رفتن سپیدان که و مدینه بسج امیر المومنین رسیده عاریت
نداده را و به سعید و ثقیف را با چهار هزار کس در عقب او فرستاد و ایشان موجب
فرموده عمل نموده خبر آن رفتند و در آن موضع جمعی را از غنایم بقتل آورده و بطرف یمن
روان شدند پس کربلا حیات آن در راه پرورد و چون امیر المومنین شنید که کشته
ابی ارقطه خبر آن عبد الله بن عباس را بقتل رسانیده اظهار خیر و فرخ کرد و در باره
میرزا یحیی بد و نفرین کرد و گفت اللهم سلم و نبیه و عقله سکول آن حضرت با است
مقرون گشت خرافت به برادر یافت نه میان گفتن آغاز کرد و بنشیند را برنگ مزید
تا ملاک شد نهی این بر سر همان کس است که روزی در جنگ صفین بفرموده حضرت
امیر المومنین عبادت نمود چون تاب حمله برد گفتن اسد الله الغالب بنیاد و خود
را از پشت یزید بر روی منی افتاد و غورین خود را کشتن ساخت آن حضرت از
محتاج حیا روی سپارد از و کردانیده با تمام کارش نه چو داشت آن حیا باین
تحقق نه خود را با من نجات رسانیده غم و غصه نیز روی با حضرت معرکه کارزار
کریم باخته از عزم و از مایه جبر روی بی تاب و طاقت گردیده بهین حیا از دست
آن حضرت را می یافت ابیاتی که شریعی خوب درین باب گفته اند و بر آن است
و در کتب معتبره اهل سنت مانند استیاب و غیر آن مذکور است و از انجیل این ابیات



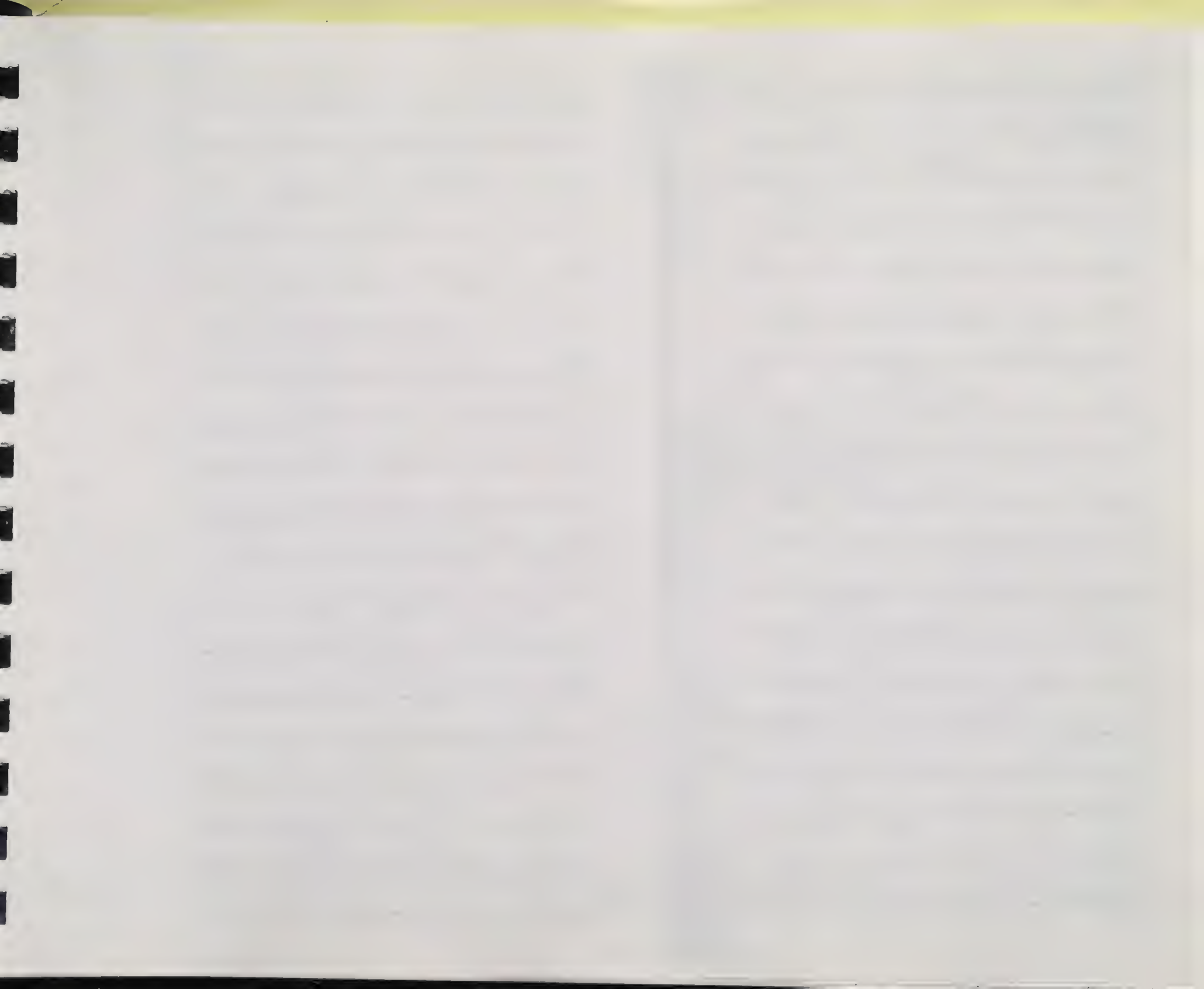
ایمانت او فی کل یوم فارسی می نویسد و عورت و وسط العجاظه با ذریه فیکف ایضا
سنانه و نیکو که بنیانی الخار را دیده بدست اس من عمر و فنع راسه و عورت را
منه و جاذبه فقول العود و ابن اوطاه انظره سبیلک لالتقی اللیت نایه و لا تحذرا لالحیا
و خضا کتبه سما کانا و الله النفس و انیه فلو لا هالم خیر من سنانه و کتبه با بنیا
من العود ما تنیه متی تلقی الخیل المیزه صوفیه علی فانز کا الخیل نایه و کونا بعد
حیث لا یبلغ القنی و محو کما ان التجارب کافیه هتا این روسای خدیو این
فصل شمع از جانور خدیو اخذ نموده باشند از ان جمله عبید الله بن عمر بن الخطاب
که از شعیبیاں معاویه بود در جنگ صفین با امیرالایمان حضرت امیرالمومنین در مقداره
و محاربه در آمده جان خود را فدای اسم جاکرب معاویه نمود و نودی در نهنگ است
و اللغات می گوید عبید الله بن عمر بن الخطاب مذکور فی الذب و الوسیط فی اول
القراض هو عبید الله بن عمر بن الخطاب بن نفیل القرظی امدی الدنی ابن سبته
و کان شهید الطیر قتل بصیفین و عن الحسن ان عبید الله بن عمر قتل الهجران لوبان
اسلم و عقی عنه عثمان فلما دتی علی ششی عقی عنه فذهب الی معاویه فنقل بصیفین عن
الحسن بن محمد بن علی عن ابيه قال قتل لعلی بصیفین نه عبید الله بن عمر علیه خیه خزی
بیه مسواک بقول سعیم غدا علی اذا التقیت فقال علی و عورت فانا زمره دم مصغور از
و حسن سلوک بریدین معاویه بن ابوسفیان یا حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از کا
اشتهار محتاج به بیان نیست و احوال عرب سعد بن وقاص نیز مروت و شهامت که
نیز به یلید و ابن زیاد و حضرت امام حسین علیه السلام و شعیبیاں در امیرالایمان و فرزندان
فرزادان و اقربای بان حضرت را در دست کربلا کشته و بر زمین یار و یار

شهید ساخته چندی اهل بیت رسالت و انبیا غارت کرده باسن فاجحه
امجد این را در حق این امر می نهانسته حضرت زینب خاتون بنت فاطمه الزهرا
را در سایر مجزرات عصمت و طهارت سحر و سحر بر سران بر نه سوار نموده شهید
گردانیده و وجهه از دقایق شک در دست فرو کرده است که در نه بعد از این رعایت
که زال مردان و بر باره سایر اولاد حضرت سرورالش جان بوقوع آمده بر شهید
افاق است حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را
حالات قدر انجاب و سیادت و صلاح و تقوی و عبادت و سخاوت و شهادت
مشهور افاق است از شهادت چنانچه در حبه سطرش برادر کشیده نه تا خدیو
برادر لوبه بعد از خدیو با عیالی از امای مروانیه از در بر آورده ان کماله لطف
را سوخته خاکسترش بر باد دادند و رعمه اطاب آورده لما قتل زید بن علی
رامی بعض الصالحین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملک اللیله مرسته الی
القی حب علیا و هو قول امامه وانا الله راجون لفعول نه اولادی و روی غرور
انهم تعبیه و مجر و فصحی التکبیر علی عورت نه یو به امتی یعنی بر کاد زید بن علی مقتول نه فصحی
از صلی و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده که آن حضرت یکم بر جو
نه زید بن علی را برادر کشیده بودند نموده استاده است و میفرماید وانا الله راجون
فرزند ان من این کیست نه از جماع بسیار در دست که انجاب را بر نه برادر کشیده بودند
عشقه است همان روز بر جو زینب که در بعد از خدیو روسای اهل بیت میمنه زید که در
فصل و کمال در نه و صلاح و تقوی فطیر بر برادرش بود و مقتول ساخته سر نه سطرش
ولیدین نیزه الی الی نمودند و لید انرا در نه فرستاده و در کن را در کن انداختند



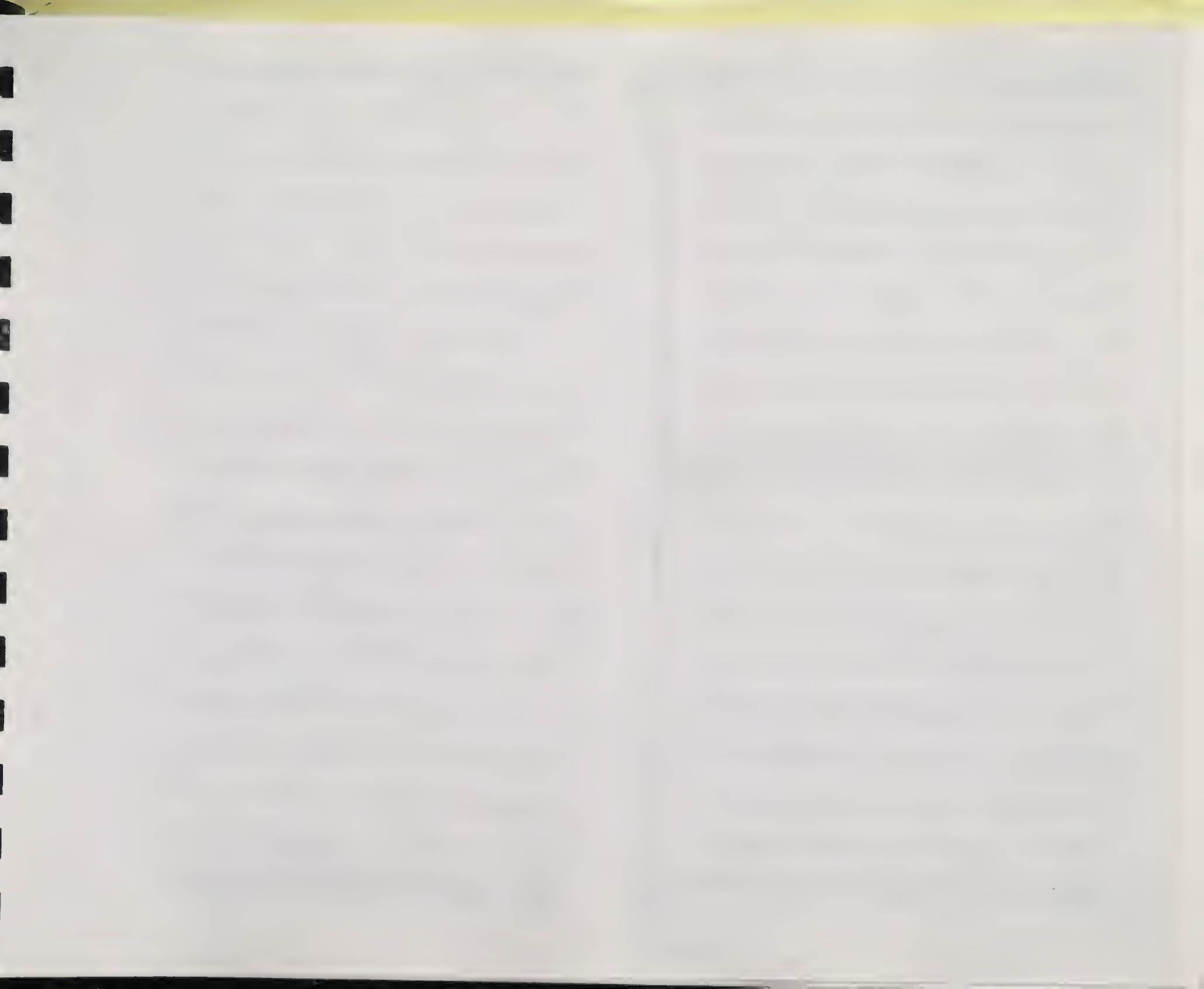
نظرات آن عفت تاب بر سر افرازی در مودش و توده غنی طولا و اید منوره الیه قیلا جملوه
الله علیه و علی آیه بکبره و اسیلا و همین مینوال قرنا بعد قرن اسرار و اعانی که از روی
اهل سنت و درباره اهل بیت رسالت بوقوع آمده اگر در قید تحریر آرد و فایز طول و فایز
مغیر عشرین کند لکن لغوی یا لایدرک کلام لا تبرک کلمه بر جی از ان گفتا نمود و این
و اعانی بود که در حین حیات آن بزرگواران اجماع بوقوع آمده یعنی بر روی و طفا
اهل سنت که در عهد کرامت مهد اهل بیت علیهم السلام حاضر بودند بحسب اینکه مادر و
حضرت حاضر بودند و دیگر الاکرمی بمیان جان بسته با اتفاق معاندان و اعادی آن حضرت
در قتل و قطع و قطع و امانت و استخفاف آن حضرات و قیقه فردا داشت میکرد و در حین
دولت محمود مانند از قبور مقدسات حسب لحاظ انتقام می کشیدند و فرزند آن حکم بر
این امر شنید که دیده از انچه بگویند عیسی است که در ایام حکومت خود در آرد از زیارت
مقدس حضرت ابی عبد الله العین علیه السلام منع نموده حکم کرد که قبر مقدس انهم
سازند و اب نهرا بران بر بنده تا از موضع قبر وسط اثری دشتی باقی نماند و در قتل
با بینه ان کانت نبی امیه نداشت قتل این است بنیاد مظلومانه فلقد زناه بنو امیه علیه
نذر الکرم قبره بعد و ما با بانه در ایام دولت او الله تر و از اجزای ارضیه و سماویه
آنکه که قتل آن در هیچ عهدی و دولتی بوقوع نیامده لکن جریان بعد از پیش رافت و عفت
غنا و رفاه بود اصلا نشد و مهر فرزندیه تا آنکه قسمتی قبیله میسر شد و در بلاست که اتفاق
اتراک او را و ویرش فتم بن خاقان را به تیغ تر و زور کرد و در شش خال از ان
سیوطی جلالت و تاریخ الخلفای فرماید و فی کت و فلانین باین طریقت ان انفسه
و احرق آیهوت و فی سنه اربعین سبع اهل اعلام و صحیح عظیمه فرجوا الیها و خاست

نهائش و وقع رد بالوان البغی و الحجاج و حنف ثلثه عشره فرز بالمعرب و فی سنه
اصی و ارمون ماحث النجوم فی السار و ثمان ثرت الکواکب لاجرا و اکثر الدلیل و کان
امر امیر عالم نجد و فی سنه ثنین و اربعین زلزله عظیمه لغوس انظار و المری و جربان
دشت بید و بستان و اصبهان و انقلاک الجبال و انقلاک الارض بعد ما بدیل
فی الشق ارضت قریه السور انما یقیم من السماء و وزن حجر من الاجار لکمان
عشره ارجال و در جیل با یمن علیه فرغ لایله حتی فرغ ازین و وقع عکس
نصیر وزن الرحمه فی رمضان فصاح باس شران من القوا الله الله الله صلح اربعین
ثم طار و اوبار من المذنب کذک و کتب الزمیه بک و انهمه شمسیه ان ان بمعه
و فی سنه ثمنین و اربعین عت الالال الدنیا و غرب الدن و القلاع و القلاع و سقط فی
الطایفه جیل فی الجود سبع اهل تیس من ناحیه مصره بایله فانت قتل اهل تیس غارت
عیون مکنا رسل التوکل بایه الف و بار لاجرا و الارض غزوات الیها انتهی بغضه و
سنه و سب و سی و سه بحری و در عسقلان التشرط بر شه فانه ای بسیار سخت
و در سنه هجری عظیمه در جوا آسمان شبنم و خلقی از ان حتی ملک شدند و در عراق
کمرک بعد از بصره مرغ باریده و شیر و قریه در عرب زمین حنف شدند و در سنه هجری
بک با خطرات جنبش فراموش سمارکان و اکثر شب کوکب مانند می طریقت و این اثر
غیر مهود و خوف بود و در سنه هجری و در زلزله عظیمه زو س اعمال ان در می و جربان
بر طستان و اصبهان واقع شده جبال منقطع و زمین مشتق شد بعد از انچه در
در شفق و قریه سودا از ناحیه آسمان سکنار شد و سکنی از ان سکنها وزن کرده
بعد و در طایفه و در زمین کوی که بران فرار اهل آن بود و سیر کرده تا ماریج و دیگران



در حلقه جابوزی رخته در رخسار طاهر شده و باز کرد با مشاش ان سنی القواله امی
مردم تبرسید الله و غضب الله و جعل ما بین او و زکر و نس بر روز و روز دیگر
باز آمده یعنی آواز کرد و بر پاهای رانهاست با نصدکس در الحلقه انفا کرد و در چهل
و پنج زلزله انعام و نیا را فرشته و زمینها و قلعهها و بهارها شد و در انفا که کوی
در دریا افتاده و اهل تلبیس از ناحیه مصر و یمنه نشسته و خلقی از ان صیحه ملاک شده
و آب چشمههایی که در درخت و متوکل صد هزار دینار در که فرشتاد تا آب را از
عرفات بلکه جاری سازند حاصل که متوکل در عداوت اهل بیت نصب است از ان
خود در جبهه بود اهل بیت علیهم السلام را از نزد او و قتی بنوع و چنانچه روزی از ان سلب
که معلوم الحال او بود برسد که بر ان من خود تو محبوب ترید یا حسین علیهم السلام ان
گفت قنبر غلام ان تن نزد من دوست تر از ان تن است از اینها می این رفت
بسیار آمده حکم کرد که زبانش را از قنبر بر آید شیخ طلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء میگوید
و فی سنة اربع و اربعین قتل المتوکل یعقوب ابن السکیت امام فتن الرضا فانه مدد ان
او لا و فتنه المتوکل ایام الی و الیه المفسر و المودیه نقال لابن السکیت من احب الیک
یا ابا الحسن الحسن نقال قنبر یعنی نموی علی خیر منها نام الاثر اک حدسوا الطیبه حتی مات
و قتل انرا بسیار است فمات ابن کلام او فتن است درین که متوکل بر ان خود بهتر حسین
علیهما و السلام میدانست بلکه حسین علیهما السلام نزد الانون بعد از کربلا سیاهی
نعمه الله علیه و علی من و ان مدینه رضی با فقه و اعالم مرد است که چون متوکل حکم کرد
که قنبر مقدس ان حضرت را بکشند و از انرا عقیق اب بران بریزند و هر که زیارت ان حضرت
نمود و در انقبیل رساند ان خبر برید مجنون رسید که کشیده بود و بر او مصلحتی وقت انما

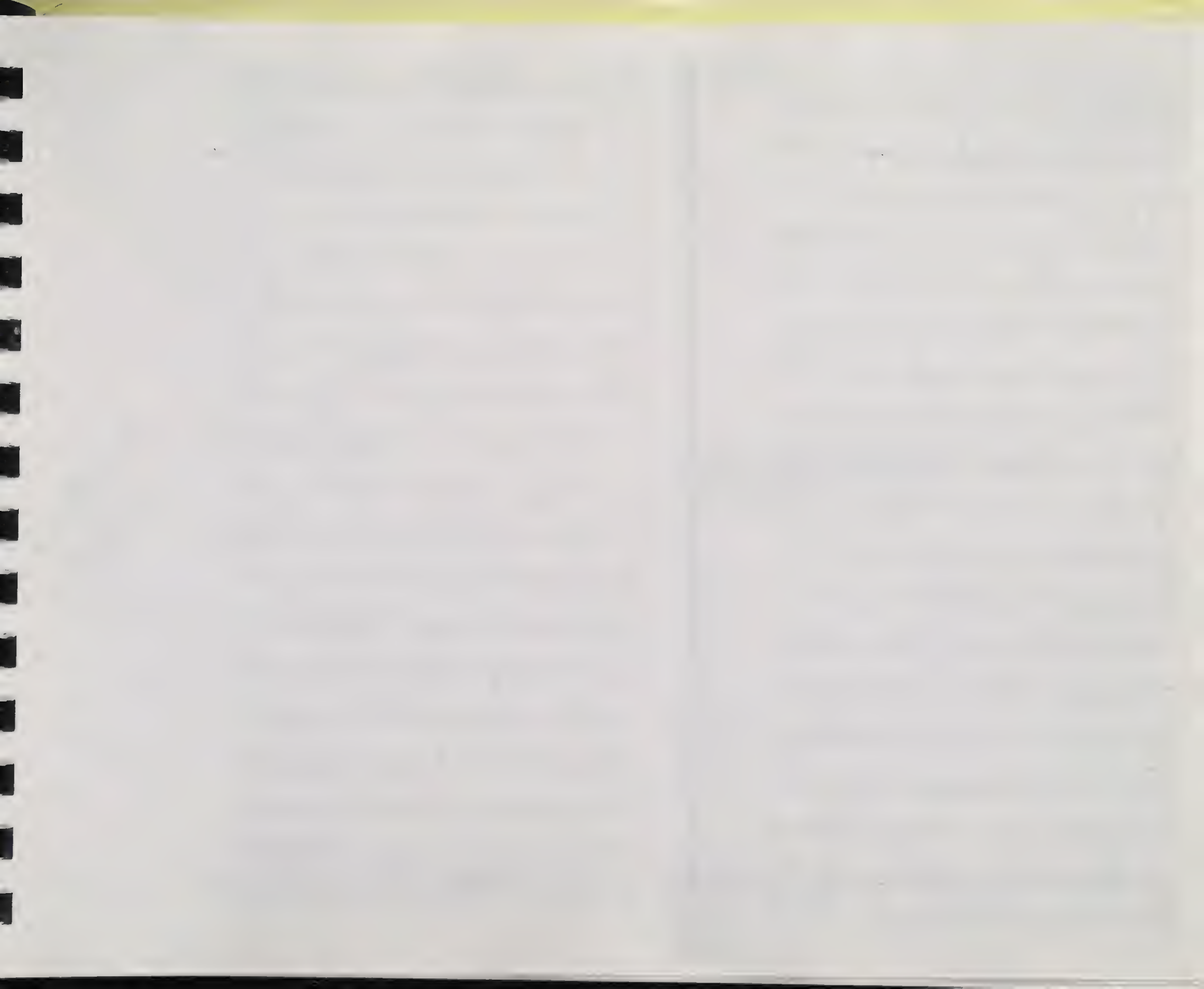
انرا زود یکی میبرد که بر سخن میگوید که حرام بخور و کسی معترض او کرد و از استماع این خبر
مخردن کرد و در ان وقت در مصر بود و از انجا متوجه زیارت آن حضرت شد و با دیده
کرمان و دل بریان چون گویا رسید با بهلول و اناکه او نیز کمال عقل و دانایی
انضا بدین حق از شره مخالفان و در پناه دلوای که خسته بود بلقاقت کرد با اتفاق
متوجه آن حضرت شد و چون بان موضع شریف رسیدند و ندیدند که آب بر ان موضع
سپه اندر زید از انجا سبزه را می رفت بعد از ورود چهار روز صله می نمود و کوی
بسیار شنید زمان و مردان بسیار روی که کوههای برپا شده بودند و کوهها پدید
و درها سیاه کرده و زنی جنازه می آیند و جمعیت عظیم بر دور آن جنازه احاطه کرده
اند و از کثرت مردان و زنان را بهنا بر شده است و ندید که آن که متوکل مرده
برسید این جنازه کشت که فتنه این جنازه و میانه یکی از کثیران متوکل است که او را
بسیار دوست می داشت پس او را دفن کردند و الزاع دیاجین و شک و غم بر قنبر
افشاندند و قنبر عالی بر قنبر او نگارند چون زید این حال را مشاهده کرد خاک بر سر
خود افشاند و در کربان خود را چاک کرد و فریاد بر آورد که و او بلا و او اسد انما
حسین علیه السلام و در کربلا غمنا و تشنه و کشته شده و فرزندانش را کشته
و فرزندان را کشته کرد و بر زمین کشته و بعد از ان سبی می کشند که نماز بر پیش بر طرف
کنند و او جگر کشته محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و زید علی مرتضی علیه الصلوه
و السلام و بر سر کشته فاطمه زهرا علیها السلام است و برای کینه سیاهی انداخته
کریه و نوحه می کشند و او را با این اقرارم و دن می کشند الی آخر القصد و از انجمله عبد
المؤمن خان او را یک و ده عبید الله خان با دشت ترکستان است و در منتهای



بامر الله تعالى حضرت ابي عبد الله الحسين و حضرت علي بن موسى الرضا عليهما السلام
 حينئذ كنت بقدیم رسانیده باوصفت آن خودی او عامی مانند که در
 اهل سنت محاربات سنی و سنی و محاربت علی و سانی بجا آورده اند و قسم نمودم
 تسبیحی ناصح باشد و اگر تسبیحی در صدد مجادله و زنده در موضع جواب بگویم که آنجا
 مذکور نه نزد اهل سنت در عید و محرم و صفر و صحن محبوب اند و جواب می گویم
 که این قولست که در بسیاری اهل سنت در آن باز با نهایی آنها مطلق نیست و باطن آنها
 با ظاهر موافق نه و در حقیقت این قایل از اقوال علمای اهل سنت اطلاع ندارد و حقیقت این
 و خلافت شیخین نزد اهل سنت به بیان اصحاب ندارد و در خلافت و ریاست مهادیه و کربلا
 نیز نزد علمای اهل سنت کفری نیست در صواعق محمدی گویند فالحی نبوت الخلافة بعدایه
 من جعیده و از نه بود ذلك خلیفه حق و امام صدق الی غیر ما قال و همچنین در بودن زید و من
 بن عبد الملک از جمله روسا و ملوک اهل سنت زیدیه نیست و تحقیق این فرقه آنها را در جمله
 عشر خلیفه ممد و ممد و اند در صواعق می فرماید عن ابن مسعود و سبند حسن انه سئل کم ملک
 نه الامه من خلیفه فقال سالت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر نبوة
 نقبا ربی امرک قال القاضی عیاض لعل المراد بالاثني عشر فی هذه الاحادیث و ما تشابه
 انهم کمون فی مائة عزة الخلافة و قوة الاسلام و استقامته و اورد و الا جماع علی بن
 بالخلافة و قد وجدته انهم اجمع علی ناس الی ان اضطرب امری امید و وقت علیهم
 زمن الولید بن یزید فاقصت ملک البقیع منهم الی ان قامت الامور و لم یلبسوا
 عن اخرهم قال شیخ الاسلام فی فیه الباری کلام القاضی فیها حسن ما قبل فی هذا الحدیث
 و البرجیه لانه و قوله فی بعض طرقه الصریح کلهم یکتب علیه و المراد بما یجاء به انهم سبقت

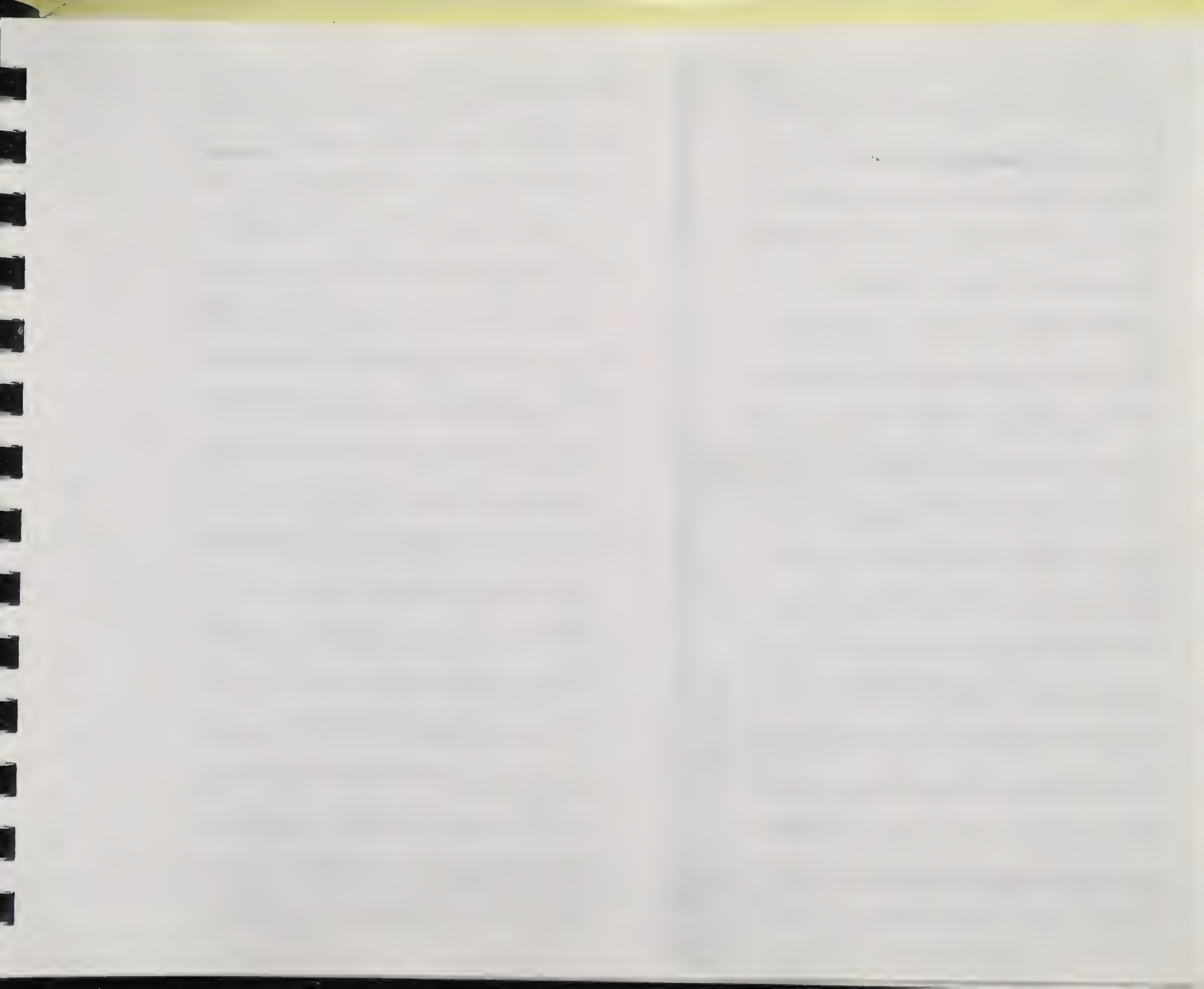
عبارت این جوهر است خلافت
 سید بن ابی سنان

بکثیری و اندکی استصواب علی الخلافة و انتم علی ان وقع المراد کلین فی صفین منی مهادیه و کربلا
 بالخلافة ثم استصوابا علیه صلح حسن ثم علی و کذا یزید و من منظم علی و در علی بن الحسن امر قبل قتل
 و کذا ثم لماتت یزید اخلفوا الی ان استصوابا علی عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر ثم اعلی اولاده
 و لا یبقی الولید سلیمان فیزید فیتم و قتل بن سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز فیه و لا یبقی
 بعد الخلفاء الراشدين و ان فی عشر الولید بن یزید بن عبد الملک استصوابا علیه لمات عمر بن
 فولی بخاربع سنین ثم قاموه علیه فتکوه و انشئت الفتن و تلیت الاحوال من یزید
 و من تحقیق ان جمیع الناس علی خلیفه بعد ذلك بوقع الفتن بین من نفی من بنی امیة
 المغرب الاقصی عن العباسیة سالت المراد انهم علی الامه الحسن الی ان مسمی بالخلافة و
 الامه الی ان لم ترجع الخلافة الا لاسم عبد ان کان یخطب عبد الملک فی جمیع
 الارض شریقا و غربا یبدا و شمالا و مغربا علیه السلام و لا یتولی احد فی مهادیه و کربلا فی شیخی
 و الامام الخلیفه انتم عمر بن سعد بن ابی وقاص ربی از علمای رجال اهل سنت توین
 ممد و اند و در تهذیب الکمال میفرماید قال احمد بن عبد الله المعجمی کان یروی عن ابیه
 و یروی الناس عنه و هو الذی قتل الحسن و هو تابعی یقصد و شریقی این فرقه ممد و اند
 گفتند ابیات از ان جمله است در تهذیب الکمال آورده و فی عمر بن سعد تعول الویف
 بن محمد بن بن خلفه العاصی یقصد قتل الفتح را و آورده ابا حفص المولود و ابی الفکر
 لم یکن که از جمله اهل مکن رد الحزب است و عن مواعده عمار و ی که السانی لوی السانی
 صاحب سنن که از یکی صحاح است و است از و روایت کرده و محمد بن مسلم زهری و ابو
 اسحق السبیعی که از روایت رجال صحاح است و اند نیز از ابن فقه جلیل القدر و روایت
 می کنند و یزید که استخارجی الدین عربی که از اعظم شیخ اهل سنت است و از جمله



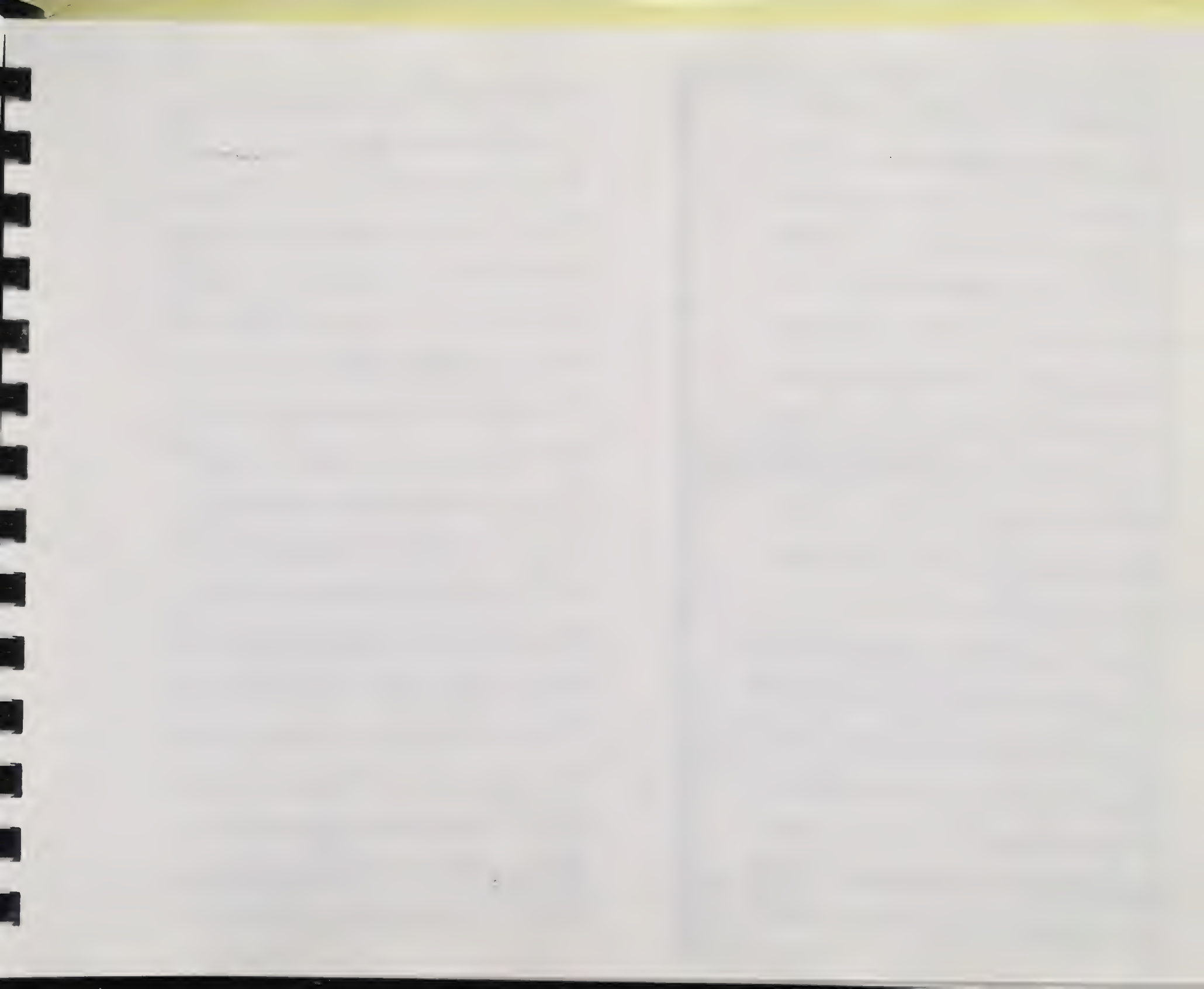
شمار کرده و عند المومن خان را و دیگر سلاطین با و ایامی اندر داخل فاضل صاحب غایت
اهل سنت در دست یکتا و در مجامع اهل سنت این شبه از احوال بعضی از رؤسای اهل
سنت است و در استنباط حالات نصیب و خروج تمامی ایفاده را و فائز طال و فانی کند
اما علمای اهل سنت با فانی را در ادو اعانت اینها در باره اهل سنت در است
ظاهر و با هر محتاج به بیان نیست هموار است بخوبی ادبی شجوهی که مخفی از فضایل
در فاضل لغاتی و تحلی بر اهل رومانی باشد برادران شاقب را و است می کنند و
روایات موصوفه را بکمال انشراح صدر و تصحیح نموده انبثات فضائش سکینه چون
نوبت محضرت امیر المومنین علیه السلام میرسد احادیث صحیح را ترغیف و تصنیف
و هرگاه از تصنیف عاجز میشوند تا و دلات بارده را یکبار می برند و بجزایر طرا
کتب کلامیه آنها واضح و واضح و ذکر آن درین مقام موجب اطالت کلام است
بغوی یا مالا ید رک کلمه بر یک حدیث اکتفا نموده شد ترجمه و معانی و در این
با ساینده خود روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند
در نیت العلم و علی باها و بروایت دیگر ترجمه می چنین روایت کرده اند و از گفته
و علی باها با گفته حاکم انجیدت را تصحیح نموده و بعضی عنایه تاخرین تحسین فرمود
اهل سنت بنا بر عادت مستمره خود و لا یرفع صدر حکم موضع نموده بعضی علمای اثنائیه
تصحیح حاکم و تحسین بعضی تاخرین تشدید و بکار باز کرده تا و بیل یکی در منی حدیث نموده که
مروار از علی بنی موسی آن است یعنی من شاهد علم و مذهب است و در باره آن شاهد من خبر
صواعق محرقه میزناید و بشه بعضی فاجاب بان معنی و علی باها ای من الله علی حدیث و قرآن
من احادیث علی مستقیم رفع و بنویس که در اربعه یعقوب انتهی بر طبق خبر صفحه این تا و بیل تحسین

مصحف واضح است معنی شبهه صنف این توجیه شده و در صد و معانی آن در کرده
در مقابل آن حدیث و دیگر وضع نموده و آن است اما بدین العلم و ابوبکر اسامیه و عمر خطاب
و عثمان صفیها و علی باها و محامل وضع این کائنات القبه النهار روشن و بختی است و صفت
فایده محبت و صفت شهر و در نهایت غایت است مگر اینکه از شهر صفیه می ساعده
بوده باشد که اساس انجیان شهر است یعنی چنین در کار است محمد بن اسحق و موسی بن جعفر
و امام شافعی قول غری احداث نموده می گویند قاتل موجب محمد است زوی و شافعی
و اسامیه که قاتل محمد بن اسحق و موسی بن جعفر محمد بن مسلم و از ی قتل مرجع بود
بغیر موسی و در کتاب مذکور گفته قال انت فنی فی مختصر لاری فی اول کتاب الیر
المنی صلی الله علیه و سلم اهل محمد بن مسلم سلب موجب یوم خبر و نه و دلیل علی انما
انتهی با اینکه در حدیث معتبره سیر آثار و احادیث و اخبار اهل سنت و نحوه خبر تفصیل تمام کرده
است و قتل موجب را در کتب مذکور شده محضرت امیر المومنین علیه السلام نموده اند و حاجب
این عبد البرور استیجاب فرموده الصیح ان قاتله علی بن ابی طالب این نیز میفرماید و حج
الذی علی بن الحیر و الله است ان علیا هو قاتله و صحیح مسلم متصرف شش که از حضرت
قاتل موجب است و در کتب معتبره و دیگر همچنین است علی بن اسمر که او از غنوی رسیده
نسخه ای اهل سنت و امام اینان بخوبی در خلفای مهاجرین که در صد و اخفای آثار آن
حضرت فرموده اند ابع احتمال صنف نموده قتل موجب را محمد بن مسلم مستند ساخته و
استدلال علیا از نمودن حضرت سرور کائنات سلب موجب محمد بن مسلم را بقدر حدیث است
و محمول بر دانش از طرق دهم را و است در کمال و من و صفت است که کلمه سماع رسیده که
خواب حضرت زین العابدین چهار و اخلاصا و وجه الله قاتل میفرمودند و بروایت رضا



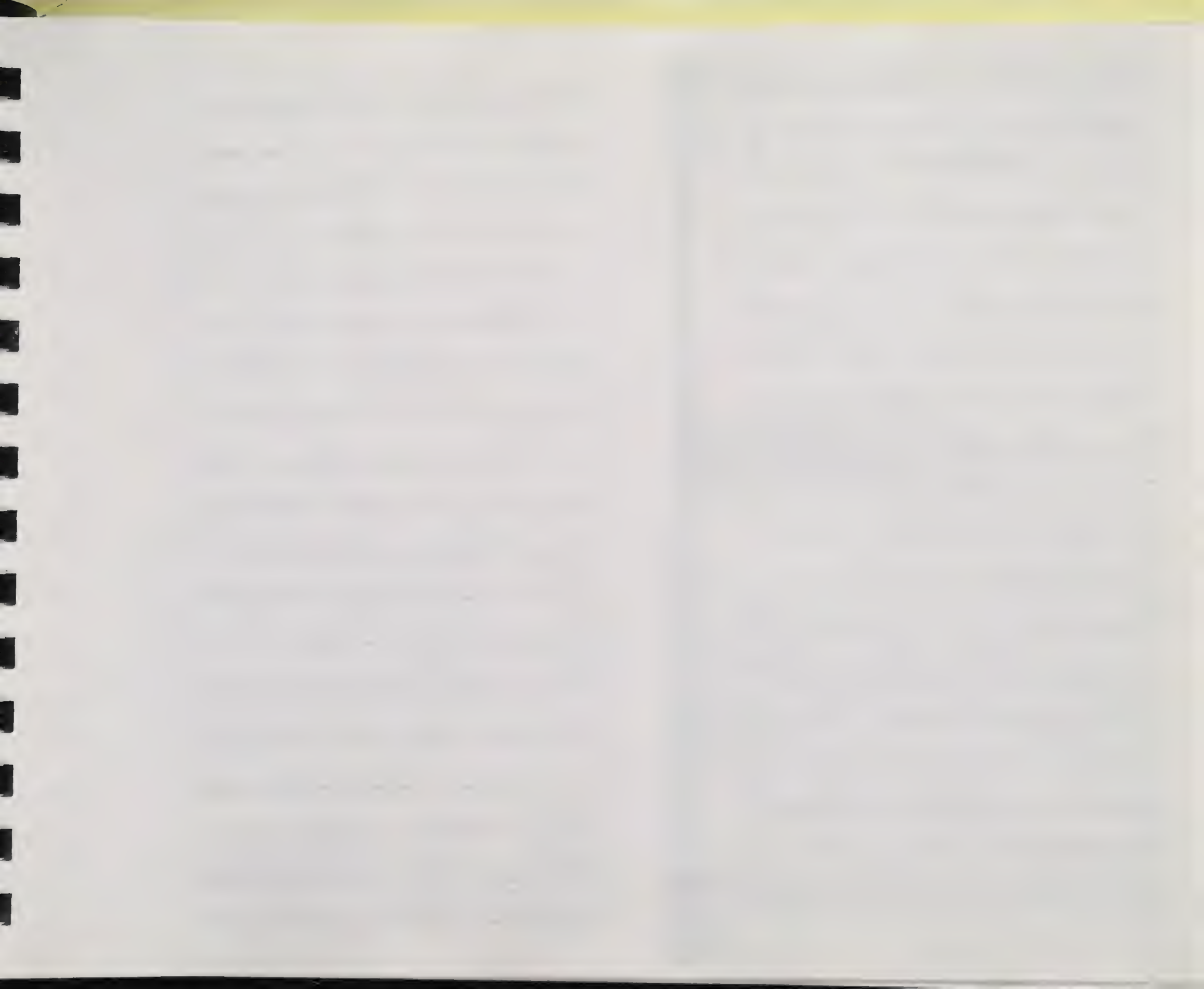
در یونان را دولت و خوش کنین یافتند و بگفتن سبب که متوجه شدند چنانچه در غوغه
اخبار مشهور و در کتب احادیث و سیرت است که آن حضرت علیه السلام عمر بن
عبد و در پاره یک اسفل فرستاده با قدسب او التفات فرموده چنانکه کتب سیرت
بآن مایل است بخبر از آن الطول بزرگوار است معارج النبوة اختصار نموده مکتوب نقل است
که شاه مردان آن شیر شیهه بجای علی مرتضی عذرا قبل رسیده التفاتی بر بریده و جاسر و
سلاح او نموده خواهر عمر و بیار و در بالین برادر نشست و او را بچنان مجلس وید قی
و سلاح او بجال خود گفت ماقبله الا کفر کریم نکنسته اولاد کفر کریم انگاه بر سید که قاتل
در گشت گفتند علی بن ابی طالب انگاه این است گفت : لو کان قاتل عمر غزانه
گشت اکی علیه السلام با لکن قاتله من الایات من کان یدعی قد یا بقیة العبد الیه
و بر فرض تسلیم صحبت عطای مرتب یهودی محمل است که چون حضرت امیر المؤمنین العقی
نگرفت سبب او نموده خباب سرور کانیات علیه و آله الصلوة و السلام سبب او را
محمد بن سلیم و طاف نموده باشد مجر و عطای سبب بنیر و میل قوی که ناراض اخبار نیست
ملک متواتره باین مبنی بوده باشد مقبول و سبب است نظایر آن از خطبه حصص است
مقام کنیایش استیاب آن عار و فض که است که در اخفای یا زایل است نبوی
علیه الصلوة و السلام مقتضی انار امام خود و الی شام اند که بموید بهت طلیان است
بر قلع انار آن حضرت معصوم و مطهر بود چنانچه در شرح نهج البلاغه از ابو عثمان
حافظ را است کرده که قومی از بنی امیه در خدمت معاویه عرض کردند که یا امیر المؤمنین
باین آرزو داشتی بر سیدی اگر الحال عذر از من این مرد و از داری بهر سبب است
و در جواب گفت لا والله حتی یرویا علیه الصغیر و یرحم علیه الکبر و لا یرحم علیه الا بنی برادر

یرحمه بن لطف و نور الله بآیاتهم که در ششم نوره مذکور که انوار حق است که فاضل تمام
و یدیه و ذواته در حد و مبارکه و زنده باین بهر استاجرات و حق نبوی با کراماتی و
رو ساسی اهل سنت و در باره اهل بیت نبوی علیه السلام نموده اند از هر اید و اباحت
صنعت نموده و صادق و خور ابان استانش می کنند از انسانی عجب با اهل کون و فاضل
ناصب و ضا و مدخله و از شیعیان مخلص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام غلات محض و مبارک
حریجه است و اگر ضرورتا مخدومی را بنا بر مصلحت و نیاز می گویم شدن شیعیه لازم است تسویه
شیعه مصلحتی بصواب نزد دیگر است نه شیعیه مخلص که ان کذب محض است و تفتیح بعضی از آن است
شیعه مصلحتی از بعضی سلاطین اهل سنت بوقوع آمده در تاریخ فرشته در ضمن احوال و لا و زحان
که یکی از سلاطین و کن است و قوم نموده چون و لا و زحان از بارگاه محل خاص شیعیه است و قومی
فی الحجاز انبی و است رده و نموده و لا و زحان خفی مذمب بود و شایر مذمب شیعیه بر
کرد و خطبه اصحاب میخواند برخی را که ان که خفی مذمب خوانده بود برخی مظنه ان که چون علم
حضرت علی عادل شاه و در پراوشه طهارت شیعیه مذمب بودند او نیز بر ملت ان
خواند بهر شیخ آخیر خطبه میخواند موافق برانده بعین کردند که با و شاه شیعیه است پس اگر ان
و حاجت که کمال محض و شیعیه در ان شیعیه مذمب باز نموده خدان سعی کردند که نمودن
آن روز را با آنکه هر بطرفی شیعیه باشند ان علیا ولی الله و اهل و ان کرد اندیشه
سوره خصال که خفی بود از شنیدن آن در چشم شد حکم کردند ان را که باعث این امر
ایمانست نمود و انفس زنده اما در آخر چون بر حقیقت حال مطلع گشت تبسم فرمود از حرام
ایشان در گذشت و در میان ان را شیعیه مصلحتی خوانده خوش طبعی میفرمود و این زمان
سعاد است و در این بیجا بود خطبه اصحاب میخواند و نام حضرت امیر مصلوبین نیز بر



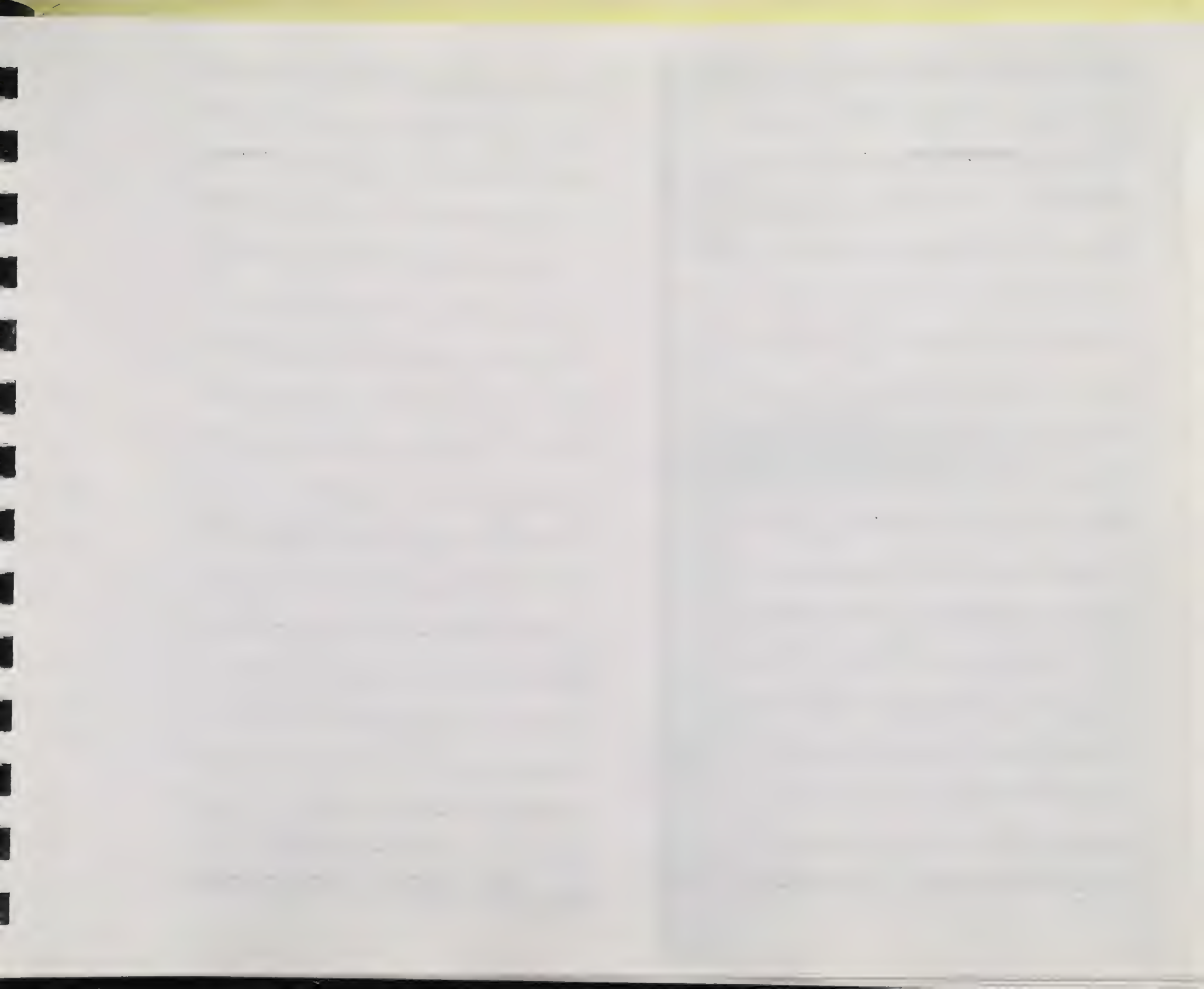
زمان یوسف عاوند مذکور سازند انتمی از محمدی بن یوسف این واقعه صادر شده مصداق این
تسمیه که دیده اند چه در ایام تسلط و اقتدار امیر الامراء و الفقهاء و دوله باند و نفوذ میر و برکاه
طبع مقدس امیر بادشاهان بنام حضرت نصیب و دوفور نصیب خروج از محمدی الحرف
بهر سانیده که دفاصل ناصب توهم بخورده و از ده رساله اظهار الحق تصنیف کرده خود را
و والد خود را از جمله شیعیان و محبان و اهل سنت علیه السلام قرار داده اند و ناصب خود را
عموده بعضی از فاضل عظام را شفیق خود ساخته رساله مذکور را بواسطه بعضی از سادات
نقطه فین منظر امیر الامراء در رسانیده از توهم پاک بساط نجات رسید بعد از آنکه امیر
بها در و القراض زمان دولت متبانی نشانی نفعی بین همان احمد باریه که بودم ستم باز خوا
در ملک نواصب داخل کرده تصنیف این کتاب برود خیر بزم ناقص خود انعام مغفرت
موسوم از شیعیان حمید که اگر گرفته خاطر خود را بنام امیر شمس بنو ذاعتر و اما اولی الاله
و دیگر آنکه نقیب اهل سنت شیعه اولی و شیعه فاضل امیر المومنین علیه السلام اصطلاح حدیث است
از محمدی و بعضی اسلاف بنا بر بعضی اغراض زکمال و قناعت بوقوع آمد و عظم مافیل ادا می
فاصله مائنت و در حقیقت خلقت واقع و از قبیل تسمیه زنی است که با خود و توغوش
واج و دیگر بحسب نورست خباثت سنی در یافت فتد که در آنچه گفته لغظ ناصب در عرف شیعه
برای کسی است که مخالف عقیده ایشان باشد ممنوع است و بانه یک فاضل محض بیان آنکه
مطلق مخالفت در تنجی مضب کتاب نمی کند ملک نصیب عداوت اهل بیت یا عداوت
نه سب امامیه در حقیقت نصیب مبرست و در واقع این همه تسوایات نامشروع از حق است
اوست نعم ما قال کل دار و او استیطلب به الا الحاقه اعیبت من بد او یا دیگر آنکه گفته
که شیعه اولی عبارت از جمیع مهاجرین و انصار است الی فیه طمست این دعوی خباثت نفع

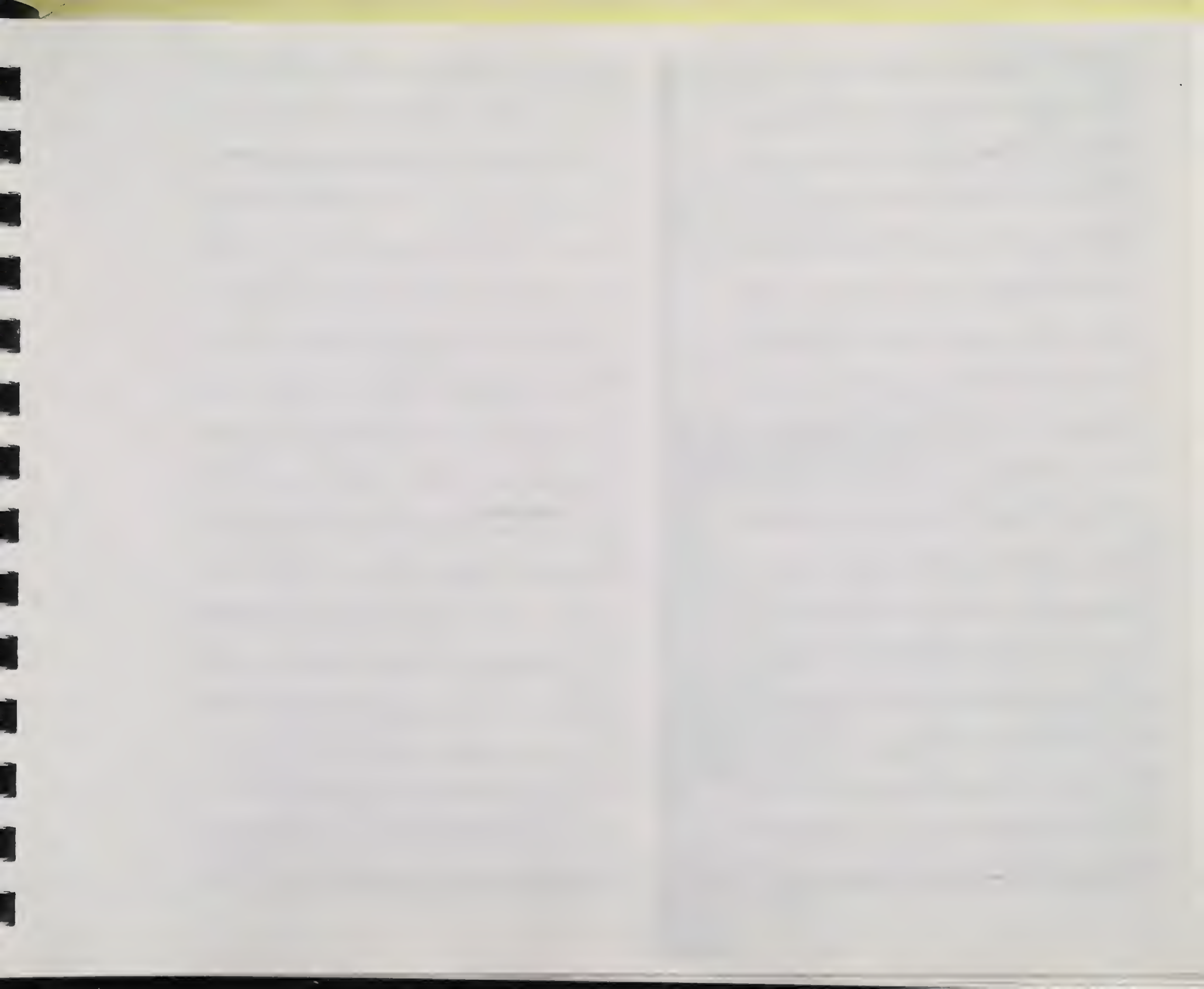
این نمونه ممنوع و کذب محض و شکی نیست واقع است نظر در احوال عبید الله بن عمر و سید
ابی و قاص و عبید الله بن زبیر و ابوسریه و عمر و عاص و عبید الله بن عمرو و عاص بن
شمیعه و غیر اینها کذب اوست و خلیف عین دعوی امامیه است و فغنی بادی بخشد
تقصیل نقاد بعد برخی از صحابه و تابعین از حضرت امیر المومنین علیه السلام بربع و یا
عصیل و ممنوع است ابوسریه که شریک توحید و حریف قصه بود در جنگ صفین ناز با
حضرت امیر المومنین علیه السلام می گذارد و طعام همراه می دهد و می بخورد و هنگام جنگ
فرزندی بجای می ستیزد و او بر میازان شوال می بود و او انصاف داده شریک
شدن در محاربه بنو امیاسمیت غیر الی از حرب لیلی عموده علامه جو فوری در حاشیه
فرموده در تو می توانی بعضی ایام صفین خلف علی ره و دایکل من سماط مومنین
انقال فسل عن ذلك فقال لا صورة خلف علی التم و طعام مومنین و التمل بوم لرب
اسم قال الفاضل الناصب بعد از حد و شش در زمان امیر المومنین انقراق شیعه
بچار فرقه که یک فرقه از آنها ملقب باهل سنت و جماعت اند و هم شیعه الاولی و هم
فرقه اشعریه و آنها هم بنام جهان شیعه را می خوانند و همی دیگر هم است و سب اینها
شیعه بنی است که در هر انقلاب شیعه بر یک دیگر ظهور می کردند و همی دیگر بود و همی
و کفر این انقلابات نزد شهادت الیه واقع شده اند و تفصیل من اجبال آنکه خون
شام و عراق کفیه نریزید و یطهرت کس الی غدا بن زیاده امام تمام را در کربلا شهید
باشند و کتب آن نام خفی که از حدیثی سبط که حسن جنتی بود و بعد از وفات آن خبا
حضرت را در این محمد بن علی که مشهور بکجین خفیه است احتیاط نموده بود و غراب
عظم از آن بزرگ حاصل کرده بکین خواهی امام شمسید بر خاست و مردم برین هم



ترغیب داد جماعه از شیعیان و اهل بیت سلیمان بن جعفر خراسانی و قاعده در خراسانی از شیعیان
و مطاعبت او که بزرگه و بار بار این زمانه و اعمال او را و خشنود که شش است آن بزرگوار
شده خشنود و ناچار شخصی را از شیعیان سپید که نامش مختار بن ابی عبدی نقی بود و ذوق است
حکومت و صنعت جنگ و جدال و حرب و قتال را بیک و زبیده بریاست بر بارنده و اینهم
بن مالک اشتر را امیر الامر را و قرار دادند پس مختار در جنگ های بسیار بن زمانه
را بکشت داده و اینهم رسانید و تمهید بید بکسان شد و این کسان در اوایل سده
امامت حسین بود محمد بن حنفیه را بلاء اسطوره از امیر المومنین امام عقیقه دی کرد و بخت علی
که امام اکبر را محاصره و اهل شام کرده بود و بزرگ کسان از لیاقت امامت برافراشته بود
و امام اصغر را نیز بخت و مطاعبت امام اکبر درین صلح کرد که بکبر است بود ازین
امامت دور رسیده است ناچار محمد بن علی را حاکم سمرقند و قنوق و حاکم ارامی است قرار
داده بود و حوزات عجمیه و علوم غریبه را داشت منظر العجیب و التوابع از دور و نزدیک
فخرا چون در ندب او در آمد و فضل و خزان را بیاست و سلطنت کشت را بایست
چاپر شید که کشته است بجناب الامین کمال القیاد و الطاعت است و اینست
که گفتار امامت الامین نماید گفت که بعد از امام شهبه فاکم آل عباد امامت نفس بکون
در و دوام از آنکه نفس قاتل نواصب بکین خراسانی امام شهبه نمود و خطرات و سختی
محمد بن علی نزد مردم اظهار نمود و برون کسان را خوافی خود داشت بدین دعوی حضرت
و باین حد و تدبیر مردم بسیاری را در رفته الطاعت خود داخل کرده و بکلام و ادب
و بایر بگردان و از نوادریان مستولی شده تا آنکه محصب بن زبیر را در عبد الله بن
برادر عبد الله بن زبیر که داد شهبه بود و حضرت سکینه دختر امام شهبه در جباله

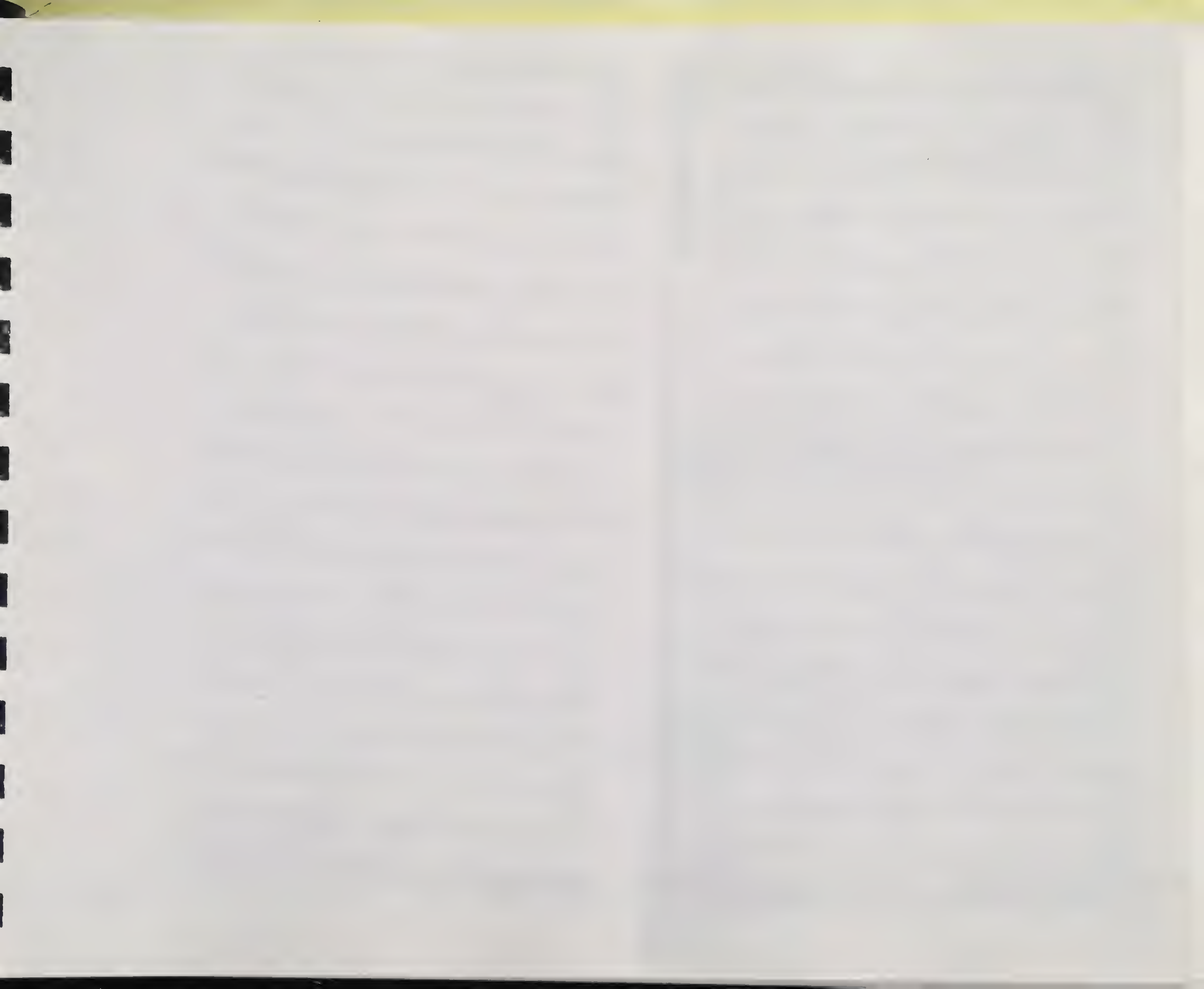
کشته او بود و بخت قباکی که در فتح کربلا زمان نزد عالم کشت و او را از هر جانب کوه و شرف
شد طایفه او این لقب را بگذاشته باز بکشتند و کسب نه بود و هر کس که خود را در
فخرا و کور و در امور او باین جناب حنفیه القایه بود از خراسانی دعوی نبوت می کرد و می گفت
که بجز میل پیش من میاید غیر مرا بر احوال لشکریان خود و امر او صوبه و در آن مطاعبت می کند و
بن حنفیه در دینیه موزه بعد از زبان اظهار نیراری عقیقه حنفیه مختار و او صانع قبیله
می نمود و او را کسی که از اسلام رسم ماتم عاشوراء و شویون بر او و مختار است و این هم
مختار بن ابی غرابی شیده کوفه و قتل نواصب شام بود و باین تقریب ملک و سلطنت بک
شمس و ولاد او را امام حسین به کار نامه بود چون خود خیال پیغمبری داشت و اتباع او بر
دعای صومعه نمود و نه می کلامه اول و در تسعین بخند و چه مزد دوست اول آنکه است
نمودن سید بن عمرو که در حیدر صاحب بار بود و اتباع او بکسان که بر عرش قاتل کباب
محمد بن حنفیه را بفرمود و در خراسان و مخالف کتب معتبره و تاریخ اگر چه بمعنی بر واقعات
فخر سیر و صفاتی تمام و در اطمینان قلب عوام را بکبر عبارت رفته الصفا لطیفی
سبورت نموده ششم می فرماید طایفه که با مسلم بن عقیل سبب کرده بودند و با امیر المومنین
حسین را جدا بگذاشته و بکشتند و بکشتند و مسلم را در کوفه مردن کردند تا به شیع گشته
مقتولان از آن در بطلان است عمر سعد بکبر بکشته حسین بن علی را و اهل بیت او را بقتل
و بکشتند و بعد از چند کاهی بکشته شد و بکشت حشرت بعد از آن گرفته بود و نفرین می کردند
و بکشتند که بکشتند که خسران دنیا و آخرت نصیب شد که بعد از آنکه امیر المومنین حسین را
بکشتند و شمع در روی او کشیدیم تا از سوزناکی ما رسید و آنچه رسید و بر پای این جماعه
نفرمودند سلیمان بن عمرو خراسانی و نصیب بن محمد الفزاری و عبد الله بن محمد بن یحیی و یحیی بن یحیی





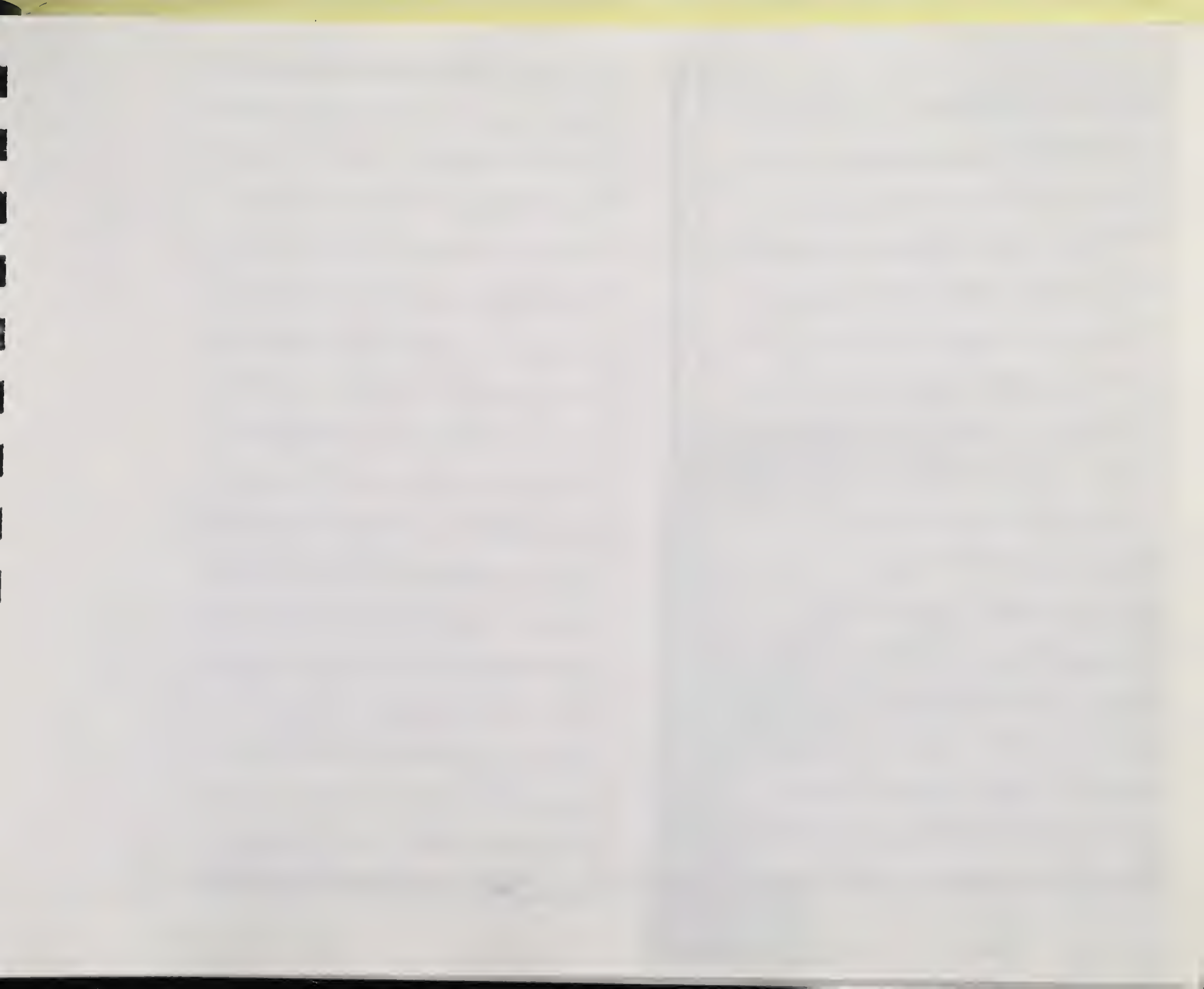
رسیدند و در آن مرد و سپاه در صف میخیزد و گفتند و در آن
انسان می بر قتل سیدان بن مرد آمده کوفیان مجروح خاطر و دل شکسته اند
دوم آنکه در روز و فتنه الصفاحی که میگویند که سید ابو عبیده بن مسعود قتل بود که در آن
امیر المومنین عمر سید الله لک عراف شد و در واقع خبر و در زیر پای خنجر کشیدند
چنانکه در آن کشت و چون مرادین در تحت خنجر اهل اسلام آمد عمر امارت آن دیار
مسجد بن مسعود که عم محمد بن ابی ذر داشت و در ایام خلافت ذی النورین بن مسعود
در مدین حاکم بود چون امیر المومنین حسن را در نواحی مدین زخم زدند و او در قصر
فرود آمد و گفت که بعد از قتل پدر مرا زنت عم خوش می کرد با وی گفت صلاح است که
حسن را گرفته بگویم بسیاری عم او گفت گفت بر تو باد که مرا ترغیب می کنی که در نزد پدر
آفران مان را بدست و دشمنان را بسیارم و در آن اوان شیعه زخم امیر المومنین حسن را کرد
مختار میباشند خود ستمند که او را بکشند و مختار را زخم جان که خنجر بکوفه رفت و شبیه و غضب
نارشی بر وی لغت میکرد و چون مسلم بن عقیل بجهت اخذ محبت امام حسین بکوفه آمد از خانه مختار بر
آمده خانه مانعی بنامده رفت و از آنجا خروج کرد و بقتل آمد عماره بن ولید بن عقبه بن ابی
سفيان که مختار پیش ازین محبت و دشمنی می و در زیر پاهای مختار در زمره شیعه بود و از آنجا
قد مودت و ملامت مسلم بن عقیل بسیار کرد و عبید الله بن زیاد مختار را طلبید گفت که
بیاور با مسلم در جنگ با اتفاق شود می امروز میروم از محبت علی و اولاد او و زنی مختار
گفت من بویا سید محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است او را دوست میدارم اما در امر مسلم بن عقیل
بکشدیم و او را بکشیم گویند عمر بن حارث میدانند که من در آن اوان از کج خانه خود بیرون
نمی آمدم عمر و شرم داشت که در محلی چنین کوهی جان دهد که مختار کشید که در ملک گفت غارت

رسیدند و در آن شب بی تاب ادب امروزم از سکیا روی کرد آن شب مختار
میباشند چون سپاهان بن مرد و شمشیر که مختار در مقام مخالفت است و مردان بن کلم حاکم
شده عبید الله بن زیاد را از شام بکوفه خواند و دستا داند لیک نشد و بجهت حوز را حج گرفته
که اگر فتنه میخواست که از قتل محمد بن حنیفه برین اید مضافه نیست امام من علی بن الحسین
و نماز میگویند با مردم مقرر کرده ام که در آن زمان خروج کنم ترسد بیرون نروم آن دیار چون
ایام محرم سال نیکو در آن کوفه و در آن کوفه بیرون آمده مجید را نگر ماه خشت و
مردمی که با او محبت کرده بودند توبه میخواستند و در آن کوفه زیاد آمد و در آن کوفه محبت
کرده بودند و در سپاه او از ده هزار تن و از کوفه و در آن کوفه زیاد آمد و در آن کوفه محبت
منشور کرد که خشت کجا برویم و با که مختار بنایم زاپاس را بن قرار گفت که بجمع و جمع ما
فتنه و فتنه و عبید الله بن زیاد ابتدا با مرد مسلمانان بن عربین را میخواستند و در آن
جانب شام یک جهت کشت چون این خبر رسید به عبداللہ بن ابی ذر بن اوان بکوفه
بر سر سلطنت گفتند که او در سید عبید الله بن زیاد را که در آن کوفه در شام بود با مختار
و دیگر دوست هزار مرد و در حبس مسلمانان مرد و در آن کوفه در شام بود با مختار
و زیدی بکوفه کوچ کوچ پیش از در و در آن کوفه در شام بود با مختار
بجوانی آن موضع نزول نموده چون ملاقاتی فریقین روی نموده با در و در آن کوفه در شام بود با مختار
حکایت ساز و او در آن روز تا شب از جانبین عبرت بخش و کوفت نموده که سال
اقلیم بر بصیرت زدگان آن نموده که ترجم نموده و در دیگر مرد و دیگر با مختار
عبید الله بن زیاد و بجهت سابق علی کشت درین روز نیز بر آن قتال اشتغال یافته جمعی
کشید و قتل آمدند و در دیگر مرد و دیگر با مختار از جانب شام بکوفه افواج رسیدند



الایر دست محمد را ازین نیت بر است و در نهایت او محصل غنی باشد نمود و در یکی است
که در یکی مصافحه بولایت عراق و شام بمحضان خالین الهمید لوده و بنا بر سخن عمرو بن
عبید الله از ترغیر خنجر و در گذشت اما او را بر تان فرستاد و بعد از قتل امیر المومنین
محمد را بن قاهره را بن عبد الله بن عمر بن الخطاب که صیغه فراموش کرده در قیه کجاست داشت
احوال خویش با بر نمود و التماس کرد که در استخلاص او اهتمام فرماید بنا بر اضطرار صیغه عبد الله
بنیرید زشت مضمون آنکه این زیاد محمد را که میان من داد خویش و قرابتی بسبب بی کسی
برندان باز داشته است اکنون تمسک آنکه فرمان دمی تا امداد از بنسیر و در آورده چون
بزیار حقیقتی وقت از سخن عبد الله بن عمر بن الخطاب و از جازمی داشت باین زیاده و بیامام داد و
محمد را مطلق التماس کرد از عبد الله که بعد از استماع فرمان از نزدی می را از از زبان سرور
نیش خود طلبه شد و با وی گفت ترا سه روز مهلت دادم اگر بعد از سه روز چشم من در کوفه
بتواند کردنت نیز نمی توانم کوفه سرور آمده روی بخار آورده در کاه عبد الله بن زید در کوفه
منطقه خروج کرد محمد را نیز با وصیت کرده ملازم او شد و چون عمرو بن زید بر سر توبه که شد با
برادر خود حرب که نزد محمد را که در کوفه و اجتهاد بسته در جنگ سی بسیار نمود تا در کوفه گشت و چون
حصین بن نمیر را محاصره نمود محمد را در دفع لشکرش طلبت جرات و جلالت بجای
آورده و او مردی و مردی را داد و بعد از فوت زید مرا حجت لشکر شام از حرم و انبیا
عبد الله بن زید را لا ارفه مجاز و لیده و کوفه در کثرت لشکر و تصرف او را و باقی
التفاتی نهاد و سر امون مرا عید خود گشت محمد را با این زید دل در کوفه کرده با خود قرار
که بروی خروج کنند و درین اثنا مانی بن حر لعمدانی را کوفه بکوه رسید تا که در مدینه از وی
پرسید که سیدان بن حر و شیبون خروج کرده اند یا نه مانی جواب داد که در مدینه اند

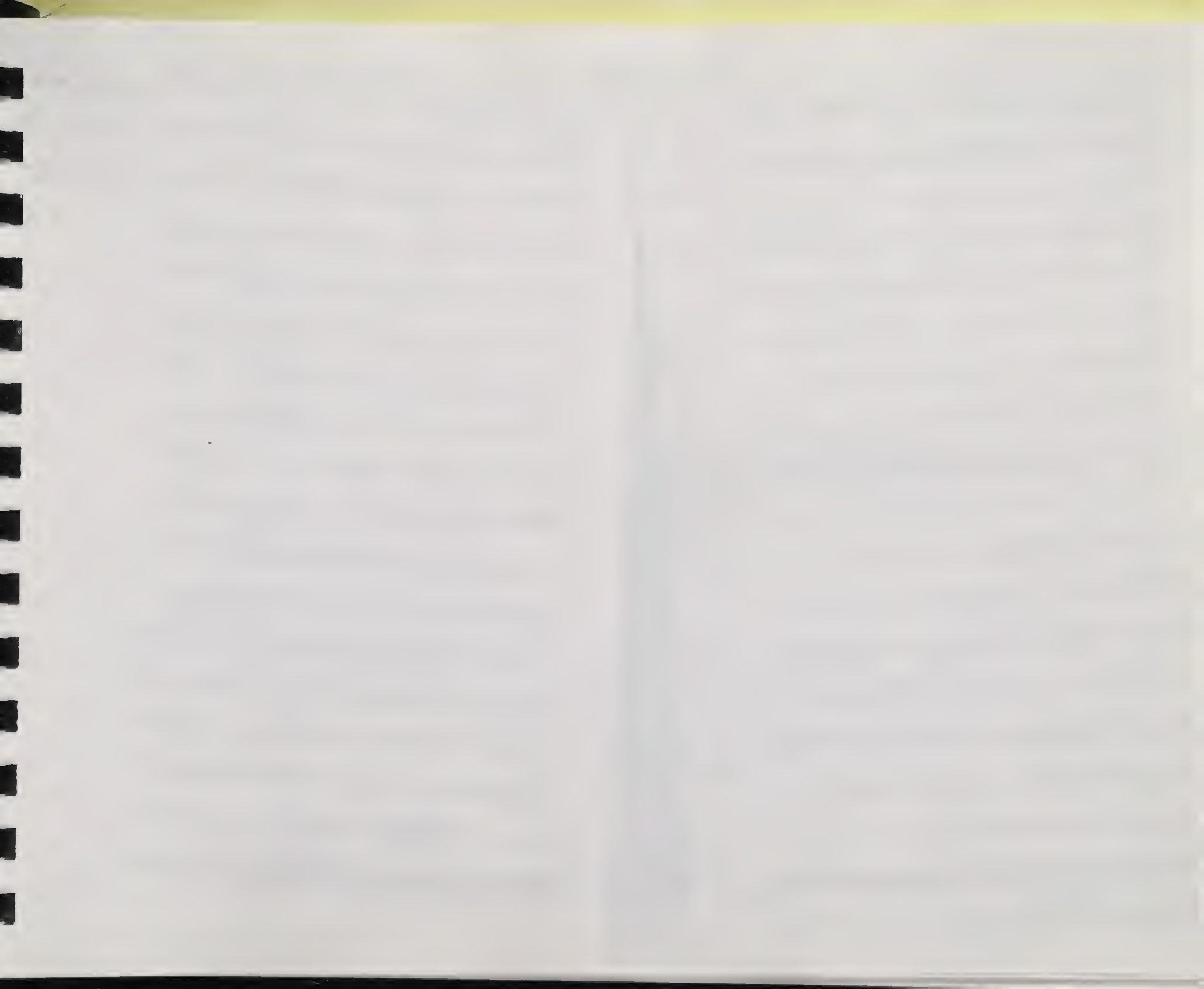
داشتند که چون لشکر جمع شود و طلب خون امام شهبید قیام نماید محمد را بعد از استماع این
خبر و در جبهه لیل از کوفه سرور آمده و روی بر او آورد و در اثنا می بخالی شخصی دید از اهل
کوفه که او را سینه من کرب می گفتند محمد را زدی پرسید که ای کوفه را بر چه پنج بر چه
که زشتی سکه گفت چون زنده که سفیدی بخشان اند محمد را تسبیح نموده گفت من در سینه
این خم چنانچه صبح رعایت لب با انجاست بجای خلاصم آورده و او را داده و روز
در رمضان می آید تا بوالی کوفه رسید و در ظاهر سپید فرو داده غشی بجای آورده جاها
با لیده و سینه که شمشیر جلیل کرده جاشکاهی بشده و را بد بخیر مسلم بن سبب فرود آمد با
صیبت که شحال خود و عمرو بن سیدین ابی و قاصد عبد الله بن زید و انصاری که از قتل عبد الله
بن زید و والی باین ولایت بود از روی تحقیق و تحقیق گفت که محمد را باین شهادت آمده
که در کوفه که در جمعی از شیعیان با و زدی می نمایند من از فدائین مسلم بن سبب گفت که در او
مخفی باز داری که روی سرور آمدن نداشته باشد عبد الله بن زید و ابراهیم بن محمد بن
را گفت تا محمد را در زندان کرد پس طایفه از اهل کوفه التماس استخلاص با عامل کوفه
آورده و در محاسن بنی هاشم کوفه آورده خاطر از پیش روی سرور آمده و محمد را
بسیار و کثرت عبد الله بن عمر زده از روی در خدمت کرد که تا رقیه عبد الله بن زید و ابراهیم
بن محمد در کوفه و در استخلاص او است فرماید انجاست که سول محمد را را اند دل کرد و زید
با این عنوان باین نوشت که اما بعد شما خوشی بسبب مرا با محمد را بعد از خودی که مرا
با شماست التماس می تا بکم که چون نظر شما بر مکتوب من افتد بی تاخیر و تسلیف دست
فدوی یا زوارند با هر جا که خواهد رود و باشد چون نامر انجاست بعد عبد الله بن زید و ابراهیم



بست مظلوما و ظن با الولاه
فاكتب في رحلك ابي
بين و ساعد البعير
ص

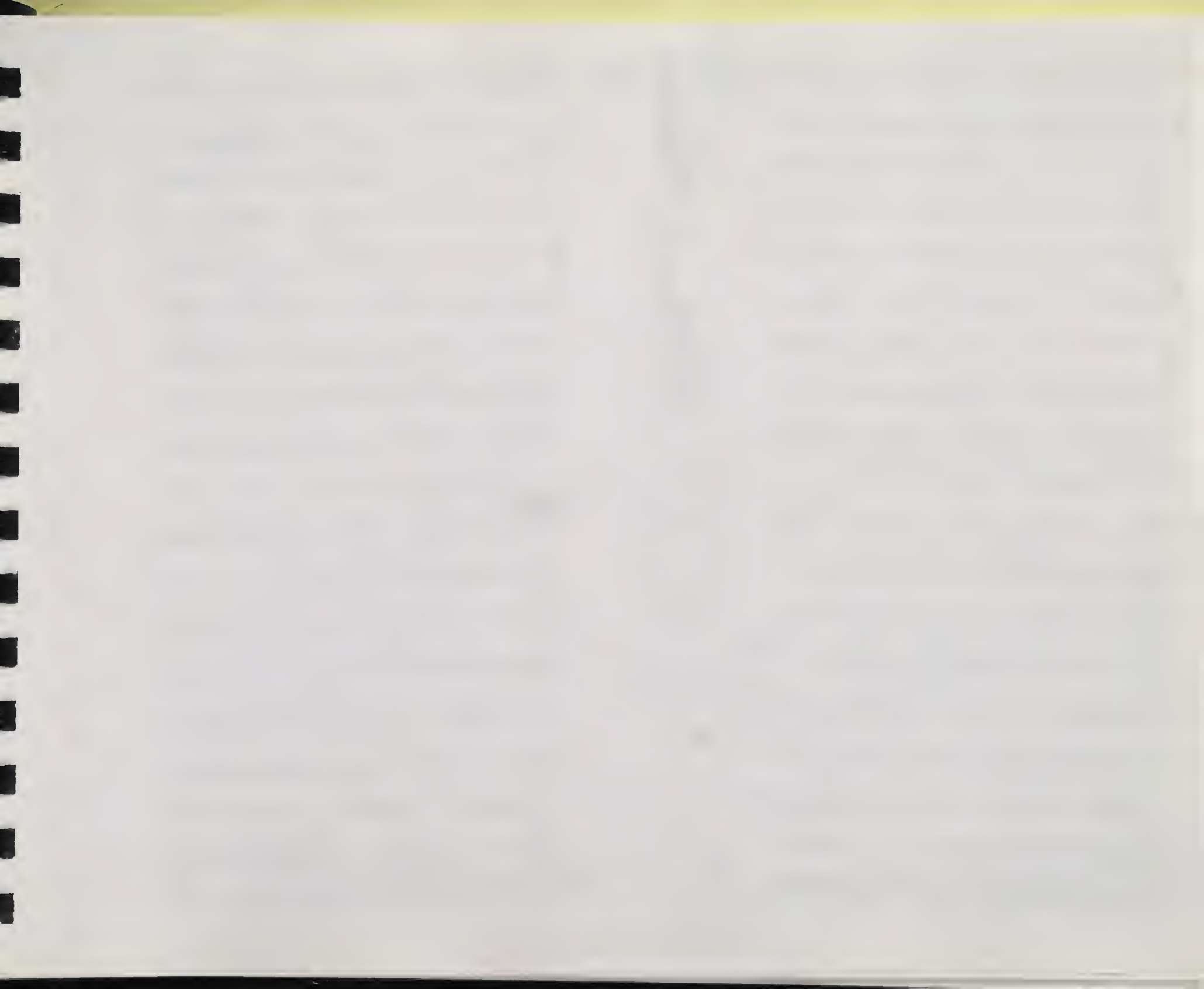
پرسید مختار را سوخته داده از زندان بر آوردند و در بعضی کتب سواد نامختی الله
بن عمر و سواد نامختی الله بن عمر و ابراهیم بن محمد کاتب عیسی الله بن
ایدها طبع است و السلام علیه پس عبدالله بن عمر بن ابی نضیر الله بن
بنی و بن النضر بن الصبر و النضر بن ابی و بنی کاتب الله بن علی بن
نظر ان فی کتابی بنی و السلام علیه در حق الله در کاتبه است و بنی
زیر بنی قباچی که از حق نظر ان بر سر او فوج کشید و در دست زیرا که اگر او را
که از حق روزیام مکتوبش انواع و قباچی دیگر مانند زنا و لواط و شرب خمر و ظلم و
ما فی ذلک بنظر بیا که این بنی در غیر نیست چه شکام استیلا و بر عراق و در غیر
بسطاب عادل و احسان و بر و امان بر رعایا که بدین و این از کلماتی است
و در خبا که کتب سیر و تاریخ شاه است در روضه الصفا فرموده چون گوشت زشت است
و عبدالله بن عباس بنی الهادی را بصله وصل فرستاد و عبدالله بن عباس را ایات از منته
کرد و محمد بن عمر بن عطار بن حجب را ایات از زبان حاکم فرمود که در این حدیث
بر حدان کاشت و بنی تمام مل و عقد و ایات و کانت کرا که ایات که ایات است
در قبضه اقتدار مردم خردمند کاروان و امرای حجب فرموده عمل نموده بر کلمات
و در حق مملو و در معاصرت مختار ستانده با مملکت محمد گردانیدند و حق را برادر
تبا سیر و عادل و در او در حق رسوم ظلم و بیدار بر انداخت و شرح را در حق
آن ولایت قیام نماید و چون او را بخت عثمان متهم می داشتند تعارض نموده خود را از
امرات داشته مختار شغل قضا و منصب بزرگ را بدی از فقهای مومنین کرده اند

نیز خود را و ان مظلوم شسته ال جور و ظلم را کوشش است و اخراج الله بنی
کلامه و اگر او را از قباچی فعل قاتمان حضرت سید الشهدا علیه السلام عرض دادند و
بن سعد و عبدالله بن زیاد و شریک بنی الجوشن و اقبال است و عمال کثرت که
بر ابراهیم بنی امیه و بنی مروان اقم قباچی است مسلم است به باعث فوج کشیدن مصیبت
زیر بر بنی را تمام و ملافی جباریت که در دولت زیر بر از حق را بوقوع آمده بود
صوبه و اگر گوشت را که از قبل عبدالله بن زیاد و کوفه قیام و کشت اخراج نموده بر کوفه
یاخته و دیگر مملکت این صلحه را از احکام بنی زیر از مزاج نموده در حق تصرف خود آورد
بود و استظهار و ممانعت بعضی قاتمان حضرت امام همام مانند بنی که در واقع کرا دار
جادوگان عسکر شفا و کشت از حق بنی سعد بود و مانند محمد بن شفا کندی نیز محکوم این عزم
و در روضه الصفا آورده در بنی شفا و محمد بن شفا کندی از حق را کتب بجهت
و مصیبت بنی زید را بر حجب مختار بنی حجب و تخریب نموده مصیبت بنی گفت تا به بن
و بنی صفه بنی بودند و در مملکت کوفه نمیشد چون ماله و مالح ایشان از امر عادل تجاوز نمود
مصیبت قباچی بنی زید را فرستاد و مملکت مملکت بنی حجب با حق رخلاف بر امیر
کبار و مملکت حجب از امیر بران نیامد بالاخره مصیبت بنی زید را شفا و کشت از
مملکت فرستاد و محمد بنی زید را رسید و مملکت با او گفت که مصیبت بنی زید را یافت که ترا است
زودن کرد و گفت من را مملکت شفا اما زمان و فرزندان من در دست موالی و ابرار
چون بیزند من از حق و مملکتی است من را دران شده فخرت افتاده ام و بخت آن
بخت تو آمده ام که هر طریقی که باشد و هر کیفیت که ممکن بود ترا بان طوف بر من مملکت
عبدالله بن زید را بلیا به مصیبت مملکت را حلقی که مشغول شد متوجه شد و در حق



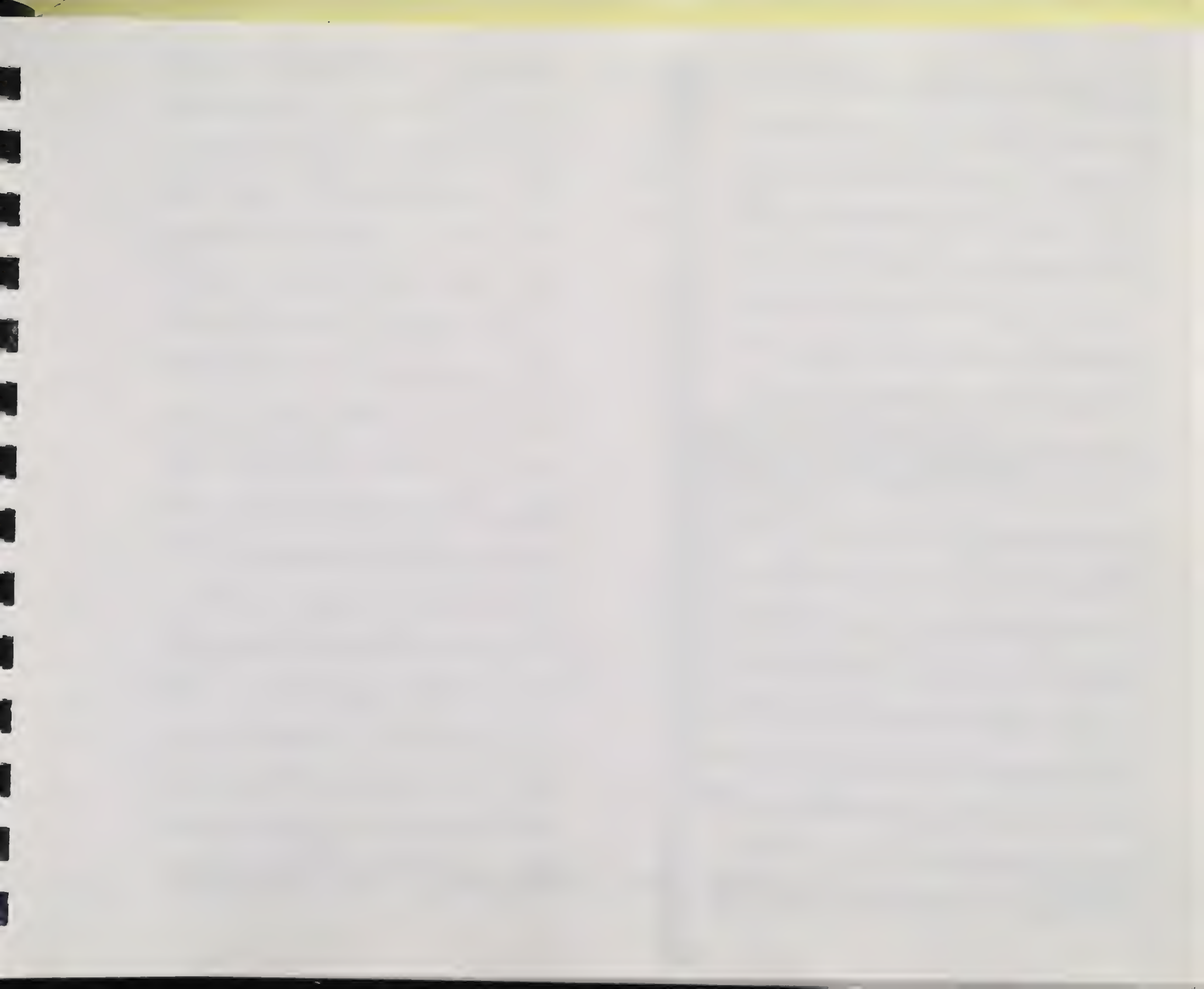
بن محبت الازدی را کوفه فرستاد و مردم را از نصرت شما باز داشتند و در ایشان را محبت
عند الله بن زبیر دعوت کند و مصعب هر و روی کوفه نهادند و حتی را بن سمیط را با
نزار کس قتلید آنها نامزد نمودن الفرقین محاربه مصعب روی داد اکثر امر او اعیان
فتح و درین شهر که مقتول شدند این سمیط که بود در لشکر کوفه نیز قتل رسید بقیه السیف
منهم که دیدند بعد از وقوع این واقعه فخر زخم و با فوجی که در رکابش حاضر بود بدو فخر
متوجه شده محمد بن اشعث با عامه اصحاب خویش گرفتار اعمال سیر خویش گشت فخر
خبر و جهل بلوغ و رفتن و جدال بنفیر ساختند چون کوب اقبالش او بی رحمت نهادند
بر مساعی او اثری نداشت بخت بدی خود نیز مقتول گردید محصل سخن آنکه آل زبیر و
خاندان علوی با مردم و انیت دی الاقدام بودند خیاره بر مقتبلان اخبار واضح و واضح است
سلطه شیعیه و استیصال یزیدیان مکرده طبایع ایشان بود لاجرم مصعب بن زبیر
که مبارزت در سنگها رشت و محمد بن اشعث بر میان جان بسته بر سر فخر فرود رسید
باعث مصعب بن زبیر رفتن و جدال رفع سلطه شیعیه و انزعاج ملک از دست شیعیه
بود لا غیر و نعم ما قبل از حد و بر وز را منع ما از ماده را به سوره شکی نیست
را غم فرماید یاست و استیصال دشمنان و قتلان حضرت طاهره اگر چه در
نظر اعدای اهل بیت علیهم السلام اقیح قباح بود لیکن در نفس امر از محاسن خصلت
خجسته بود و در حقیقت بنیر این حسنه فخر را از دیگر محاسن عاری بود چشم بدارند
که برکت با و عیب نماید بنیرش در نظر و اگر او از قباح اقا و بیست که بر عی
ان از فخر است ظهور آن از فخر و روی عقل و نقل خارج از حد است اما عقلا
اند فخر را به بیار حارم بود تا با کمال و او را خود نسبت عدالت است و استیصال

و بنشیند و یار زوایت همه استیجاب کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سینه اش خنجر
گرو چون دید که مردم کوفه اراده انتقام و طلب خون امام حجت السید علیهم السلام
دارند بنا بر وجهی جاه و طلب ریاست با آن قوم سازش و آمیزش نمود تا او را در آن
قبول نمودند از آن باز تا حدین حیاتش کلمی با جبار مافی الضمیر خود نیز داشت پس
با جبار را مکرر کینا سید و در مخالفت دعوی ریاست اهل اسلام است که کوفه اقدام نمود تا
تقلا با بنی مکه که ارباب فن سپرد و از رخ و درین باب اختلاف دارند کلام برخی از علمای
معتبرین فن هر چه در نزد دعوی منی دانند و می بود از فخر اصد و در یافته ملک او ناب
فرستی که داشت احیاناً از وقوع بعضی سوانح مد زمان مستقبل اخبار می نمود چون مطابق
اخبار او واقع میشد بعضی جاهل فرود می را که ان میشد این اخبار بطریق وحی صدور یافته
شعبی که از اجداد است احادیث اهل سنت است و در سلسله نقای او تنظیم نمود و از آن
شعبه از آن زمان حال مابین وجه می بود که این امر از فرست مومن در روز الصفا
دور و نقل است که شش از شیعیه خبر فخر فخری گفت که غریب ابراهیم بن ملک
اشتر بخان خراسان غالب آمده پس این زما و حصین بن عمر و طلال و طلال را بکوفه خواهد
فرستاد و جمعی از جند او را سوار صدق قول فخر را فخر به کرد و کن بودند که در دوی
بکوفه می بر سر شعیان ایشان گفت که ازین عقیده فاسده رجوع کنید که افعال این
نامشی از فرست مومن می باشد فخر بن رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که فرست
شعیه را مومن لا یخطی منی و برز مانی از کتاب شرا آورده که فخر را غلامی بود که جریل نام
داشت و معاویه است و در فخر جریل بن جریل گفت من با جریل چنین گفتیم
خودم جبال را بطنه خود است و فخر مشهور بنفیر است که فخری در مکه با فخر



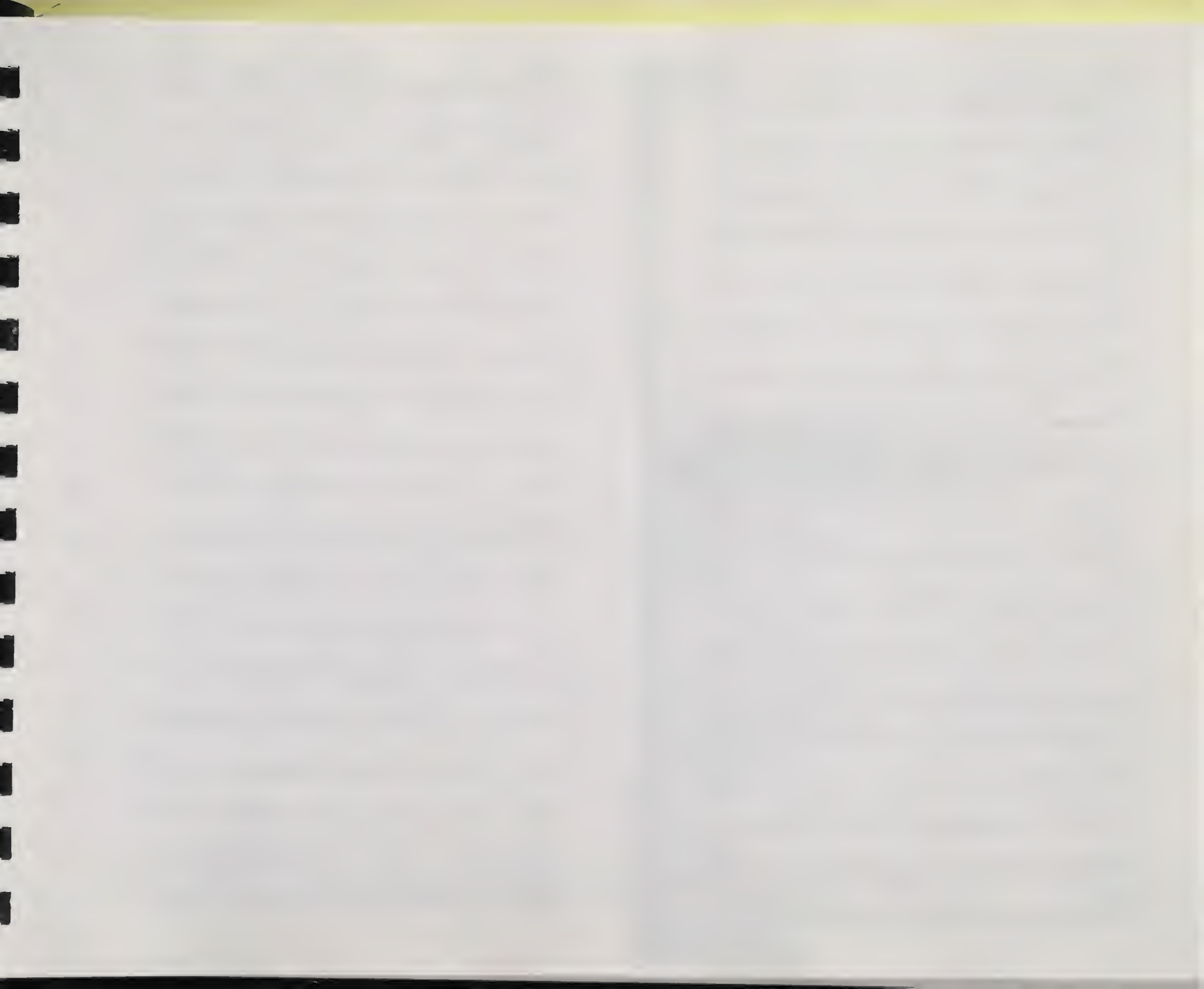
دوم بر خرم نمود که در اصطلاح برخی از علماء لفظ جریل بر واقع و پس اطلاق می شد
و اینست که فی الاصطلاح و لافی التسمیه بنده الکسم به تسمیه جریل و مکمل در اسلام
شایع است و تسمیه جریل که روی نمکند و می یابند و ابو طالب محمد بن
سلوک اول الذکر است و تسمیه تکریم ادعای الوصیت نیست چه درین خبر و زمان
شایع و واقع است علانان را بر خشمید و از اسباب و اسفند باز خست و نظایر این مرسوم
میان مردم محکم از صاحب علانان موسوم باین اسباب دعوی شایع است ای بلکه دعوی
سلطنتی که این بادشاهان عظام غلامان شایسته نمی کنند که در بعضی ممالک و بلاد معتاد بوده باشد
و محتمل است که امثال این بنوات اعدا و مداخلین افزا نموده و شایع و واقع نموده باشند تا
باین حد رسیدن بر قتال و اتصال او را منکر و دیده او را استمال سازند چه قتل را بدو
خروج مرسوم و عذر مطلق و حال تحقیق مسلک و درشت ملی از آنها عبادت بنابر
مرد که شهادت او در اسلام از مخترعات جناب اوست با شرف این تسمیه
ام المومنین عائشه صدیقہ بصوب بصره نصبت فرمود و عسکر انجبار و عسکر ادرب و ادرب
رسید مکان آن مکان اغار صباح و بناج نمودند ام المومنین از نام آن تسمیه استغفار فرمود
حرف تحقیق برست که آن اب جواب است فرمود اما که در آنجا امیر راجون و حدیثی
از عمر در کانیات صلی الله علیه و آله کشیده بود و یادش آمد از آنحضرت فرمود که بگویند
خیم زنی از زمان خود را که مکان جواب بر و بانگ کنند ای حیر از زمان ما پس از خدا و الله
ان زن تو با منی غم مواجب هم فرمود و عبدالله زهر جمعی از ادرب را بطایا مخصوص گردانید تا
نزد عائشه که او ای دادند که این موضعی دیگر است نه جواب و اول شهادت زور در اسلام
واقع شد آن بود و صدیقہ را خاطر بخشن دوم تر از عیادت تسمیه اند که بر واد و واد و واد

موجود از عقب پانجه خور و در میان سپاه افکند و او زده و در انداخت که امیک علی بن
ابی طالب رسید عائشه از بیم محافت و طلاق افت مراحت نتوانست نمود و چون صدیقہ
و دلیل را طلقه تا بار دیگر خضعت حال اسطلاح نماید طلحه حباب و او که دلیل از انفعال اندک
عقل کرده باز رفت که از آنی روضه الصفا و غیره دوم عبد الملک بن مروان اموی و اول
بنی امیه که در مکه و زور و نیانی انشین بعباس بودند و ظاهر بود و است تحضض علی الملک
و بپیش که در مکه و زور و دیگر که از اسلاف خود را زده بودند و روضه الصفا آورده
از سلاطین اول کسی که عذر کرد عبد الملک بن مروان بود و با کشته شدن عمر بن عبید
که رقم زده ملک باین کشت معذوق این قولست و اول شخصی از سلاطین اسلام که بخیل و
او بود و در از جهت امساک خراج الحار و کشت و او بخشن کسی بود که از امور معروف نمی کرد
و بعد از قتل این وزیر بمرکز و بر بالای منبر رفته گفت لا یا مری اعد تعوی الله کونفا
بنی الاخرت عقیقه استیثم جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده عن الکلبی قال کان
مروان بن الحکم والی البصره و بن عبید الحامی بعد از بن عبید الله و کان اول عذر و ای اسلام
انتهی مختص اکی از هر چه بپیش این بود که سبط مولی ابن عباس را بکشت تا دعوی نبوت
انجبار کرد و باین چه علی بن عباس بن عبد الله بن عباس را اندامی تمام را بر فیصل این واقعه
بکشت که عبد الله بن عباس خود جاریه داشت که خدمت او می کرد عبد الله بن عباس
جاریه مباشرت نموده ترک وی داد و بعد از آن بر حضرت عبد الله غلامی از زمره ادب
و بجز این است و از آن غلام حامله شد پسری آورد و عبد الله کبر را بر بندگی رفته سبط نام
گذاه چون عبد الله بن عباس وفات یافت سبط بزرگ شده خدمت و لید بن عبد
الملک بکشت و عذر بجهت میان بنی امیه و بنی عباس مایه نزاع و حرکت نمود و بعد



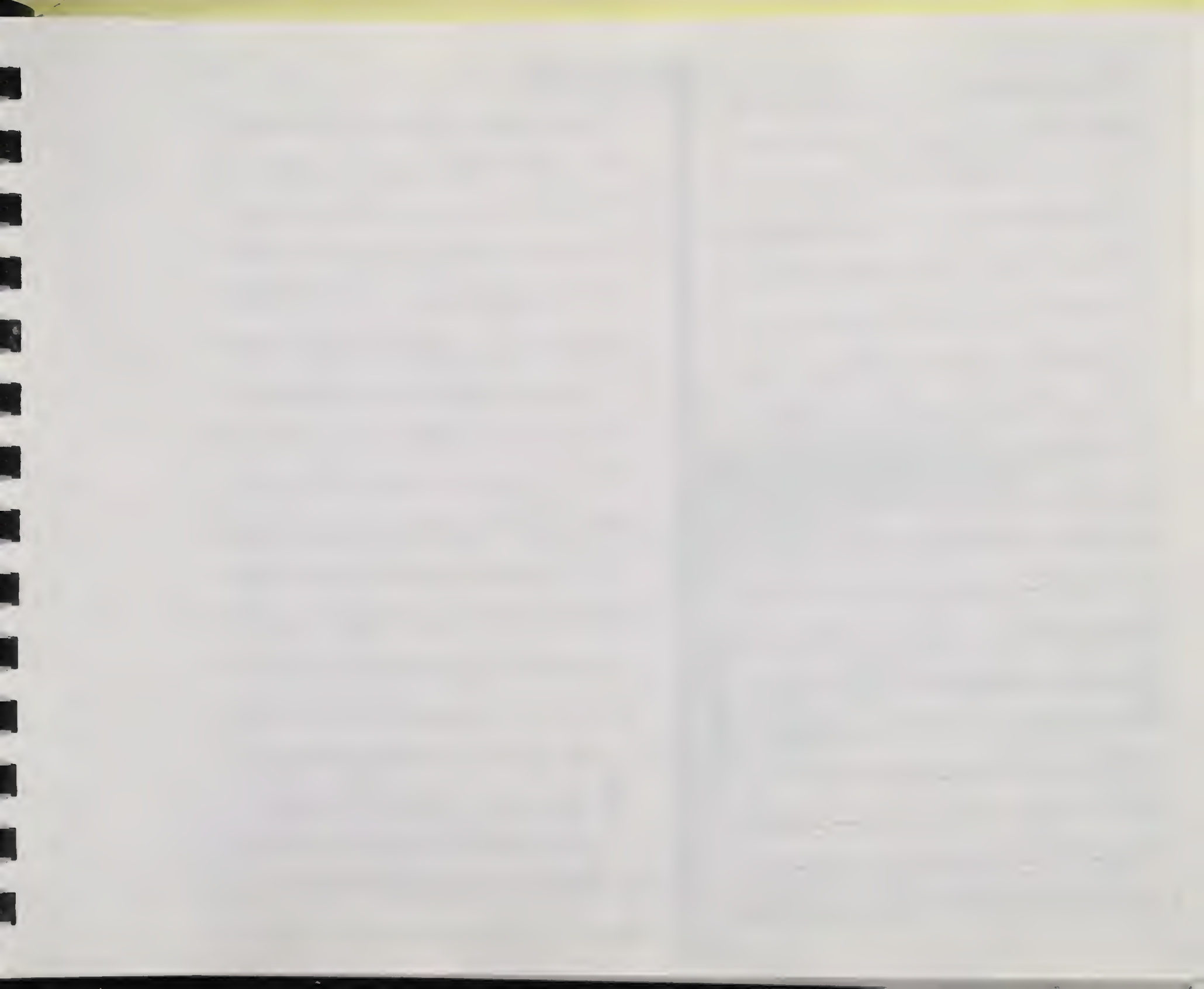
سلطان را بر آن داشت که دعوی کرد که سید عبد الله بن عباس ام و جید کس بر او را عبد الله
نور سلطه در حاکم قاضی دمشق گوئی و او ندوختن قاضی خلافت را می دانید نوشت کرد
حکم فرمود که سلطه از اولاد عبد الله بن عباس است نمود از آن ولی سلطه را تخصیص نموده که
علی بن عبد الله میراث طلبید و ازین میراث ای تمام معلی بن عبد الله رسید که از فی روضه الضفا
ذکر فی احوال ابوسلم المروری باطله ازین کرده معاف فرمود و فرقه غدار مجید و تنبیه است
این نفقات را بر بنی را خیر ابرشته مشهور نموده باشند چهارم که قول اول کسی که در اسلام
رسم ماتم عاشور او فوج و فوج و شیون بر او رفته و مخاریط در خیر نیست چه اول که
رسم فوج و شیون و غدار ای حضرت سید الشهدا علیه السلام بنا کرده است بنا را آنچه
کتب خارج دریافت می نمود سلیمان بن مرد صحابی است رضی الله عنه در روضه الضفا
فرموده چون بلال محرم سال نذر کرده سلیمان بن مرد و شیون را بد و بخیر را اگرگاه
ساخت بعد از روز از بخیر کوچ کردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل چون قریب بصر
امیر المومنین حسین رسیدند با هم گفتند که نژاد ار است که نخست زیارت حسین صوم
و وقت در دامن توبه و انابت زده از دین او عذر فراموش و انکار الحقیقت است فته
این سخن گفته متوجه ترتیب سطر اخفیه گشتند چون چشم افتاب من بر او منور حضرت
امام حسین علیه السلام افتاد و از اسبان فرود آمده اضطراب بر بقراری آغاز زده
فغان و زاری با وجع اسنان رسانیدند استی بعد از مدتی بعضی از سلاطین بوسیله ای آنها را
و یا لیز کردند و در عهد سلطنت خود بخیر باین رسم نمودند قال الفاضل العباسی
هرگاه محمد بن الحنفیه وفات یافت کسی که نذر او در بین امام و انتقال امامت از
افتاد و ابو تراب که از زو سالی این کرده بوده است گفت که محمد بن صفیه قائم الای

است و بجهت خوف اعدا خود و مخفی شده است بعد از مدتی ظهور فرمود که در غرض از این مردم
بدیگری کرده نشوند و باین با سلب سالی در مقام الحاکمیت و انقیاد باشند و سختی
عین و دیگر از آن کرده بود بر سلب و سلب خود را با ابو با ششم بن محمد بن الحنفیه اظهار نمود
و کیفیت حال امام اوست و انابت خود را ندیده است و بعد از بویا ششم اسحاقیه قاضی است
اوشده اند و این حرب کنند یکی از زو سالی اسحاقیه بود برای خود ادعای امامت نمود
و جمعی از جلیل و جلیل را زو سالی عبد الله بن جعفر که شریک اسحاقیه بودند بعد از ابو با ششم امامت
امامت را بعد از عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر تلقی دادند و جمعی گفتند از شیه کوفه اما
اینان نمودند و یک جامعه از کتب نیدان رفتند که بعد از ابو با ششم امامت از
اولاد ابو طالب انتقال کرد و با اولاد عباس نقلی گرفت و علی بن عبد الله بن عباس را
امام در سینه باز و اولاد او سلسله امامت جاری ساختند تا نوبت به عبید بن
رسید و آن موموم واقع شد و خیال صورت گرفت و طرفه را که نذر انبیا شتی خاص که بر عزم
خود آنها را امید قرار میدادند و بنام انبیا محبت میکردند برای تمام ازین دعوی نمودند
خود را ازین امر دور میسازیدند و این کرده انبیا الفار و تخیلی را محمول بر تقیه و خوف
اعدا میباشند که نور دیده در دست مروانیه بود و اصل تقیه در نزد شیعیان از سلفین با
که شیعیان یافته و درین زمان نشیخ منصور در کسیت و مختار است شده بود و جاهل میشد
که محمد بن یارین مذکور بود و غلامه و تفصیل از دلیل و دلیل گشته بودند ازین
که یک نیمه ام افتراق و اختلاف فاش بود و کرده باشد و در آن قول دین مستعین
و جمع شده بود موموم و صورت گرفتن آن خیال در نوبت منصور و در خیر نیست چه بگویند
چیز نوبت بگوشه و جامع در ضمن برین واقع شده که وقوع آن موموم و صورت گرفتن



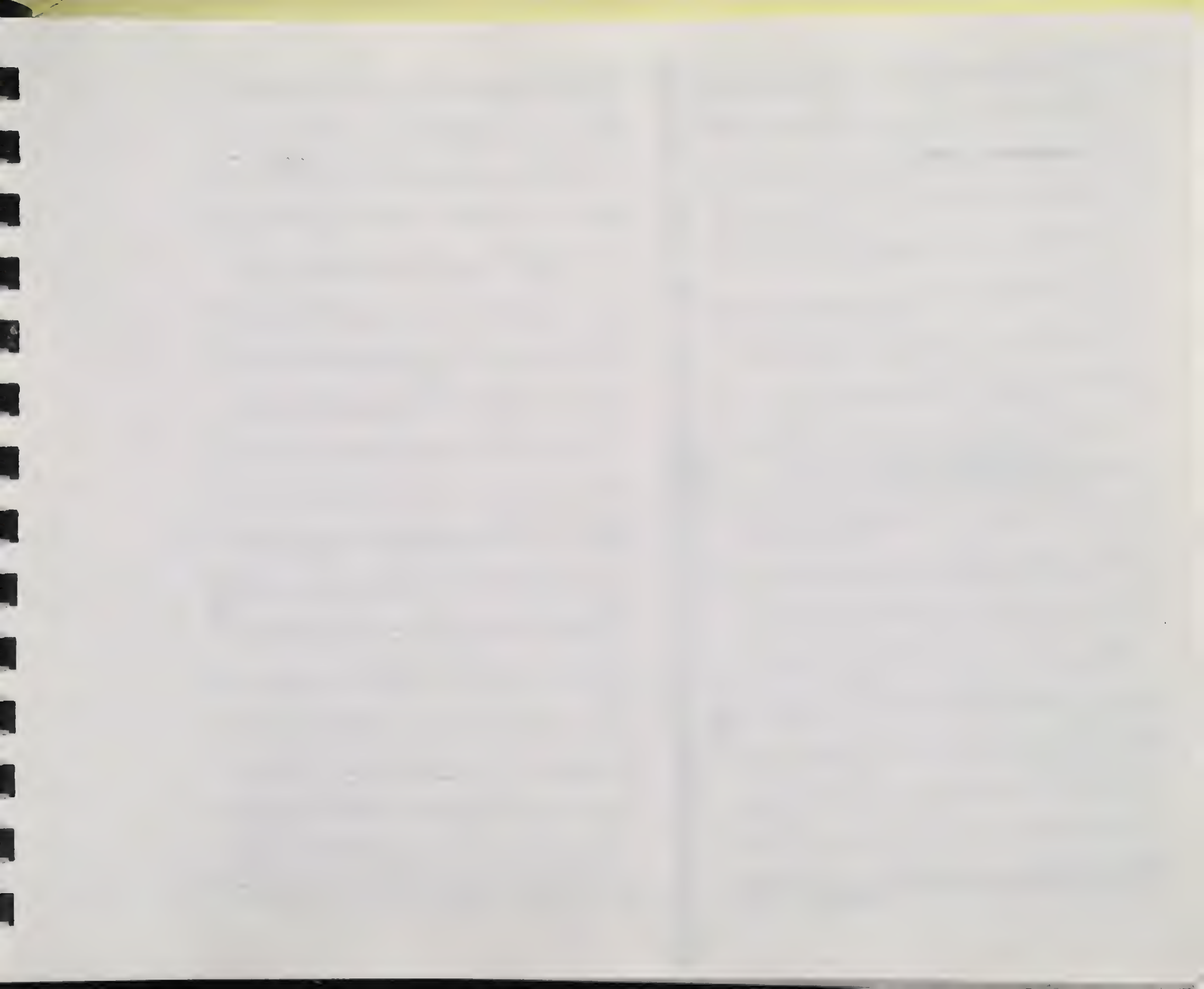
آن خیال در نوبت ابو العباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنه که او بنی
عباسیه بود اتفاق افتاد که از خندان بنی عباسی از خاندان اشترها را حجاج بن یوسف بنی
اطمینان مقب عوام را بد که ملحق الفجر درین باب در روضه الصفیاء ذکر است مبادت
عموده میاید چنانکه در ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ابوسلم مروزی را که عصب
احوال او مختلای مکرر میکرد و از سرشید خود ساخته بجانب خراسان گسیل کرد و علم و دانش را تسخیر
امری مروانیه کرد و در مالک خج بود دستاصل کرد و اینده هیچ که در تاریخ مکتوب است از او تفصیل آن خارج
از طور این محال است عرضیه مضمون این امر حضرت ابراهیم امام ارسال نمود اتفاقاً در کل بیت ملایان
مروان بن محمد مروان که او مروان حاکم کوفه شد و در آن او ان امر خلافت بود مشیق
بود کوفه را که دیده بر مضمون مکتوب اطلاع نمود مروان در کل از اوطایای خبری شکر اساحت
او را که از جواب مکتوب او را مطلع سازد در کل حسب الفرموده بل در ده مضمون جواب
ابراهیم آن بود که ابوسلم می باید که در اعلام دولت مامد و اجتماع و نامیر و از مزارع حرم
احتیاط غافل نباشد و هر جلدی که تواند و فیه این طغیان و عدوان نماید مروان بعد از اطلاع
بر مکتوب جواب این ابراهیم را که در آن مضمون در قریه جمیمه بود و نصف طلیده در زندان
محکوم شد و از آنجا به احوال مروان ابراهیم را از زندان عذر فرستاد و چون ابراهیم
را بر قفسه و برادر او ابو العباس سفاح و ابو جعفر مضر و عبدالله و اسمعیل و عیسی و داود و صالح
و عبدالصمد و غیر هم از آنای عباسی از جمیمه گرفته بکوفه رفتند و ابوسلم در ازل بود که درین
علی بن عبد الله بن عباس بود آن زمان حاکم کوفه و محض بن حبیب را که ابراهیم او را از
نشین و مامد با او را که آن را او اظلم گرفته بود و ابوسلم فرستاده بود امیر الخویش
و دو بوم استیصال مردمان موقوفه عراق عرب شده و این همه که از آنرا امرای مروان حاکم

حاکم و سپهسالار لشکرش بود و هم خود راه داده با کشت بجانب کوفه و درین شد خطبه
فوات عبور کرده نزدیک مان سر و رسیدن سره جنگ با السیاء و خطبه با اصحاب گفت
او را بگذارید تا برود و که هم مامد داشت سفاح هم خطبه خواست تا از روی دیگر و حال آنکه
بعضی از لشکران از آب گذشته با سپاه ابن سره در آن نزدیکی بودند حاکم بنی مروان
باب فرود رفته خطبه غرق شده سپاه لشکر با حسن بن محمد بن حبیب که در حسن با لشکر می نمره
داشت بکوفه رفت این سره از این احوال آگاه شده بجانب واسطه توجیه نمود و چون از آن
عجلی که از قبل این سره و ابی کوفه بود از آمدن حسن خبر یافت شد از آنکه رفته باین سره می نهند
حسن بن خطبه با سی هزار سوار در کشته خطبه هر چه تمام تر کوفه در آمد و در آن او ان خراسانی
در طلب تمام می بودند ابو جعفر و بعضی که از خطای سپاه ابوسلم بود از لشکر آگاه کوفه در آمدن
او را خبر داد که ابراهیم اخفصی داشت و ابو جعفر و او را می شناخت و در رسید که حال ابراهیم
حسین گفت کشته شد ابو جعفر گفت و ابو جعفر جزو را که او را دیده گفت را در خود ابو العباس ابو جعفر
گفت کجاست ساقی خواب و اگر او با برادر و اعمام و اهل بیت خویش نیست روز دیگر
ابو جعفر بواسطه ساقی در مجلس عباسیه رسید و رسید امام کرام است و او درین علمی تازه
با ابو العباس سفاح کرد و ابو جعفر بنی شده بودی بخلاف سلام کرد و دست او را بوسیده و تهنیت
او را بوسید و رسید ابو جعفر از آن خانه مروان آمده امراد اعیان سپاه خراسان را از حرم
و مکان امام نشان داده و همه را از آن حرکت شناسد با ابو العباس سفاح سمیت کردند و
تخلیل سیدی محبت ابو العباس در شب چهارم و پنجم ریح الآخر سنه اثنین و ثانیین
ماه ربیع الثانی در بعضی دریا زرم سنه زو که گفته اند از وایت انکه در نصف جادی الآخر
روز که واقع شده باطلایه سپهسالار ابو العباس با اتباع خود سوار شده و بهار الاماره فرود آمد و



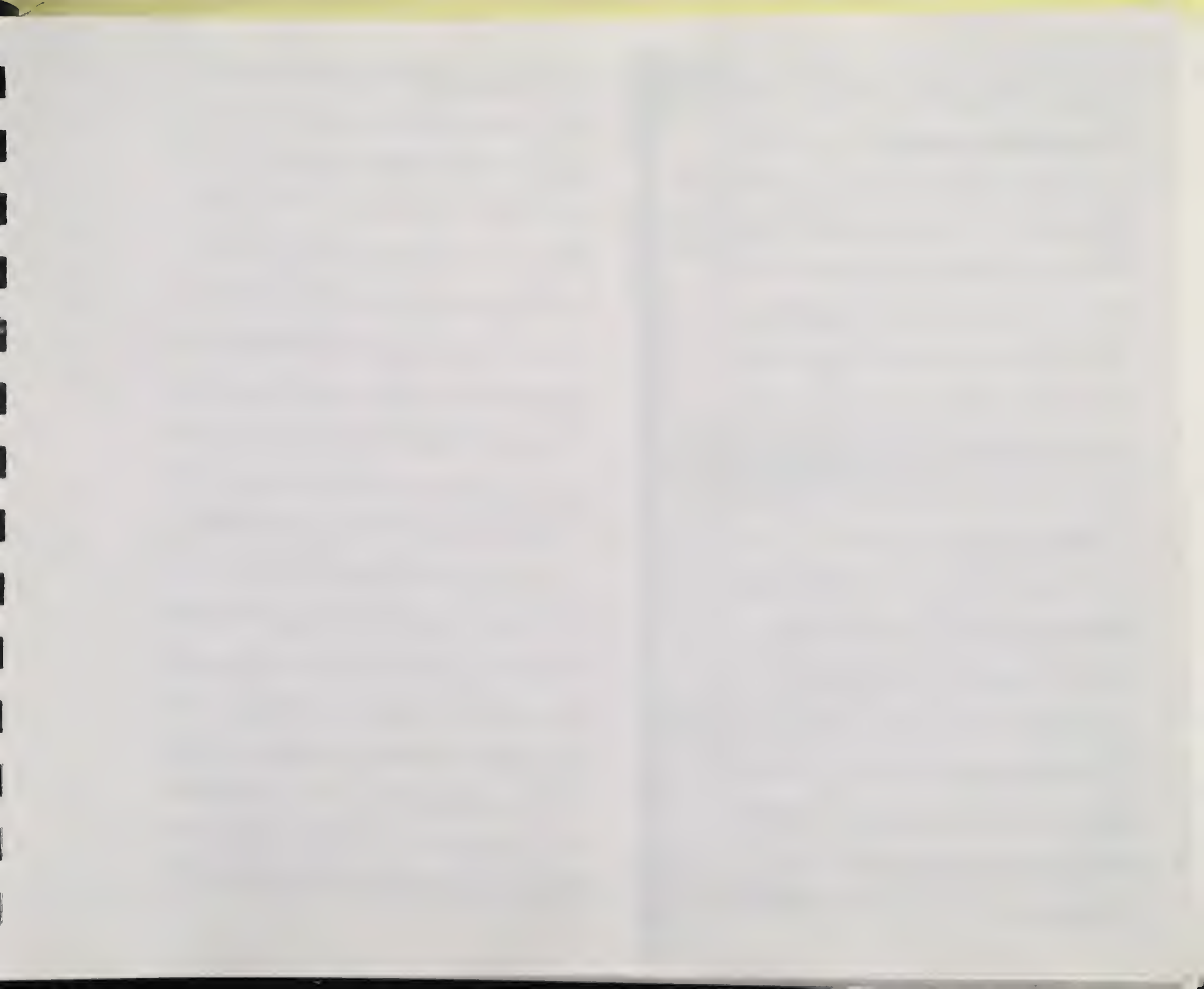
از این پنجو جامع رفت در شهر رانده بر مای خطبه خواند خلافت بنی امیه که این نشانی
چون از اوقات قانع شد باز در کبر سر گرفته خطبه قصیم بلغ آغاز کرد و باز آنکه دوران بر روی
در دست زبانه بالایی مکتبش بخش داد بن علی یک درجه بایان تراستاده خطبه
را تمام کرد و بعد از آن صفاح داد و از عمر بن فرو داده و بار الاماره رفتند روز دیگر صفاح
موضوع حمام عین که ابو سلمه با سباه کوفه افتخار نزل کرده بود لشکرگاه خشت و سکونت کوفه
بعم خود داد و دو عم دیگر فرزند عبدالله بن علی را رفیع مروان نامزد کرد عبدالله بن علی
معلوم زرم مروان حار مروان شد و بعد از تلاقی فریقین جنگ حبیب در میان آمد سباه عبدالله
بن علی غایب آمده لشکر مروان یان مانند نباتات بخشش متفرق گشته روایتی آنکه چون
صفاح راست شد مروان جهت از اقامت بول بگوشه فرو داد آب و آب و سبزه و دیگر
پیرا شده مردم مقبره آنکه او را حاشه دست داده و بخت رفتند بعضی از طرفی گفته اند که دست
الدوله بر او چون خبر بخت مروان صفاح را رسیدم خود عبدالله از دست که دست از طلب مروان
بازیدار و تا او را بکشد عبدالله از کوفه دستش نام را درخت تهره او رده و دست
را نیز صفاح خست و افواج که در وقت مروان متعین شده بود و بر بعضی که ان را از دست
می گفتند مروان رسیده و در انشای جنگ شخصی خبره بر تکیه و مروان از آن خبر شنید
سرش را برین صفاح فرستاد قتل مروان در وی حربه است این نشان و ماه و انشای مروان
نکار و حیدر در هم بود و در دست از بخت او را حیدر می گفتند و حیدر می گفت که مروان
است و بعضی احوال ناشایست دیگر درین از حیدر نقل می کنند چون سر مروان در پیش صفاح
صفاح سجده نهاده مراستم الهی بفرستد برسانید و مقیم با عدل و داد و دنیا نمود و در
ست و در این و مانده بار و در خود و ابو جعفر و اهل حق و ابو سلم مروان بر حیدر بی عبدالله الحار

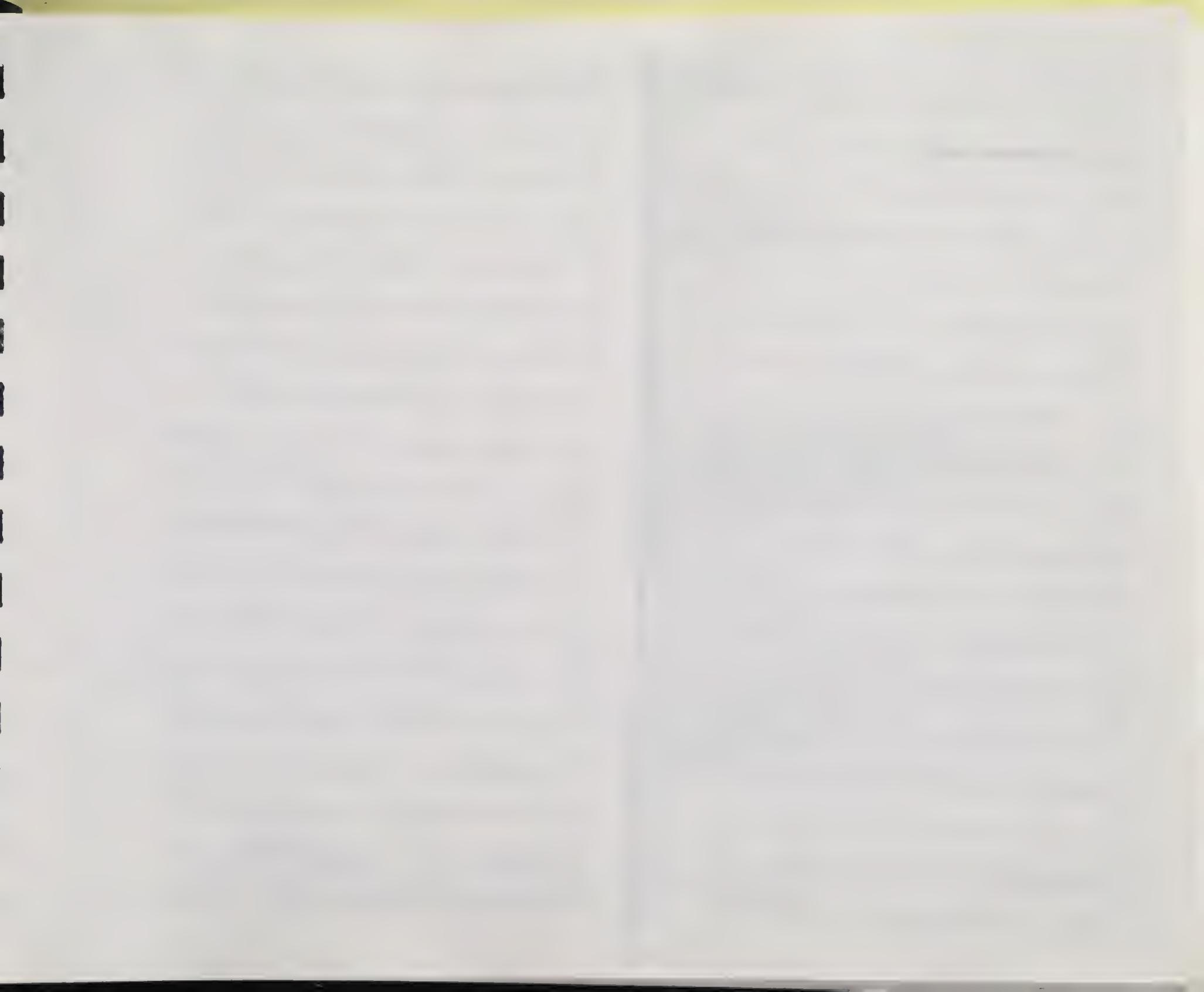
به دست دیانت بهر دلی ناسک حج در سیرت هم نمی مجبور بودی و منافع انبار در دست
 خلافت چهار سال و هشت ماه بود و بعضی چهار سال و دو ماه گفته اند بعد از آن حال او
 سر و درش ابو جعفر منصور در آنوقت بر سر خلافت نشین شد پس ثبات شد که صورت کرد
 این خیال میوم و در وقت احوال باس شجاع که اولین خلفای عباسیت اتفاق شده به
 و در وقت ابو جعفر منصور که بعد از آن وقت سلطنت جویس نموده با جلد انقبول و انشال
 معلوم می شود که جناب مخدومی قطع نظر از کثرت و کمالات تاریخ و آن عدم انظیر اند
 نکته انچه فرموده طرفه تر این که اندیشه شخاص که بر عزم خود آن را امید قرار میدهند و بنام انجا
 میگردند برای تمام این دعوی می نمودند و خود را دور می کشیدند و عظمت این دروغ را
 چه برنجی از این شخاص بر دعوت و اعیان اتفاق می کردند و خود را دور می کشیدند و عظمت این
 اتفاق من سیر و واضح است درین مقام که در خرد خیال با دورت نمودن می خود و از آن جمله
 ابراهیم بن محمد بن علی عباسی است که ابوسلم بر زری را تربت کرده و از اسان فرستاد و میر
 اتباع خود گردانید و تحلیله را نیز دعوت مردم ان ضلع یعنی فرمود و از بعضی ابوسلم بخشن
 می رسید و از آن پیش ترغیب را بر دعوت و استقبال اعدای کرده و اتفاق بر اعیان خود
 نمی کرد و خود را دور می کشید لیکن زمانه آورد و مهلت نداد و در وضع الصفا در ضمن احوال ابوسلم
 خود تری می گوید و بر آن در شب ابوسلم اختلاف کرده و اخره اصفهانی گوید که اول
 حمزه بن اماره است و دانش در قریه اصفهان بود و در سنه ماه هجری در ایام خلافت
 حسین بن عبید الزیر دوم حمزه گوید که پس می گوید در زینب می گوید و از خواب اتفاقات گفته
 گویند و از خوابی بسیار و شباهه پوشیده و در غریب می خفت و ابوسلم نیز در چنین طریقی
 سپاه پوشیده و در غریب می خفت که کثرین اتفاقات گوید که یک و ده شب در میان خود را و ابوسلم



ببرحق بر گرفته و آن است که چنانچه گوید از قول بعضی مورخین که بنی اسرائیل بازخواست
ابو مسلم بن عقیل بنی هاشم از بنی مروان بازخواست نموده نیز در وقت الصفا بر وی گفته
که او از نسل ابوزریر است بدینش مسلم نام داشته نام ابو مسلم را بر او هم گفته اند که
نموده و بعد از آنکه تنویر شده در کوفه نشو و نما یافت در روز هس کی خدمت ابراهیم امام
رسیده ابراهیم مادر گفت که غیر نام دگشت خویش کن و او خود را عبد الرحمن نام
چیت گفت لفظ ابو مسلم اختیار کرد و ابراهیم دختر عزان بن اخیمل را که مشهور با ابو العزیم
و بر خیا که کفاح ابو مسلم را آورده و او را امیر شیعه خود ساخته بخراسان فرستاد و چون
علم دولت و بی ارتفاع یافت دعوی کرد که من از فرزندان سلیمان بن عبد الله
بن عباسم امی و فرستادن ابراهیم خطبه را با لای طین نزد ابو مسلم و تعیین نمودن او
و دعوت غمگین ابو صوح بگفته و از انجمله زید بن علی شمیم و یحیی بن زبیر
بنی امیه غمنا که این مرد و بزرگ بر دعوت داعیه خود افکارند داشته و خود را
نمی کشیدند چنانچه در کتب تواریخ مطبوعه من ش و غیر جم الباقی قابل التماس است
الاعقاب ثالث در تشیع آن شد که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام این
فانی عالم جاودانی خراسان زید بن علی بن الحسین که لقب بریه شمیم است بر شام بن
عبد الملك بن مروان که بادت ه وقت بود خروج فرمود و چون در نواح کوفه و عراق رسید
جایه را شمیمی محضین با و همراهی کردند و راه اولاد مرزبان محبت ظلم عامل علی الش
راست ظاهر نموده بودند و در راه کس تا کسی نزار کس را شمیمی سبیه که از کشته
و خنجره بودند و برخی قابل با امانت حضرت بنی العابدین نیز همراه او شده و برخی
یوسف بن عمر ثقفی که از طرف شام امیر الوافین بود و پیوسته شده حضرت رسیده

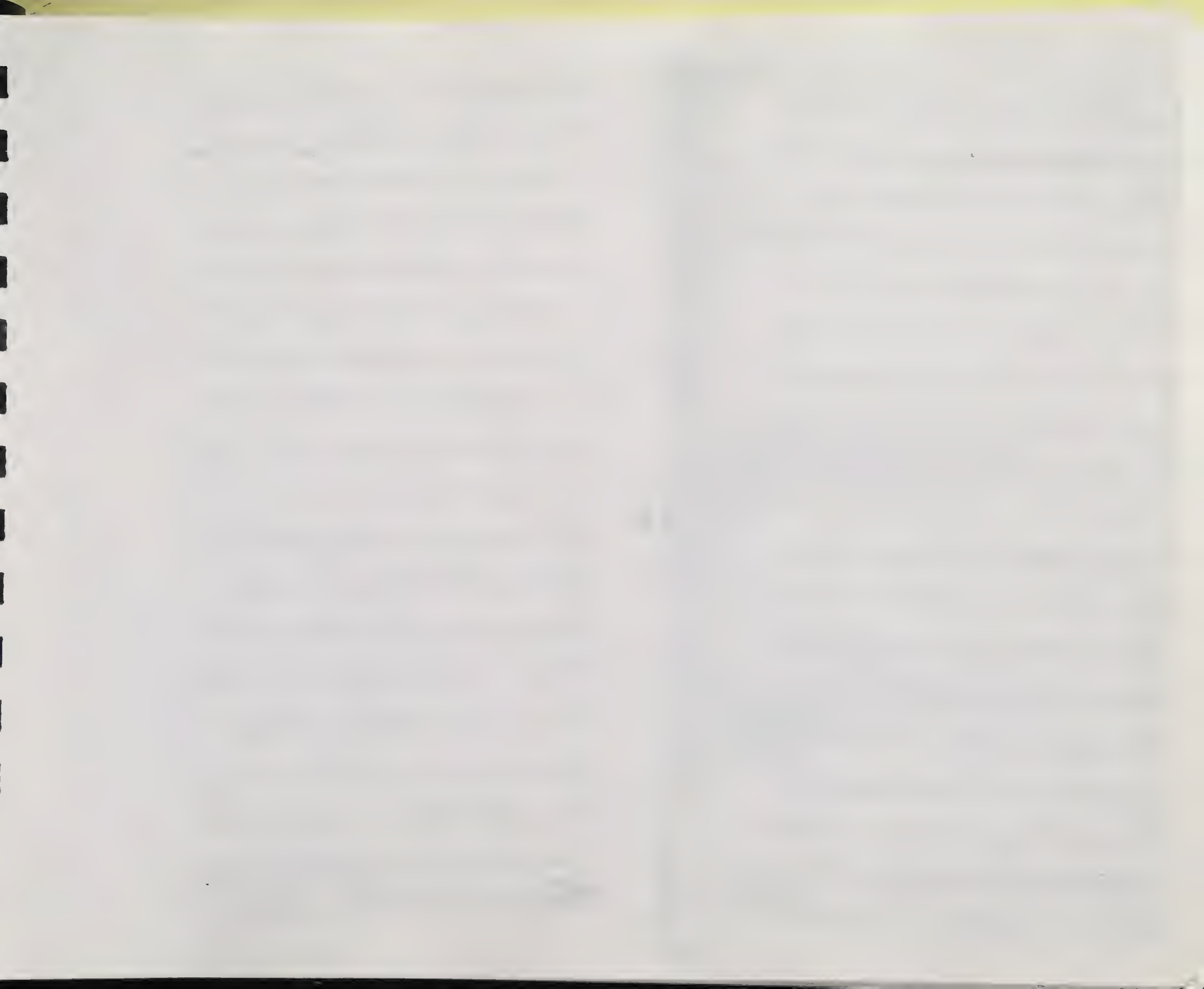
شبهه چون سب و تیرای از آنها شنیده بار بار در و توجع فرمود و در میان آنها را عقیده
شدند و نموده که اتباع خود را این امر شیخ مخالفت نمایند چون قتال نزد گشت و نوبت است
و نیز آنکه شیهه سیف و سنان انجامید و وقت امتحان شیخ و محبت اهل بیت رسید
آنکه مارا چو از سب و تیرای صحابه منع میفرماید بزرگ رفاقت او را ضعیف شده و او را در دست
خود خود را برده بدستور تقیه حضرت امام حسین علیه السلام بخانهای خود فرستاده تا آنکه
و درین ماجرا طوفان انقلابی در تشیع راه یافت جماعه که باز بدین شیهه مانند خود را شیهه
خالص لقب کردند و قابل شدند که امام برقی بعد از حضرت حسین بدین شیهه است و نهاد
که میراث آبائی اوست نصیب او شد و جان خود را در راه امامت باخت و امام را
چنین می باید که کسی بخود منترسد و شمشیر را بد و بر دای رفاقت و ترک رفاقت
نکنند و جماعه را که از محبت او جدا شده بگفته برگشته و افاض لقب نهاده ملک خود زید
شیهه در حق آن یوفایان در وضع زن فرمود و رضو ما فهم الرافض و این جماعه را بر سر
از خروج بخانهای خود گفتش لعین امام را بی خود در میان افتاد و خود را با ما لقب
کردند پس برخی قابل شدند با امانت حسن مثنی که فرزند حسن مجتبی بود و علیها السلام را که زید
قابل شدند با امام محمد باقر علیه السلام که افضل اهل بیت در آن زمان و اعلم و ادع و عبد
الکبیر بود و وجه شکیبایی و رفق را بر ابا شمیم دعوت آغاز نهاده و دعوات
امید تب که در ساسی این کرده اند شام ابن الحکم و اهل و شام بن سالم جوالیقی و سلطان
السلطان و قتی در زارته بن اعین و نوبت بعد از وفات حضرت باقر علیه السلام این جماعه
را باز اختلاف بداشت بعضی گفتند او بی لایموت است و جمعی موت او قابل شدند این
کرده بسیار شدند و جمعی نیز امتیاز بنان نموده و لقب امامیه ابرای خود خاص کردند





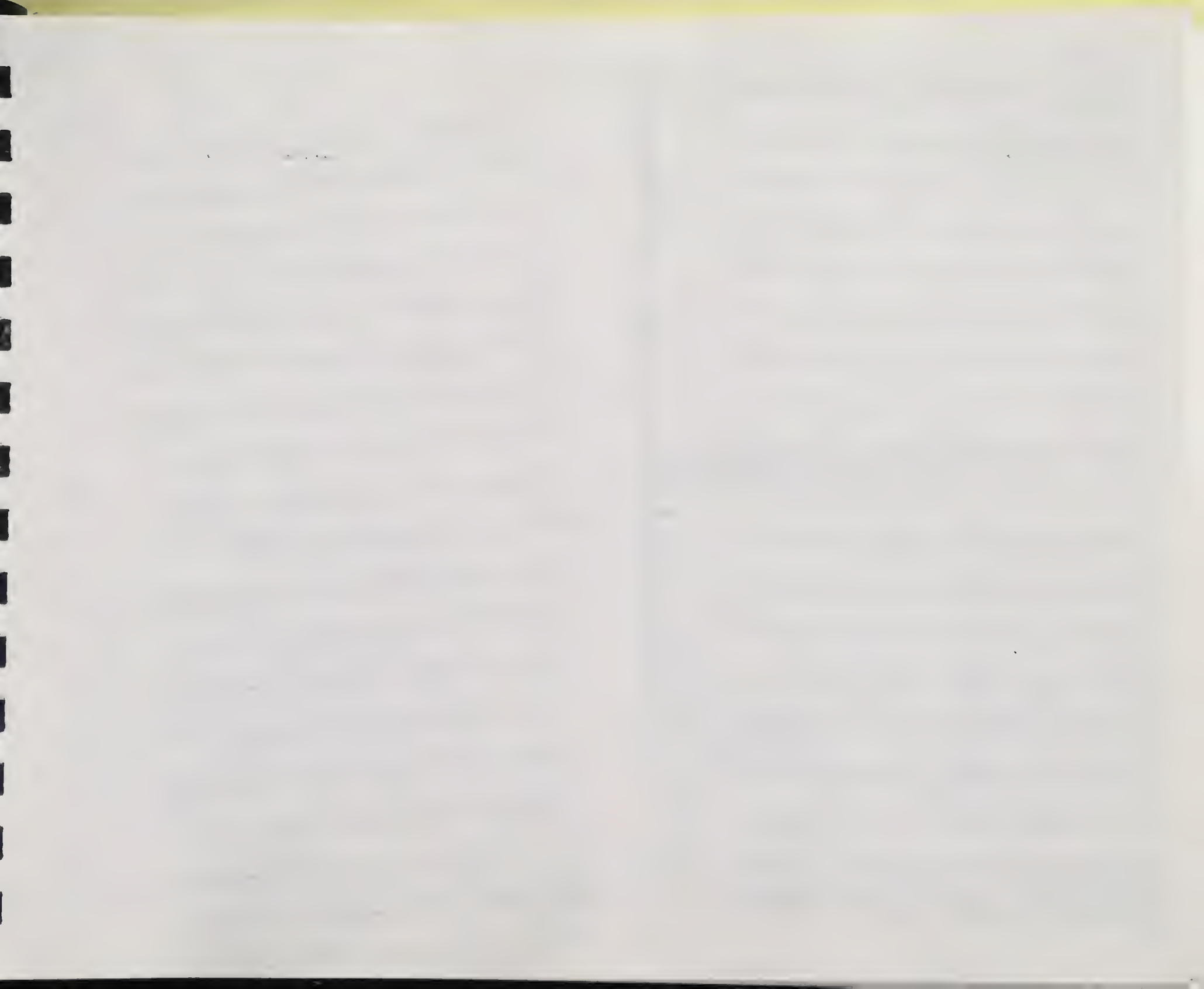
خلیفہ کی باحضر رسالت و صلوات علیہ و آلہ و صحبہ و علیہ السلام
 اور باقر نامیدہ بود و در قیامت نیز مخالفت آنحضرت خواہی کرد و او درشت داخل شد
 تو در وزنج داخل میشوی والدہ ماجدہ آنحضرت ام عبد اللہ فاطمہ زہرا بنت حضرت امام حسین
 علی بن ابی طالب است و آن حضرت اول جنی حسینی است و واسع العلم وافر الحکم بود
 و از آن مشہور است کہ تنبیه بر آن نموده اند و در سنہ پنجم ہجری در مدینہ منورہ در جہان مدینہ
 بر بگوشت حضرت امام حسین علیہ السلام تولا شد و در ربیع الآخر کعبہ چہارہ در زمان
 سلطنت شہام بن عبد الملک در سنہ پنجم و بیج سالکی بر یاض رضوان خرامیدہ و یضیع مرقون
 قال انفا نسل النساب عبد حضرت صادق علیہ السلام انقلابی بس عظیم و بیداد و جلال
 میل در پیش آمد و این انقلاب رابع است و در تسع از انقلابات عظمی پسین مایل شد
 کہ حضرت صادق می لایوت و او را احق و اتم شد و مرست خود فرمود و طالع
 انجیل قابل شد و بعد از وی سیر حیرت کاظم موسی بن جعفر امام داشتند و حاتم
 اسمعیل بن جعفر را باز اسماعیلیہ را بہ اختلاف افتاد و بخت گفتند اسماعیل خام لایمہ
 لا امام بعین و اوجی لایوت است و بعضی محوت او را امامت سیر او محمد بن اسماعیل
 قابل شدہ اند باز این فرقتہ با مختلف نشاندہ و بسبب اختلاف الزمان آن است ازین
 اسماعیل بن جعفر کھنہ حضرت امام جعفر ذوات یافت سیر بہشت کاظم گفتند
 و او ہمراہ حضرت صادق کہ بعد از مدینہ بر مدائن و وفات یافت و در تقاریر فرستاد
 مدنون است و او را غلامی بود مبارک نام مشہور بنحو شش و یقین و انوار و شہادت
 عبد مدین میمون قداح ہوانی یا او ملاقات کرد بعد از وفات حضرت صادق علیہ السلام
 اظہار نمود و بنی اشریہ محمد کہ مولای تو بود و بعد از ملاقات حضرت مبارک و در صوب

و عبد اللہ بن میمون قداح شنیدن خبر وفات او علی درت و تاب داشت و از کمال اندوہ
 داد و در بصرہ مدنون شد و سر غمزد کہ تراعد نام داشت خلیفہ خود خست آن سیر
 بر بزرگوار و شہادت و احوال و او اول از بصرہ انجم رفت و را نجابت و تابا می
 مرد و نہ و نصیب انبیا کاری از پیش نبرد بعد از آن بزرگوار دین رو ہوا و دوری جمعی
 از راہ بردن نام آمد و از انجا بصرہ مراجعت نمود و بیدار علی شد بعد از او سیر او
 بمقام بدر نشست اول بزرگوار زمین روا کرد و در انجا جاہ و عزت پدر او فرو و دو
 کرد کہ من ہمدی بودم مردم بسیاری باین قریب او را چارفتہ مقابلت او زیند
 بر او قیصد و دیگر ملا و موجب تسلط گردید اتباع جز را پند و یثب کرد و با جہد و بہرہ را
 بعد مرقی اختلاف و افتراق افتاد و دور شد و سبب انکہ مستقر کہ از اولاد او
 تکرار سلطان مصر و موجب بود اولاد را امامت بر او فرو کرد کہ نزار نام داشت بعد از خود
 نص نمود و ناچار امامت بر خود کہ مستعلی بود بر نص کرد و جمعی مقتضای نص اول نشند
 ترار امام دانند و گفتند کہ نص ثانی نوبتہ زیر ان نص اول کار خود کردہ بود و جمعی بر نص
 ثانی رانند و نص اول قرار دادند و مستعلی امام بنی اتفاقا کردند باز از فرقتہ اسماعیلیہ کہ محمد
 بن بزنی گفتہ شد و ہوا از خروج کرد و در سنہ د و صد و پنجاہ و ہج و خود را العبرہ بنسب
 و دعوی امامت آغاز نهاد و حال انکہ فی از علویان بود کہ انکہ نصی از علویان ما و را در ان مقام
 کردہ بود و او را ہما در در خانہ ان علوی پرورش شدہ بود خود را بان علوی مشہور کرد
 مدینہ خورستان و بصرہ و ہوا از مستولی شد و خلقی بسیار را کراہ کرد و فرقتہ خود را بر قیسم
 طبع ساخت و قصد عباسی کردی بر سر او فرستاد و او را نکست و او را یزید شورش کرد باز
 شکست خورد و در ہجرت خود و خود باز دہ سال گذرانید آخر در سنہ د و صد و پنجاہ و ہجری



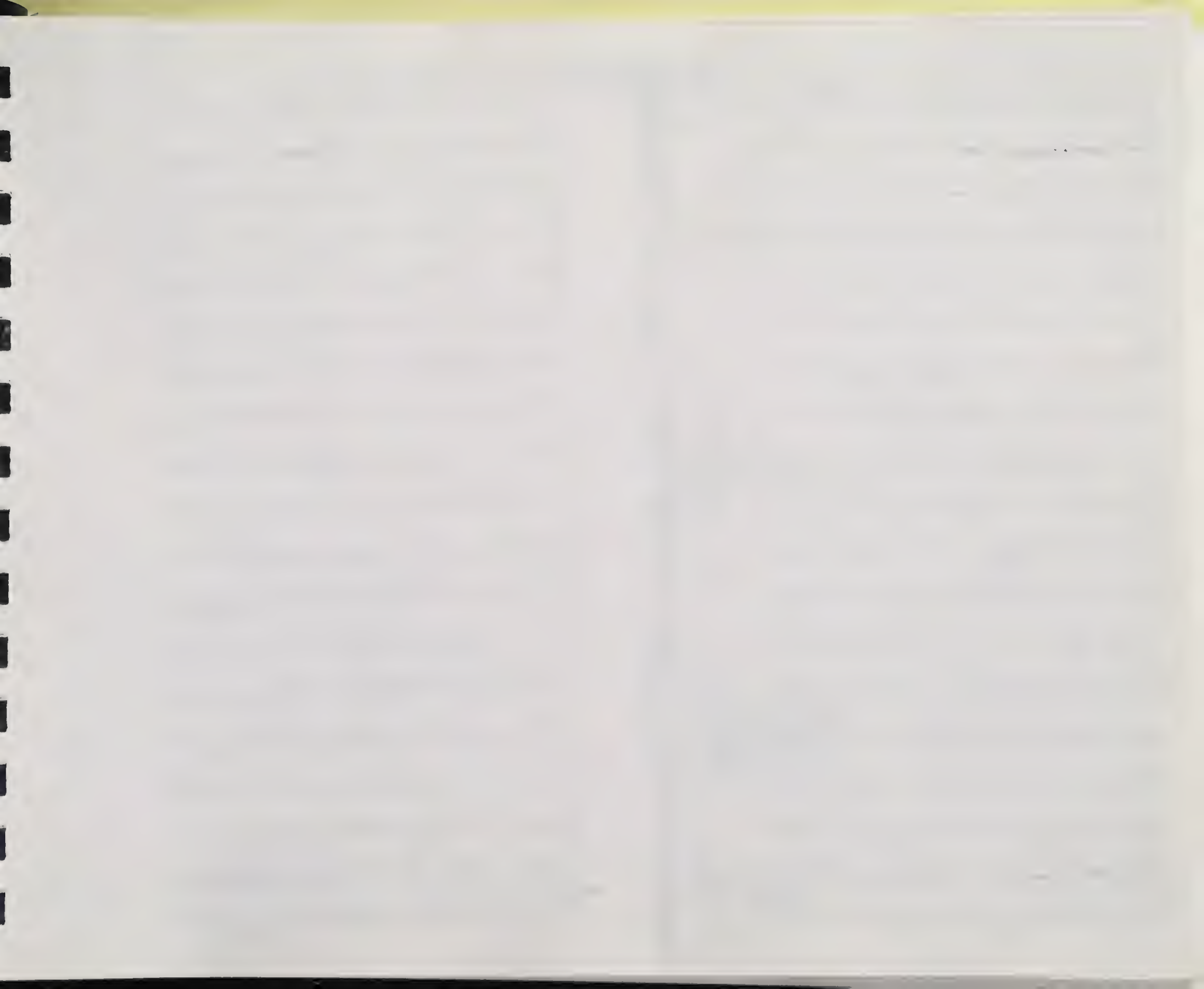
بر سر او فرو نهادند که آن را بر سر او نهاده او را بجام از بعد از حیات و در حال زینت نماند
یا قند در بقیه رسیده به بعد از رفت مقتصد او را بخت و برادر کشید باز در سده و صد و نصد و
بهشت یکی دیگر از اساطیر بدیشت نام او حکیم بن ابی شام که در اقصای قفقاز گشته بود و در
فلسفیه و مابعد فیضت حضرت صاحبزاده داشت و علم نموده و حل و حلالت و سحر و جادو
و اکثر علوم فلاسفه را بیک می داشت و غراب بسیار از او ظاهر میشد باینکه جای در شهر
ساخته بود و در آنجا وقت غروب بای می بر آید که گنج او را بچ فرستد روشن کند و
از طلوع فجر غراب می گشت و او خود را چهارم الهیه را بگوید می گفت و شنیده او تصدیق نمود
و جمیع او بسیار شد که بیوک ماوراءالنهر از دست او عا فرج انداخته آخر طایفه نوادگان او
خراسان و بیوک ماوراءالنهر بفرمان بر سر او فرستادند و او بای نبات افشوده
و او مقتصد و او چون بخت از هر طرف بر او حاطه نمود بایار آن از شر خود و قلمه
که در ابی بنی در سیاه بر قند کوی ساخته و بر درخته بود شخص نشسته بلباس اوراد و آن قلمه
کرد و علف و در آن سده و ساختند اهل اتباع خود را فرمود که آتش غلیم افروخته باز
بر نیمه آنها را شراب زهر آلوده خورند و پاک کرد و خدای آنها را آتش سوختند
راور ما و بر ایند بود از آن خود در خلی که در آن شراب فاروق ساخته خاتیش این بود که
هر خبر که در آن اندازند آب بشود و در آنه و فانی نشد و نه مردم حصار را گمان کردند
و در قلمه قائم است زنی نو جوانی در گوشه از گوشه های قلمه در بعضی بهوش افتاده بود
و در روز که بهوش آمد قلمه را خالی از یار و اختیار می بیند جهت و پشت تنهای
آنده فریاد می کند که در قلمه خرمین گشت مردم بالایی برج و باره می رانند و می
آید و محبت و در دانه رانند و مردم فرج فوج در آنکه در بر خدای خود

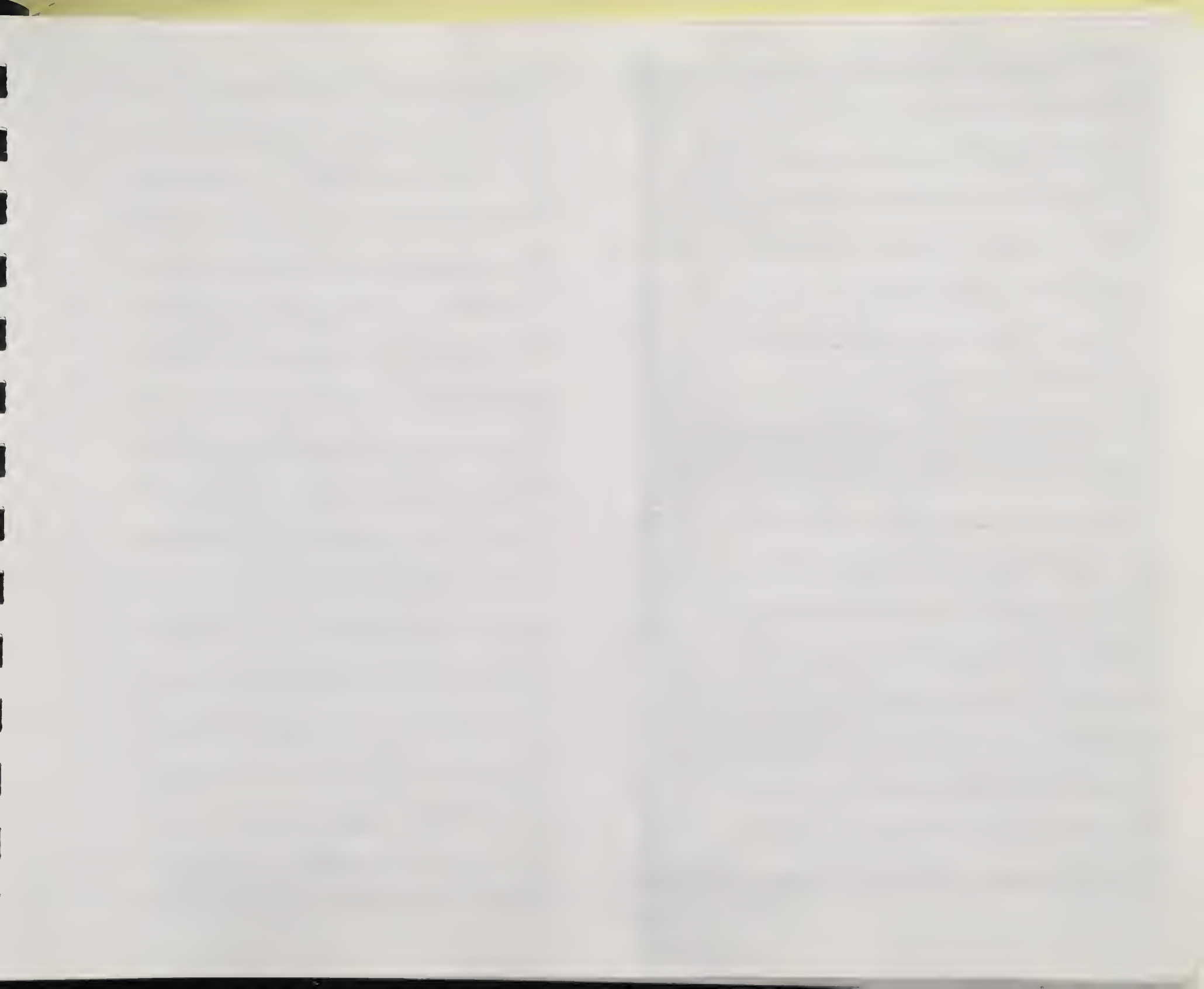
و محبت با او بخت که در زمین بعضی را بر آن نموده است از جانب مولا می گویند که
بر روی می نگاه تر فرمود پس بآن مقطعات قرآنی موافق کلام عسفه آغاز نهاد و بعضی از
قانون تعبیه و سحر و طلسمات و تسخیرات مراد را تعلیق کرد و خاتم محمد بن ذکریا را
در کتاب الفرائض نمیدانی از آن ذکر کرده و این عبد الله بن محمود قدس سره و بعضی
نخستین و دشمن دین اسلام نیست بهیچ در دین افتادند و قلوبی یافت از وقت او
نان در روغن افتاد و بدستور عبد الله بن سبا که اصل داشت آتش است حضرت کلام عبد
از طول صحبت و ملازمت این در دو با هم عهد و میثاق نموده و جدا نشدند مبارک بود رسید
بشکو کوفه را بنده ببا عیله دعوت آغاز نهاد و فرقه خود را اعتبار کرد و در مطیعه بخت
در آنکه قریه مطایب مبارک بود و عبد الله بن محمود بکوهستان خرق رفت و کوهستان
و خوش مشرب را بر در طلسمات و تسخیرات در دام خود کشید و بر کبی را از اتباع خود
که در کربلای خود را از دیگری بپایان دارد که استر زده است و در ناکه و نه ملک
گرفته خود را بمیمیونیه بخت کرد و چون از کوهستان خارج شد که در روز باران و صاعقه
مورد شخصی طفت نام نایب خود ساخت و بخراسان و قم و کاشان بخت نمود
و در بر بخت کرد و خود بجهت توصیه شد و در پی اضمحلال و اغوا می آنها کرد و در صفت
بلیط بستان رفت و بشوینا را بنده بمیمیونیه دعوت نمود و گفت که بنده بلیط
همین است و اهل بلیط ادوی با و جاسر فریق مسلمین از خود بدست تر کشیده
ضیق تکلیفات و تشکلات گرفتار شده اند و از لوازم و طبایع خردم مانده اند
بسیار نیست بر تو بجهت و بشوینا را در همین غارستان کشید و در بعضی دهکده
نیت بود و تمامت کردید چون خبر بر روی بی لانت رسید در بی تنبیه او پند خود را

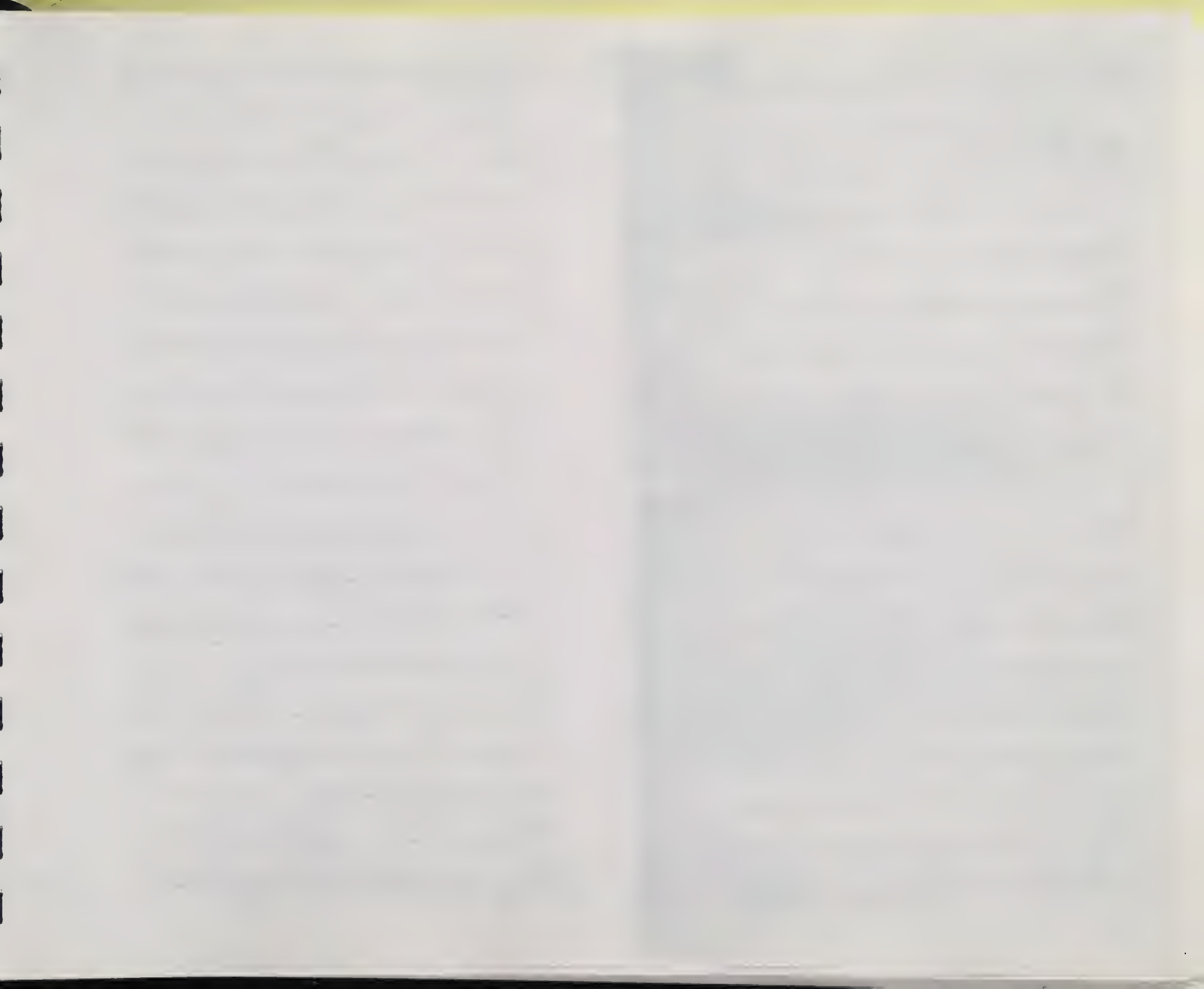


پنهان برآورده سخت روی تو جسته و مردم انجا را شروع کرد و تا بود کار او همین بود
و چون تابان ملک الموت کار را دید تا نام که به بعد از او تمام سپرد و قائم مقام بدین شخصی که
غیاث نام داشت نایب خود کرد و ملک عراق فرستاد و این غیاث بروی او دو آب
و شاعر و نگار و غنای اول مصنفین باطنیه است و او را کتب بی ستمی به بیان در اصول
باطنیه آن کتاب را بر صحن که ده است با مثال عرب و اشعار و گفتش این در ضمن
را خیار و ایات بسیار می آرد و منی و صوم و صلوة و حج و زکوة و دیگر احکام بطریق
مان کرده و بگویند گفت و آن را با نبات رسانیده می گوید و اوست از معنی است و بگویند
منجمه اند محض خلا و غلط است و در زمان غیاث مذکور نایب باطنیه را رافعی عظیم
شد و مردم را روشن کرد و پس کمال بی باکی و اباست و آن یافتند نبات پسند
خاطر و از حسب افتاد و در آن هزار جا بل و فاسق و در بقعة اطاعت او در آمدند و
ملا و در دست سمیت او و دیدند و این حادثه در سنه دو صد و دو اتفاق افتاد که
صفت صحیح ظهور آیات معبد لائین اشاره بان فرموده بودند و انجا شیع باطنیه
از غلام یافته و لول و بر ز و خون حیض منجمه طرفه معجزی بهر سید که و جال هم بعد از
آن میرود و در همین اثنا که غیاث با وج خلافت رسیده در انجا کارهای نمود
شخصی نزد او آمد و گفت که بی درجه خیالی و سالی نیست و جماعت می آیند ترا
بگشند خبر در شورده خود دیگر غیاث بچو و استماع این خبر و دست از امان و غیر آن
و سر اسیمه و حیران بردن همچنان که گفت و بدقی با حفا گذراند و لیکن در صحن احقا
خود سیکر و سر که با او در بخورد و او از راه بهر رتبه از بدی قصد آن کرد و باز او را
از طرف اهل سنت بهر شده باز از تحت در انجا راه جان نقایض او را سیر و غلبه

اثر بی از شبه می محصور آن نیامند بعضی از اتباع او که در اول تربیت متفرق شده
و بهیات شخصی شده بودند این واقعه را نشانه و حقایق را بهیبت او بسته کمال قدرت و شایسته
نمودند که و بلا شبهه بایران خود را بهار رفت ای کاش بمنز عرا او میرفتیم و با این سرتیبه
فان میشدیم آخر از زبان آن زن سر لیس که در غلبه مرض همیش بود کاه کاه بر او حال در و با
اصدا و او از سطح شبه قصد واقعی طاعت و حلیه سازی این صحبت در عین وقت موت
برای کراه کردن پسندکان و از خجاست و نیز در عهد مقصد روی از عین فرقه اسماعیلیه را که
او را ابو سعید بن الحسن بن بهرام خالی می گفتند اول خروج او در بحرین بود و بعد از آن در
بر بحرین و لطیف و سایر بلاد بحرین دست یافت و مردم را به نایب باطنیه خواندن آغاز
نهاد و تا امان خود را انجا نایب ملک ساخته و امن این کرده و بعضی این مکان کرده بودند و با
و ملک اینان غارت کردن و بهیات و چه کردن و در شوی مردم و تا فتن قوا و قتل و قتل
بود و از خالی از غنای او و او را در حاکم گشت و این واقعه در سنه صد و یک اتفاق شد پس
آن و هیچ سیر روی که ابو طاهر بود و قائم مقام او شده و قوت و کثرت بسیار پیدا کرد و بر سر جای
کمتر در سنه صد و نهمه تاخت آورد و نایب باطنیه را رافعی عظیم را و چون صلوات
او و فی الحقیقه بدیخت ملک و خلفا گشته شد و شخصی دیگر از قرامطه برآمد که نامش حمدان بود و با
محمد بن اسماعیل و دیگر القدر مردم را داعی گشت و گفت که ای اهل علم و ایمان و اوست
مهدی بوعود که دنیا را بر از غل و در او خواهد خست و خواهد آمد و اتباع خود را بقرا مطب
که و در این ملک را اتباع او بگوید غایب اند که باز روی کسی مبارک را قرامطه می گفتند
اتباع او را با این گفت باید کرد و الا و اصل قرامطه لفت مبارک است و خانیچه و در حقیقت
مذکور شد و آن شایسته تعالی بر محمد از حمدان ابن ابی السیاط عرب است و نجات حمدان



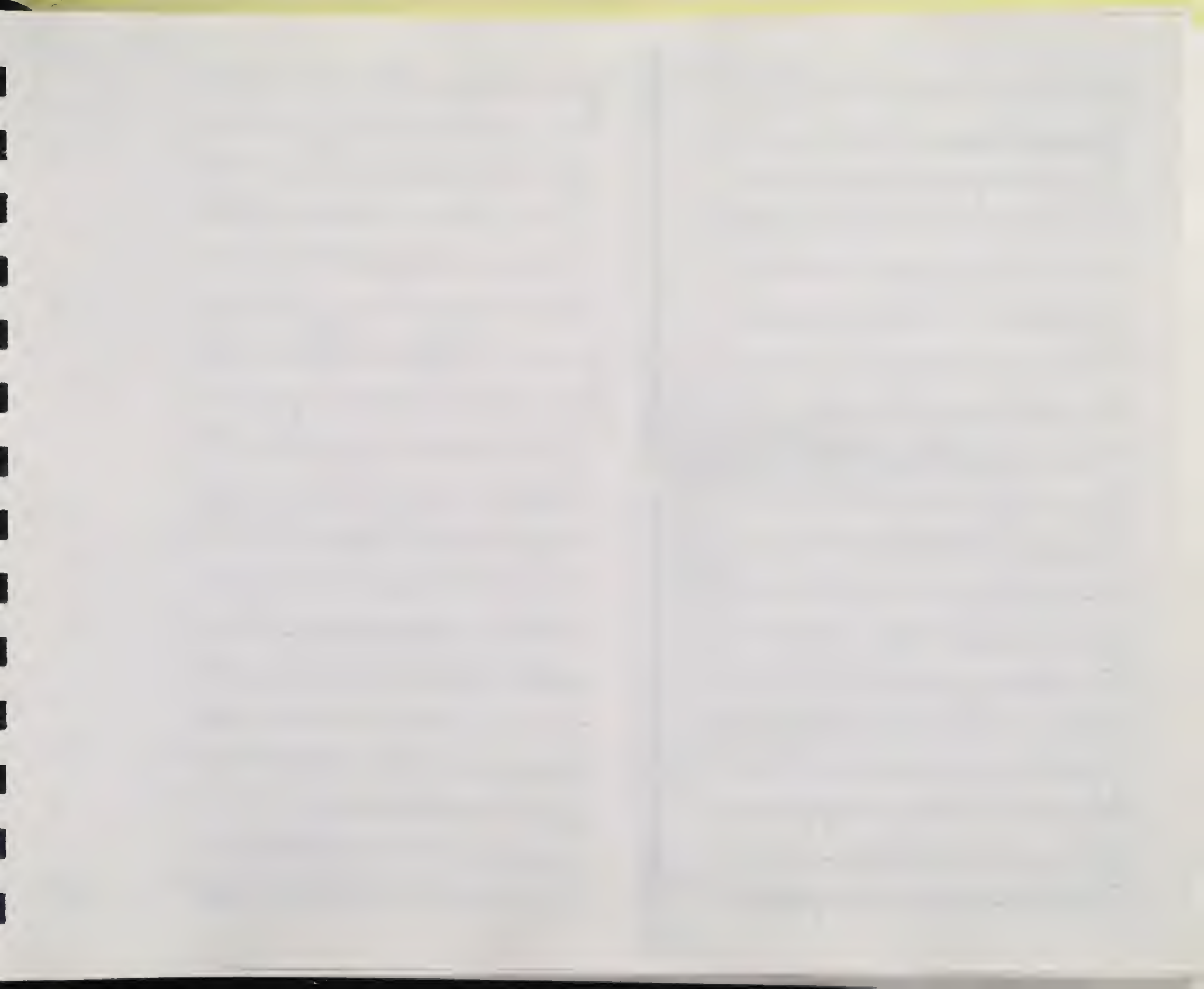




هزار درم زدوی فرستاد و نامه بوی نوشت و در آنجا یاد کرد و خط امانت و دوام کرد
 که نزد یک من است و او این میگوید و الا تر لایق شده تقویت تو میگویم و آن نامه بدست
 افتاد و برابر ضمیمه مشهور است و میگوید که اسناد و تجویز اجابت به غیبت که اول مصطفی باطنی
 است و در خبر نخست بلکه در باب او جمع در ظاهر و باطن و تطبیق تنزل تا و این بود و حضرت
 است عمل نظایر غیر موافقت یا باطن نفی در سلوک نمی باشد و سبب تنزل مقصود که گفت
 ای بی است فرستاده و غرض اصلی شارع علیه و آله اسلام جمع است و مراد از انکار عمل نظایر
 و انکار زبان در صورت انفراد است نه در صورت جمع که آن اکل افراد طاعت و امتثال
 است و این محدودی ندارد و طلب تحقیق و تحقیق بحسن آن تصریح فرموده اند و مراد از انکار
 او مراد شایع همین است این است که مراد اصلی مقصود او این است که همین است و
 بر یکی ازین دو امر موقوف خط و غلط است و از اعمال آن تزلزل نفسی نه بذهب باطن
 و سبب توفیق نور مطلب است حاصل میشود و چون مختص امر جدید باشد از جامع ظاهر باطن
 که در میان تا دیلات با نفرا ده که تا بی تصیف نموده نظر باینکه میان ظاهر که در تفاسیر
 مشهوره و دیگر است اهل اسلام مندرج است معنی از ذکر است تحریر از عن الطول ظاهر را
 در آن کتاب بیان نموده مردم غیر واقف را از مشاهده واقع شده انکار ظاهر را
 مطلقا با و اسناد کردند در تحقیق حاجت رفت او ازین تموات نموده و بدست
 خبا که محقق کاشی تفسیر تا و دیلات نوشته با آنکه در باب او جمع من انظار و ادیان
 است با جمله افراد تالیف نموده و باطن و تا و این مستلزم انکار ظاهر نیست از عیض
 البیان دیگر نموده که قول او اینجاست باطن و فلسفه انضمام یافته دلول در راز و خور
 حیض منجیه طرفه چون همبر سید که در حال هم بصدد دل رسک آن می بر جزی است نه موافق

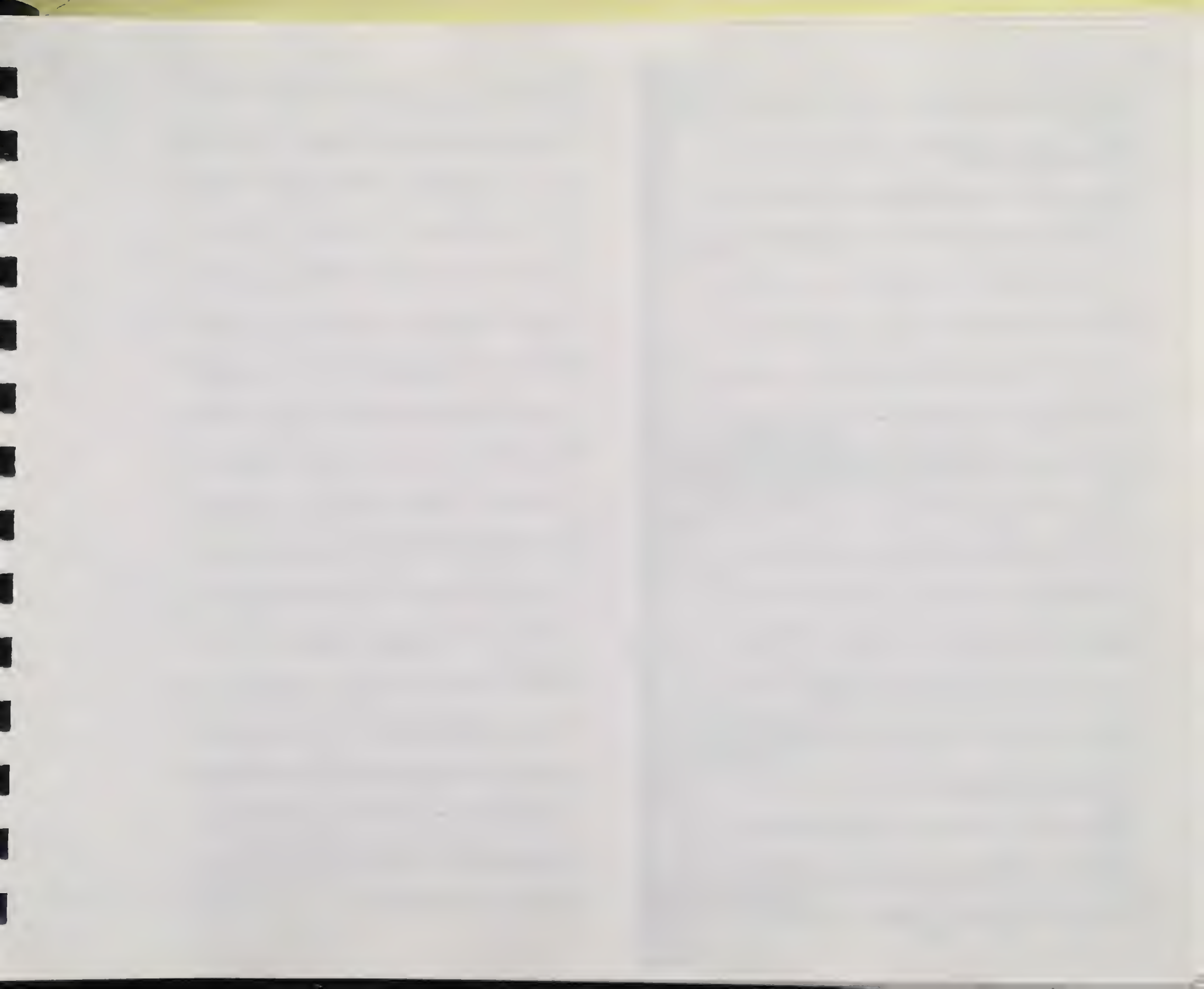
و حال

موافق تر نقش که نقش بر محض و متوقفه انضمام یافته است و دیده باطنی از ادراک
 حقایق که در حقیقت بصیرت از دریافت و قاطی عورت سر زده و الا بر سر دیده و بصیرت
 از غایت و نقشب غنا و صحیح و سالم کاشی انظار را لایح و روشن است که جمع ظاهر باطن
 و طبیعت نقل با عقل مصفح تحقیق است و مهمدی شدن بان و حقیقت آبی است از انظار
 ای بی یک غلم و اهل ایات است که در حدیث ظهور الایات بعد الا این اشاره بان فرموده اند
 و حقیقت در اینجا به تحقیق که طبعان نورس اند از ترکیب تحفای عقل و نقل و ادویه
 ظاهر و باطن برای اعلامی بیار نشان چهل و سه و از دو کان تیر عورت بدست عطاران
 و این معین طرفه چون نجای همبر سیده که ساکنان عالم بالا و قاطیان ملایر اعلی بصدد دل
 آن می بر جزی که نقل از نظیر قول او دیده بصیرت ششم بصارت است از سبب
 باین امر شود و مندرج است قال الله تعالی من کان فی نه اعی فیه فی الاخرة اعمی قال
 من قال من لم یحل الله خرافه من نور و یقول در همین انظار غیبت با وج ضلالت
 در امور و کارهای نور مشغول شود و او آمد و گفت که ای در پی خیالی و رسای اهل است رجاء
 بنیانه ترا بکشند خرد را شود راه خود بگیر از خلاف واقع و زمانی قول است که بعد در میان
 فرق شیعیه گفته جلال شیع و جماعت که درین از نمه سار و در این زمان وجودی سببند
 چه در انوقت زمان زمان مقصود و و انفی عباسی و سببش بود و ادایب ارباب نور تحقیق و
 قهر خفاقه بودند و سالان و شیعیه ان مقصود را در باب آنکه از فرق کبیه قرار
 داده می گوید عباسیه علی بن عبد الله بن عباس الوصیت ابو یوسف نام دارند و بعد از علی
 انتقال و اولاد او با مقصود عباسی اعتقاد کنند و دیگر انکه سلاطین مبدیه علوم بر او در
 مقصد این معنی قریح منسوب ساختن خبا که صریح کلام است معنی است تحقیق من انظار



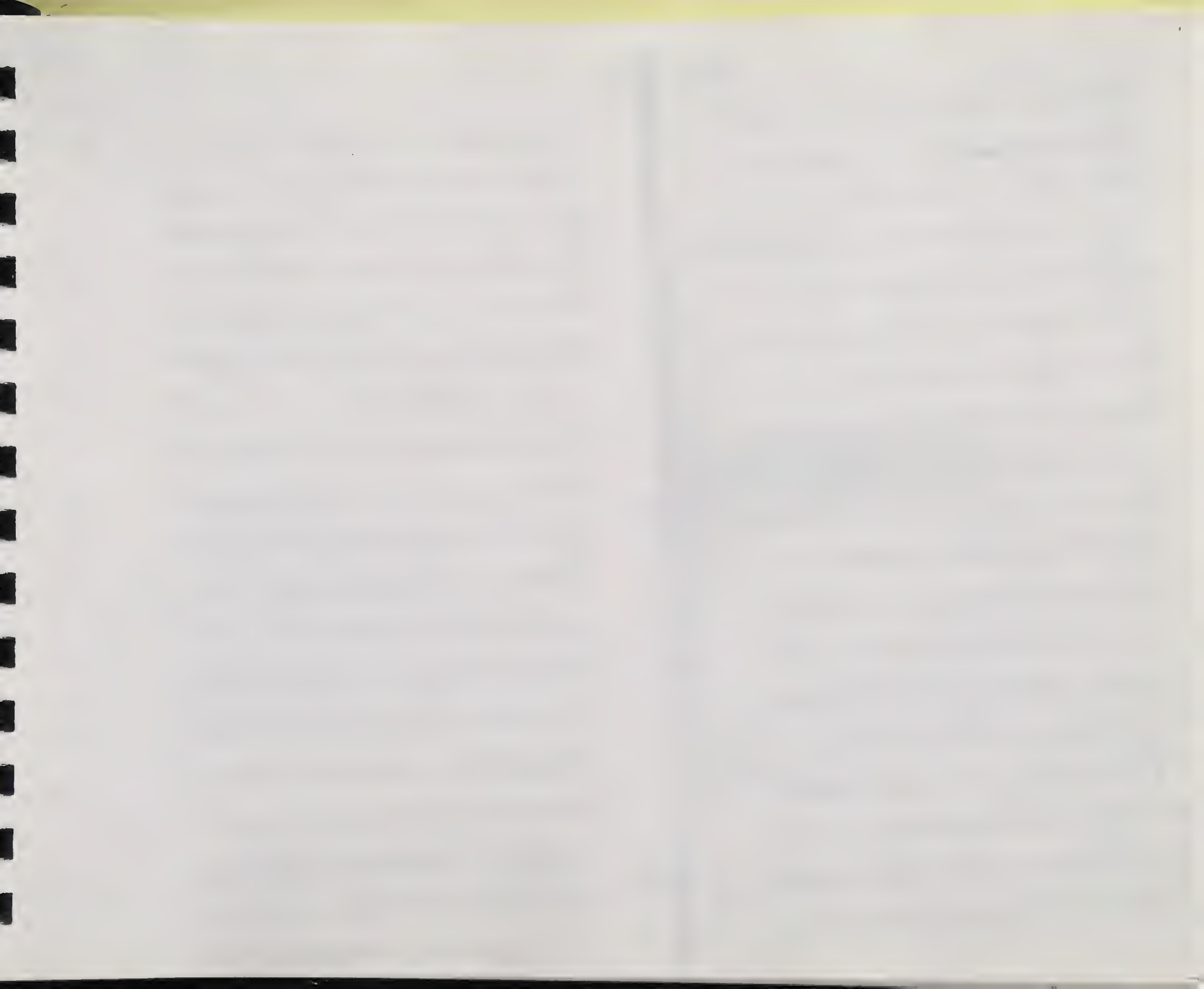
و میر جلال آن شرح نموده اند در مواضع مناسبه بعضی بیان کرده اند ان الله تعالی
انچه در زندگانی مردم در قلمرو قسم زده بندگان است و اقربای محض است و در کتب معتبره تاریخی
مانند روضه الصفای صبیح سیرت تاریخ الخلفاء و شرح حال الدین سیوطی و غیر آنها اثری از این
جست خود محمد یارب در فضل الخطای بجلالت انچه محمد زکی نوشته متعین و قریب است
عبادت و تقوی که کثافت و سکون از او بر کسرم و از او ظاهر و اندک نسبت به الهی است
و از این جهت هم جماعه من اهل الجود و الجودین و اهل اهل لیس القرمطه قتلوا صاحب است
غرض فی الخرم و فی اهل و اما نسبوا الی اهل من سواد و انهم فی القتل لقرمطه و قتل
من قمرطه و کان من دعائهم ثم صاروا فی الدعوة و قد مر الله تعالی علیه الحق باخبره عبادا
مخو و القصص فی القرمطه و طهرهم ان جماعه من اولاد بهرام حور کا و اخیس و فی بعض
ابایم و احدهم و ما کافوا فی انوار الشرف و الله مال من هم الیه و کان به فی
ابی مسلم حبیب الدعوة فقالوا ان ابی مسلم کف نقل الخلفاء من جی و روان الی بنی عباس
و کان من الموالی و من من اولاد اللوک فالتحقوا بهم الله تعالی علی ان سواد فی
نقلوا معنی ان یفرق دعوتهم و خرج بعض علی و قالوا ان مکرهم ظلمه قتلوا
رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم و ان ش و ابی الله فی ذلك و شوشا
علی المکر و قتلوا ابی اربعه و اختاروا و اربعه من الرجال و قد مر الی الار
و الاقا بیه فقتلوا و احدها الی الکوفه قاتل من و جانیهم محمد بن قمرطه و اعانهم علم
و متبعه عالم الاخصون فنبهوا الیه فی ان یمنعوا لیسب مدحوم و رای حبیب است و
از اهل خرم و بحرین الی اندانها و اوامطه کوفه قتل کردند حاجیان خانه خانه
و نسبت کرده اند به سوز و دمی از سواد و

که از او قمرطه می گفتند و بعضی گفته اند منسوب اند بجدان بن قمرطه و از اعیان این قوم بود پس
را من رئیس فرود دعوت کردند و تحقیق ملک بکند ضایعی بی او و اولادش که اندک در ابرار
که عباد و نمودند و قمرطه و سبب طهر آنها است که جماعه از اولاد بهرام کور و زندان محبوس
بودند بر قریب ابی و اجداد خود را و انچه آنها را حاصل بود از غارت و غنیمت و ملک مال کما
خود را و اگر کردند و بیاد آوردند و این امر در زمان دولت ابوسلم مروزی بود که گفتند
که ابوسلم میگوید خلافت را از نوادیه تران کرده بر آل عباس قرار داد و با آنکه او مروزی است
و جدید بود و ما اولاد مکریم پس اتفاق نمودند بر نگه داشتن اسلام سعی نمایند و گفتند
سزاوارست که اجماع و دعوت اهل اسلام متفرق سازیم و بعضی را از آنها بر بعضی دیگر
قدم و گفتند مکرک این غلام بودند اولاد رسول را و شهادت رسانیدند و انشاء متبعین
منصوران است کردند و دعوت را بر پادشاهان بنیویش آوردند و عالم را بچاره متفرق
و چهار کس اختیار نمودند هر یک را بر ربع روانه کردند و یک کس را کوفه فرستادند و آن
که اجابت دعوت آنها نمود و آنها را بر دعوت اعانت کرد و این من قمرطه نام داشت
و عالمی مجد و شهاب و در تمام است او در آمدند پس بفرقه با و منسوب شدند و یک قول توان
فرقه اسماعیلیه که محمد بن ربیع گفته متبیه در امور از خروج کوه انج بد و وجه عمل طراب
اول آنکه از خروج کتب سیر و قدور و مدح می شود که بر قبی نام متفق بود که باید که حاصله
احوال او مرقوم نموده است در کتب التواریخ و از او که بر عباسی منسوبند که در بانیان بود
در خراسان خروج کرد نام او و حکیم بن اسماعیل سارنده ماه خش از دیهه کاره و ولایت بود
و در جنگ تبری و بنیویش آمده کور شد بر قبی چشم فرو گذاشت بر آن سبب او را
خواندند که حکیم بن ربیع است و در عود او می کرده خلقی بسیار بر او گردانیده و در و را



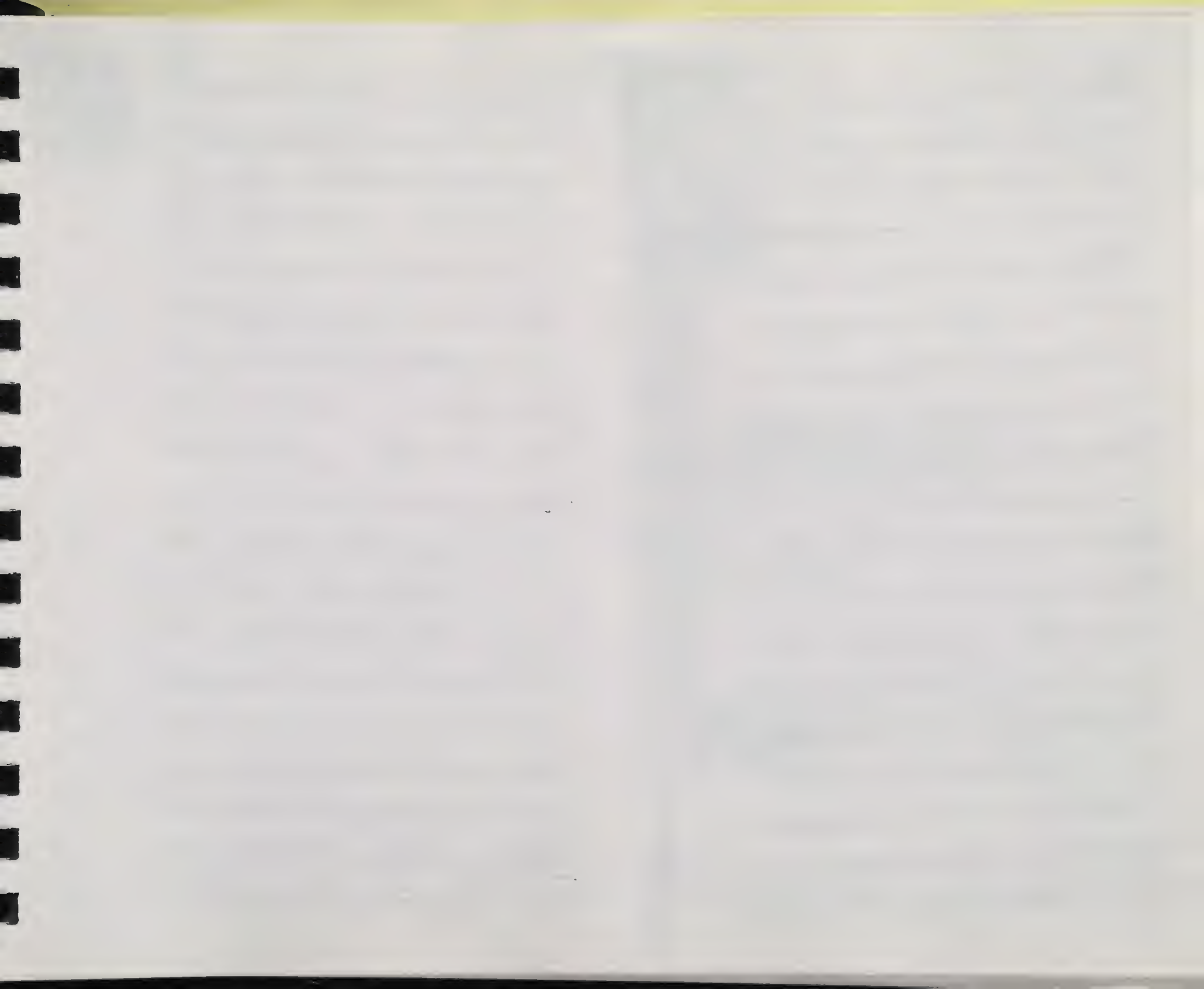
کش و تخت با عی خند و گرفت و کار او عروجی تمام یافت مهدی سبب زهر
 بجنگ او رفتند و چون جنگ آمد افر با بی خود او در شراب زهر و او تمامیت آنها بودند
 و خود را در میان او در سبخت چنانچه از افر او جراح او سبب باقی نماند بدین سبب
 او گرا و شسته و گفتند او با سمان رفت و در آنکه بر فرض سیم منارت برقی یک
 معاصر بودنش با مقتصد عباسی ممنوع و خلافت واقع است و توقیت و دود و دقت و دقت
 معاصر بودن اوست مقتصد را چنانچه بر او افتاد من سید و اخبار کا شمس البه انهار رویت
 مقتصد در سنه بر سبب بر خلافت ممکن گشته در سنه قس و دمانین
 وفات یافت طرانه را که مقتصد می گوید نیز در عهد مقتصد مدعی این بین فرقه براند که
 ابو سعید بن الحسن بن ابراهیم خالی کو سبب اول خروج او در بکین بود از نامکی از نه مختار
 او را و حاکم گشت و این واقعه در سنه سصد و یک واقع شد چنانچه در واقعه خالی از
 شوق نیست اگر ارجح بقول ابو سعید باشد درین صورت هرگاه ابو سعید در سبب و مقتصد
 شده باشد باز نشکر کشیدن او در سنه سصد و دوازده بر سر مقتصد و سبب قتل حاجیان
 خانه خدا چنانچه بعد ازین مجتهد در احوال ابو سعید مذکور نوشته تصویب و اگر ارجح
 ابو سعید باشد خلافت واقع و دانی محاربت با مقتصد در روضه الصفا فرموده
 در سبب الاخر مقتصد قس و دمانین مقتصد فوت شد زمان خلافتش بقول سید بن
 دانه ماه و دوازده بود انهمی عجیب تر از عمه بودن بر دو واقعه است در زمان مقتصد
 این فرض و تقدیر مستلزم است که زمان خلافت مقتصد قریب سی سال بلکه زیاده از
 و خدا مال بوده باشد و آن خلافت واقع است چنانچه دانستی که زمان خلافتش از
 سال که مرده از احوال این سنوات بوضوح می آید که مقتصد می را و در غنی سید و حیا

و اجار اصل او در بیست و نوزده و قایل میباشند درین باب است بعد از این
 و غرضت با وصف این همه خود را در جمیع فنون تعلیمه تعلیمه سر آمد روزگار تصور می
 ان نزد الشی نجاب و دیگران که قول او را باز در سنه دود و دقت و دقت کی دیگر از
 اسامی عیدیه باشد حکیم بن اشم نام که او را مقتصد لقب کرده بودند اما چنانچه در بود
 است اول آنکه از روی لب التواریخ در یافت می شود که برقی و مقتصد یک شخص
 است مقتصد اسما باعث اشتباه غیر محصل گردیده و مقتصد قرار داده و واقعه است
 و نظایر این بسیار است چنانچه برناظران فن سیر در رجال مختص نیست و در آنکه بر
 یک سیم و در شخصی بودن این واقعه در عهد مقتصد چنانچه سبب و سیاق کلام او است
 بر این واقع و در غیر مقتصد و خلافت واقع است و ابتدای خلافت مقتصد در سنه
 بود و وفات او در سنه سیوم که خروج مقتصد در سال دود و دقت و سبب نزول
 شایسته و وفات در سبب علما میگویند سیر و التواریخ این خلکان و افعی در سبب
 و شوق نوشته اند در باب التواریخ در سنه است و سبب و دمانین و دمانین و دمانین
 و سبب آمده و در روضه الصفا اگر چه مقتصد خروج او فرموده است لیکن در وقایع ایام
 مهدی مرقوم نموده است و تفریح فرموده است که مهدی در دین و دین و دین و دین
 در روز وفات مقتصد بر سر خلافت مجلس نموده و در سنه است و سبب و دمانین
 یافته و گفته است سلطنتش بقول بازده سال بود از بقول تجدیدی که در خروج مقتصد
 می شود نیز مخالف تفریح مختص است چهارم آنکه عد غزنوی مقتصد از جلد فرق اسامیه
 بلکه از فرق اسلامی محل بحث و مجروح او در دوره اسلامی مستلزم بودن آنها
 از نظر این اسلام است خروج سبب و دیگران غیر اسلامی که در دوره اسلامی نوشته



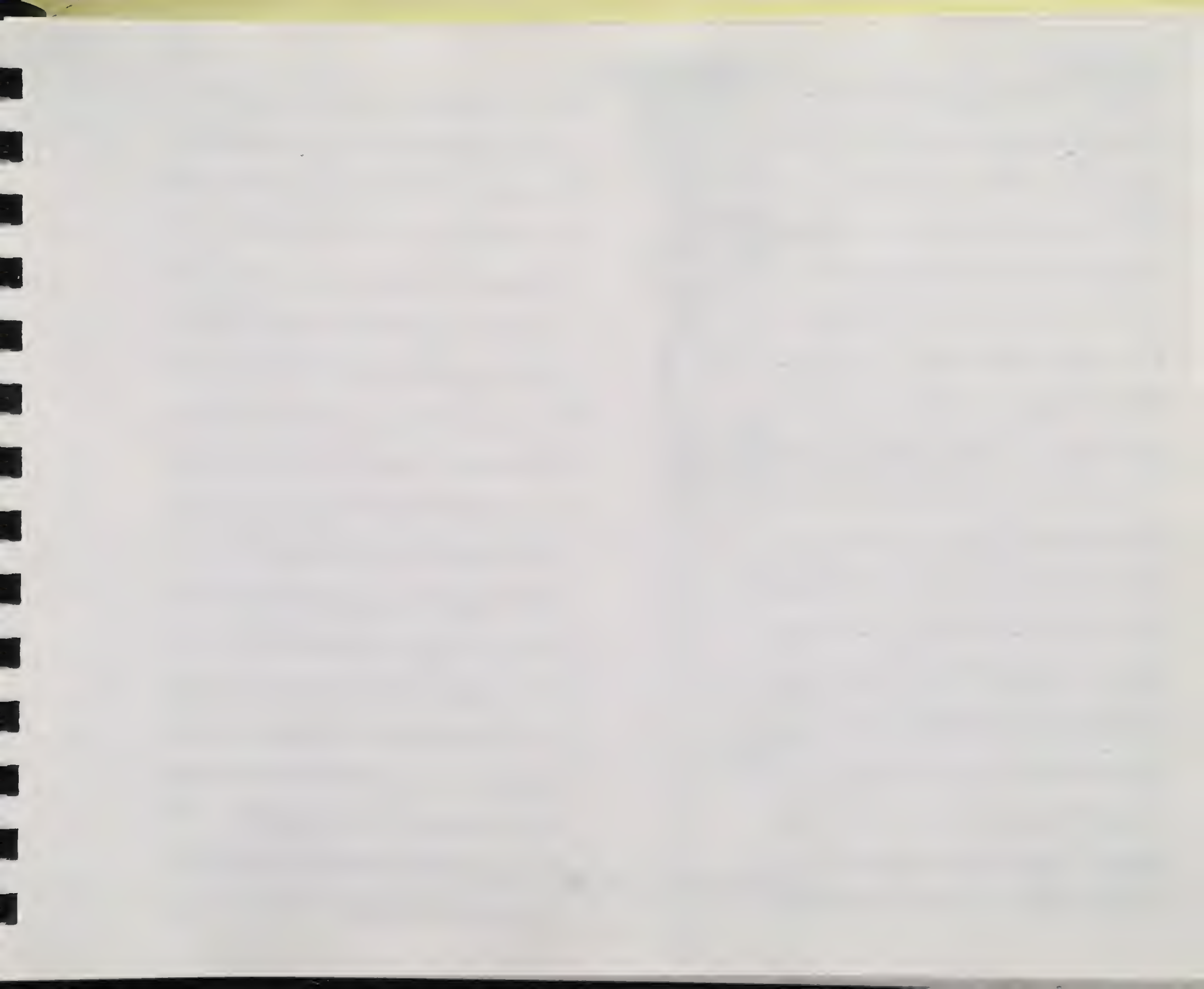
آمدن محل این دعوت در روضه الصفا در قایم زمان مهدی آورده در زمان یک
مقتضی خروج کرد و این مقتضی بود که بر شغل که انتظار بود چهره از ظاهر است کرده بر روی شیشه
تا مردم صورت نداشتند و از آن بنید و آن ملون دعوی الوهیت می کرد و بعضی از ایشان
که بزرگتر بودند می گفت که خدا تعالی بصورتش بصورت آدم و از آن جهت ملائکه او را شجره
گودنه بعد از آن بصورت نوع مصورش و همچنین بصورت انبیا و حکما مصور می گشت تا با
مسلم مروزی برسد بعد از آن درین حلول که در قالی الله عاقل انظار ملون عاقل بود مقتضی
در علم شجره و غیر نبات هابرت تمام داشت چنانچه طلبیم در جاه شش بختی دور
روشنی داشت که در شش بر می آید که در فرسخ و در فرسخ بر تومی انداخت و او از فرسخ
گودنه از لامر در قلمه شش عریض گشت مختص گشت و طایفه ایشان را بهر طایفه
خوانند او را احداث کردند و کافران با او میارشدند و اعتقاد مقتضی به عقیده این بود که الوه
از محمد مصطفی فاضل تر است الی آخره ما قال این کلام دلیل صریح است بر کذب و خروج او از
اسلام دیگر آنکه قول او نیز در عهد متضد مروی از همین فرقه اسمعیلیه است الی آخره محلی
نظرت بر دو وجه اول آنکه قول او درین واقع در سینه سید و یک واقع شد اگر قول او درین واقع
اشاره بخروج ابوسعید باشد و درین صورت این توفیق خلاف واقع است زیرا که خروج ابوسعید
در سال در دست داشت و هیچ واقع نشده است یا فعی در تاریخ مراه همان در او قایم
سال در دست داشت و هیچ نمی گوید فی السنه المذكوره ظهر بالمجرین ابوسعید انصاری توفیق
شکر که الی آخره ما قال و اگر از ره نقل ابوسعید باشد چنانچه ظاهر متبادرات خبرین نقل
از بقول سنانی قول است که بعد از حبس در قیافه که در موسم حج بمکه منظره بالکوه
آمدند و از حاجیان خانه خدا سه هزار کس را به شش مجریه ششید معتقد این واقعه

بود این واقعه در سینه سید و نوزده بود در سینه ایشان ابوسعید خبلی الی آخره هرگاه که
در سینه سید و یک نقل کرده باشد بارشگر لکیده او را سزا گوید و شش غارت
و من و سیر بود تصور است که قابل رحمت او شود و این یعنی خلاف واقع و سنانی
او که جماعت اجماع سنانی است در سینه سید و نوزده و من و سیر و فرق است
فصل شش در حبس روضه الصفا نیز تصحیح نموده است که قرامطه فرقه دیگر اند و در
اسمعیلیه در موضع مناسب ان شاء الله تعالی عبارت کتاب مذکور مذکور شود بلکه
تقدیر قرامطه در اهل اسلام نیز محلی نظرت چه در بعضی کتب سیر و تاریخ تصحیح و رفع
شد و که فرقه مذکور است القدر را عقیده می داشتند قال الفاضل الناصب
درین کتاب است که مذکور شد تا همان قسم در باب فیهن تحقیق را بنده فایده حاصل
شد و لول آنکه باعث حدوث تشیع در امتداد الفقه و دشمنی اسلام بود که عبد الله بن
سبا را و لول آنکه باعث جابجایی و طوق مذلت و عار بران آورد و نایا طلب ملک
ریاست که قمار و کشت را در پیش اند و نایا مخالفت با امام زاده و نایا سید کشت
و اقوان این را اتفاق افتاد و در لول الحاد و فرقه و رتبه الکالیف شرعی که عبد
بن محمد قواح می نامیدند و هم آنکه اصول فرقه شیعی از پنج مرتبه شیعیه اولی و غلاة و
سنانی و سیر و امامیه شیعه اولی برادر فرقه اعتبار می کنند فرقه اولی مخلصین که آنست
در محبت انجرا از صحابه و تابعین که ملازم محبت حضرت مرتضی فاضل ان او بودند از اخص
ساجدین و انصار و غیر سید و سنانی ان که حضرت مرتضی امام حق است بعد از شهادت
حضرت عثمان و طاعت او بر کافه امام فرض است و او افضل زمان خود بود و دیگر که با او
خلاف بود و در امر خلافت مخطی و باغی بود و دیگر که با او خلاف بود و در امر خلافت



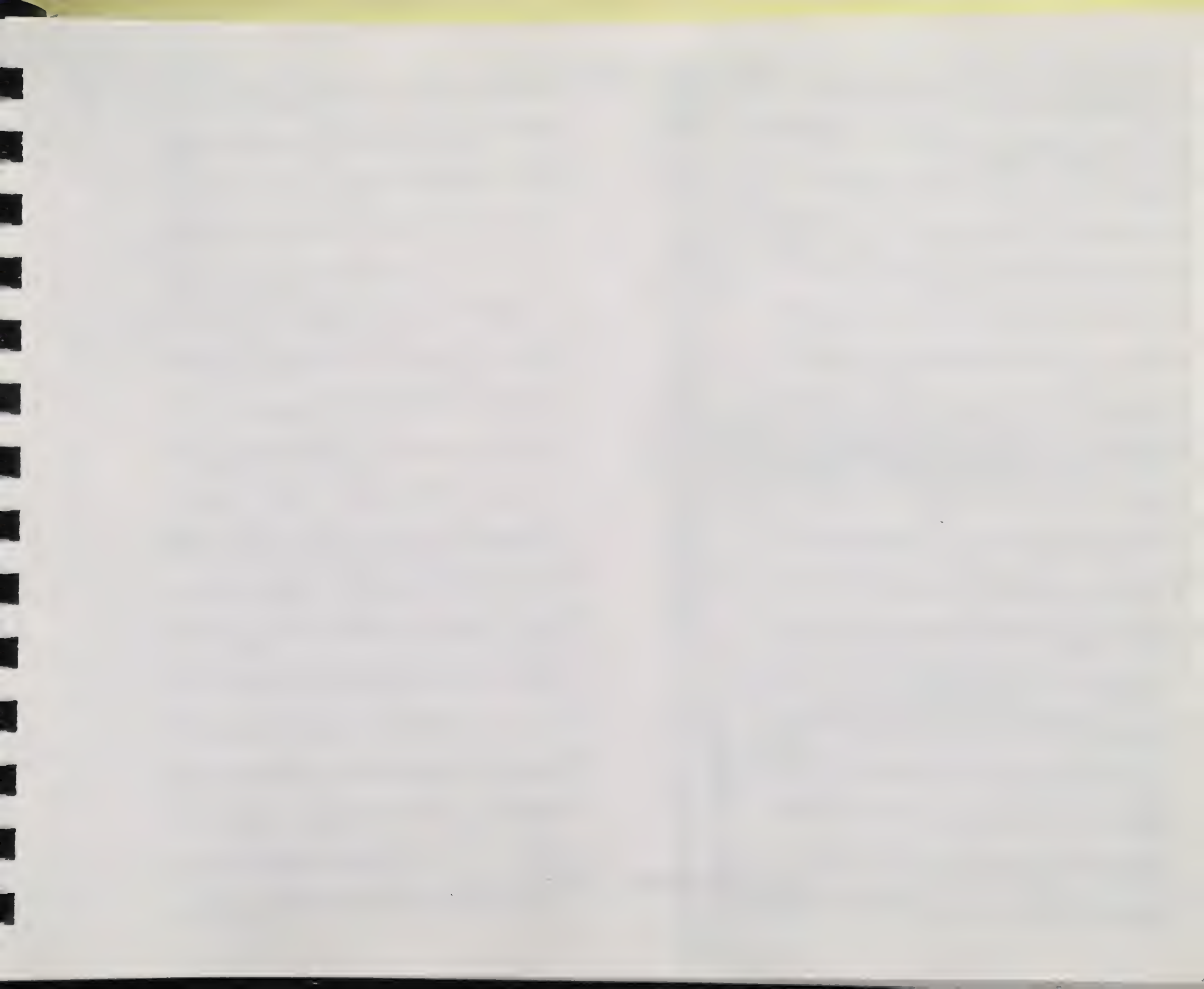
نداشت مطلق و ضل و ادم المؤمنین و طایفه و نیز با او در امر خلافت مخالفت کرده اند و در تقدیم
مقتضای حق عثمان و تاخیر آن نزاع داشتند و قریب بود که نصیب انجابه معین عبد الله بن سبا
و اشغال او بی مرضی و سب طریقی خلل و قتال آغاز کردند و در آخر شهادت او شد و این امر را
عدم نیابت مرضی و خلافت را اصلاً منع نمود و ملک بهترین اهل عصر خود را مستقیم
انجابه را بر ملا و اوست میگردند و در سب این فرقه است که کلمات طبیات مرضی
را محمول بر ظاهر آن باید داشت نه بر تفسیر و خلافت نای خاصه کلام الله و کلام الرسول را
بر ظاهر آن حمل نماید که در امام حق نایب نیست و تفسیر منجمله محمول بر ظاهر است پس انجابه
مرضی از تفسیر بعضی اصحاب بر خود و ادعای و نسبت سایر اصحاب که مخالفان و متقاتلین
او باشند بیان فرماید بی شبهه و بی شک یقین باید کرد و ما خدا اعتقاد و عمل کنند و معصوم
و اگر بر اوست جمیع صحابه ثابت شده است باید دانست که مرضی سر بزم را منصوب فرمود
و جمیع صحابه را بر او باید پیوسته که هیچ تفسیری از آن را الله تعالی در حق او فرقه ملقب
باین نیست و جماعت شده و لهذا این طایفه در حق صحابه موافق ظهور کلمات مرضی مژده
و هر چه را مرتبه بر مرتبه معتقد اند فرقه دوم تفسیر از حد این فرقه داخل شیعیه اولی است
لیکن چون در جمیع مایل موافق با اهل سنت و جماعت اند و ما خدا اعتقاد و عمل ایشان
نست و رویه از جماعه صحابه است مگر که تفسیر فقط اینها را نیز داخل شیعیه اولی می
تقدیم با اینها و ضلایا است از حد ایشان این است که جماعه مرضی و اولاد و پیروان
با خلفاء اند تا و قبیله ایشان به دیگران تفویض نماند و خاتمه بخیر و نوی انورین
اتفاق افتاد و خلافت ایشان درست باشد و هرگاه خود مقتضای اینها را نپذیرد و در
نمی رسد که درین کار خلافت نماید و مرضی افضل از رسول است و صحابه را بر انجابه

یاد کنند و نسبت ظلم و غصب و ضلال نمی نمایند و در هیچ سند خلافت فرقه اولی نمی شود
در تفسیر فقط و اسماء علییه را هر چند سب و دیگر دارند و در انجابه داخل کرده اند بحسب عقل
است را بماند و نسبت که شیعیه اولی که فرقه شیعیه و تفسیریه اند و در زمان سابق نسبت طیف
بودند و چون خلافة و در افضل زیدیان و اسماء علییه باین لقب خود را ملقب دانستند و خلافت
شد که انجابه در وقت تاریخ قدیمه واقعی شود و سلطان من استیو او من شیعیه علی حال انجابه اول
نست و جماعت است درست است و فی تاریخ او اندی و الاستیاب شعی کفر من
الحسن فکیتیه که در نیز معلوم شد که تفسیر و حکم ما بر تداو شیعیه با اختلاف مطلق است بر حال خلافت
و یکبیه و اسماء علییه یا زیدیه و در داخل که خود را امامیه می گویند و در کفر آنها اختلاف است
و اهل التفسیر سبب است الله تعالی اینها کلامه اقول و به تسعین مجله و به در فروع است اول
در بودن جمعی از صحابه عظام و تابعین کرام از شیعیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عین و عری را بدست لیکن بودن آن بعضی از اهل سنت و جماعت و در فروع است خاتمه
و در جماعت سابقه با استیاب بعضی را آمده و در انجابه عری انجابه حضرت عباس علیه السلام
و زیدیان حضرت و در تقدیم و تاخیر قصاص مناقش و مناقشه داشتند و در امر
در جماعت جدا و ادعای فوری بودن انجابه احکام قصاص را با هم و در فروع است دوم
در سبب و در طلب جری قصاص از امام بر رعیت و موجب محبوس شدن رعیت
و موجب محبوس شدن رعیت امام را در بنای خیر مسلم است و بر تقدیر مسلم و در جماعت
امام و کثرت رعیت او هرگاه امام بنا بر مصالح عمومی دوستی قصاص اخذ می نماید مانع
خیر انداخته باشد منع است و بر تقدیر منقول و مسلم هم این امر طلب نمودن حضرت عباس
نمی رسد حضرت عثمان را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکاره هر چه میسر شود



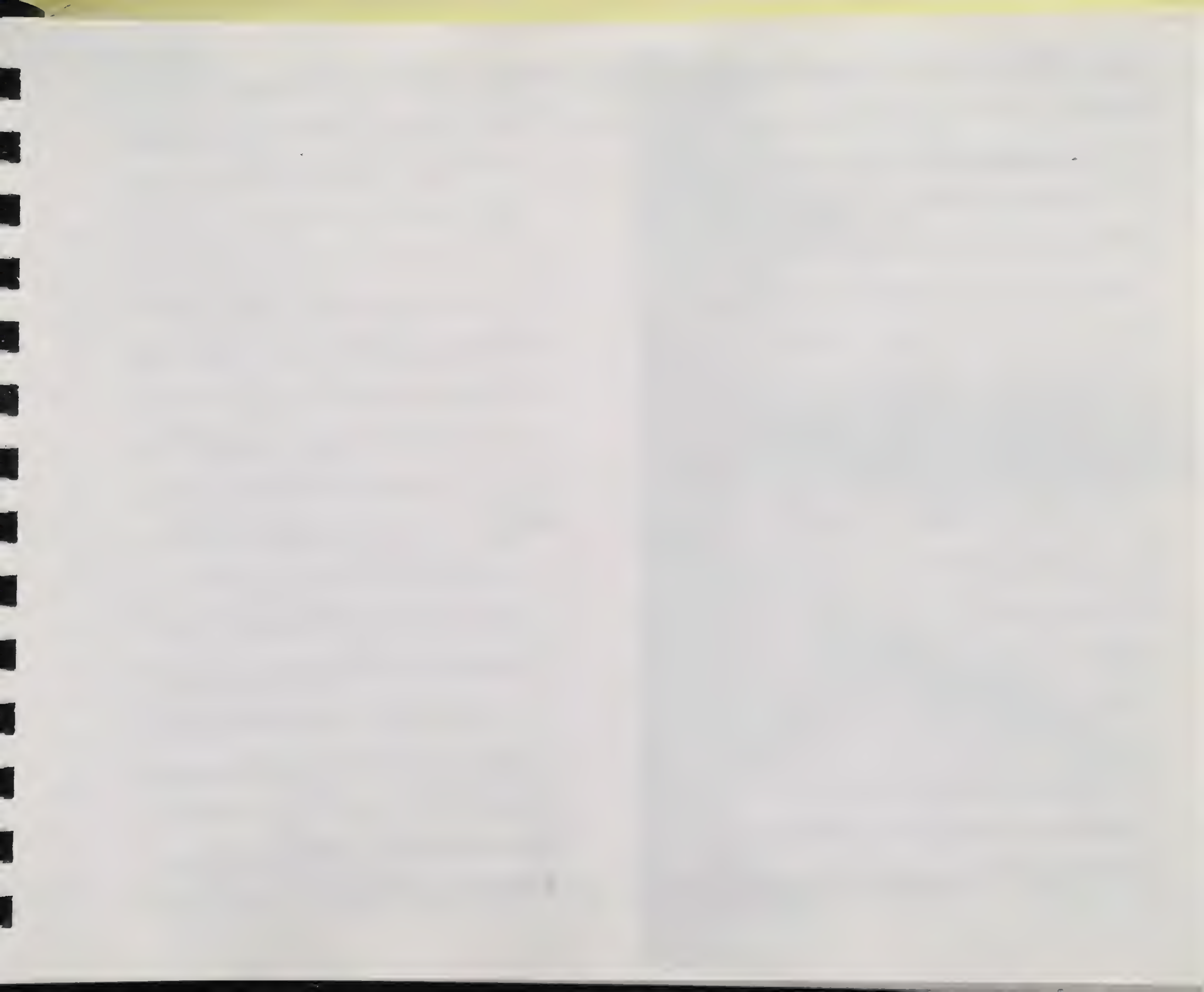
چون خباب عاشر و طلحه و زبیر صحابه عظام سر حلقه جماعه بودند که موجب انانیت و غلبه و عتبات
بر مردم بر حضرت عثمان و داعی بر قتل انجبا شد نه چنانکه کتیر و شاد و صفت حادش
و اخبار بر این ولایت دارد و سابقا برخی از آن مذکور شد از انجبا این اثر و در نهایت
می فرمایند و در حدیث عائشه رضوان الله علیها اقبلوا فقتلوا عثمان بن عفان
انتهی نمیشد فقتلوا را بکشید فقتلوا را یعنی مردا حق در از ریش را و از قتل درین قول
حضرت عثمان را آورده و غیر طلحه و زبیر و ابن عبد البر در کتاب استیعاب آورده
روی معاوی بن شهاب عن ابنه عن قتاده عن جابر و بن ابی سوره قال نظر را
بن الحکم ابی طلحه بن عبید الله بن زید الجلی قال لا اطلب ثاری بعد الیوم فراهیم
فقتل انتهی یعنی مروان بن الحکم که این هم دوزیر و دنا و خباب عثمان بن عفان
و با انجبا در در محصور بودند و از کواغیف کواغی اطلاع تمام داشت و در وقت
جمل نظرش بر طلحه بن عبید الله افتاد و تیری بجانش انداخته و قتلش بر او رخه گفت
مبار از امر و ز طلب خون عثمان نکتم یعنی تقاضا از قاتلش کردم نیز عبید الله بن
و استیعاب می فرماید و لاختلف العلماء الثقات فی ان مروان قتل طلحه یومئذ و کان
فی حره اخلا فی بندارند علمای ثقات در یک مروان طلحه را در روز جمل کشتند
از تامل در رد قانع قتل خلیفه سیم که از روی کتب سیر و اخبار مروانیت بود و
انجبا که باعث بر غزل و قتل خباب عثمان بن عفان برخی از صحابه عظام بودند
عائشه صدیق و طلحه و زبیر قدما این واقعه اند و انکه این جماعه مؤذنه را بر قتل
خراب عثمان محرم و ترغیب نموده و فرشتن را بر راضیت بعد از احوال این
برای تحقیر جماعه و اعتبار طلب خون آن خباب را درست آورده است

مروان خود نموده و قتل با قتل محبت فرشتن انکه کشتن و دوزیر امیر بر سر نه که این کشت
که کشته است همین را دیگر انکه قول او قریب بود که بعد از انکه بن عبد الله بن سنان
و امثال او فی مرتضی بر روی طرخین جفت و قتال آغاز کردند متفرق و فحاشا گفت
عجلان است قسطانی و در شرح صحیح بخاری در انسانی شرح احوال باب دوم بعد
از باب القننه البی تموج موج البحری که برید و عند الطری ان اول ما وقع الحرب
ان صبیان العکبرین تباؤهم ترا اموالهم متهم السفاقت الحرب و کان خذوا
عنی البصره فقتل قوم و حرج اخرون و عند اصحاب علی و نادى فنادی لا یقتلوا
بدر و الا یجوز و ارجا و الله علوا و از اصرار هم عیال اسلیم و کشتن این عیال اسلیم
و البصره و در حرج ابی الکوار و انتمی محصل انکه از عاقلان است که حیوان و اطفال و اشک
بسیار بدید که خودند بعد از طعن و جراحات لسان کار با استعمال تیر و گمان رسیده
سفهای قوم نه و بعد از معادلت حیوان نموده و متهم کار را از ارم خند عیال که
طقتون بصره را قتل نموده بودند و جمعی مقتول گشتند و جمعی زخمی شدند و اصحاب
حضرت امیر المومنین علیه السلام غالب آمدند و نادى ان حضرت نه او را در کوفه
که کشتن بکشد و کار خشم رسیده با تمام برسانند و در خانه بچگی داخل نشوند
و نکلان آن حضرت علیه السلام مردم را جمع فرمود و بخت از انجا گرفت و عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما را والی بصره نموده و از بکوفه مرادیت فرمود و دیگر انکه
فرموده این بر کاران عدم بیعت و رضی خلافت را اصلا متعده بودند و انکه
ابن عمر خودی داشتند مجادل را بر سر که بگوید این یعنی باعث نفیست این از کاران
نمی توانم شد بکشد از انجا که دیده در دسته قیامت فرستد این خباب با حضرت



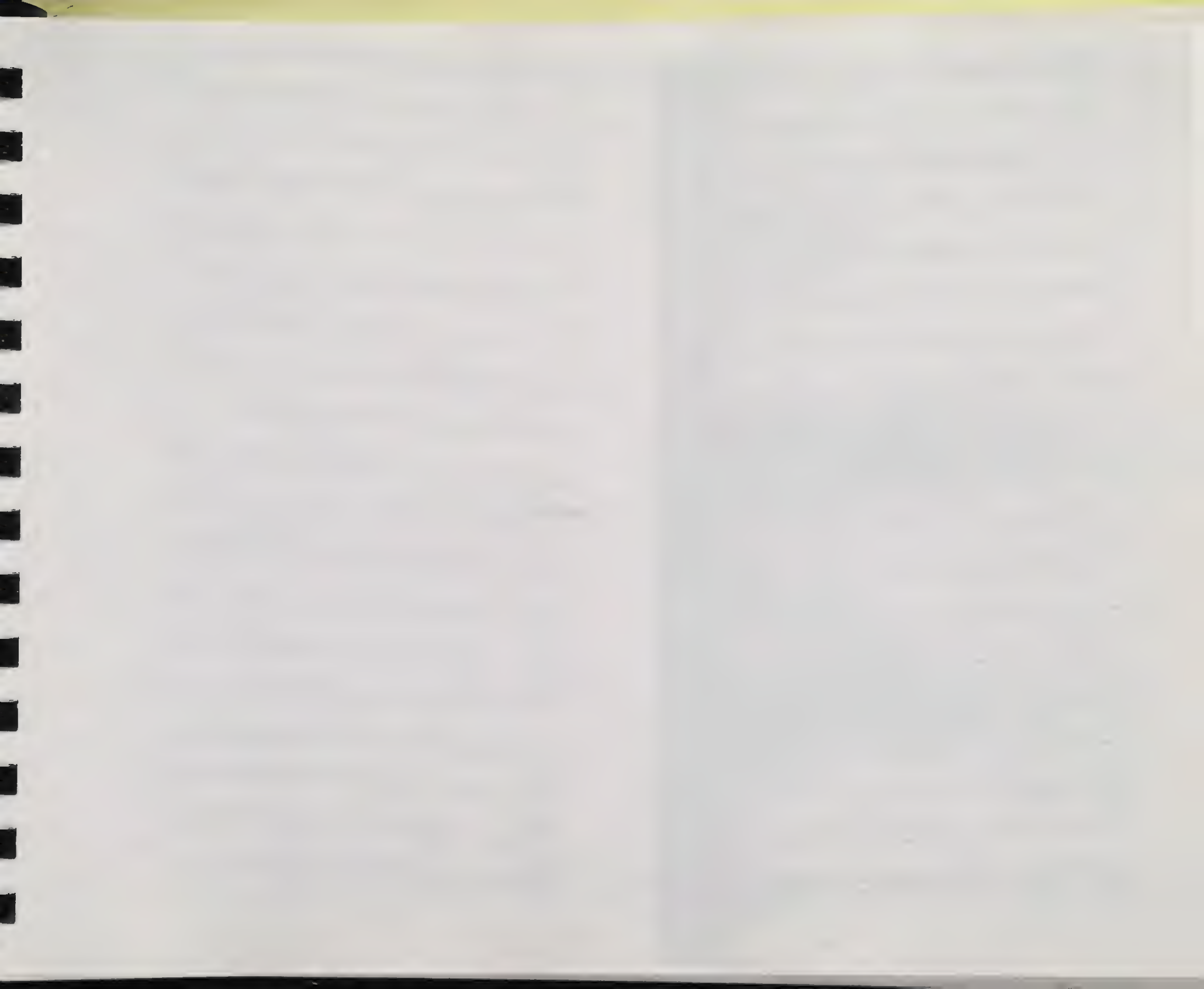
بر و رکعات و سبب اسلام و کمال جد و اجتهاد در اعلائی کلمه اسلام و مالک
و فضایل و فواصل و اخلاص علیه السلام علی بن ابی طالب مدینه نود و شصت و شش سال
حج و ولادت و حاج و استقامت در صومعه و نماز و تقوا که آن حضرت علیه السلام
آنکه موفد و زنده و مال آنرا زیاده از خجاست آن اشخاص خواهر بود که آن حضرت
آن حضرت واقف بوده نماز و عبادت با آنجا بنمودند از نجاست که چون آن
از روی خود امتثال امر الهی نمود و طهارت الهی با خود و سات کرد و توبه
این بزرگواران بصیرت نه پخته و بیکر آنکه حل نمودن تکلیفات حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بر طبق فرغ محمول بودن مخصوص حضرت بنو فدا صلی الله علیه و آله است
ظاهر است و کلیت این قول در غیر نیست بسیار است از خصوص آن حضرت
محمول بر ظاهر نیست از آن جمله در مشکوٰۃ از عائشه صدقه رضوان الله علیها
گفته آن رحمة الله علیه و آله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا که آن حضرت
او پس از آنکه شریفه فلما دخل الا ان لا القول فقلت یا رسول الله قد
قلت ثم الت بالقول فقال ان شر الناس من بعدی من یکره ان یقال
حقیقی بدرستی که مردمی دستور می خواست که حضور فاضل آن حضرت بود
علیه و آله الصلوة و السلام حاضر شود آن حضرت فرمود دستور می باشد
قبیله است یا بدر و قبیله است چون در محفل شدن کل استقامت یافت
علیه و آله الصلوة و السلام با او گفتگو را ملازم نمود پس گفت من ای معجزه
انچه فرمودی سیر ملازم نمودی گفتگو را با او پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
مردم از روی شرفست در روز قیامت است که مردم از راه تبرس و جود

خوف محض بوده داشته باشد و عقیده حقانیت در محارص کلام از لسان خود
در روی عن بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال فی محارص کلام من و قد
عن الکذب و محارص کلام ان یعلم الرجل لکلمه غیر مکرره و در عین
حکایت که محارص کلام چارگشت از کذب و محارص کلام گفت که
کنند کلامی که خلاف این تصور داشته باشد هرگاه خواب بر و رکعات علیه و آله
الصومعه و السلام با مقتضی مصلحت عمل نموده یا بعضی که مستحب بقرین بود ملائمت در
شیرین بیاورد و خواب فادای بقرین را بخوریزد زمانه اگر کلمات حضرت امیر المؤمنین
السلام نیز بقرین و ملائمت از مشتمل بوده باشد استیلا می نمود و می زد و محرومی
در کینه و دشمنی از باب دوم و در حق جواب از آنجا که در صحیح بخاری روایت کرده که
من ایامی که در آن وقت که بایات الهیه می فرمود که درین روایت می نویسد
که کتب عامه در روی نماید و در حقیقت صدق است چنانچه در خطابات نیز فرمود
است که من و آقا نیز لایق من الجبهه وانی عاکف علی و لا ناقة و ان فی عینی زو ملک یا خا
و انشال و ملک و از حضرت امیر المؤمنین ترغیبات بسیار روایت و کلمات ملائمت
امیر المؤمنین از عین قبل فرمود و آنکه آن زمان خود خود را بخت خوف جباری خواهر نموده
که در او از وقت اسلامی داشتند وانی معین گفتند و مراد می بود که ورت روحانی که بالاتر از
روح است مهامت اراده فرمودند و فدا کبر هم را می گفت بطریق فرس و اگر در کتب اطلاق
کتاب برین امور و فاضل باین حکمت و فن به در تقدیر کتب باین صحت خود می بود و اگر
و فاضل جباری از مال و جان و ناموس خود منجر کتب صریح نمودن آن نزدان وقت حلال می کرد
و فاضل جباری ترغیبات و همچنین الزام دادن کافران و کفار که فاضل از عبادات انصاف باینکه



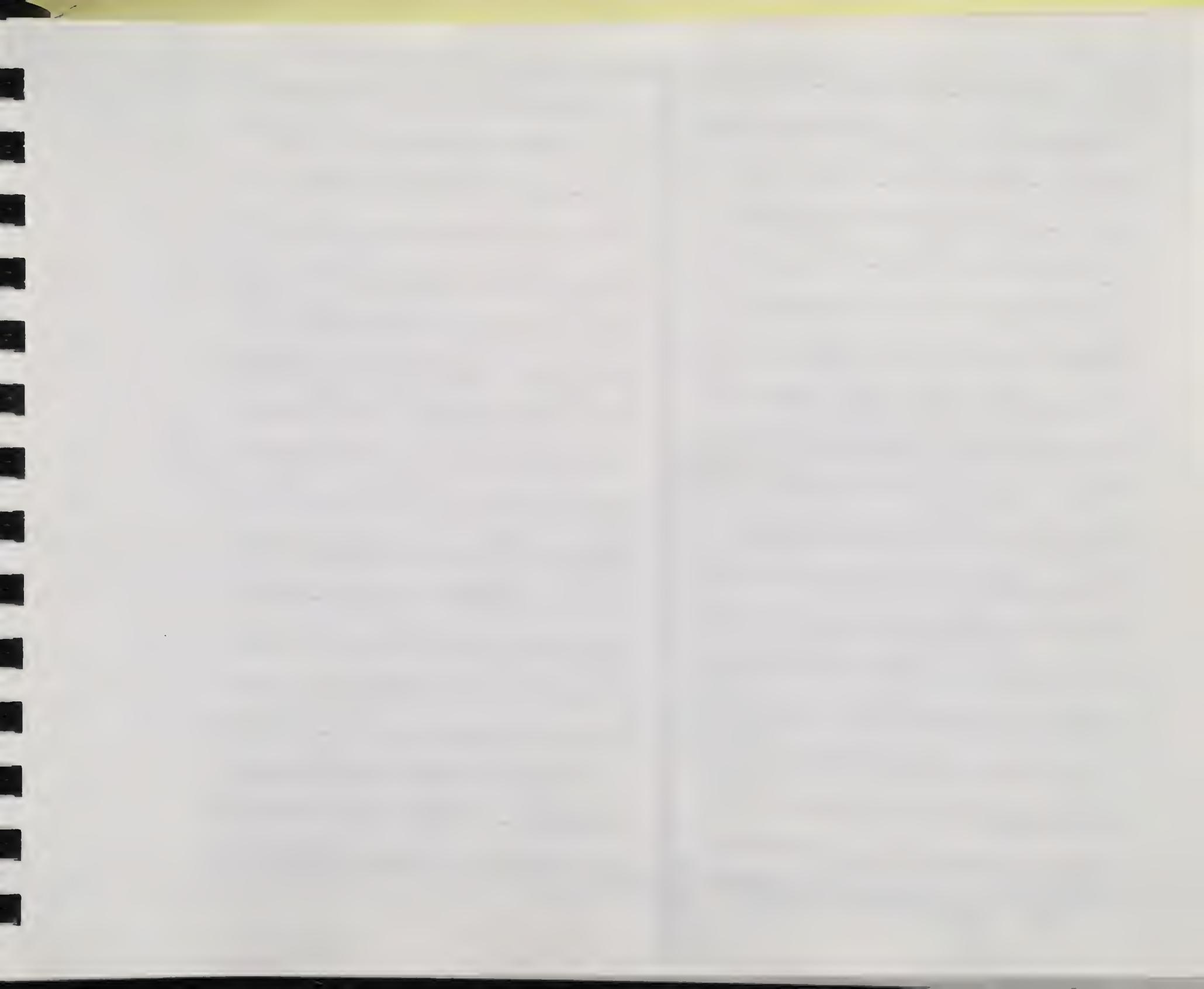
و در هر مرتبه در اسلام حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود بسیار در وقت نشستن و ایستادن
کلیات بسیار بدان حضرت برخلاف آنکه هر محرمی که او را کلماتی است
در محرمی که بر طایفه آن باید داشت که کلامی است متفاوت با کلامی که در غیر آن است
و آنچه فرموده که اگر کسی بر هر انصوب فرموده و جمع صحابه را باید پیاده بود و کلامی است
منع است و بر تقدیر کلام و فرض صحبت و است و گفته اند که این محتمل است که اشغال این
روایات که بطریق اهل سنت و روایات فرموده اند بر فرض محتمل باشد لابد بکافی از احتمال
و دلیل از آنجا که فاضل فاضل تفصیل روایات فرموده بود و در باب نیز طریق
مسکوک گردیده و بعضی تفصیل آن بنابر آنکه در کتابی دیگر آمده که در باب نیز طریق
بوضوح انجا میده که تفسیر اهل سنت و جماعت بشیوه اهل علم علیه السلام اصطلاحی است
صحیح مبدع و تسمیه است جدید مخترع و طبعی است ناشی از کمال و قاطع و محاسنی و
مخالفت آنچه محققین علمای اهل سنت مانند عبدالحکیم شمس الدین که از قول اهل سنت
است و محققان کثیری که تفسیر از تفسیر است و دیگران تفصیل و تفسیر فرموده اند
عیانت از انجمن است که آن حضرت را علیه السلام بعد از خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فضل بدهند و اعتقاد میکنند که امامت از او و اولاد او و برین بنی اود و متابعت و است
و ان جناب را سر راه بهایات انکار ندهند و عبارت شرح المواقف الشیعیه ای است
عمدا و قالوا ان الامام بعد رسول الله بالنفس اما جلیاء اما خفیا و اعتقدوا ان الامام
لا یرجع منه و عن اولاده و ان فرقت فاما نظام بدن من غیر هم و اما بقیه فممن لا فرق
انتهی این منتهی در اهل سنت و جماعت مفقود است چنانچه تحقیق است ملک ایفوقه و تحقیق
در معاد و پیروان است لقا مومن مجابیده که مراد از آنست محبت شیعین است و از جماعت

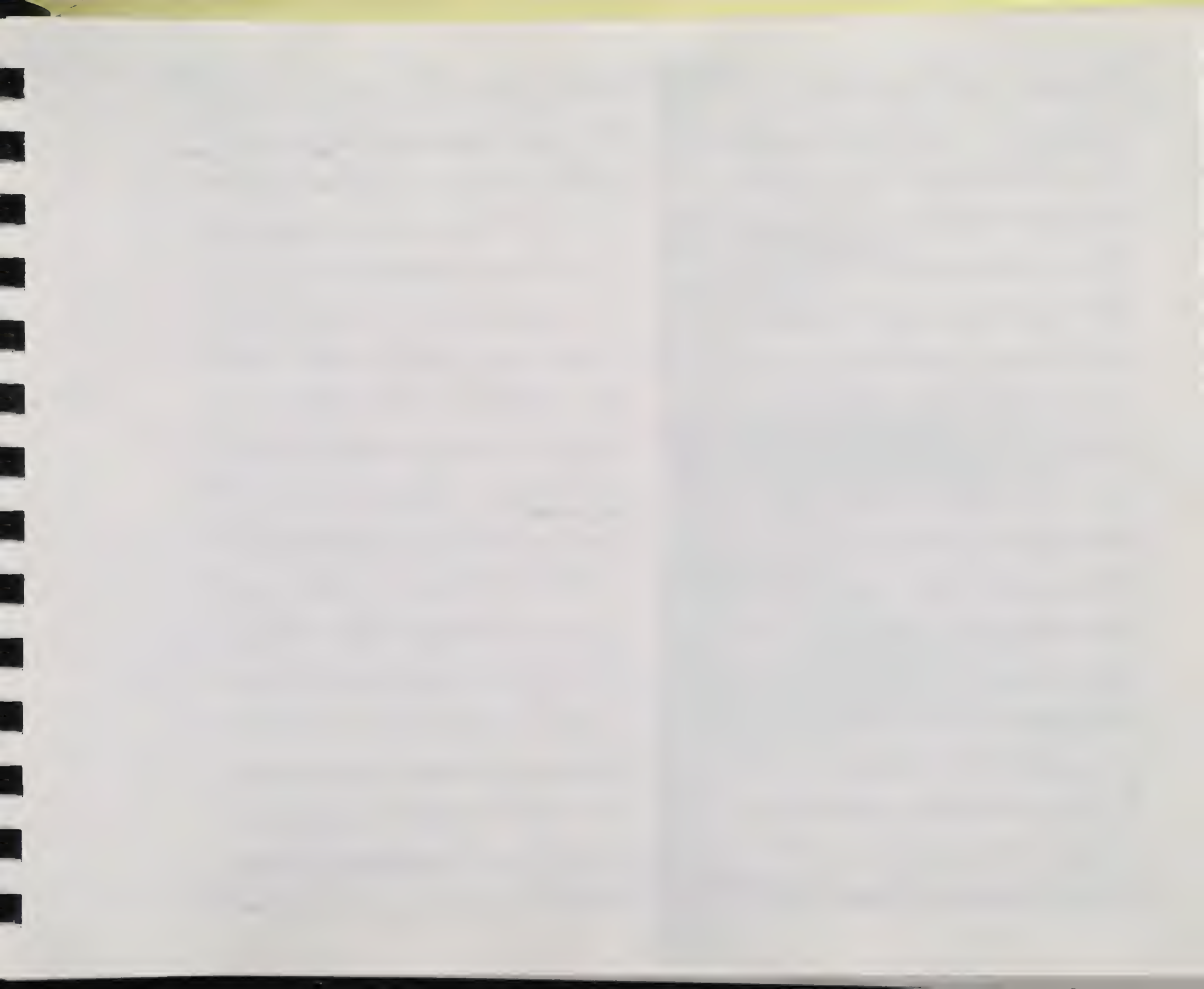
است محرمی و انکار من امر که از تفصیل انکار بهایات است در معاد و محرمی قابل جواب
تا و در علمای آنی که در کتاب تاریخ خود نموده و استیجاب و تاریخ و اخیری را
ملان من انشیه و ملان من شیخ علی که از تفصیل تا انکار علی انکار و در باب
در علم علیه السلام انکار می نماید است در فرع و مضمحل باشد تفصیل مقام انکه شیخ
چونکه در شیعیان نبی تابع شخص است و تابع را محبت مبنی لازم است و در جمله روایات
است که اهل سنت و جماعت اگر چه ادعا می کنند که تابع حضرت امیر المومنین و اولاد
و حضرت علیه السلام هستیم لیکن در بیان کلامیه اصولیه و فقهیه فرود عیبت عرت ظاهر
علیه السلام را منظر نظری و از آنکه در بیان اصولیه تابع ابو الحسن اشعری و انصاری
در شیعیان و در بیان فقهیه تابع ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل
و غیر ذلک است چنانچه در کتاب ان و متبعان کتب اصولیه و فرود عیبت ان که شمس الدین
در تاریخ است و در کتاب خود مسائل را مستند بامیر محموب علیه السلام است از آنکه در اصول
فرود عیبت اولاد حضرت امیر علیه السلام را بطرح ساخته اصلا و مطلقا علی را نمی کنند
در ان بسیار است از تجدید قیاس فقهی است که بعرف اهل میزان ان را تفصیل فرموده
در تاریخ اهل سنت علیه السلام بطرح ساخته لقا رقیاس است و تحقیق و از آنکه
شمال فقهی است و از آنکه در تاریخ و تحقیق قیاس گفته اند انرا که است
اهل البیت کما ذکره و غیر همان الامیر رضوان الله علیه است انکار انکار
در استبداد ابی سیفه و ان فی و مالک القول بوجوب العمل به کی ذکره العسکری
در تاریخ است امیر محموب علیه السلام اعمال بقیه روایت خود و روایات و علمای



بر ریس علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است
حضرت ابی بصیر علیه السلام از امام علی علیه السلام روایت کرده است
که در آن حضرت فرمود لا اذن لمن لا یقینه و اهل سنت خصوصاً صاحب خدیجه ای
حرام می دانند از آنکه غسل قدین و مسح خفین است که علمای اهل سنت در تفسیر آن
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام خلاف نموده اند چه آن حضرت و ابی بکر
مسح قدین و عدم مسح خفین تا عید خدیجه از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مروی است
که گفت از علی رضی الله عنه پرسیدم که مسح بر خفین رواست یا نه فرمود سبق الکتاب
المسح علی الخفین ثمر فرمود و الله لا امانی علی الخفین محبت ام علی علیه السلام و فی السید ابی حمزه
خدیجه مالات ندارد مگر آنکه روزنامه مسح کنیم تا بر پشت کوفته می در صحرا نیز از آن حد
علیه السلام مرویست که فرمود و الله ما نزل القرآن الا بالصبح و غیر فرمود و الرضوه
عسکرتان و مسیحان امام رازی در تفسیر کبیر آورده است از اس فی مکه جلدین
و فی سبکها نقل افعال فی تفسیر دین ابن عباس و عکرمه و اشعری و ابی یوسف محمد بن
ابی قریب الا واجب فیها مسح و بوندب الا ما یجوز الشیبه انبی از آنکه در شرح الزری
علامه تفتازانی از آن روایت کرده اند که قال ان ندیب علی حوز سیر اهدات
الاولاد و لم یزل علیه جمیع الشیبه انبی از آنکه در کوشش است که امیر اهل بیت علیه السلام
حرام می دانند اهل سنت از اطلاق می دانند و علی الرغم خبابه حضرت علی علیه السلام و آن
مسح اند و لوی جامی در نفحات آورده که علاوه بر آنکه در کوشش فی دفعی که امیر کور و در
تکلیف خوردن گوشت فرمود گفت من خواهم حرم گوشت بگویم گفت بگویم امام خباب
علیه السلام حرام است چون کسی از بزرگان آن را حرام دانسته تا خود آن را تحریم است

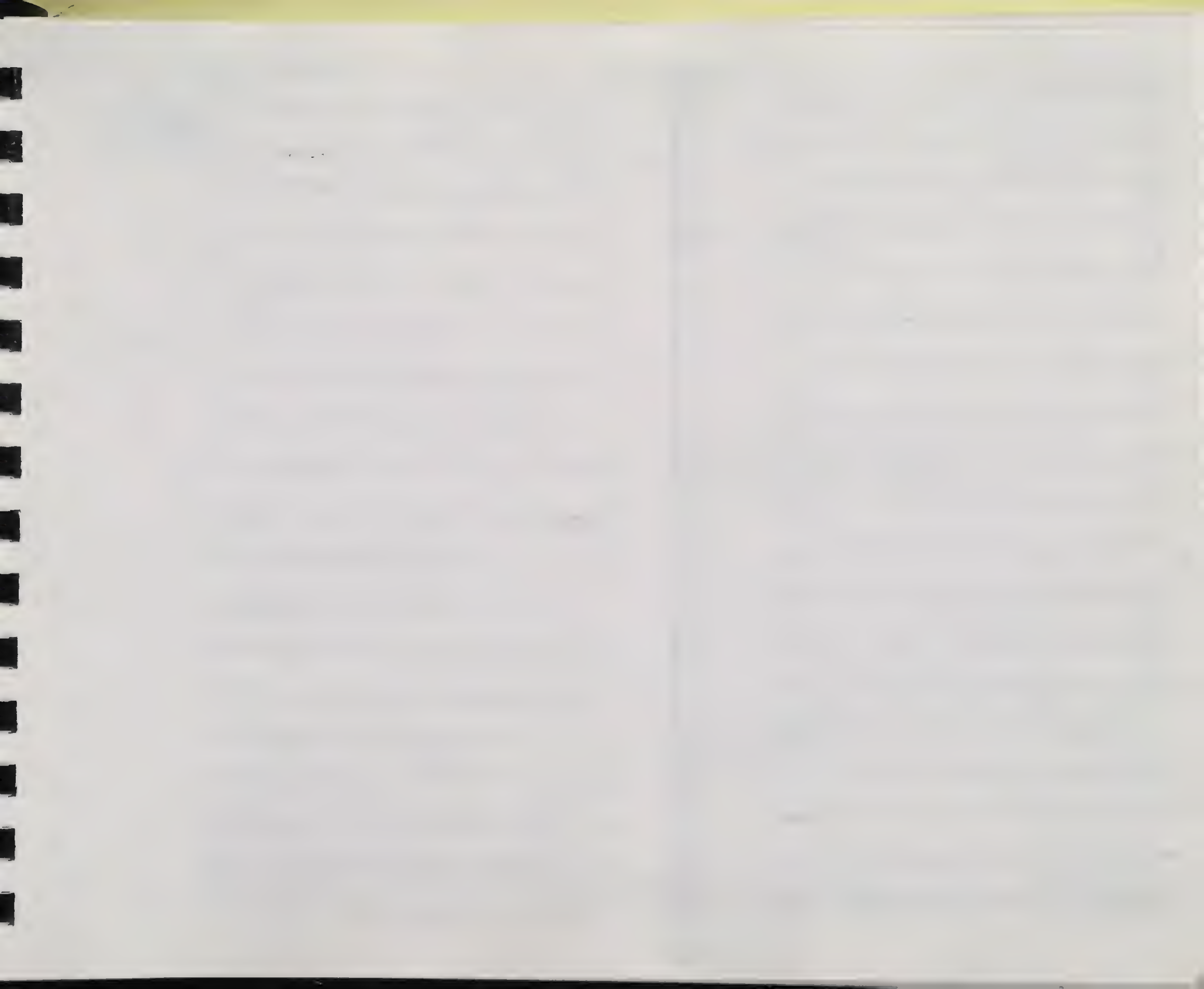
است از آنکه در کوشش است که امیر اهل بیت علیه السلام حرام است
در آنکه در کوشش است که امیر اهل بیت علیه السلام حرام است
فی النظم است بعد از آنکه گفت قول شود و در خودش است و در مشرب مایه بی مجلس حرام است
مثال این مسائل بسیار است مثلاً از احصای آن ایهت بلکه اهل سنت و محدثین آنها از
روایت بعضی ایه بی علیهم السلام استنکاف دارد و خبابه در ناری شرح مانع
صغیر در ترجمه حضرت امام خضر صادق علیه السلام آورده قال فی الکشف عن القطان
فی الحسنه منی انبی و بی در میران میگوید حضرت محمد بن علی بن الحسین الهاشمی ابو عبیده
بعد از آنکه اعلام بر صادق که بر آن بن لم یخج له النجاری قال عی بن سید مجاهد هم
بجی بن سید القطان شیخ النجاری بعد از آنکه فی نفسی شهادت قال مصعب عن ابی الدرداء
قال لم یرد مالک عن حضرت خدیجه رضی الله عنها فی الجاس قال مصعب بن عبد الله کان مالک یروى
عن حضرت خدیجه رضی الله عنها بن محمد بن علی بن الحسین ما شعی ابو عبیده الله علی از لیه اعلام است
بجی در آنکه در کوشش است که امیر اهل بیت علیه السلام حرام است
گفته می یابم از آن حضرت در اول خود خبری و طبعی فی مصعب از در او ردی روایت
کرده که گفت مالک از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده تا آنکه طاهر است امرو
است بنی عباس مصعب بن عبد الله گفته که مالک از حضرت صادق علیه السلام روایت
نموده که از آنکه در کوشش است که امیر اهل بیت علیه السلام حرام است
حرام است و در ناری شرح مانع صغیر در ترجمه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
آورده خباب امام رضا علیه السلام از در خود عجاب روایت میگرد امام رازی
در نهانیه القول می گوید و الجب انهم یرون فی النظم و در حدیث العسکری انهم کانوا یملین



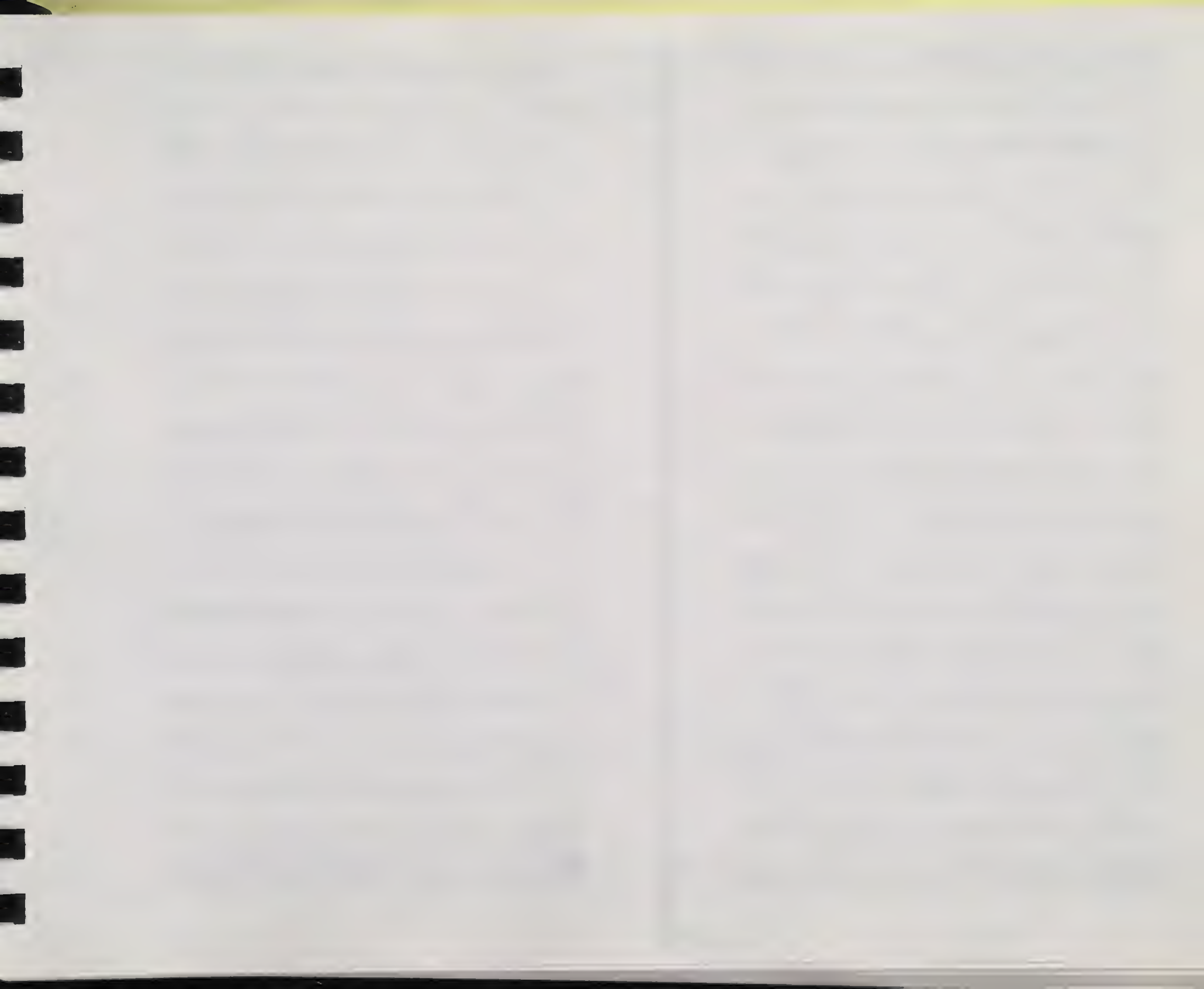


شهم مجاهد بن جبر و عكر بن علي بن عباس و عثمان بن ابي رباح و كان باليمن طائفة
مكحول و ما يكونه عالم بن شرا حيل النبي بالبصرة الحسن البصري و محمد بن
علي بن الحسن الثاني الاول فكان القاسم يم بها عبد الله بن كثر و جابر بن محمد بن
الشهاب بن الزهري و جماعة كثيرة مشهورون من الثمانيين و اما من كان على رأس الامة
الثمانية فمن اولي الامر الامويون بن الحسين بن الفقيه و ان نفي و الحسن بن زياد و
من اصحاب ابي ضيقة و رثيب بن عبد العزيز من اصحاب مالك و اما احمد بن فضل
علي بن يوسف مشهور ائمة مات سنة احدى و اربعين و مائتين و من الائمة علي
بن موسى الرضا و رامة ثمانية محمد بن القوي كني را از محمد بن شيعة اماميه شمار کرد و
را ائمه سید رضی علم الهدی را ششده فاضل شهستانی و در علل و محل گفتن را ائمه
حضر بن محمد الصادق ع و عمو و علم غزنی الدین و ادب کامل فی الحکم و زبانه باغ نیا
درع نام عن الشهوات و قد اقام بالمدینه مدة تعبد الشیخ الشیخ البیاض و اهل البیت و الامراء
العلوم انتی شیخ حلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و انوار المؤمنین و ائمه
معروفه بالشیخ و فی سنة احدى و مائتين قطع احاده المؤمنین من الهمد و حمل ولی الامة
عبد علی الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق علیه السلام فوافقه فی الشیخ و جعفر
هم ان یخلف نفسه و یفوض الامر له و هو الذی یقیم الرضا و ضرب الدرهم باسمه و ائمة
و كتب الی الافاق بطلب الامر ترک اسود و نزل الحضره فاستدعوا له علمه و ائمة
عبد انتی و طائفة است که مراد از شیوه در قول شهستانی یقید المتبیین و ائمة
شیخ حلال الدین سیوطی کان معروفه بالشیخ ائمة است پس تمیز این عبارات بر این
است از جمیع ائمة علم القایل بالارضی به قایل خواهد بود فان الفاضل انما صاحب

و خلافة و کتبیه و زیدی و ووافقه لمی ائمة متفرق اند ففرق بسیار که تعداد اسمای
جامع و اصل و کتبیه مسبوطة می شود و خالی از فضول نیست و زوار معرفت حال
خروج و فساد اصل مستنظم و فرج است اما جمیع متشطا از زمان و ائمة طایفه
بطریق اجمال ندی از تفصیل سیر کنیم و مصنف را خالی از فایده نیست و خلافة است
و چهار فرقه اند اول انها سبابة اند از اصحاب عبد الله بن سبابة قالوا ان علیا هو الاثر
و می گویند حضرت رقی شریفند است ملک ابن علی بن علی را است که مصدق بصورت
انجاء شده بود و ما دانست که شیطان همین صورت مطهره او تمثیل تواند شد و می گویند انجا
و در این تحقی می ماند و او از عدد ائمة است و برق جالب است و برگاه او در مدینه
و در جواب می گویند الصلوة و السلام علیک یا امیر المؤمنین و می گویند که انجا که انجا
نزول خواهد فرمود و در عثمان خود را از برادر خود کرد و درین کلمات اثبات تفصیل
صریح و تواتر نماید و بر او که با و از عدد و القای برق عالمی را توانی گفت و حق
که در اخر فرقه مغربا و وجه انظار می کشد فرقه دوم مفضلند از اصحاب مفضل صریفی که
از دم شناسد برین سبابة بطر و دیگر گفت که گفتند که نسبت خباب فرقتی است
تو ای نسبت مستح است با و خالی موافق قول رضای با معنی که لا یوت باناسوت مستح
یک خبر است و در این نشان آن است که موت و رسالت منع نمی شود هر که را اتخاذ
لا موت حاصل نه بی است و اگر ارشاد عالم و هدایت خالص تر شد گفت بر
است در بیان کتابان مدعیان موت و رسالت که شد اند فرقه سیم سیر کنیم
و اصحاب بر این نفع سیم مبدء و کس را می بماند آخره عین سیم و سبب این من مثل سبب
مفضل است که اندک حلول لا موت و رسالت و حق سیم شخصی اعتقاد می کنند برین

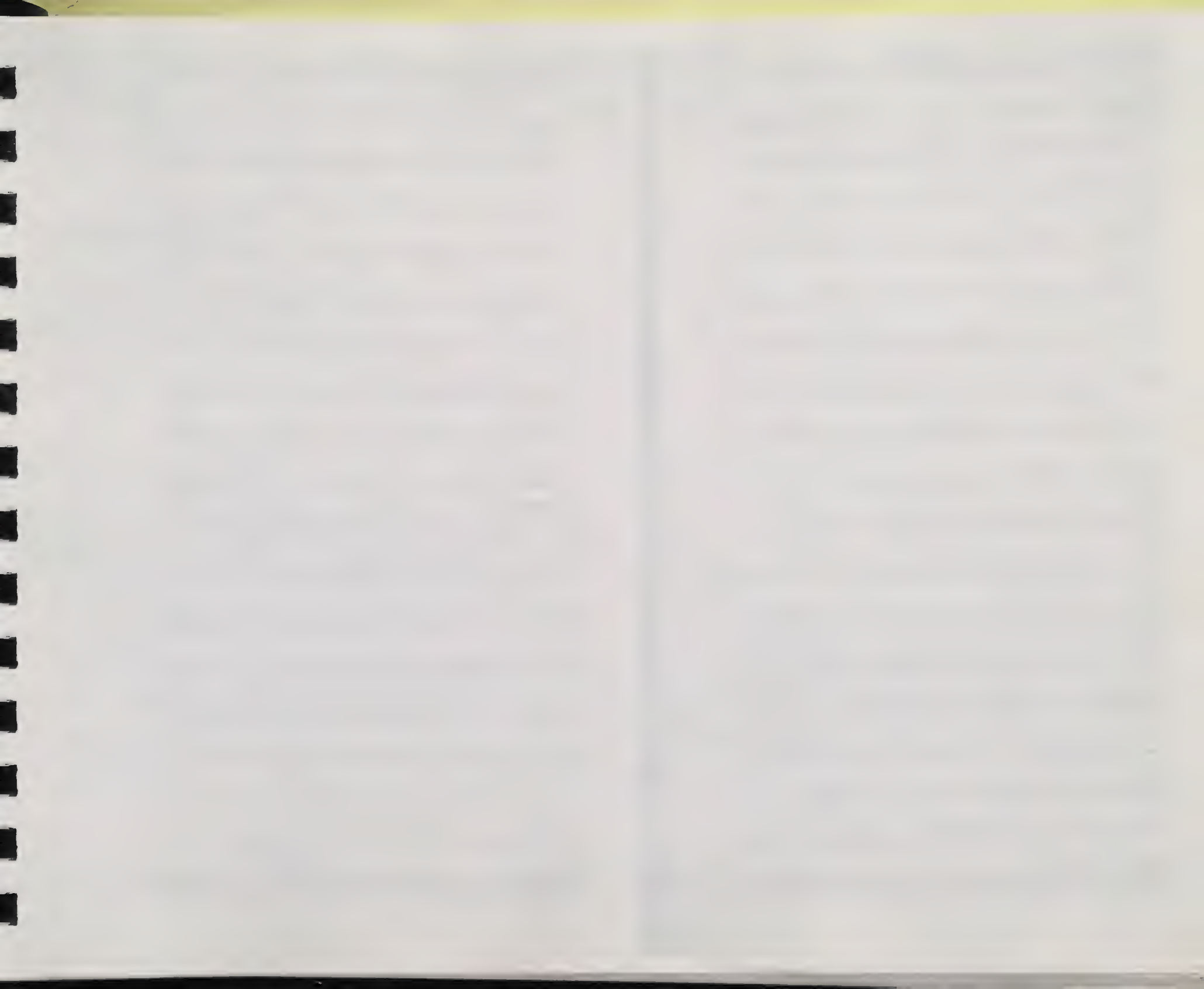


[illegible][illegible]



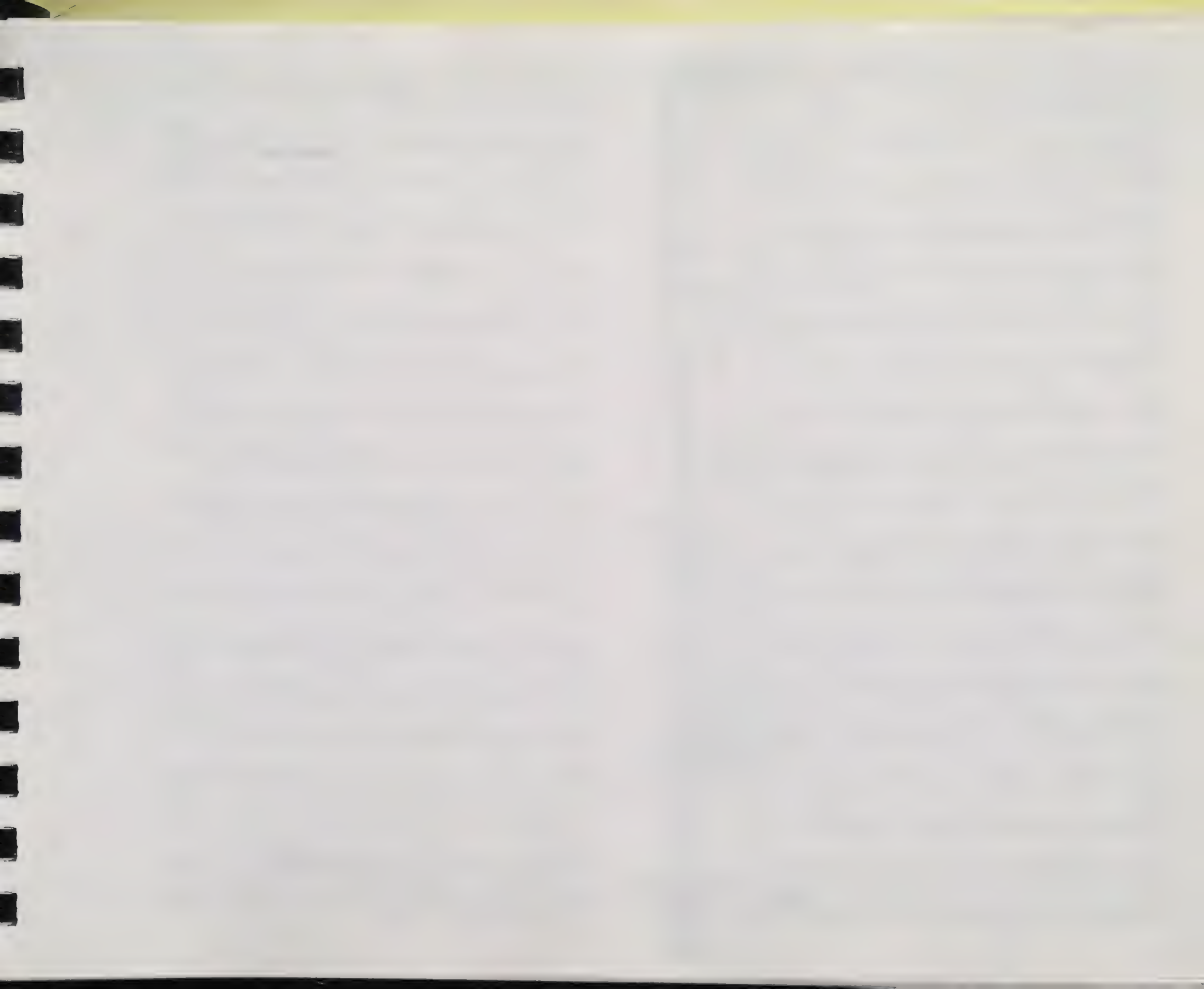
برشته بود و در هر یک از اینها یک نفر از ائمه و از آن بزرگان که در خطه لاسین خمار
حدیده و فبارسی گردیدند که آمدند و از خالی سخن از ایشان محمد شد و مقصود علی بود
کلام مصفیان این است و جانان خود صریح گفت خبری که نماید باین لفظ گفته اند
علی حبيب الرشید فرقه است از مردم و نماید و این محمد را نبی القارند و علی را
گویند و نیز گویند که در میان مردود و ادنی است بهیت تمام بود و کان محمد است علی
و این است با تالیف و اینها طایفه از خراسانیانند که از عقیده سابقه باین عقیده رجوع نموده
فرقه محمدیسم گویند که علی اله است و محمد را برای دعوت مردم تسبیح خود بر تابد
مردم محمدیسم را تسبیح خود دعوت نمود و بهی این جهت محمد را مذکرت کنند و الله را
مذکرت کنند و الله فرقه محمدیسم گویند که محمد و علی اله است و محمد را مذکرت کنند و الله را
مذکرت کنند و محمد را ترجیح دهند و فرقه خدای علی را غالب و قوی دانند اینها طایفه از ائمه
که از مذکرت محمد رجوع به مذکرت علی در الوهیت قائل شده اند فرقه محمدیسم محمدیسم
را اله گویند و از الحاق تالیفات و لفظ فاطمه اخترا کنند و گویند که این مسجد من و حضرت
واحد و در یک روح و این حلول کرده یکی را بر دیگری ترجیح ندهند فرقه سیم نصیر از محلول
اند و در علی و اولاد ایشان قائل اند اما خاص می کنند با کمال لفظ اله در حضرت علی اطلاق
کنند کار از طریق اطلاق رسم حال بر کل فرقه است و دوم اسمیاتی اند که گویند زمین تالیفات
قالی از معجزاتی باشد که محلول بارتقایی در حضرت علی و اولاد ایشان و در این الوهیت
دارند که بعد از حضرت وی کدام کس حلول نمود فرقه است دوم عبایه اند از اخصایا
بن اربعه ای قیل و نسی نه باین الوهیت حضرت علی است و گویند علی افضل
از محمد و بعد از حضرت کرده و تالیفات کرده و تالیفات اولاد آن فرقه فرقه است سوم بر

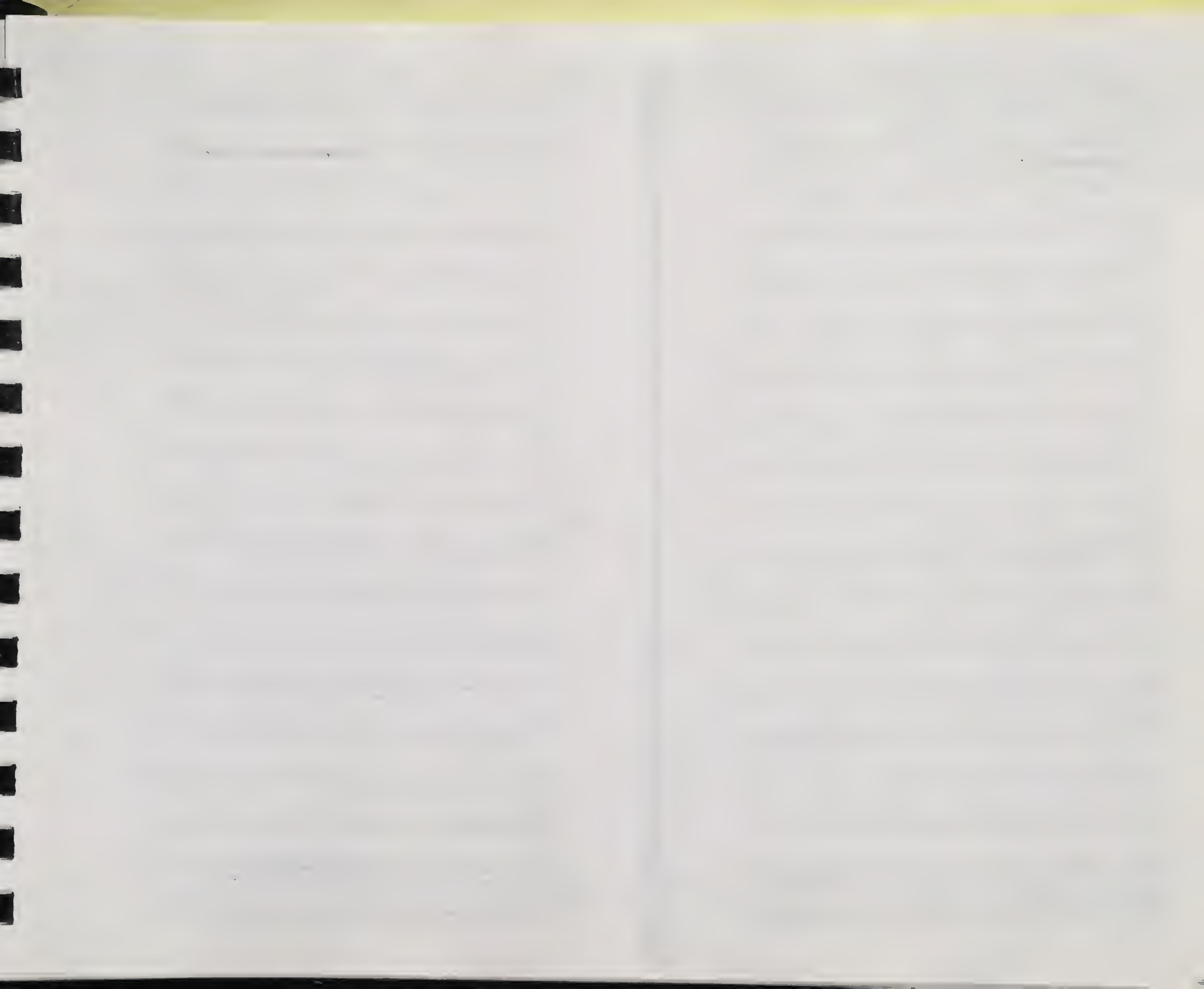
در اینها تالیفات است از علی و از علی و از علی محمد حقیقه و بعد از او با او ششم بر او تالیفات
محمدیسم بن عباس دوم محمدیسم منصور و از القی رسانند و از او ششم محمدیسم که حضرت
علی را بر محلول بارتقایی را اعتقاد کنند و الله در غلات محمدیسم باشند و الله را
قوی تر کنند و در محلول محضات نماید فرقه است چهارم معتقدند که اولاد امام حسین
را اله دانند و گویند الله را فرقه و ذکر حال مصفیان است که گویند و او در اصل و اصل
چون دعوی الوهیت که در غلات محمدیسم و بر بنیاب پوشیده نیست که در حقیقت
مذکرت عبایه نبی بر اعتقاد الوهیت محلول اله است در بنی و امام و در زمین
بمانند مذکرت نبی که باینه و زیدیه و امامیه و بطایفه از بعضی عبایه باینه اند
و برخی عبایه امامیه و عبایه زیدیه تا حال شنیده شده اند و در بنی فرقه تالیفات
چهار فرقه مذکرت که محلول بارتقایی الوهیت زیدیه شنیده و اولاد او شده باشند تالیفات
و قول در زمین بنی از شروع در مقصود باید دانست عبایه جمع عالمیت و الله را
مذکرت نصف اول فرقه هستند که در حق الهیه معصومین علیه السلام خلکو در جناب ایشان
از خود و مذکرت بود آورده احکام الوهیت بر این جاری نمایند اما از آن
محمدیسم خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دانند سید جعفر استرآبادی فرقه
محمدیسم میفرماید و التالی عوالدی میباید فی حب امیر المؤمنین علیه السلام بحث معتقدند
چون الله سبحانه و تعالی افضل من نبیا صلوات الله و سلامه علیه و علی اله و حق است که
در فرقه حبایه علماء و انما عشره رضوان الله تعالی علیه هم محققان فرموده اند که
و کان زیدیه مذکرت و در محلول محمدیسم علی عالی رحمه الله علیه و باب نجاسات جعفریه
فرموده و الله را فرقه و الله را فرقه و الله را فرقه است و الله را فرقه است و الله را فرقه است



کرده بنام قال ابرهه الله عليه السلام اللهم اني ارجو اني اكون من
محبين محمد بن بابويه في در رساله اعتقادات ميفرديا اعتقاد و ما في النسخه
والمعوضه انهم كفار بالله جل اسمه و انهم من اليهود والنصارى و انهم من المعتزله و المولود
و من جميع الملوك و الامراء و المصلحه انتهى حضرات ايدى معصومين عليهم السلام از اين فرقه بزرگوار
اندر شيخ صدوق هم درين رساله از حضرت امام رضا عليه السلام و انشا الله تعالى روايت کرده
که از حضرت معتمد باللهم اني ابراهيم من القول و القوة فلا حول و لا قوة الا بالله اللهم
انني ابراهيم من الذين ادعوا اليهم لتناجى اليهم اني ابراهيم من الذين قالوا اننا
ما لم نعلم في انفسنا اللهم ان الخلق منك و الامم و اياك نعبد و اياك نستعين اللهم انت خالقنا
و خالق ابائنا الاولين و خالق ابائنا الاخيرين اللهم لا يلقى الربوبية الا بك لا يصح الا الهية
الا لك فالعن النصارى الذين صنعوا عظمك تقبلهم من تركك اللهم انما عبيدك و اناس
عبيدك لا ملك لانفسنا خرافا و لا موتا و لا حياه و لا نشأه اللهم من رجع اناس ارباب
او ملك منه براه و من نعم ان النيا الخلق و علينا الرزق فنحن اليك منه راكبه و عيسى بن
مريم من النصارى اللهم انما ندعهم الي يا برعوت فلا توافدنا يا توفيق و اغفر لنا يا رزق
رب لا تذر على الارض من الكافرين و يا رزق ان تدرهم مضيق عبادك و لا بد و لا
الا فاجركفار تيز و مجمع الاقوال في معرفه الرجال از حمدويه از يعقوب بن زبير از ابن
ابن عمير از ابراهيم رضى الله تعالى عنه روايت کرده قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام
يا ابا محمد يا رضى الله عنه انما رباب قلت مير الله منه فقال ابراهيم رضى الله عنه انما رباب
قلت بر الله منه انتهى فرقه دومه جماعه از متصوفه اند که نسبت دارند تا ايدى معصومين
را عليه السلام با حضرت باري عز اسمه ميان مي کرده اند انچه خاصي که نمي گفتم آنرا الهى نمي

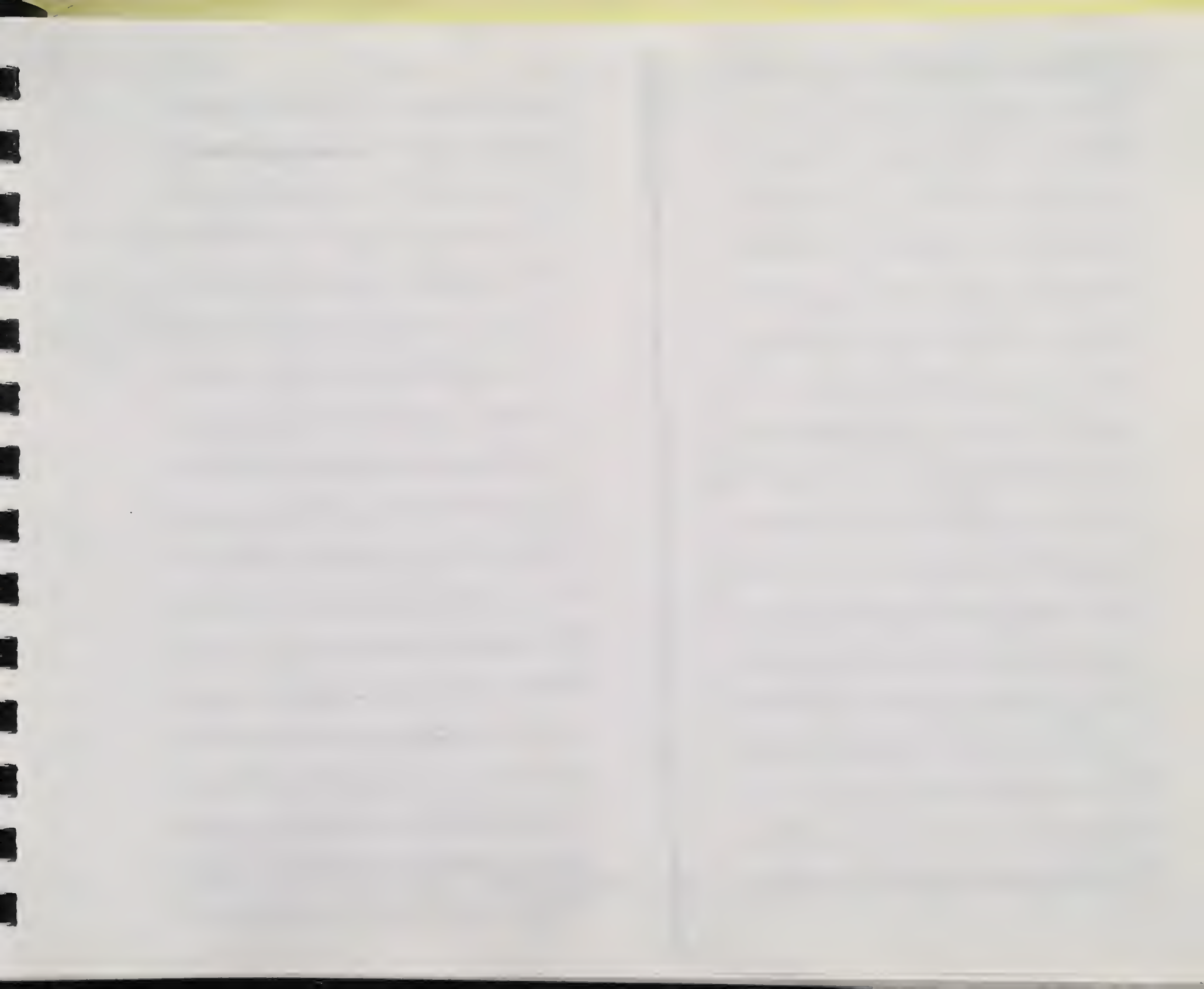
مفيدند و از مصطلحات آنها واقف نبوده و كلام آنها را بر علو عمل کرده اطلاق
در حقيقت بر آنها نموده و در حقيقت ساحت ذمت آنها از لوث ابا بطلان علقه حقيقه
مفره و ميراست فاضل مجلس نموده الله بظفره در رجال روضه المتقين و در انوار ترجمه
من اخف الغيبين في زياده قدرت من اخف العبدى ابو محمد يرمى بالغلو او التوريط في القول
من فرق حج قال يعقوب انه كان زاهرا فاضلا للمديان ثم قال عن بعض مشايخ من اهل الكوفه
انه كان يقول ان في محراب من القديم صبه و يظن انه كان متصوفا و لكن ان يكون
صوفيا و كان مراده ارتباطه بالله و قاده بالله و تقاوه بالله و نه الهى موجود في
بر و ايات الصريحه و يظن كلام بعض الكل من الاصحاب كبريس بن عبد الرحمن و غيره
كمن لا يكتفي في انه من الامور من الغلاة و لا يظن انشاء له كانت من هؤلاء و هؤلاء
لا مولاه و توجهه اطلاق لفظ الله و ساير اسماء مقدسه الهيه بر جناب حضرت ائمه
عليهم السلام که در كلام آنها بر فرض صحت نقل در روايت شده باشد است که فرقه
بزرگواره قائل اند با بطلان بارتقايي باشد نه و قد است اسماء مخلوقات را على اختلاف
موانعهم از ذات مقدس و اسماء حسني و صفات عليها خلق فرموده و اينها را اسما
و زيات اقدس و اسماء حسني و مجالي صفات عليها هي خود ساخته و هر مخلوقى از مخلوقات
سنت عليه اسمى از اسماء مقدسه الهى و هر موجودى را از موجودات مجلای صفاتى از صفات لطفه
تقدس است اينها را على نبأ و عليه السلام از اسماء ذات مبارك خلق فرموده و جمهور کائنات
و اسماءى بخلاف حضرت سيد القليلين صلى الله عليه و آله و سلم و ذات ساسيات الهيه
را عليه السلام که شيعه و تشيع از ان تواند از ذات مقدس خلق فرموده و از انچه که ذات
مقدس شمع جميع صفات کمال و لوث جمال و طلال است نظر آن که نور محمدى و نور ذريت

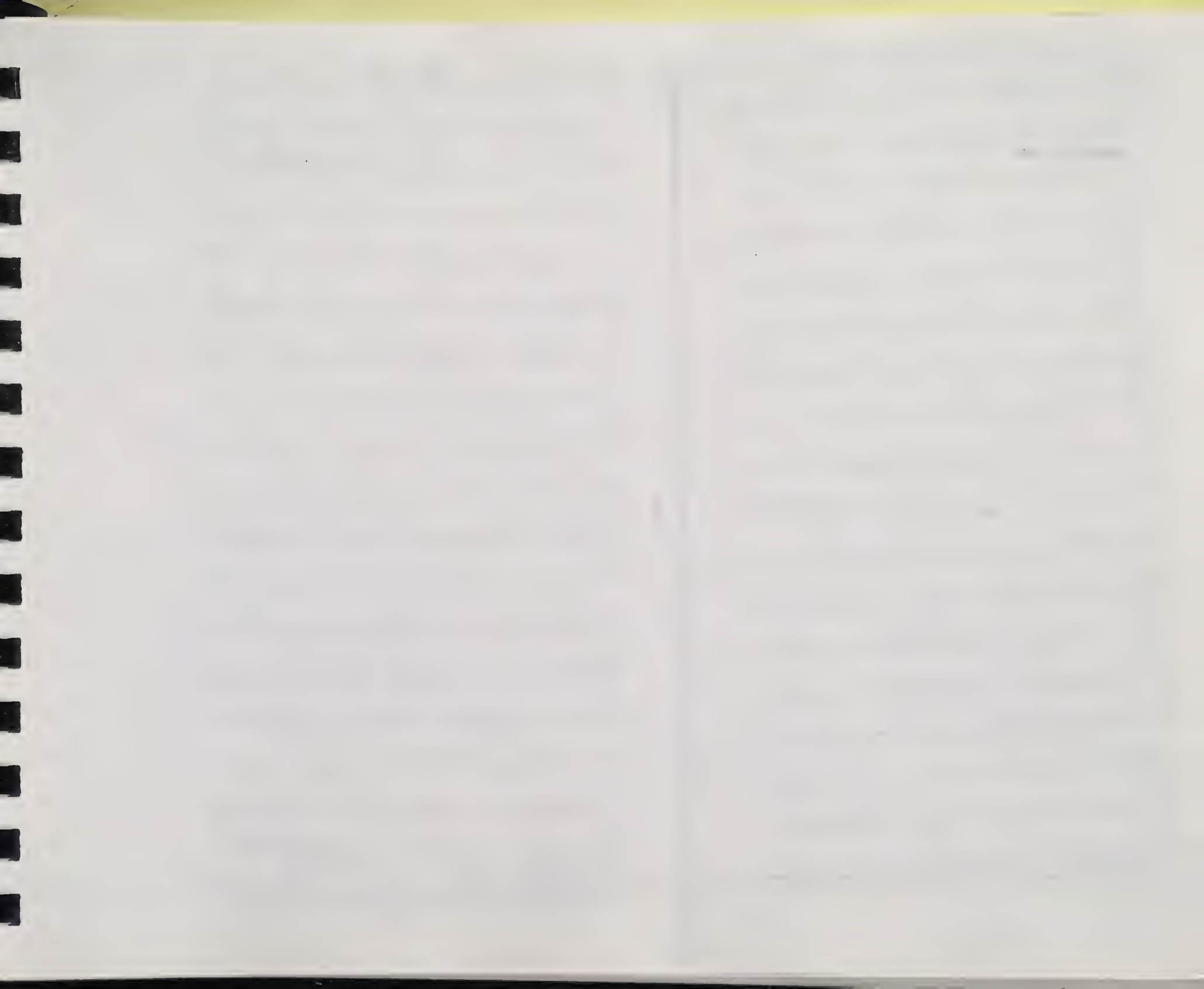




از این است چنان غرق شده که نفس و هی از غیرت می بخورده است و آنرا علم از ان جمله
که نور است و این اسم ذاتی است الله جل و ارحم الراحمین الله نور منی محمد و ابی بکیر منی محمد و ابی بکیر
اسم الحقیقی است قال الله لی جبارکم الحق من ربکم وقال علی کنو بالحق لما جاءکم منی محمد صلی الله
علیه و آله و از آنکه اسم ابروف و اسم ارحم قال بالکونین و وف رحم و از ان جمله که اسم
قال الله تعالی انه قول رسول کریم منی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسم ارحم و اسم الحق و منی محمد
در صفت اوست لیکن صفت که مخطبت و اسم الشهداء است که گفته است وی تعالی بر حق نفس خود
لیکن صفت از قول عیسی علیه السلام مرا و اقلی و انت علی نبی شکیه و گفت در حق خود
و کیون الرسول علیکم شهید گفته است که در کده است قاضی عیاض در حق تعالی شکیه که در محد
باسم الجبار و باسم خود الخیر و باسم الفتح و باسم خود الفوز و باسم خود الکور و باسم خود الام
و باسم خود الاول و الآخر و القوی و الولی و البادی و المومن و المصمیم و الاعی الغز و غیر
از اسمهای الهی مخصوص لمبی آورده است قاضی عیاض و دلیل بر اسم از ان عزیز خدا که فرموده
ان را افاضی دنیا به دران مدعی شایع است که کلامه مختصر است با الجبار و وجود و حیات و با صفت
و کمالات و در واجب تعالی با قدرت حاصل اند و حصول این صفات و کمالات در مخلوقات
نورسطه افاضه فرمودن اوست تعالی است نه این صفات و کمالات را بر ذات ممکنات
و در ذات ممکنات با فاضله واجب تعالی با این صفات متصف اند که بر بعضی کاملین نظر
بر بودن آنها نظر تمام بر دور کار و استهلاک و استزاف آنها و در دایمی موقت و بقی بودن
آنها بر بعضی الهی بطریق مجاز بعضی از اسمای مقدسه و اطلاق گفته اند از اطلاق بر عقیده
قابلین حکم تعالی بودنش نتوان نمود و گفته اند نتوان کرد و مثلاً لفظ واجب را که اخص صفات
و تعالی است با کمالها و امیر لغوی انکه لغوی بالحق واجب لم یوجد ما دام که ممکن باستماع جزیع از طریق

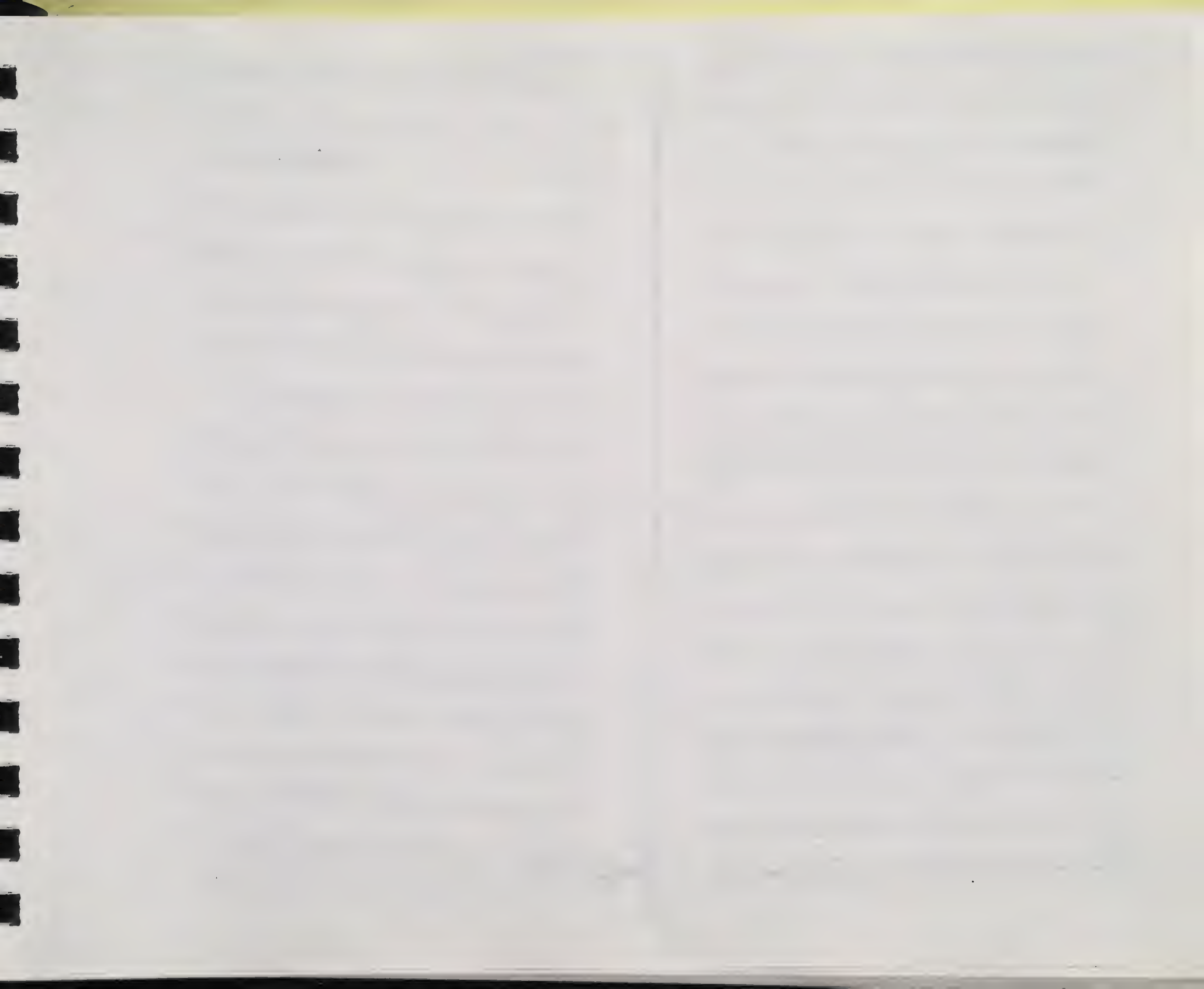
مرا بطریق خود و از اطلاق مبالغه با فاضله علم است و در مرتبت نشود و واجب غیر ممکن و واجب
مستور اطلاق لفظ واجب و ممکن با بعضی ممکنند و واجب بکفر قائلین نشود و از نجاست بعضی علم
امکان که در موجود در قسم بدو قسم ساخته اند و واجب بالذات و در واجب بالذات و واجب
را بعضی کردند و اثبات و در غیرش کردند و واجب بالذات و واجب بالذات و واجب بالذات و واجب بالذات
الاسماء المقدسه و در کلام الهی نیز اطلاق بعضی آنها را بر که بر جاب حضرت سید المرسلین علیه
الصلوة و السلام واقع شده و یا نیز از کلام عبد القوم لوضوح پوست لیس از جاب حضرت امیر
المومنین علیه السلام که حسب ولایت مطلقه و نفس رسول حضرت ختمت مرتبت اند اطلاق اسمای
مقدسه کنند بطریق مجاز و نمیزد واجب بکفر قائلین خواهد بود و قول او بگوید انجاء در این حق است
الی آخره و توجیه این کلام مجاز را نیز در شرح خطبه البیان نصف سید محمد و دیگران که از کمال صوفیه است
استفاد می شود و است که مرا و از ابر و در کلام آنها مرتبه عظمی است که مقام حضرت اخبر
ست علیه السلام و نماز و زکات و صوم و زهد و غیره را که در اوقات فیض ربانی
در شکات اسمای و تاثیرات نفحات الهی و تأمیدات غیبی بوساطت خفیف انحضرت بهم
رسیده و میرسد و صورت ان حضرت اواز زعد است نفی ان حضرت واسطه اصطلاح
سببیت فاعلیت و قابلیت است که او از زعد وجود از ان حزن حصول نتیجه ان را
اصطلاحاً که مقدّمین بصباح زمان مفروض می کرد و در وسط ان قالیه الخلق من الیه است که
بر حق طلب و حصول کمال است و اسمی همه را از افاق قابلیت مذکور انحضرت میباش
و در آنکه تقدیر تسلیم و تمثال می گویم هر چند غلظه حقیقی کافر محض اند و شریک و علمای دنیا
عشیره حکم نجاست آنها مانند سنگ و خاک نموده اند و بدایت عقل بر بطلان آنها نایسته
انسان است بدست و ازین نجاست که بعضی ظهور خارق عادت را بر دست مدعی انکه





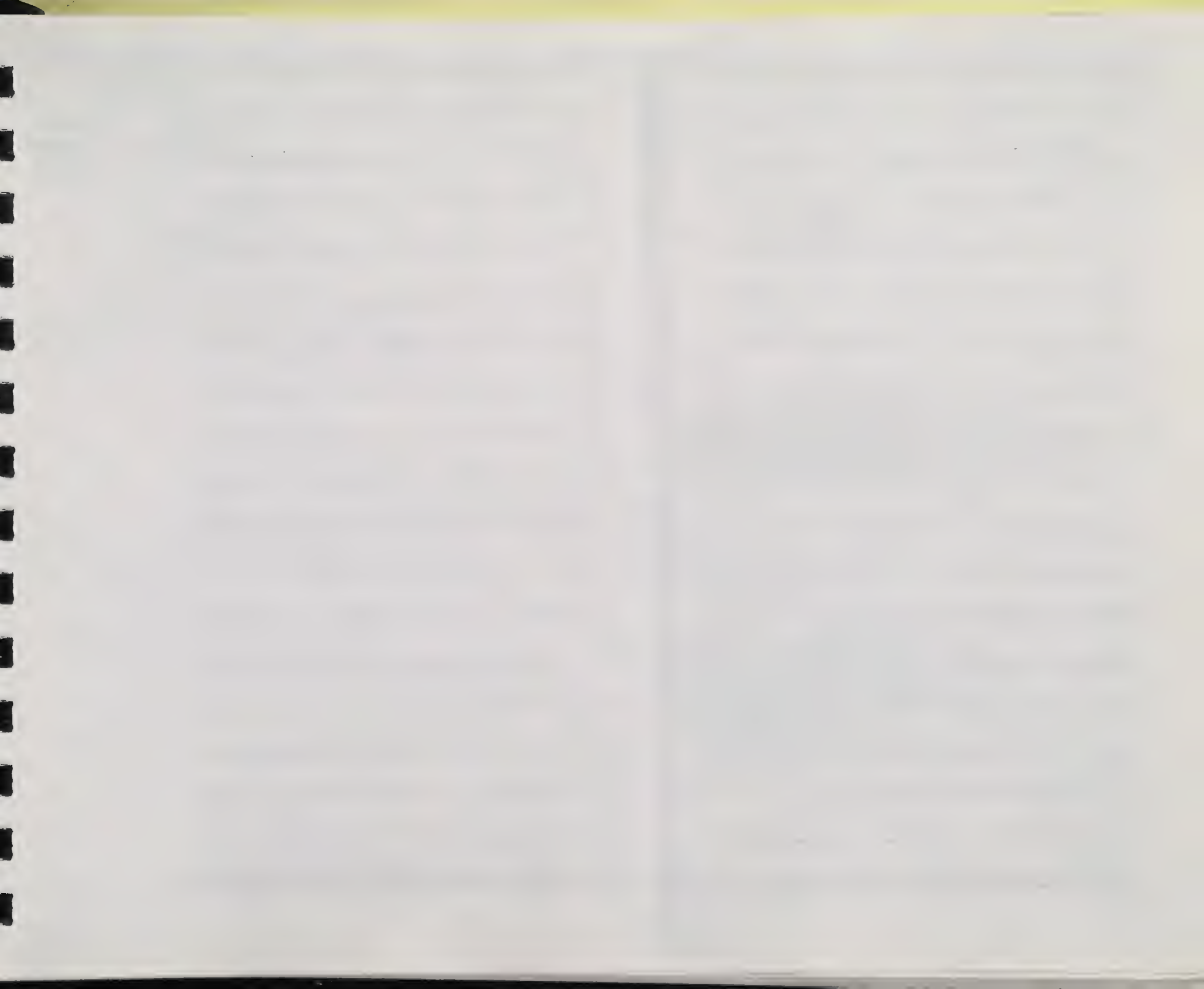
ترجمه آن عجزه است به عدل اشتقاق حال اوست عجب است که ناصب موجود و عباد
 کمال اطلاع بر ترکیب آن غشیه برین نسخه جانداردی بدایت که مانند افتاب علم است
 بر افراشته مطمح نشسته مقالاتی که ناصب که باو نیست داده و محجب ظاهر باطل است ظاهر
 است که از مفسرین است علاوه است نهتم الله بنماجه افضل القادرین مولانا محمد علی محمدی رحمه
 تقالی در شرح فہرست من لاجلہ الفقہ در ترجمہ مدلی بن بخش میفرماید و اندی حاصل لی من
 التام و عسی ان یحصل لک حاصل لی ان جماعہ من اصحاب الرجال رووان اللہ انہم
 سواد لی جماعہ انبیاء و رسل اللہ علیہم السلام کبار و افضل من عرفہ الملی و انہم هم برین
 ما لنبوا الیہم الرسل و ان یضعوا بر لاکسہ لہذا ہم الباطل و لا یکنہم الا انہما بانہم الی
 بر بفرستہ سلمی کویم کہ این اقوال بر چند بظاہر باطل است لیکن محال صحیحہ دارد اما از نظر
 کہ این نوعی می گویند کہ نسبت جناب بر نصوبی یا حق تقالی نسبت مستحسب باو است
 موافق نصاری با ہم کہ لا موت یا ناسوت متحد کنند بجز نسبت بر بابت تسبیح و زما فیہ انما
 این جماعہ علاء غیر حقیقی و مقصوفہ بودہ اند اینہا در بقول بنما بر این بعضی از عرفا
 محققین نصیح فرمودہ اند انہا است کہ اول موجودات و اقدم متینات بجزایی اول مطلق
 و قد نوری نور محمد است علیہ السلام کہ در عرف صفا نور از ان بقول اول می کنند و صیغہ حق
 و نام مطلق و مقصود کانیات ان نور است کہ لولا کہ نہا خلقت الافلاک و حقیقت حق
 علیہ السلام صورت و مرتب اسم علی اللہ است و اللہ رب او و بنما اسم علی
 کہ نتیجہ صفات و شہد حقانی کل اسرار و مقدم و متجلی بر ہمہ است و از انہ فرین و ایداد
 جمیع موجودات بر حقیقت ان حق است بر شہد جمیع مراتب و نظائر است و جمیع موجودات

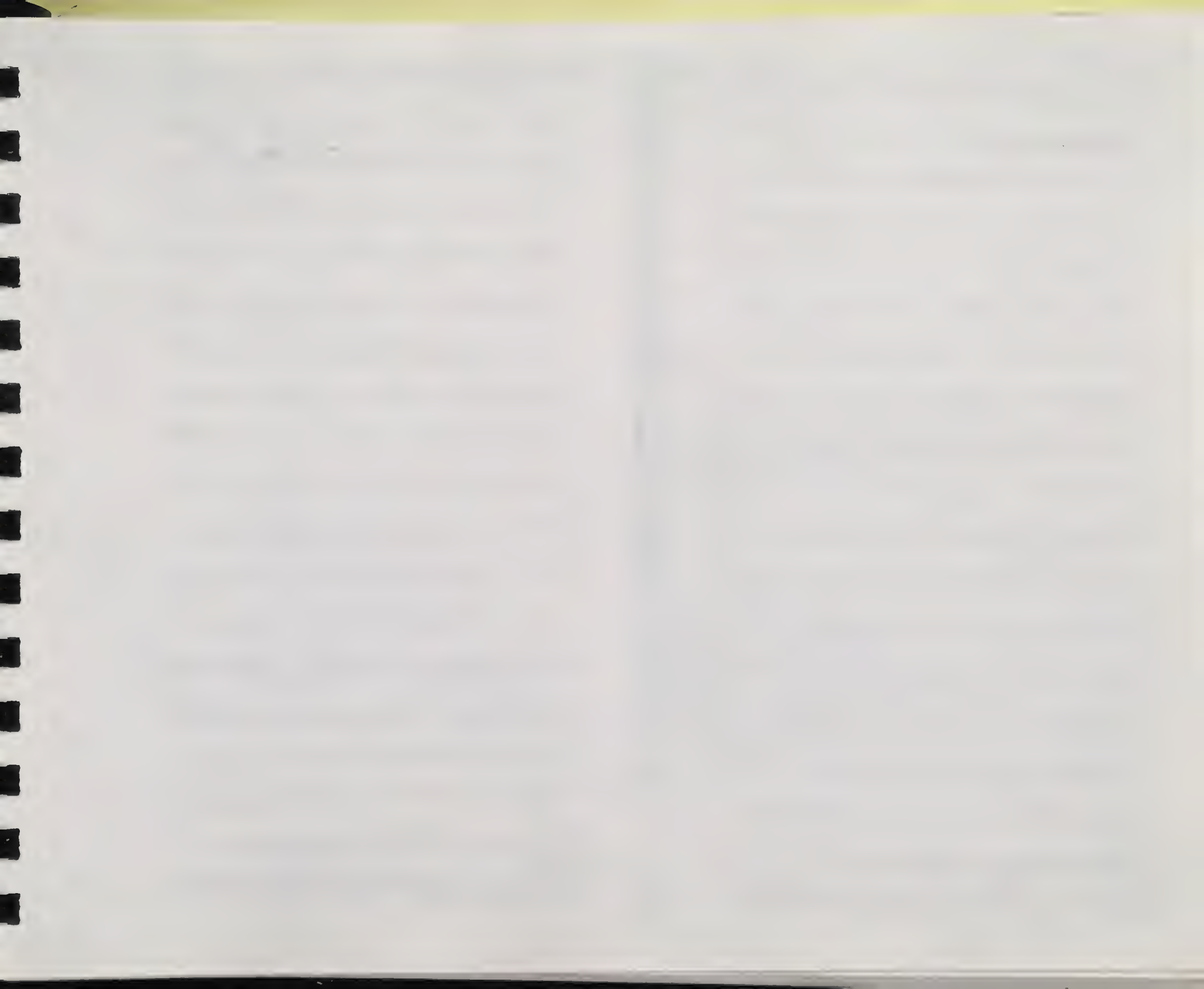
موجودات از حق و نفوس و افلاک و ملکات و فران از نور او مستفیض اند و ہما نور
 محمدی علیہ السلام بنما بر شہدیت کہ سبب طلوع او از افق شہادت و ذات وجود ایمان نامہ
 عنصہ شہود جلوتہ کہ شہدہ عقدا قابلیت و استوار و مورد بر یک اقتباس از نور وجود کمال است
 جلال و جمال از شہود انور او کہ خصوصیات کمالان کہ بابر کمال قابلیت و ولایت استوار
 زیادہ از نور و دیکر اقتباس شہدہ انور جلال و جمال و اقتباس صفات کمال از ان نور
 انور از نورہ با خلاق حمیدہ از حق و تجلیہ مبارکش تجلی شہدہ اند پس ذات جلیل کمالان
 از انبیا و اولیاء علیہم السلام مظہر انظم انور جلال اکمال اخفرت با بندہ و در حدیث
 و صورت امتیاز و در بیان کمالان واقع است و اہم و نوع و موسوی عیسی غیر خدا و عظیم
 اسلام فاما باعتبار حقیقت ہمہ بنظر و بحالی نور محمد علیہ السلام و مرکز دارہ وجود و ان
 الی الہ غیر از نور محمد علیہم السلام است و بنما بر سیر اقطاب حصول آن در
 درجہ از درجات و ایرہ ارتفاع حقیقی و ظہری است از اطلال کہ مردم در مراتب ساریہ
 نزد و ظاہری بر دو درجات ارتفاع مفسرات مراحج افتاب است و در وقت طلوع
 سایہ در نہات و زانست و بر قدر ارتفاع زیادہ می شود سایہ کمتری دارد تا زمانی کہ
 نصف النهار کہ غایت ارتفاع افتاب است بر سبب نہایت انتفاص و کوتاہی می راند و در
 سمت روبرو بل بعدی باشد مقصود و نفی می گردد و سیر بر اعظم خمر بر دارہ شہود و
 آن نور و صفت ان نور مقصود یعنی بطور مختصر از امتیاز اصل کمال کہ ظلال ان افتاب است
 کہ تہذیب و درجات و ایرہ شہود و بطور مختصر کہ مقصودات و زوایا نہاند کہ ملکات
 باید رفت تا بر تہ محمدی تواند رسید و از ابتدا ہی طلوع و ظهور رفت و مردم در دو درجہ
 و رفت کمالی کہ نسبت بطور و بر زوایا نہاند تا ایرہ نصف النهار طلوع است کہ غایت

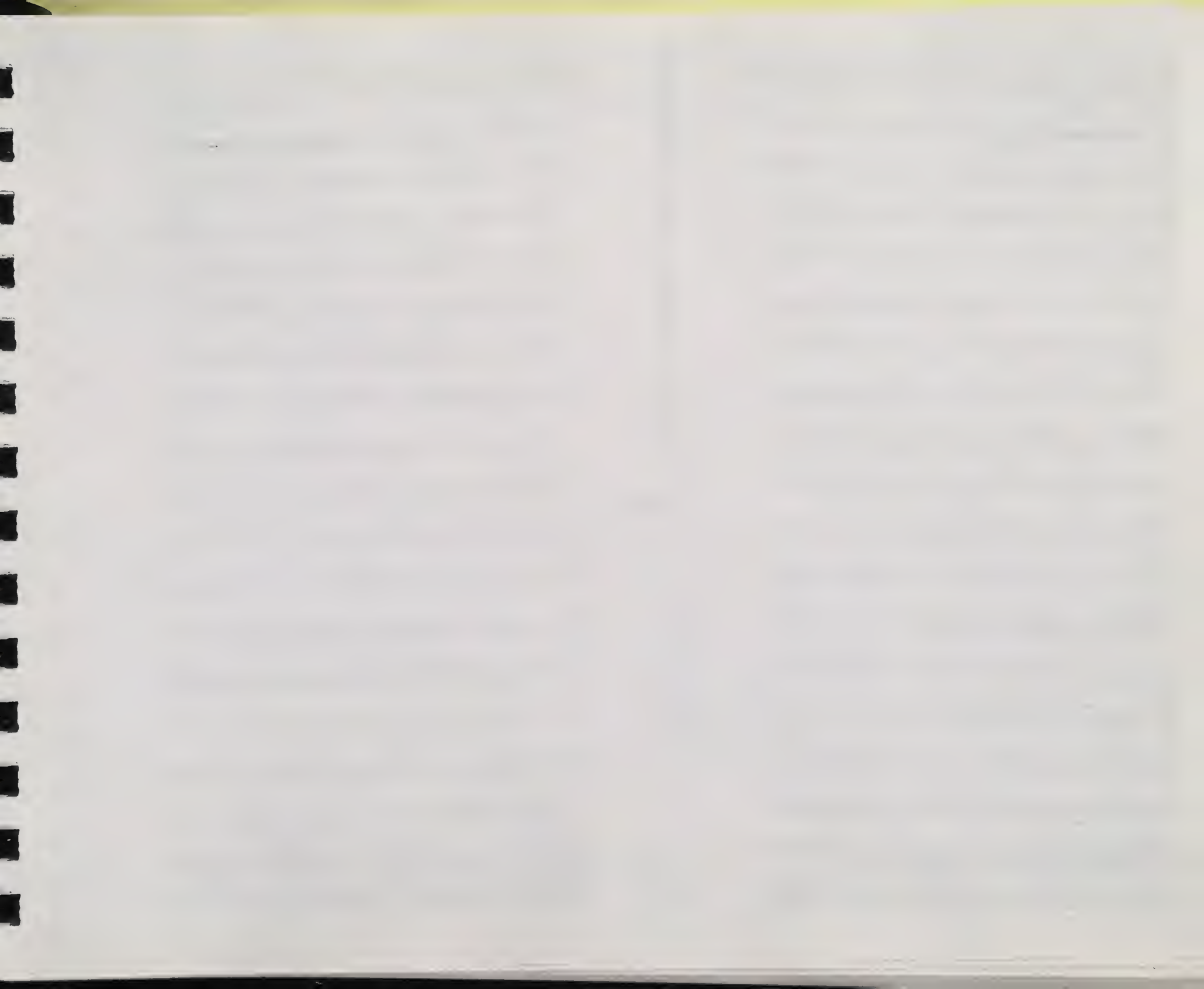


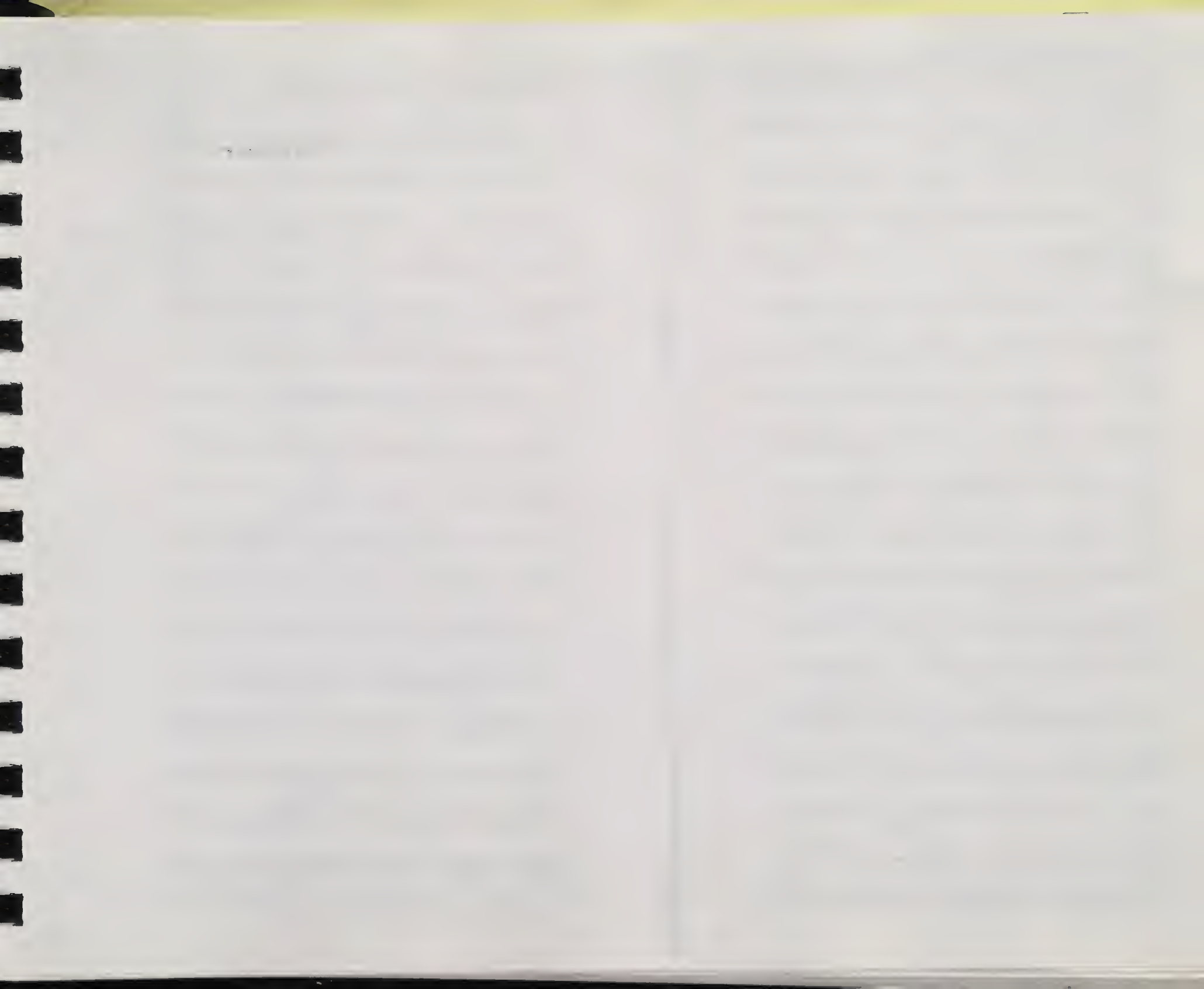
ارتفاع اقصای کتب است برسد درین است از جلیب اقصا و درین زمانه که در آن
 محض علیه السلام جلوه کردی میفرماید محض سخن آنکه هر چند نور محمدی علیه السلام که از آنست
 عینیت و وحدت و صفات ظهور و کثرت از جانب مشرق طلوع نموده در
 صورت اطلال تعینات انبیا علیه السلام بدرجات اتماع برآمده و تا این سرحد رسید
 محققیت که مندرج معرفت تعینی است تعیین فرموده زمانی که بر هر چه استواری است از آن
 کمال یافت و نبات از ارتفاع رسیده بمرجعت و ولایت و مشرت بر جمیع احکام کثرت
 و وحدت گشت چون دوره ثبوت نبات نباتات افقش نخست گشت همان نورش در
 جانب جنوب بصورت انشعاع و یا جلوه کردی فرموده و از کثرت لوحیت و از ظهور
 مرید و از انوار و اطلال تعینات اولیا مدائن و مشرق و مغرب را برود و در هر
 و غری محمدی که یک گشت کس بر آن در مقابل بر شخصی از انشعاع انبیا علیه السلام
 از تعینات و نباتی است سرخسده و واقع شده که علمای امتی کما بنیاد بری که از انشعاع
 از افاق مشاهدات ظهور یافته بود در افاق غیب مخفی شود و بعد از وفادگی که در آن
 کمال با تمام رسید و چون در مقابل بر نقطه از افاق مشرقیه نقطه از افاق مغربیه داشت
 نمی شود و نزدیک ترین نقطه مرکز دایره وجود حجاب ختم علیه السلام از جانب مشرق
 تعین حضرت مسیح است علیه السلام که سلسله ثبوت از دایره بیابان و اسطه منتهی می گردد و از
 جانب جنوب تعین حضرت ابراهیم علیه السلام که سلسله ولایت از دایره نبات سیر برسطه
 حجاب ختم علیه السلام می رسد پس از حجاب نبات و صفای حضرت مسیح علی نبیا و علیهم
 باشد خود در باب کثرت و مشهور است دی و او به شمع و از او به انوار و کمالش قرار
 مابین نمی می آید و در حجاب و رطلن خیر نمی نیست حب جانش را از قدس سره انبیا

درین غنی فرموده نباتات از نورش شد ولایت سایه ستره مغرب باقی رقی شد از
 حجاب حجاب از دایره است و وجود خاکیان از سایه است و از سر به که اول گشت
 و بر آخر شد یکی در مقابل که نمون بر عالمی باشد ذات فرمودی را مقابل در ثبوت
 شانه آن میفرماید چنانچه در سر و در فرسید حضرت ان حضرت در افاق و در حجاب
 از جانب مشرق ثبوت از نقطه بیابان تعین کاملی را ظهور یافته بود تا زمان آن حضرت
 که وقت استواری نور رسیده سایه نهان شد چون ان نور رسد از استوار گشت و در وی
 الخطا طالت که زمان ولایت است او در دایره در دایره ارتفاع و اخطا طالت که از
 انشعاع انبیا علیه السلام محض شخصی از انشعاع و یا تواند بود در دایره مقابل و محاسب
 بر نقطه از افاق مشرقی نقطه از افاق مغربیه می باشد مثال آنکه نسبت با زمان حضرت است
 علیه السلام در جانب که نبات مشرق تصور نموده شد یعنی از حضرت عیسی علیه السلام از
 نسبت که آن اولی الناس الی محمدی است بریم خالیس نبی و نبی نبی نبی که داعی می باشد
 که عبارت از نبی مرسل است و از جانب جنوب که طرف ولایت تصور نموده شد و سیر
 ولایت تصور نموده شد و سیر ولایت ظهور حضرت مرتضی علیه السلام گشت و حضرت
 رسالت می نمود ان علی بنی و انان علی و انضا کل نبی و صبی و وارث و ان علیا صبی و
 و در نبی و انضا انما قابل علی بنی القرآن و علی بنی و اویل الفرقان و انضا قال علیه السلام
 و علی بنی با هم که گفت علی بنی اول سوار و انضا قال انما مدینه الهم و علی با هم
 و با و انضا انما قابل علی بنی القرآن و علی بنی و اویل الفرقان و انضا قال علیه السلام
 مرتضی علی علیه السلام در ولایت است آنست که سلسله جمیع کالان و اولیا و انضا
 حکوم الله و می رسد و از حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام انفصال می یابند پس از آن



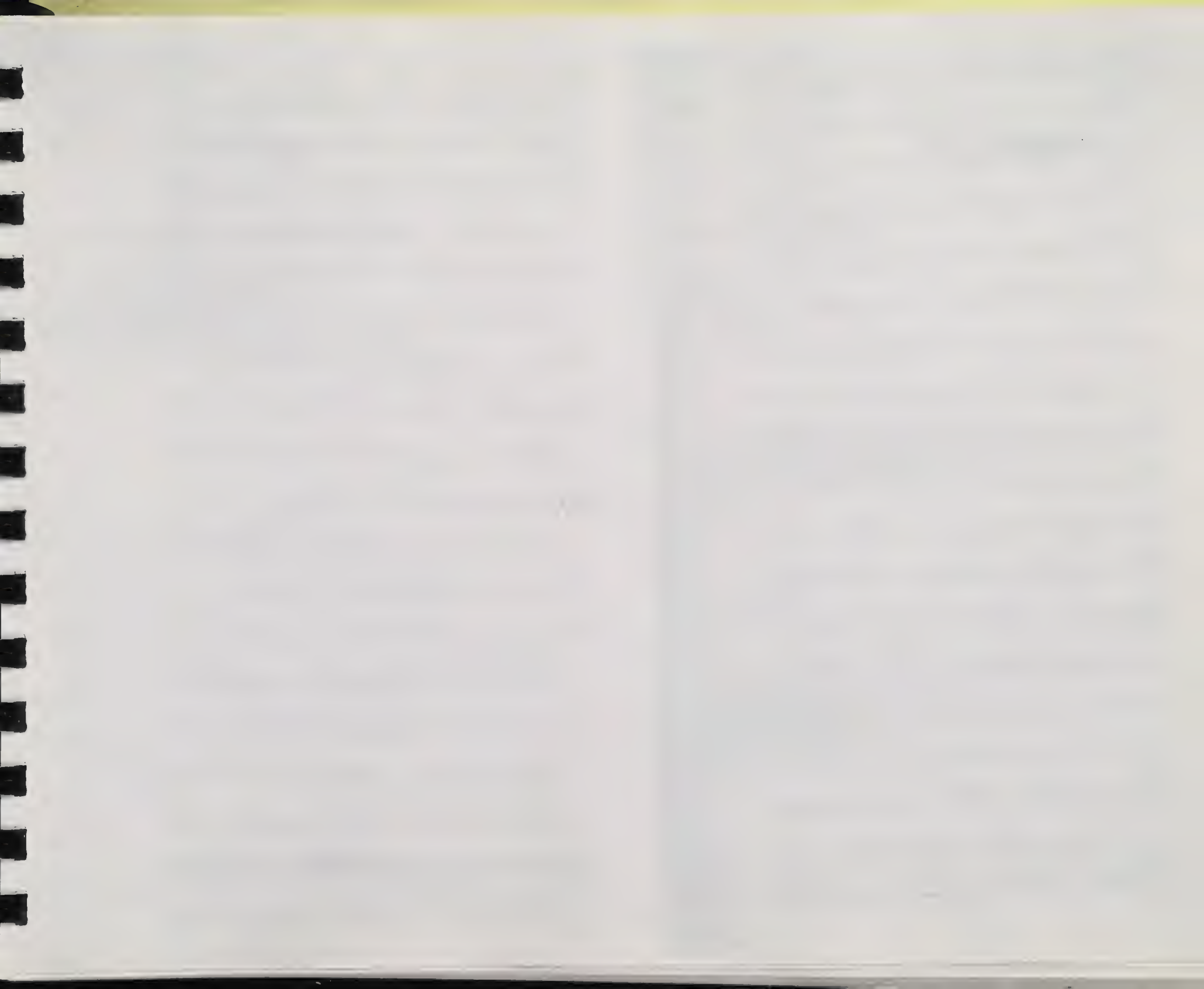






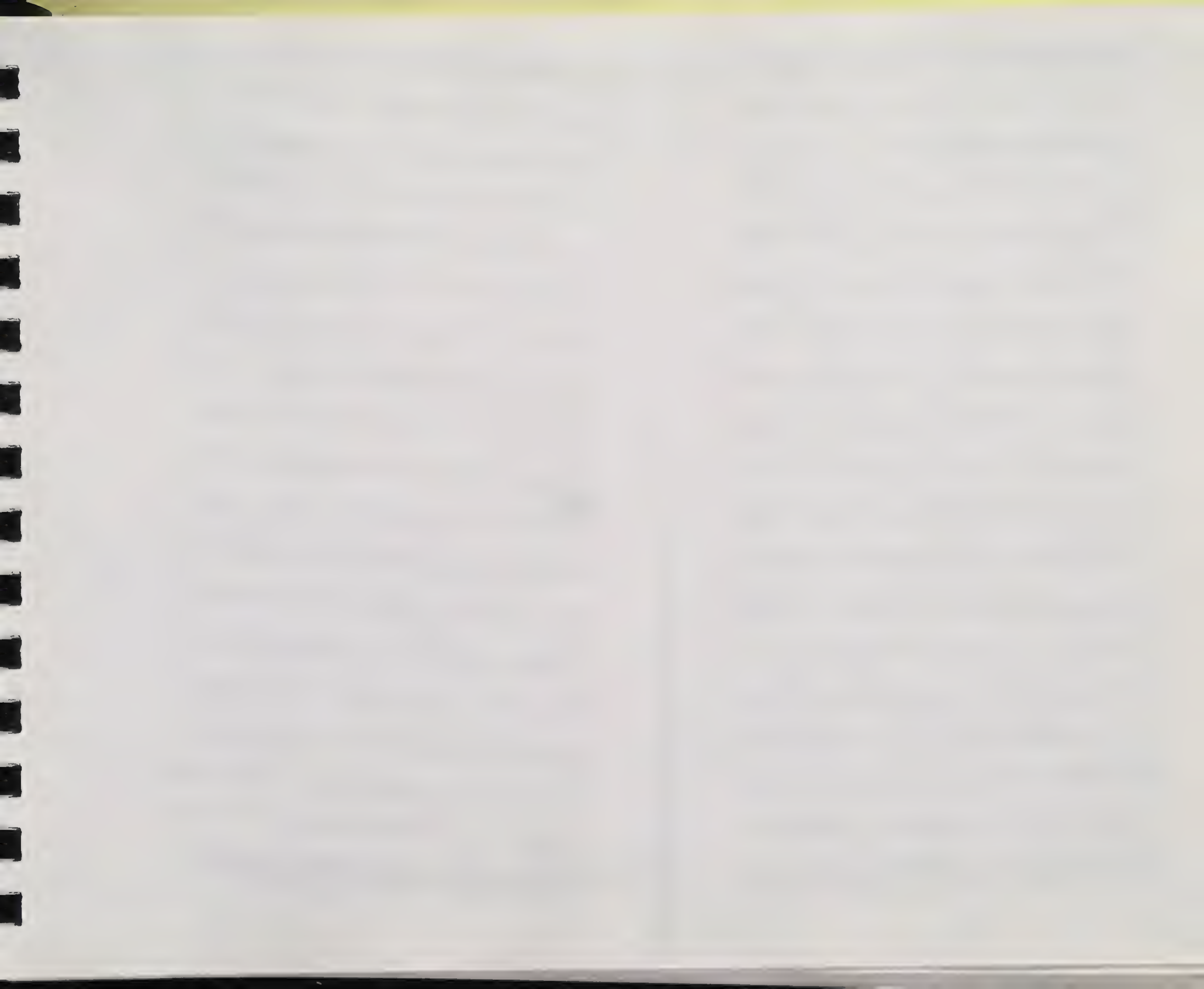
الرب و در صورت و شکل محسوس که مردم با بصورت او را می بیند نیست لیکن چون در این
عالم که در آن کس که در شکل این شکل شده و مردم او را با بصورت همانند کرده و چون حضرت
عبد السلام از دیربازی نموده ادعای این امر را می فرمود که در هر گاه عینی بن بوی صاحب
صورت رجعت دعوی او مطلع شد نقصان معلوم در آن نموده در کوفه او را با ابرو
فرستاد و در اول خطب اصحاب او خند فرمودند و فرمودند که این که در آنکه امام بود و خطب
شخصی است سخن را و با عقاید کردند و در وعظیه را در اول خطب داشتند که آن کردند
که دنیا فانی می شود و خشت عبارت از غیر دنیاست که در دنیا مردم میرند
کنایه از شر و بلیه مشق نیست که مردم با آن مبتلای کردند و در کتاب بر موبات
مانند شر و خور و زنا و خزان و ترک نماز و دیگر و انضی صاحب را مانند این فرقه را میبرد
گویند و فرقه می گویند که امام بود و خطب بر نوبت است و کمان کرد که وحی بر مومن میرسد و قول
خدا می آید که آن نفس این توبت باذن الله و بی خدا و اول نموده و کاین می کرد که در
اصحاب او افضل از جبرئیل و میکائیل اند و کمان می کرد که ایشان هر گاه کامل میشوند
و علی بن سید و دعوی می کردند و همانیه اموال خود و کمان می کردند که هر چه داشت اموال
خود و همانیه می گویند و این فرقه را بر نوبت گویند و طایفه کمان کردند که امام بود و خطب
بن عمر علی است معانی آنها مانند طایفه اولی است که آنکه اعتراف خود می نمایند و این
گروه در آن که کوفه خیره زده عبارت حضرت صادق علیه السلام مشغول و حجت بود که خبر
اینها به نزد بن عمر بن مسیر رسید و از آن فرقه در آن که کوفه کرد و بر کشید این فرقه را عجب کردند
و طایفه کمان کردند که امام بود و خطب بفضل صیر نیست و بر بوبیت حضرت خضر است
قابل بود و اعتقاد نبوت و رسالت آن حضرت داشتند و از این گروه تفاوت بود

برده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تبری و من فرموده اینها را مطر و عاصف
در این فرقه و فریت زد کماند با جلد این فرق ضاله نزد ایشان عشره هجده و ادعای بایست
و ترک خوار و در کتاب موبات در عداد کفار محسوبند لیکن قول او که آنها کمان کردند
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بنظر نمی آید موجب کفر نمی تواند باشد زیرا که
در حقیقت حقیقت جمیع اشیا این فی بین است و آن عبارت است از نفس
که تغییر یا دامن واقع می شود و در توشش بین شد که نفس با طقه جسم صلبانی و قابل
رویت نیست بلکه اجتناب هم بالذات از توشش امر دیگری بر می بیند چه مرتبه
بالذات از خود و از ان و انفعال اند و اجتناب هم توسط آنها عربی می شود و بر تقدیریم
که در کلام اینها و باطن آن حضرت علیه السلام که منبع انوار و مراتب تخلیات و تخلیات
و طایفه رب در کلام آنها واقع شده و باشد مراد از آن ربوبیت اضافی است این معنی
شما می عبودیت در ربوبیت نیست چه باطن آن حضرت را از حقیقت انصاف کمال
ربوبیت حاصل بود که در دنیا استفاضة کالات از رب مطلق میفرمودند این معنی
موجب کفر نمی تواند شد زیرا که مثل آن در کلام محققین صوفیه واقع شده و شرح می آید
عربی در خصوص الحکم می فرمایند بی علم ان الخیر وصف نفس بانه ظاهر و باطن فاعلم انهم
عالم غیبی هستند و لیسیرت الباطن معنی و انظار بر شهادت و وصف نفس با رضاد و
الغیب و از اقدار العالم و اخوف و در جاه و غیبات غصه و زجر و صاعقه و وصف نفس بانه
جلیل و ذو جلال فاعلم انهم علی سیده و انهم مکرر جمیع باغیت الله تعالی و لیسعی بهم غیر عنین
بالسیدین اللدین و لهذا من علی خلق الان العالم لکونه الجامع لطایفه و مفرداته العالم
شهادت و الخلیفه غیب و لهذا تجب السلطان و وصف الحق نفعه ما تجب بطایفه و لیسعی بهم



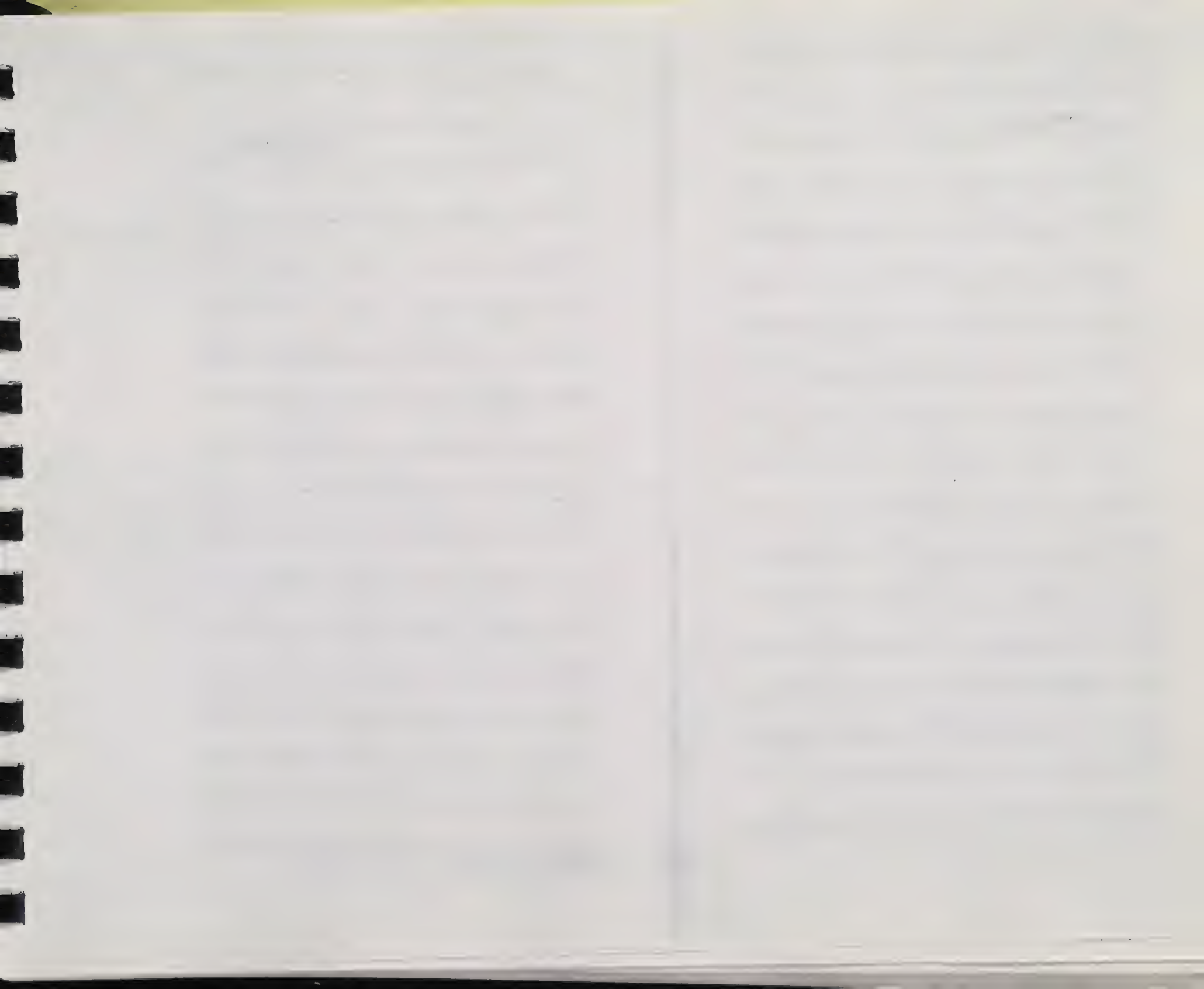
سورة سمع و السورانية و هي الارواح اللطيفة و القول و النفوس و عوالم الام و الاداء
فانما لم يبرز تلك لطيف فخر عين الحجاب على نفسه فقد يدرك التي اهدا درك كنهه
ظلاله في حجاب لا يرفع ولا يدرك في حجاب لا يدرك مع علمه ما يتميز عن موصفه
و لكن في حجب في الوجود الذي الذي لم يدر ك ابد افلازال التي من الطبيعة
غير معلوم علم في و شهور لانه لا يقدم للحادث في ذات فخرج اليه لا دم بين ربه الا
تشر نفا و لهذا قال لا ليس منك ان لم يفت بيدي و ما هو الا عين حبه
بين الصور بين صورة العالم و صورة " و ما يدرك في و ليس حيز من العالم اهل له
نزه الحسنة فان لم يكن ظاهر الصورة من استحقاقه في حجاب لطيفه و ان لم يكن فيه حجب بالطلبة
او ما التي التي تختلف عليها لان استنادها اليه فلا بد ان يقوم جميع ما يحتاج اليه و لا يش
تخلفه عيهم فما هي الخلقه الا الان الكمال فانت و صورته المتعارفة من حجاب
العالم و صورته و انت و صورته الباطنة و صورته تعالى و ذلك قال في كنهه
نصيره و ما قال كنت غيبه و اذنه ففرق بين الصورتين و لكنه امو في كل موجود من العالم
تعبده و بطله حقيقة و كتب الموجود لكن ليس له جميع ما للخلق ما فان لا بالجميع
سرمان الحق في الموجودات بالصوره ما كان معلوم و موجود كما انه لا لا
الحقاني المعقولة الكلية ما ظهر في الموجودات العند من انه الحقيقة كان الخلق
من العالم ابي الحق في و صورته فالحق متفكر ما لكل شئ من امو الحق قد تكتنه لا ي
فان تدرت عليها لا انتقاره فقد علمت الذي يكون الحق فالحق ما لكل موجود من
انفصال خذ و ما فتنه عن فقد علمت حكمه ان و صورته اعمى صورته الظاهر و قد
علمت حكمه ان و روح آدم اعمى صورته الباطنة فهو الحق و الخلق و قد علمت ان و

رسته و هو الجبرج الذي به تتجلى الخلقه فانه قد هم بنفس الواحدة التي خلق منها الارواح
الان في و صورته تعالى يا ايها الناس القوامكم الذي خلقكم من نفس واحدة و صورته
و وجهها و بطن منها رجلا كثيرا و ان و التور و القوامكم اجدوا ما ظهر من ربه و اجدوا
الطين منكم و هو ربه و قوامكم فان الامر فوم و سرخ فكونوا قاتبة في الزم و احبوا و
في الخلق فكونوا و ما كما ينبغي ثم ان الله اطلع على ما و رعه فيه و جعل في نفسه الواحدة
فيها العالم و في القفصه الاخرى و رغبته و بين و ربه في يحصل مني انك ليس كوكه و رسته
كحق تعالى صفت كده و صلات خور و بان مخوفه و كذا صفت و باطن ليس بدا
كرو عالم را عالم غيب خبها و تاد و يا تيم و ديانم باطن حق را غيب و باطن خور و
حق را غيب و تاد و يا تيم و ديانم باطن حق را غيب و باطن خور و
حسب و قوامي جسم و باطن و اذنه و روح و قوامي روحاني تا باطن حقيقا لي باطن خور
دیانم و طاهر حق را طاهر خور و منطوق شود و كل نفس نبي ديانم كباطن با باطن اوست و طاهر ما
طاهر او خد و نجو كنهه ما لا فاما و صفاته لوصف الا اني نحن ذلك الوصف ليس حجاب كرون حق
تعالى فزاد خور و ابا و صافي ك ما عين ان اوصافهم عليهم التي لتقين مرست كرايم كهم
حق است و ليس و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و صفت و ريان كرون حق تعالى فزاد
خور و ارض و غضب خد كنهه كنهه رضی الله عنهم و سقت رحمتي غضبي و بعد كرو عالم صيرت حجاب
خوف و ترس و صاحب رجاء و اميد ليس ترس من غضب و سخط او كنهه صفت او باشد و اميد
با شمس رضا و لطف او كنهه صفت او باشد و ايمان نتيجه خوف و رجا است لوصف كرو حجاب
فان خور و كنهه حجاب اوست و صاحب حجاب ان الله جميل و يجب الجمال و يجب وجه ربه
و ذ الخليل و الامام ليس بعد كرو ما را صفت هيت و انش و تحجب جميع الخلقه است و رسته و



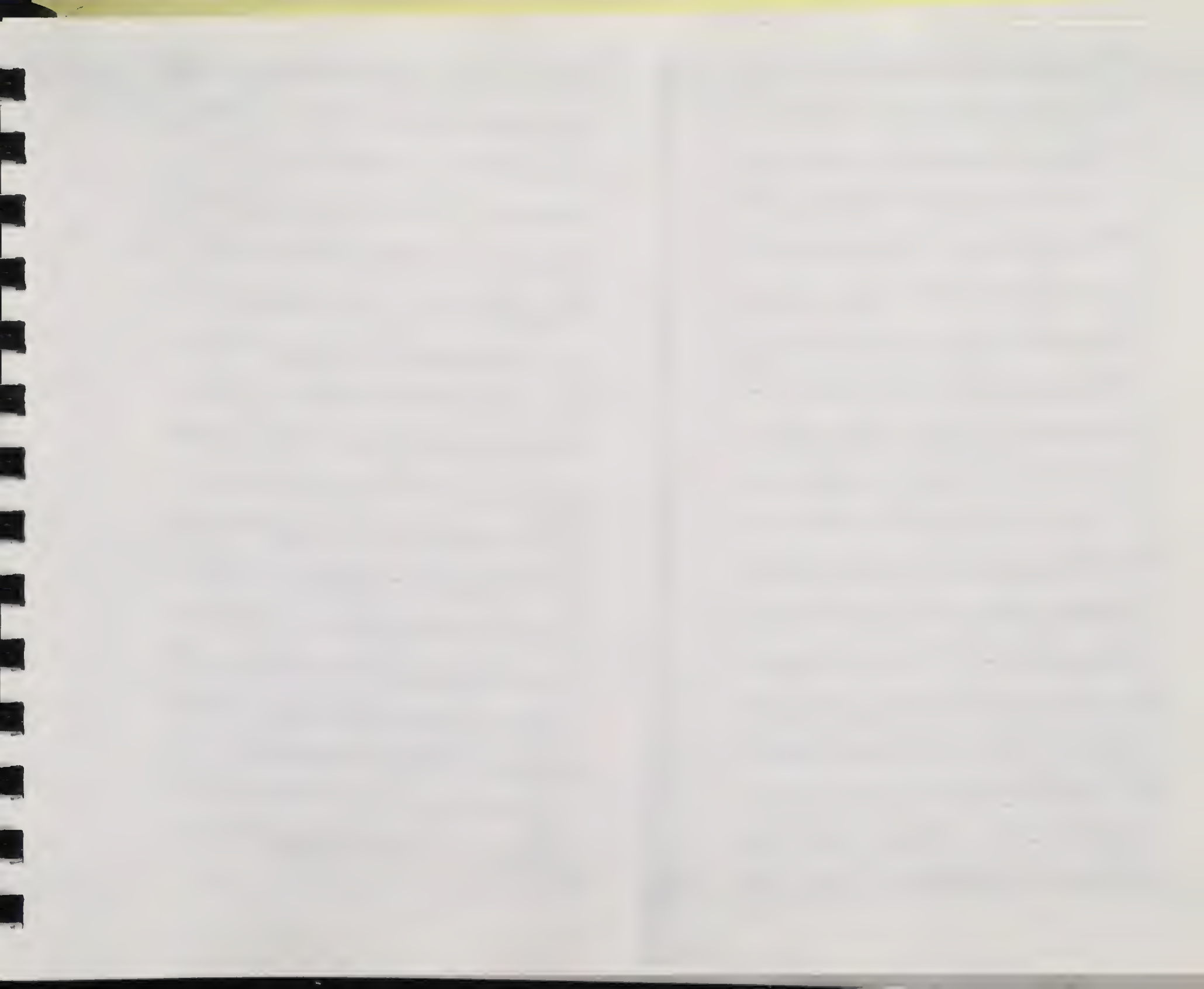
در صورتی که با آنکه در روشن عالم با کمال و ساختن می نمود و حرف حال مطلق است پس معرفت
حق تعالی ممکنه حاصل نباشد که حجاب و پرده و محجوب معرفت نفس ممکنه حاصل نیست چنانکه میگویند دور
نمی شود حق تعالی در جهانی که بر دوازده ستاره مشهور و عالم دایما در حجاب است با وجود آنکه میدانند عالم را
نمیست از وجود عالم محتاج بودن آن بسوی حق تعالی و لیکن مراد از انبساطی از وجود ذاتی که محسوس
است مستحق وجود و فایده از حجاب است هرگز ذات مطلقه فای وجود با آنکه پس عالم همیشه
در حجاب باشد با آنکه میگویند که ما در وقت از کمالات و اوستا مالکین بر این انبساطی از
و حجاب وجود ذاتی که بر کثرت است که او واجب الوجود با ممکن پس حجاب بر کثرت فرج نشود و اگر
واجب بشویم پس بدین عالم حق تعالی هرگز ندانند و میدان چه وجود ذاتی در مافوق است
چه مانند اینم ندانند و میدان هیچ چیز را که بوجهی که در مابین پس عالم حق تعالی بوجهی که بصیر
وراده علم اوستیم ندانند و میدان پس عالم حق تعالی بوجهی که وجود ذاتی و واجب ذاتی هستیم و
خبر از اینم ندانند و خبرت پس همیشه حق تعالی بطور واجب و وجود ذاتی غیر معلوم شدیم ندانند
و مشهور و خلقت علم حصول که ما عالم استیم که حق تعالی واجب الوجود است و علم ذاتی ندارد چه
که نسبت مرعاض را بدین در حجاب وجود ذاتی چه ذوق بی نقص ندانند و روی نماید
جمع کرد و حق تعالی هرگز در اوج جامع نکرد اندک او را در میان و دوست خود که نسبت از حجاب
و خلل باشد که بخاطر شرف و شرف ساختن او که بصفت عالمی و جلالتی شرف کرد و
نسبت جامع بودن آدم میان و دوست حق که جمع کردن آن میان و صورت مشهور
صورت عالم باشد و صورت حق و هر دو صورت و دوست حق اند و علیضی است
عالم حاصل نشد مراد از حقیقت آدم بلکه فری است از آدم و وجود حقیقت کل ندارد پس اگر بانه آدم

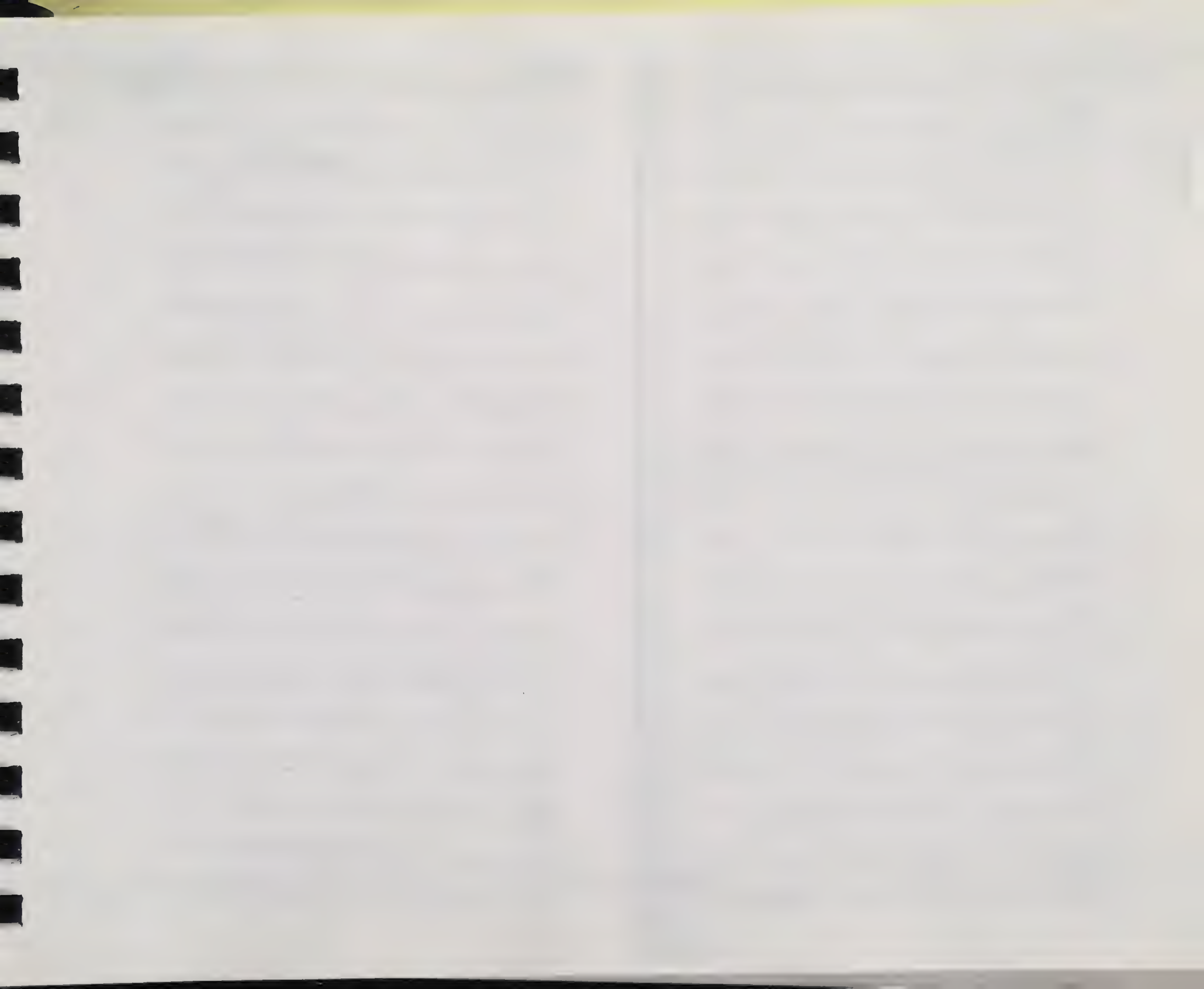
در صورتی که با آنکه در روشن عالم با کمال و ساختن می نمود و حرف حال مطلق است پس معرفت
حق تعالی ممکنه حاصل نباشد که حجاب و پرده و محجوب معرفت نفس ممکنه حاصل نیست چنانکه میگویند دور
نمی شود حق تعالی در جهانی که بر دوازده ستاره مشهور و عالم دایما در حجاب است با وجود آنکه میدانند عالم را
نمیست از وجود عالم محتاج بودن آن بسوی حق تعالی و لیکن مراد از انبساطی از وجود ذاتی که محسوس
است مستحق وجود و فایده از حجاب است هرگز ذات مطلقه فای وجود با آنکه پس عالم همیشه
در حجاب باشد با آنکه میگویند که ما در وقت از کمالات و اوستا مالکین بر این انبساطی از
و حجاب وجود ذاتی که بر کثرت است که او واجب الوجود با ممکن پس حجاب بر کثرت فرج نشود و اگر
واجب بشویم پس بدین عالم حق تعالی هرگز ندانند و میدان چه وجود ذاتی در مافوق است
چه مانند اینم ندانند و میدان هیچ چیز را که بوجهی که در مابین پس عالم حق تعالی بوجهی که بصیر
وراده علم اوستیم ندانند و میدان پس عالم حق تعالی بوجهی که وجود ذاتی و واجب ذاتی هستیم و
خبر از اینم ندانند و خبرت پس همیشه حق تعالی بطور واجب و وجود ذاتی غیر معلوم شدیم ندانند
و مشهور و خلقت علم حصول که ما عالم استیم که حق تعالی واجب الوجود است و علم ذاتی ندارد چه
که نسبت مرعاض را بدین در حجاب وجود ذاتی چه ذوق بی نقص ندانند و روی نماید
جمع کرد و حق تعالی هرگز در اوج جامع نکرد اندک او را در میان و دوست خود که نسبت از حجاب
و خلل باشد که بخاطر شرف و شرف ساختن او که بصفت عالمی و جلالتی شرف کرد و
نسبت جامع بودن آدم میان و دوست حق که جمع کردن آن میان و صورت مشهور
صورت عالم باشد و صورت حق و هر دو صورت و دوست حق اند و علیضی است
عالم حاصل نشد مراد از حقیقت آدم بلکه فری است از آدم و وجود حقیقت کل ندارد پس اگر بانه آدم



نیست آدم خلیفه را باشد و او هم جمیع خیری که طلب کند آن را از عالمی که خلق است
 چه است و در جمیع دنیا بسوی خلیفه باشد و ضرورت است که از خلیفه خود طلب نماید
 از او هم خلیفه باشد پس ناما است و ضروری که قیام نماید و محنت فرماید خلیفه بر غایب
 خیری که بسوی خود محتاج باشد پس صورت عالم در خلیفه باشد و اقامت شود و مبادی حاجات رعایا
 پس خلیفه نیست بر رعایا که نشان خلیفه او ای حق عایست پس صحیح و مستقیم نیست
 حق تعالی که مراد آن کامل را که در وی صورت است و به صورت حق تعالی چون خود را که
 الله علیه و آله و سلم پس بداند و در اندیشه حق تعالی صورت ظاهر آن کامل را از حق تعالی و
 صورتی عالمی صورت ظاهر آن کامل صورت عالمی و بداند و صورت باطن آن
 کامل را بر صورت خود نشان و جل بر پایه پس صورت انسان کامل صورت حق تعالی
 او جامع باشد میان صورت عالم و صورت حق تعالی و بر این تبادله حق تعالی صورت
 باطن آن کامل را بر صورت خود صورت ظاهر و می گفت در حق آن آن که گفت
 صبر یعنی ستم من ستم آن کامل که بنده مغرب باشد بسوی من و بعد از آن یعنی شنوای است
 آن کامل را ستم و با صبر و می گفت و گفت گفت غنی و دانه یعنی ستم من چشم او
 گوش او که بر دو ظاهر و دالت سمع و بصر و غیره در حق تعالی صاف صورت ظاهر و صورت
 باطن که خود صورت باطن آن کامل است و صورت ظاهر او بر ظاهر باطن است و همچنین
 حق تعالی در موجود است از موجودات عالم الکنین بطریق حقیقت بر موجود و در صورت
 آن چه اگر باطن بر موجود صورت حق تعالی باشد آن موجود و در صورت
 هر چه یکی را از غیر خلیفه جمیع خیری که در خلیفه است پس نیاز باشد و طریقت خلیفه که در

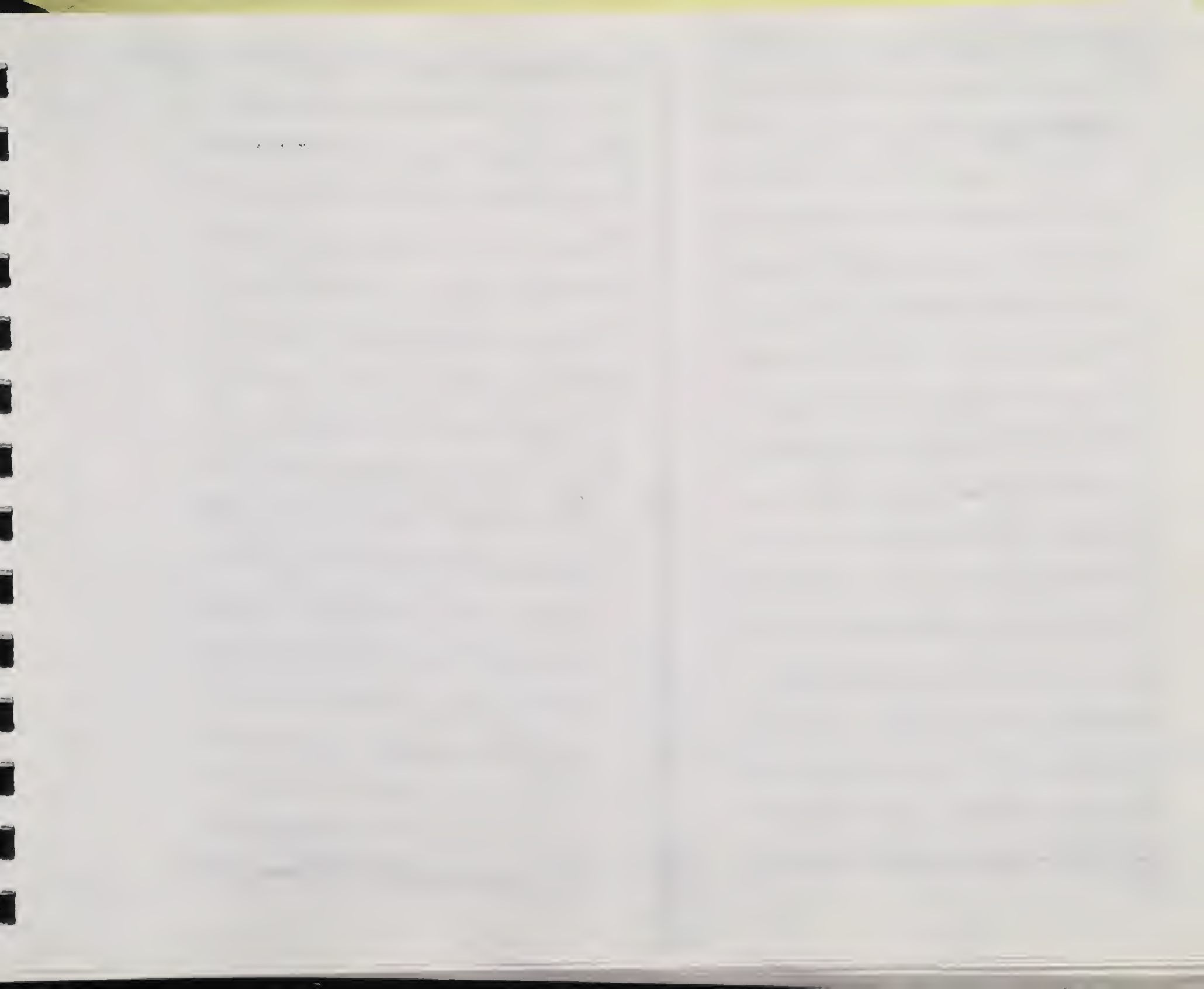
جمیع صورت حق و صورت خلق و جامع شدن در میان جمیع انسانی الهی و حق تعالی که خلق است
 که تا خیر متبذره و طریقت است در بندگی از حق تعالی الهی و نماید او را که در طریقت است و الهی و حق تعالی
 خلیفه حق تعالی که در انوار خودی سرمان حق تعالی صورت و صورت او در جمیع موجودات که الهی
 عالم را وجود هستی چه وجود هستی حق تعالی و پس دیگر طریقت نمودند و در
 و از آن گویند که بود و او متعلق به خداوند است و از آن گویند که متعلق است به حق تعالی
 و چنانچه برستی که اگر انوار حق تعالی متعلق به خداوند است و از آن گویند که متعلق است به حق تعالی
 خارجی یعنی هیچ موجودی را بی سرمان حق در وی وجودی نمی باشد چنانچه اگر حق تعالی متعلق به
 نباشد و موجودات غیبی حکم ثابت شود و بر حکم حکم عالم الکنین و قادر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و غفار و کوکب و سمای حق تعالی ظاهر شود و همچنین اعیان ثابت که مراد است و وجود غیبی
 فیض حق تعالی انوار متعلقه کلیه اند پس اگر وجود غیبی نباشد رسم حق ظاهر نمی شود و شکل اگر از
 نباشد اسم از حق ظاهر شود و اگر عاضی نباشد غفار و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 ازین حقیقت و ازین امر که هیچ موجودی بی سرمان حق تعالی موجود نشود و متعلق نشود
 و احتیاج عالم و وجود بسوی حق تعالی که اعیان محل جاعل هستند اگر چه باطن نباشد
 از حق تعالی فیض که پس بر واحد از واجب و ممکن و معقود و حق و صبر و کبری و نیست که پس
 و بیکری است و در آنچه گوئیم حق تعالی و حقیق بقول که تحقیق کفایت آن را و پوشیده و مکرر و مکرر
 حقیقت حال را بر این شیع را باشد و گفت آن برنا اهل پس فکر کنی تو و دیگری که حق تعالی
 و هیچ خرج محتاج نیست چه جای خیری که خود محتاج باشد حق پس گوئیم که تحقیق درستی آنچه از او
 یعنی مراد است که او محتاج است با و ظهور الهی و اسما و نماد است چه چنانکه بی انتقام
 منتقم نشود بی عاصی منتقم نشود پس حکم یا انتقام منتقم می شود و این بی عاصی





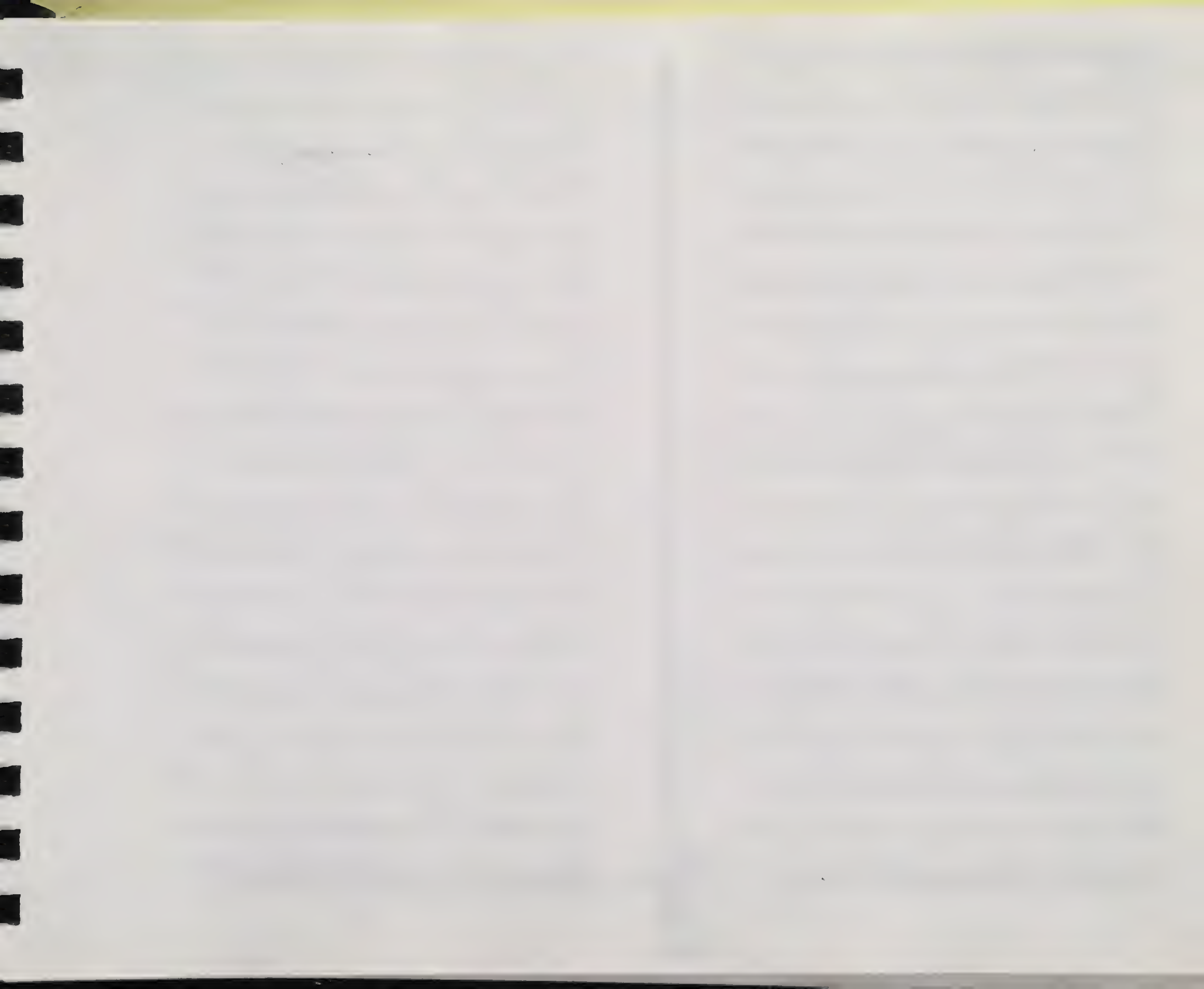
تا آنکه حضرت حسین بن علی ندو شد که ایازید می گوید مرا معراج است چنانکه منجر معراج بود پس
او را از سلطنت اخراج نمود و در یک خندان قامت نمود باز بجز جان فدا دوت نمود تا
آنکه حسین بن علی غایت یافت لکن سلطنت مرا حبس نمود و در نفیات الانس و احوال
سجده ایستاده بجزای او روی آورد می گویند که بر خدمت مولانا و سرچسبکی از ضرورت و جان
و اشغال عیسی منی سفره ملائکه در بر او جن و فرام که مستور آن قباب غایت اظهار
میشده اند و مشتمل تنگشته بخط مولانا به والدین و ندو شده یافته اند که حلال الدین
در شهادت شش ساله بود که روز آئینه خند که در یک دیگر با هم می خاندند می کردند
یکی از کودکان با پدر یکی گفته که باشد که بیانا ازین بام بان بام بحسین الدین
محمد گفته است این نوع حرکت از یک در کعبه و جانوران دیگر نیز می آید خف شده
که او می بان مشغول شود اگر در شما قوی است بیا می تا بوی آسمان بروم در آن
در نظر کودکان غایب شد کودکان فریاد کردند که در خط حرکت می دیگران
شده و شمشیر متحرک شده بیا که گفت انعت که با شما سخن می گویم دیدم که عجایب
میر قبا یان مرا از میان شما بر گرفته و دیگر آسمانها گردانیدند و غما بملکوت را
معین نمودند چون او از فریا و دشمنان شما برآمد تا بزم باین جایگاه فرود آوردند
و منتهی با جلوه مراد از معراج در قول آنها معراج روحانی است و آن مخصوص اینها
نست اولیاد و عزراصل اسلام بلکه عوام آنها ازین عطیه عظمی نصیب بهره داف
و اندک فضل مقام نابرا بجز در معراج انصافه بیان نموده است که طریقه
معراج خاص اولیاست طریقه ثانیه معراج عوام مومنان را اما بایان معراج
خاص اولی که سبک مقامات طریقت است و حقیقت رسیده اند و در سبک

حضرت حلال حدیث حبیب حور اصم حرن بدلت عروج با طباق سموات مشرف گردانیدند
که انشای اینها باینجا خشت و تفرست که هر چه با بخت مرافعات فرموده است و او را از آن بهره
فرموده و در باب وصول در تحقیق معراج اولی که کعبه در معراج سید انبیا حبیب جسم معین فرموده اند
که معراج است اولیاد او آن عبارت از عقل است و مراد این معراج را در غشاه است که
خفیت در جاست و در جاست دارد که عبارت از اطاعت و عبادت و جانبا سفل این کعبه
بدول نهاده است و اعلامی که پیش از این رسیده فلما اولیاد عروج تا بدان مقام ممکن نیست و کل
انبار العبادت طهارت طاعت می رسد تا ندو خبا که حضرت رسالت را مدام که شوق صدر نمودند
دل مبارکش را باب رحمت پاک نشسته و از آن ایوان بر می آید معراج بانش نشد و در درخت
که چون حق تعالی حوازه که ندو در القرب وصال خویش مشرف گردانند و او را القضا یا وضو یا
بیاز نماید اگر در طریق طلب ثبات قدم بود و از استن استغاثات الحوائج نموده و در خطا عا
و عبادت خود را کم نکرد و عبادت می فرماید که ای ملائکه من شمار او را که فرستم که نام این
منده را در دیوان من گران نویسم بعد از آن فرماید که ای ملائکه من در حال این منده بایستد
به بنید که در طاعت و عبادت خود هیچ فتوری راه می دهد و از خدمت من ملول می نمود یا
اگر آن منده بخت سعادت نماید حق تعالی فرماید نهاده عید توفیق منماید این منده است که
مزید دولت و رفعت و عظمت می طلبد شمار او را که فرستم که او را بر او او وصل کرد و از من
سبک طوقی بر خود لازم نگذرد و در حق تعالی ثبات و استقامت و ندو حق تعالی رسول
توفیق را بدین سبک طریق تحقیق فرستد تا او را از غایت غفلت جدا کند بعد از آن نش
بر اسبکین قطع تعلق از غیر الله و باب غماش میسر گردانند و بایان رسیده و الله
و طمانیه اگر محسوس زد بعد از آن بر براف رشتن نشنند و در طریق تحقیق میسر



سبب فرمایند تا برمال برین طاقت سیر نموده هیچ سازل کند اما در راه کوه و دریا
جستجویان او را از یاد بد خدا بگرداند راه در راه شام بدایمی بود و اخباری و دعوت
و دنیا از ایشان این آسمان فرموده و از کمان کفته اند که در سوار لطف می و ترنمات شکایت
نیایم مثلا در دل سالکی می کنند که موافق است و صاحب عذاب کرم و بر خور است و طهارت کردن
و نیازت به نذر درین رتبه فرض نیست و منوره نیکان ما خود می و بی اینها وصول بدیجات
خفت ممکن و حق تعالی بر همه ملکات انسانی می خواسته که برید اندک کم الیر و دیو و جادو و کلیم
و دلیل شکست و فیه این و انشال این هم تسولات لغزش و خطایست شیطان است درین ملک
درین سالک التفات باین تسولات نموده و روزی توبه از عیب القیس عبد الحوائی
و چون خواصه بازو نیاز به تشا و حمد و در عبادت نمودن ملک حضرت عزت کل
منده نوزدی رسول فکرت را بر کل و در لبر وقت منده میفرستد تا دل او را بر جبهه نوزد
و نضای می بوی عالم منی در طهر آن در آمد و انگاه است حاجی بنفس او را در پیش او را
فکرت که حاصل دل سایل است استغفار آن حجاب نموده ازین آسایش در گذراند و ملکوت
در آرد و علامات جبروتش نشان کند و حجاب آن عالم بر وی عرض کنند و او را
انبیا علیهم السلام و اولیا با استقبال او اند و هر یک او را بوی از نثارت میفرمودند
با کرام الهی جل و علی انبیا و او را بر خلق تعجیب نماید و بعد از آن متعاش میگذراند
آسمان حجاب دنیا را در پیش او رسول فکرت استغفار نموده دل سالک را از حجاب
میگذراند و در ملکوت دوم در آرد و از غرایب و عجایب آن ملکوت چیزی خبر می
عرض کند تا مقدم است بآن و از پیش کند چون از انجاش میگذراند آسمان حجاب سلطان
او را پیش او رسول فکرت از انجاش استغفار نموده میگذراند آسمان حجاب

حجاب - این اند بر طریقی مایه از انجاش بر طریقی حجاب اعمال صاحب انجاش
نماز و نذر و انشال آن چون از انجاش میگذراند آسمان حجاب ازین آسایش در گذراند
و از انجاش میگذراند و از انجاش میگذراند و از انجاش میگذراند و از انجاش میگذراند
هر یک را در مقام خاص او بر قدر مرتبه او است و هر کس که ملکوت سالکان را بر حجاب
مرتبه ایشان درین حجاب که معین باشد توقف بنده که از ان مقام در گذر شدن نتواند
چنانکه ابراهیم و اسمان نعمت که علی درجات اینیانی یا مقدم است علیه السلام است
بوده و عز و رفاهی حجاب می نموده و لی حال باید که دست بر دلا حجاب الاندین بر چنین
مختصات نهد و در دین و ملکوت من الموقنین از حجابهای نفس و دنیا و شیطان
و انشال آن در گذراند و انگاه اگر عارفی عاشق صافی محقق محمد و از ان اطلاق ملکوت
در گذراند و از سر رتبه الغنی که عبادت از غنیهای فکرت است ترقی کند و انگاه او را
محقق با نجات تواند رسید و از انجا در گذراند و در آن فکرت که قائم مقام جبروت است
بسیاهی مانده و یکه از انجا در گذر شدن نتواند انگاه سالک سلطان حق میگذشت که در
در آن مشاء و استر قوی بشود و تقویت در میدان خاص در طهر آن و را بدو
مجید که امارت تعجب صفات برسد و عظمت سلطان ذات مشاء و کینه هر چه
مستلقات بشریت همه را انجاش میگذراند و تسلای میزند آن ملکام سلطان هیبت بر
مکتوب شود و در سر انجا از طهر آن باز ماند و از خود خدای و در قهای عرض خود را فر
منید انجا باشد که نظر رحمت الهی میگذراند و خطاب از آن می سر روی منده که در
باز آن نویدی در کار بوده عزت باز ماند و حقیقت دلی بقدری نشان قاضی بین
او را بوی میگذشت که در گذر از ملکوت است که آنکه دانست نوزد تعجب ذات میگذراند



میکند مفرغی بنی که در دیده حادث قدیم چون بنیدن زمین پس است که من خوش ترانی شوم
و در آن سر که اندر کجا دیدی و چون ز جایی رفتم بجای بنیم نهی که تو خواهی
ای میماند که در پیش آمد تو بنی بنیم نهی که کسی را هم چنان که هر چه از تو است در عطا
بنی بنیم نهی که چون راجع ادا دانی بخیرت نصیب مصطفی کنی بنیم نهی که در پیش
انجا که محمد صلی الله علیه و سلم بدین ترفیع ترقی فرموده بود دل عارف زمین بوس ایشان
نماید و شراب انس از جام محبت قدس نوش کند که تمامی خود را فروش کند و از آنکه است
مدد است و محبت اتصال مشرف که در جام مالامال وحدت از غنای محبت از دست
ساقی عزت و رکند باین خطاب مخاطب که در که بر زواریت که نیکان من طریقه
و بعضی ازین غافل باشد اگر باشند که صحبت که از ایشان بود بر طریقه غفلت فوت
می نمود بر آنکه جلای ایشان از حضرت باره باره کرد و بعد از آنکه دل عارف ازین
مضاج باز کرد و با جازه قبول و صفت هما و نور باز آید و از شراب محبت بخور و از صحت خلق
نفور باشد و از طعام و شراب فارغ و طبایع برورد و کار خود مشغول اما باین طریقه
ثانی که در مضاج سالکان سالک شریعت بقضای الصلوة مروج المؤمن فی مقام
برده اند و آن مضاج است که خواص و خواص از عمران محبت است و از برده اخلاص رسیده
از جناب آن حضرت فرموده و صحبت قره عینی فی الصلوة امام الالهیه کاشف الغم علی الخ
فخر الدین فلان از قدس سره در تفسیر کبریا یعنی فرموده مخصوص کند چون خواجه عالم علیه الصلوة
و السلام از جناب قدس مزاحمت می فرماید انت ایها الضعیف انتی من بدو لکرت این
دوست و صاب است که باین مستند گفتم نصیحت من صحبت وجه خایه بود خطایه که

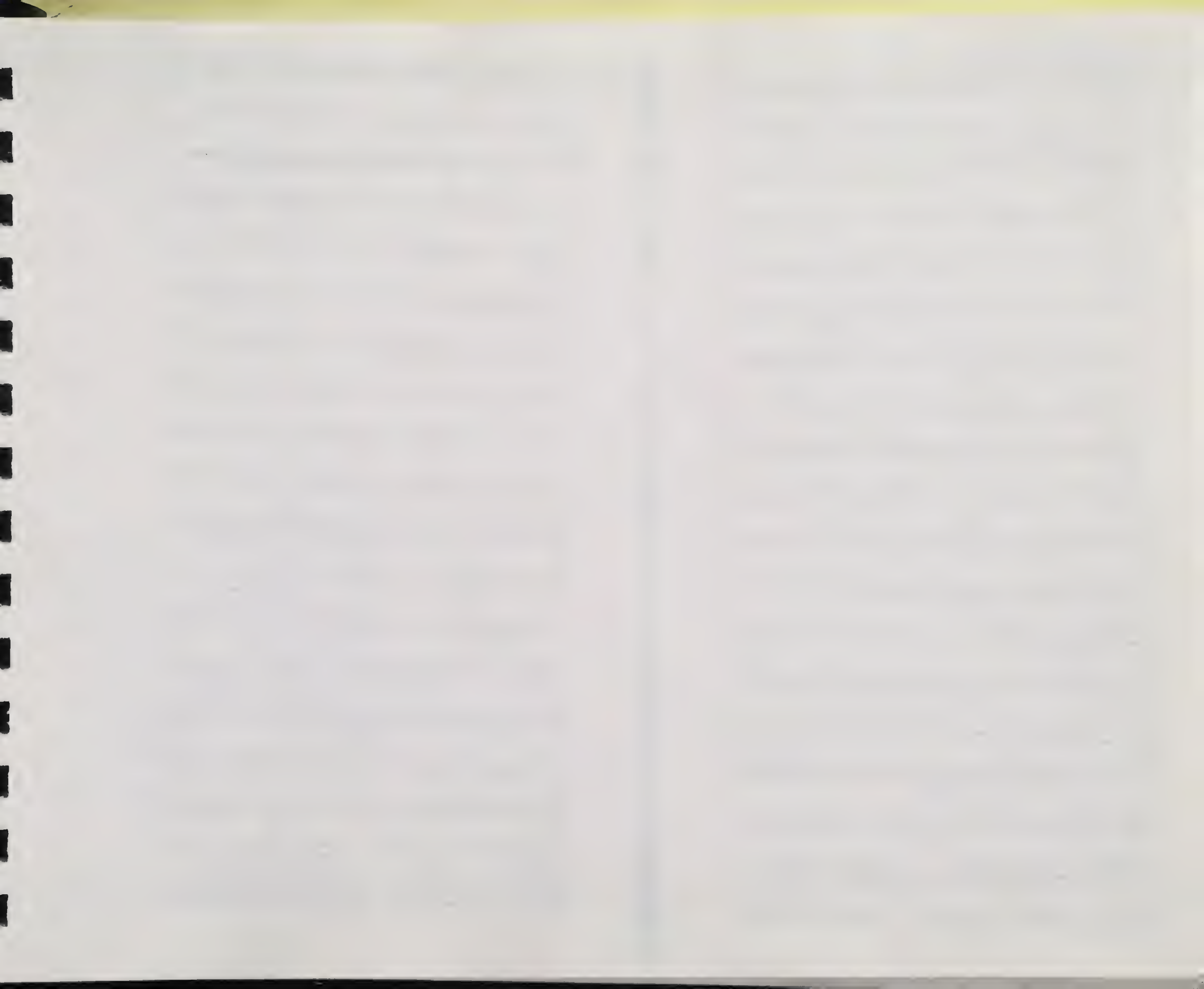
و در مضاج است نماز جماعت است حضرت فرموده چون باین مقام منزل فرموده بایران خبر
و در آن الصلوة مروج المؤمن در امام می فرماید که نماز جماعت مروج جسمانی و روحانی
زیرا که مشغول است بر اخلاقی که تعلق بقالب دارد و هم بر اذکاری که تعلق بر روح دارد و در این
این مروج خیانت که فرموده علیه السلام چون غفلت آن سقوی مبارک تنگ گرداند اول طاعت
توبه نمود که حصول در مقام قدس مطهارت سیر نکند و در جبرئیل از حوض کثره برای انقضات
آب آورده آن جناب بود که در حضور آن فرموده تا در ابرق از یاقوت احمر حمله از آب کثره
با طشت زعفران خورشید بر چهار کوسه مرصع بکوسه که شجاع آنها نشان آسمان رسید حاضر
آورد که نیک چون بنده بفرست نماز قدم باز در خدمت سرالهی نهاده ظاهر خود را با طلاق
مطهر گرداند و بنای خود را بر شریعت حقیقت و چون قصد طهارت مایل کند و تو نشو و
جلال احدیت رفیق روح بنده گردد و در حضور او در ابرق خوف در جبهه از کثره ایمان تاب
عز خاشع ملوک در بنده اند و آن مصلی نماز تیار کنم نماید بعد از آن طشتی از علم که سرالهی حاضر
گوشه است بکلی علم افعال مجرب و صفت بود صفت و اسما یا حدیث و ذات
بنسبت هر یک باین همراه که در خدمت مصلی را طهارت ظاهر و باطن میسر شود و از بر
و بی راق محبت مرئی بود و از تزیین داده شیش لک که مرآن و اوق را و مال کاشی
در شوق و دیدی از دون که مقدم اول از کونین در می کند و یک طریقه یعنی بر التفت
توبه جناب خود رساند تا از درون جان ندای و حقیقت وجهی للذی نظر السموات فی الارض
بر او بود از آن جناب بعد از توبه آن حضرت جناب قدس اطلاق را تا غلظت قدرت
الهی علیه خدایان میر کشید بود که جمیع کونانات را از علیات و ملکوتیات در جلی غلظت
کبریا می تحمل و بر بنده صلی نری می باید که تبارک و تعالی را تا مل نماید و از انواع نباتات و



و حیوانات از زبان و غیر آن را می شد الهام عذاب و دلال و بدو در اسکان این دنیا
از بعد از آن که تمام با لاکت از آسمانها و طواف آن از ملک که ماسه رة التبیان
نبا در لوح و قلم و عشر و کرسی است نزد و زخ و عالم اجسام و عالم ارواح و از ارضیه و سماوی
و ملک و ملک و غیب و کلمات و در خطه و در آرد و در تو غطت الی بر مجموع آن که در تمام
را چون شماره در حجب اقباب نالود بنید و از روی یقین دست بر لوین افتادند
و گوید الله اگر بعد از این سیدی از سر و دست بر هر عالم مصلی و عدلی که بود از این و عالم
صوری که عبارت از وجود اوست که نقطه کان دل است نرفته و ماسوات نفسیه
مطابق روحان موصوفه بمود الفقه چون خواسته قدم از حوضه است المقدس بر پشت و بر
سراج نهادند و مصلی بعد از یکدیگر تکریم بر جراح نمایند و حکم سبک الیهم و کبریا
و اندک که جراح اوم صفی این بود که شفق اوم من ربه بخت و باره این جمله که ملک
ملایکه تقدس بر این جمله بود و یک جرم عروج فسخ همه عالمان این جمله که دن من بشی الام
مجدد بعد از آنکه از جراح خواسته علیه السلام قدم بطباق سموات نهاد و بر بخت طغیه را از در غل
شیطان محفوظ و در کف غفلت من کل شیطان مار و کذک چون مصلی از جراح فنامدم بر آسمان
معارف نهادند و از این که از این غفلت که دل را که نمود از طباق سموات سبک است از مکایه و
و ماسدس پاک گردانند زبان بکف از خود با بندن الشیطان الیهم بخت به بعد از آنکه منبر
از طباق سموات در گذشت به پشت رسید و یک از ابواب ثانی این ابواب را القیاس
و به مفتاح باب اول معرفت بود و مفتاح باب دوم که بود و مفتاح سوم که بود و مفتاح
باب چهارم رجا مفتاح چشم و مفتاح پنجم اخلاص مفتاح ششم و مفتاح هفتم اقامت
چون به مصلی سموات اظهار قلب را طریقت ملک شد میرسد و مرا از پشت در بر میاید

مید از برای بر و کلمه یقین کرده اند اول در شست باب معرفت است که کلمه معرفت
و مفتاح ایمان بخت به و دوم که باب الکریم است که کلمه اسم الله الرحمن الرحیم باشد
و باب الشکر که در سیم است بمفتاح الحمد لله رب العالمین فحیی یا به و باب
الرجاء الرحمن الرحیم و باب الخوف را با کلمه یوم الدین بعد از آن باب اخلاص
که با یک کلمه و با یک ستمین می باشد و باب الدعاء که کلمه الله مالک الطیر است
می سازد و باب الهام که در ششم است به بند کلمه صراط الدین نعمت علیهم
غیر الخصب علیهم و لا الاصلین کثاده میگرداند و هو المراد بقوله تعالی خبات شد
مفتوحه الیهم باب بعد از آن چون مصلی بفرمان فاقروا ما تسمعون القرآن مجرور است
سور قرآن میگرداند مثل سیر الخفرت در باغستان خیابان بعد از آنکه سیر خواسته بر
خبات افتاد تا می آید در دل الخفرت لغت نکته بنور تجلی مشرف گردانیدند که مصلی
را بعد از تلاوت کلام تجلی میگردد کرده مقتضی از اجلی الله تجلی خصه در در کعبه شریف
و اعتراف معطت الیهم نموده سبحان ربی العظیم را و در زبان سازد و در زبان آن تجلی را
مصلی گفته اند و در ظهور آن تجلی بود که آن حضرت ناظران را شده و گفت الیهم انی اعوذ بک
عقاب بعد از آن که مصلی نماز را تمام کرد و عرض کرد از خبات غطت الیهم و بخت
من تواضع الله رفو الله ما مقام استقامت قرار میدهند تا کبر این نعمت استقامت
بعد از آنکه جراح بنده زبان بخند و نودی می بخت به و بقبول حمد خود می باز و کلمه الحمد
حمد بعد از آنکه حمد مجرور اصل است تجلی دیگر از تجلیات صفاتی به بنده میرسد که قال علیه
اسد و حال بعد سماع الله من حمده تعظیله بظهر الرحمن و این نظر و محبت عبارت از
تجلی صفات است بر تقدی زیادتى در شیخ لاجرم در مقابل تجلی مصلی کعبه می گردانند

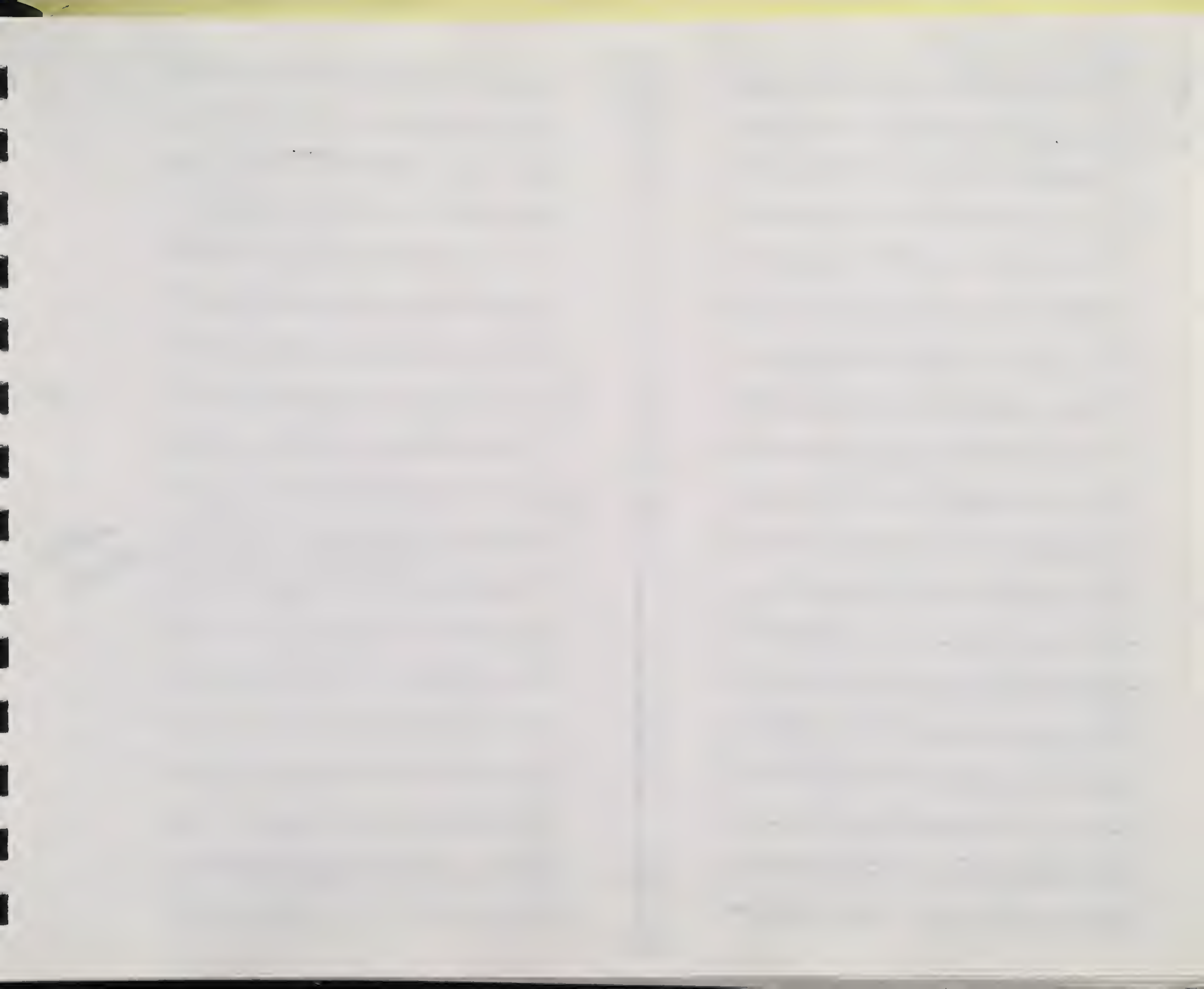




قلمه حضرت سلام اول نسبت ملائکه کرام و دوم خرافات و معلوم نام که در جمیع نظام یافته اند
 چند فرمود و هر یک از کتبها را تسلیم کرد که قابل بودن کلامیه متناسخ وصول در غیر نیست کلام
 قاضی عیاض در شفا بر مریض است جازای کلام و واضح می بود که این فرقه قابل قبول است
 مستند ملک قول بملک کاف صفا نیست کفر آن که دیده خیال و در فعل معهود محبت میان مقابل
 موجب کفر اند و آنچه منکر کفر می شود کفر و اسطر و احباب حصول ترسانج و باطله و طیار و می گوید
 که آنکس که از این مجالست و نه و خروج امید و کلام در حصول فی اهدا الاشخاص لقول الله المتصور و نه
 و الباطنية و الاطرار استی بعد از کفر تا بلین بقدم عالم و افکار جاذبه ثبوت و بر عی ابرار خود کفر جاذبه
 بسیار فرموده و آنکه قطع کفر کل قابل قرار است و اصل به الی یقبل الاله و کفر جمیع الصالحات بقول
 من الرافضة کفر جمیع الاله و النبی صلی الله علیه و سلم اذ لم یقدم علیا فکفرت علیا اذ لم یقدم و
 حقته فی التقدیم الاله و النبی صلی الله علیه و سلم اذ لم یقدم علیا فکفرت علیا اذ لم یقدم و
 من و بعد از تسلیم النبی صلی الله علیه و سلم علی تقصیر قولم و زعمتم ان محمد بن علی و یومئذ ان کفر معده
 علی قولم لکن الله عظیم و صلی الله علیه و سلم و لا اعمی لخصا و حق است که این فرقه را در حسب
 خارج معهود و معهود و در خارج آن و در فرق شیعه از حیثات نواصب و جهل یا تجمل است
 از معهود شیعیان به بطن خرمی نیست زیرا به راست در کلام بعضی رجال و در و ات غلامه و غیر
 که صوفیه اند اکثر عبارات و الفاظ که موم حصول و ترسانج است واقع شده و خارج می گویند ان
 الله تبارک و تعالی میوه است در فی مسی المبعثات و الملمات و لو لم یکن الاله و کفر کل صاحب الوجود
 خدا تعالی مبارک است در حقانی مبعثات که وجود آنها مسبوق برمان نیست و در حقانی
 که مسبوق برمانند اکثر بیان حق نبودی هیچ وجود را وجود نبودی و کفر هم فی تفسیر قول
 الله نور السموات و الارض ان النور اسم من اسم الله و الله نور الله باسنة الظاهر و هو احد الاولی

تفصیل

الاولی یعنی نور عبارت از تجلی اوتالی باسم مبارکش که طایر است در صورتی مجسمات
 و مانند کلام آنها در نظرات آن باطوری مختلفه و ترانات روحی و موطن گفته الی و
 مالا یسوی المقام ذکر بعضی که واقعت بر بعضی و آن نمودن اشغال این الفاظ عبارت است
 و ترسانج حل نموده و در واقع ساحت است آنها ازین اعتقادات باطله منزله و در است نظر
 در کلام صوفیه است نیست زیرا در شده محققین برای ذمه آنها از متناسخ وصول نموده اند
 جمله نمیری و در شرح خصوص الحکم مغیرا به و طایفه کلام الاولی و محاسبه متناسخ آنها میگویم احدیه
 الحقیقه و سرایانها فی صور مختلفه کسریان این معنی الطلی فی صور حرایه و طایفه روحیه فی نظام است
 و صفات آنکه لغو متناسخ عن صدمه غلبه فعل کلام آنها قال الشيخ انما راف الحق فی القاص
 قد سن الله و من قابل غلبه فانه لا یقی به ابراه و کن عار به و لوله و خروج من اول زلاته
 الی الموطن الدیادی صور کثیره بحسب الموطن الشی لکن علیا فی النزول و صور زرضیه علی حسب
 هیاتها الروحانیة و صور حیاتیة و همتیه لطلبها الاعمال الحسنة الافعال الصالحة لطلبها عند
 الرجوع و انشائهم کلها راجع الیه لا الی الا بادن المنصوره لعموم الخصال و لولا فیه التمثیل
 لذكرت تلك المرات بمقتضى لكن الشرط انک و انما لم یس قوه نه المظهر بعد الانتقال الی السبب
 الالهی لکسرین فی النور الالهی من فی البرازخ و المجرسین فیها کما قال حاکم غنیم و کثر
 از و قضا علی السبب علی انزال الیه و قال لورودها و الما نه اعنه و قال ربا المبرنا و
 الاله و قال انظر و انما یتمش من نورکم الاله و کما انهم عند کونهم من الشهادة الایمنیة من الازل
 فی عرا السبب که کفر عند کونهم فی السبب الایمنیون من الظهور فی الشهادة از اطلبون
 الله بان استودا اتم که کفر الی تحقیق لکنه مخلصهم من التفتیه و التفتیش باسرة از
 بظلمه و یجایز غنیم و من الروی و دل تحصیل السبب سراته فی المظهر و یجایز انما من المکرم

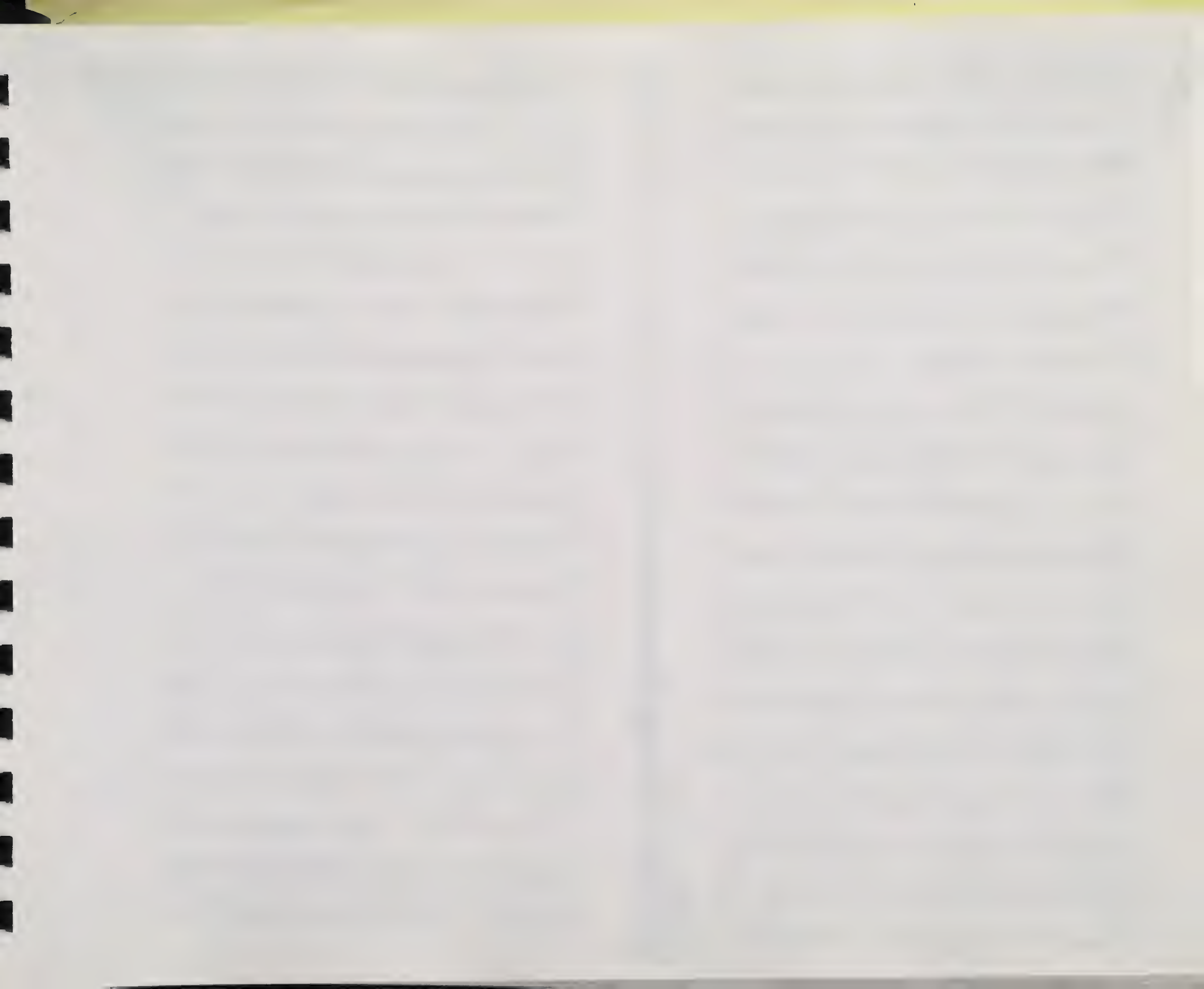


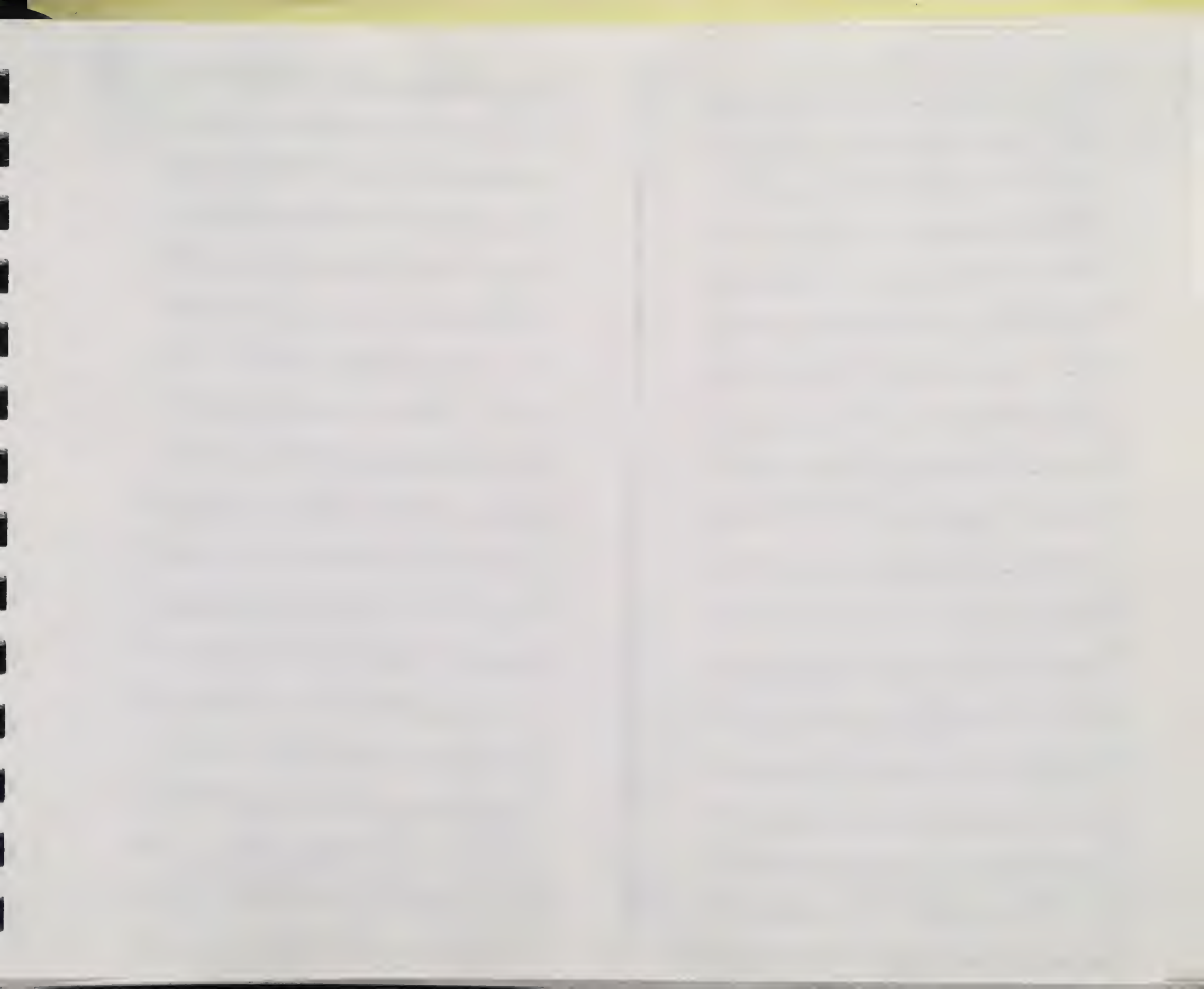
و خدا را علیه السلام در این مقام از او و فعل باقی الانبیاء و الاولیاء و اولیاء
 حضرت انشقاق و غیره من الاحادیث الصریح من یمن انظر فیها و یظهر الفرق منیه و من انتم
 از من و دارن کثیره ذکر او دی الی الاستدباب و الدیالابی و الیه الماب انشی و یخص
 سیت علیه السلام در انداد و ترتیب علوم لدنیه و افاضه اعطیات الهیه باین حیث است که
 حضرت موسی علیه السلام از این فرقه منظر اسم و اب بود و موسی علیه السلام که در
 تجلی ارواح برسد غیر حضرت خاتم علیه آله العلو و السلام در مقام و در حضور حکم در حق
 حکمت نفسیه در حکمیه بعضی که گویند میفرماید و یهدا الهم کات علم نیت علیه السلام در و
 هو المکل من یلم فی فیل من الارواح ای علم الاسماء و الالهیه التي یرت علیها الاعطیات
 کان مختصا بنیت علیه السلام من بین اولاد آدم من الانبیاء و الاولیاء و ارواح الخاتم فانه لای
 الاماده الاسماء و الله لای روح من الارواح و یهدا الهم کسی سیتا لان مناه منیه الیه
 و نیت ان نیت علیه السلام کما یخص به اسماء التي هی مفتاح العطا یا و من نیت علیه السلام
 و سبج بلسان اسماء الالهیه هو منظر الوهاب و یفتاح فیه مفتاح العطا یا
 اخلاف اضافت و نیتا و ما کان علم الاسماء التي هی مفتاح العطا یا مختصا علیه السلام
 و لا یلم احد شیا بذوق و الوحدان الایمانیه صح ان نیتا مفتاح العطا یا و من نیت علیه
 الاسماء کلک و منظر الوهاب و منظر العطا یا و الوهاب الالهیه یمن روحه العلو
 اندازی و الکمالات الالهیه علی اخلاف اضافت و سبجها علی الارواح کلها الانبیاء
 الخاتم فانه یاخذ من الله بلا واسطه انشی قول ابو الخطاب یا
 یعنی بنویسد که برای موافق نیت خود شهادت دروغ می داده باشند و نیت علیه السلام
 می نویسد لا یجز شهادت الخطایه بحد و یمن نظر است

علیه

نیتا

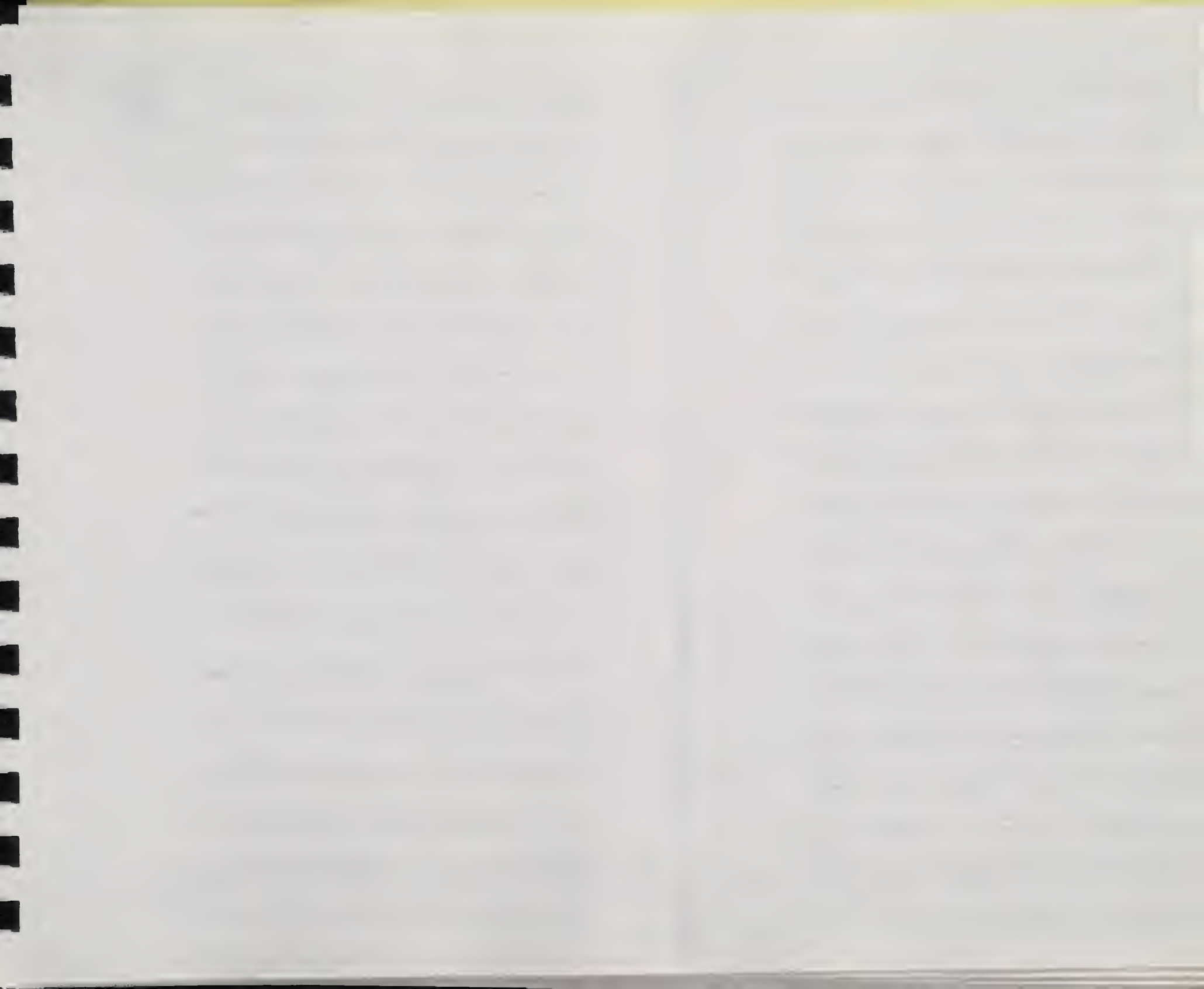
اولیاء خطاب بر این شهادت دروغ غیر مسلم است و عدم قبول شهادت خطایه
 متبره اصول فقه اهل سنت و از این جهت است که خطایه دروغ گفتن و شهادت
 زور و اصرار و جاپیزی و از این جهت است که فرقه مذکوره در کتب کتب بر کافری
 و از این جهت است که نیت علیه السلام این فرقه بوده باشد و عموماً می شنیدند علم
 بحال قایل حاصل باشد که او را خطاب کذب بر کافری ندارد و در حضور است اعتماد
 و صدق او نموده اخبار او را غیر له شهود و حضور خود در آن واقعه قرار داده باشد
 شهادت میاوردت باید نمود مسجع بودن شهادت خطایه مطلقاً در غیر نیت
 و از این جهت است که مذکور شد که خود را نیت مذکور است زور و کذب و یمن و یمن که نیت
 کس فلان کس را کشت یا قرض داد یا فلان کس محبت فلان کس خن خن قرار نمود و غیره
 در قبول شهادت خطایه حرفی نیست در کشف الاسرار شرح زیودی آورده و می
 الخطایه و هم قوم من الودافض لیسوا الی محمد الی سبب الاذیع فان شهادتهم لا یقبل لهم
 نیتا یصدق المدعی او اذ یصل عندهم و یقولون لیس الاخلف کاذباً یا عفا و
 نیتا یمن نیتا الذین من شهادت کذب فی المسبوط و فی التندیج لیسوا نیتا
 و یل الاموال الا الخطایه فانهم یرون الذین کفرا فربما یسمع من موافقه فی الاموال
 این علی فلان کذا فی نیت علیه موافقه قول ما یری انه لا یجز الذین ان یقولوا فلان
 یفلان کذا و راست فلان اقرض فلان او قتل فلان یا یقبل انشی بر تقدیر مثل و قطع
 از این نیت می گویم که خطایه درین امر منفی هستند نیتا و من نیت علیه و من نیت علیه
 یمن نیت علیه این نیت علیه خطایه علیه الله این زور و اصرار و جاپیزی و جاپیزی
 باین بر سبیل اجمال است که نیت علیه السلام را نیت علیه و نیت علیه و نیت علیه





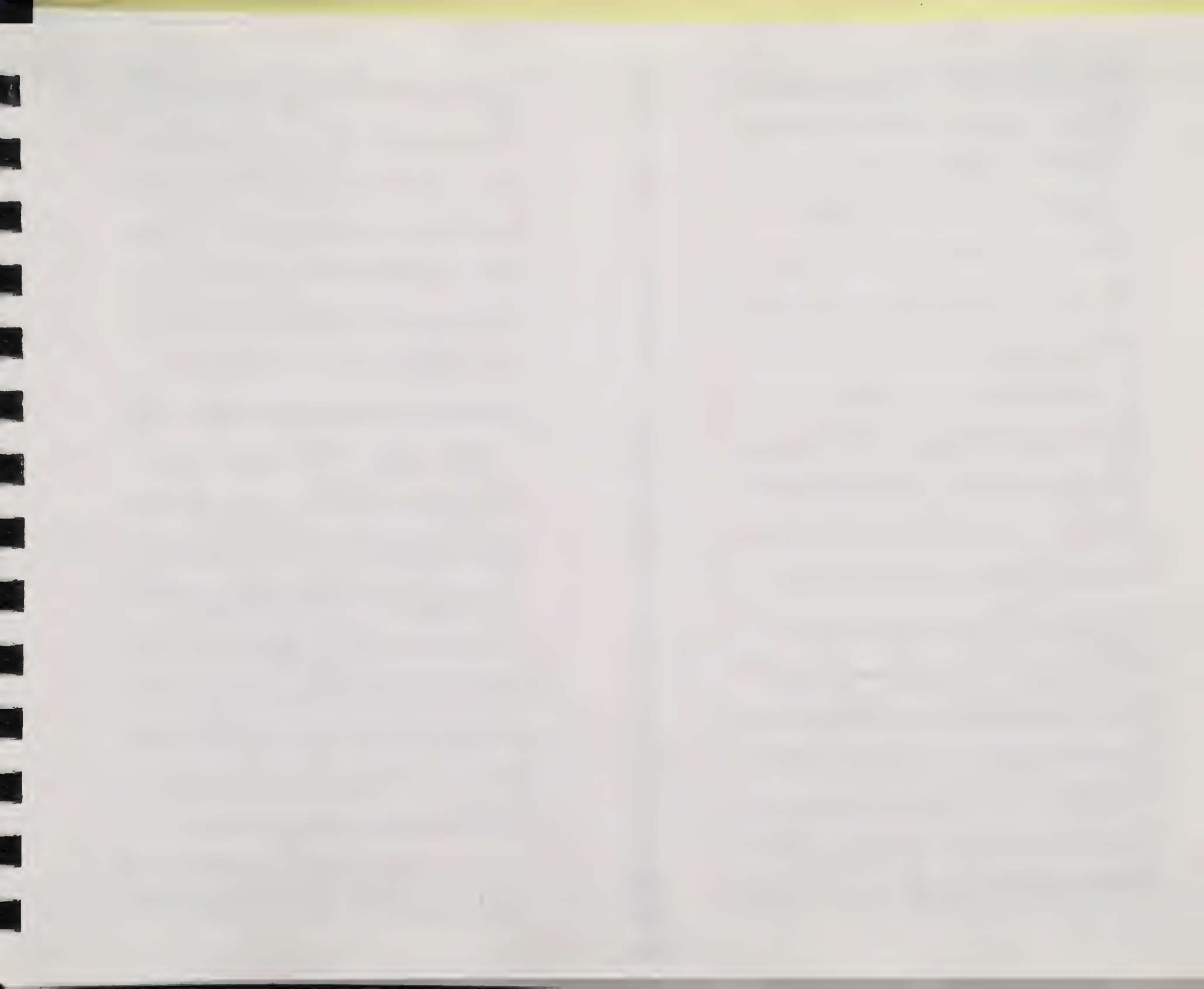
بی زود است و در بعضی نسخ و درین نسخ نیز درین مقصد مشهورند ریخت دانست
 مقصدی تا صورت شوند چنان بود علی بوده تا نقش زمین بود زمان بود علی بود هم اول
 هم آخر هم ظاهر هم باطن هم عابد و معبد و معبود علی بود هم آدم و هم شیث و هم ادریس و
 هم ابوب و هم یوسف و هم موسی و هم هود علی بود نه نارون و لایست که پس پس عیسی و
 علی بود علی بود علی بوده این که نباشد سخن گفته است تا هست علی باشد و تا بود علی
 عیسی بود و در فی الحال سخن گفت نه آن لطف مصفاست که بود بود علی بود نه موسی و
 در یسعیان نبوت و در بعضی سخن که نمود علی بود نه آن ملک طی شنبو تا که برانی و آن یاکر
 و نفس نبی بود علی بود نه قبر پس که آمد به خالق چون و در پیش محمد و مقصود علی بوده
 قلکشی که در تعلیم خبر بر کند یک جمله باشد علی بوده آن مردی از آن که اندر شب سحر
 با احدی می بود علی بوده آن شیر دلاور که را می پیش و در وقت جهان نجر میاورد علی
 آن مردی از آن که اندر زره اسلام تا کارش در است نیامود علی بوده و در هر دو جهان
 هست برید از پنهان به شمس الحق تبریز که نمود علی بوده خباب اناوت ماب از راه
 تنگ و غناد این پست را حل بر غنوده و در واقع چنین است پایش است که مقصود
 اصلی و غرض اولی از ارسال رسل و ثبت نادیان سبل ملک در خلق عالم و ایجاد آدم و نوح
 و عیسی و محمد است که انرا مخفی تا جاست آن اعدا و مخلقت الخلق الخیر و تقصیر
 که به با خلقت الخیر و الدلائل الالبیه دن که بعضی مغربین به بیرون تفسیر نموده اند معرفت مبدأ
 الباری و اول الاول است تعالی میثاقه و بهر برسانه و سبیل وصول باین مقصد تحقیقی
 است یکی راه باطن که اوست و در زود نمودن رسید و در راه ظاهر که با خداست
 و از آن دانست و در زود نمودن راه که است تا رسیدن درین سواد و در راه که با خداست

بان و در رنده علی بن احمد بود تقاسم کوفی ابداع و اطلاق نموده و در خود از ارباب
 ابوطالب ارباب عامی نمود و در اوایل حال مستقیم الطریق بود و در آخر عمر فساد و در پیش راه
 مایل نمود و زنده که رسید علفه و در باره و علفه و تمام در رند و برای او سازل علفه و عا
 نماند و در کتب بسیاری تالیف نموده که از آن محضی بر مذہب فاسد بود و شریک علفه
 تخلیط است و آخر مصنف او صاحب الاستدلال است و او در جوابی و اول سلسله
 و در وقت قریب که می از مصنفات فاسد که فرسخی فاسد و از آنجا تا شیراز است و در
 است و فاسد یافته و همان موضع بر وزن کشت خواجه الله بعد سر فراد در خلاصه ارفا
 و ترجمه و بعد نقل کلام ابن عساکری که گفته علی بن احمد بن ابوالقاسم الکلبی
 بعد از آنکه ابی خال حب بدقه و مقدر ارباب که گفتا گفته الا مصنف الیه غیر از
 ابوحنیف صاحب البیع المحدثه و ادعی از من بران بن الکاسم و منی و محسن ابن عبد الله
 لعنه الله تعالی ان سمان العارسی و المقعد و عمار و اما در و عمر بن ابی نصر که
 المکملون مصاح العالم تعالی الله عن ذلک علی کبر از تقریر این علام معلوم می شود که
 و اقران او را در نقل و در سبب ششاه و اقران شده از اصل مذہب انما مطه
 خوق نام آنها منسوب می باشد ان را حل بر حمله ال عیسی السلام نموده مذہب خرقه
 را باینها منسوب و خفیه خافیه بر متع تحقیق مذہب با برین بعد از حمله در عدل و عدالت
 قطعت و تحقیق صوفیه و در حق بعضی عرفا مانند قطب و ابوال و او تا در مثل انبیا و اهل
 کتب محمی ازین عربی و در فتوحات مکی در باب سجد و شش و در سیم می فرمایند اعم از
 با قطب تحفیظ و اریه الوحد و کلمه من عالم الکنون و الف و د و بالاما بان تحفیظ الله
 و انشمال و بهر شرق و الغرب و بالابال تحفیظ الانا لایم السبع و بالقطب و بالار لایه



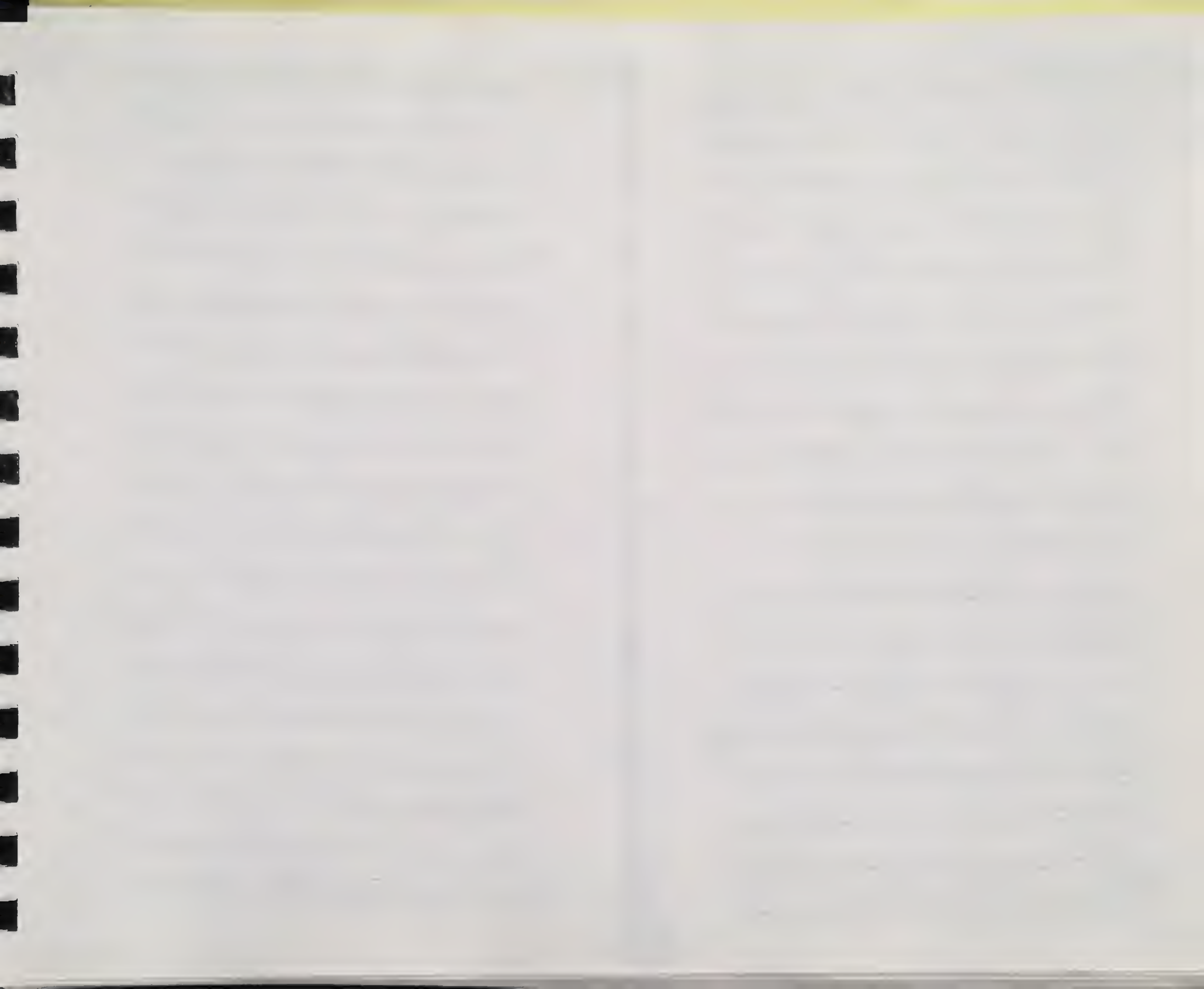
الذی بدو در طبع امر عالم الیکن منتهی بعضی شواهدی که به این جماعه که اهل عرفانند
 سبب انتظام در درجه و کسوت اجتهاد در پوشیدن طبعه در و ابتلا و نشسته
 کار صحن خدا را سازند و بهیات خلق را در اندام و در عشق با رحمان سیرند
 عالمی بر این بنیم جو خیزند و در این شریکستان گفته که شاعران فرقه بلحاظ درج خود
 تاسی تائیت از لحاظ فاطمه درین میت رفت که رحمت این است که توست محمد الله
 فی الدنیا و الدینا و فی طبعه و دنیا و دینا و فی طبعه و دنیا و دینا و فی طبعه و دنیا و دینا
 حقیقت است بلکه صفت تاسی تائیت درین میت تبار جود است تافیه میت و مضمون
 میت که کسوت لغات داده عین ایمان است که ایمان در او غایب بآن کاهه
 فرض عین است ازین نوعی که نصیب است اهل بیت بر اعلی السلام بر علیه
 خودی دانند و مولات آن نور کو در آن کفر انکاره از قایل نبود و کفر انکار
 مشهور است و شمع با قیل نظم است بهود لال و سوس طیاره و در لایم لایم
 و کذا انصاری یکدیگر چون محبت اسمی هم ازین الاعواد غنی لای ال احمد سلم گفته او
 سوره بالا کاهه عالم خلیل حق النبی محمد فی الدنیا و الدینا و فی طبعه و دنیا و دینا
 فرق کس نیست اول باید دانست که در تحقیق کسب اختلاف بسیار است حسب جماعه
 الفقه یعنی جوهری گفته است کسب نام مختار است و اگر لغویان مثل حسب فامول
 و غیره به تبعیت جوهری میگویند زفته است لیکن نزد فقاهت و محدثین ارباب تاج جمیع
 است که او حیدر حضرت حسن مجتبی بود و تلمذ محمد بن حنفیه از وی علوم غریبه آموخته بود
 و جمیع کسبایان شش فرقه اند و از این بر میسر صاحب ابوبکر عزیر بود از حضرت و از وی
 محمد بن حنفیه که ابوالقاسم گفت است قائل اند و تلمذ کنند که حضرت بعضی از

نتان لشکر در آن روز بوی نفوذ نمود این در انصامیت دانند و گویند محمد بن الحنفیه
 لایموت است در درجای کوه و صورتی است صاحب الزمان او است تا جمل کسب از زمان
 خود در آن کوه در آمده و مقیم شده و نزد او دو شیعه از اهل بیت هستند که
 شنیده است از آنجا بگذر غره کشت و شنیده است نیز ازین فرقه بود و چون این آیات
 او و ولایت بران دارد و نظم که سبط بر دوش الموت حق نفوذ لعل بقدرها الله عزوجل
 بنیم زمانه در صوفی غنچه عقل و باور و این ابوبکر اول کسی است که گفته که قایل با خفا صاحب
 شده و گفته که امام محبت عرف اعدایان می شود باز بعد مدتی ظهور می کند و هیچ فرق شنیده این
 نفسی خاطر خود را در باب امام حقوق از زمین ابوبکر است آموخته اند و با جابا قایل شده است
 اصحاب سبحان بن عثمان امامت را از محمد بن الحنفیه باو میباشند منتقل می شود و بعد از ابوبکر
 با ولاد و میباشند بوحیه الله بالانیا حریمه و اینها را گفته اند که نزد اصحاب عبدالله صاحب
 کندی بعد از ابوبکر است عبدالله بن حرب را امام دانند بوحیت ابوبکر است عباسیه علی بن
 عبدالله بن عباس ابوبکر است امام دانند و بعد از علی انتقال امامت در اولاد
 و در منصور عباسی اعتقاد کنند طیاره یوسف که در ابوبکر است عبدالله بن معاویه بن
 عبدالله بن مغیر بن ابی طالب بوحیت او امام است و حق را بر اینها یکسانند و از امامت
 خلافت دارند و گویند که از بعضی حنفی امامت با غنچه و بعد از آن محمد بن الحنفیه رب کل
 و اختلاف سابق نوگوشه است که گفته اقول و به تبعیت محمد و جبر و دوست اول گفته
 انچه در تحقیق کسب اعتبار کرده که کسب نام حیدر حضرت امام حسن مجتبی است علیه السلام
 مخالف اقول تحقیق فریقین است و بعد بگویم شریکستان در عمل دخل و امام را ازین در
 تصحیح فرموده که کسب بن مولای حضرت امیر المومنین علیه السلام است نه مولای حضرت امام

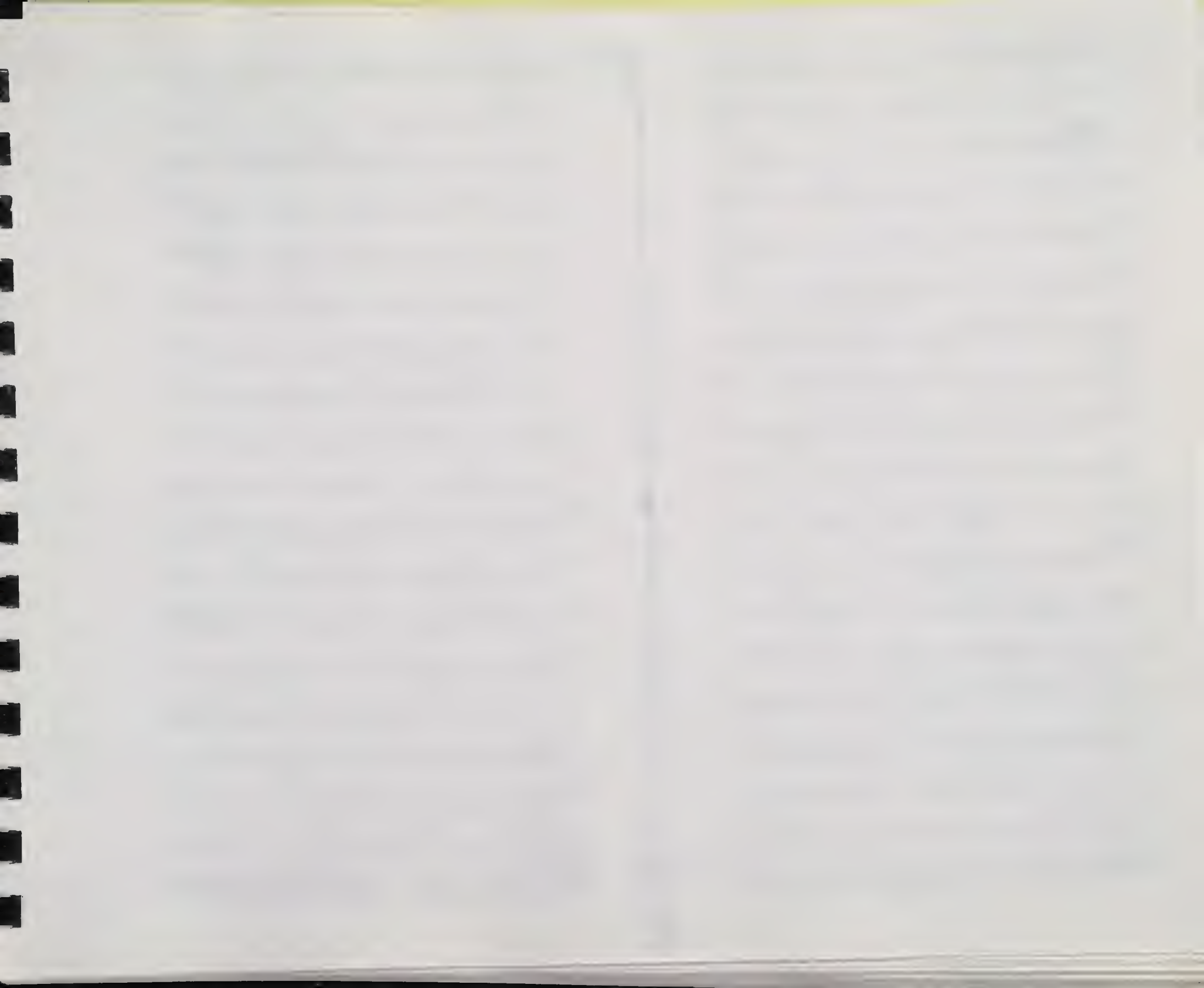


علیه السلام و در عبارته المثل و المثل الکبیر فی کسب مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام
 و قبل علی بن محمد الطیفة معتقدون فی اعتقاد بالحق کا عاقله با معلوم کلها و اقتباسه من التفسیر
 تخلفنا من علم التوکل و الباطن و علم الافاق و النفس الی اخره فاضل اجل من اهل التوکل
 و تحقیق التوکل و در کتب رجال و غیره علی بن محمد الکبیر نیز هم انتماریه و کان یفکیک
 صاحب شرط الکلی یا غیره و کان الکبیران و قبل انهم کسب کسب علی بن
 ابی طالب و هو ازین جمله علی الطلب علی بن محمد علیه السلام و در علی معتقد و کان حب
 سره و انساب و کان لا یمنه من رسل من اعداء الحسن علیه السلام و نه فی داره و
 موضع الاقصه فندم اندازد با سره و قتل کل من فیما من ذی روح فکل دار بالکفره
 فی تمامها و اهل الکوفه یغیر لون لباسهم و اذا اقصروا فی قتل اهل البیت و یومر و یجی
 فی یحصل مروره فکل فی شرح الکبیر هم اصحاب کسب مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام معتقد
 منه الاعتقاد و انهم فانه اشد علم التوکل و الباطن و الافاق و النفس عن ابن الحنفیه و انی
 الامام هم الی اقص الشرایع و الفقه و القدر و القبول و التنازع و کان النعمان الی
 الکوفه فی القیام ثابرا الحیدر علیه السلام خارجا و لا یبرئ ثانی و ثانیان و کسب نیا و البی
 و یقال ان علیا کان سبی النعمان و بالکسب انتماریه و یکنه النعمان و یکنه الکبیر
 و کرمیه نقل کرده که این زمره قائلند ما بامت محمد بن ضیفه بعد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 مختاریم و رستم کسب نموده اند نیز حدیث مرعات تحقیق است و تحقیق تحقیق و یکنه
 و کسب نیز مشهوره و ما بین اینج که کسب نیز را و لا یکنه هم و یکنه ساخته که بعضی قائلند بامت
 ان جناب بعد حسین فرقه اول را بجا نیاورد و فرقه دوم که بر وفی و در اوست
 دوم و نقل کرده اند امام را زید و یحصل مغیرا و یکنه فرقه یقین هم الکبیر هم

بعد بگویند یا سبی که سالک راه ظاهر است و لکن از انبات کسب کرمیه مرتبه برتر است یا سبی
 سبی که از اسب سب بود مثلا داشت به و اثر انبات کسب که در اسب سبی موثری نیست و در
 موثر چون انرا معتقد است پسند گوید که ان را نیز موثری و بگوید و علی بن محمد القیاس تا باقی
 موثری رسد که در وی هیچ اثر معلومیت نبود و سالک راه باطن اشیا را بر مرتبه
 نفی نماید تا بگوید باقی رسد که فنا و زوال را در ان راه بود مثلا چون سالک بدین
 که علت و خالق ادب باشد که در سبب کونه نقص صاحب را باطل نماید معلومیت نباشد پس چه
 در و از نقص صاحب مندر نفی او است تا کمالی رسد که هیچ نقص در ان نبود و بعد از ان
 نظار و یکنه دارند و باطله با هر چه او را از ملاحظه کمالی باز در روشن شود
 بر نفی ان خود کار و همیشه عز و لذت است به مستغرق باشد و از لذت که عین خود
 است بپزد و زود تا بنیر برسد و این لذت را حکما می گویند سعادست تحقیقی و تحقیق ضویری
 وصول و فنا خوانند و نهایت مراتب که الی کمال ان و غایت سیر سالکان دعا و
 این مرتبه است و همین مقام مقام دلالت است که عادت سببی بنیاد خود را و جمیع اشیا را که
 مستغرق هم غنیمت بود و فانی یافته تحقیق بقا بعد الفنا کرده و این مرتبه فرقه الکبیر
 را و میا باشد و در تحقیق غرض از لذت و از سال سل عدل است که مروج را با این لذت
 و عورت کند و با این مرتبه غبطی سیات نماید لیکن انبیا علی سابق علی بنیاد و از علیهم السلام
 چون حب نبوت در انجا غالب بود و عورت خلق مطروق باطن نمی فرمودند و این نصیب
 غیر انبیا بود و خارجا خلق داشت بلکه دعوت باطن مکرر بعد از امت مرخصت حقیقت
 مرتبه بعد از انکه الصلوة و السلام میباشند و بیچاره کل انوار سلطنت که ان بعض
 از اشیاء از ان بعد از ان فانی بالانسان فانی من ان الالباب و التوکل و البیان الی الکمال

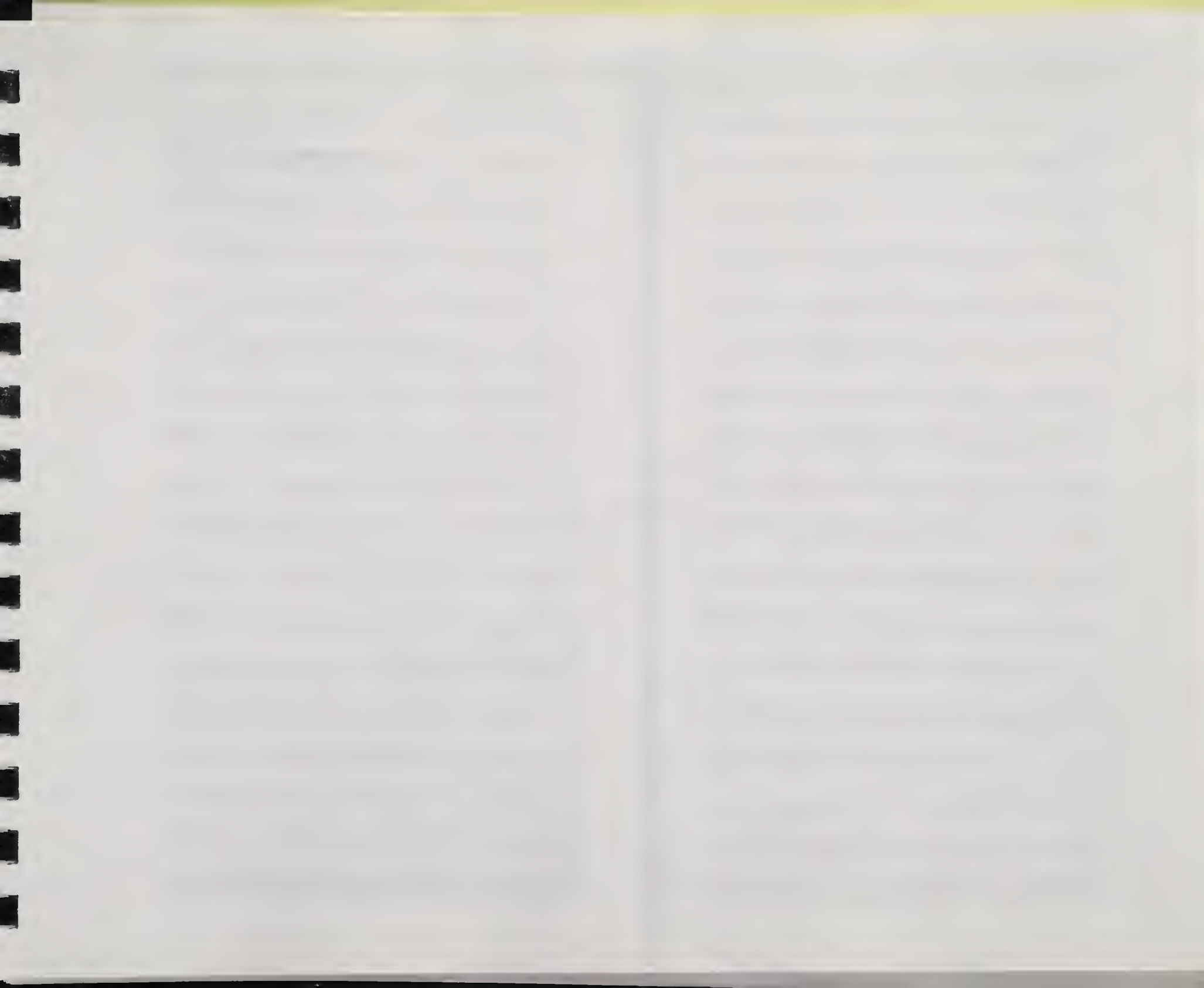






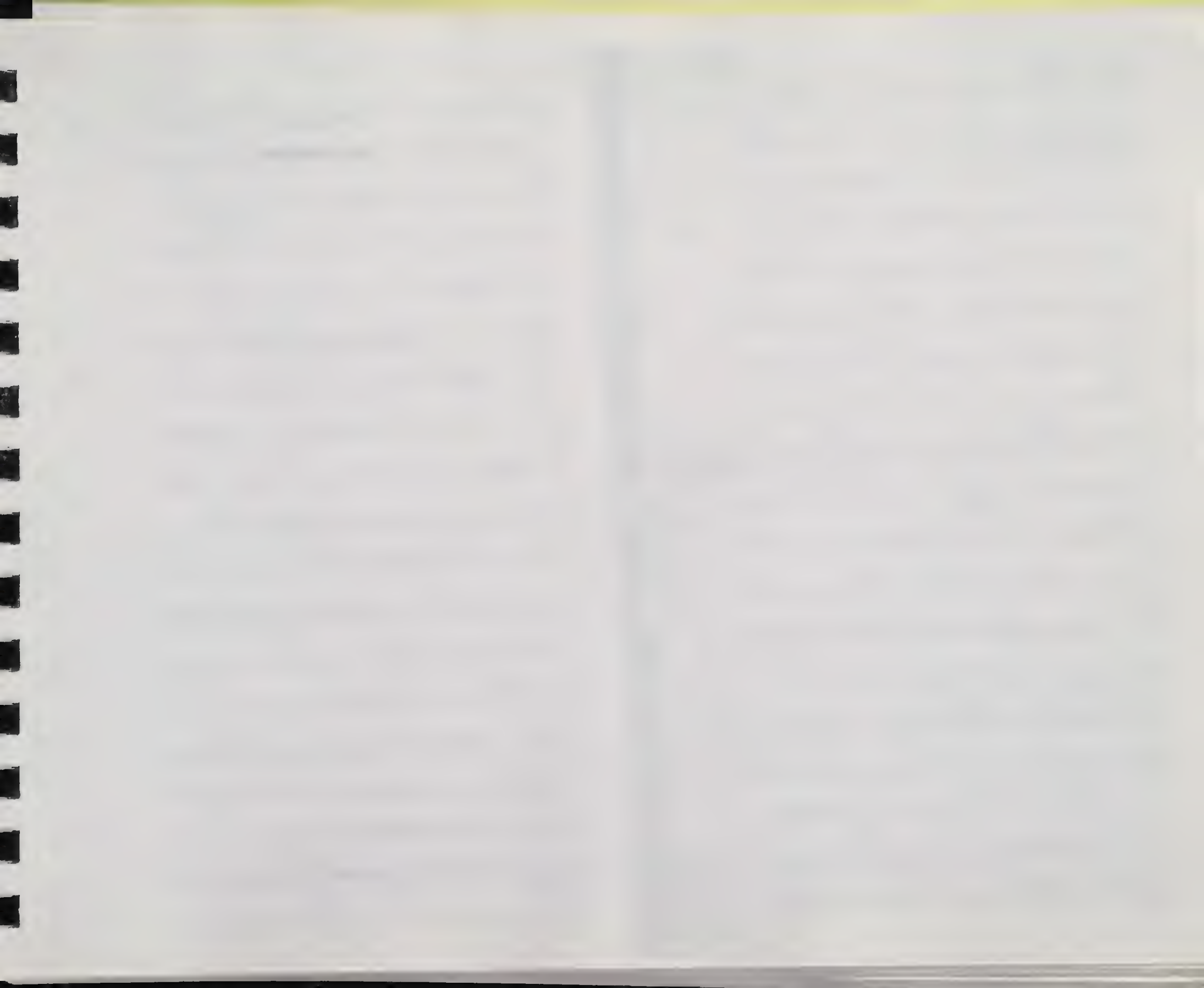
خود فرمود تا اگر چنین بود تمام عالم را بر باد ببرد و بر آن رحمت خود نرود و دست و
پایی مردمی که قایل نبوت او نشده و نه قطع خود نموده و نمی شنوم کسی را که بگوید که الهوت
در حال نمودن آنکه بشیرش میخیزد پس ابو بکر را که وجهه مبارک کند و گفت بدو اوجم
خدا تو را بدو پاکیزد و خوشی در حال حیات و در حدین مات و گفت بخدا استعالی و در بار
مره مرکب بتو نمی بخشد نه پس را بدو مردم بر کرد و عمر کردند و او می گفت که آن خاتم بعثت
حیات سزده و سوزنده برین دعوی بخور پس ابو بکر را و گفت ای سوزنده خورنده و بر جاس
خود باش کسی که بعبادت محمد بنام می نمود پس می شنیدی که محمد ازین عالم انتقال نمود و رسید
بعبادت الهی بنام می و روز پس بدیستی که او سجانه تعالی زند است غمی مرید گفت
قال الله تعالی انک سی را هم می بیند و نیز فرموده افان مات او قتل القلیم علی اعتقادکم
عمر گفت بخدا قسم هرگاه این را شنیدم قادر بر نفس خود نشده ام تا آنکه مرز بین
مرد و بنده که آن حضرت بر حجت ایندی بویسته فصل بن در دهان و در کتاب خود گفته
فی الصحاح ان رسول الله صلعم لما توفی قام عمر بنی الممجد قال ان انا ساری عول
ان رسول الله ص توفی و در نه و سب حاجی به که از بپوشی نیاجی به بی الطور بود
و قطع اید بر حال و در حدین ماقالو انه مات قد دخل ابو بکر قال لعل احب خاصه من کان
میکم نمیل ذلک الکلام حتی قام ابو بکر فی ناحیه ارضی من المسجد فقال ایها الناس من
کلان بعد محمد افان محمد اوقات و من کان بعد الله فهو حی باقی لا یموت ثم قرأ
الایه و یا خیر لا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل القلیم علی اعتقادکم
الایه فلما سمع عمر بنه المقامه مرجع الی قول ابی بکر و قال کافی لم اسمع من الایه و قد
ضمیر غایب در قول او این فرقه امامت را بعد از ابو بکر با ولاد او میرسد و در

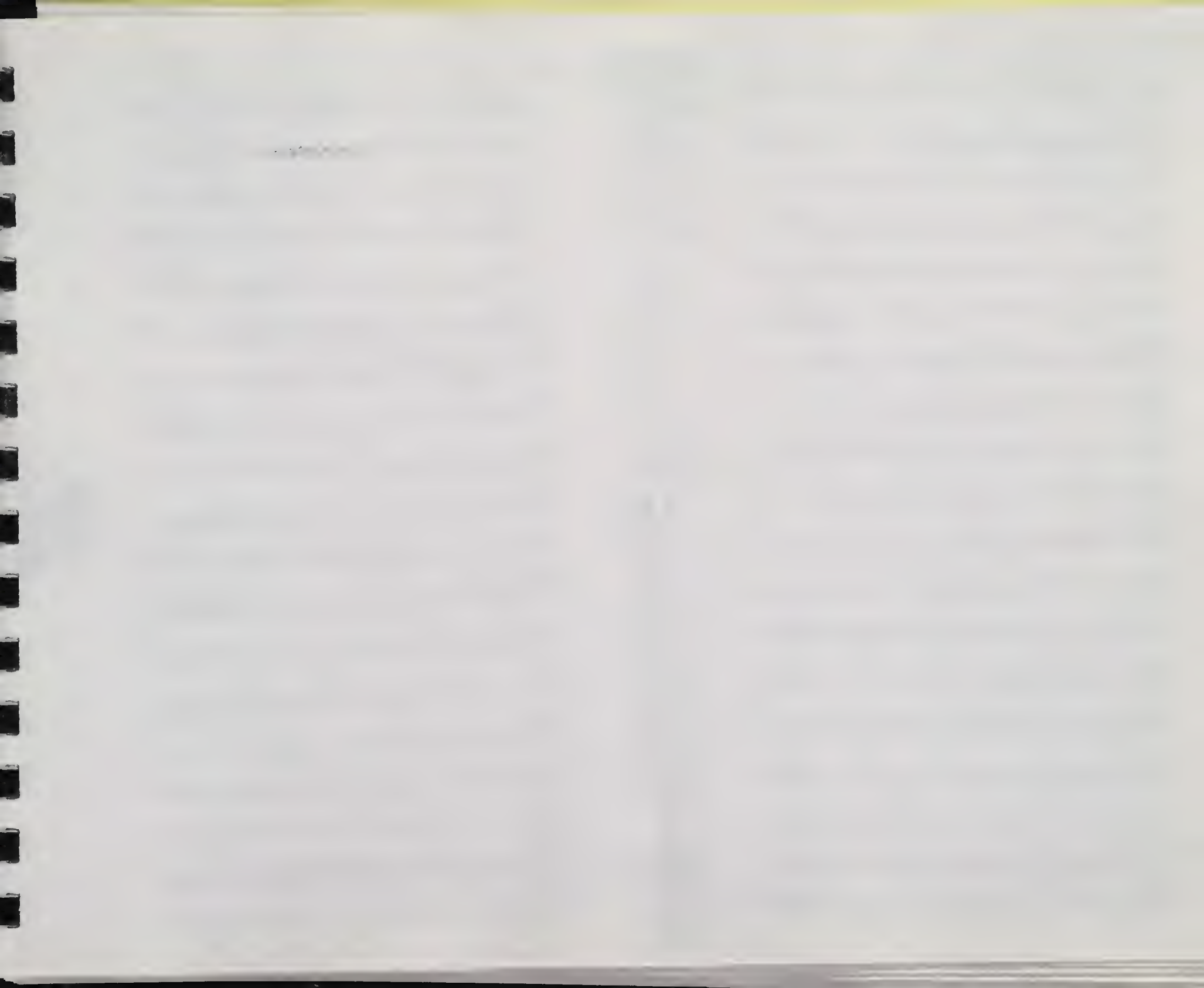
بر حقیقه الایه و لا ینبای بحسب ظاهر راجع بابو بکر باشد و این سخن می شنوم از
اطلاع او برکت است ببنده ابو بکر باشد چنانچه عکاسی این با تصریح بان فرموده اند و در کتب
مکذبه شده و در عده المطالب می گوید فالتفت لفضل الان من محمد رجسین علی و جعفر بن
الحجره و اما انبیه ابو بکر بنام عبد الله الاکبر نام الکلی بنه و عنه السببه الی بنی العباس
انتهی فرقه را که فاضل ناصب سبیه گفته بشیرستانی در علل دخل بنامیده می گوید که
اتباع ابی بکر بنام محمد بن حنفیه قالوا بانقال الامامیه الی ابی بکر بنام قالوا فانه فضل
الیه اسرار العلوم و الجمله علی من یخرج تطبیق الافان علی الافان و تقدیر التزل علی التزل و
بقتور انظار علی الباطن قالوا ان لکل ظاهر باطن و لکل شخص و صا و لکل منزل تا و لا
و لکل مثال فی نه العالم حقیقی ذلک العالم و استثنی فی الافان من الحکم و لا اسرار فی
و شخص الافان فی نه العالم لندی رستا فرعی علیه السلام و لده محمد بن الحنفیه و هو افضل ذلک
ابی انبیه بنام و کل من اجمع فی نه العالم لولا امام صفای انتهی ابو بکر بنام از محمد کبار علما بود گویند
و اصل من عطاش کرد و او بود بشیرستانی در علل دخل گوید لقال اخذوا اصل عن ابی بکر
عبد الله بن محمد بن حنفیه و انچه در کلام بعضی از اعطاسم و اقیه شده که تا بر مشهور است
که پس از پس معتزلست که در اوست محل نظرت چنانچه بر افان من سر و تار
ست قال الفاضل الناصب اما زید بن پس خود را زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب
رضی الله تعالی عنهما بنام است و با هم اقتران نموده فرقه شده و از اول زید بن حنف
اصحاب زید بن علی بودند با وی محبت کردند و خروج بر او و عبد الملك بن مروان
بنام زید بنی اخذت بلکه بعضی از فرقه نیز از وی را و ابی می کشند و بر اصحاب کبار
عبارت دارند و خصوص متواتره از زید بن علی نقل نموده و بعد از ابی بکر بنامیده گویند



حق مرتضی بود و در روز رجب بنحین و در می نورین گذارفت و گویند سمعت خلفاء ائمه خطا بود
زیرا که مرتضی بن ابی طالب بود بر مصوم خدا باطل را نهی نشود و نعمت الهی بن موافق است
بود در حبس بنابر این که در این فاطمی بودن امام را شرط داشتند و تقوی و تقوی
در امام خود دارند و کما اصل بنده فرقه نانیست از شیعه اولی لیکن متاخرین این
سبب اختلاف با معتزله و شیعه دیگر خلعت نهیب خود کردند و نهایت در افتادند
گویند امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه بر صحبت امام زین علی قایل بود
دانش را درین خروج تصویب می نمود و مردم را بر نداشت او و تخلص می کرد و نهاد
زیاده در خروج موافق عقیقه در اصول مطابق مندر اند و دوم جار و دیه یاران او
الحاج بود و زیاده بن ابی زبیر گویند امام بعد از جمع مرتضی بود بنص وضعی مدین نام
و صحابه را تکفیر کنند ترک اقتدای مرتضی و بعد از مرتضی حسین را نیز امام دانند و
در حسین امامت را شوری در ذریه حسین اعتقاد کنند پس هر که از این
بشیر خروج کند و عالم شجاع باشد امام زمان خود است پس زین علی امام دانند و کوفی
را نیز امام دانند و در منظر اختلاف دارند بعضی گفته اند محمد بن عبد الله بن الحسن بن
سب که در امام منصور مدعی است شده مقتول گشت گویند او را دست مقتول شده و بعضی
که محمد بن القاسم بن الحسن صاحب طاقان است که در ایام متهم بعد از خروج و قاتل است
در حبس ماند و در حبس در گذشت موت او را انکار کنند و جماعه از آنها گویند که می
است از اخضا و زین علی بن الحسن و او را صاحب الکوفه گویند و در ایام حسین خروج
کرد و قبل رسید او را انکار کنند و جماعه از آنها را نیز گویند و جماعه از آنها را
بن جبر گویند امامت را مقتول بنامین الحسن و انکار امامت بر خاندان خود می گویند

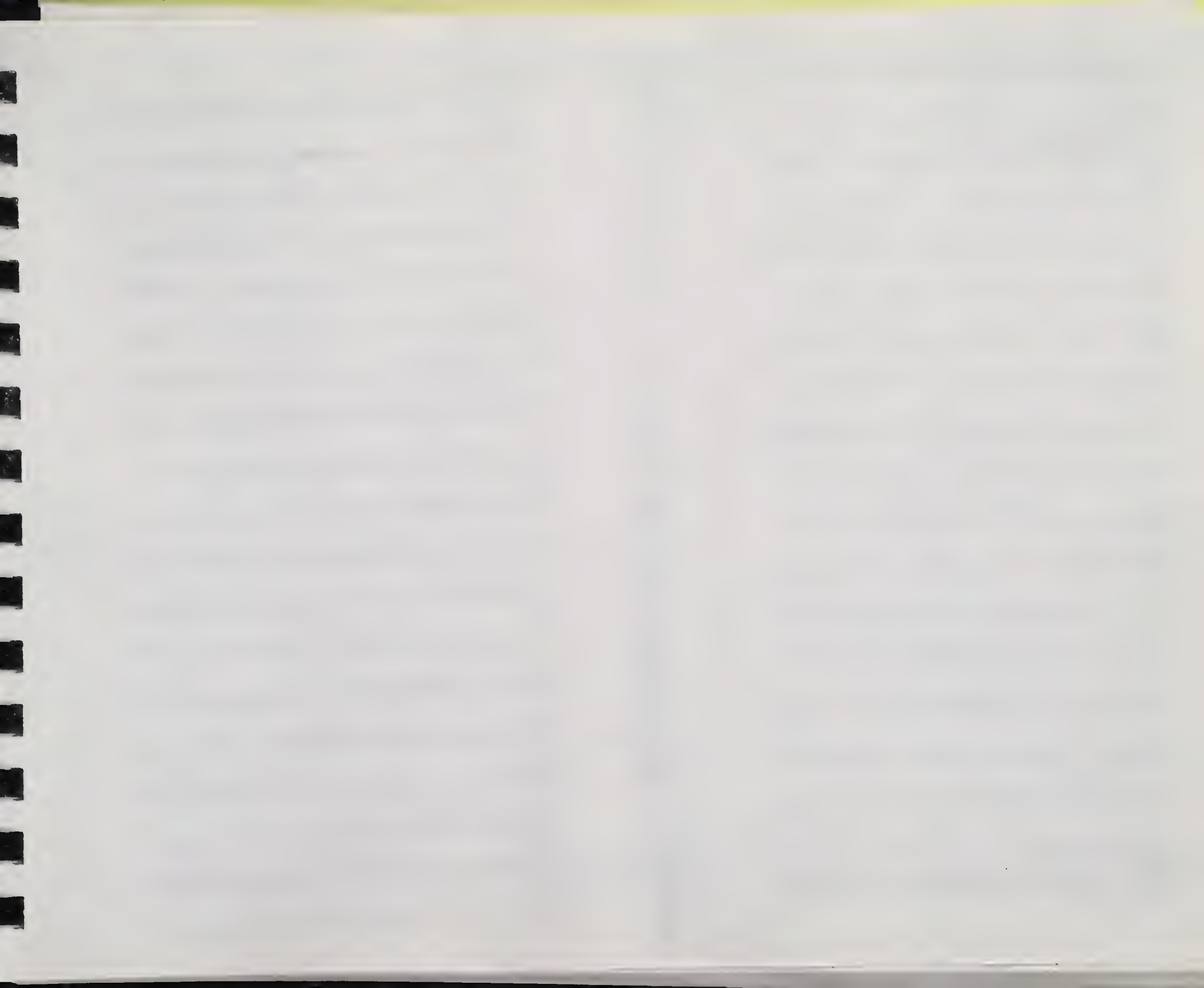
میشود از صحابی مسلمین و ابو بکر و عمر و امام دانند و مردم را نیز گویند و جماعه از آنها را
مرتضی خطیه کنند و عثمان و طلحه و زبیر و عاتقه را تکفیر کنند چهارم تبری و توفیق تبری
آنست یاران معتزله باشد که مذهب بود گویند مذهب ابو بکر و عمر خطا بود زیرا که مرتضی
ازان سکوت کرده و امامت علیه المصوم فصوص و در عثمان توفیق ناکند
برای که مرضا و سکوت مرتضی خاطر زاده ایشان بران ثابت شده و مرتضی بران
وقت تعجب امام در نزد خیم عقبه یاران نسیم بن ایمان مذهب ایشان قبل مذهب
تبریست که اگر عثمان را تکفیر کنند و زبیری برانانید و دیگر صحابه را نیز بایستند
و عقبه یاران فضل بن دین مذهب ایشان مانند مذهب جار و دیه است که اگر طلحه
و زبیر و عاتقه را تکفیر کنند و عقبه صحابه را نیز بایستند و خلیفه صحابی خلف بن
عبد الله بن ابی طالب را نیز مذهب است در اولاد فاطمه علیها السلام اگر امام خلافت او
باشد خروج روی در جنت دانند و خشیه ازان گویند که بر سلطان وقت است
خروج کردند و سلاحی نهشتند که خوب و عصبی و خشت و دشت عرب و حبش را گویند
هشتم یعقوب بن ابی رحمت یقوت است و امامت ابو بکر و عمر را انکار کنند و جماعه از آنها را
نهم صلیحیه اصحاب حسین صالح امامت را شوری از اولاد فاطمه علیها السلام
عنه اعتقاد کنند میرزا فاطمین بنصفت علم و شجاعت و سخاوت و تقی باشد و خروج
سبقت کنند امامت و معتزله در یک ملک نیز نزد اکثر زیدیه جاریست و انهمی کلام
از قول و به بنسبتین کنند و به محل نظرت اول آنکه آنچه گفته که امام اعظم بنصفت
بکوفی نیز نصحت امامت زین علی قایل بود الی اخره خلافت مشهور است و بعضی از امام
اعظم مردم را زیاده و لغات او و تخلص می نمود و بر اسم بن عبد الله بن الحسن بن





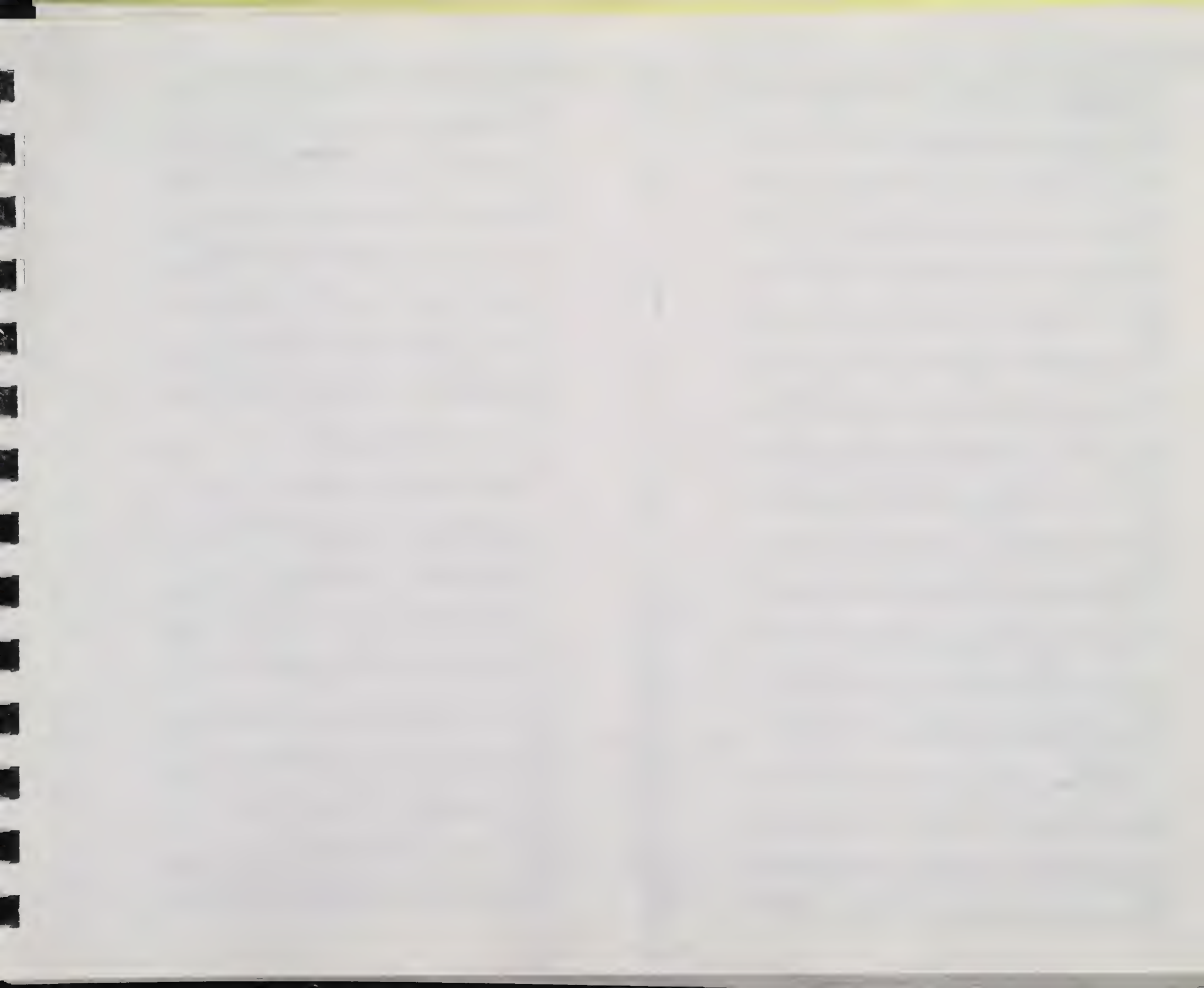
فی الظلم والعدوان وبقیت که این در بزرگ راجعی قصی کلام مخشری اربع است
و بوضیفه حضرت زین العابدین علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در زمان او دلیل انصاف
در باب تاریخ نمی توانست که الا بقی فایده و جارد و ویر اسر حونه زیاده و چه
تسویه در مطابقتی احوال ابوالخار و در موضع خواب بود و نام ابوالخار و در زمان
مذرت و او عدالتی خارق و در حق زیدی بکفوف انصاف علی الصلوات و بعد از آن
معه در خارق بی محاسن و الف در ای جمله و قاف و تحت بی و حرفی بجای معجزه
و در ای جمله و قاف و تحت بی است و در کور و در زاد بوده و خانی بی خانی از محمد بن
روایت کرده قال قال ابو العباس در دولت اعمی ماریت الدنيا قط و او از اصحاب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود و در وقت خروج زید بن سید شریف و قتل در اعتقاد
و در راه یافته در ساک زید بن سید شریف و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و در
نامیده بنام سلطان اعمی که ساکن در ریاست و در جوب بسین جمله مضویه در ای جمله
حای جمله مضویه و در او صده است و احادیث بسیار در کتاب انصاف و در
ندست و در دست از انجیل شیخ ابو عمر کسی یا بنی و در از ابی بصیر روایت کرده
قال ذکر ابو عبد الله علیه السلام کفر النوا و سلم من الی حفصه و ابوالخار و در اعتقاد
بوکندون کفر عظیم نموده و قال قلت قلت مذکب که انون قد عرفتم ما
کنه لون قال انون با تو با خبر و انهم بعد قنایس کذب و سیمون حد بنا کذب و کذب
صاحب غنیه الطالین فرقه حریره و اسلم بن ایزد ثبوت کرده و نیز در غم انفرقه است
که بعد مفضل بر فاضل عازبت و گویند بر خدیشی امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
و شخص ازین استحقاق عاری است ترک اصحاب کرده بطریق خطا است نموده که از این است

مستفی بود بر منقبت نیست لیکن چون اتفاق صحبت با آنها واقع شد و انصاف و با امانت زبان
باید داشت فی غنیه الطالین زعمون علیا کان الامام و ان محمد بن ابی بکر و عمر خطا
الصیق و ان الله ترک الاصحاب و دیگر گفته تبریه نعم موصیه است اگر چه غیر از ابی و در
بارن موصیه بن سید طانی قول فاصب بیان کرده قال الاثر لقب الخیر من سید و التبریه
لیکن آنچه در کتب جلال اثنا عشر معلوم می شود که تبریه اصحاب نیز انوار است این الی حفصه و سلم
من غیبه و سلم بن اعمی و المقام ثابت خداوند و زمت این کرده و روایات گفته و در
در انجیل شیخ ابو عمر و بن سید خرد از ابی بصیر روایت کرده قال سمعت اباجه علیه السلام یقول ان
الحکم بن عتبه حمله و کفر انوار و ابی المقام و التوار فی س لمانه کفر ان من ضل من س لمانه
من قال الله عز وجل من الناس من یقول انما باعده بالیوم الآخر و باهم یومین و کفر انوار و فی
ست ناس که کفر کرده و ابی بصیر و نام در برش قاف و است بقاف و الف در ای جمله مضویه
و او مضویه و سکون و الی جمله مضویه قاف کاف نیز آمده و عامیت و سوسی اعتقاد و کتب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و در استه اعلان عداوت با انجیل بی نموده و انجیل فاضل
میرزا محمد انوار ابی محمد و الله تعالی و در حج الا و ال از محمد بن محمد روایت کرده ان الله
انوار و ان الله تعالی تان بابی جعفر قال لانی سمعت من شیا لاجله ابراهیم یقول ان
بشیر علی محمد و عمر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تر از نو فروده و انجیل و کتب
از ابو جعفری روایت کرده قال قال ابو عبد الله علیه السلام انی انک من کفر انوار
بربی فی الدنیا و الاخرة و سلم من الی حفصه و علی کوفی مولای غبی علی کنش و ابو و سلم و کوفیه
من است و نام در برش غنیه و از حضرت امام بن النعمان و حضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت دارد و حضرت صادق علیه السلام بکفر و کفر و کفر



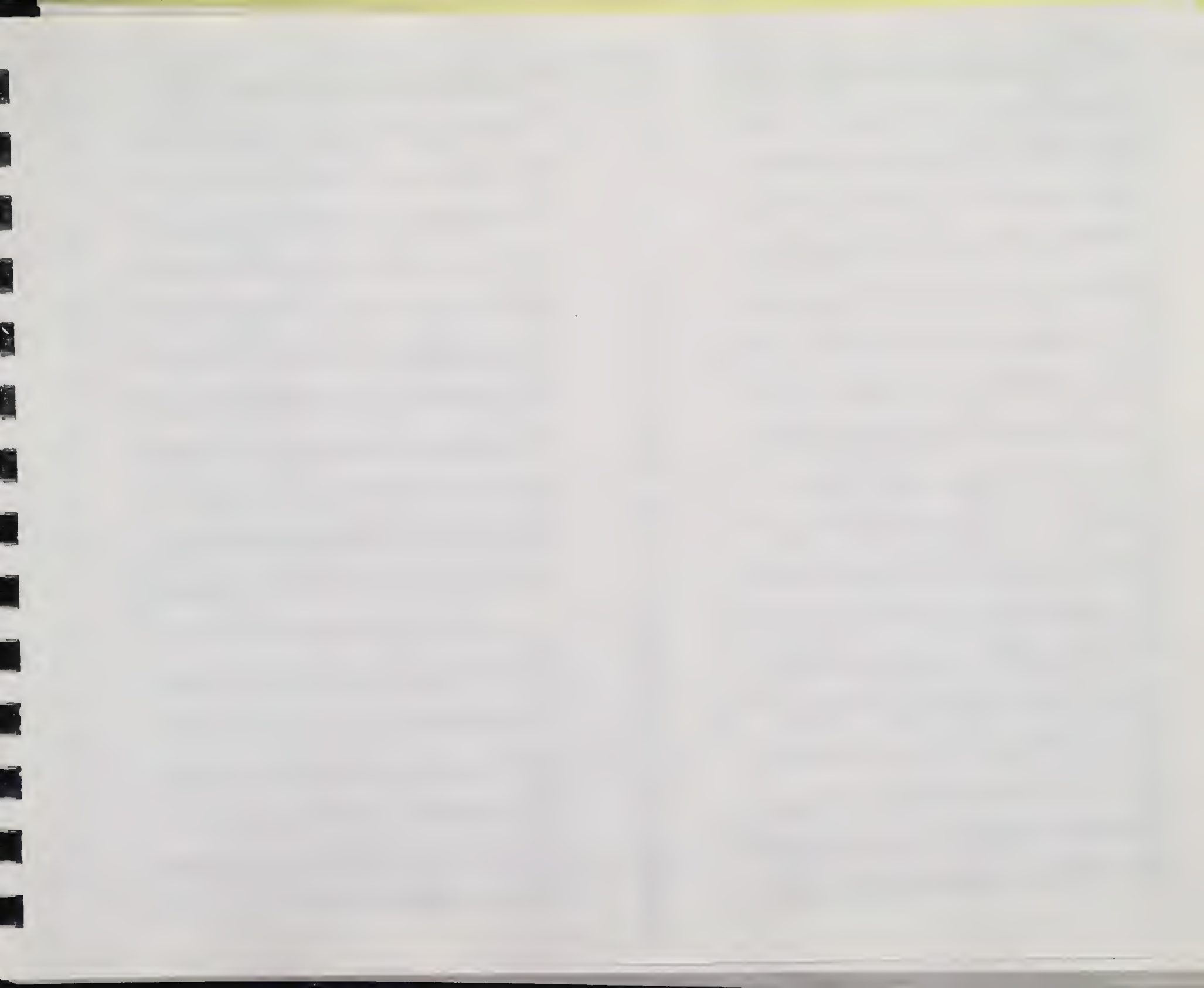
از فرموده داد از آنکس که بر سر است در سینه کشید و بی غلبه در حیات حضرت صادق
علیه السلام در وقت حیات سروده و در بعضی الاقوال در ترجمه آن ما گفته و انظار به آن سلام
مجلسه ای و حکم بن عبید که کوفی بود ای بن موسی بن عمر و گفتی که پیش از این بود و گویند ابو عبد الله
عبد بن محمد بن قوفانی را می گفتی و فرموده است داد از فقهای عامه دیدی بر سر
بوده و گفت حضرت سید سجاده حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده بود و در وقت
او روایات گنیزه در کتب امامیه وارد است و در سینه کشیده و چهارده جا تفسیر می
سیده و در ترجمه فقهی و ترجمه او آورده فقیه الکوفه غایب نماند و ترجمه سیده قوفی
ستاد اسلام بن کسین بن حسین بن ابی تریم و از زوسای این فرقه است گفتن است
حدیث است و ادوات صحبت حضرت امام زین العابدین علیه السلام و حضرت امام محمد باقر
علیهما السلام کرده و در وقت آنکه روایات بسیار وارد شده و از المقام جدا شده
کوفی نام او ثابت بن سنان فارسی است صحبت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده
و زید بن سنان در وقت در بعضی الاقوال در ترجمه تبری با سنان و خود زید سید بن زین روایت
کرده و ثمال در وقت علی بن جعفر علیه السلام مع سید بن کسین و ابو المقام ثمال الخواری
رسال بن ابی حنیفه و کثیر التواتر و جماعت مع عبد الله بن جعفر علیه السلام اخذ زید بن علی علیه السلام
نقلوا لابی جعفر بن علی بن حسن و حسنین و نیز از بن اعدائهم قال نعم قالوا انت ولی امامنا
و عمر بن زید بن اعدائهم قال فالتفت الیهم زید بن علی و قال لهم اتبرون من فاطمه علیها السلام
زید بن زین العابدین بنیوی من سید التبریه و عقیده این کرده و در بعضی الاقوال چنین ذکر کرده این
جمله با ولایت علی بن ابی طالب و ولایت ابی طالب و در خطه کوفه اثبات امامت شیخین
و امامان و طایفه و زید و عاصیه را دشمن و از دین و هر که از اولاد علی خراج کند او را امام دانند

دانند و خروج با اولاد هم شمارند از تقریر این کلام بوضوح است که در بعضی عثمان جمع بر سر
اندلس انچه صاحب بن ابی جعفر علیه السلام بن قوفی این فرقه نموده بعضی را قوفی و بعضی را
عثمان و عقیده انصاف و دانسته خلاف واقع است چنانچه بر طبق نوشته شده است و زید و کسین
مسند و در وقت تبری از شیخ ابو عمر و کسین که او با سنان و خود از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمود که اولاد التبریه صفت واحد ما بن المشرق الی المغرب اغر
الله به و بنا و یکا و کسین و ان سید و فتح کاف و کسین تحت کفایت و کسین فضل بن
ولین التوکلیم است و در علم زور است احادیث اهل سنت و جمعی نیز از این فرقه مانند
بن مبارک احمد بن فضل و اسحاق بن راهویه و محمد بن اسمعیل بخاری و دیگران از روایات
و از شیخ عبد الله بن وهب و در رجال مشکوئیه و غیره مایه الوعیم اسم الفضل بن و کسین
بعضی الدال و فتح الکاف و کسین التختانی التبریه اللادی بضم المیم و فتح اللام و باله و التختانی
الی سید الملا و فتح من القیاس بن اهل الکوفه مغربی ان طایفه و کسین لقب اسمی عمر بن حارث
قال احمد صدوق نعمت و قال العجلی نعمت و فی الحدیث و قال ابو حامد سمیع سلمان
و صفیان الثوری و مالک بن انس و صفیان بن عبید و حم و سید بن عبد الله بن مبارک و
احمد بن محمد بن اسحاق بن راهویه و محمد بن اسمعیل بخاری و فضل بن کثیر من الایم قوم نواد و
حدیث یها و کما ان مراد ادعایه مع فقه و دینیه و امامه و کما ان غایه فی الاتفاق و الحفظ
و بوجه و در سینه و عشرین و مائده و قبل سینه کلین و مائده فی سینه ثانی عشره و
فی بعضه و قبل سینه عشره فی سینه صفیان یا الکوفه فی ایام المعصم بن الرشد و در سینه الایم
انتهی بخاری و صحیح خود بسیار از روایت می کنند منها قال حدیثنا ابو نعیم الفضل بن و کسین
نویسنده عن معمر بن حنفه ان اعدته ان عاشم و منها ان النبی علیه السلام کان یسب علی بن ابی طالب



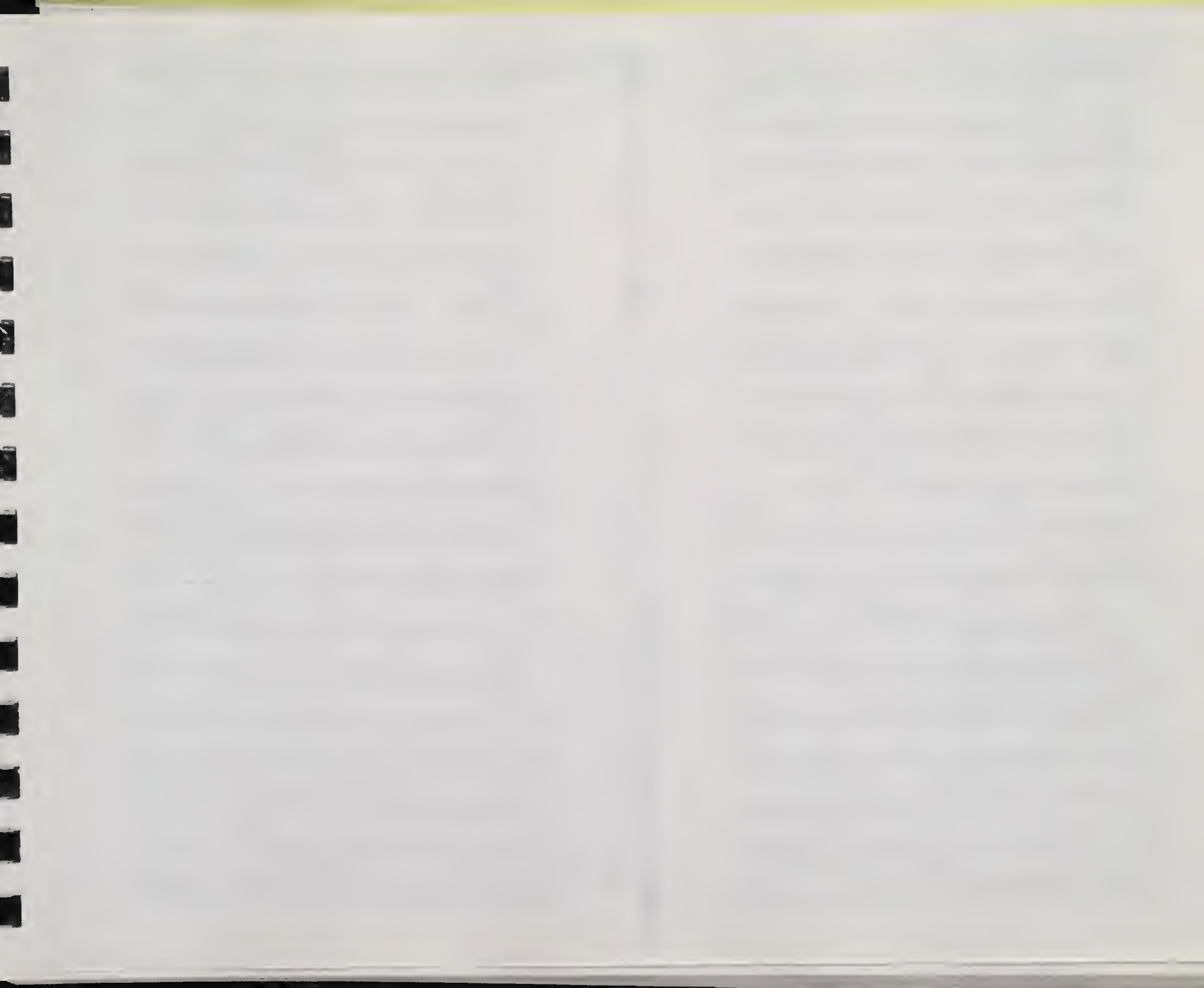
و اما بعضی هم تصور القوان و ازین صفت بسیار است دیگر آنکه در غیبه الطالین مطهر است که
معجزه بود که در آن روزی تولا و تخمین نماید و سر رحمت اند و بعضی ترا از ایشان نمایند و
بر حسب عا و او اند و زنده عبارته اما السیقه به فیه کون ابابکر و عمر و دیگرین از حقیقتی
مستحب انی رسول بقال له لیس فیهم من ترار من ابی بکر و عمر و قول با رحمة لیس فی
رحمت و انکار امامت شیخین علی الاطلاق با آنها چنانچه از ناسل ناصب آتش شده
خارج از رسد و در نسل عدم اطلاع ما عدم اعتناء کلام بر زبان است و دیگر آنکه چنانچه
کتب رجال فرقه اشعریه بر عنوان الله علیه معلوم می شود که صالحی در حدیث حسن بن
صالح بن جی محمدانی کوفی است خواجه علامه حلی رحمه الله در خلاصه الرجال میفرماید الحسن
صالح بن جی محمدانی الشوری کوفی من اصحاب ابی ابراهیم علیه السلام و بموجب نسب ابی ابراهیم
من الزیدیه به انتساب و نسبی ابو جعفر طوسی رضی الله عنه و در توفیق الاطعام در باب میاء
می گوید ان الحسن بن صالح زیدیه ی تبری شریک العمل بالحق برادر مشهورستانی در عمل
می گوید قول صالحیه در امامت مطابق قول سیدیه است مگر آنکه آنها در عثمان متوقف اند
که آیا یومین بوده یا کافر گویند هرگاه احادیثی را که در کتاب او وارد شده
بودن او در عشره مشرکه می بینیم بحسب اسلام در میان او و بودن او از اهل بیت است
و هرگاه در غیر اینها می بینیم بر عینها که مخالف سیرت اصحاب اعدا است نموده و تربیت در
بنی امیه و بنی مروان فرموده حکم تکفیر از بنیائیم پس در شان او جبران و متوقف اند
و او با حکم الخالین خوار می گویم اما علی پس افضل اناس است بعد پیغمبر علیه السلام
انها امامت لیکن انتخاب ترک حق خود نموده برضای خود امامت تسلیم آنها نموده اند
خود را طاعا با آنها تقدیر کرد پس اینهم با آنچه مسلمانان مان برضاد او اند و سوا این عقیده

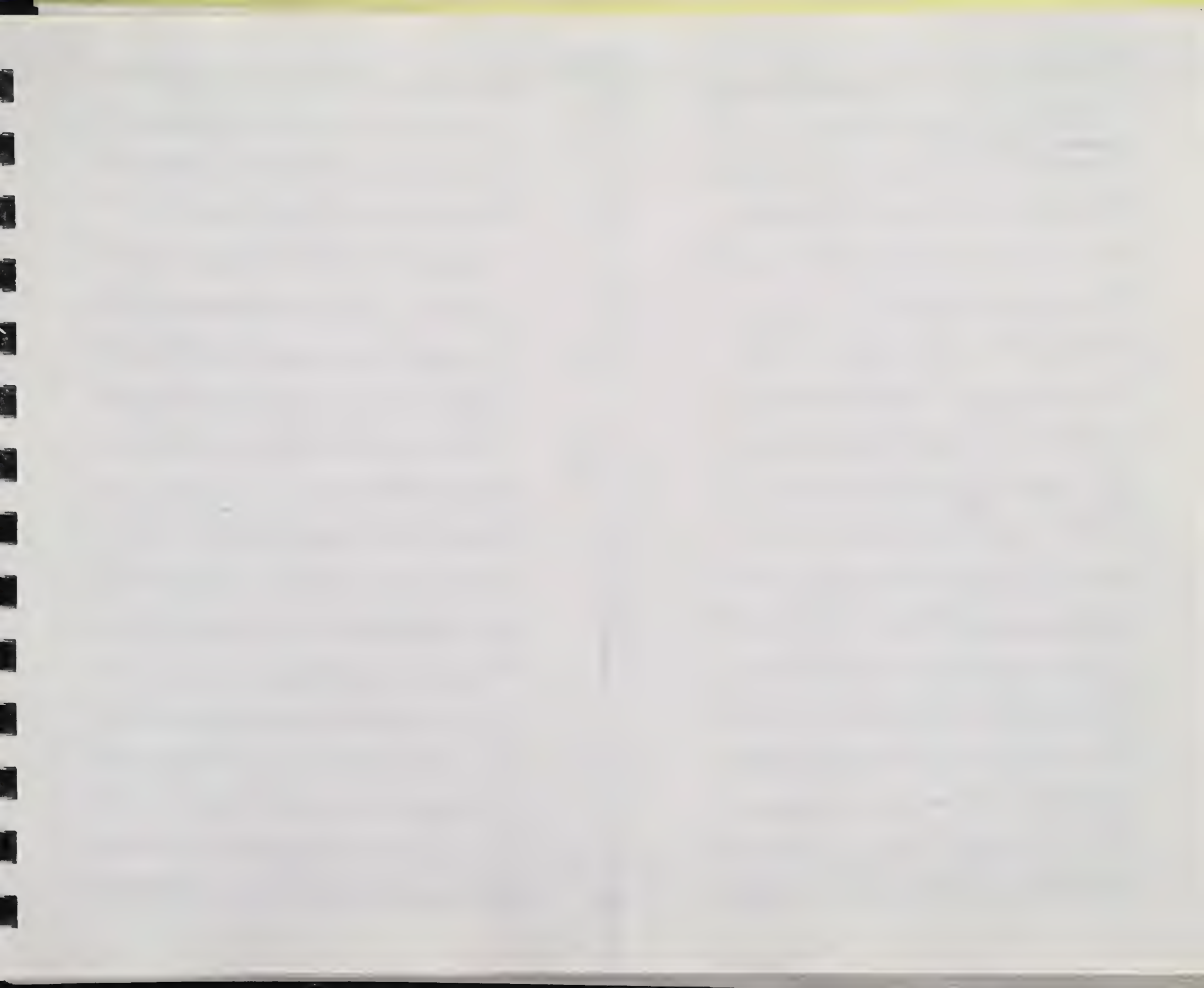
این عقیده را باطل است و اگر علی رضی الله عنه بودی یا بکر یا علی بودی و این را زاده امامت
و تا خیر افضل تجزیه نمایند هرگاه افضل تا خیر باشد و می گویند بر فاطمی که زبور علم و زنده است
در استیضاح و در حدیث کتب امامت و بعضی اصابت و جبر است و او زنده و هرگاه دو امام
جامع الشریعه خروج کتب کنند هر که ناسل تر و زاده تر باشد امام است اگر هر دو در
و فضل و می باشند مگر رایش من تر و خوش استوار تر او منشی امامت است اگر درین
صفت تمام در حدیث و می باشند باشند با هم می نمایند هر که غالب آید امامت حق است پس
امام ماموم و امیر مجبور رود و اگر در دو قطر باشند و هر یک در قطر خود منفرد باشد و حق
عز و امام واجب الطاعت است و اگر یکی از آنها مخالف دیگری فتوی دهد هرگاه
هر چند با شکیال حق امام و دیگر فتوی دهد و از این گروه در زمان با مقتدا در اصول
با اعتقاد و تحریف طایف انفسی ناسل متفق اند و امیه معتقد را زاده از امیه اهل بیت بزرگ دارند
و در خروج بر حسب ابو صفیه اند مگر در مسائل فقهی که در آنها با شکی می باشد گفت و دارند
و در قول مشهورستانی بعضی عقاید آنها در امر امامت بود لاجرم نه بر ترجمان مبارک نمود
قال انفاضل الامم و اما امامیه پس دارند و در حدیث در عقاید جمیع فرق
افسوس که زمان تکلیف خالی نمی باشد از امام فاطمی و مجموع آنها سنی و زیدیه اند و
حسب امامت را بعد از ترغی تحسب متعلق دارند بعد از آن تحسب منشی نبوت بر سر
او و او اخوان ال محمد گویند بعد از آن سید او که عبد الله بود امام و مانند در شایسته امام
خوفا صادق ما و در دبدل نمایان واقع شد و در کتب اشعریه موجود است و بعضی
نکات محمد فسیع و اعطای ان در ابواب انجیان از طعن فی نقل نموده و بعد از سید او محمد
نفسی گویند و بعد از او بود و او را که ابراهیم بن عبد الله بود امام و مانند درین هر دو

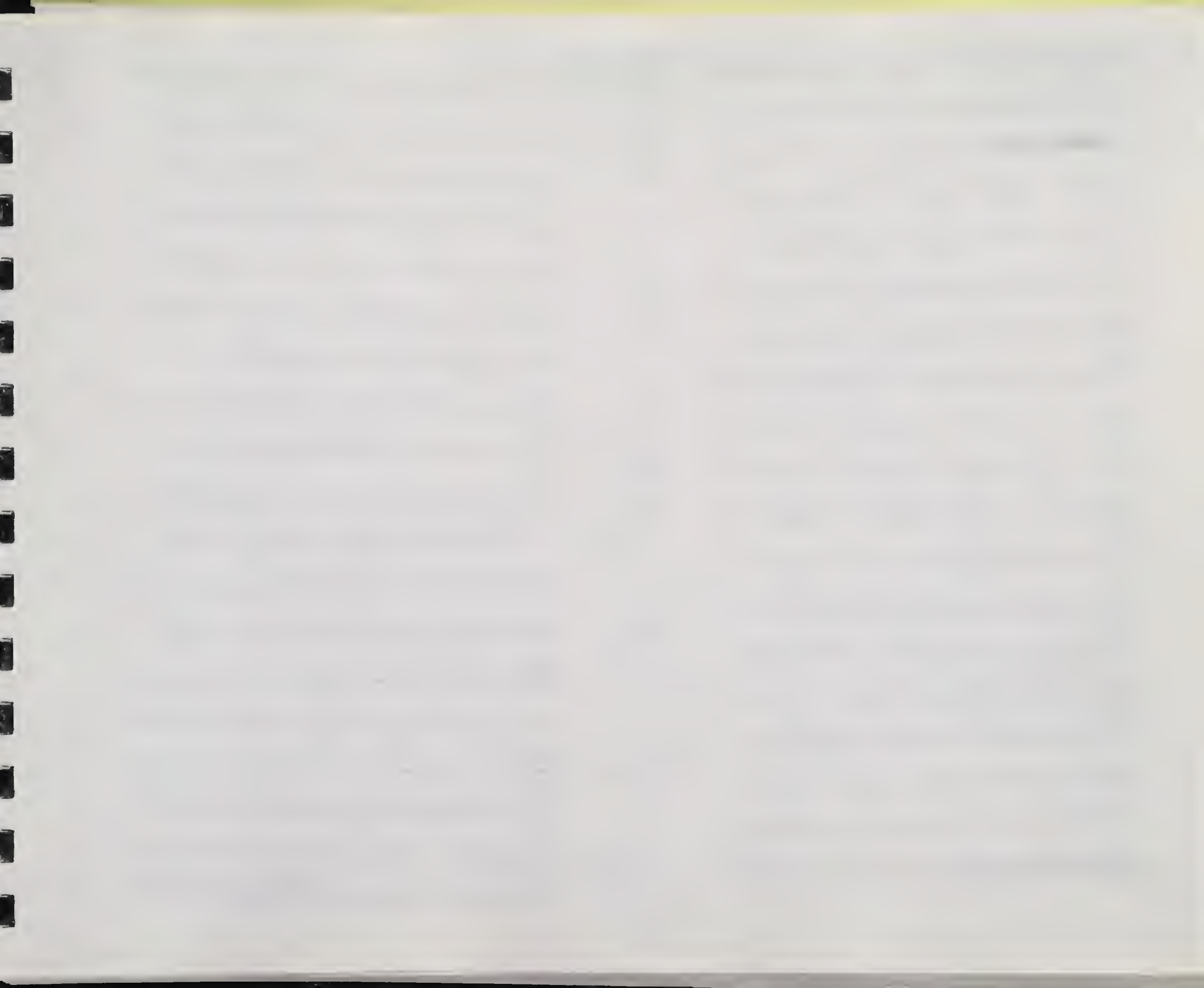


وامام منصور و الوفاي مروج کردند و مردم را بسوی خود دعوت کردند و خلافت بسیار را در
حج شدند که از حدیث قتال از زین العابدین علیه السلام منصور بزرگ شهادت حسنه و دو غمینه
اینها طایفه از خبیثه اند که نویسنده گفت که کشته شده بلکه غایت تحقیق است و بعد خبر طایفه
خوانند و بیست و سیوم حکایت اند و این را این میزنند که گویند اصحاب ششام بن اهل کوفه را که
بعد از امام حسن با امام حسین در اولاد ایشان تعلق گرفت ما امام حنفی صادق را
معتقد نامست اند مگر در حق ما که حق را علی حرم میزنند که گویند که این صورت
حسینی طریل و عرض و عین و لایحه و غایب است و ما هم میزدی و در صورتی که در صورت
احب ما ندارد چهارم سالیه در آنها از الوفاي نیز گویند اصحاب ششام بن سالم الوفاي
امامت و ششام موافق حکایت اند که اگر منصور و عود را بصورت ایشان اعتقاد کنند حج
و این را از اصحاب نیز گویند اصحاب محمد بن عثمان صیرفی که نقیب شیطان از ایشان
وامامت را با امام موسی کاظم علیه السلام اعتقاد نمایند و از ائمه اربعه را در حج و حج
اعضای نامست کنند ششم از این اصحاب زراره بن اعین کوفی با امام حنفی صادق
امانت را معتقد اند و گویند صفات الهی حادث اند ما بر تپایی در داخل به جناب است
علم و قدرت و نه سب و نه لغو و نه کوفه اند اصحاب یونس بن عبد الرحمن میگویند
ما بر تپایی بر عرش است و او را ملائکه بر می دارند ششم بر این اند از ابرار خدا تپایی میخورند
و گویند که ما بر تپایی بعضی انبیاء را داده میگویند و ما هم میگویند که خلاف مصحح گویند و وقت
خلفای ثلاثه و ایات مدح و نقیبت ایشان را بر همین محل نمایند ششم مفوضه اند گویند
ما بر تپایی خلعت و یا را محمد نقیض فرمود پس با آنها بد کرد محمد است و طایفه از آنها
گویند که بعضی نقیض فرمود و طایفه گویند که هر دو و این نقیبت فرقه که مذکور شد علامه

امامیه اند و همه آنها با اتفاق گفتارند و در ششام و در تپایی و اتفاق بر امامت
این سه فرقه با قرینه گویند امام محمد باقر عروه است و موسی کاظم است و در المنتظر با زید و حمزه
گویند بعد از ششام و زید را امام شده و او تحقیق در کوفه حاضر تا وقتی که این خروج از جانب
غیب با و برسد و از زید و حمزه و صاحب عبد الله بن یونس بخبر میگویند که امام حنفی
صادق زنده است و او را غیبت حاصل شد و موسی کاظمی الموعود و ائمه المنتظر و طایفه
و اینها منکر غیبت میگویند و دیده که اولیای او در بعض اوقات در صورت او را می بیند
ششام هم علامه زید اصحاب علامه گویند که حنفی صادق مورد و او را بر او محام است و
فرقه اند که آنها را اسما عیدیه گویند و قدر ششام قیام بهم است که بعد از حنفی صادق
ترین فرزندان او اسمعیل امام است بموجب بعضی امام حنفی صادق که این از الامام علی
ما لم یکن به سرور او و اولاد حضرت زید که او را در اوقات حضرت من حسن
و حسن بن علی است فرقه اولی مبارکیه اند اصحاب مبارک که شمه از حال او را می بینند
بعد از اسمعیل محمد بن اسمعیل و امام دارند و او را خاتم الائمة الفارند و گویند موافق المنتظر
المهدی الموعود و موسی باطنیه اند که بعد از اسمعیل در اولاد حضرت موسی نه لاقرا
جاء و دارند و گویند غل بن باطن کتاب واجب است نه نظایر آن بیست و نهمی و تحقیق
این نسبت اهل لغت را اختلاف است بعضی گویند قرط نام مبارک است چنانکه گذشت بعضی
گویند نام محمد و دی و دیگر است از سواد کوفه که بانی این فرقه است و بعضی گویند نام او محمد بن
قرط است و بعضی گویند قرط نام دهری است از دیهات واسطه محمد بن سکن آن دیه
بس و بر طریقت و اتباع او قرطه علی می حال تپایی این است که اسمعیل بن جعفر
ختم الامیه است و از وی لایق است با بابت حرمان به امام منتظر اصحاب بعضی بن ابی شام گویند



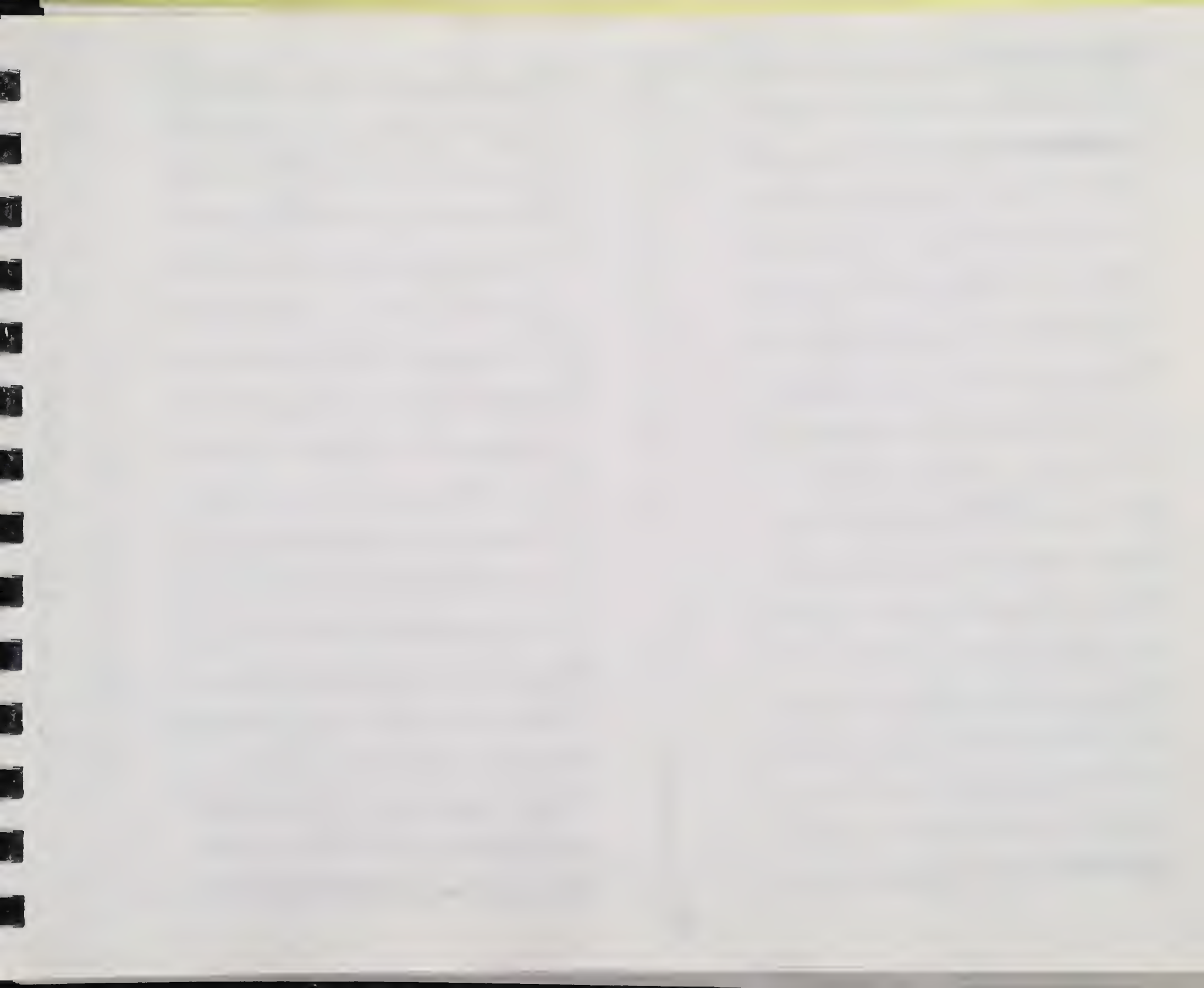




امامت نماز از فرق اسمعيلية عليه و قوامه و سبقيه حميريه و ملاحان اند و مهدويه نبط الحرام
شتر عريقه بودند و اکثر همه آنها حميريه اند در اين تفصيل معلوم شده كه اسمعيليه و ه فرقته اند بزرگوار
فرقه از اماميه و راني اسماعيليه سابق شده و شده و است و سه فرقته از اماميه نكود شده اند
فرقه نبط و چهارم حميريه اند كه آنها را اعيان نيز كودند و بزرگوار كه اصحاب عبد الله بن عمار قائل بامامت
عبد الله بن محمد صادق اند كه لقب باطل بود و لانه كان افعج ارجلين و در ادب صفي اسمايل بن
جعفر بود و متقدم است در جهت او نيز بزرگوار و خلق نكده داشته تا سلسله امامت در نسل او
جاري ميشد فرقته سب و پنجم اسمي قبايل امامت اسحاق بن جبرئيل و در آن فرقته سب و پنجم
قطعيه اند اصحاب محض بن محمد و نكده اينها را مفضليه نيز كودند قبايل امامت موسي كاظم اند و قطعيه
مكوت او فرقته سب و پنجم موسويه اند كه در مكوت و حجات امام موسي كاظم بود و در آن
بابين سب توقف كنند را بابات موسي كاظم و عبد ازوي پس سلسله امامت را جاري نماندست
و هشتم مخطويه اند قبايل حجات موسي كاظم اند و كوتيه ادبي لاديت است و اوست مهدي
موجود و منتظر و تسك كنند و تقوي بايعيم قايمايم سبي صاحب التوريه و اينها را مخطويه اند
نيز كه قوت با قطعيه نمانده كودند رئيس قطعيه و نيس بن عبد الرحمان اينها را گفت كه انتم
اهل بن عبد من انكلاط المخطويه از ان اين لقب بران بن مله نرفته است و پنجم حبيبيه
قبايل اند مكوت موسي كاظم ليكن حجت او را منتظر اند از اين هر سه فرقته را واقعيه نيز كودند بزرگوار
امامت را بر موسي كاظم معروف ميدارند فرقته سبيام احمديه قبايل امامت احمد بن موسي
الكاظم عبد از موسي كاظم سبيام از اماميه كه كويان فرود كامل آنهاست و عبد الاطلاق
از لفظ اماميه مبتدا در بني سئويه اثنا عشره اند قبايل امامت علي بن موسي الرضا
از بابات ميسر و محمد بن معروف بجز او عبد از بابات ميسر و علي بن نفيع معروف بهاديه

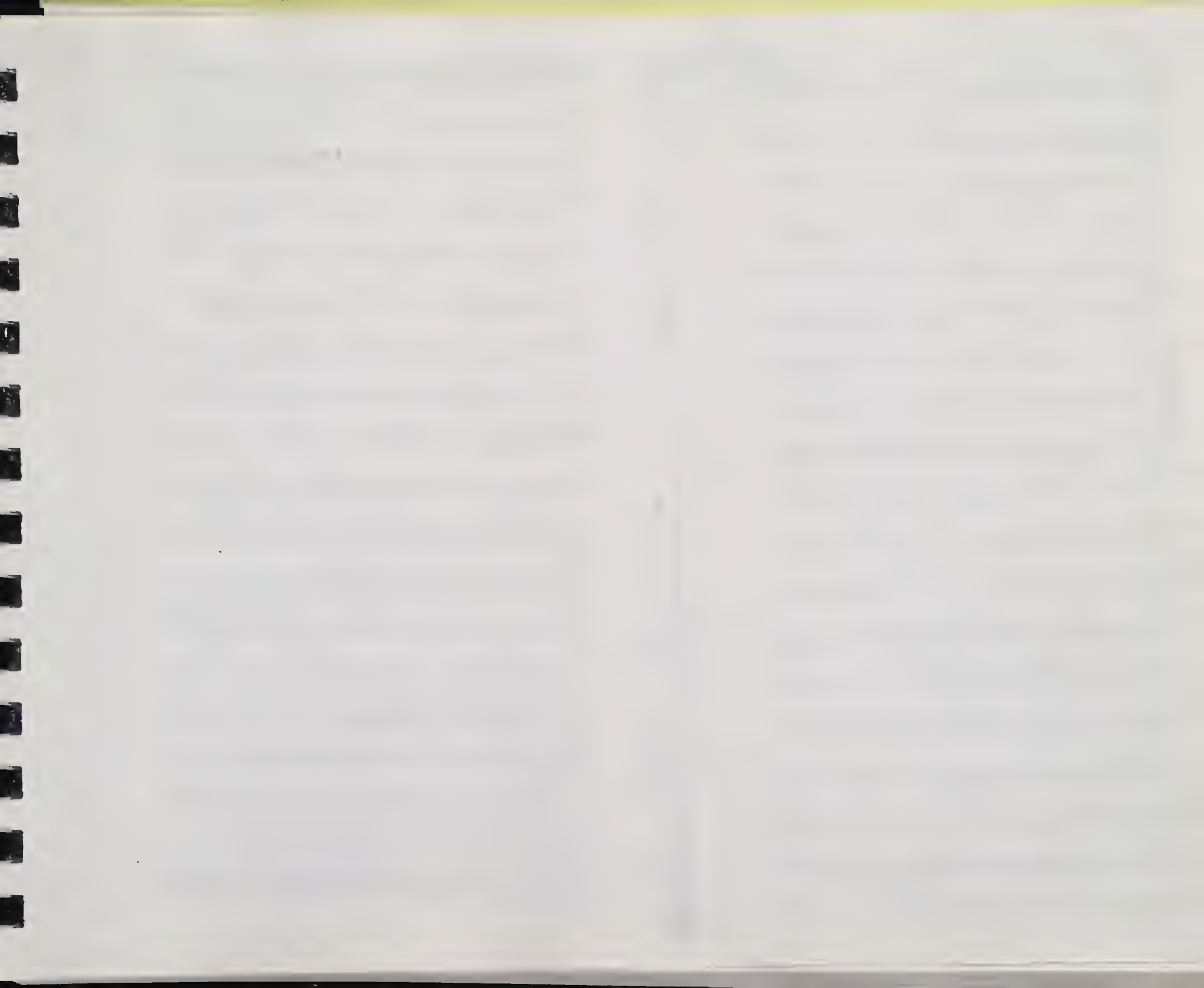
صفيان بن علفه و جعي و كذا و ثقات محدثين الحسن بن زرارة و ابنه
و الحسن بن محبوب و الاعمدة و علم النعماني و زرارة و ابنه شيبه و ابنه كذا و علمه و ثقاته و

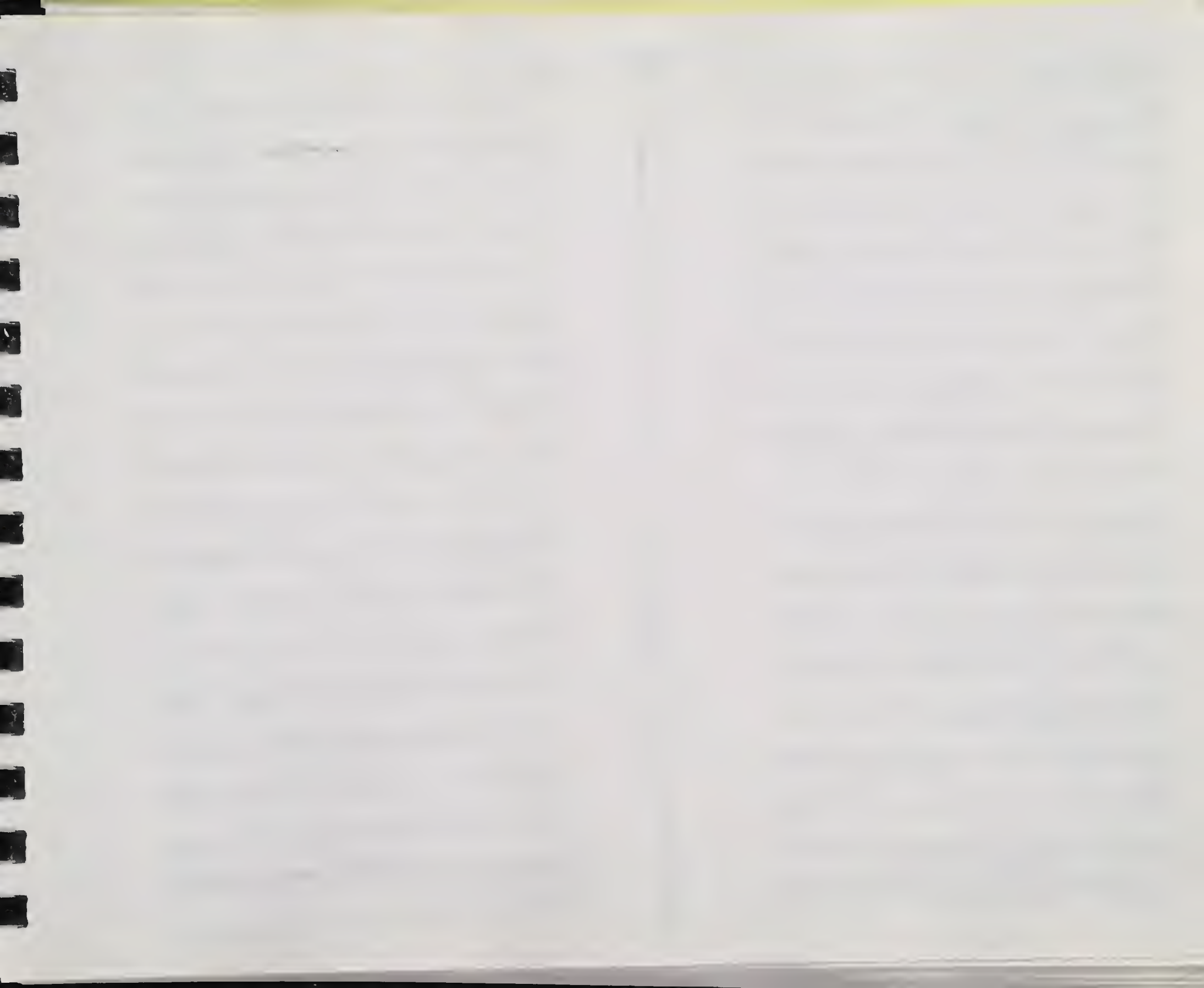
بها دسی بعد از زیارت سیرا حسن عسکری بعد از زیارت سیرا احمد مهدی و اورا نامی که مستجاب
و مستوقع خروج او باشند و باسم و در وقت غیبت او دس سال و اختلاف کرده خند فرمودند
ملک بعضی بگویند و رحمت او نیز قابل آنکه ملک بعضی بگویند و رحمت او نیز قابل آنکه
خاص و غریبهای امامیه بسی و نه میرسد فرموده سی و دوم حقیقه اند بعد از حسن عسکری
باب است حفرین علی که را و او بود قابل آنکه گویند که حسن عسکری او را نگذاشت و نگذا
تو که مهدی اند اتقول و به نستعین بحمد و وجه محل غیبت است اول آنکه مراد از غیبت
که شایسته قابل تحریر حقیقی اند غیر مسلم است و اگر مراد بحکم غیر حقیقی معنی مالک است
مسلم است لیکن انفیول ششانی ندارد زیرا که صاحب انفیول جمیع لوازم حرم را از حدی
نهی می کند و خط اطلاق فقط حرم و او متره از لوازم حسیمت بر دو تالی و تقدس می کند و
تراوشن از حرم جوهر مستغنی و در خود است اطلاق حرم با معنی بر وجه شایسته
شاعری نیست بلکه همه محدثین اینست نیز بحسب آنکه اطلاق حرم بجناب قدوس العالی
معنایند چنانچه علامه دوانی در شرح عقاید غصه به تصریح بیان فرموده و مراد از او
قول متناهی معنی نیست غیبت بلکه معنی است که لایق طلال غنط است او تالی بوده است
اندا که ملک الامراء نفس است در تنقیس پس نفوذ و در معنی شمس ملک و در میان این خرقه نگار
صریح نیست محض و دیگر آنکه گفته سائیکه که اینها را جو التقیه نیز گویند اصحاب ششام بن سالم
جالتقی و زامت و حسم موافق با حکمیه اند مگر مورد و در صورت انان اعتقاد کنند
نیز محل نظر است زیرا که ششام بن سالم جد البقی حقیقی مولی لشیر بن مردان ابو الحکم از راهبان
حضرت امام محمد صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام و نقه جلیل القدر است و در او
بسیار در مذکور و در نوشته چنانچه در موضع لایق بیان نموده می شود پس بدان طایفه



در حق او فرموده ظاهر از صحت عقیده محو و نالایم غیر از این نیست و نشان از این
تر است در حق باری تعالی قائل شود که خدای جلای و کریم است و آنچه حسب
گفته که او محبوب و محمود در صورت انانیت است و انانیت در حق تعالی
بر حسب ادعایت که خدا تعالی صورت دارد و او هم مخلوق بر مثال رب است
چنانچه در دفع است بدو وجه اول آنکه این روایت ضعیف است زیرا که در طرقی آن
من عیسی بن محمد و اسکیت بن عبدک و عبد اللک بن سالم واقع اند و اول ضعیف
آخرین مجهول است و آنکه این عبدک کیست و بودن او ازین فرقه ضالیه است
حاضر نماند آنکه لفظ صورت در اصطلاح علمای سنی می باشد که در عرف شایع است که گاهی
مکلف و طاعت باشد و گاهی شریک است در جنبه معنی چه صورت را گاهی بر باری تعالی
بر وجود عقلی او و گاهی بر کمال انشی و گاهی بر موجودی که تعلقی بحسب و جسمانی ندارد و
و ذات مفارق از مواد و اجرام اطلاق می کنند و می گویند ذات ظاهری صورت
الصور و حقیقت الحقایق است که یا غیر اوقالی یا فاضل الوجود و باطل الحقیقه است یعنی
که محتاج است بصور بلکه در این صورت باید دید از حد فیت و امکان برسد
و وجود رساند پس این تقدیر از اطلاق صورت بر اوقالی انقیاد بحسب لازم نمی آید
خواجه شمس یاب از طرق شایع ماذون باشد مایه با آنکه مثل انقول از عرفای کمالین
نیرضا در شده و نیز حدیث مشهور میان عامه و خاصه و از دست ان اسدی فی خلق
علی صورتی و مراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثال اوست خانه حل شده و
میان مثال و مثل فرق است و اول تشبیه نافی است چه مثل شری مشارک است
تمام حقیقت او بر مثال مثل اوست و در نسب و افاضات و جناب اقدس الهی بر مثال است

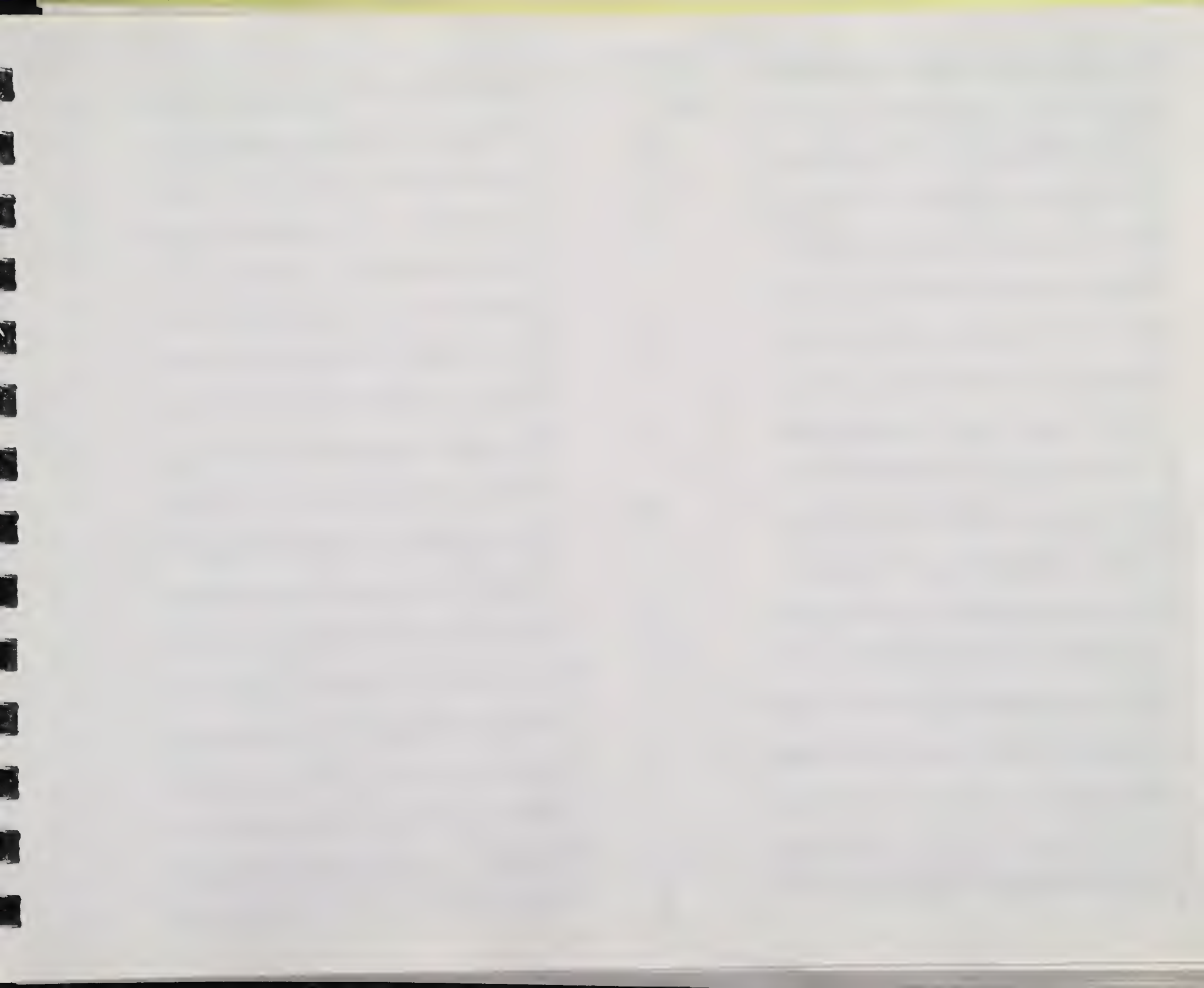
ذات و صفات نمره است لیکن فی الجمله که صفات و سلوک و افاضات در خارج
از ذات اقدس اوست و در حق او تجلی است که قال عز من قائل و بعد المثل الاعلی فی
السموات الا یدخا فی حصار الخلقین شری ازین در شرح کافی بیان فرموده مگر انقول از
حضرات شام بن سالم نیست بلکه نویسنده می گویند از فرقه مرصیده و جنسوندین
قول قائل است شریستانی و در احوال و می گویند در اسم ان الله تعالی علی صورتی است
و حمل قول علیه السلام خلق آدم علی صورة الرحمان انشی می گویند که نماینده را قائل است
عقل محض و مخالف تصریحات ارباب مقالات است چه تحقیق تصریح نموده اند که نسب ممکن نیست
است که او تعالی جسم و جسمانی نیست لیکن از آنجا که اطلاق صورت در احادیث صحیح
بار تعالی و توغیبه است چنانچه در حدیث آمده ان الله خلق آدم علی صورة الرحمان و غیر ذلک
و ایمان صحبت این اخبار را لازم است لاجرم خبر صورت بر اوقالی می گویند و ان را در حدیث
میدانیم و انقول اصلا شناعی نیست بلکه نسب فرق اسلام که قائل صحبت این اخبار است
است که این روایات را مانند دیگر تفاسیلات با تاویل کرده شود یا علم از این باب در
الهی قولی نیست نموده که در عمل و فعل گفته الشما نیه اصحاب محمد بن النعمانی ای جعفر الاطوال لکست
بشهادت النطق و فی حدیث م بن الحکم فی ان الله لا یعلم شیئا حتی یکون و الله عز و جه
و در حدیث قول تعالی و قال ان الله تعالی نور علی صورة ان و یالی ان یکون جسمان قد
قال قد بر و فی الرحمان الله خلق آدم علی صورة الرحمان فلما بین من تصدیق الخبر و کل من
یقابل بن سکیا مثل معالیه فی الصورة و لکن جلی عن داود و الحارثی و نعیم بن حبان و غیر
در حدیث اصحاب الحدیث ان تعالی فی الصورة و ان غضا و کل عن داود و ان قال اشعری
عن النضر و سلیمان و داود و ان ذلك فان فی الاخبار ما ثبت ذلك قد صنف ابن النعمان





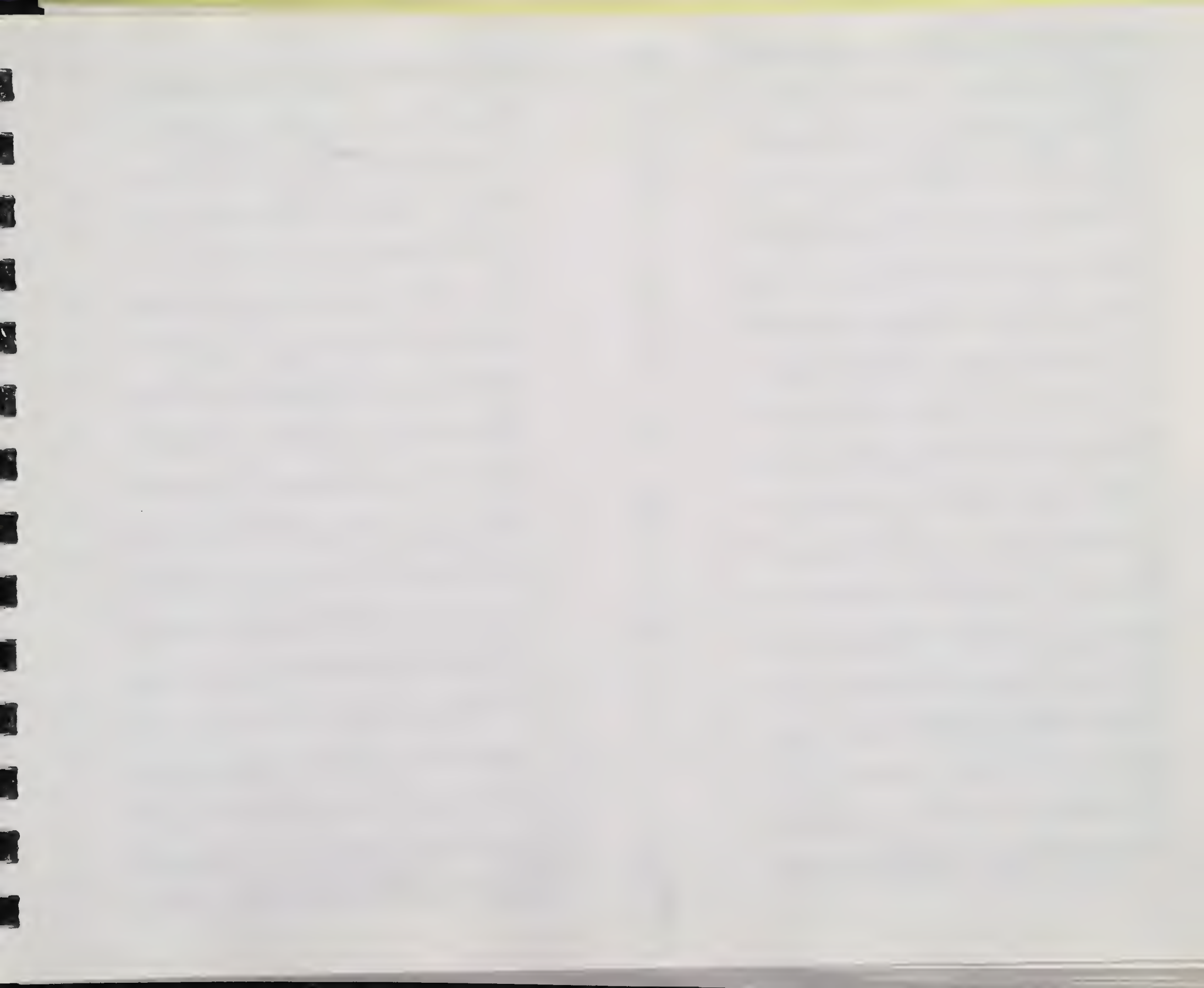
سرم میفرماید و اعلم ان الله سبحانه قبل وجود الانس في الفسحة الفسحة كان نفسه
متفرقا في العالم ببقية وكما راجع من اجزاء العالم منسلا باسم وكل اسم عليه ظهر نفسه
غيره وكل موجود بعدد لا غير سبعة عشر عدده وانا تقي كل باقواء الله سبحانه واما خلق الله
الحاجب لجميع الاسماء وحقائق العالم واما سائر الاشياء بالنسبة اليها كالقوى جسدانية تحريف
العالم بالبعيد انفسه على حسب استواء التي كل واعطاء العالم باوحي العالم واما
ان الجاهل والمبقي الان ان بل المراد ان المبني والجاهل على المعطى هو الله والان في
فيه فبعد الله خفا على غرائب العالم والخلقة المنفرد سيدة ناصية الاولين والآخرين محمد
الانبياء والاولياء صلوات الله وسلامه عليه وآله وارزاقه واهل بيته واصحابه اجمعين
مجبه في عالم النصارى كان سائر الانبياء والاولياء صلوات الله عليه فوا باله عليه وآله
والسلام واذا انتبه هو ان وجوده في العالم وبعد وفاته الاله القاب لواب لهم خط العالم
اذا انقل الان الفاضل بان يموت فاتم الولاية المطلقة تنسج السما والبقوم القيمة
سفيل الحرارة الى الادار الاخرة فنده عقاير حقه عليها الاولياء الكرام انهم انكلام
بر طلق مجادله برزخاني ونحنا محققين مغوضه واقع شده والامر كما بان يقول قائل ما
نزدنا عشرة كافر مشركت در سيرة النوام بعد ذكر مستغفرة فوضه مقوله قوله
ان كجائيات برابر علمای امامیه ندیده و بائن که در نشین ما و در دلم گشت گشتن چون
صیر فی و مفصل و غیر هم ان ز الوهم که بر کرد و عمری گشت بر خیزی و بان حجت و بیان
و اشارت نمود اندک بی از منصفات انهم حال آنکه گشت انان در انظار و انظار
و بر افاق و مخالف می نمید و معلوم می کنند این شخص عامل باشد و با و می سخن گفتن از
کلام و سایر تر عبارات حرام است اگر گوید بمعنی امامیه بر با و می این در کتاب ما و در

نیار و در آن محل شایع بود و ترک آن جهت دفع تشیع گردید و گوئیم اگر کسی گوید تراکم
موجب توکم و بر این بودند و گفتند که عالم قدیم و اینها را در و غلو دانستند و دفع تشیع را
اینها در کتب ذکر کردند و برای آن که توادر آری آن جواب تو باشد از آن سواد که از آن
گویدی بی در بعضی احادیث آمده است که خدا تعالی توفیق کرد در رسول که حکم کند و با مومنان
بعلم خویش بر یکجا در آن موضع نصی باشد از فیض خدا و این حدیث موجب علم و عمل باشد
و یونس بن عریان که شیخ نوکر است و وجه فقها و علما بدین حدیث کار می کنند و اگر
حدیث عینی است لازم شود که قیاس در آن درستحان خود گفت و در از فرق تشیع کسی
نست که گفت ثبوت یک خدا حق و در حق واجب و امانت توفیق کند علی از رسول و انبیا
ما که فرمودند و نبی و غیر این بود و ابو الخطاب و احمد و سرطیه و خدا فراتان غلو کردند
در کفر و زندقه و امام زین العابدین ترا کرد از مجلس تشیع بدین درست تشیع حضم دعوی کنند
که بعضی از فرق تشیعی گویند که نبوت با شکیان بود و آن برای علی بود که از تشیع که با مومنان
کرد و اگر کسی گفته باشد از امامیه که نبوت با شکیان بود و تشیع است که هر که را نبوت
اورا اعلی است آن نبوت باشد و آن وقت اعلی است و دارد که بهترین آن قوم باشد
که در ابدان ایشان فرستاد و خاتم النبیین که نبوت امارت ماضی است لازم بود که او را
اعلی است آن باشد تا مراد او احکم توان خواند و اگر خلاف این بود او را احکم نیست چنانچه
سبب در بحث شد که منی استحقاق نبوت این است که لغو انتمی خاتم النبیین مولانا محمد باقر
مجلسی در حق الباقین فرموده اعتقاد می که بعضی غلات دارد که حق تعالی رسول خدا را
در حق صوات الباقین را افزوده و حق عالم را باین که گذاشته است که نبوت است
در عین الحیات میفرماید قول جمعی از غلات که الله علیه السلام را خالق است و زمین می آید



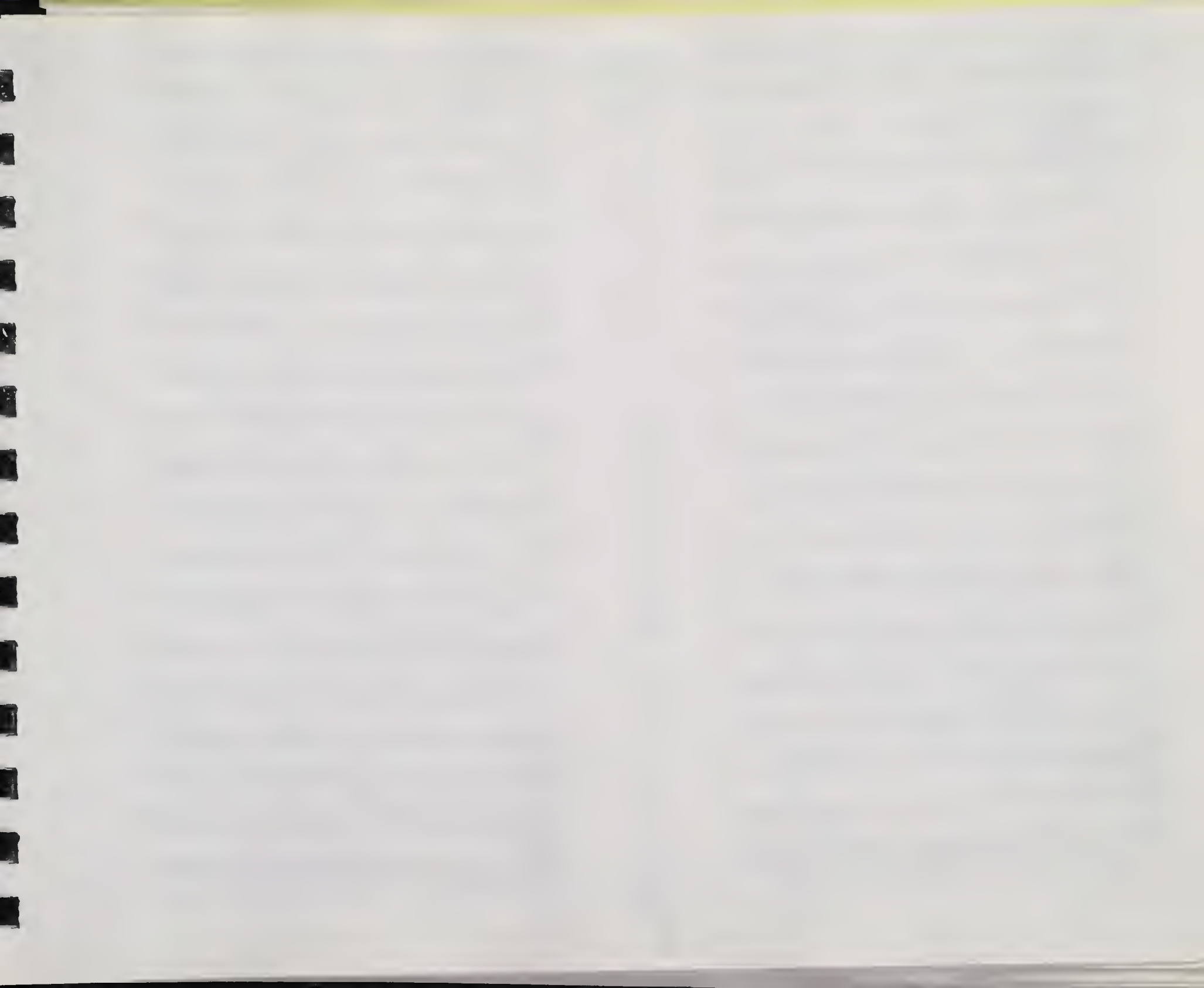
برفتی این قول احادیث بسیارست چنانچه ابن بابویه رحمه الله تسعین مرتبه یا سترها و ده مرتبه
کرده که حضرت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که چه بفرماید در تفسیر توفیق
حضرت فرمود که هذا اردو منسب را به سبب توفیق فرمود و آنچه سبب توفیق شما باشد و خداوند
و علی کتب تجدید آنچه شمار از آن نمی نماید بزرگ گنبد اما خلق کردن در روزی و دادن را با
نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیزست چنانچه در قرآن میفرماید که الحمد لله
که شمار خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میرانده شمار را بشماره یک و ده و آنرا آفرین
که از بر آنچه کامل می شود نه محجب ازین کار نمی تواند کرد و منزه و متعالیست خداوند
ایشان شریک او می گردانند و از بابی با ششم خبری روایت کرده است که حضرت
امام رضا علیه السلام رسیدیم از حال غائبان که الیه را بعد از این دانند و مفوضه می گویند
که خدا خلق عالم را با کینه داشت حضرت فرمود که غلات کافران و مفوضه مشرک کرده
با ایشان تشبه کند لایحی طاعت نماید با ایشان بخورد و با پدرانی کند مادر خواران
بگوید و با دختران نبرد با ایشان را این گردانند و با نانی یا تصدق کنی گفته این
نمایند با اعات ایشان کنه به نیم حکم از دوستی خدا و رسول و دوستی ما اهل بیت بر
می رود و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که هر که گمان کند که خدا ازین
کردن در روزی و دادن را با کینه گذاشته توفیق فایده شده است در هر توفیق
قابل شود و شریک شدن این بابویه در رساله اعتقاد است میفرماید اعتقاد ما فی النکلات و
المفوضه انهم لغار بالله علی اسم شریک الهود و انفساری الجوس و القدریه و الخواریز
جمله اهل البدع و الامور المصنعه نزد درستی که مذکور می شود در کان الرضا علیه السلام منقول
فی دعایه اللهم انی ابراهیم من الجول و القوة فلا حول لی و لا قوة الا بالله العلی

انی ابراهیم من الجول و لا حول لی و لا قوة الا بالله العلی من الجول و لا حول لی و لا قوة الا بالله العلی
فلیفما لم یفعل فی انفسنا اللهم انک الخلق و انک الامور و انک المعبود و انک المستغنی
خالقنا و خالق ابائنا الاولین و ابائنا الاخرین اللهم لا یلیق الیوتیه الا انک و لا یصلح
الا انک فاعلم انفساری الذی صنع و اعظمک و اعظم انفساری الذی صنع و اعظمک و اعظم انفساری
اللهم انما عبیدک انبار عبیدک لانفسنا خرا و لا نفعا و لا موتا و لا حسیه و لا
اللهم من زعم اننا ارباب فنن الیک من بر او و من زعم ان الیا الحق و علیا الرقیق
فنحن الیک من بر او و من زعم ان الیا الحق و علیا الرقیق
بالتوفیق و اعظمک انما یعرفون رب لا تدعی الارض من الکافرین و بارک
ان تدعیم نصیو اعبادک و لا عبد و الا انما جرح الکفار انیز میفرماید رومی غن زرار
قلت للصاوی علیه السلام ان رجلا من ولده عبداً من سبب التوفیق
و ما التوفیق قلت توفیق الله عز وجل خلق محمد و علیاً ثم فرض الامر الیهما خلفاً و زراً
و اخیاراً اما فقال علیه السلام کذب عهد الله و ارحمت الیه فافروا الایه الی
سعوده الرعد ام جعلوه شیء کما خلقوا خلقه فقتل به الخلیف علیهم قال الله علی
کلشی و هو الواحد القهار قال زرار و ما حضرت الی الرطل فاجرت ما قال الصاوی
علیه السلام و ما قاله جرح و قال فقال فخر بن و قد فرض الله عز وجل الی نبیه امر و زرار
عز وجل و اما انکم الرسول فخذوه و منکم عنقه فاصبروا و قد فرض ذلك الی الایه علیهم السلام
انهم و دیگر آنکه در این هیئت فرموده که ذکر رش غلات اما میفرماید و چه اینها
کفار به محل نظر است و در حدیث اول آمده بود این فرقه از جمله غلات در خبر مشهور
فرموده که غالی یا بر صطلح کسی را گویند که در حق الیه معصومین علیهم السلام غلو کرده و



پس از آنکه در حد و حوسه را برده و بی تمام بصیرت را بیان نمود و باید دانست
که ساجده و نماز و زکوة و روزه و غیره و برائت نفی که دلالت بر عقول آنها دارد و در وی
نیز ادعای عقیده ایشان و اگر را در عقیده نفی آن باشد که در کفر است از حد
درین صورت جمیع فرقها باطله داخل در غلات باشد و تخصیص حد فرقه باین
تخصیص خاص تخصیص دوم آنکه کفر این فرقه غیر مسلم است بر بنیاد اینچنین فرقه
نمی شود که در حدیه اطلاق بعضی است و الفاظ بر جناب اقدس الهی است که بنویسند و اول
و صرف از ظاهر اطلاق آنها بر جناب اقدس است جز از اندر یا قول حدوث بعضی
از صفات الهی است ظاهر است که بجهت این امور موجب کفر نیست زیرا که معتبر
در ایمان را وی بلکه در ایمان خلقت ایشان اجمالیست یعنی تقدیر و اوعیان
توقیفه واجب تعالی و صفات مثبتیه و سلبیه او که اوقالی است نه احدی عالم
مرد بسبب بصیرت و تکلم است و اقرار کردل و امامت و نبوت و معاد و جمیع ما جاوید الهی
صلعم بطریق احوال و معرفت این عقاید تفصیل که صفات او تعالی عین آنند با غیر
باید عین دانه غیر نه نمید یا محدث و علم او تعالی حصول است یا حصولی یا نوع ثالث و
کلام او و تعابیر از کلام نفسی است یا کلام غطی و دیگر و قاتی که محققین علماء در تحقیق
آن متوقف بر تصور اند واجب و لازم نیست بلکه لازم و واجب آن بودی شرح
در بعضی از متنی من خلقت ما لا یطاق است از اینجا است که حضرت رسالت باه صلی الله
و آله وسلم مردم را تکلیف با بیان تفصیل نمیزود و در جهت اسلام بر خود او ایستاد
الکفار میفرمود این یعنی شما را تحقیق فرمایند است مانند رئیس حکامی اسلام است و این
سینا و امام از این تحقیق طریقی و صاحب زردی و دیگر محققین و دعوی انفاق بر کفر

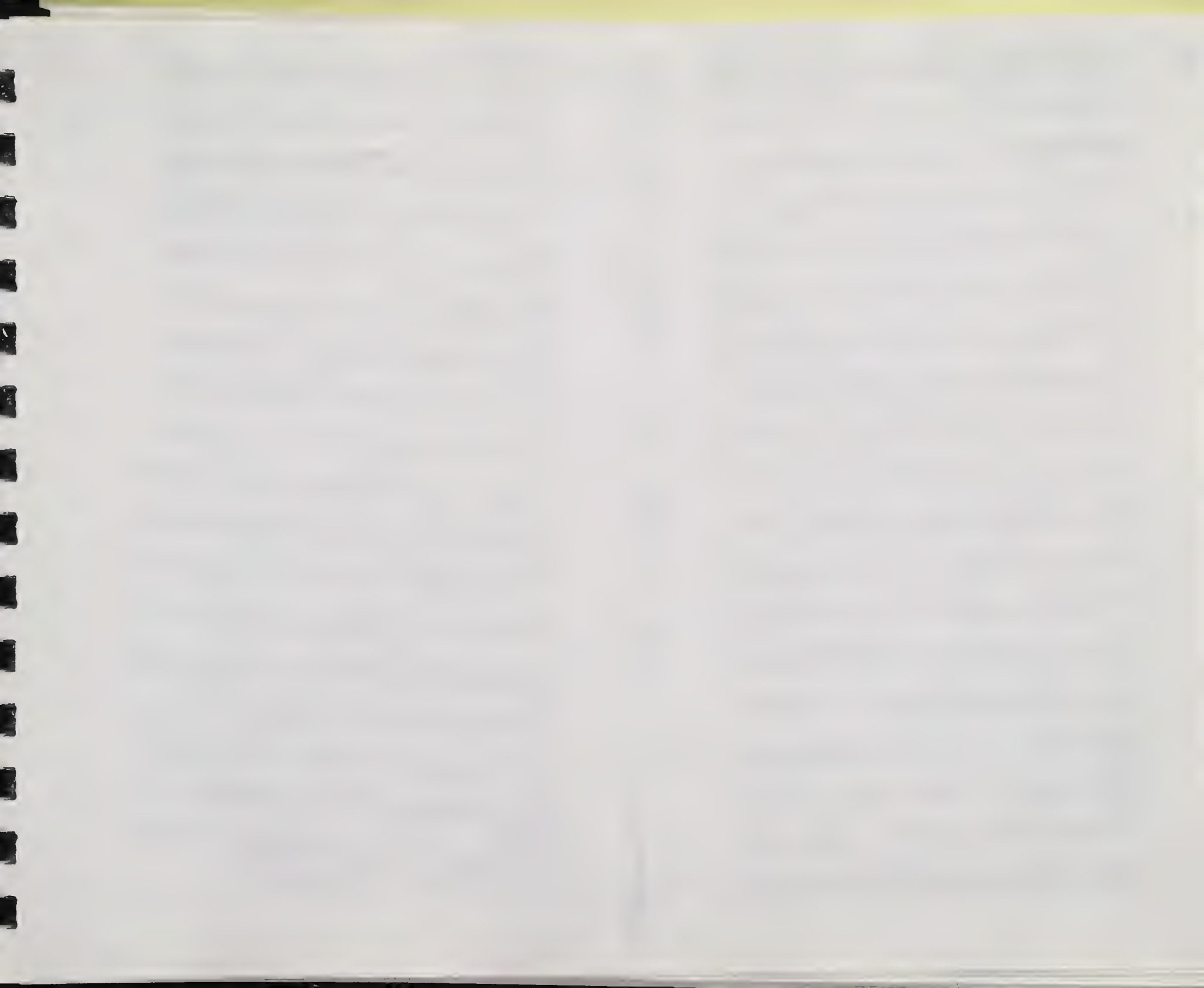
بر بعضی از درجه در جناب سید حسین با
شرح موقوف میفرماید یعنی علی مامون الحی در عهد و دوران لایق احمد بن اهل القدر الهی
الهی خلقت فیها اهل القدر من کون الله عالم الیوم و بعد الفصل بعد و غیر متحرک و لا
فی خبر و خبر ما نگون مرعا و لا لم حب النبی صلی الله علیه و آله عن اغفاد من کلم باسلام
فیها و لا الصحابة و لا الاتا من کون فم ان محمده بن الاسلام لا یوقف علی معرفت کمال
دان این خطا و نه با سنی و حافی حقیقه الاسلام الی آخر ما قال یعنی ما را بر این محمده بن
ما یعنی عدم حراز کفر اهل قید است که ماسی که اهل قید در ان اختلاف نموده اند مانند کون
او تعالی عالم الیوم فعل عبودیتش غیر متحرک و نه در جهت دانند ان مانند کون او
یعنی بی و انحال آنها از انجاست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در
حکم باسلام تکلیف محبت تحقیقش ازین مسائل نفی نموده اند و همچنین صحابه و تابعین
معلوم شد که حجت دین اسلام متوقف بر نبوت انچه است درین مسائل نیست و خطا
قادح در تحقیق اسلام نیز در موقوف شرح ان نص بر عدم کفر محمده بن زید و غیر
حاجب کفرین میفرماید انچه محققان این است که محسبه را محسبه و محسبه کفر نموده اند یعنی محکم
او تعالی جعل دارد و جعل خود کفر است و در انش منطقت کبری است چه جعل خودی است
بعضی وجه معرفت و بعضی کفر نبی را در دوم آنکه محکم عامه غیر خدا است پس مانند عامه
جنم کافرند و در انش نیست که محکم عامه غیر خدا نیست بلکه اعتقاد می کنند در حق خدا
را از حق عالم قادر انچه اطلاق آن بر او دانست از انچه آمده است در شرع تا بدلیل او
نزد است پس کفر و لازم نیاید اختلاف است بر است که در حقیقت عامه غیر خدا است و اگر
غیر از نماز و ستم آنکه در کلام الهی کفر حاد که تا علیه با یکدیگر مساج بن مردم است و انچه



است و جسم را که غیر خداست خدا را ندیده اند و در انشای است که انوار مذکور
خبر نیست چنانچه فرقه غیر خدا را ندیده اند و انشای لازم است بلکه غفای میکنند
و در حق و تعالی این اطلاق را جاز نیست و بر تقدیر نزل و تسلیم می گویم
فوق مذکور محسوس نیست بلکه گفته اند منی می گویند و تعالی جسم نیست مانند اجسام
و دیگر ادوار و اجسام نیست نه مانند اجسام و دیگر ادوار اجزای است نه مانند اجزاء و دیگر ادوار
خبر نیست مانند اجسام با جاز انانیت با این جهت است که محسوس است و اجسام
سبب پس فرقه های مذکور همه خواص جسم است از وقتی که سبب و منفی سازند و
که سوای اطلاق جسم امری که شافی الوصف باشد بر ذره انانیت باشد و دیگر محسوس
بالاتفاق جاز نیست علامه دوانی در شرح عقاید عصفیه میفرماید و پنجم من سیر
بالکلف فقال جسم لا کلا اجسام و در خبر لا کلا اجزاء و نسبت الی غیره نسبت اجسام
الی اجزاء و ادکله انی جمع خواص الاجسام غده حق الیقینی الا الجسم و در لا کلا اجزاء
مختلف المصنفین بالجسم و اکثر الحجة الجسم انما یرون التبعون فظاهر الکتاب السی و اکثر
المحدثون و لای من جملة الی النجاس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الجبهة و الباطنة فی الله
فی بعضها انهم بعضی از محسوسات مکرره اند بلکه محسوسات است یعنی می گویند و تعالی
جسمیت چون و چگونه در جسمیت نه مانند دیگر اجسام و ادوار اجزاست نه مانند اجزاء و
نسبت او به محسوسات مانند نسبت اجسام با جاز انانیت و همچنین نفی می کنند خبر من
اجسام را از وقتی که تا آنکه باقی نمی ماند و اگر جسم و این بعضی را تکفیر مکرره می شود
مختلف محسوسه و اگر اکثر محسوسات ظاهرند که اتباع ظاهر است و نسبت بی نامیه اکثر آنها

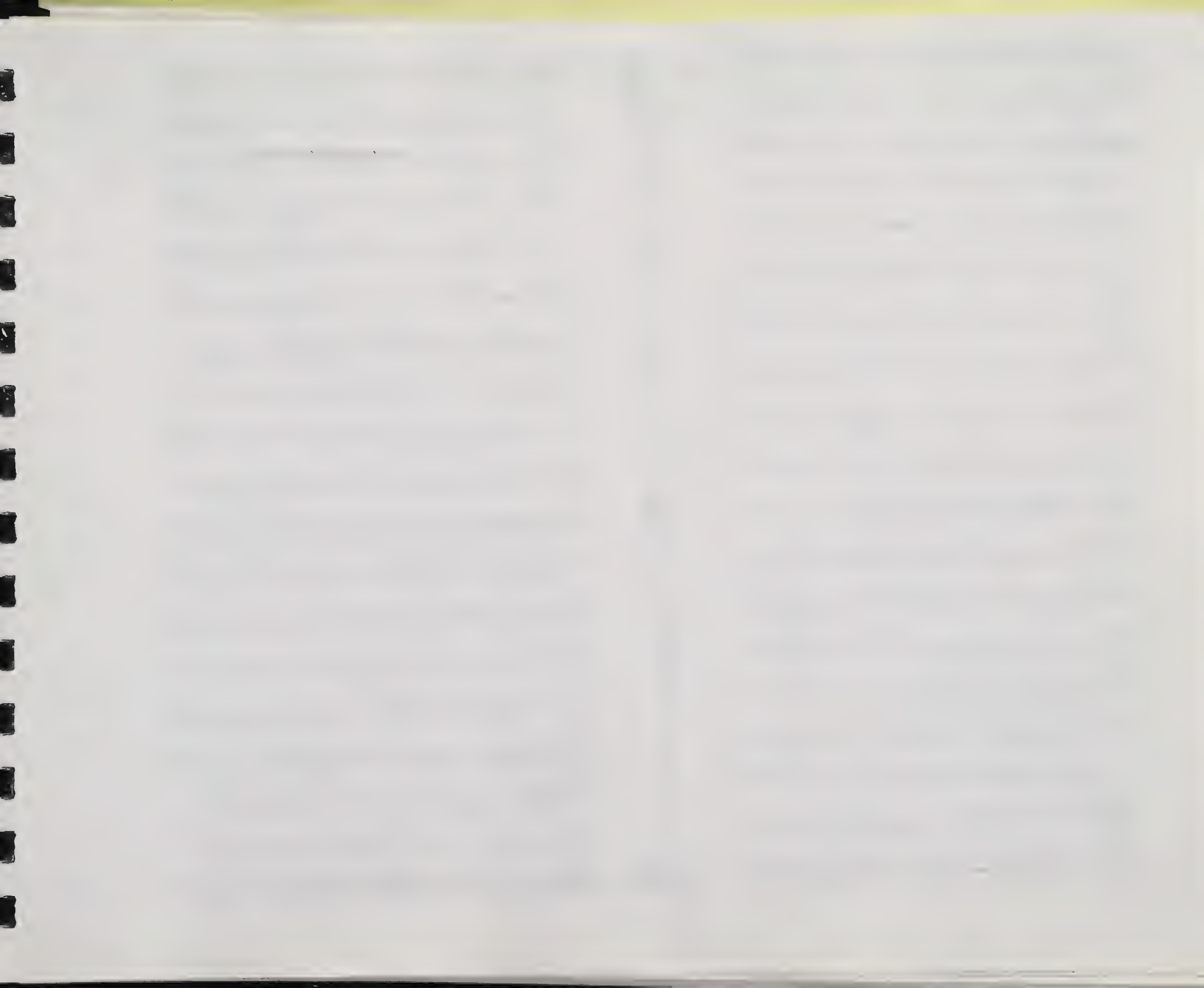
انها محسوسات اند و این تمیز الی النجاس احمد و اصحابه میل عظیم است و انانیت است
و مبالغه است در توحش منی است و تکفیر نایل بر اجماع عقلی است و اطلاق و ابراج
اقدس الهی در کلام حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند
و الله ان محسوسات من لفظ از حدیث بهمانی باشد که در کلام نبوی اطلاق آن بود
تعالی و تقدس در روش و ایمان و ادعای بر اهل اسلام و حسب است و اولی آن یا
تقرین علم آن با تعالی محسوسه با تعالی علیه و آله الصلوة والسلام لازم است بکفرنا
و آن که محسوس می بماند قابل شده امامیه بآن دل را از جناب و اگر کون نمی کنند فان الله
و اعلم طاعت و طاعت تقسیم اسماعیلیه باطنیه و قراط و سبعیه میل تمام است از آنکه
در کون است و مزج آن تخریج واقع شده که تخریب در مقام در غرض آن معتبر است نه در
و خبری بهمان تکفیر اسماعیلیت که بجات محسوسه طاعت کرده اند و عبارت و
الا سماعیه و النبویه القاب با باطنیه و قراط و سبعیه میل تمام است و در طاعت
فانهم قاتلوا باطن و ظاهر و المراد منه باطنه لا ظاهره المعلوم فی الله و نسبت
الی الله نسبت الی الله العرش و السمک ظاهره منزه باطنیه فی الکتاب
و باطنیه و در الی ترک العمل بظاهره و متکونی ذلک بقوله تعالی فخر بهم سیر و باطن
باطنیه فی الرحمة و ظاهره من قبل القدر و تعالی بظاهره و لای اولهم اندی و دعای من
الی نبیهم میل بغال و در ان فرمودی احدی و اسلو و بالجملة لا باجماع الحرات
و الحارم و با سبعیه لانهم زعموا ان النطقا و بالشرایع ای و لرسول اوم و توحش از آن
و موسی عیسی و محمد و محمد الهی ساجد النطقا و و من کل اثنين من النطقا و ساجد النطقا
شرعیه و لای فی کل عصر من سبعیه تقیدی و اولهم الهی فی الدین ایام بودی عین الله

در ط

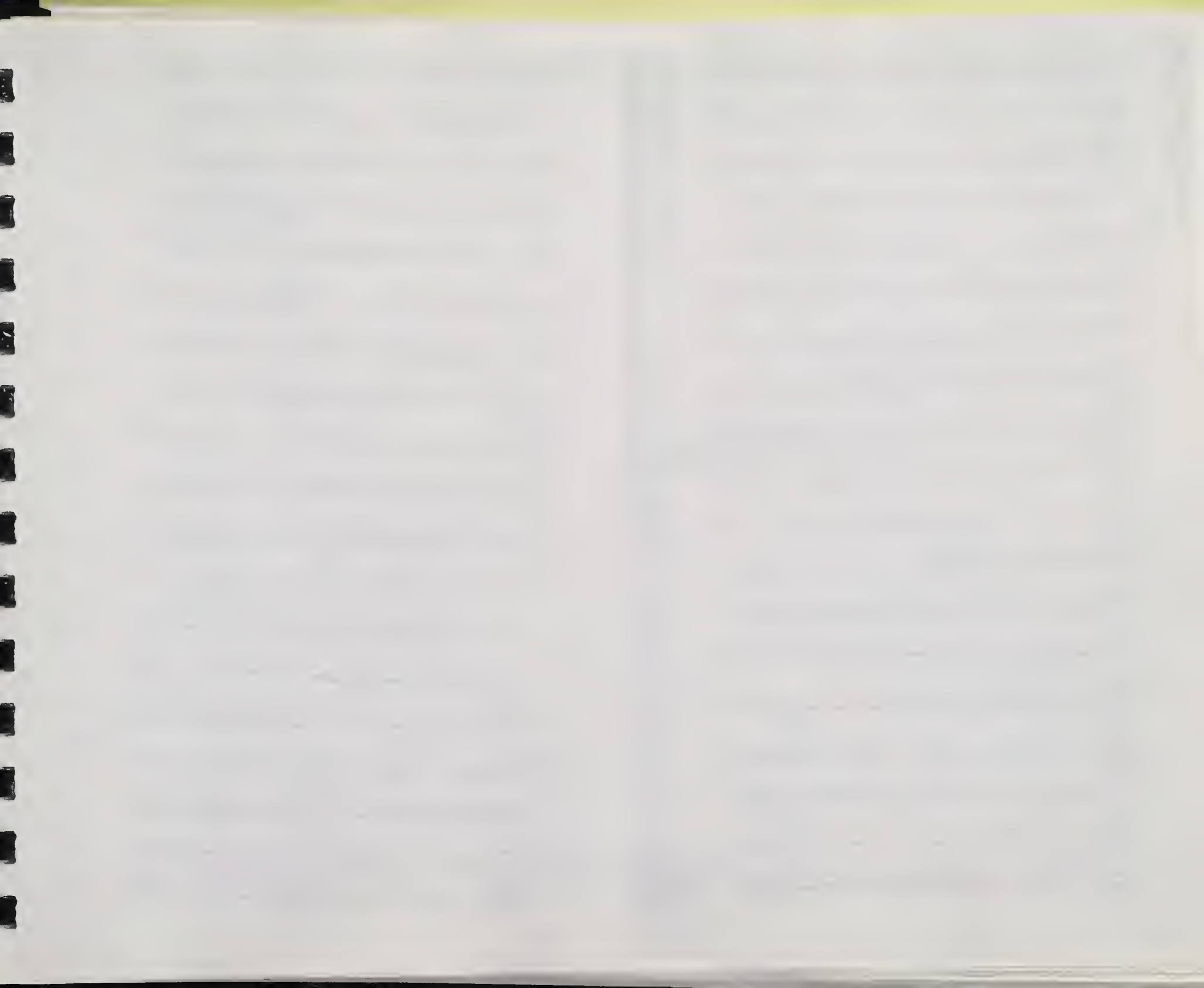


وجیهه بودی غرض و در مصیبه نصیب العلم من الحق و این باب بهم الدعاء و از دفع درجت
المؤمنین و در این مازون یاخذ العهود و ملکب هم تحت و تیرب الی الله علی کلک
الصنادید و حوسن متبعه قالوا اذک کما سموت و لا رخصین و الهمار و ایام السوء
و الکوکب السیارة و هی الدرات امر اکمل منهم سبعه کما المشهور و یقوتها
او شیخ طایفه منهم ملک الحرمی فی الخرج با و زیجان و بالمجره للمسلم الحرة فی
ایام یایک و بالاسما علیها یقینانهم الامامه لاسما عیسی بن جعفر الصادق و فی
نزعهم الی محمد بن اسماعیل استی محقر او کبر انکه کینه کما اسماعیلیه می بودند علی باطن کما
واجب است نه ظاهرا ان طیاره اعلام مشرت از نیکه اسماعیلیه خیره علی ظاهر کما
نمی کنند مقصد و انحصار علی باطن کتاب میمانند این معنی در شرح است چه نیست
اسماعیلیه جم و ظاهر کتاب و باطن نه قصر علی و باطن بلکه جامع و اگر علی
باطن کتاب کسی کند ضال مضل می در شد خواجه رجوع بکتب اسماعیلیه یا این
و عرفت و در کتاب تنبیه الهادی و المستهدی که از کتب معتبره و مسما علیها
بر معنی کرده بلکه از رجوع کتاب مذکور دریافت می شود که باطنیه سواد می است و تیره
از غلظت خاکیه در باب محقر و برای تنبیه بر ضلال غلات نصیه به و اسما خاکیه کوه
تقول ان اضل الضالین من حیث ان اعمال الشریقه عذاب و لکن ان التوفیر علی
التغیر نواب و ان کل الفرق قد فلق من الیاد بین علماء و علما غیر موالد و الفلاح
علی لا یقسمون الیه من الاسامیه و المنصوره و غیر هم من شیعهم طاجم الهم فخر الله
من المعارف الدنیه و ترکوا احکام الله الخفیة و لدوا من البرکات الابدیه و عدا
الحریات الیه یجوزهم من لدر کسول و در و هم ما و یرث نفوسهم و در و انما لا

و عن الصلوة السوی عما به و حلا و یجذب فضل در بیان مطاعن غلظه می گویند فی
ومن ضلالتهم انهم یحجبون علی قانون من قوانین الاسلام تا و لا علی شخص من الاعمال
من الاعمال و یحقدون انهم اذا عرفوا من الاعمال من انفسهم الیه و یحقدون
فی المعقول یحقدون ذلك ما استحقا و بالفسس تصدیق و نه الزوال من انفسهم و لی ما انما
لقد ضلوا ضللا لا یجید و لوعضه فاضله و عو الیه من العلم و العمل لما قالوا و انک لا یحضر
فی ترک و یمنین و اعتقاد هم و انک قولنا لهم اعلموا فیضه النفس فیم و انی الصدق
فی القلوب فی الخسوع ام فی الکبر فی السخار ام فی النجل فی الشجاعة ام فی العین
و العفة و الطهارة ام فی العینک و انما استوفی الشوق الی الملاء الاعلی ام فی انفسه
ان فی القرب الی الله تعالی ام فی العبد سبوقون فی الصدق و الخسوع و السخار و الشجاعة
و العفة و الطهارة و الشوق و القربة و الا یحکم منهم ان یقولوا اصد و انک هم قول
نزه الفضائل موجوده فی انفس الخیاج الی الکتب بها او خیاج الی الکتب استیجوزون
خیاج الی الکتب و الا انهم ما شهنه و فی خود انفس فی مباد و وجود امن من
انفسهم من فقیول اذا کان انفس محتاجه الی الکتب بالفضائل و هی الا فیض الاولیاء
الله و الا انهم فتنک الخسوع و الخسوع و لا بدیل الشهادة و الاخبار ما صدق
فیکب فحیده و لا تقرب الی الله تعالی بالسجود من یدیه فیکب القربة من الله تعالی
و لا یطیع ما فی الله کما امر فیکب السخار و لا یصیر علی القيام باغان العباد و کتب
بندک الشجاعة و لا یخرج فیکب به کتبه و قد الحرام من هذه المناسک
و الشوق الی النبی محمد المصطفی صلی الله علیه و السلام و الاعلی و لا تصوم فیکب العفة
و الطهارة فیکب فی ترکها و نهذ الاعمال الخیج بالفضائل الاکتساب الزوال الی

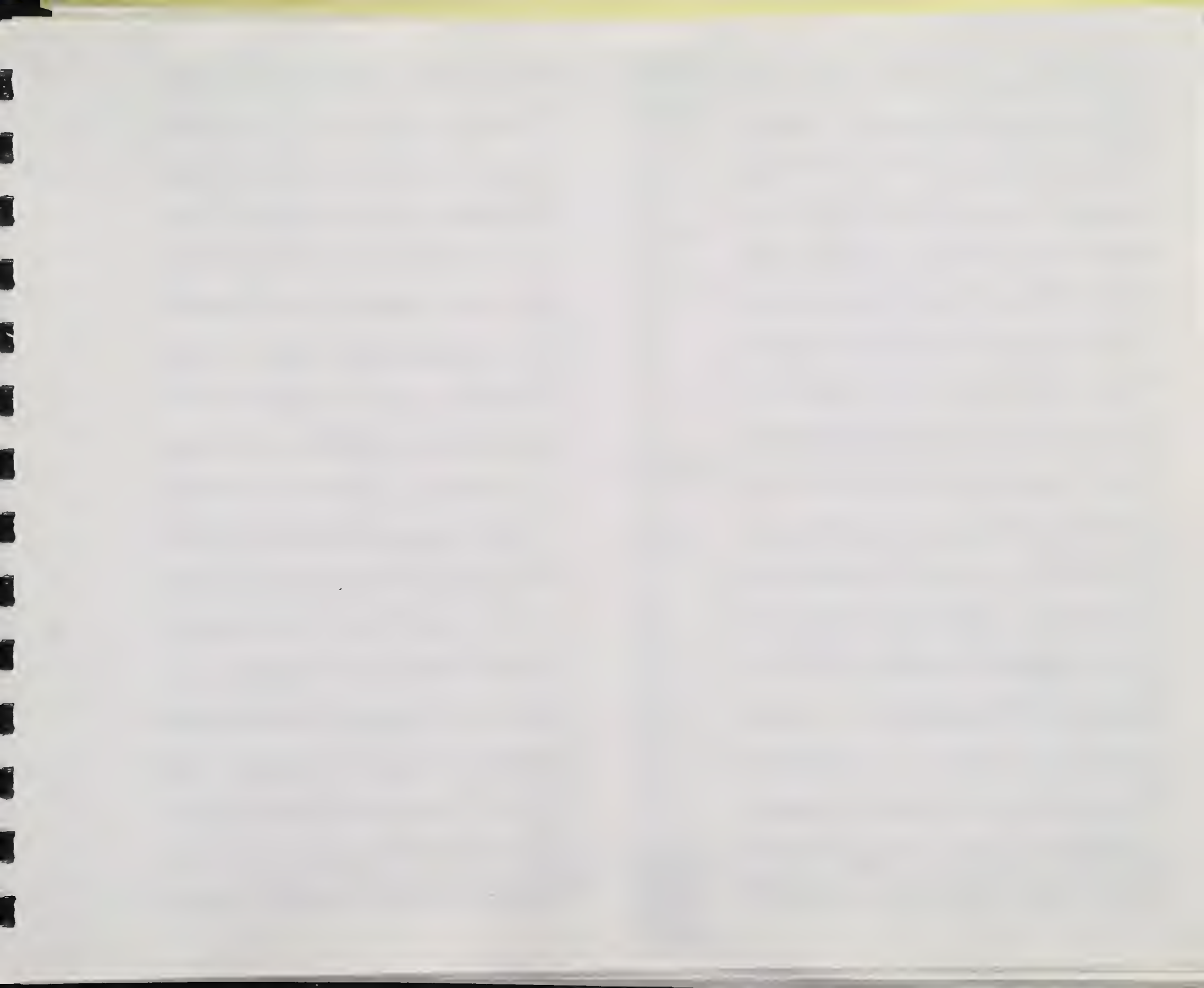


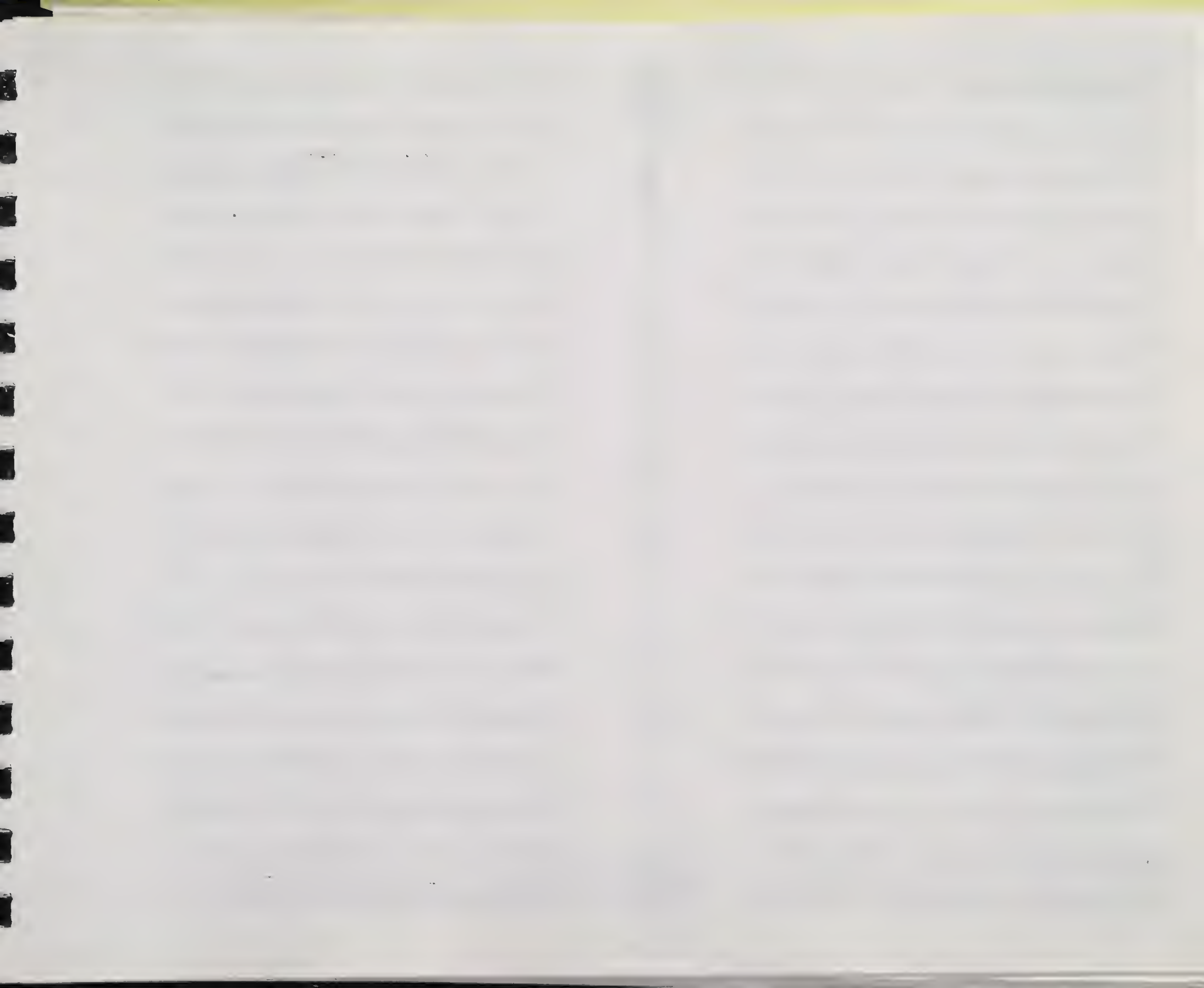




نخعی علی التتال ویکر آنکه قولی از برادر است علیه کونند برادر است
که امام مکتف لغز و غیب و او را برسد که بعضی کمالی با جمیع کمالی از مردم
کنند اگر از او شرافت نمی که جمیع از برادر با بنفول قانعند کذب محض و منوع است
مقتضای آنکه کتاب روضه انصاف مذکور می شود و اگر مراد حضرت است که بعضی از انبیا
قانعند با بنفول مسلم لیکن قایل شدن بعضی با بنفول تسبیح کل باین اجماع لازم نمی
و یکر آنکه قند و نمون قرامطه و فرقی اسماعیلیه خلاف معصیات از باب لواحق
ست صاحب روضه انصاف آورده که بعضی از قرامطه را که افعال ایشان است از ایشان
در وجود آمده بود مثل قلم جو سوره و غیر ذلک جو را و است رسانید و گفته
آن جماعت که تحت در ولایت شام متواری می شدند و از سابق این کلام ضمیمه
می بودند و که قرامطه و را می اسماعیلیه طایفه دیگرند عباسیان و سواد خوانان این
از کمال بعضی دعوات قرامطه را و افضل اسمعیلیه ساخته اند و می بر این است که
مگر چون عبد الله بن محمد عباسی در بعضی تصاویر خود که طعن تعرض بالی این کتاب نموده
توسل خلفای علویه مذکور نموده باند ایشان قرامطی اند بعضی از اکابر ایشان
در جواب این ناصبی ضمیمه گفته و دفع نسبت قرامطه از خود باین بیت نوشته
است افعال القرامطه کاذبانه الی غیره الهادی الکرام الاطایب انتهى و یکر آنکه
انچه در نسب سلاطین المومنه حمیری که اول ایشان حسن بن علی بن حنفیه
صلاح حمیریست و ملک ایشان از نسلت و ثمانین دار مع مانه تا ستمه از جمعی
در ستمه بود نوشته است خرافاتی است که از کتب غیر معتبره نقل کرده است
تا برنج هدف آن نوشته اند و تلف نارنج کرده گفته که حسن صلاح از اولاد

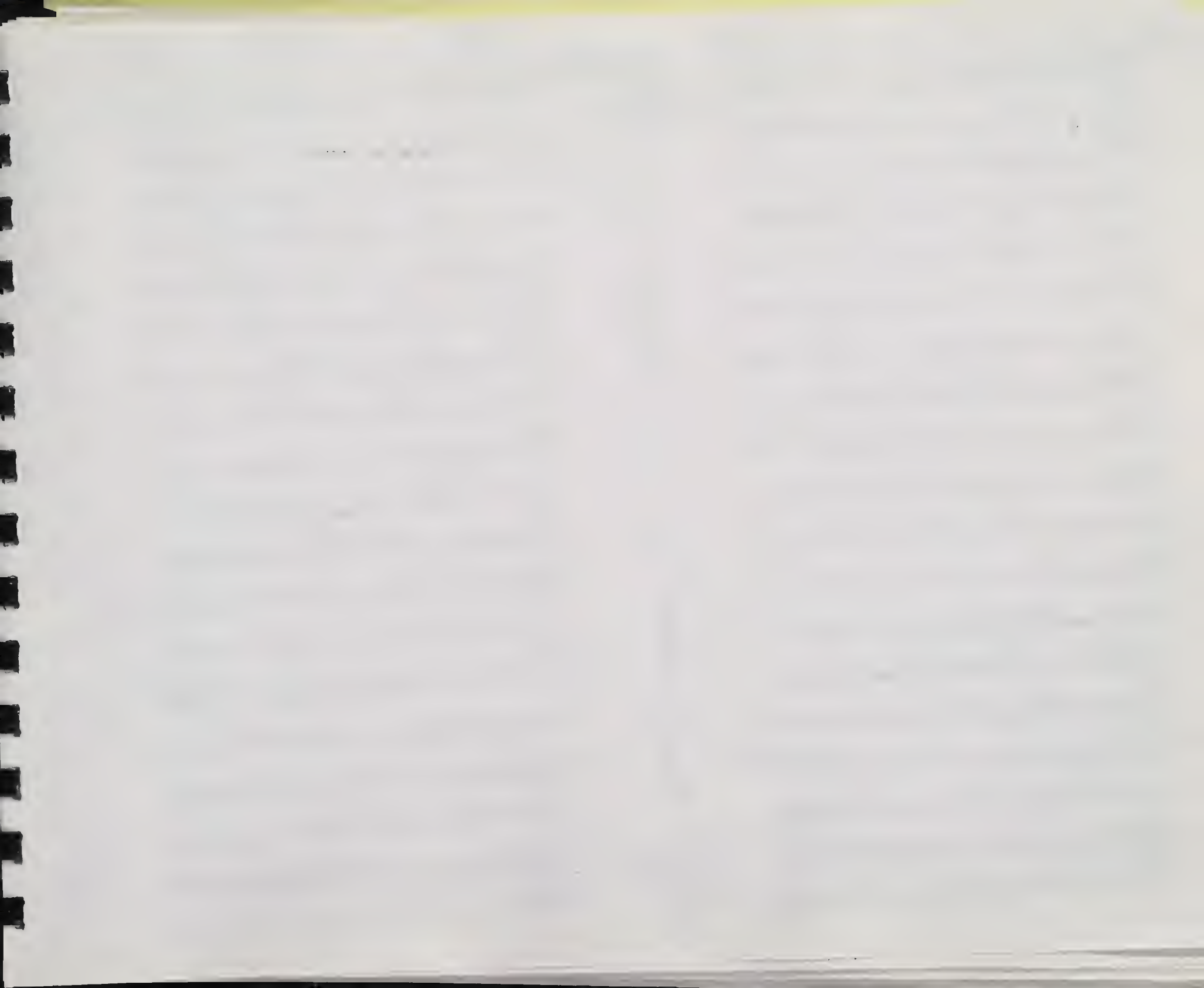
یوسف حمیری با دانه بن شیده است حمیری بود بعد از ان شام را مستقر اسماعیلی بود
برادر کرد و بعد بود از نسل و شیده اسماعیلی شد و برادر کرد کی از فرزندان خود بدو است
علاج آن کودک را برادرش کرد و در سنه ثمانین و در جماعه بقله الموت استیلا یافت و کشت
بنام مستقر اسماعیلی نماز کرد و همچنین رعایت او بسیاری از مواضع را بدست آوردند
عمده الطالب بنو قریب غلا و در بن محمد که از سلاطین برادریه المومنه است نموده مکتوبه
و ضمیر المصطفی لدین الله را بر این استقر باند محمد بن علی بن الحاکم کان صاحب الدعوة
الاسماعیلیه من مله و علا و این محمد بن ابی عبدالله حسن المصطفی لدین الله را را که کور
خوانده نموده الول محمد قاسم فرشته در تاریخ خود و بر تصحیح سعادت سلاطین اسماعیلیه
احتجاج به قول حضرت رسالت ما صلعم در رویا صحی و قه که بران شاه بادت داشته
بود آن حضرت صلعم شاه ظاهر را از سادات اسماعیلیه فرزند خوانده و بنده عباس
الفرغ سعادت مکتوبه هر که نزد سایر مورخین مسکوت است اما چون حضرت رسالت
صلعم خاتم مرقوم خانه تحقیق عزاد کردید از عالم رویا به بران شاه گفته که فرزندان
ظاهر خجسته بود بران عمل نمایند چنین جواب بعضی حدیث من انی فی المنام فقد را بانی
جهنم السلام شیطانی نمی تواند بود بعین که سادات اسماعیلیه صحیح القسب خوانند و در
شاه ظاهر عبد الله المشهور مهدی بر بنو حبت شاه ظاهر بن شاه رضی الدین بن ابو
توخت شاه بن شاه مومن شاه بن محمد اردو اللقت شمس تبریز بن شاه حور ساه بن احمد
العالی بن مولی بن علی بن احمد مطین مولی برادر این مولی مستقر احمد بن طاهر بن الحاکم
برادرین المومنین اسماعیل بن محمد القاسم بن عبد الله المهدی و نسبت عبد الله المهدی را
نسبت عبد الله المهدی با امام حفر صادق علیه السلام بر بنی است عبد الله بن الرضا بن





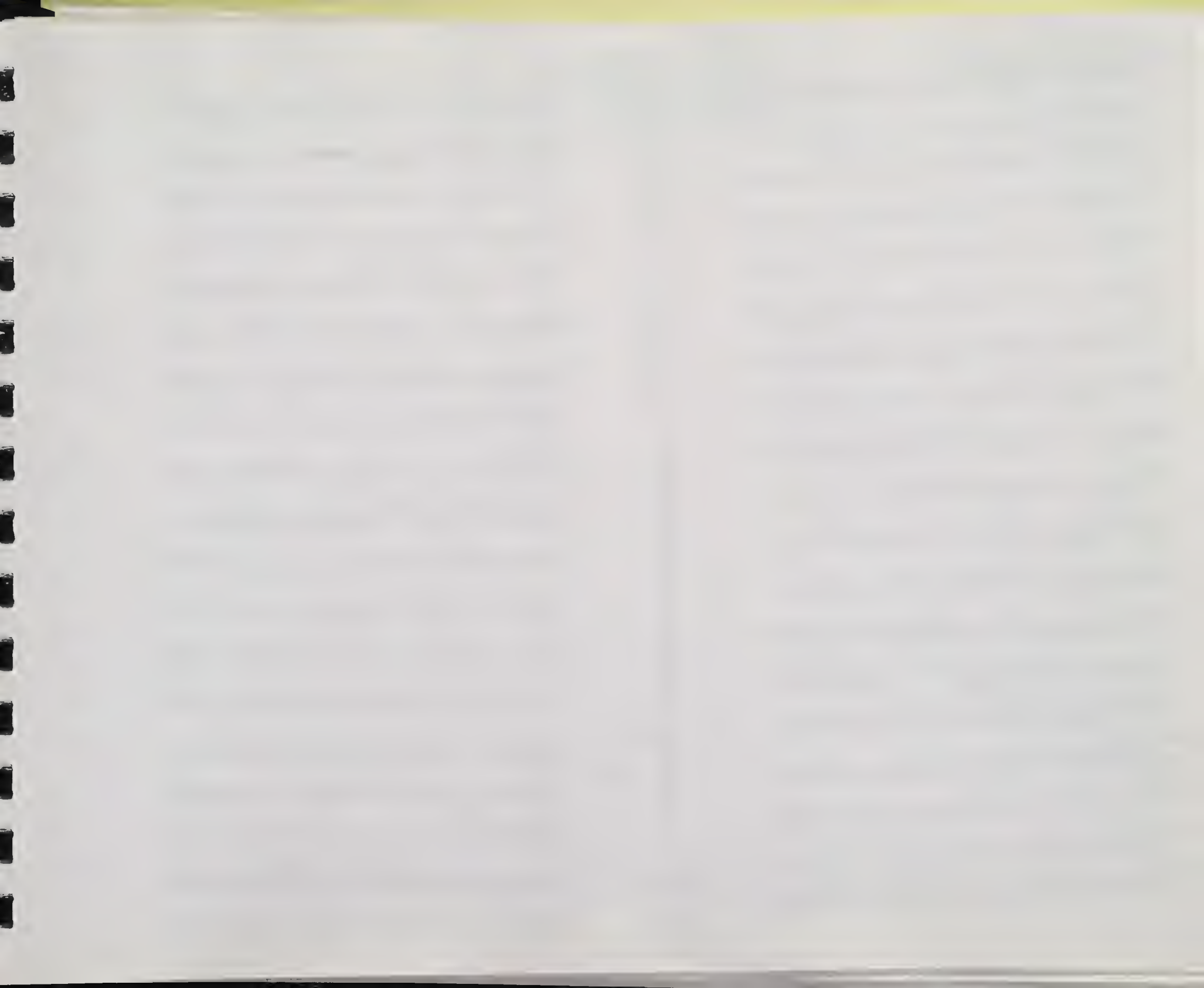
می نمود و با نفع و در درونی شریف عزت و در آن مرتبه بود که شخصی را که در الموت
نواخته بود از قلعه بردان کرد و او بر سر تختی افتاد و یکیش را بفرار داد و در آن
دولت او بسیار بی از و دانی اهل خلافت با اسامی عید و سایر فرق شیعه در مقام مبار
بودند و بزخم خدا مان گشته شدند و در ایام که بزرگ امید که بی از و دانی ساسانی
ست خدا یان جمعی دیگر از اعیان خلافت را کشته علی از قتلدان قاضی القضاة ابو
مرویت و دیگر دولت شاه رئیس صفیان در اسفورد ماکم مراغه شتر شتر صلیف
در رئیس تبریز حسن بن ابی القاسم مغرور و بن مجتبی جمعی از اعیان قوم روست
خدا یان کشته شدند و در زمان که محمد بن کربک امید را شد عباسی بر دست
مقتول کرد و بسیار بی از اعیان و اموال و قضاة علمای اهل خلافت را بقتل
و اسامی مقتولان بمقتضی در بعضی تواریخ مطبوعه مولف گوید که صد و دین او را
شد جمعی را بقتل و جماعت را بر آنکه نسبت الحاد و کفر و زندقه با این جماعت نماند
و چون انتقام خون الحاد و اعیان مذنب خود نتوانستند کشید لاجرم سلی غاصد
را در آن دیدند که زبان بدیشان نام و کفر و الحاد ایشان کشند و مؤمنان را
آنکه صاحب روضه الصفی در بیان احوال که محمد بن کور مطبوعه داشته که نسبت به
حسن صباح در اقامت رسوم اسلام و احیای سنن محمد مصطفی علیه الصلوٰه و السلام
کسب طایفه سی و با نفع تمام نمود و در آن سلسله که محمد سلطان بن یوسفی بود
می رسید و در آن بالوت فرستاد تا از کیفیت محققه و نه ایشان استغفار نموده
و ان جماعت در جاکت عقیده داشتند که فدای عز و جل را به یگانگی می بینست
و می باید داشت که هر دو نظر درست آن باشد که موافق قول او است که در خلافت

و مطابق فرموده رسول می بود و رعایت احکام شریف عز و جل بود و چنانکه کتاب
تعالی یان ناطق است بجا باید آورد و با نفع فدای و در قرآن مجید فرموده در رسول او
و او از مینا و مساد و ثواب و عقاب و شتر و شتر ایمان او و در آن از واجبات
و محاسن نرسد که در حکم الهی برای خود تصرف کند و در حق از آن را تصرف و انقضای
معتقدات خود را بیان کرد گفتند که اصول و فروع مذنب ما نیست اگر نماند
سلطان باشد فیها و الا که می از دانشمند ان ملت را فرستد تا درین باب با وی
کنیم چون رسولان مرا حجت نموده این سخنان سلطان رسانیدند سلطان را
بنا به بداشده دست از تعرض آن طایفه کوتاه گردانید و معیت تمام کلام صاحب
روضه الصفی با جمله سرکار که فاسق نبی امیر با بر عدوت و نبی و دنیوی که جهت
علیه بر تصور علیه السلام داشتند از برای انحضرت که آسمان و زمین بر فضل او
گویند و این سخنان مرد در بندند و اقوال نماند تا آنکه محویه و اصحاب او سر برین
مذنب را که می از صحابه بود و بر نفیست که روایت نماند که این آیه درین ان
بجای فرزند فی القبره الدنیا و شهید علیه علی بنی قلعه و مولد الخصام و در آن حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده و آیه دیگر که درین ان اس من شری نفسه
اتها و مرضات الله و در آن قاتل او این هم دارد کشته عجب نمی نماند که نبی
توی مطاع مثل خواجه نظام الملک که عدوت و نبی و دنیوی با حسن صباح داشت
بر وجهی که بفضل آن در کتب قد آورده مطبوعه است و بر آنکه جمعی از کور حسن صباح را که
و حتی تحمل الحال بود مشهور با الحاد و زندقه سازد و او را به بدی و در زمان غایت
ایران اندازد و ایضا مرید همین می است آنکه در حق نوبت ریاست است و این



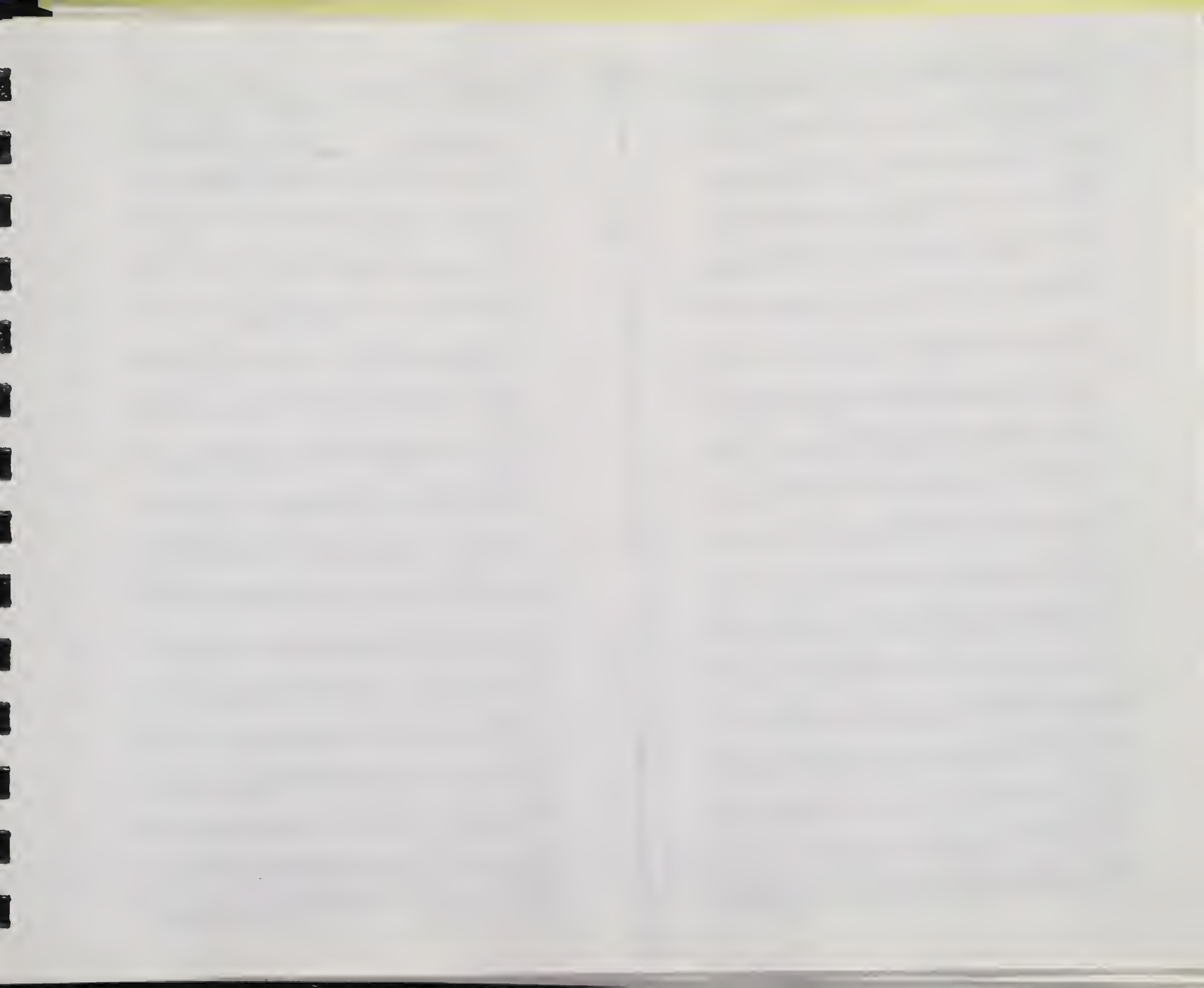
بجلال الدین محمد نام که از متاخرین العوم رسیده در مشهد و در تشیید حضرت غیاث الدین
و اهتمام بجای آورده از رسوم الحی در استیعادی تمام نموده و شیعه را علیه از آن کتاب
منهیات و محرمات که در میان ایشان احدث یافته بود منع و زجر کرد و فرمان داد
تا در سیر قریه از قریه و ولایات رود و بارهای و مسجدی بختند و رسم اذان اقامه
نماز حجه و طاعات تازه گردانید و علای اهل سنت در غیرت چون کواکب فواح نظام
الملکی نبود از باب صحت اعتقاد و اوقتی نوشته آریم در تصانیف سلسله اعلیای
صاحبیه یعنی بوده اند که بواسطه ایشان غالب بودند حسن محمد که او را علی
السلام گویند و دعوات او را مطلقا ندانند که بکثرت استعمال خندیده خطاب کردند
و انجاعت بد منسوب گشته محمد به یسوم گشتند و همین او محمد بن حسن خجالت حسن
و سایر اسلاف خود نموده طریقه امانت و الحاد پیش گرفته اند حسب روایت الصفا
که از سینه فسیل و خیمه بوجوب فرموده حسن بن محمد که مردم ولایت رود
با کثرت آمدند بعد از آن فرمان داد تا در محلی که در بای فیلد الموت واقع بود بنری و
بقصد نصب کردند و چهار رایت بزرگ علو بجا رفتن که عبارت از سرخ و سبز
رود و سبز و چهار طوطی منبر نصب ساختند و بعد از اجتماع مردم حسن بر منبر رفته سامان
را از خلایق و غزوات اکلند که از امام خفیه پیش او قاصدی آمده است و دیانت
ایشان نویخته آورده که منی از مشهد و تو گوید قراعتند پس آن جماعت خوشتر
با کلمه ابواب رحمت و زلفت بر مقامان و مطاوعان خویش گشوده است و این طبقه
را بنده کان گزیده خویش خوانده است و از کتاب الفی شرعی ایشان را معارف و نور
در رشته و خاطر عباد و خواص خود را از فضل و تفضل مطلق و استوده گردانیده است

ست و بعد از آنهای تر فرقات و تنهائات از منبر فرو داده و در کثرت نماز
و باید آنها را و فرموده اصحاب شای و در باب ملاسی دستور اعیان و بطرب
مرور و فرج مشغول شده اند و حسب روایت الصفا آورده که توسط نقابت
حسین شنیده ام که بر کتابخانه از خانه های الموت این است نوشت باند است
علی شریع بنامه ای در می نماز کردن زمانه علی ذکره السلام و با جلد این فعل
شیخ و حرکت تصح از بن حسن صادر شد و در ولایت رود و بار و فستان کم
الحا و انکار کثرت و لفظ ملاصن بر اساسا علیه اطلاق یافت و حکام سابق نیز که قرا
نموت که ما شنبی بجای آوردند بدنام شدند و بلف کوی که از این کلام صاحب الصفا
طاهر شد که حکام سابق مورسم شریعت که ما شنبی بجای آوردند پس آنکه اطلاق
لفظ محمد حسن صاحب گشتند یا لفظ ملاصن را بر جمیع داعیان الموتیه اطلاق نمایند
نماید ما بر بیشتر که می خواند بود میان این حسن و آن حسن با یکدیگر محض عصی که
اهل سنت و جماعت را باطل و افسانیه می پند و الا بر یکس مخفی نیست که در میان
سلسله نبی امیه که از بنی امین اهل سنت و جماعت اند مثل برید علیه من اللعن یا ترو
برید بود که با قطع قطار و ما و فضل شهیدان که بلا مشرت عمر خود را بر خود
فرمود و در قصید مشهوره که از منظومات اوست در استحال خمر مضنون این است
چنان عذر نمود که صحبت فان حرم بود علی دین احمد فخره علی دین امیر این علم
و همچنین و لید علیه که مصحف مجید را در ف ساخته بود و او را با و بعد تمهید می نمود و لیکن
ایشان اظهار توبه اهل سنت و جماعت می نمودند لفظ علی و زید و زید و لید
و اطلاق نمی نمایند بر جای آنکه لفظ ملاصن را بر مجموع شجره ملعونه جاری سازند



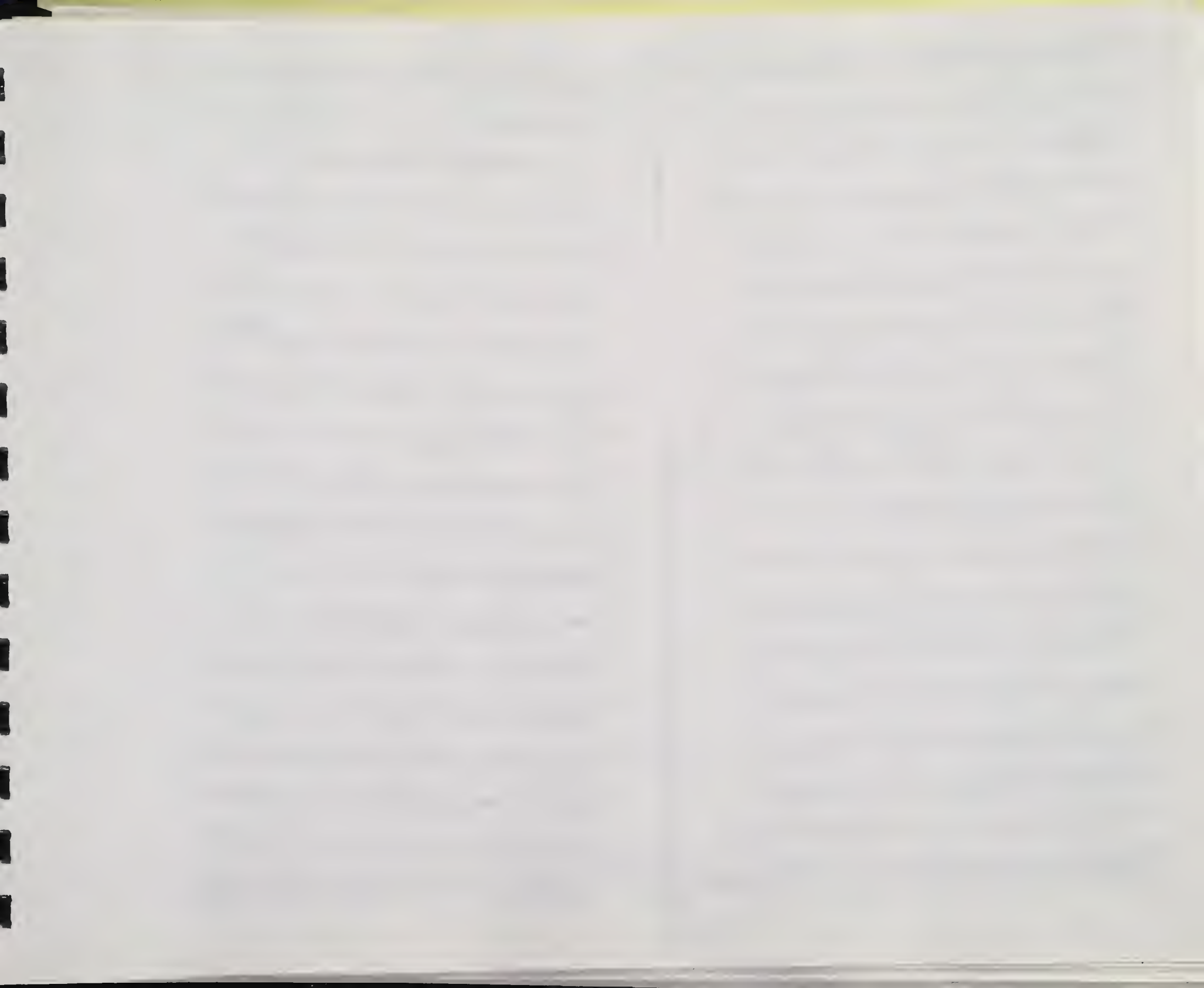
سائر افعال را چنانکه می شود بخت بر بنی امیه بنا برقوم لفظ بجز و قتل قابل می رود
باکانه ان طایفه عند التحقيق در ای مجاهدین زید و عمر بن عبد الوهید مدین دبی نادر
مکذبا و انما لفظ الاعلم بعضی گفته اند که حسن بن محمد از سلاطین الموتیه که در حبش است
در آن فریق احدی است موفه از جمله متصرفه بود بسبب اجابت و مجاهدات عاکف
حج کرد و بنفش و دینی از بنفش بدیده بختش بر ترفع گشته چشم و حدت بر شکر است
در حراره و حدت شام می نمود و لاجرم مردم را بوست مشرب و لالت می کردند
مقام بسیار می بر متصرفه را در دینی داده و چنانچه از مراده الاسرار و غیره عقرب است الله
بعضی بیان آورده اند و علاء الدین محمد بن طلال الدین محمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن اباجیه نموده بود و در حلقه ادا شد شیخ طلال الدین کبلی نزد بنفش
در روز و در وقت انصاف آورده که علاء الدین محمد بن اباجیه و متصرفه شیخ جمال الدین کبلی
بود و بر سرال مبلغ بالنصف و دیار سرخ بطریق ندرتیش او فرستاد و شیخ ان و صرا
با کول خورشید صرف نمودی مردم قزوین انجمن و بطریق ندرتیش گفتند که او را
از ملک فارس بر دم میداد و مال طاهره می خورد و این سخن بسبب زلف شیخ رسید
فرمود که ایله دین چون مال این حاجت برادر که نصب گرفته باشند حلال می دانند
چون ایشان را بار داده بودند و نه طبعیت آن بطریق اولی لازم می آید اما قابل
و سبب از آن است که تعالی نقل علیه بالجمله الخلاق اسم طاهره بر جمیع باور است ان الموتیه
مخلاف واقع و خلاف منزهات از باب تاریخ است و نیز الخلاق اسم طاهره
بر بعضی از آنها که احداث اجابت نموده بودند با وجود اشتراک بعضی صفیه آنها
در استحلال اجابت و عدم الخلاق لفظ طاهره بران صفیه ترجیح ملازم است با جمیع کلام

بالموتیه باین امور محل نظر است زیرا که عاکفان مقام حج را ازین قبیل بسیار وقت
در بنفش می آید و تفاوت کاشی در ضمن تفسیر قول و تعالی و لیکن نمک اندیشه می رود
ایضا می نماید و فی لیکن من حکم جماعه عالمون عالمون عارفون اولوا الاستقامه
فی الدین شیوخ الطریقه بدعون الی الخیر فان من فحرف و شد لم یعرف الخیر و الخیر
المطلق هو الکمال المطلق الذی یکنی الالف ن بحسب النوع من معرفه الحق حایه
و الوصول الیه و الاضافه الی المطلق اذ الکمال المخصوص لکل احد علی
اختصار استعداد و الخاص فالمراد عن الیه الحق تعالی و اما طریق الوصول الیه و
المعروف کل امر واجب و نایب فی الدین و یتقرب به الی الله تعالی و المکر
محل محرم است و به سبب عن الله تعالی و محمل فاعله خاصا و مقصر اند و ما لم یکن له
التوحد و الاستقامه تم کون مقام الدعوة و لا مقام الدعوة و لا مقام الدعوة و
لا مقام الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لان غیر الموصوفه انما یعود الی طاعه غیر الله
و غیر المستقیم فی الدین و ان کان موحدا را با امر ما معروف عند منک فی نفس الامر
و انما نهی عما هو منکر عند معروف فی نفس الامر کن مبنی فی مقام الطبع و احب ما فی
الحلقه بکثیره یا یستجیل بحر کسوف السکرات و التفرغ فی اموال الناس و بحرم جلال
منه و باکتواضع الحق و صفات الاحسان و انشال و کت و کت هم الاصل
باصلاح الدین لم یکن لهم حجاب و هم خلفا و فی ارضه و مراده الانه و در احوال
شیخ طلال الحق الدین آورده می برید و حلیه و جانشین حضرت شیخ شمس الدین
را بنفش است و می از حجاب و محبت بان این طایفه بوده است علی عظیم و طبعی که لطیف
عظیم حاکم شقیم و شت و القدر ریاضت و مجاهدات بر خود نهاده بود که از



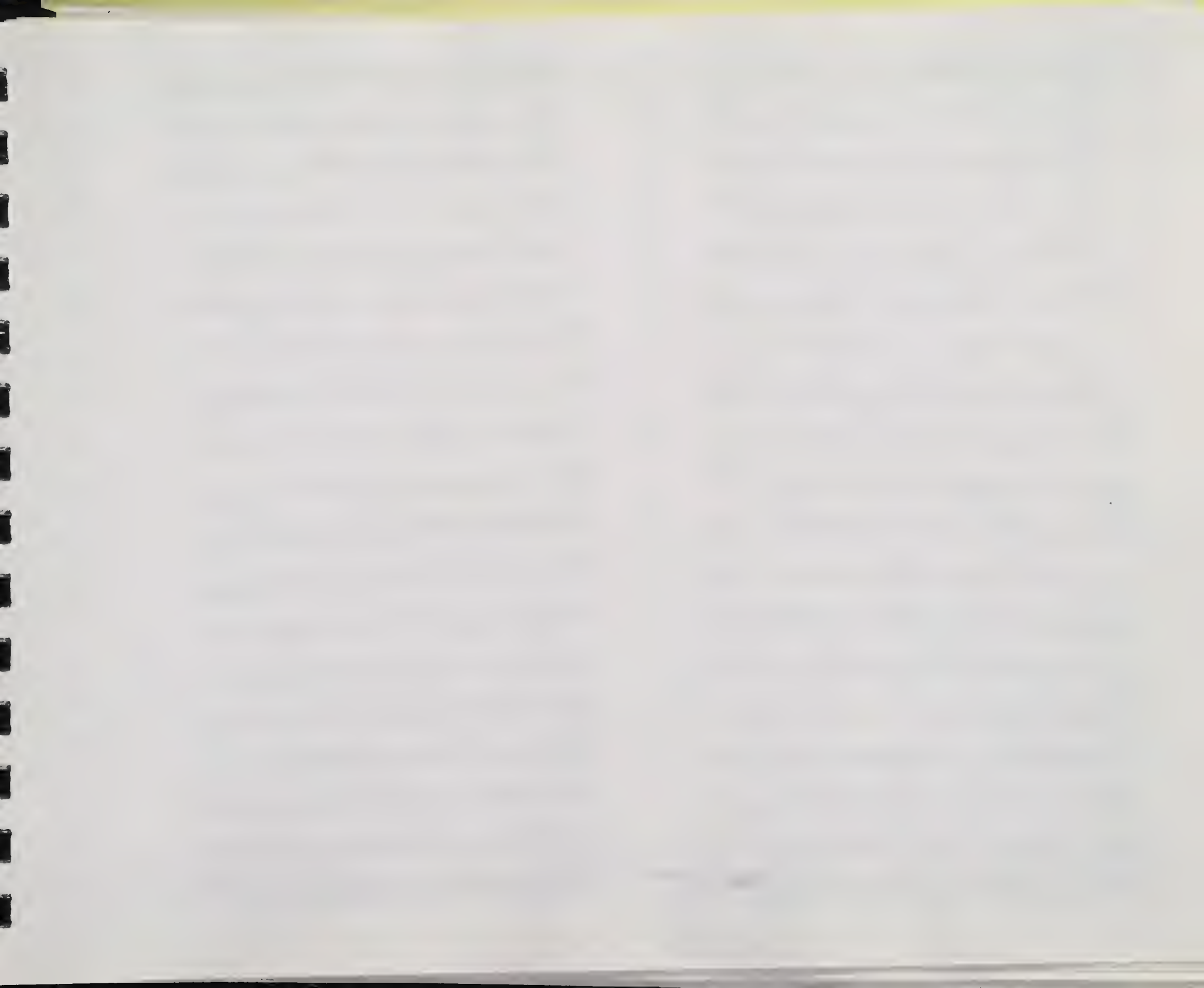
شست رجوع نفس داده بعد رقی بودیم منتظریم از بدن مبارک کنس جدا افتاد
بماستقامت او هیچ فتوری راه نیافته خندان استراق در ذات مطلق را احوال و
روغنا بود که بر آن نظاری دیگر روی نمی آورد و مکر در اوقات صلوٰه غمزه مردان
که طالبان بر آن می آورند و هرگاه مسر از مراقبه بر می آید و در هر چه از طبع و قوه
زبان نشنیده بی می گشت در رعایت ملائقت بود و می آمد و سکنان مقام کو
را بر اندک تو به مقام حروت و لا اوت برسانند و به نام نیک است نامید
چنانکه از تربیت مردان و به برایت مستفیدان در اوقات نظری موجود است
از بیجا قیاس مایه که در مثل محرم شیخ محمد عبدالحق است و باز در چیست
و آن دیار را دریافت در بیت تصرف هیچ کی از شیخ وقت بود و می کار است
الا انکه در کند دلاست شیخ حلال الحق افتاده بدام تربیت او در شرف است و گوید
بد شیخ حلال الحق نهایت مروی عالیشان در صلب دولت او بود و در صلب
بست سکونت داشت و سلسله فب او بخند واسطه با مریکومین عثمان من عثمان
رضی الله عنہ می نمود و شیخ حلال الحق نهایت مروی نهایت او صاحب است
حالی با کمال داشت و از دولت بود امرات در لباس سبزه و غیره بسیار
و عیش می بخند می رانند و خشنود انداز می بود و از می از اتفاقات حسنه
در عمر شباب جامه های فاخره پوشیده و عطریات بسیار مالیده و راس کلاه
و داده حرم سوار بر شحاته حضرت شیخ شمس الدین ترک بگشت نظریات شریف
بر جمال شیخ حلال افتاد و از تصرف دلاست او را بخود جذب نمود و چنانکه از اسب فربه
این سرور قدیم آن حضرت نهاد و شرف ارادت فانی کردید و از جمیع مراتب

مراد است صوری و منوی ترک و تیرید حاصل نموده تقدم صدق در خدمت حضرت
در آمد و سالها خدمتش قیام داشت و در تہایافت تا آنکه مرتبه تکمیل و ارشاد رسید
بعد از وفات شیخ شمس الدین ترک بر جایی او به ارشاد ممکن گشت و کم گشتان
خدا را بیا و ده حق برایت می نمود و جایی کنیز و شرفی عظیم و دیار و از طرف
و از هر قسم مردم روی نیاز بود و نورون گرفتند و تصرف و خرج سفره و سب
و خشنود بسیار ظاهر شدن گرفت چنانچه محامل از شمار و قیاس کنش شده بود و در خدمت
از تصرفات کنشش بلیغ می نمود اما چون در وقت کلاه وادون از زمان محض
شیخ شمس الدین ترک گشته بود که تر این هم آدم نه انهم ز آدم مباران هیچ نوع
معنی کی نیک و املاک در این است و شتر و غیره هر خردیات کنش از
کنش بطریق کان می آید و ذات بایرکات با و از می بر او و از غلبه استراق
بیت اعدت بر روی کون و مکان و بطریق بران خود شرب قلندریم زانکه
بر نفس خود بر پا می داشت در هیچ موجودات التفات نمی کرد و چون حضرت شیخ
عبدالحق و حلقه مردان او در آمد و کلاه ارادت از دستش پوشیده و لیکن بپوش
او که از عالم تجرید و تفرید الفت گرفته بود ازین سبب محبت تصرف گشته چنان
شیخ عبد القدوس در مخطوط آن حضرت نوشته است که روزی بعضی مردان حضرت
شیخ حلال الحق او را همان کرده بودند و همراه طعام خری مسکرات را آورده بودند
چون نظری بر مسکرات افتاد و فرمود این صحنه است نسبی ذوق از آن مجلس
بر خاسته و شیخ حلال الحق آن را پس داده بر آمد و از آبادانی شهر هم که نوشته راه
و به شرف گرفت و در خدمت در بادی می گشت و به طرف راه به بدی می آمد و می علاج



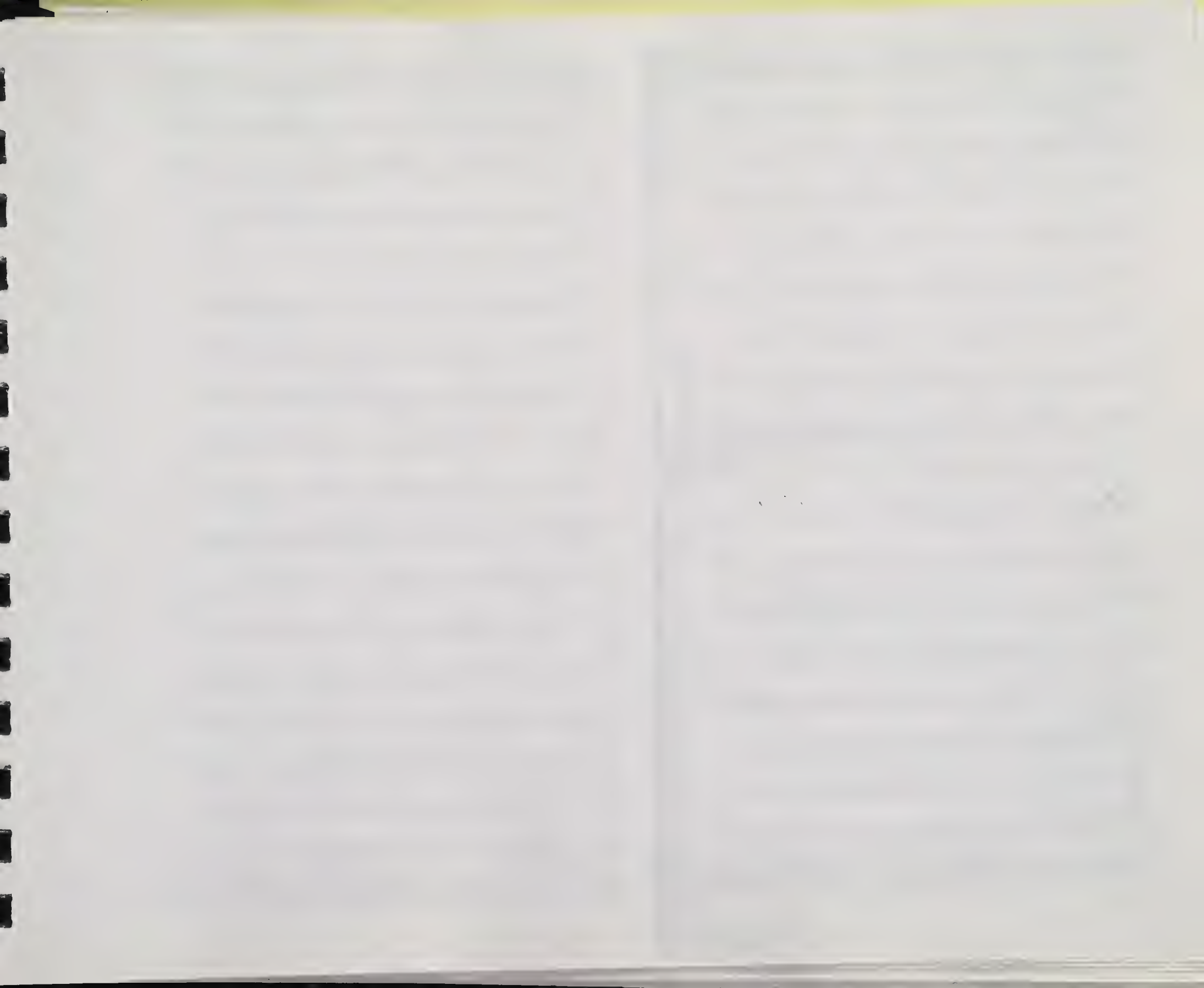
بر سر درختی برآمد مردان غیب نمودار شدند و فریب آنها رسیده رسید که کدام
جانب است جواب دادند که راه بر درخت خلخال الحی هم کوی تاسه مرتبه سخن
گزار کرده این مرد و در آن خط شیخ عبدالحی غایب شدند پس در اقصین شدند که
ایشان را رسولان حق بودند از امر حق بودند برایت کرده اند که نشود کار او
حضرت شیخ خلخال الحی و الدین است پس از آنجا تفرض نموده بود و بگوید که در کمال
مرامت متوجه خدمت آنحضرت گشت دید که آن حضرت طایفه مذکور در دست حق
پرست خود گرفته مشط و سی بر در استاده است در دهان محبوب القلوب محیی
پس اولی اختیار مرد در قدیم آن حضرت آورد و از کمال مهر بانی سر او را برداشته و
کنار خود گرفت و از سر نوک طایفه ولایت دایر بر سرش نهاد و با برادر حق استناده و
زینبان و عدت فرمود که بابا عبدالحی امروز بهمان منی باشی بعد از آن خادم
خود را فرمود که طعام از هر جنس موجود کن و مسکرات از هر قسمی حاضر آر چون
طعام و مسکرات از هر اقسام آورده بر سفره اخلاص راسته خشت شیخ احمد بن
رأب و دیگر یاران محرم طلبیده نشین خود نشاند و روی مبارک بسوی شیخ احمد کرد
احدیت بار فرمود که بابا عبدالحی را و ندیدی که از حضرت احدیت او خدا دانی و معبد
نبداری دست بر آن فرزند و از روی اعراض گشته مجروح نشیندن این حکم نظرش بر
حال توصیفی افتاده و افواج تجلیات الله نور السموات و الارض بر او نازل
آورد و در هر جانب دیده می نمود و او را ختم وجه الله رونما گشت و از غایت تجلیات
ظهور حق تبارک و تعالی در افقاده و در ازادانی است و در کوشه خانقاه
افتادند و ماسو می حق مطلق از لوح سینه او گشت محبت چون کز آمد

امکان بفرستادن و واجب و اگر خبری غایب از الفرض و روزی حضرت شیخ خلخال
الحی نزد الدین از کمال الطاف بر او وقت او رسید و فرمود بابا عبدالحی خبری اختیار
کن و پیش از آنکه بجزر سرار استخوان را آورده و موعوض داشت که تا غایت
نمیدانم که چه خبرم و از کجا و از چه خبرم و اکنون حیرانم که چه خبرم و در کوی تو
که از عرض نامم در میان پاک و نام پاک چه طور فرق کنم بزرگی در مقام کفایت نیست
غیر تر غیر در جهان گشته است لا حرم عین عبد الشیخ است روزی در عالم شکر
برزمانش گشت که در مسجد حجاب آمد و روی پاک حق را حجاب
و بعضی الفاظ شیطانی و کبریه بر زبان آورد و در شرح لمحات فخر الدین عراقی آورده
چون که درین روز کار نامجو از صوفیه نسیبهای بی وقار بی بدی شده اند خجسته
در طریقه اسلام محجور باشند و خود را در صف محققان رنگ و قبضه و رنیت و
بیا سینه بسته اند کوی از طریق معرفت و خدا شناسی بیابان این ترسیده و کفر
گفتن و اباحت و الهی در التوحید نام نهاده اند و چون وقت طاعت و عبادت در آید
گویند خدای را الطاعت ما چه حاجت است اولی نیاز است و بعضی گویند انچه خدا بر او
ایمان است عمل ماسو و نمی در او و بعضی گویند ما از نیست او نمی خواهیم بار او بر ما بیاید
عاشقانیم چه بر دای نیاز و روزه هم نماز و روزه کار زاهد است نهی چون گویند
که حسن صیاح در جواب رفته سلطان ملک شاه سلجوقی نوشته بخوار مجمل اغشا و در نصیحت
او کمال فضل و استعده است ما رفته سلطان درین مقام نه گویی شود و رفته سلطان است
تو که حسن صیاحی دین و ملت تو بد کرده مردم را میفری در دای روزگار و بران
می رسد بی خبری مردم خیال خیال را بر خود جمع کرده و نماند ملام طبع ایشان را



این میروند و بی محابا مردم را کجا و میروند و در خلفای نمی عیاس کنی خلفای اسلام
و تو اعم ملک و ملت و نظام دین و دولت بدین است متکلم است فلین می کنی باید که این
خلافت بگذری و مسلمان شوی و الا لکن لعین فرموده ایم موقوف این تو با حوا
خو اسم بود زنها زنها را که بر جان خود و متاعان خود رحم کند و خود را و متاعان
خود را و در ورطه ملائمت اندازد و با تمام قوا معذور نشود و حقیقت دانند که اگر قتل او را که
است بر نمی آید و چون آسمان باشد بغایت از دستان و تعالی مانع یکسان تمام و جواب
انست چون صد گیر ضیاء الدین بدینگونه رسیده و شمال سلطان از آسمان بر او آید و آن را
غریز و دشمنی و شمال سلطان بر سر و چشم دنیا و دم و بدینگونه سلطان این بنده را با خود
بود سر مغاخرت با یوان کیوان رسانیدم شرحی از احوال خود و اعتقاد و غیره باز می گفتم
امید ندارم که احوال را ندانم کان درگاه سلطان اصفا فرماید و در این باب خبری کند و
در کار من با بیکان دولت که خصمی ایشان با من سلطان را سلام است و تحویل نظام ملک
مشورت لغو نمایند بعد از آن هر چه رای جهان آری سلطان از بخندان من در دل تو کرد
و تحقیق سوخت و بران مرتبه بی و از آن گزیری نباشد و اگر من که چشم از آن ببرد و از دین
مسلمانی برشته باشم و بر خدای تعالی و پیغمبر حق عاصی شده تا ما که سلطان با من و درگاه
لنخ خصمان بی عیاست شود و هر چه مرا نیز اندیشه کار خویش باید کردن مرا که چشم قوی در راه
ست که حق را در محمل مایل فراتواند نمود و باطل را محو وضع حق تواند داشت و این چنین بسیار کرده
در حق بنده نیز انجبال واقع شده و شاید که برای سلطان پوشیده مانده باشد که بنده در حال
حال بنده انست که بر مردمی بود مسلمان و در نزد امام شافعی مطهره و من عیاست
در این باب و در کتاب فرستاد و تحویل علوم منتهی که دانید من از ایام چهارم در انوار علوم

علوم ما بر شدم خاصه در علم قرآن و حدیث بعد از آن در دین بداند و در کتب شافعی به
فضیلت فرزندان پیغمبر صلوات الله علیه و علیهم و امامت ایشان و ادب ایشان
از امام خاطر من بدان طرف میل نمود و ایام و جستجوی امام وقت بودم تا کار من بواسطه
حکام روزگار بدان رسید که در کارهای دنیا که علائق این را از بزرگ مشیروان مقام
از آن حد و بوس مرا فرمودند گشت و تمام دل بر کار دنیا و خدمت مخلوق نهادم و کار
خانی بسبب انداختم حق تعالی انکار از من نه پس بدحضان بر من گشت مامرا باطل
از آن بردن انداختند و من گزینان شدم و در میان آنها و شهادت می شدم و خلافت و حجت
بسیار بر روی من میرسد چنانچه بر روی سلطان پوشیده مانده باشد احوال من و نظام ملک من
حق تعالی مرا از آن ورطه سلامت برین آورد و دانستم که دل بر کار مخلوق نهادن و کار
خانی بسبب انداختن ضعیف تر نه هر دانه بکار دین و طلب قربت بر خاستم و از روی
سبب از شدم و مدعی انجا مقام داشتم احوال را و وضع انجا باز دانستم شخص حال خلفا کردم
و بنشیند ایام دین مسلمانان خلفای عباسی را از مرتبه مروت و وفات مسلمانان سیر
با قدم چنانچه دانستم که اگر بنیاد مسلمانان در دنیا ری امامت و خلافت ایشان است که نزد حق
از آن دین بهتر است و از خود و محض شدم حقیقه حق امام مستقر انجا بود نصرتش حال او کردم
حقیقت او را از خلافت عباسیان و امامت او را امامت ایشان بر حق تر دانستم و
او را از مردم و از خلافت عباسیان کمال الوجوه نبر از شدم و خلفای عباسی از احوال
واقع شدند و در طلب من نبش گزینان و تا فرود راه بگیرد حق تعالی مرا از آن ورطه
خلافه و او سلامت محض رسیدم بعد از آن خلفای عباسی به اشتداد روزگار و بمرگ
رسید و فرستادند و ما بهای دیگر نیز یافتند که حسن ساج را یا سیر او را بفرستند



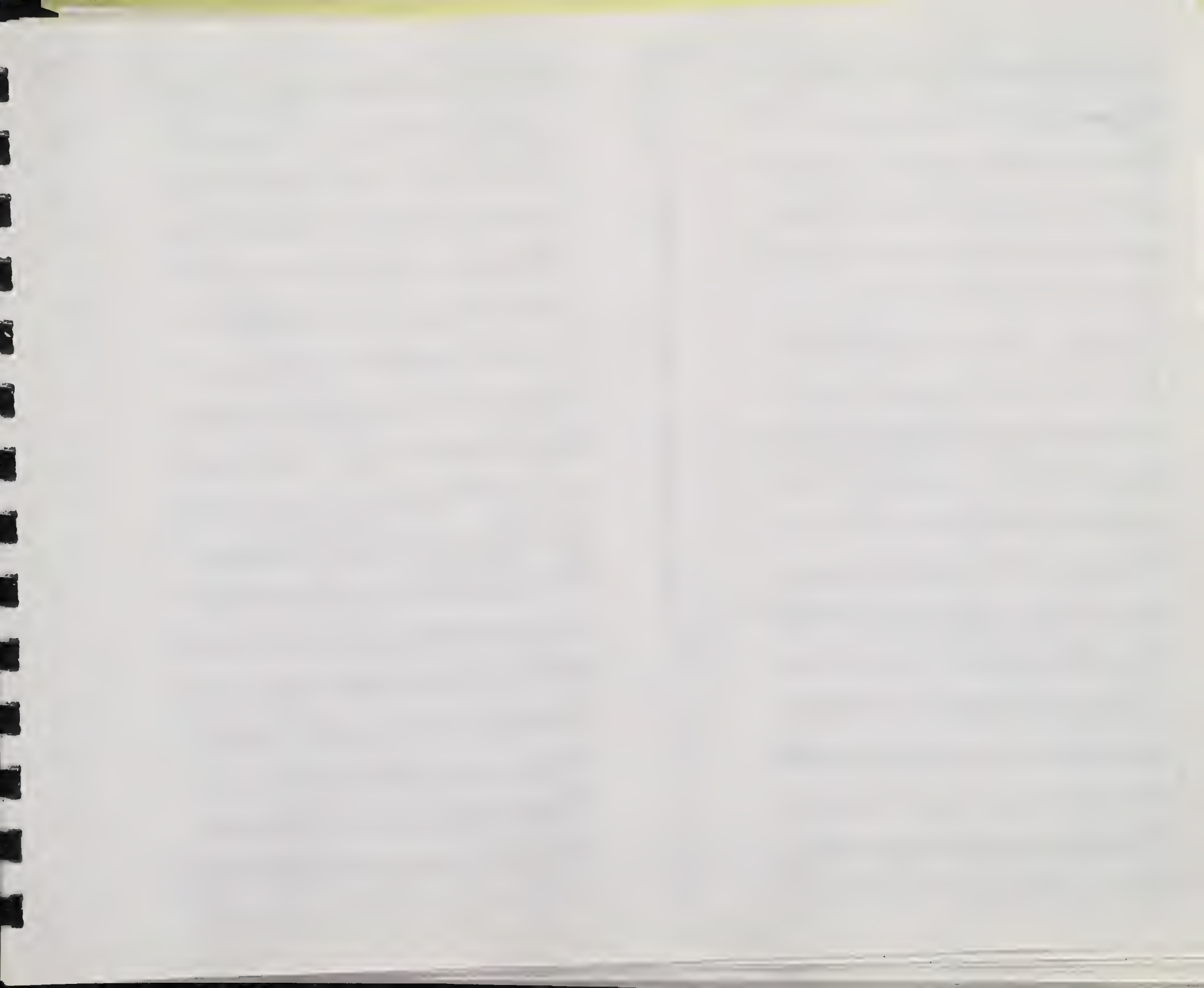
چون غایت استغفار باشد که خلیفه حق را نام مستتر شامل احوال من نبوده و از ان
در خط خلاصی یافتیم چون خلفای عباسی امیر المومنین را برین اعلیٰ مقام بودند و نام زود
کرد تا که فرزندانش را دعوت کنم از احوال سبب مبارک آن امام رسید مرا در بانه
خوشی گفت بعد از آن منور داده فرمودند که بدانچه دانم و توانم مسلمانان را بار آورده است
در هم و از راست خلفای بعد از حقیقت ایشان بیایم تا نام دار سلطان را است
اطیعوا بعد و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در طالع باشد هر اندازه از من نکرده و منی نکرده
سلطان محمود غازی که شکستین برقع و قمع ایشان و خواست بخیر و شر ایشان از ایشان
مسلمانان گفت که در الا و در کارها آنکه کسی اینها کند و آن ثواب ذخیره کند و بگوید
انچه فرموده اند که دین و ملت تو بدار کرده فرموده باشد که من خشم دین و ملت تو بدارم
و انیدین که من دارم در وقت رسول علیه السلام صحابه را بعد از آنکه در راه بود
تا قیامت ندید راست این است و این خواهد بود اکنون دین و ملت من مسلمانان است
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و کاد دنیا و دنیا مع التفانی
اینها که می گویم و این گفتگو که می گویم خالصا مخصوصا از برای
است که فرزندان من پیغمبر علیه السلام خلافت از پدر خود از هر زانی عباسی
باشند بعد از فرزندان عباسی هر دو مان نیکو زندگانی باشند الا و در حق ترا که تو
که ملک شاهی را و اداری که بعد ازین زحمت و مشقت که تو رسیده است و در کثرت
و زحمتی مشرق تا باقصای غرب و از محاذی قطب شمال تا باقصای جنوب و درین
شکر کشیده و در ملک بدست آورده و در دین مملکت در دست گیران
باشد و بر این تو که در جهان هر یک از ایشان خبر بیاورد بعد از آنکه در این

این نیز و اما باشد خلیفه که فرزندان عباسی فی آنکه من انچه از ایشان
من برده کرده ام شکر خوارم گفت که در هیچ دین و ملت هر که حکم کند و از ایشان است و در
و اگر کسی باشد که از حال ایشان واقف نباشد بر این اعتقاد کند و خلافت ایشان
بوی حق دانند من که در کار و حال ایشان واقف شده ام چگونه روا دارم و این را
دانم اگر حضرت سلطان بعد ازین که بر خیال واقف شود و بقصد دفع ایشان بر خیزد و در کار
در میان مسلمانان گفت بکنند نمیدانم تا در قیامت در وقت رسول جدید جواب دهم
و نجات چه گونه باشد تا بگوید ام دین من این بوده و اما باشد چنین خواهد بود و اما باشد
ام و در هم خلفای اربعه و عشره منبره را بعد از عثمان و در دل من شک نیست
بوده است و دست و خواهد بود و هیچ دین تو بدار کرده ام و در این است ام و هیچ
نهاده ام این پیش ازین بوده است این ندید که من دارم در وقت رسول علیه السلام
و صحابه را بعد ازین دین و ندید بود است و تا قیامت راه راست چنین است و این خواهد
و مسلم پس این سخن که من و اتباع من بر بنی عباس طعن کرده ایم هر کس که مسلمان و از دین و
دین است الا باشد که گوید طعن دشمن بکنند و فوجی که ماست و نهایت ایشان برز و
و تمیزش و فخر و ذفا و بود است و خواهد بود و مرضه و اوقات و احوال ایشان
بر همه جهان روشن است اما بر سبیل اجمال بگویم تا مراد حضرت سلطان محبت باشد
اول از کار او بسم و در آنکه آن خیان مردی که خدای او خوشنود و در حق اعتقاد
کرد و دوست استقامتی طلبه می مردان از سرق و دمار و از احوال مسلمانان کوتاه
کردارند و گفت که لایق حال ایشان بود و بر خاندان پاک بنبر مسک و بداند خست
چنین را بعد از انصاف بیایست با او چه گونه عذری که در نه خون او خفته و در



نزار اولاد پاک منیر علیہ السلام در اطراف و اکناف عالم شنیده کردند و جمعی شریف
که در کوششها و دیرانها بمانده بودند خود را از لباس سیادت برودن کشیده و تاجان
برگذاشتند و خندیدند و خندیدند که شرب بدم و زنا و اعلام مشغول بودند و بدین
فنا و ایشان بجای رسیده که مارون را که افضل را علم ایشان بود و خود را بوی
را در مجلس شرب با خود حاضر میکردند مای خود را از داخل مجلس منع میکرد و
حضر جمعی که یکی از اعیان مجلس بود با خود را و فدا کرد و او را از دیر بشد
و سیر او را از بیرون پنهان کردند تا آن سال که مارون بچرخش سیر انجام داد
چند را در آنجا بکشت و خوانم و دیگر چنانکه نام خود و تر بود و در سر و جان بکمال
بزدون او را خود نزدیک کرد و میان ایشان فدا و واقع شد و طبعه شریف
که بعد از وفات بیرون امین که بر او بود این محب را که غرض خود با او داشت و کرد
مستور امین این بود که این محبت بکربان نشود امین برسد با عیال خود و بی
سنت محمد در جواب امین گفت بدست در فدا کرد و خبر که داشت که مرا
کند داشت و دیگر بزرگی چون ابو صفی کوفی رکن بود از ارکان مسلمانی اخبر بودند
صد تا زبان زدند و چون منصور علاج مقتدای را برادر ارشدند و از او کرد و داد
اعمال ایشان بر شهر انداخته و مردمی بدان نرسد امتنان خلفای رشتن دانست
ارکان مسلمانی که قوام ملک و ملت نظام دین و دولت بدین است
من یا غیر من در حق این وطن کنیم یا در آن عاصی شوم انصاف باریاد
که حق باشد یا بسطل نرسید کار باند جمال را از فتنه ام تا در قصد کشمان می
نمیزد را بر باب بصیرت روشن است که هیچ خبر از جان شریف تو نیست

و هر کسی از سر جان بر بخیزد خاصه سخن چون من کم مضاعت دلی تواند که مقصدی چنین
کار شوم از حد و دواستان جمعی از علما و سلطان و کلماتی که نظامی و ارباب
طریقیکه بیشتر این در میان مسلمانان رسم و عادت بود و بخت گشته اند بعضی نور
مسلمانان و قوم زما و عباد و رازی می شنید و بی محابانه زبان را و خود را بوی
می شنید و بعضی در باب معاملات و دیوانی انصافی می شنید و هر چند که مردم حساب
واقعه شغاث بارکان دولت می شنید و بکس نمی شنید و هر چند که مردم حساب
نظام الک که قدسی ملک است خواصه ابو نصر گفته ری را که در هیچ عهد از پیش
در هیچ ملک جهان که قدسی بای در میان کار ننهادند بود و بیشتر از آنکه در میان
تصرف می کنند و کرد و از میان برداشت امروز ظلمه دعا مانرا با خود می کشد
و از جهت که در وقت خواب بدیده و درم سیرت و بجز آنه میرساند و اینجهاد و درم
و ندرم بوجه کار سلطان می کشد و محقری نور زمان او نمیکند و در بانی محج و در زمان
نبران و دلهادان خود می کشد و در آنجهاد بخت و کل بمطراف ملک است
می کشد از این پیش می کشد و در آنجهاد ابو نصر را برود و در کدام روز یک دنیا صرف
نمود و بکل مردم روز کار را و در چنین عجز و فرماندگی هیچ باب امید
منت اگر نفسی از اضطرار و عار ترک جان خود بگویند و دفع حور بگی با و در این
ختم کنند و در زمانه و اگر کنند بعد از باشند سمیت وقت ضرورت و اما
لریزه دست بگیرد و بیشتر تر از حسن صاج را بدین تضایع بدخل و صحت
نمودند و کدام کار خود و در دنیا بوقع بودند که نه قدر انسانی ملی می کشند
نه تا آنکه فرموده اند که اگر ترک اینوع میکنند دنیا و الا انراست فرمایم نمود باشند



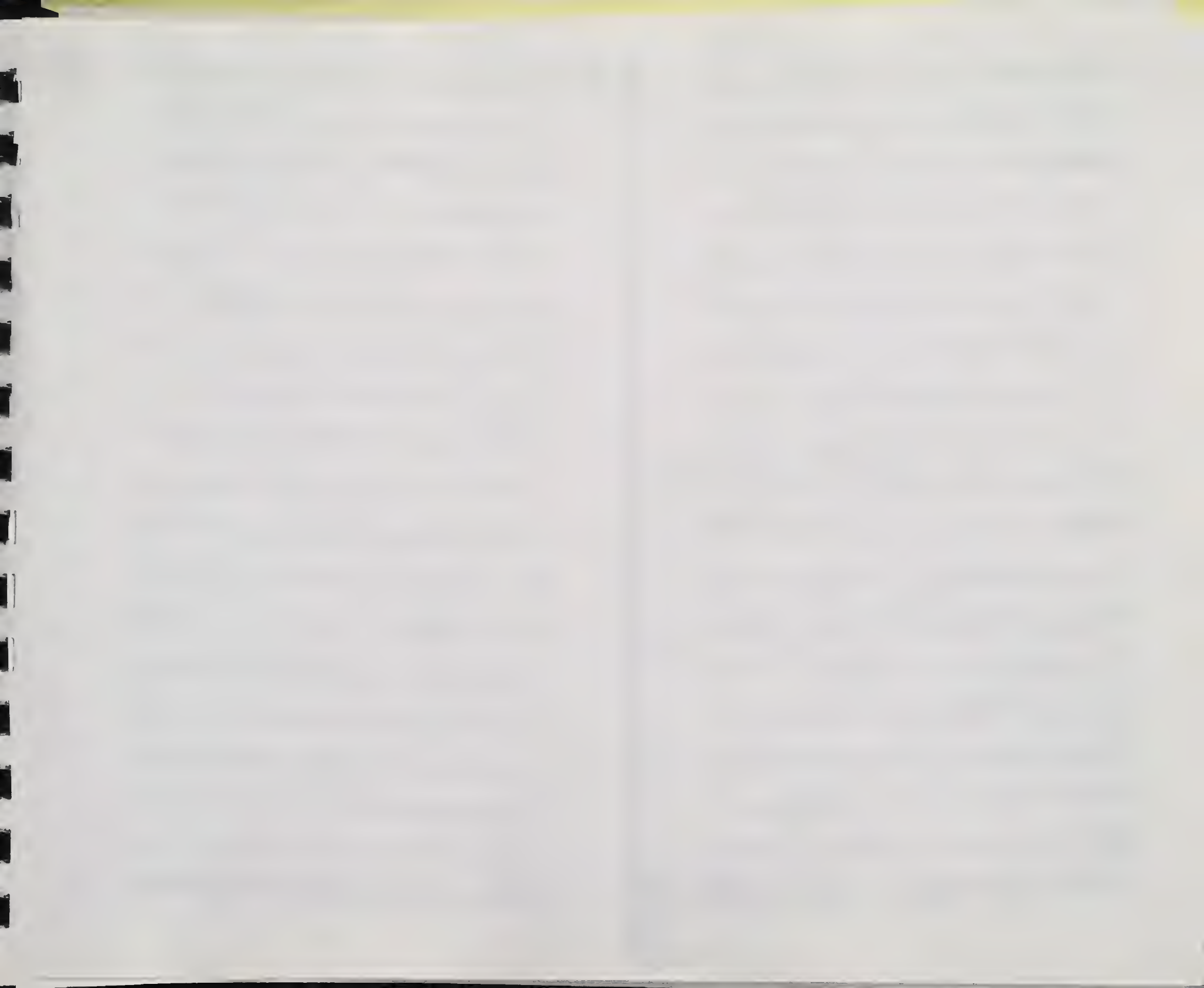
که ازین که جسم کاری که صادر شود که خلاف امری نمیکان سلطان باشد فاما چون
تومی هستند و در طلب من بعد همت کوشش کوشید بعد این کوشه بدست آورده ام
و بناه خود ساختن ماسی حال خود انهای درگاه سلطان کنم و بعد از آن که از گاه
فراغ حاصل آید ردی برگاه سلطان آورم و در سلک باقی نمیکان منظر کارم
انچه از دست من برآید در هر یک کار دنیا و دین و دنیا آخرت سلطان را بگویم
که از من بخلاف این صادر شود و متابعت امر سلطان نکنم مراد دنیا سر زش بود
از دور و نزدیک خلافتی را برین خطر رسد و کونیه خلافت دای خود کرد و در آنجا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر من بعد بهی هره ماند و خضمان مراد رگاه سلطان
آید و حرمت افزاید و در حق من خبر تا افزا کنند که من در آنجا بجم بستم در نیکی که از
در وقت و دعوت صادر کرد و در بدی در میان مردم شهرت دین و نام نیک
بد کنند که من با وجود جفای نظام الملک و آنکه در حق من بسیار جور کرده و من
نجد متقاری سلطان بنشینم دل در کار نظام الملک باریج دارم چون متابعت میکنم
سلطانی مایه که از فرمان ایشان که بر سر نمی شود و متابعت ایشان سلطان
معلوم است و آنکه در طلب من چه سعی بجلوه نموده اند و آن وقت که من بجهت منم مراد است
آورند و بعد از آن در راه برین دست نیافتند و در عقب من مردان مال
بهر فرستادند و امر بطوش را خدمتیار کردند تا اراده قصد من کرد و اگر نه عیان
است متصرف بودی که خلیفه حق است در آن و در طرفی و آخران رسید
امر بطوش را با فرنگیان سر راه نامزد فرنگ کرد که آنجا نمانند و خود
کن افضل خدای تعالی بران و در خطه خلاص یافتیم بعد از رحلت شریف بسیار که در بدین سال

که درین سال بن رسید بوقت اقدام و ایشان در طلب من بجهت سعی نمودند و هر که
من به نیکیام رسیدم و دعوت خفای علوی ظاهر کردم و جنبه و شکاه و در طبرستان
قنستان و جبال بدست آوردم مردم بسیاری از رفیقان و مومنان و شیعه و یاران
برین جمع شدند و عباسیان این همه نوع ازین خائف و ترسانند هر چه نراج میسازد سلطان
را متغیر کردند و در قصد و نقصان بجان کوشید و ممکن که مرا از سلطان طلب دلاری
آن هنگام معلوم نیست که کار چگونه دست دهد و هر گونه که دست دهد از شتقی خالی باشد
اگر سلطان اجابت ایشان کند برانها اتفاق کرده باشد و درند سب مروت نمود باشد
و اگر اجابت ایشان نکنند بعضی از جهان که خلافت ایشان می گویند زبان
سلطان و زار کنند که غاشیه بر دوش انداختن و در سراب باوه رفتن چه بود
ما و آن حسن صانع و حق که میان جانین مکارهت و مقادست انجامد و توان داشت
که مایه آخر چه به با همت این سرکف که فرموده اند که اگر جی از بروج آسمان باشد
آوریم درین غنی میمان این سرکف را از سخن من روزگار و بوق هست که به تها می
از دست ایشان در بخوابد که کاران تعلی لغبات الدوار و علان که درین گو
نشته ام و آنچه برین فرض داشت کرد این اندجایی می آوریم و از خدا و بنور و منور
ما سلطان دارکان دولت بر راه در دست آید و خدای ایشان را دین حق روزی
و فساد و فسق عباسیان از میان خلق بر دارد و اگر سلطان اسعادت دین و دنیا
همراه بود عجبی که سلطان اسلام محمود عاری رحمه الله را انیکار آمد بود و به دفع شرک
و زبانی نمیکان خدای تبارک و تعالی که کردند با و در کار باشد که با و شاه عادل
بی کار آید و این کار کند و مسلمانان را از جور برآورد و اسلام علی من اتبه الهدی



بالجمله آنچه بروج از کتب سیر و تواریخ معلوم می شود آنست که نظام الملک که وزیر شهسود
معروف بود عبادت کلی با حسن صاحب دانشته فضلا و علمای ابن عمر و سایر ارکان
دولت ملکشاهی به پاس خاطر و زیر محاسن و کمالات حسن صاحب و نظر عظامی تعالی
وزیران را برانموده احوالا کثیر از موده و قدح در نسب نزاریه که دست او بر جا و چشمت
حسن صاحب بود نمودند تا طواف انام آنها را حقیر و ذلیل و کافرو بدینستند و محاکم
و مقامه و وضع آنها متغی گشته در استیصال آنها کمر می میان جان بسته و دقیقه از دقت
بعد و اجتهاد فرو گذارند تا نماید ظاهر است که قول خضم لغیر منبه عاود و سحود و معتبر نیست
در مقدمات حسابیه که بهی ان و تنسلیک مشککان از ان از بنس نمیرد و نوعی بیجا
و قبیح نمود که باعث رشتنه عوام کلا نام گردین و مخرج و خرج ممالک خود ملک
که حسن صاحب بدینجا نموده و در گذر از چهل روز کمال عودت و وقت داشت نموده بود
استبر کرده و ان همه ساعی حبله و توغل او را که در علم سیاق داشت حد نظر ما و نه
ملک که از عقل و شعور بهره نداشت و از احوال ملک بخیر بود و بدیم در دست
حقایق که دست بیکه او را دی مانند منصور بادشا نه مانند و کور و سایر لطایف که
صاحب بان قابل بود و نیز تنسلیک و قبیح نیست نموده و در کفیر و تهمین و تحقیق و تعیین او
متا بان نش به و بدینانید استبعاد می ندارد و استبعاد درین است که متاخرین که بر من
احسان نظام الملک نسبتند این همه بنیان سراسر آنها را که ساخته و پرداخته نظام الملک
هواخواش بود و صدق و صواب النکاشته در کتب خود درج نموده و نمیکرد و می فرستاد
نمایند و از آنجا که این مقدمه نمیرد که احوال حسن صاحب و باعث عداوت نظام الملک
ملک با او و اخراج نمی شود لاجرم از تطویل نمیدانید و بکار عبارت روضه

الصفا و وصایای نظام الملک که بر بعضی اختلاف خود نوشته میاد و ت نمود و نیز
مجلس از احوال سایر سلاطین حمیریه رازی و الموریه نیز لطیفی تذکره احوال نمود تا رعایت
و باعث افترا و بهتان نظام الملک و تا بان نش در باره حسن صاحب و ملک بزار
بر بسته اند بر مکه ان کاشمیر الله الهما روشن کرد و در روضه الصفا می گوید حسن بن
صاحب بعضی از مورخان گفته اند که نسب حسن صاحب حمیری بعضی می شود و خوانده نظام
الملک طوسی در باب قبح فرموده و خواه که گفته که امام موفق است پوری از کبار
علمای خراسان بوده و ببار نمود و ترک حسن شریف از شما و پنج گذشته بود
شهری تمام داشت که هر فرد که شمس اقولان بخواند و حدیث قرات می کند
و اقبال میرسد نابین بدیم با فقیه علیه الصمد و از طوس است پوری فرستاد و تا در
ان بزرگوار با استفاده و تعلیم مشغول گشت و او را با من نظریات و عاطفی و مرام
او را نسبی بعضی امام به باشد خباثت بدت چهار سال در خدمت او بسر بردم و حکیم عمر
خیام و محمد دل حسن صاحب و دو نور رسیده بود بدیم در ان مجلس سخن من با جودت فهم
و نسبت طبع و غلبت عقل و با من اخلاطی کردند و چون از مجلس امام بیرون آمدی
در مرا فقت می آید و بایکدی درس گذشته اعاده می کرد و حکیم پوری اصل
بود و پدر حسن صاحب علی شخصی قریب و متشبه بدینست خبث العقیده بود و در ملکات
ری اقامت داشت و ابوسلم رازی دالی آن ولایت بعضای سعید و حسن بن
صف بود و خانه از عادات اهل سنت سر و عادات تمام با ان منفذ اطمینان بود
و چون امام موفق بن پوری مقصد اسی اهل سنت و جماعت بود ان در جهت دفع تهمت
بسر از ان پوری آورده و با استفاده و در مجلس امام مشغول گردانید و خود



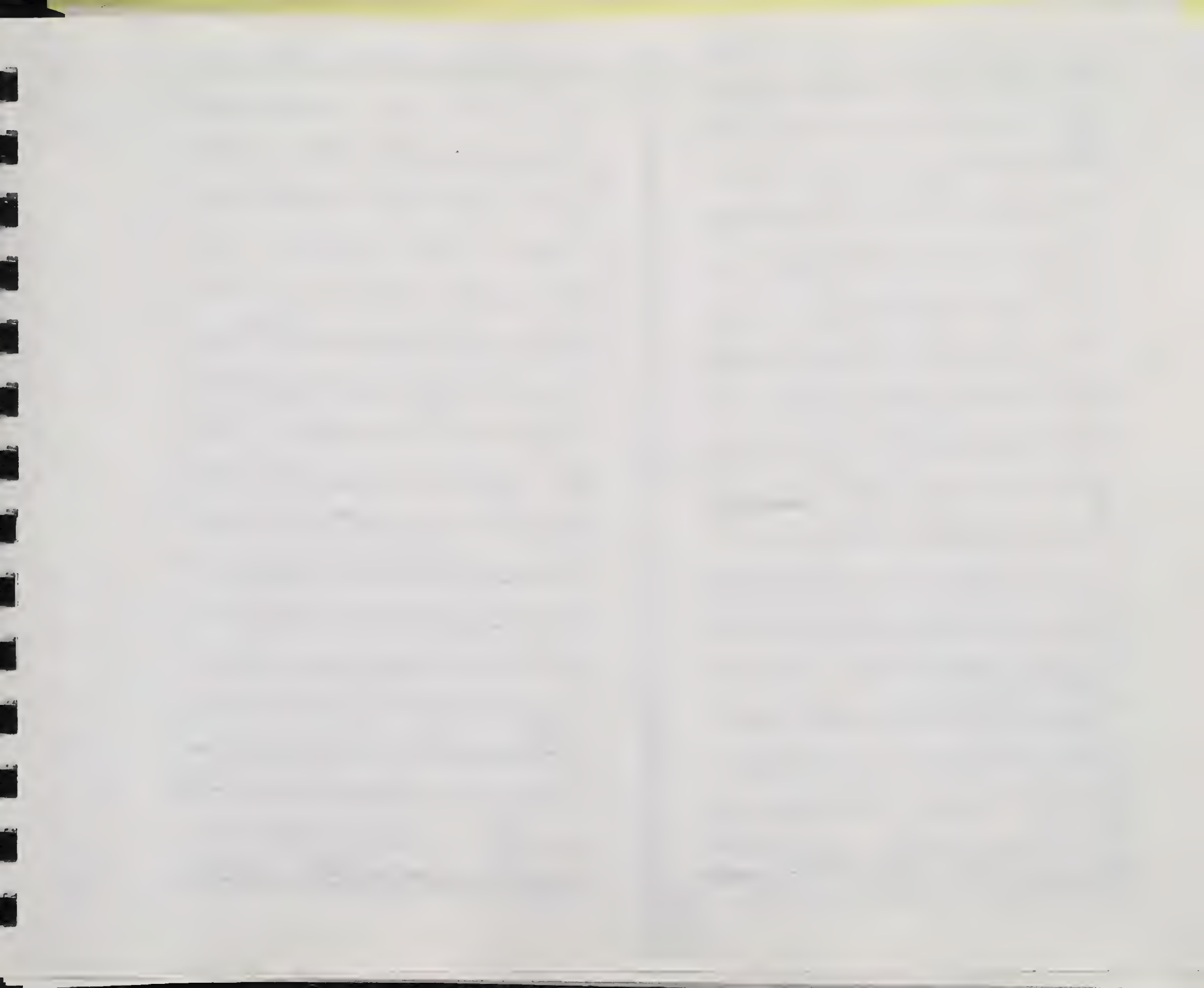
بطریق دیگر را بدیده اختیار کرد و گاهی سخنان اغترال و الحاد از وی نقل می کردند و
وقتی که بغیر از زنده اش منسوب می ساختند و او انتساب خود خوب کرده می گفت
که من از آل صالح حمیرا می باشم از کوفه بغیر از قم بری آن لیکن مردم جنابان خود را
ایمانی و ولایت طایفه برین سخن انگار کرده می گفتند و برین آورده ستانای می گویند
لو بدید القصد آن خند دل باین و حکیم چنین گفت که اشتباه تمام دارد که آن را آنجا
موفق بدولت میرسد اکنون شکست که اگر هم نرسیم یکس از ما خواهد رسید
و همان میان ما چگونه باشد گفت هر چه فرمایید گفت بعد یکم که برادر دولت نزد
کرد و علی السویه مشترک باشد و حسب آن دولت ترجیح کند خود را کفیم چنین
برین جمله عهد و پیمان واقع شد تا روز کار برین بگذشت و من از حواس
بجا دارانم و غرض و کابل افتادم و چون مصادرت نمودم و کافله افروشم و
و در سلطنت سلطان اب اسلمان حکیم ترسیم نمودن آنکه و آنچه از او از من
عهد و مراسم حفظ و نایب بجای آوردم و مقدم او را بموجب اجاب کردم و او را از
موقوف و بعد از آن گفت هر چه صاحب کمالی ترا ملازم مجلس سلطان می باید بود و چه مجلس
امام موفق مصنف مشترک شرح تفصیل تو با سلطان بگویم و حال زاریت و کفایت
تو نوع و در حمیرا در میان کردیم از سخن من بدیده اعتماد بری می گویم گفت عرق شریف
گویم و طشت خسته و محبت بلند تو را اظهار این مکارم ترغیب می کنند و الا چون
ضعیفی را چه حد آنکه در پیش رو و محبوب باین چنین نواخته ها کند و محبت
درین تکلفات صوابی به تکلف و امثال این کجاست علوش و در وقت مکان
تو مقداری ندارد و لیکن حقوق اربان تو در حق من مکتور است و اگر هم غرض

تمام سکر با هم از عهد که اکنون بخیر می نروانم اند و مرا مخفی و پنهانی است که
با تو در مقام حسن محمودیت باشم و نیز نه که مرابان ولایت نزدی انتضای این
چه بحسب غالب مقتضی گفت است عیاذ بالله اکنون غیبت است که بدات تو
در کوشش بشنید و فواید علی و بدعی عمر و جان را زاری تو مشغول باشد بر سخن
احرار خود چون در شتم که مافی الضمیر خودی تکلف می گوید بر سر راهت اسباب محنت
او هزار و دو دست شغال طلا بر ملاک نشا پوزن شتم و او بعد از آن مصادرت نمود و تکمیل
فنون کرده خدیجه فن طبیعت دوران بدیده رفیع تر می نمود و در زوایا چهار بار
سلطان اب اسلمان برادر که در علم حکمت توفیقات یافت و سلطان غیاثی فرمود
و برات عاصیه که لبار علیا کلا را باشد رسید اما آن خند دل را در ایام سلطان اب اسلمان
نام کم بود و در زمان دولت سلطان ملک شاه پیدایشه و در انشال که سلطان از مهمان
و در نایب سر سیمین برادر خسته او کرد و در نایب پوزن خند دل نمودن آنکه و آنچه در وسیع نمائید
عهد و وفا و مراقبان صدق و صفا باشد از اعزاز و اعیان و الحرم حق القدرم با او ظهور کرد
و یومایه تا مطلق عهد و تفقد می مهند باو واقع میشد روزی گفت ای خواجه تراز این
و ارباب کمالی در پیش تو محقق است که دنیا متاع قلیل است و را باشد که از رحمت و محبت
و محبت دنیا نقص نیاید کنی و در مرز تقضون عهد شد نیاید و در ای کفیم خاش گفت
ارسی مکارم منیبات و اسطاف منیبات مبدول می دوری و لیکن عزیمت کنی که مباد
میان ما دشمنانه این بود کفیم سعاد طاعنه جاه و منصب بل ساید و رویت و ملکست منیبات
بعد از آن او را بمجلس سلطان در آوردم و در حال مناسب توفیقات کردم و او را که نشسته
و در نایب باو واقع بود سلطان رسانیدم و خندان از نو در نش و محاسن و در نایب



اصلاح او با سلطان گفتیم که بر وجه اعتقاد و استقامت در رسیدن او از مخزن در بخشش مشغول و در
و بر بود و خود را در لباس امانت و صیانت محمود تادراک فرصت در تواج سلطان
حضرت بد کرد و در این رتبه رسید که درستی نمود و خطیر و مهمات جلیل که بر استی و دیانت شریف
بود سلطان بنابر تخریب او انداخته و در مضایق القول او افتاد که در غرض ازین تهنیت او را بدین باب
رسانیدم و عاقبت از فتح سرست او غنچه نامبر گرفته که ثبات آن ناموس جدیدین تادراک
بود که سادگوشوار کرد و در فرخ جانش نفس سبکباری ظاهر کرد و اندوختن از اهل
اقوال او بدترین دشمنی شواله شد و در اول که اتفاق می در زیر تصرف سهوی می فعلی که در
واقع شدی با انواع تصانیف و جعل صوریست انکسجی تا محضت رسانیدی و هیچ را در تادراک
کیفیت استغفار نمودندی و توبه بود و تقریر عقول و آن در خطبه سلطان بن
دراز جمله قصد را می نمود که در صلب نوعی از نظام است که از آن طریقت سازند که در قیامی از
سلطان گذشته بود که مقداری از آن باصفهان با بدو و دیو و کور از آنکه در تخطی از انالی سوت
الکسکین سخن مطلع شده بود و بعد از مراجعت سلطان و کس از حکامیان غرب را گفت که اگر
با صفین سر نظام باصفهان رسانند را به محمود مصافت و هم در کمال است و توبه بانه بانه
خود نروا نشند این باصفین نظام را بر بحال خود تمت نمودند و بابت آن در کس شتر بود
کلیتین را چهار هم شتران را مساوی بار کردند و باصفین آمد و چون سوری رسید و جزیر
سلطان مستعجبه شده سو فی را حلت فرمود و کفار را از هر دو تادراک نظام فرمود و در کشتن
کن حجاب بخش شتر باصفین و تادراک چهار شتر را چهار صد و تادراک استی بران محمود
رسیده گفت در صفت خطا کرده است و مال سلطان بنادرج داده حق منحنی بدست سلطان
با بقی که رشته شتر صفین و تادراک بخش شتر باصفین داد و قصد است و تادراک چهار شتر تادراک

بماند و ازین خبر سلطان رسانید و تادراک فرمود شتر نیم آن محمود را تسلیم کرده و در سلطان
خند آن شده و قصد شتر محمود جواب داد و خود را مقبول و عمو بر گرفته این سخن آغاز
کرد که مال سلطان بنادرج داده اند حق منحنی بدست سلطان باقی گذارشته اند و
در احباب مجلس گفتند ما باین کن گفت تادیب یازده شتر در حاکم است هر یک با صفین و
شتر و سه در ده سی باشد و چهار آن یک تن در سه در دوازده و شتر آن یک تن در سه
سپس در حاکم او قسم کافی باشد و باقی فاضل اکنون حسب بزرگ قسم را که حسب کس شتر
ست شتر نیم فاضل شد و حسب دوازده قسم را که مالک چهار شتر است و در نیم
فاضل است که در حاکم تمام ما دشت و چون هزار و تادراک برین منقسم کرد و در حاکم
بنیست شتر نیم شد و بدست قصد منیم عمو و الف الف و من و عمو و بون
مان کرد و در آن گفت شاید که گویی که شتر نیم گفت و ده شتر است و تادراک باصفین
ما در شتری را صد و پنجاه شتر یکس را شتر صد من باشد و او باصفین خاند خود
و در صد من نظام سلطانی بود و شتر آن و یکصد من و او باصفین ما در خود ز ما ده
بنا صد من نظام سلطانی بود و تادراک در تادراک بر صد من را و در تادراک در تادراک
در آن باید و او در تادراک باین اگر از روی حساب استی است و عمو و غیر ازین
و اگر که تمام است ملاحظه باینی باید که چون محمود این تادراک سلطان از جهت
حاجت من باینی بر سران برد و اما دانستم باطنی تا شتر تمام کرد و از یکصد شتر بسیار
صاد و شتر و در عظم منانه انعام و فایز جمع و خرج مالک بود و شتر آن بدست
صلت خود قسم و فی الواقع در آن می بینا نمود و کاری خیابان خطیر در آنک ز ما ده
باین امر و عمو می بود و خود صد و شتر حاکم و نقص عهد و صفیان بود و عمو



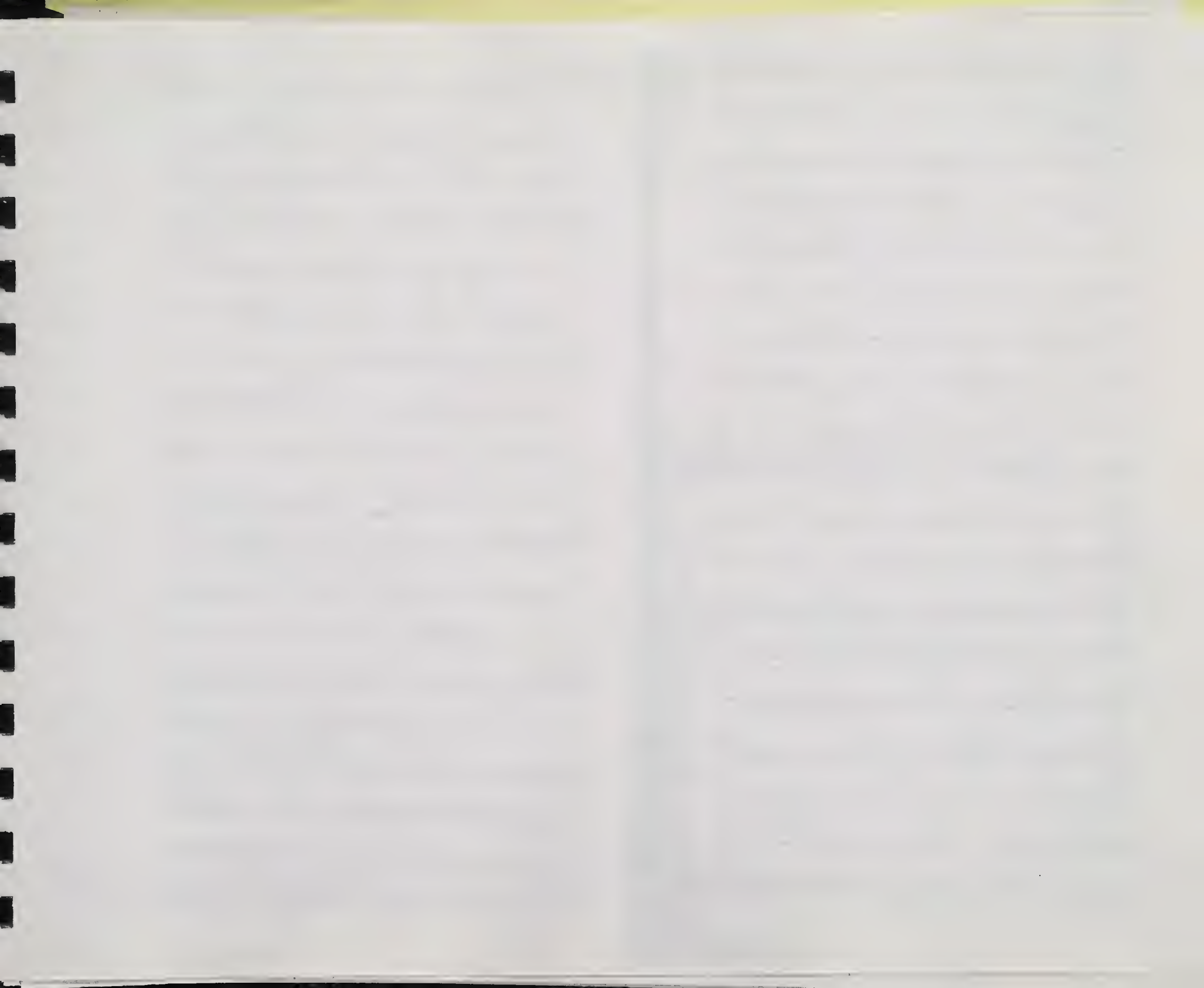
الهی و نصرت ایزدی نماید نیابت و بوقت عرض آن دفتر حیات باد و لایحه شد که
در نگاه و دیگر مشیجالی اقامت نماید و از آن مخدول عباد و باقیه در آن مجلس حیات
نمی یافت تدارک کار نیز نیاید و در آخر اختیار کرد که هیچ خبر و دلیل نمود تا اینجا از روی
و صبا با نظام الملک صحبت اولاد خود تا بوقت محو و مرقوم شد حسب روضه الصفا
بعضی مورخان گفته اند که در آن زمان که حسن صاحب ملامت را که سلطان ملک شاه بود
سلطان را از عمر خود نظام الملک اندک غباری بر پیشانی نهاده از وی استغفار نمود
بجنگگاه و قمری متعجب که مثل شاه در جمع و فرج ملک ترتیب توان داد و خواجه گفت
باید سلطان فرمود که در پی خود حسن صاحب را سلطان میباید که محل روز تمام کند که
نبارتاسل و مجموع نویسد کان را ملک است حسن انراست فرمود آن هم خطیر را با وجود
که در حسن وعده و فرمود و در پیش روز قمری متعجب بگفته است حضرت و خواجه این خبر
شنیده و مضطرب شده و در دایمی غلام حوزد که با غلام حسن دوستی می در زیر گفت که
توجیه کنی و اوراق و قمری را از هم فرود بخیه و اگر کردی من هزار دینار و هم دارم
کنم غلام خواجه با غلام حسن در گوشه رفته و اوراق داخل ساخته و قمری را در دست
گفته اند که مثل از عرض دفتر خواجه نظام الملک در برون بارگاه سلطان ماحره
که دفتر نوگور داشت گفت این اوراق من نمائیم که چگونه دفتری است که
را حیا مانع آمده و دفتر را به دست خواجه داد و خواجه بر طبق آن دفتر وقت یافته آن
را بر زمین روضه خانی بر آینه شده و گفت و همی ضد زمین دفتر نوشته شده
و چهره آن اوراق من غیر ترتیب جمع کرده از هم خواجه و رئیس این قضیه را بیان
و بعضی حسن ترسانید و بوقت عرض حسن دفتر را بر آینه اورا و

و سلطان از جمع و فرج مخممان بر سیده حسن در جواب بپایان می گفت سلطان مقنن
نموده و از نظام الملک گفت که دانایان در تمام دفتر می که در دست است و بهت
و عوی کند که آن را در چهل روز تمام کند لاجرم جواب از فرمان مورخ نداشت
که چون حسن در بارگاه سلطان و دفتر را بر یافت به تنظیم و ترتیب آن مشغول شد
سلطان تجلیل می نمود و در پی از حسن می پرسید حسن در جواب این تا خبری که سلطان
ملک گفته گفت موجب این به فعل صفت حسن جواب داد که دفتر را بر شده است
نظام الملک فرستاد یافته گفت که بنده بیشتر مروض داشت که در طبع او شکی
تمام است سخن او اعتباری نباشد سلطان رنجیده خواست که حسن را گوشه
ببراند و چون مرئی دولت او بود این منی را او در وقت داشت باطله چون کار
حسن صاحب از مجلس سلطان نکشاده و بر پیش رفت از داده خاطر این آمده بدین
و از آنجا که نمی نتوانستند صفا شد و در انولات در خانه رئیس ابو الفضل بنابر آنکه
خواجه نظام الملک او را می طلبید و پنهان شد و از آنجا بهر طرف مهر روانه شد و چون
حس کج و در حضور پیشتر یافت که خلیفه علویه اسماعیلیه در افی دقت حاکم مهر بود و قمری
فرمان داد که تا جمعی را عیال دعاة بود او و در شرف و ظاهر مودی و غیر هم را استقبال
بجای آورده و چون شهر در آمد در منزل قرار گرفته و خاص و مقربان خود را نیز آورده
و صفوت احسان و بر اعتقاد در باره او مندل داشت و در دایمی خلیف
فرمود در آن سرانین اقامت نمود و هر چند در اندک مجلس حضور رسید اما مستغفرت
و منتهی است احوال او می نمود و زبان بگویند و تا و حنین او می گوید و خدیو این
و در حق که که بر بویگان و ابیات اعتقاد و گمان کردند که در همان خدیو روز نام



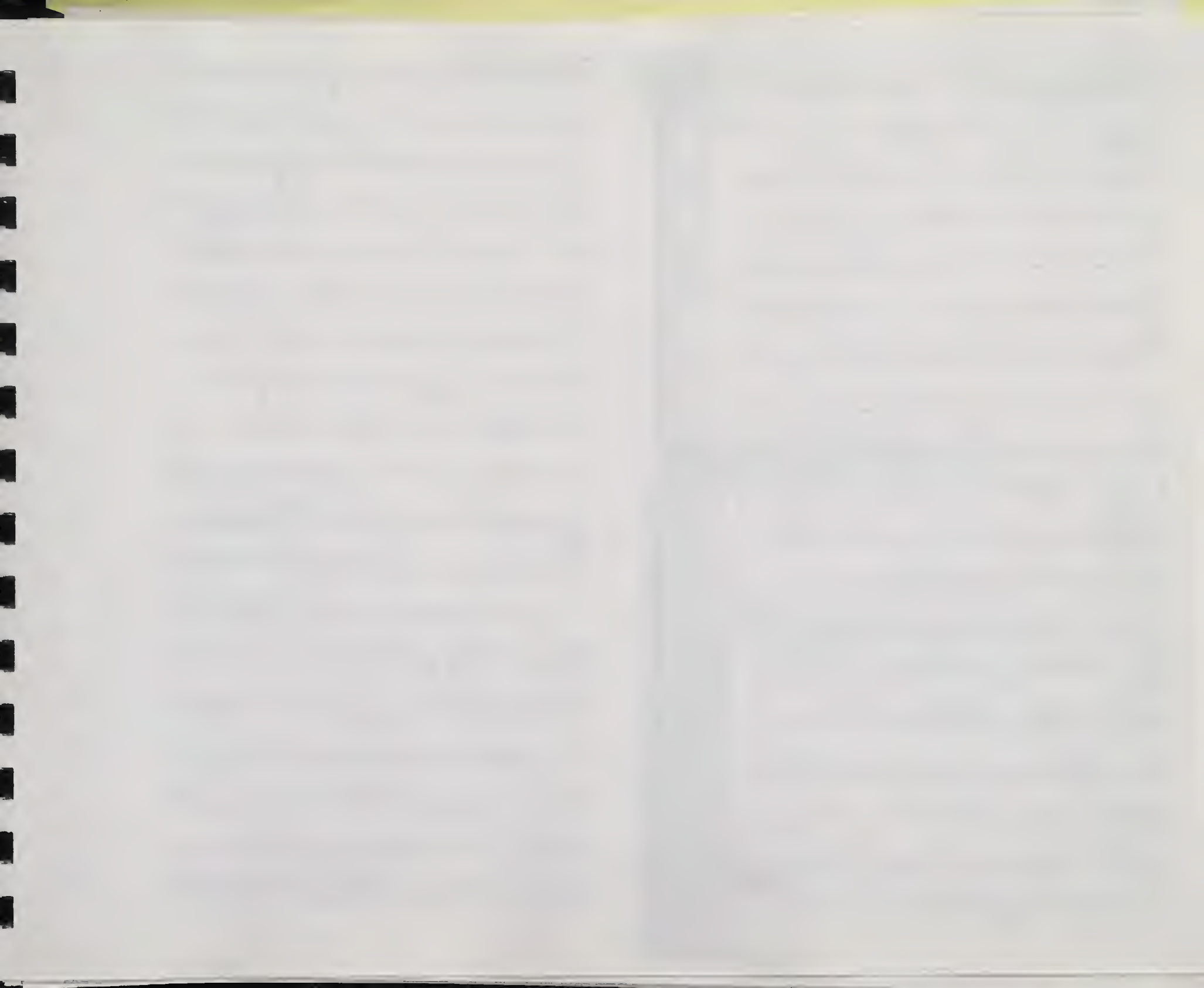
اختیار امور آن دیار واقع گشت او خزاندها و در خلال این احوال غبار شوش
و نزاع میان امیرالمؤمنین که بر دولت اسماعیلیه تسلط داشت و این صاحب باکرفت
زیرا که حسن بن ابراهیم بن محمد خود که اعتبارها اول دارد و نخست امام شمس بن محمد
را ولی عهد کرده علی را به محبت او دعوت نموده و امیرالمؤمنین را بر سر طایفه از راه خلیفه
و می را از ولایت عهد منع فرموده آن امر را پس در پیش شعیب بن قریظ فرموده است مردم
از اقبال محبت و مودت و بی عدالت و محبت آنها و شخص سرحد فراط را رسیدن اینها
براه و در یاججد و شام رسید و از آنجا محبت و اینها خیدگاه اقامت نمود و غار
نموده و از آنجا خبر رسانان رفت و از هرستان با بعضی از آن درازان دیار
بیطرف نمود و در آنجا توجه نموده بدعوت اشتغال فرمود و بار دیگر یک شخص
مقبول شده چهار ماه در انصاف بقیه گشت و از آنجا رفت و از آنجا رفت و از آنجا رفت
چون کثیر دعوت او پذیرفته و در آن امام و اعیان حربه زبان فقه الموت را
تلاص و بقاع فرستاده بود و بعد از شش ماه مجرای رفته حرکت که بدینان رود اما
مخیر است که از حدود در می گذرد که در آن اوان نظام المکمل بن اسماعیل را در آنجا
میگرد که هر دو که باشد حسن را بحد کورد و اسم در طلب می الحاح و مقابله تمام
میخورد و با برین بجانب سار و غنیمت منوط گردانیده از ولایت بدر رفت و
از آنجا بر راه قزوین متوجه دیار گشته و از آنجا بقصد که حربه الموت بود و در آن قصد
تصدیق گشت و بعد از آنکه در بر ملک ماراده ملک قزیر قتل الموت صعود نموده
خوارج کرده و از آنجا یافت حسن صاحب که اسماعیلیه و اسماعیل نام خوانند و از آنجا
بولایت رود و بار و اعیان بالموت فرستاده بود تا مردم قتل و الم

معه دعوت کند حسین فانی که یکی از دعوت بود اما ای الموت مبارک تمام می نمود
و اگر مکان الموت با او محبت کرده بدعوتش در آمدند و در آن ایام ملی از علین
مهدی نام موجب فرموده سلطان امام جلال الدین ملک که بطول و الی فقه قیام
نمود و در یاججد وقت محبت با اسماعیلیه مکلف من یکی از شما هم و در نزد من
طایفه بود و عاقبت بعد از حزن و دگر گز نام اختیار فقه و حصار از فقه افتد و او برین هم
رفت بلکه وحیده که دعوت دعوت حسن را قبول کرده بود و شیب فرستاده و در شب
گفت که این فقه سلطان متعجب شد چنان می نماید که از آنجا آن او کس در یاججد
نماند بعد از آنکه سار بر عم را بالموت راه داد و اسماعیلیه حزن حصار در آمدند و در آن
مهدی بر کرد و رفتند و بجای اس می گشت نام مهدی در دفتر اعلیانه ثبت گشت و در آن
و تا آنکه از آنجا خوانان این صاحب او را فقه مال بود و با کلمه مهدی او را اختیار نموده
در آن در رتب سه ثلاث و ثمانین و در بمانه اتفاق افتاده شهورات که در قزوین
فقه الموت می گفته اند و او موت عبارت از انشائه فقه است و عدد و حزن
و این کار است محراب حل تا این صورت این صاحب است بر آن حصار و چون کار حسن فقهی
بزم و فقهی بود و با عنوانی گفت که مقداری زمین که بوست کاوی بر آن محبوس تواند شد این
ملک من لغز و شش مهدی و در مقام قتل است آنده حسن بوست کاوی است الفی رسیده
بر گرد فقه و دیار ای از احوال حاکم که او را در پیش فقه می گفتند و دعوت خدش را در فقه
قبول کرده بود و نوشته مهدی را و الموت بنا به ام الی اراج کرده و مهدی از فقه
راحت با خود انداخته که در پیش فقه مردی و نوشته عظیم ایشان است و حال میباشد که بر فقه این
مرد است که در صبر و تسلیم نماید بنا برین در احوال رفته تا خبری نمود و چون بعد از مدتی



که برانهمان افتاده فقر و احتیاج او را عاود و مضطر گردانید نوشته خوشش برین طبع بود
الفور شده هزار و بیست و سراج بروی شمرده گوید حسن صاحب رفته را نهایت محقر و مفرغی
عبادت رفته بر روی چنین بود که برین طبع حفظه الله تعالی است هزار و بیست و سراج بروی شمرده
میلوی عید می رسد علی بنی المصطفی داله السلام و حسنا و نعم الوکیل و با لیله چون حسن صاحب رفته
مستولی شد بجزیره ای فرمان داد از دو و دو دست بابی قلع آب آوردند خود را تا در برون
قلعه اشیا بفرموده نشاندند مردم بر باعث اشتغال نمودند و برای الموت که قبل از وصول این
صاحب عفوئی تمام داشت نهایت غریب شده و بعد از استقلال در حکومت در استیلا و
الموت و مواضعی که قریب بآن بود بعبانته تمام نمود مجموع و ما بر خود بار را ملطف عفو
در تحت تسخیر و ضبط تصرف آورد حسن قاضی را که ذکر او کردشت با طایفه از رفیقان بدو
آمل نهستان فرستاده و این بوجوب اشارت بالولایت رفته افتی بدو عزت کردند
و در ضبط و ربط و یا نهستان و اعمال و مصنفات آن حسب المصلحت گردانیدند چون حسن صاحب
در ولایت رود و بار بعضی مردم را به بند فریبی برنجی سببه بدید و وعید متابع و نهاده گردانید
در عواضع لایقه قلاع شامخه بنیاد نهاد و وطنه کوس دولت و دعوت
نزدیک و ترک و تاجیک رسید یکی از امرای ملکشی ای را که نوای الموت اطلاع بود دعوت
حمیتش در حرکت آید با مقلد بسیار که همراه درشت جبهه توت بابی قلع الموت
کشید هر که ایافت از توبه حسن صاحب تنوع در روی نهاده و اموال این جماعت را با غارت
و تاراج داد چون نوزادان قلعه بفرمانش چون شده بود و آن امیر بویسته تاخت نوای این
حصار و در قلعه ساور و ازین خفت مملع ساعلیه در حصار بنجر و اضطر از انجا آمیده و فرستند
که قلع را بخیر خود و جریه بسیار نهاده و خود توبه جاب و بگرشوند و چون در

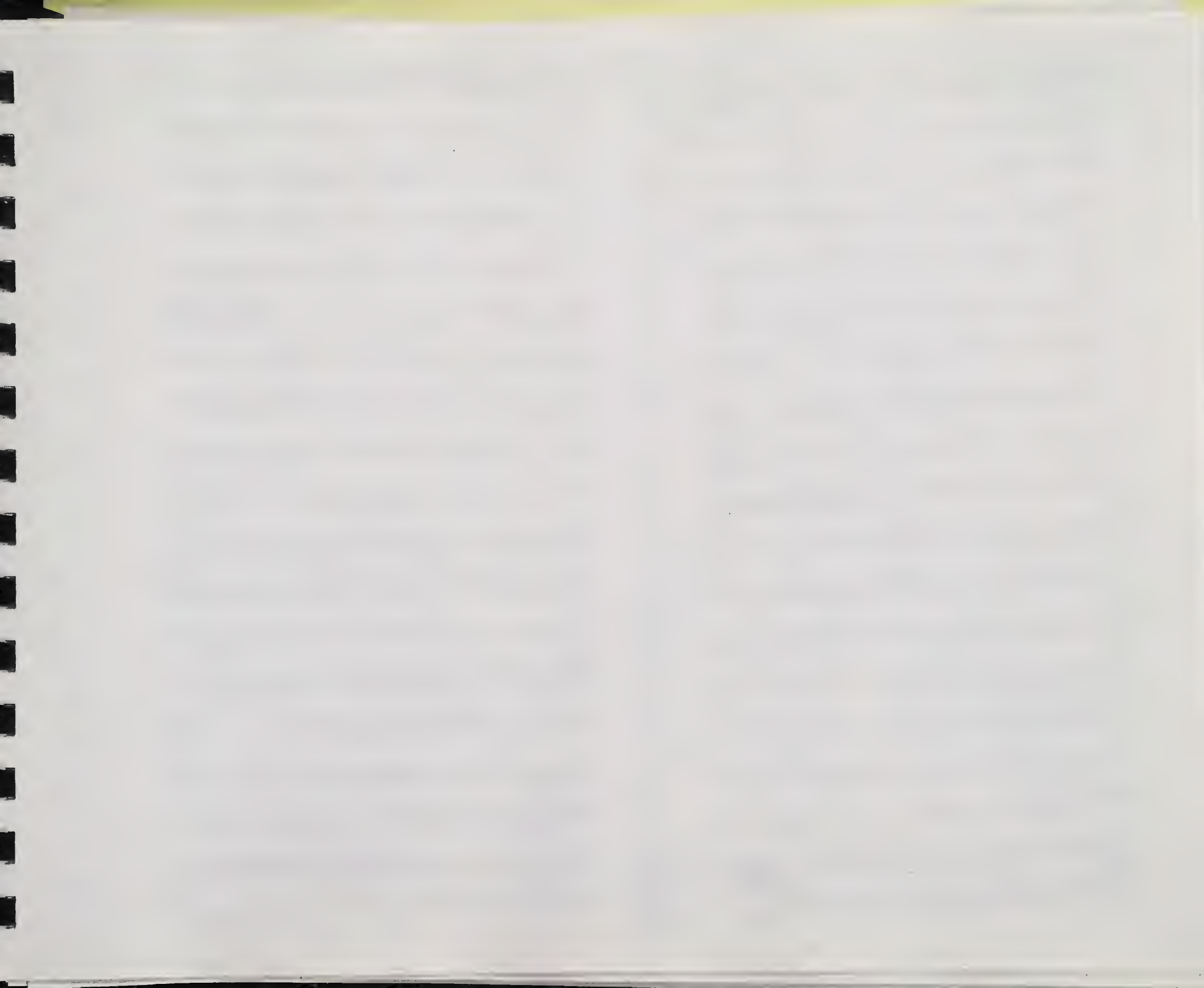
از این بن فهم او بان جماعت گفت که از امام علی استغفر بابت خبری بمن رسیده که گفته
الموت باید از انهمان نفل و تحلیف کند که در موضع ایشان را اقبال شود و این
مهل در عاود اسمعیلیا جاکیرت دل برشاید و مقاسات نهاده و بگردان کلمه زبان
حسن صاحب جربان یافت این قلع را بلیل الاقبال موسوم گردانیدند و چون تا و ازده فروغ
و مخالفت حسن سمع قاضی ادانی رسیده اند او را هزار و سبب با لیلست و عیانت
یافت سلطانکاه و را و ایل سینه حسن فرما این در سبب امیر ارسلان تاشق و افعیل
و جمع حسن صاحب و عثمانی دینی نامزد فرمودت را لیه با طایفه از ولیران بوجه فرمان
نجات الموت بخود قطع بنابر کرده بمجاوزه قلعه نوزاد شد و در انوقت از رفیقان
نموده و از نهستان کس را خدمت حسن نبود و با نزدیک و غیره داشتند سید رقی رود کار
کند را نهاده در حاکم و مبالا هر رسم سبی و اجهد بجای می آوردند و درین اثنا می
و بر علی که در نوای خودین مقام داشت و از قبل حسن دعوت کرده جمعی کثیر از ملکات
و فرود و آورده بودند ببار التماس می رسید مرد کل را به بدو فرستاد و فرستادگان آنها
بر سر می خورد و القوا گفتند و دیوانت قومی از ولایت رود که بر روی قلع
باز این مواضع داشت بر سر کار است تاشق چون بودند و آن طایفه را نهان کرد
غیمت بسیار بدست اسمعیلیه افتاد چون که کشتی کار دوی سلطان رسیده و از نظر افتاده
فرمان داد تا قزل سارق با سلطان تمام روی بر فاعلاده قلع نهاده و حسن قاضی
با رفیقان در قلع از مصنفات موسی اما بجهت کشت و قزل سارق در تضییع اهل
غواصم اجهد و بجای آورد و بعلیهای مردانه نیکو که ناکاه خروافات سلطان ملک که کس
و از رسیده و از حصار نوزاد است و لشکر متفرق گشتند و ملامت نهستان





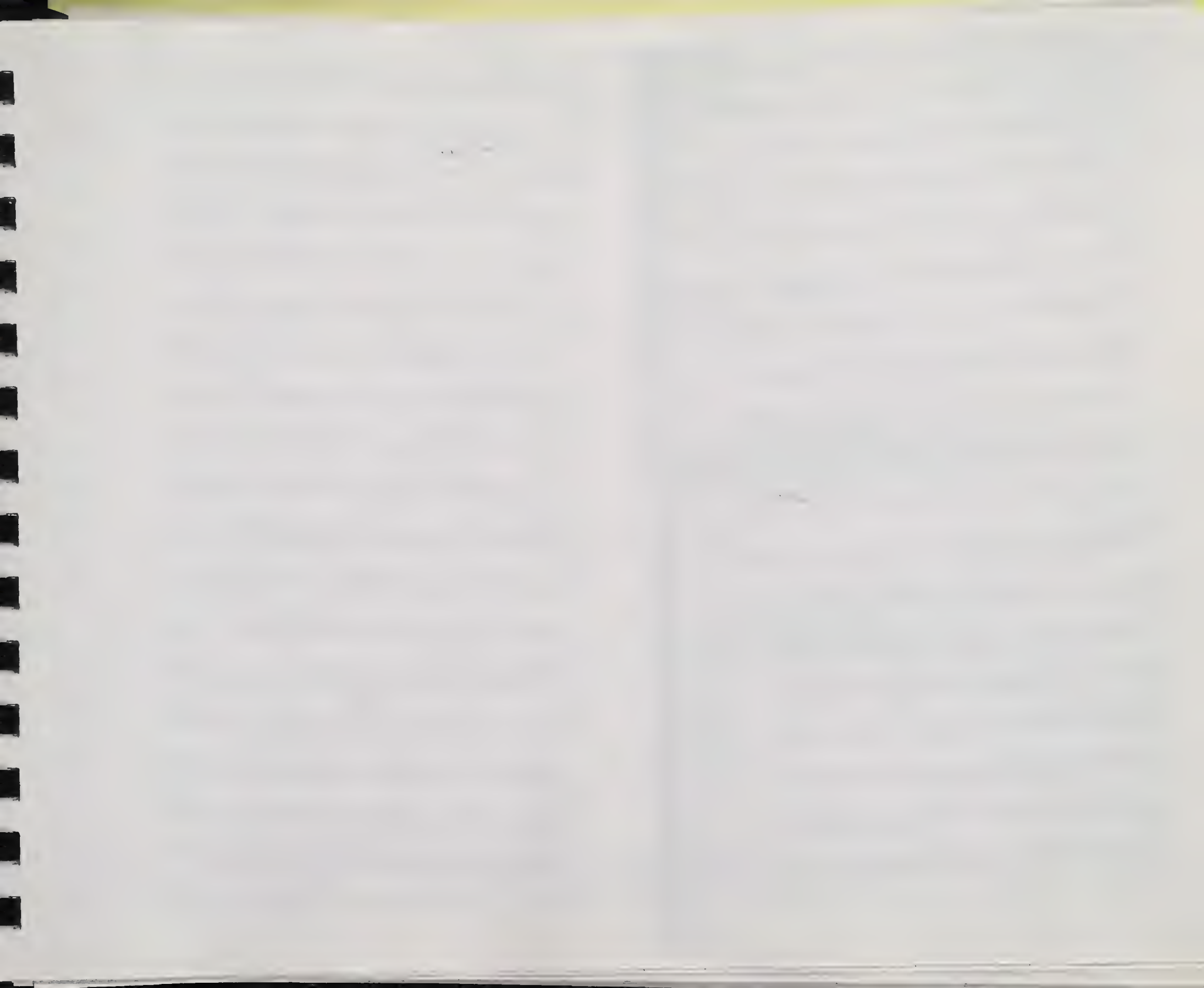
مواظب رفته و سر بر آب شربت خاص را فراز بخش و در کسب معضی المرام مراحت نمود و در سینه
نران و سینه و در سینه و فوات یافت مدت زندگانی وی حدود یک سال و پنج ماه و چون بر
جهان فانی را و طبع کرد و فوت جهان را بسلطان محمد بن ملک شاه رسید فرمان داد تا مامورین
نظام الملک با مالک و حاکم و اطراف و ولایت و در بار رفته بخارج و قلاع اسماعیلیه کردند و همه
من اول الامر محاصره قلعه الموت بشتغال نمود که شش در زراعت با طایفه در موضع ثقیف افتاد
اول قلعه را عبرت بخار کردند و اهل و عیال خود را بدو قلاع فرستادند و در اول سده صد و شصت
خمسایه سلطان محمد ثانی که در سکنین شیر کرد و فرما فرمود که با شمس شکر خنده در شکر الموت
در بار قلاع اسماعیلیه شمس الحیدر و سیم و چهارم نماید و انانیک نوشت که بر دو بار آمده
تقصیق و محاصره اهل حصار الموت و لا ستر مانع تمام نمود و فرمود تا مخانی سب کردند
ترکیب الیاب را در و فتنی حاکم و اهل و قتال آمدند و یافت و در و دگر سینه و در و دگر
با آن شد که صورت فتح قلاع در آید و در و نایب درین آید و رسید که سلطان محمد خجسته تمام
اخرت کشید و درین جهت ملک را مخفی و کمن بر سر راه نقد و حج عمل نموده و سر خود کشید و او
از قلاع بر بدن آمد و دست بخار و تداراج بر آورد و دند و به بدست این آید
از خور و دی و اسلحه و آلات حرب بکار باند کشید و چون سلطان سحر شدند و دولت
یافت بر اسبصال اسماعیلیه گماشته سوار شکر را بجهتستان فرستاد و او
اهل شت و جماعت و در باب بدعت و خلافت مناعت و فحمت تمام نمود و برین اثبات
حسن صلاح مکرر را بکلی از غلامان بارگاه سلطان را بفرستاد تا در شکر سلطان
بجواب رفته بود کار در ران بر بالای سر او فرود و چون سلطان بدار شد ران حال
اطلاع یافت اندیشه مندر و نایب که معلوم فرستاد که او در ران را بکشد و

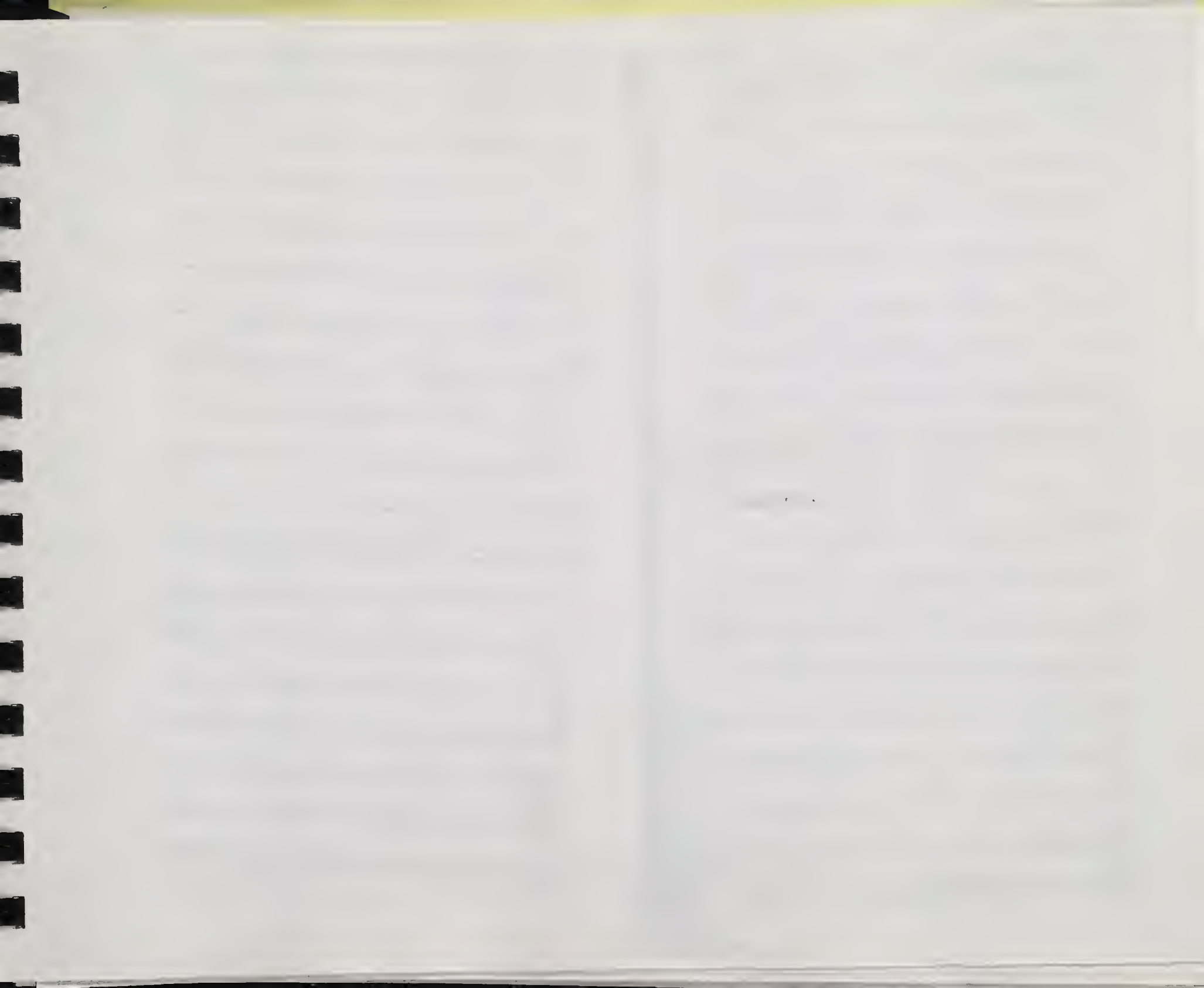
و بعد از چند روز حسن سلطان تمام داد و کار که نسبت سلطان را داده و فرمودی بر آن
کار و کار در آن شب در زمین درست نشاندند و در سینه نرم استوار کردند و سلطان
خجسته از اسامع این خبر و کشته شد و بجا رضاء و فرمود که صحن با انجاعت شرط که با
که از قتل و شربت بمانند و دیگر آنکه در این مصاطح اسلحه و آلات حرب خرید و ستیم آنکه در
مردم را بقبول ندید و فرستاد عورت نفرانید و فقها تجیزا یعنی کرده خلافتی سلطان را
از آن طایفه ستم داشتند و قاعده مصالحه با سلطان حسن مکرر شده سلطان از مال خود و در
برادر بر سبیل و در زیارت گذارفت و در شاهر فرستاد تا سنان را که در از انجمن در ران
نطق با حق خبر بکنند و این سبب کار صلاح فوت گرفت و در خلال این احوال صحنی تا
و اهل شت بر دست حسن و فرزند کی کشته شد و بعضی قتل و اسناد و با سنا و حسین
بجای آورد و در وسط همین شربت حسن فرمود تا حسین را بکشند و یک بر دیگر و درین
بنا شربت خبر ستم داشتند حسن او را از تفصیل آورد و غرضش آن بود که بر جهان معلوم کند
مقصود از دعوت این صورت بود که اگر لشکر بعد از وی حکومت کنند آنچه در آن حسن
صلاح و بدست کمی پنج سال که در الموت اقامت داشت خبر از او و نوبت از خانه بیا
تمام گرفت و سر از قتل و سر بر نیاید چه بدو بیک و بعضی مسائل اعتقاد و یکدیگر با حق ندید
بود و شتغال نمید و میان او و در و فتنی شربت غراحتی بر و مان مرصه که بعضی را که
الموت فی نواخته بود از قتل و برین کرد او و فرزند شغفار و شغف و دیگر شمس و راه
و در ایام او بسیار می از انجمن اهل سلام که اسماعیلیه در مقام مناعت و فحمت بود
نخ کار و فرمان شتند و فی الجمله این صلاح و در ماه ربیع الاخر سنه ثمان و عشر و چهار
معرض موت متباکشت و چون دید که یک اهل نزدیک رسید خبری از فرزند سنا ده کتاب



امید را طلب داشت و او را بجای خویش نصب کرده هم دعوت نمیکرد و نور دین
را بدید از ابوعلی نفوذ نمود و در دستش بجای آورد و گفت باید که این دو شخص تا
صاحب خویش حسن معری تنظیم و تسبیح جهام بیا یستول باشند تا امام بر مملکت خود
آمده و باین گفتات بر احوال رعیت افکند و دستش نشیند و نور حسن صاحب امر
اصلی و منزلی که را در مقرر و همین بود شتافت بعد از وفات حسن بن صاحب زیارت
امید بجای خود نشست و دست بست و چهار سال با چغتای رفقا با کوفی سلوک داشت
که حسن معتقد آن بود و در ایام دولت خویش طاعینین رضین تحت و شکار
و جرایب و کایا که قرب تا بود و فرستاد و بعد از مدتی حضرت مضطرب و خوار
و در چهارم محرم سنه شصت و هشتاد و هشت سی برادرش را که عراق زد و شکار
آید و چون از قصه رفیقان آگاه شد بنی حیدر و عوالمین روی بگریزید
و درین اثنا سلطان محمود سلجوقی مجار شده وفات یافت رفیقان بآوردند
قزوین تاجت کردند و دولت دینی را سبب چهارم را که گفته است از شریک
بار دست آوردند و بعد از آنکه در دست نفروینی را انقل کرده و در ایام
حکومت کیا بزرگ امید خدا را بخواه از اعیان و اشراف در کشندگی از قتل قاصر شد
شرق خرب ابو سعید و دست و دیکر بستنی که در هر زم گفت نفوز رفیقان شته
شده و دیکر سعید و تشاه رئیس صفهان داشتند و عاکم را در هر زم خلیفه در کس
تبریز حسن بن ابی القاسم مغیرت وزیر و همچنین حمزه و دیگر از اعیان دین و دولت است
خدا را بقتل رسیدند کیا بزرگ امید شیراز و دست خود بر وزیر خود را و سعید کرده
حمزه بعد از وفات او و بن کیا بزرگ امید در حکومت استقلال یافته و در ایست دولت

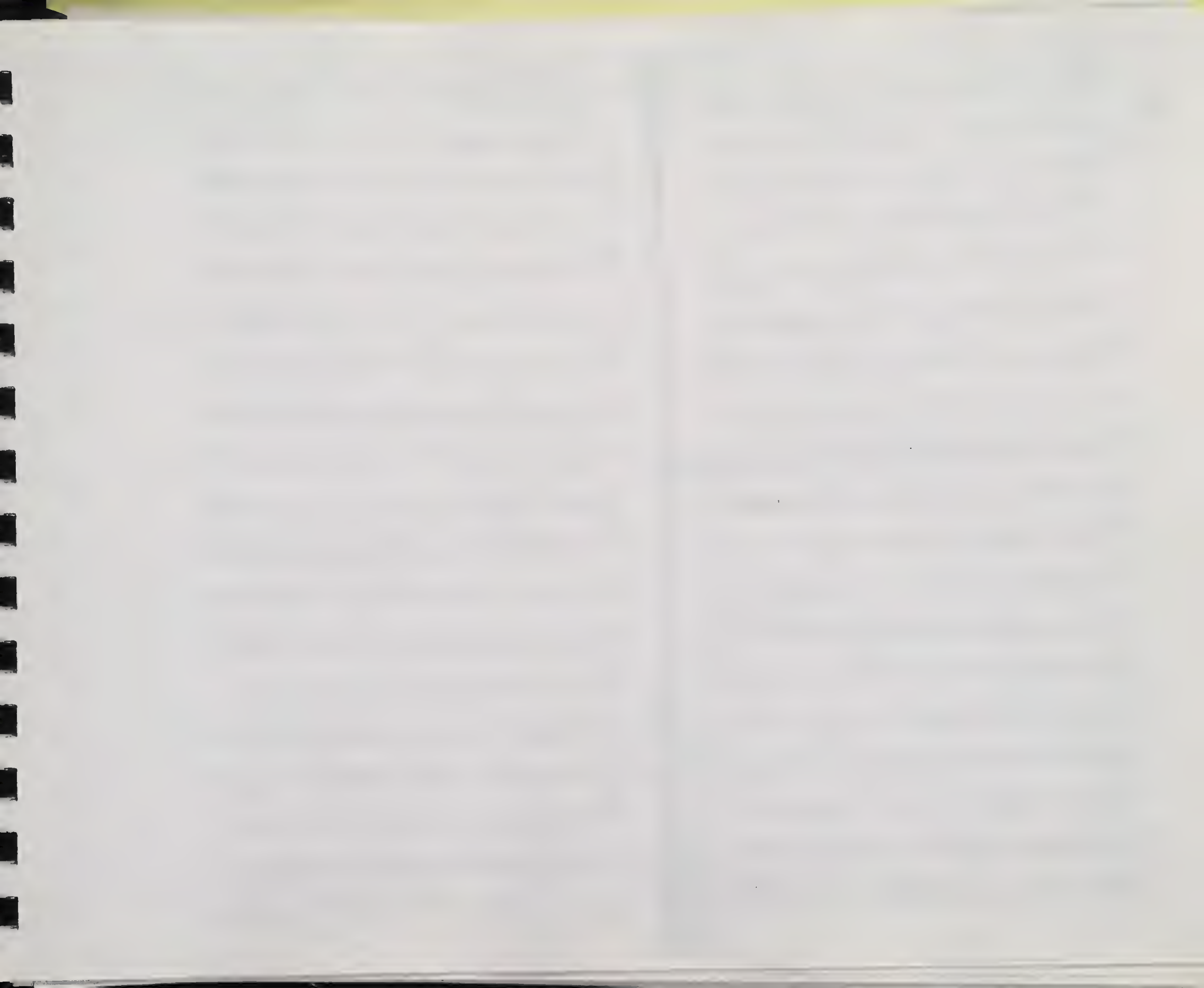
دولت و اقبال او را شد و با باند کبر تر شد با باند عباسی به سرور اسلام پس بر سر
استیلا یافت و بعد از آنکه در انسانی راه بیت خدایان مقتول گشت چون این خبر
رسید غیبت شهاب از زرقاره شربت کوفته از انوقت باز خوف بر با قاطع را از خبر
عباسی استیلا یافته و در از مردم نهان کردند و در زمان سلطنت و دعوت محمد بن
را در ایام کربلا و انرا در رفیقان که نیکو با طواف و جواب تاخت کردند و معانی
انرا در رفیقان کربلا با تافت و لا قدر الله تعالی دست داد و در اکثر مبارک بر اعدا غالب
و کیا محمد بن بیدر خویش حسن صاحب در اوقات رسوم اسلام و احیای معنی محمد رسول الله
و بعد از آنکه در اسلام محبت علی و سید الشهدا می نمود و نیز انقبالی که در او ان سلوک که
سلطان سلجوقی بولایت رسید و رسول کابا کوفت فرستاد تا اگر کیفیت معتقدان
است که بودند ان جماعت در جواب گفتند که عقیده ما آنست که خدا را عز و علا بجا
باید شتافت و باید دانست که خرد و نظر و دست ان باشد که موافق قول او است
بیکم و مطابق فرموده رسول دینی و رعایت احکام شریعت غراب و جوی که می خد او
بان ناطق است بجای باید آورد و قدای تعالی در قرآن مجید فرموده است در سوره او خبر
از محمد و محمد و قوایب عقاب و شتر ایان آوردن از جود اجابت است و کبر
و از سر که در حکمی از احکام الهی خود توقف کند و خونی از آن غیر و بر الحقیقت معتقد
عزیزان که گفتند که اصول و فروع ما است اگر سعید به سلطان باشند نه با الایلی از
داشتند دولت را فرستاده مادرین باب باری فضا و کیم چون بر لولان راحت نموده
سخن را بسلطان رسانیدند سلطان را بهانه برداشت و دست از تعرض آنها کوتاه گردانید و
محبت نسبت به حال حکومت و سلطنت قیام نمود و چنانکه فی الواقع کرد و در ایام دولت





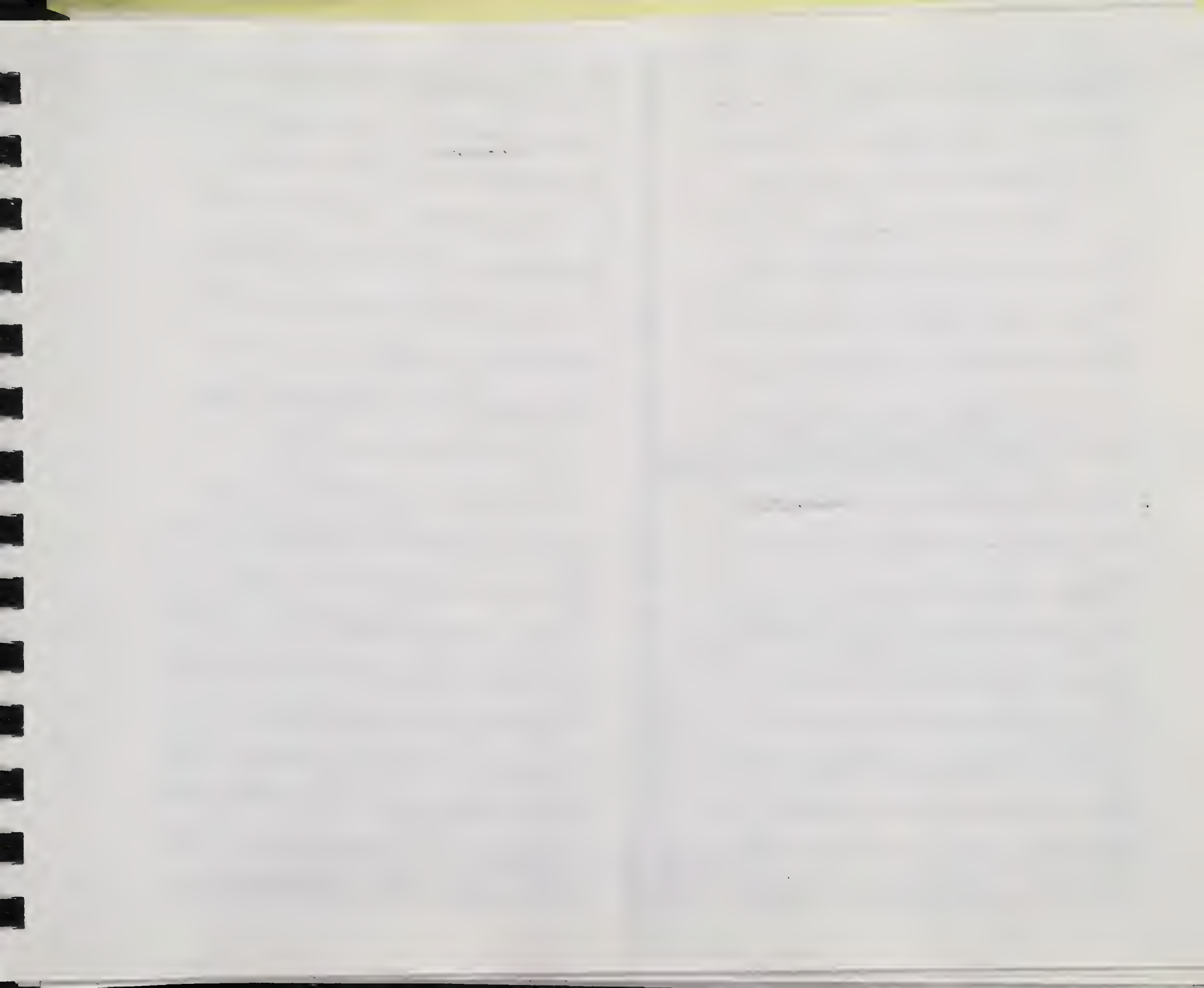
فنام نامه را قمر خروف از مولانا یوسفه کاتب استماع نموده گفت یکی از لغات
جنین روایت کرد که روزی با محنت رسیدم در کتابخانه این بیت مشاهده کرده
نوشته دیدم بیت سرور نشست غل شرع تاباید از وی تا محمد دم روزگار علی ذکر السلام
در باطله چنین سخن غل شنیع و حرکت قبح ارض صادر شد در ولایت و در میان
رسم الحادانش را گشت و لفظ ملاحظه را سماع علیه طلاق یافت و حکام سابق بزرگداشت
و اعدا شریف که منتهی بجا آورده اند به نام شده اند آورده اند که حسن اگر چه در خطبه که در
مقدمه رسم خوانده اظهار کرده که و سیر محمد بزرگ امید است اما در حصول بی اصولی
که باطراف ولایات منتهی است و کاهی بخرید این منتهی در هر یک که از اول
برادرین مستقر است و از جمله مکتوبات او که شتر منقول بود است که وی نوشته است
منظر که از قبیل وی نیاب بود در شهرستان فرستاد منضم آنکه منتهی می شود
و مرد و صلیفه خدای بر روی زمین منم و صلیفه من در قهستان رئیس مظهر است و در آن
و یار ما بد که فرمان آورنده و قول او ماقول من دانند و آن رئیس محمد نهاد فرمود که در قلمرو من
اما به منبری نیانند و او به منبر رفته مکتوب حسن بر خطابی خواند و علی الفی اظهار طرک کرد و
و در بای منروف و فی خواسته شراب خورد و در رسم الحاد و در مقدمه و انشای
و جماعتی از انجمنی است مکتوب را علق اسلام در حرکت است و حلاز وطن اختیار کرده و
از اسمعیه که در و در قهستان علم کفر و طغیان را خواسته بودند گفته اند که در زمان و در
شخصه از لغات و معجزه المستقر باشد بر سوم و لطف بابو الحسن در جمعی بود و در
او یک لایحه مالکوت است که که یکی از اولاد نزار که بر علم است مستقر است بود
سجده خویش آورده و ابوالحسن این سر را خنجر حسن صاحب با یک سر زینت نهاد و بعد

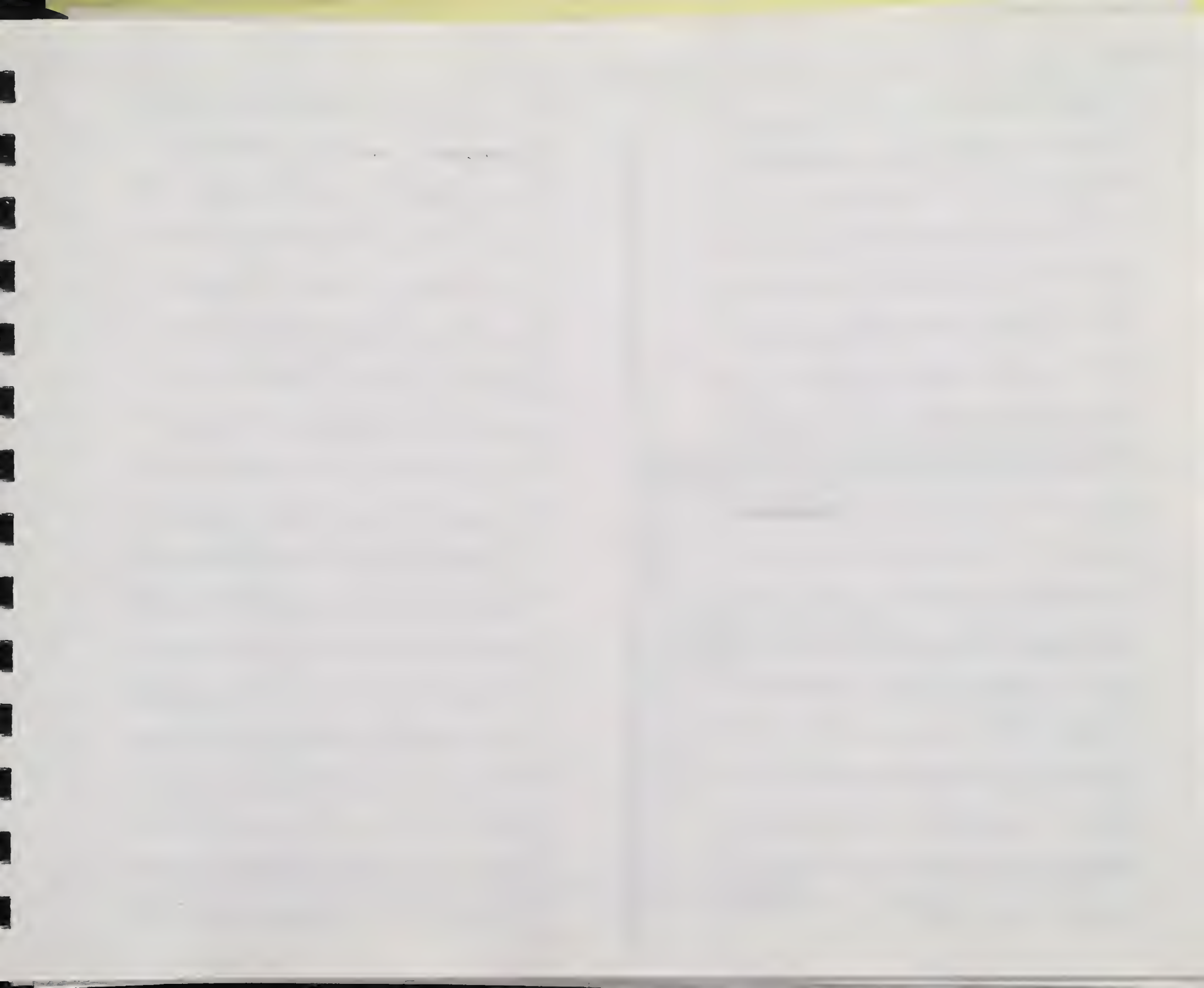
و بعد یاد اکرام و احترام ابوالحسن بقصص الثبات کوشیده بعد از سه ماه او را خشت
داد و امام را در قریه که در پایتخت بود متوطن گردانید و امام مذکور در این قریه کوشیده
و در زمان محمد بزرگ حشم او مطلق سری که عبارت بود علی ذکر السلام باشد
و است و حسب اتفاق درین روز از منظر محمد بزرگ امید نیز فرزند می شود و است
در بی علی ذکر السلام را در جاده کشیده قبله برد و رفتی که یکس در خانه که فرزند محمد
در اینجا بود حاضر نمود عزت در اینجا رفت و علی ذکر السلام بجای که بودی محمد در اینجا
نهاد و طفل را از قلعه برد آورد الی آخر ما قال القصه چون فصاحت و قیاح علی ذکر السلام
از خبر بعد از آن و در موده برادرین او که از نقابای ال بود بود و با حسن علیه السلام
و اتفاق آید و در قلعه لا حصر فی حدی و سنین و حشمتیه ان ملعون را بر هم
کار و بی از بای در آورد و چون علی ذکر السلام بدو منتهی شد و شناخت بزرگداشت
و بی بد محمد بن حسن شست چون محمد بن حسن بن در حکومت مستقل شست آن زن
با تمام است اقرار باز و نور و انات با مقام خون بدست این محمد را اظهار کشت
از بد حالی تر بود و در دعوی امامت محمد نزد سواد عای حکت و علم فلسفه که وی علیه
در آن فن و سایر فنون حوز و انفرادی و در علم معقول و منقول و فروع و اصول
و در وی شیخ روایت کرده اند چون آن حکایت بسیار تا به نسیه فرار و ابراهیم
و تقریب منیا آورده اند که امام محمد بن زکریا که از توفیق و توفیق مستثنی است و
ایم و است محمد بن حسن در از بای رفت و از انجا مر احب فرموده و برای رحلت امام
انداخت و با ناده علم شمول است حاشا گفته که امام دعوت ملاحظه قبول کرده
علیه علی از دعای این باشد این سخن بسبب آن خباب رسیده نهایت بر یک غیر دانه

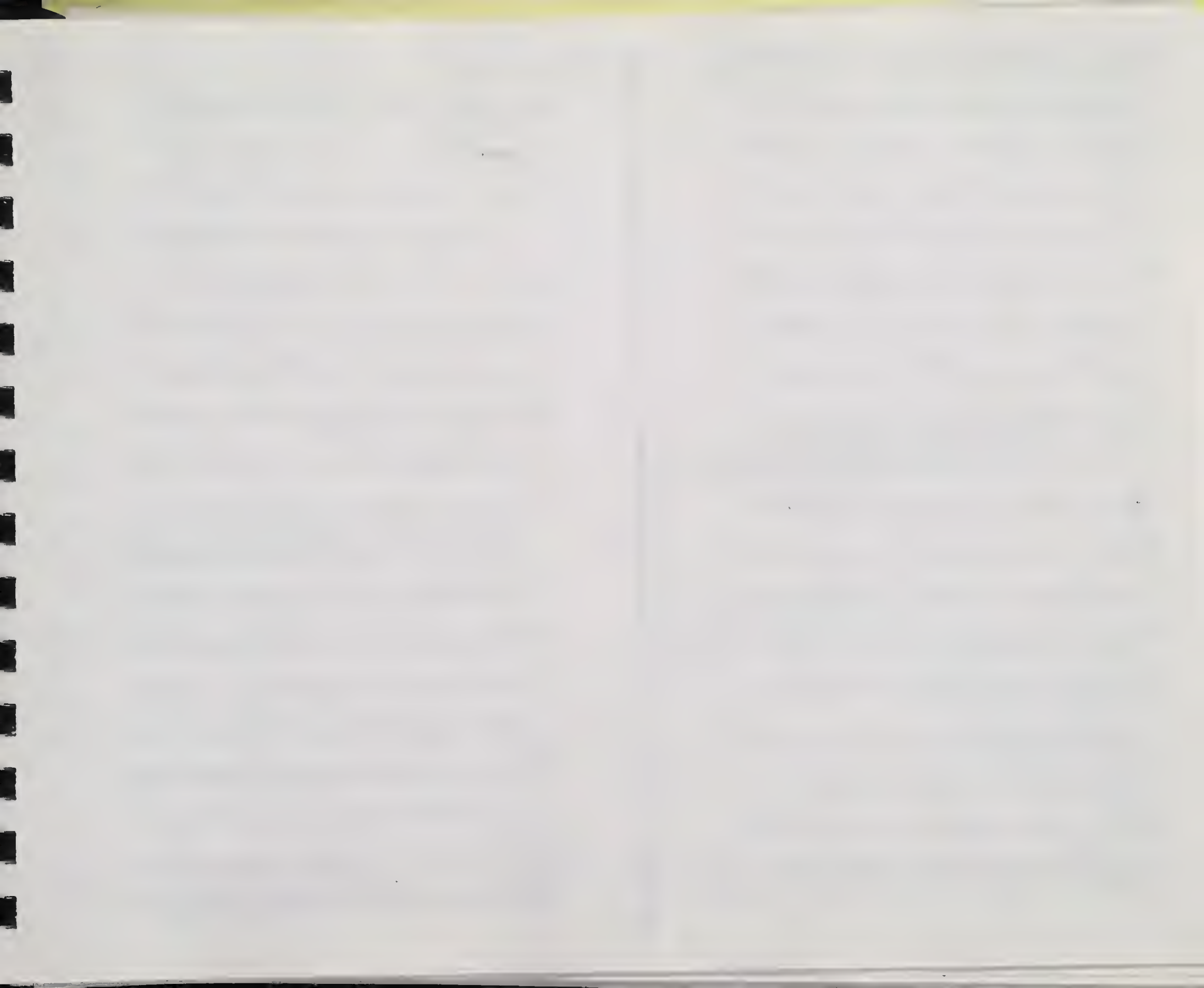


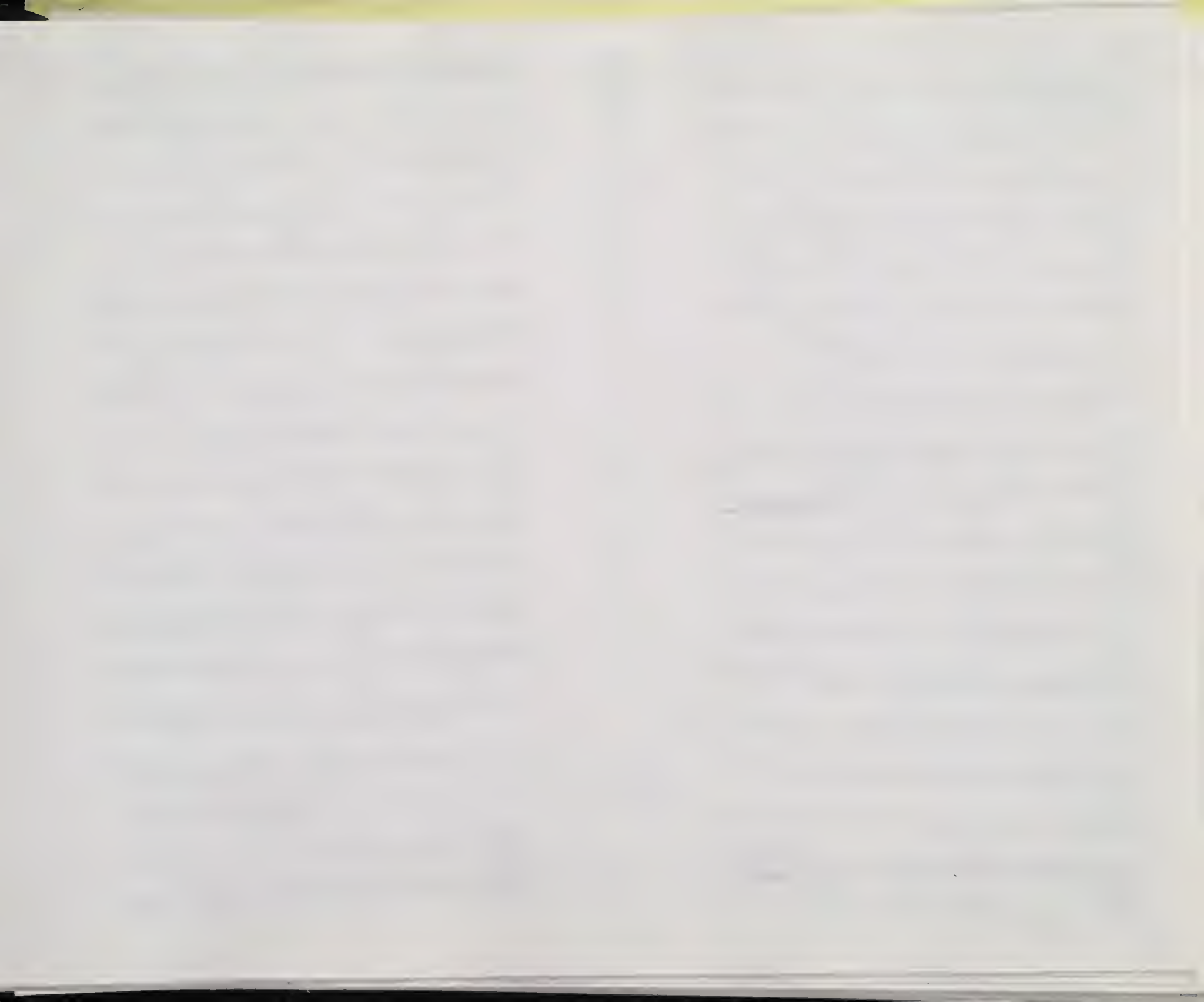
خاطر نشسته بجاوت خسته کس و زخم نهفت ارم بری رفته ز ماطن و عین
کن و این خبر با محبت رسیده محمد بن حسن فدائرا بر زینت او تا با نام ملاقات نموده
در وقت خرمیت از بیجا محبت محض رسیده فدائرا بر زینت او تا با نام ملاقات نموده
رفته ابرق و عینوس امام فخر الدین استخدا یافته مودع امام کرد و اندک
ام و منجر کسم که تعلیم و تلمذ اشتغال نمایم و دست نهفت ماه در مقام استخدا و این عین
مجال یافت تا روز خادوم امام را و دید که از خانقاه پر شد آمد برسد که مجلس امام
کسب جواب داد که گشت فدائرا گفت تو کجا میروی جواب داد که گشت مولانا
طعام می ارم فقیه فدائرا گفت لحظه توقف نادر که مسند حیدر لعل دارم و منجر کسم
آن را از حضرت مولانا استکشاف نمایم که فادوم قبول کرده فدائرا بنای امام
آمد در خانه از نوکر و خنجر کشید و اما را بر زمین انداخته بر سینه او نشست
گفت از طلا غرض تو چیست گفت اگر از ناف تا سینه تو را برم امام بر سینه
بجایب فدائرا جواب داد که تو را را بر من نه گفت که در امام از روز زینت
فرمود تو به گروم که دیگر از نا طهرین شما گشت ایم درین باب تو کید بر زبان آورد
فدائرا گفت که جو از خنجر من خلاص کنی بهم خنجر من قبول نمی و بر که بر آید
امام سوگند خورد که بی تاویل و بی کفاره بیاورد فدائرا بر سینه امام خنجر است
تقبیل تو ما خود نمودم و الا تعقیب جزیر من در شتم اکنون به اندک محمد بن حسن فدائرا
و انما سر نموده که تعلیم و تلمذ اشتغال نمایم و دست نهفت ماه در مقام استخدا و این عین
در مقام اطاعت و التقیادیم و دیگر فرموده که ما از نهی عوام هیچ بایستد ایم
این نیت با ما بر شمال جواب گفت بر کنید و بایستد که شما را با طاعت و تلمذ

و زینت ما در از گشتید که کلام شما گشت فی الحجاز است می باید امام گفت فتن
من قلعه سرخی نشود اما من بعد از منج امری صادر نگردد بلکه مخالف مزاج امام الکوت
باشند چون سخن با بنیامم رسید فدائرا سبب شمس و شمس و دنیا و زینت از مسلمان
گشت و گفت که این وصو و طیفه یک که شمس است و بر سال از دل و آفتاب
که این سنگ از شمس الود الفضل بگیرد و در دیوار و نایق من است باید که چون ام
علازما از انصاف نماند که بر دو لب بولا جنت شما فرموده فدائرا بعد از ادای
بدین کلمات شما خطبه غایت و امام زر و غلبت تصرف فرموده حضرت سلطان
غور غیاث الدین و شهاب الدین رفت باز غور خجاست خوارم شتافت بر ست
در حضرت سلطان محمد خوارم شاه کسب کرده بود در حج و در حضرت ترمی نموده
دید که امام فخر الدین در زینت از طلاقات با فدائرا زینت و در سوار و افاد
زین مسند خلافتی رسید فرمود در خلافت الملاحده فقهیم الله و در عمر الله و فقهیم
چون صحبت امام با او در گرفته چون مسند خلافتی رسید فرمود در خلافت الملاحده فقهیم الله
لفظ کلمه متغیرو در روز یکی از شاگردان بابا نام گفت که مولانا قبل از این زمان
تلفیت ملاحده می گشت دو اکنون تدارک فرمود امام جواب داد که اسما علیه
و انما سر نموده که تعلیم و تلمذ اشتغال نمایم و دست نهفت ماه در مقام استخدا و این عین
در مقام اطاعت و التقیادیم و دیگر فرموده که ما از نهی عوام هیچ بایستد ایم
این نیت با ما بر شمال جواب گفت بر کنید و بایستد که شما را با طاعت و تلمذ
عینی زکوة السلام تا در سینه سب و سبانه محمد بن حسن در زینت و تقبول بعض
نست بعد از وفات اولی سر حلال الدین حسن بن محمد بن حسن بر یک مکتوب





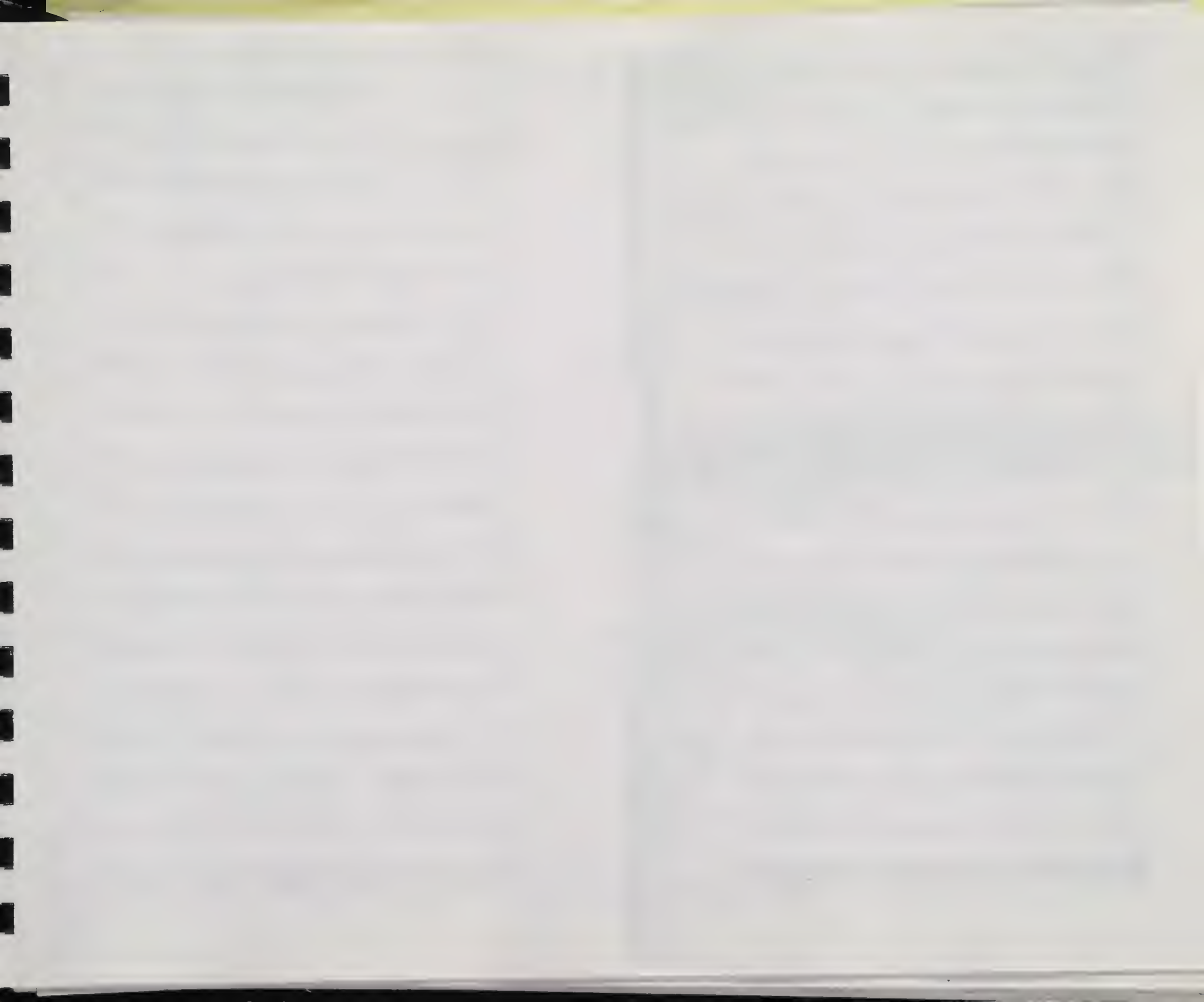


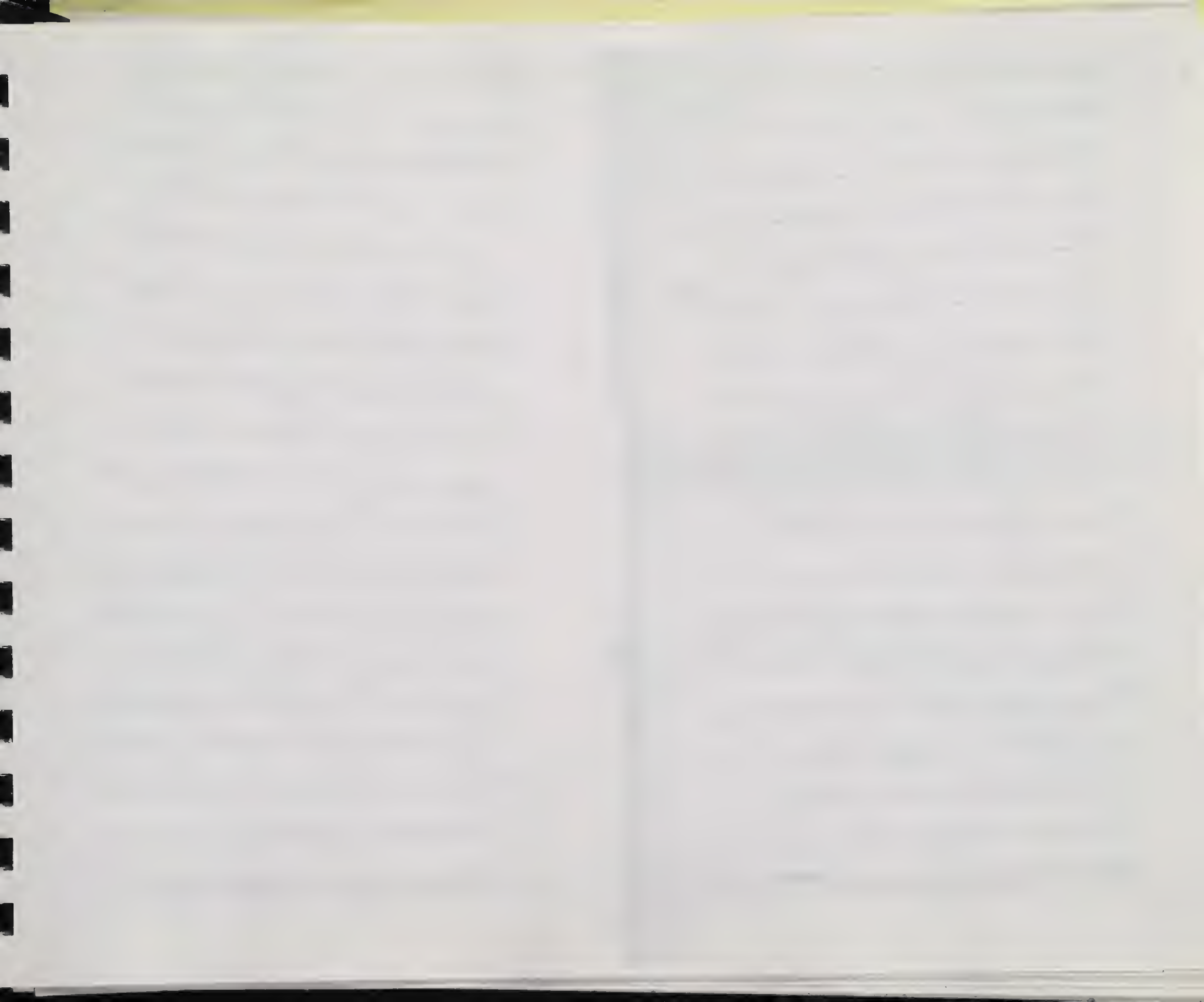


در اخبار غیب نمی کنند و آن را حجت می دانند و از جمله غرایب است که شیخ طلال الدین سکوت
شافعی و تائید الحلف است که لایحه بوده بر طلال خلافت خلفه اسمعیله جادی که اهل
روایت کرده اند و در باب اقتلا و زنا خلافت عیسای تازیان ظهور بعدی آخر الزمان
و بر اهل روزگار پوشیده نیست که تا حال اسامی بسیاری رسیده که خلافت ازال عیسا
بر روی رفته اند کلام و قیاس فی البین غیر حجج الی ما کن نصبره این گفته در ضمنی دیگر
از تائید خود که مذکور است آن مخبر نموده گفته در اول مرتبه که کار بر علیا بسته عاصی
قادر باشد عیسی خطبه بر محضری آنها دهند سید رضی الدین مرسومی نیز مایل به ذکر
خطبه مخبرها ده که از جمله ضعیف است و رفت بهت بشمار بر طلال و خلفه او را را از جمله
نوشته شده اند در کراهه قطعه که گفت که خلافت و حجت خلفه اسمعیله است
حجت و حجت حجت البیسی التمل فی عبد الاعادی و بعد الملیف العبد و ضعیف
این که خطبه اشید به گفت و زنی ظاهر بر رسید رضی الدین در بار او میرفت
عم الدین را طلال و بانی آن کلام آغاز کرد این که چون بسید رضی الدین درین باب
سخن گفتند گفت من این قطعه را گفته ام ضعیف گفت اگر او این قطعه را گفته باشد قطعه دیگر
بمنقول مرقع لب اسمعیله می بود و درین باب مکرر کرد و رسید رضی الدین فرستاد و اول قبول
کرد و چون رسید رضی الدین و فاضل را و در عراق عرب حج بگشت و فاضل و نه ضعیف
بمانست این که در وقت لاجرم با راضی شد که سید رضی الدین می گوید مخبر و که آن قطعه
را درین گفته ام ان شاء الله تعالی و بعد از سفر آمدی و فاضل را و بگوید باقیانی را که از علماء را نیست
نخدا و فرستادند تا او را رسد که او در غده الطاب فرموده و قد کثر القول فی نسب
انفک و الدین است و لو علی الخوف و مع ذلک هم الامم السیخ و کتبوا بکتابهم انهم فی حق

حجت شافعی که از اهل
الکوفه است

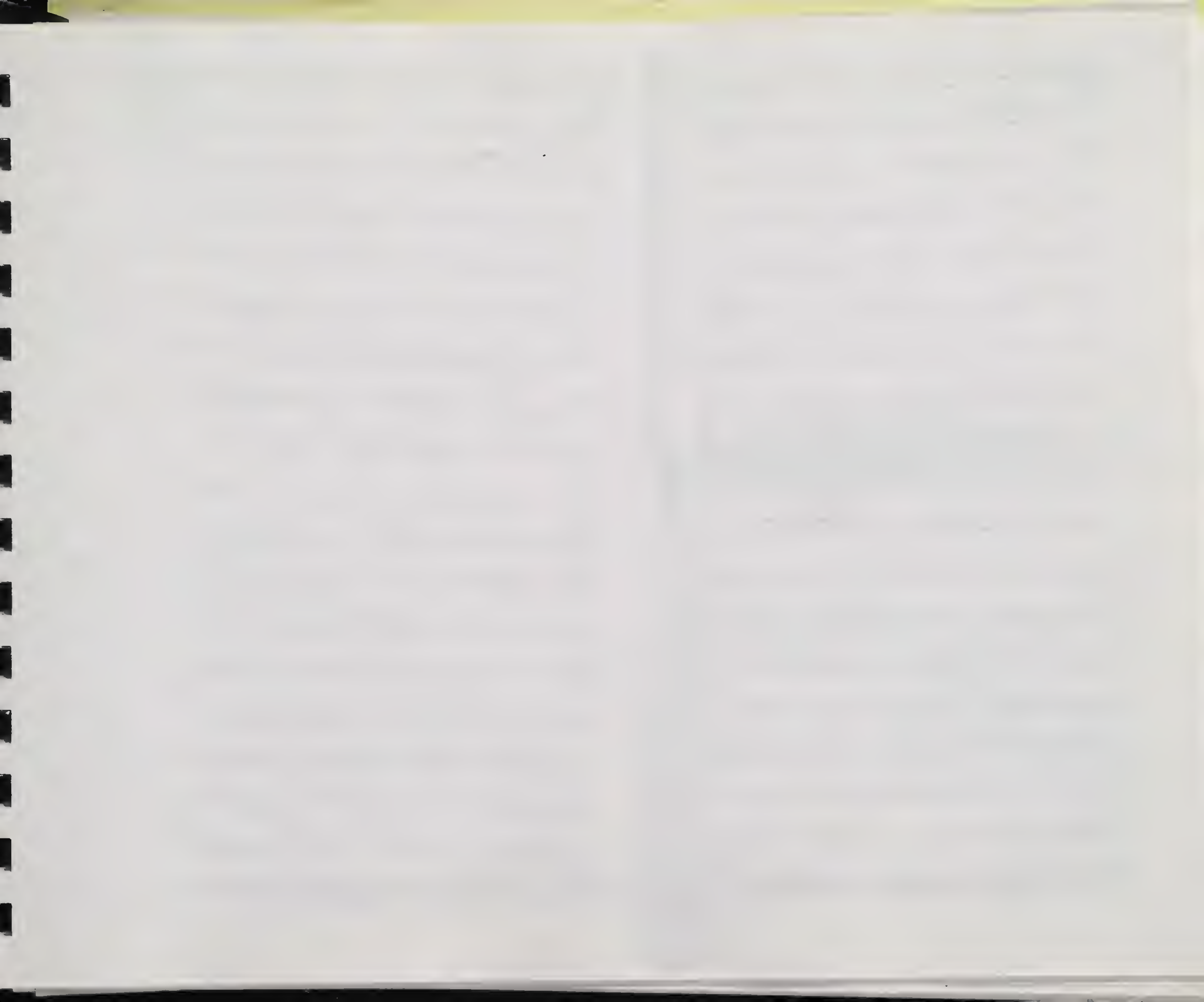
در اخبار غیب نمی کنند و آن را حجت می دانند و از جمله غرایب است که شیخ طلال الدین سکوت
شافعی و تائید الحلف است که لایحه بوده بر طلال خلافت خلفه اسمعیله جادی که اهل
روایت کرده اند و در باب اقتلا و زنا خلافت عیسای تازیان ظهور بعدی آخر الزمان
و بر اهل روزگار پوشیده نیست که تا حال اسامی بسیاری رسیده که خلافت ازال عیسا
بر روی رفته اند کلام و قیاس فی البین غیر حجج الی ما کن نصبره این گفته در ضمنی دیگر
از تائید خود که مذکور است آن مخبر نموده گفته در اول مرتبه که کار بر علیا بسته عاصی
قادر باشد عیسی خطبه بر محضری آنها دهند سید رضی الدین مرسومی نیز مایل به ذکر
خطبه مخبرها ده که از جمله ضعیف است و رفت بهت بشمار بر طلال و خلفه او را را از جمله
نوشته شده اند در کراهه قطعه که گفت که خلافت و حجت خلفه اسمعیله است
حجت و حجت حجت البیسی التمل فی عبد الاعادی و بعد الملیف العبد و ضعیف
این که خطبه اشید به گفت و زنی ظاهر بر رسید رضی الدین در بار او میرفت
عم الدین را طلال و بانی آن کلام آغاز کرد این که چون بسید رضی الدین درین باب
سخن گفتند گفت من این قطعه را گفته ام ضعیف گفت اگر او این قطعه را گفته باشد قطعه دیگر
بمنقول مرقع لب اسمعیله می بود و درین باب مکرر کرد و رسید رضی الدین فرستاد و اول قبول
کرد و چون رسید رضی الدین و فاضل را و در عراق عرب حج بگشت و فاضل و نه ضعیف
بمانست این که در وقت لاجرم با راضی شد که سید رضی الدین می گوید مخبر و که آن قطعه
را درین گفته ام ان شاء الله تعالی و بعد از سفر آمدی و فاضل را و بگوید باقیانی را که از علماء را نیست
نخدا و فرستادند تا او را رسد که او در غده الطاب فرموده و قد کثر القول فی نسب
انفک و الدین است و لو علی الخوف و مع ذلک هم الامم السیخ و کتبوا بکتابهم انهم فی حق

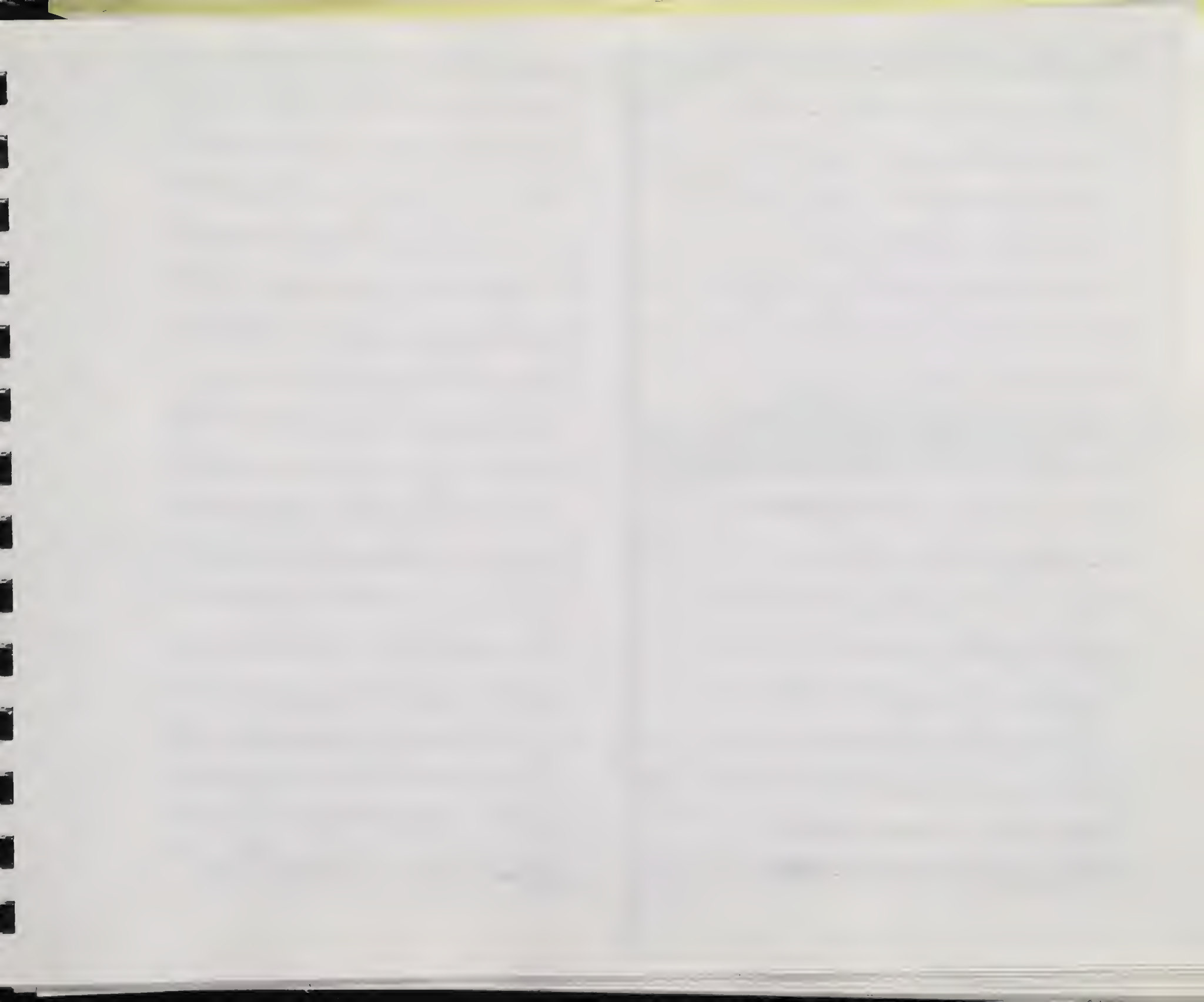




[illegible]

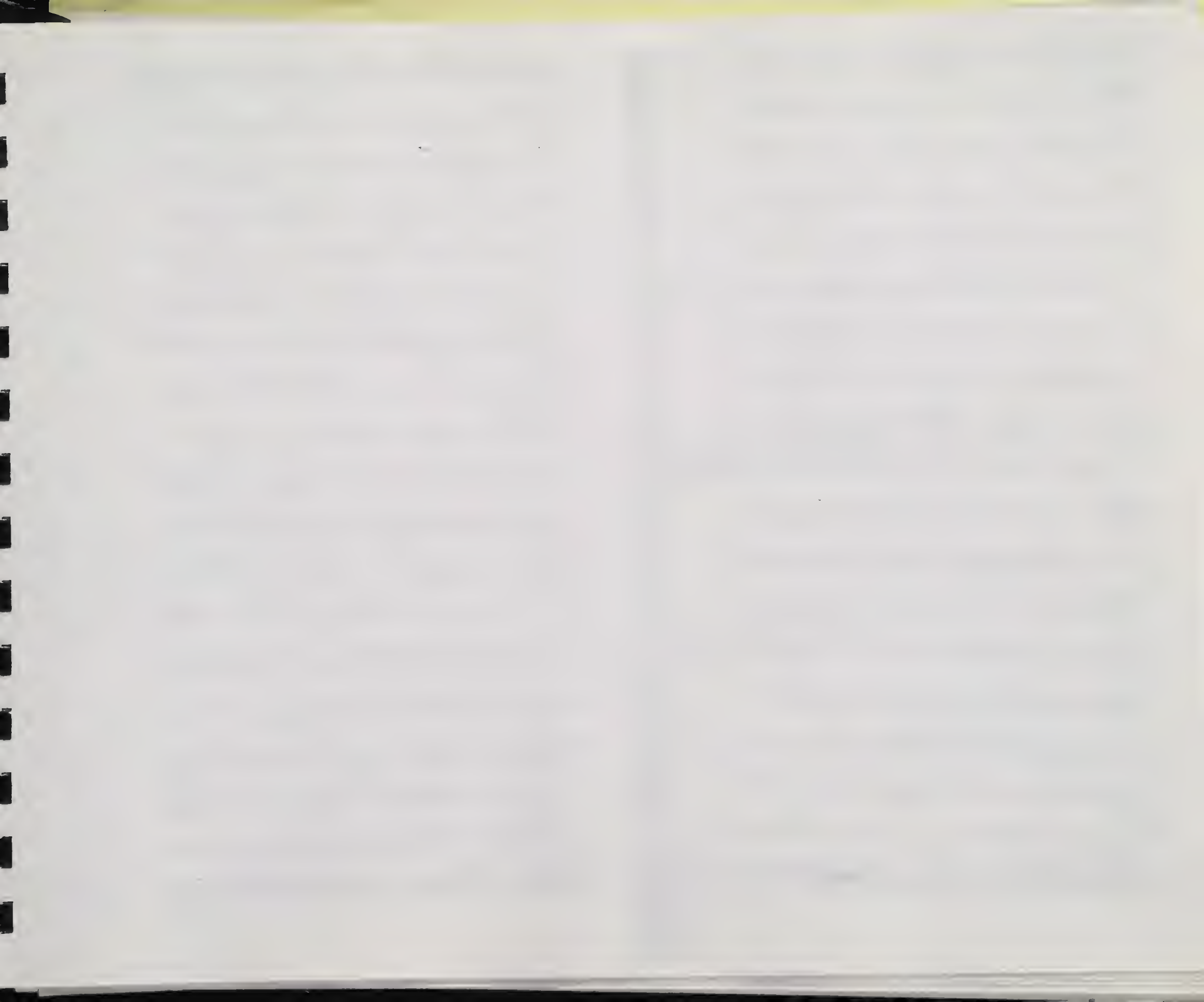
اینجاست حضرت رسول تعلیم تقدیری حق تعالی بر اوصحاب را در مبارزه کلاجه
 زبان کعبه طیبه کوایر دانست و در منطقه ای که اسلام او بار خورشید جاوید است
 بود معات ساخته خاطر اقدس ازین حرکت نامحاراد نهایت آرزو داشته و در جواب
 اعتقاد و طلب او بشمار اهلان شفت قلبه لا عفرک الله لک ولا عفی عنک ازین
 فرمودند بنی عبدالمونی و ملبور در مدارج النبوة آورده اند و مفادش اینست که آن حضرت
 علیه السلام در بعضی از سوارات عبد الله کن بر واجه ابراهیم امیر کرد
 بحجاب اضم که دو دانه کرده از بدینست فرستاده در آن سر به مجسم خاصه بود
 عام ازین ضبط در راه مشیر آنکه بر اصحاب محبه و سلام و دعای مسلمانان این اغفاد و سلام
 بود و در شرف جوارب سلام او خدا و محکم او را نقل رسانده و چون خبر آن حضرت رسید
 ازین حرکت حقیقه سلام و محکم عیال کرد و گفت چرا اسرار کنی گفت ببار آنکه از جهت
 وزیر ائمه و تهاش را سلام کرده آنحضرت فرمود لا شقیه یعنی چرا آنحضرتی دل او را
 تا عقد او را ازانی فرمود زبان طبعی و ترجمان دل است پس گریه یا اهلایان ایضا و او را
 فی سبیل الله فقیه و اولاد القومین الفی الیکم السلام است و من الاشیاء الی الله لکنه انما
 است و در راه نگاه سفر کشید و در راه خدا برای جنگ بر طلبید بنان او را و او را
 کسی که بر سازش شما سلام و دینی تو من تا آخرایه و در اینجا نازل است پس هم آمده
 و در این آن حضرت بدو را نوشت و التماس کرد که آن حضرت از برای او طلب کند
 کند و چون از او طلبه اصلی الله علیه و آله و سلم از آن حرکت تا عالم کوفته خاطر شده
 فرمود لا عفرک الله لک ولا عفی عنک یا مروزه از او نه عفو کند از تو پس هر چه حاجت
 ماکت می کند از آنکه با او در خود و محکم او را سر و بر او ای بعد از شفت روزگار





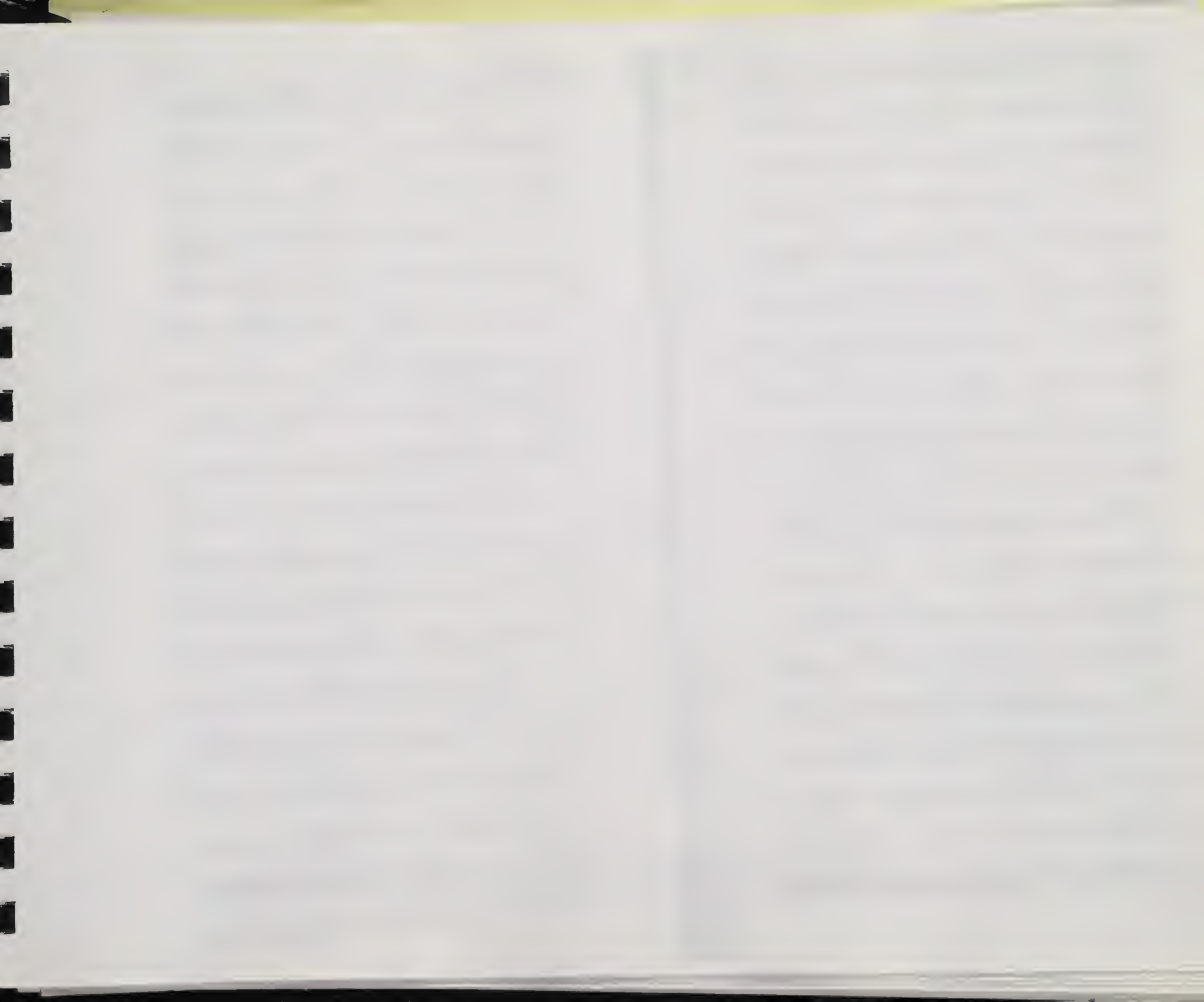
وحي بر محمد نازل می شود بر من بسم وحي می آید به طبع من تر نشسته بلفاف است و است که در
بد کرده بود آن حضرت در ششم که خون او را با جاعه و یکس بنه است بلفاف نداشت
شفاست بر قبول نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خند خاست عثمان
در حضرت است که آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بر عثمان آورد و در آن روز
که در گفت که منم خدایت می کند عبد الله بن مسعود و او را بر او آورد و آن حضرت
با صاحب و فرزند او می نمود در شش ماه مرد در شش ماه که فرزند او رفتی که باز دوشم
داشت خود او از دست و می میگفت دیر افتند از رسول خدا اگر دوشم رفتی می کرد
بچشم و ابروی گشتم انداخته بود که نمی شناسد و میگوید که چشمت توی از نور موقوف است
کدامی در ارج النبوة و غیره و بعد از آن خلیفه ثالث او را به صوبه دار مصر مقرر فرستاد
از نوع ظلم و ستم بر رعایای مصر از و مظهر انداز غارت اشتها و محتاج به بیان است
در بیعت گذشته مشروط با محض سبک است با انهمه بنای اعمال در ستم عبد الحق
در ترجمه و می نویسد آورده اند که مردن آمدن ابی سراج کور بود و چون وقت
شد گفت خداوند بزرگوار را در آخر عمر او در نماز که دارد و سلام داد و دست راست بر
خجسته که سلام بدست چپ دهد تا که بفرموده روح او به جنت رسید این روایت
صنف است منصفه میاید که از این معلوم می شود که توبه در صحیح بود و عایش خیر است
که این است که از حجه حالت کرده اند و بر سبک است که خیر حق نیست که قول و کردار است
که از حجه حالت کرده اند در مقابل قبول فقر نموده آن حضرت است عبد الله و او را که
است از دست چه این سخن محال بود هم قولش با حجه است لیکن بعد و خیر خدا می
بمعروف و سبک بنابرین است او را و آن را که سبک و بدیدار است

بر من بنام و بن ابی نعیم است با قطع نظر از سبک و ما و قبل شهادت او را که
عمود و در بر خود بواج فرموده و در قصص مشهوره که از شرطات است و در بیان
خبر منصفه این است که بعد از آنکه فاحرست یو یا علی بن احمد فقه با علی بن المبرک بن
موم و دیگر عبد الله بن محمد است بنای عذر و اسلام اول او نهاده و او را که
که نمی در مجوز و نمودن این توبه تا به کمال صغیر یا به و قال عبد الله بن مسعود بنی
ما ما حضرت اعمال را می طار در به اعمال را خلاصه نه فقال الان کمال نیک و است
القلب و کما عبد الله لول من عذنی الاسلام و قد تقدم قول عمر بن سعید و کان
اول من نقل الحديث من انصار سید الی التوبه اول من نهی عن الکلام بحضرة الخلفاء
و کان الزا سید بر ارجویم و ادا صلیه علی کما یقال به شیخ الحارث و اهل من نهی عن الامور
یا محمود فانه فی خطبة بعد من التوبه و لا یامری احد بقوله و الله الا حشره
انته و در روایت که از صفای فرمود و در طهارت و توبه است که این مختصر کار
این در نوشته بسبک ما لایز که کلمه در بیع نام که لفظ الکفار رفت در نام
خمس گفته عن جابر بن سبیح قال اراد الولید ان یخرج و کان یزید و الخمر فوفی طهر الکعبة فقیل
من کفر ما به فسخه فزمن و لک انه فعل لویا فوجه انتم ما است مع او و انما و کما علیها
و انما لکما انما فقیل له الدابة نهاد من الحی من فاشع من راقب فکما سر مات غما
و فانه لکذا الحیو از صاع الی سبک است که گفت که بعد از آنکه چه نموده و ما
نمی تواند که از سبک است مجموع راجع از ارج اقدام نمود و از کفریات و فرقی او را
بسیار متفلس است از آن جمله اینکه او را در سبک است از او بار بار روده و او را
و خیر مجید است از این است که با دوده خود نشسته بود و از او فرموده است و از او که کفر است



زنده در طالع محسوس وقت محسوس کافای زخیر بود با لیس مهر در الم حاق بوقه حسن
 در حراق بوده در هر دو ستاره از نظر ترمیم و مقابله همیا از لطف و ریح ننه
 در عترب بود با راه را احاطه قرآن بخسین در برج ناری اتفاق دود داده عرض کرد
 این عمل بختیغ از این مجرب است که خارجا لکهار این است خزانة انوار است که کم
 نفاست مردم مردم کا داد و مرد حارست گشته مذبت نایز کرده و میر و روضه
 الحویث میفاید اقبال الخافه این عسکر و غیره انهمک الولیدین شریه الحمر و لانه در فضل الله
 در انظره و اقل علی القصص و السور و القدر و روح الله ما و المعین و کما یضرب بالعود
 بوقع باطل و منشی با زلف و کما انهمک محارم الله تعالی قدیم الفاسق و کما لکن
 انیه اوبا و مضاعفه و ظفر و اعرضهم بالفتنه و الخور الحدیث و کما جواد الفضل و ریح
 لم یکن فی بنی اسیر کنز او مانا لشرب السماع و لا اشته حربنا و تسکما و انتها قانار الله
 من الولیدین برید یقال انه وقع حاربه و یوسکر و جاره المودون و یوزونه
 با صدقه خلف الالصلی بالناس الی علی علیت نیابه و شکر و جعلت بالکین
 خسته سکر و قبل له اضطع ربه من حمر و کان اول طرب النبی نفس فیها الی رب
 نهما حتی یبذل النفس من اطراف و علی الماد و ی فی کتاب الله
 لویا فی المصحف فخرج به نور و غریب استفتح او فاب کل جبار عنده قری
 انوع کل جبار عنده فیها انداک جبار عنده او اما جئت ربک بوم شرفان رب
 الولیدین لم یلب الا انا با حق قبل الشرفه و صلب رب علی تفره ثم علی
 انهمی محمل منور لک و لید در شرب خمر و لذات دنیا نهک و آخرت را بسویست انداخته
 بود در لوب و محبت داشتن مایه ناو متنان معروف بود و از آن زمانه و از آن زمانه

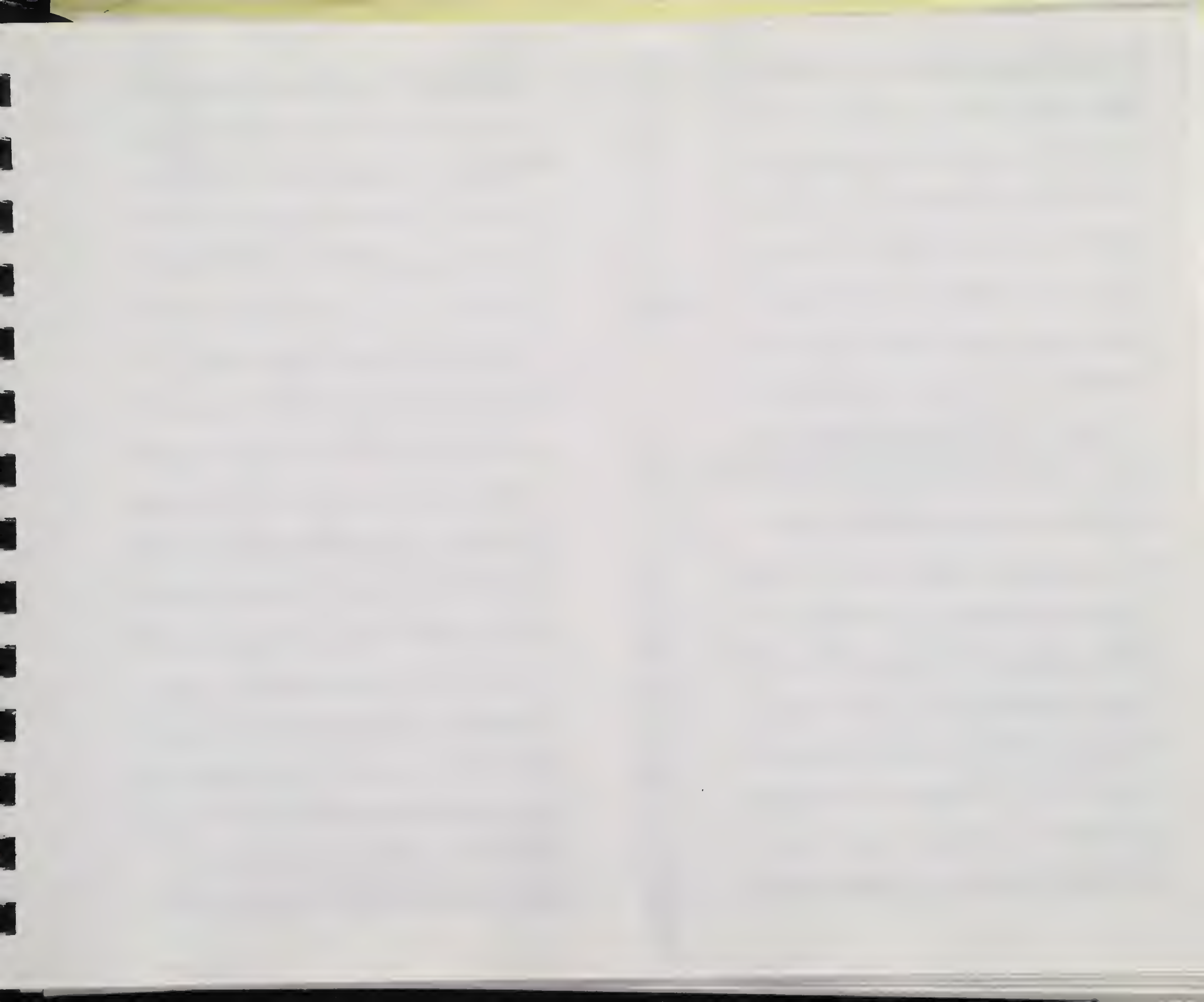
و طبعه و فی می نواخت و تنگ محارم الهی بوده بود و با جبره طبع الفاسق کرده بود
 و در اوب و قصص و طرافت کما یترن بنی اسیر در لذت و خود و صفت عارف ترین آنها
 بود بصفت جبر و بخشش القاص و اشته با این همه در بنی امیه در بد امت موزن و ترن
 بخود سماع و شکر و تنگ و انتخاف ما در امت کسی از روزیاده و زخم و مرد است بنی امیه
 مستی با لکین مفارقت موزده بود وقت باید و موزن او را اقبام جماعت نماز اعلام
 نمودن با خمر سکونید و کرد که امر و نماز با مردم نیز این کفر کسی نکند و بس که کفر و کفر
 او پوشیده در حالت خواب و سکر با راه است مسکن قیام نمود و گفته اند که و لیک حویث
 ساخته ویرا از شراب برگرفته بود و هر لحظه در طرب می بود و خود را در ان حویث
 انداخت و الله شراب میخورد که از ره در اطراف او بر بنی امیه و دوری که از کجا
 علما شافیه است در کتاب دین و دنیا و ایت کرده و روزی که مصحف محمد بطریق
 تفادل نمود این ابی که بر او استفتح او فاب کل جبار عنده ان ناسا و لکن مصحف را
 ابرو کرد و این ابیات موزده حاصل نموده انما انت الما جبار عنده را عبید
 می بنی اسیر انک منم جبار عنده در کاه روز محشر جبر بر و در کاه خود حاضر نشوئی شکایت
 کن محض عرض برت و بگو ای برادر و کاه من و لید را باره کرد انهمی با انهم خضای
 و نهما حمیده است از اهل است انهارا از اننا عشر خفیه منهار نه و زخمه ناسو و
 باعث تقویت و اعزاز دین متین می انهار نه از انهم حجاج بن یوسف که قدومه از راه
 و جبره طبعه برادر و شکسته لا عید الک سر و نه و خسته خفیات خاشع و ظلم
 و جبره طبعه برادر و شکسته لا عید الک سر و نه و خسته خفیات خاشع و ظلم
 و جبره طبعه برادر و شکسته لا عید الک سر و نه و خسته خفیات خاشع و ظلم





[illegible]

دست بمراتفت که در دل ترک انوک که بر تعالی ان عرفی الهدی علی تعجب بملک و العظم
 ما الله غیره و کس موسی فی خیر الخیران و موسی بنده امیر الملقب با بهادر و الخیران امر و کان
 بکمال انتمی بر تقدیرت می گویم که حکام افرامیده که توفیق از انحال این امور توبه و انابت نموده
 بین کس که در وقت شرف شدن کفگیر بر محمول بود منع کرده و مردم را از دعا نمودن
 و صدیقه گرفتن و در زمین کسب نموده و این حکمان در روز نیات الاعیان معیر مایه و
 سه شنبه غایت دار مجامع امر بهدم التمسیر نموده و تمام کفایر مایه بایر المحرم و در نهج جمع آنها
 من الملکات و جمیع باها من الامار جماعه و الاجابر السکین و جماعه اسلام جماعه من النصار و جماعه
 عده انسته نمی عن تقصیل الارض که وعن الدعاء که در الصلوة علیه فی الخطب الکائنات
 بن علی ع رضی الله عنهما علی امیر المؤمنین سر فخر القیام من الذین یکن لاوت
 و مال این امر شیع را از نهاده باشد و شیخ شتین که ترب در فن سیر و تاریخ
 ندارند و آخر خود و در نهج و غیر مناجات و مکالمه او بتالی باعث کفیر می آن
 نمی تواند که به بیمار را از نهج صوفیه و غیر مکالمه با حجاب مایه غایب نموده اند و احد از انست
 آنها تکویر نموده در نهجیات الانس و دره عین انفسه و اینها در مصنفات خود اند و دره
 که به اندیشه غیر الوکیل ج در مناجات گفت الی ما اهلکم فی خلق جوارب الیه که اهلکم فی
 روحانی شوره و ملک و صغری فی ملک است و در نهجیات در ترجمه شیخ الاسلام احمد
 در هر طریقی می نویسد که بر دراز کس باز گردم غیر خرد او را از کس و در فن کید میگرد و منست
 بر او بر نهج نام او باز آیم که دل بر یقین متعلق از شتم تا نگاه او از سخت کسب است
 که در حدیث عبور بر جوارب مایه او را فرامانی ایسم تا و در انسخه عدد منجور قبول
 نمی کند و از جوارب عبور تا از قبول کنم در هر روزین بنام و گفت الی تو یار که بعد از



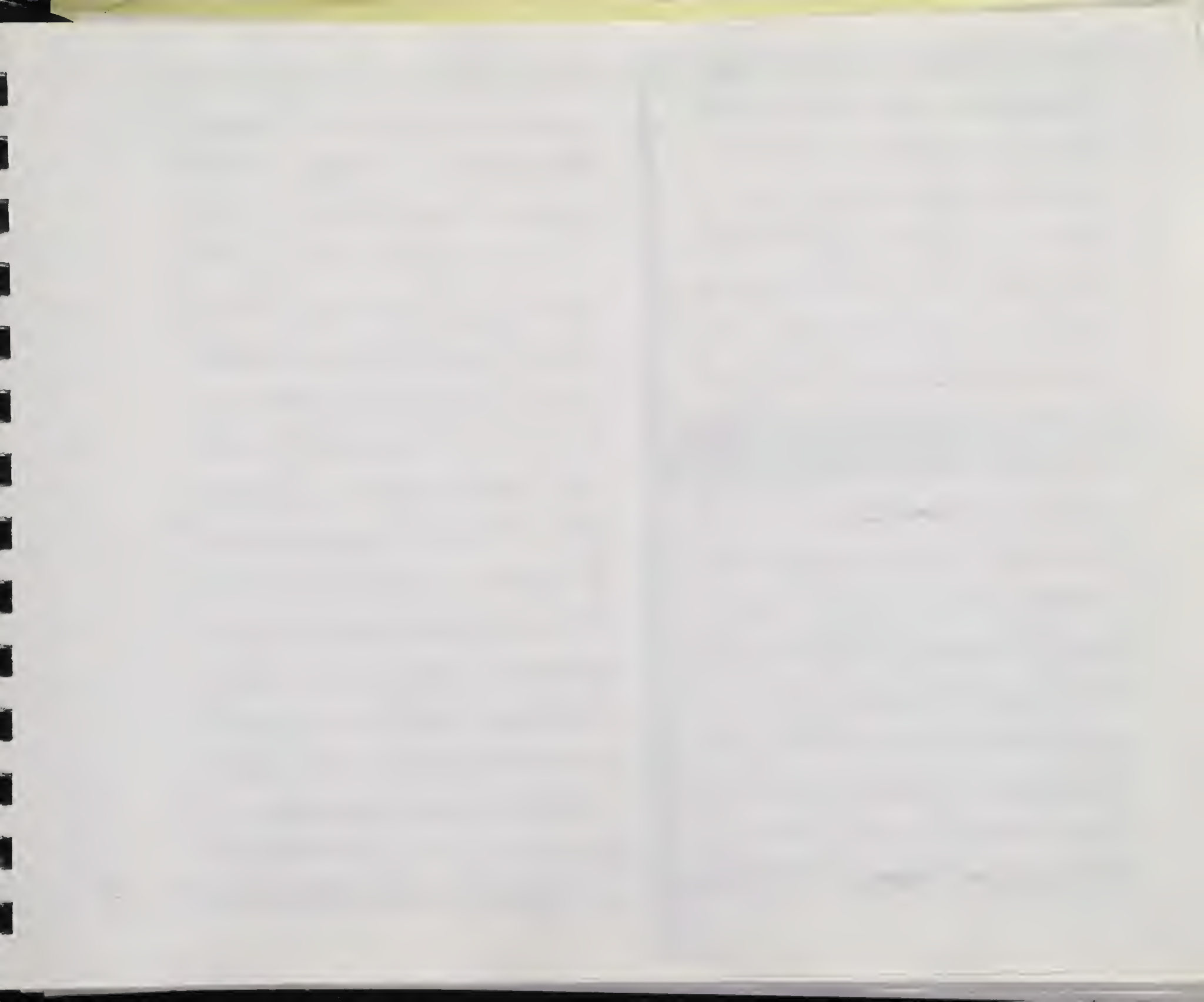


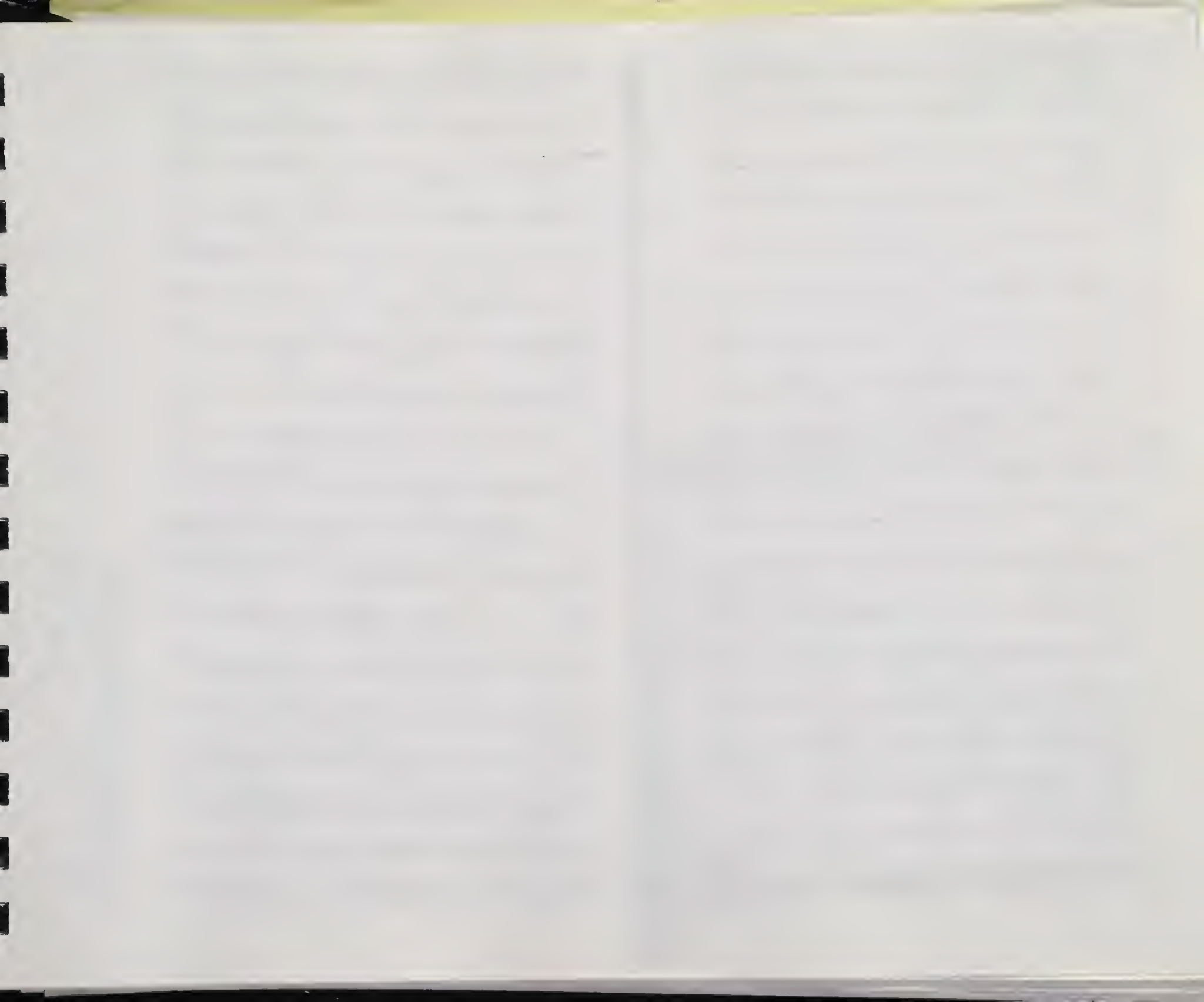
[illegible][illegible]



دولت خود حسن علی بن ابی الحسین علی را که ملی از غلامت بود بداد و در آن
حکومت صفای زینت نهضت حاکم محبت او در دنیا قرار گرفته و ضبط در آن
مشغول گشت و در خلال این احوال رویتا متوجه حجاز را بودند نه چون فتنه
شبهه الشتر حجاز برزایه بعلبد و در آنجا حاکم محبت صفای زینت احوال فرخ غلام
با طالع از ششون مجاهدت حسی رسیده با اتفاق برادرش که در میانها ده خلد در گشتند
این دم بیکستی یافته تعبیه السیف بهر اصد با قیصر علی شدند چون بهشت سال
از سلطنت مفرغ و تقصیر شد عالم فانی را در آن گذشت حاکم محبت در حال بود
روز وفات او که سی سال سکه در آن زمین و زمانه بود از کار دولت و اعیان
حکمت او با برادرش الموالدین بابت محبت کردند او با دولت حاکم را در شجاع بود
امور ملک و فرائین ملک نیکو داشتی که اینجی که رسم حکومت بدست بجا آورده و در سینه
نبد خود و خاد و هم با انواع عوالم با دولت ایمان اخلاص داده بانش که از آنجا که
فرستاد و ماس مل بود و قیاد و سر فریاد و ارات رفته ماسی که با برادرست و در آن
مردت صید کرده بایه بر خلافت مصر فرستاد و الموالدین الله در ایام سلطنت خود که
شکر کشیده او بیا رفته خود و بعد از این فتح لشکر عظیم بخار و در امسال بمو میان سپاه او
و رویتا حرمی بود و واقع شده مغرب بر مخالف طالب آیه اموال فراد و رفتند در خلا
این احوال خبر وفات کا فورا خشی که از قبل عیسی حکومت مشغول می بود
مغرب رسیده و واسطه خط و غلامها را عا جوده و مضطرب گشته اثرات و اعیان ملک
را بکلا و نامها فرستاده از موااتا سر خود که بغیر خشی حرکت فرماید یا در امر امتحان
که کشیده ریاست باشد بآن ولایت فرستاده و نیز بن قضایا اطلاع یافت

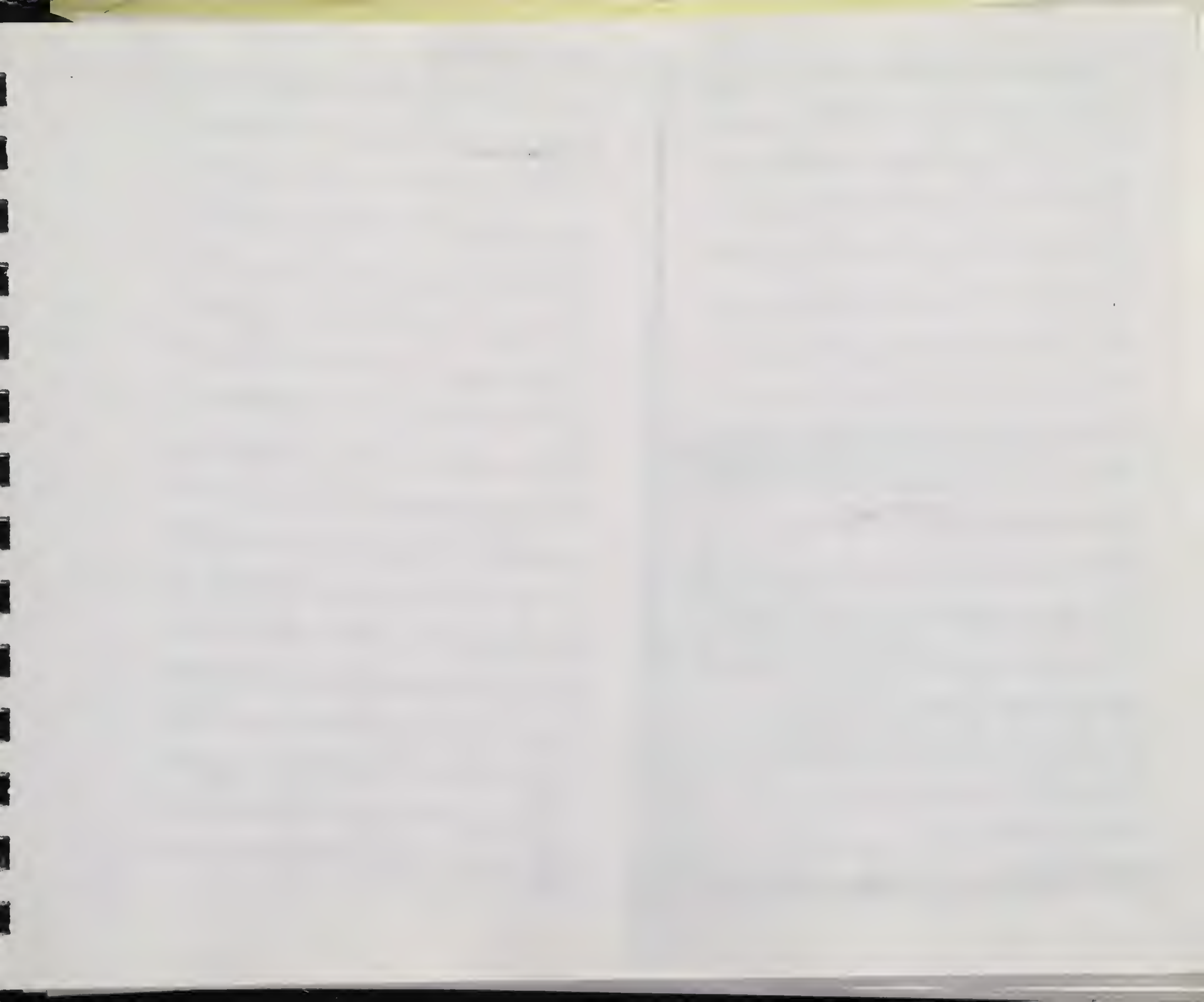
سپهر معصود را و انبیا حرم با منجیده و در باب صلاح و استقامت که با انواع الطهارات
انگیزه که برانی املاکت صدقه کنند ارسال نمود و حرم در سینه ششین و ملائکه نایه
بر چه تا متر بعد از قطع ملک و مقام مصر رسید به المانی این دیار بیدار او و دشمنی
در سورت جمع این ان مصداق الموالدین الله در ام و قرار پذیرفت و حسب فرمود
در دنیا خطا و معصیت که در بنای استیلا مشغول گشت و اخوانا به مغربه نام
نهاد و سر حرم خاد و مصر و امکنه و دیار صمد و مساط و مکرمه از تصرف غایب
بدر رفته در تخت تیر غلبه در آن درین اثنا حرم ملی از قادیان را با لشکر که گاه
فلسطین افتخار کرده غرض دمشق فرموده و در دمشق نیز مستولی گشته سایر ملکات نام افروخت
و بعضی را از خراسان و اصفهان غنائم از آن سرور و جوی آیه مثل قلع حجر الاسود و غیره
حرم در مصر ریاست برسانید و بعد از آن حاکم از خیمه و ولایت شام متوار شستند از خلا
بوضوح برست که فراموش در آن عیسی طایفه که در آنجا سپاه و مواجرات این بخت عداوت
فراموش را داخل اسامعیکه کردند و در سینه احد و ستمین و ملائکه نایه الموالدین الله حکومت مصر
سرف محبت فرموده و ولاد و حرمها را با خود همراه کردند و احوالی که مصروف داشت از حرم
که در آن بود و در مصر قرار می نمود و بعد از آن که در آنجا بماند و از آنجا که در آنجا
برادرانش را که سرور سر و سفیدی کشیده و اعیان و اثرات مصر را بکلا بکشد
نشد ششانه و در سمرقند ملقا را و شرف شدند و شرح شده فراق نصیر
الام بستانان خلیف سرور و در ششانه و در سمرقند و در سمرقند و در سمرقند
اب فی البدایه و احکام و نصفت و انشا خدش و سرور و در آنجا که در آنجا
سپهر معصود و فرمود با اسعد و از دست چهار ششانه فرمود که بر سر بران مقصود





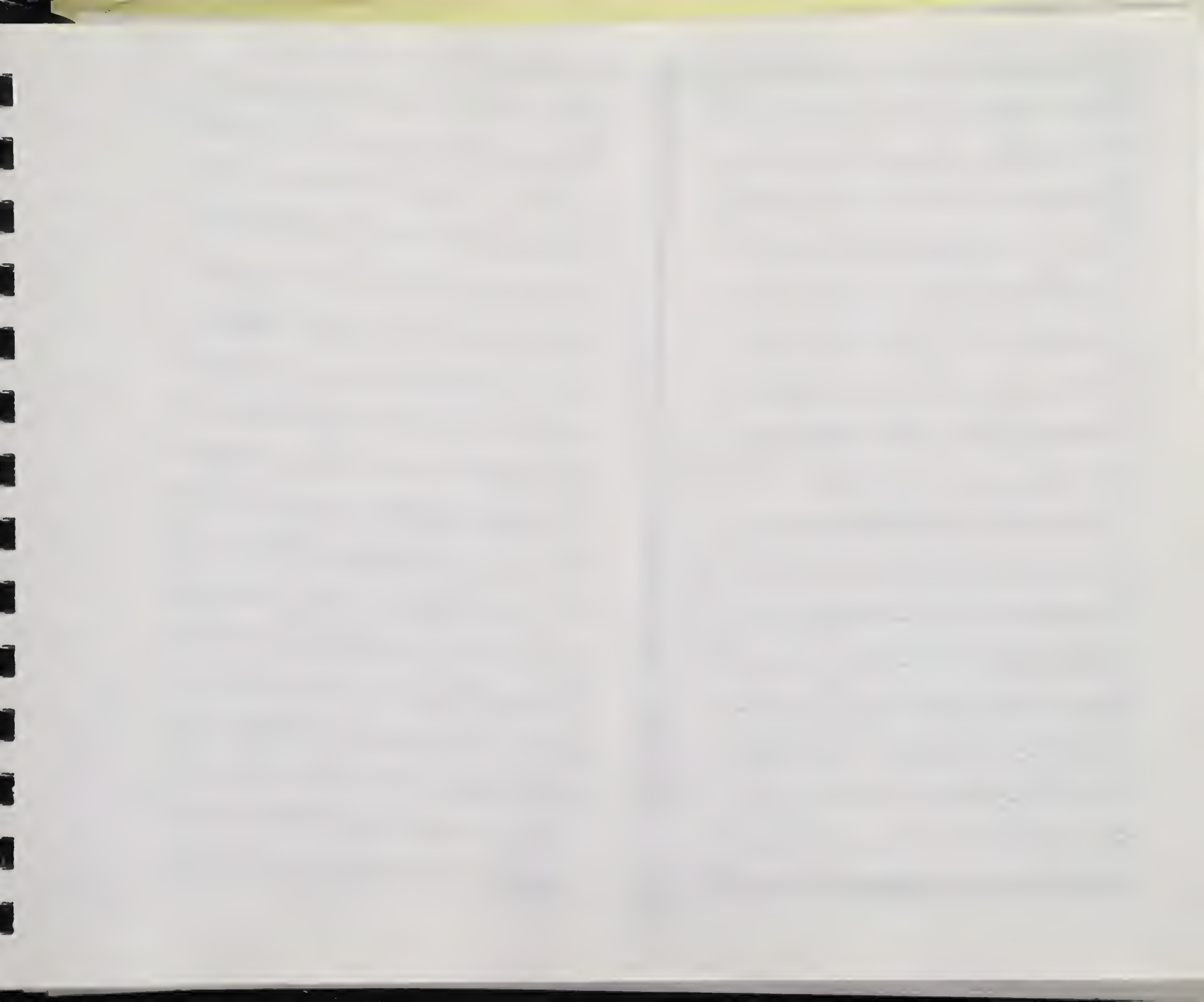
و زیاده از فقها در صله از مداخله کار کرده خود بعد از خلافت بر سرین انکار
بعین اینکه متصل شد و او مانند جعفر شیرینگیر و دیگران بر سریت بود و از فواید است که
کیاست او گشودارام یافت و دین و دولت استقامت پذیریت و در عشره کربلا
حاجت او را به راه مصر و شام با گشتن طاعت را غایت رانند و در طاعت اخفا صی داده ضم
کرانما به پوشانید و در استقام که بود بحاج در دزدان و دزدان علی سلطان محمود بن سبکتگین منیر قادی
خلیفه محمود در است که سلطان می گوید که عیدم که بحاج در طاعتی می نامم هر که به دست
گرفته اند قادر فرمان داد و اما ادب را از عیاست تانده مضبوطه دارند و در عشره کربلا
مقرر دم از محاکم خیر السعد زار مرد فرام آورده و توجیه نام گشت چون که در طاعت السعد
مواهبیات گرم گشته عظمی از انجا غایب شد و مقارن حال اهل طایب بر بیان سخن
زدند و بیان فهمد و از کمال غایت اهل اسلام را فتنی عظیم در داده مسجد است
بجا آوردند صدقات بدوین و مستحقان رسانید و در سه صبح عظمی در این راه
مستحقان توالی طاهر ملک استفاخت بر اهل طاعت السعد مردم ملک او ازین واقعه متاثر
ملا فاطمه گشتند دست خلافتش زده سال بود و زمان حیاتش کسی در شل بود و تا
او بزرگتر گشته باشد بر ری خلافت جلوس فرمودن او از نصف سال تجاوز کرده بود که مسجد
امر سلطنت کرد و در یازده سال سلطنت ما فواریه است که او از شده منتهی در این راه
و در ناچار صبح بر نهاده بود که هیچ مقتوی قیمت این عید است چشم مهر باطل بود
گشت و از جمله فتوحاتی که در زمان او در نمودن علی السعد که لشکر خلیف فرستاد
ان دلایت را از بن صالح بن حمود که دم از طاعت میرزا گشته اند ملک

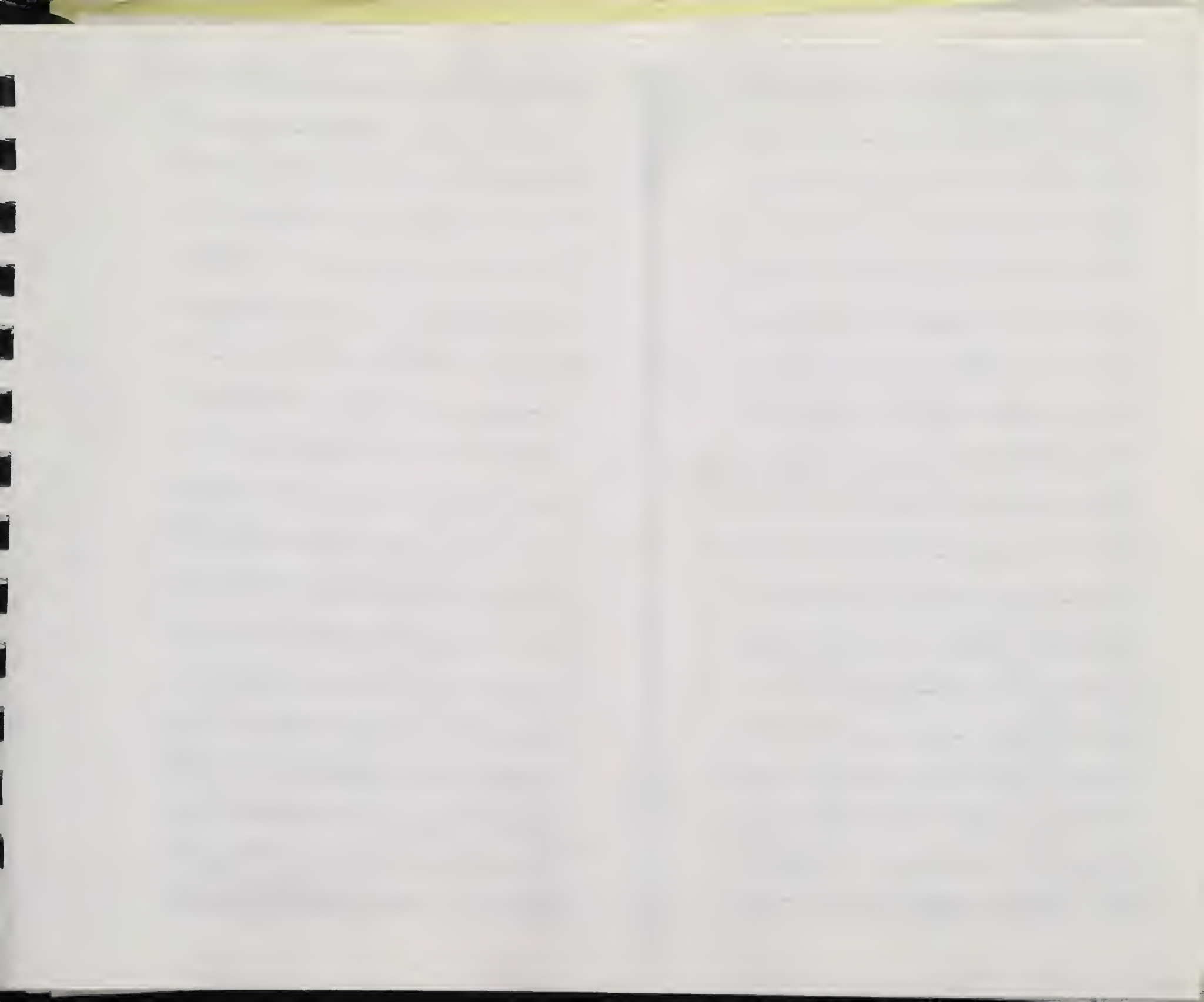
مختلف دیگر یارده در تصرف علویانند همچنین اطراف ولایت عرب و مغرب و
دیایکبر و دیار صوبه لنگرستان و جمله بلاد غافلان و دیار اودین مملکت است
خنازخی نماند در حسیین و ثلاثین و در سمات و الی لوفرقه نام مستقر اند و از آن
خطبه افکنده اطهار طاعت القایم بالله عباسی کرد تا یم تحب او علف مشهور شده
فرمود که هر دلا می را که بخیر کرد اند او را سلام باشد و در سنه اربع و در بین دلا میا
از مالی حلب اطهار عیسیا نموده شد و امضوا کرد و اندیدند مستقر لنگر با جایت نشاند
تا مضع می افتادند و چون امضای بر ظاهر حلب نزدول کردند چند بار از باریدگی کفر
الین در کرداب خنازوق شد و بقعه ای را و مراحت نمود به بار یک صهیبه بسیار
و یک شغال نموده و مورد جلب شد و این فوت دالی الزلالت منبرم شده مصریای
بر مملکت استیلا یافتند و در خلا طالع از اعراب برافرقه مستولی شده نام القایم
یا راسته عباسی را از خطبه و کس و وضع کرده نام مستقر علوی خطبه خواندند و کس و
درین سال با بنامه ضعیف عباسی محضر نوشتند ضعیف اند علویا که در دنیا رب مصر حاکم
در زعفران شیر کدات اند و نسبت این شهر می شود و یکجوسی و چهارتر از مجتهدان
لیک عیسیا کوای خود بر داشت کرد و زعفران شد که پنجاه باطراف حاکم فرستند و از خطبه
و ضارب آن را خواندند کس را و در سایر ضعیف مانع شد با جمله دولت مستقر و در روز دوازده
خود از قنات رسید که مدت یک ال تا یم عباسی را بسیار گرفته محبوس کرد و او را
اورده اند و السلام نمود خطبه تمام مستقر خواندند و در امام دولت مستقر حاضر و با و
و در عودت مسجرفت هفت سال در اینجا بود و او را در آن مملکت مراحت نموده
و در عودت علویانند و در پنجاهین شهر صاحب و محضر که در سلاطین است و در



جورس و ملک ال دود و بار بود بعد از آن حضرت الفرات
مستخر صحت کرده بریایم رسیده مقدر دعوت علوی که بود بر خود نصیب سال و حکومت
او در پشت و در محو و ستاره داعی حق را بلیک اجابت گفت و بپای سراری او
نگردیدند از وفات او و شور و خلافت علوی بدید آمد تا آن زمان که نایل شرف
شد بعد از آن حال او بر سر مستغنی باشد بر سر سلطنت ممکن گشت و مستقر شد در ملک
المصطفی الدین الله نزار را و پیغمبر کرده بود بعد از او در رنج و صحت در نوزاد
بر او ایضا نگردید و بر دیگرش المستغنی بالله احد قاص مقام او با برادرش
بالم آخرت رحلت کرد اما عیله و فرزندانش مستغنی گشت کردند او بر خفت خلافت
گذاشته در موه با بر مقتدر و اعتبار فضل اول زاد و نام نزار دعوت می کردند صورت
صاحب حمیر از جمله فرقه دوم نزار قیستانی در سلک پیروان المصطفی الدین نزار نظام
دور و خلص نزاری الی است بر صدف این دعوی بر مستغنی بر خلافت میگذاشته
که او در خود نزار از دنیا برادر و نزار خوف بحایت اسکندریه نزد نزار بدین کرد
ایا بود رفت و او مستغنی را خلع کرده نزار را خلافت برافتن مستغنی بر عظیم با بکنده
فرستاد تا حاکم انولات را که گشت نزار کرده گرفته گشتند و نزار را با دو برادر کرده
نزار مستغنی آوردند مستغنی فرمود تا نزار را در قاهره محبوس کردند تا وفات یافت که
چون صفت سال از حکومت مستغنی بر آمد بوج کارد و فدایان اسماعیلیه گشته گشت در سواد
گشت و هشت سال بود بعد از فوت او امر او را در اعیان مصر با برادرش فرستاد
الصبیح که پیغمبر داشت سال مقتدر خلافت بوده و فراموش شده ایام در آنجا
در برین پیشانی و در مصر وفات یافت چون حافظ رخت را بر عیله و خلافت با

فغانی با بر سر نظام را بگذاشت کرد و در ایام دولت او حسب طریقه خواست که خطبه
تمام عباسیه خوانده عیبت نزاریه فریاد و فغان با سوار سائیده حلیب از دند و نزار را خستید
مهم در عهده توحش افتاد و در سنه تسع در برین و جسمنامه طایفه مقتول شده مدت خلافت تمام
نیم سال در شش ماه بود بعد از قتل او ارکان دولت با بر سرش الفایز نصر الله گشت کرد و
وقت بخانه بود و او را بود خورش طبع فاضل اما در عمر و حکومت از پاره پاره و در خوار و
و خطبه بر نزار قبول گشت سال دو و ماه با بر خلافت قیام نمود و در مصر گشت و در خستید
در دین حواری عالم فانی را و در اع فرمود و مقرر تا سلطنت گشت از این نوشته اند و در
او ایضا ملک امیرش الله صمد الدین الله صفت کردند او از صفای عسویه اسماعیلیه گشت
و بحسن احوال مقصود فرمود که در کوفی بی غایت و سخاوت بی نهایت داشت در زاد
اوایل فرنگ در مصر بنام نزار چون فرنگ با و یار رسیدند خوف در عرب مصریان
استیلا یافته طالب صلح گشتند بعد از این حال بر صانع نزار و یار هم مصاطره قرار یافت
و نیکو نصیر از کعبه و مصر نصرت تسلیم نموده اند و نزار را در نزار و نزار تسلیم نهادند
و نزار خود با و را باقی مال ماه محاطت شش گرفت و با شادان عاصه نامه نزار الدین
و از شام نوشته اند استیلا و فرنگ استخوان نموده نزار الدین محمود چون حقیقت اطلاع
یافت اسیر الدین بر کوه را با بگذاشتند و نزار را بر سر موضع خلعان نامزد نمود و چون نزار
بنو محمد رسید اهل فرنگ از نزار و او غرض یافته خام و غاسر مار گشتند و نزار که در راه الاخر
نزار و نزار و جسمنامه مقامه مصر رسید عاصه خطیفه از نزار خلافت فرستاد
عصیه سلطه الدین یوسف بر او داده او را نزار را القبل رسانید و نزار بعد قتل
نزار الدین شیر کرده در چون شخصت و جزو توحش و شوق از قیام نمود و نزار





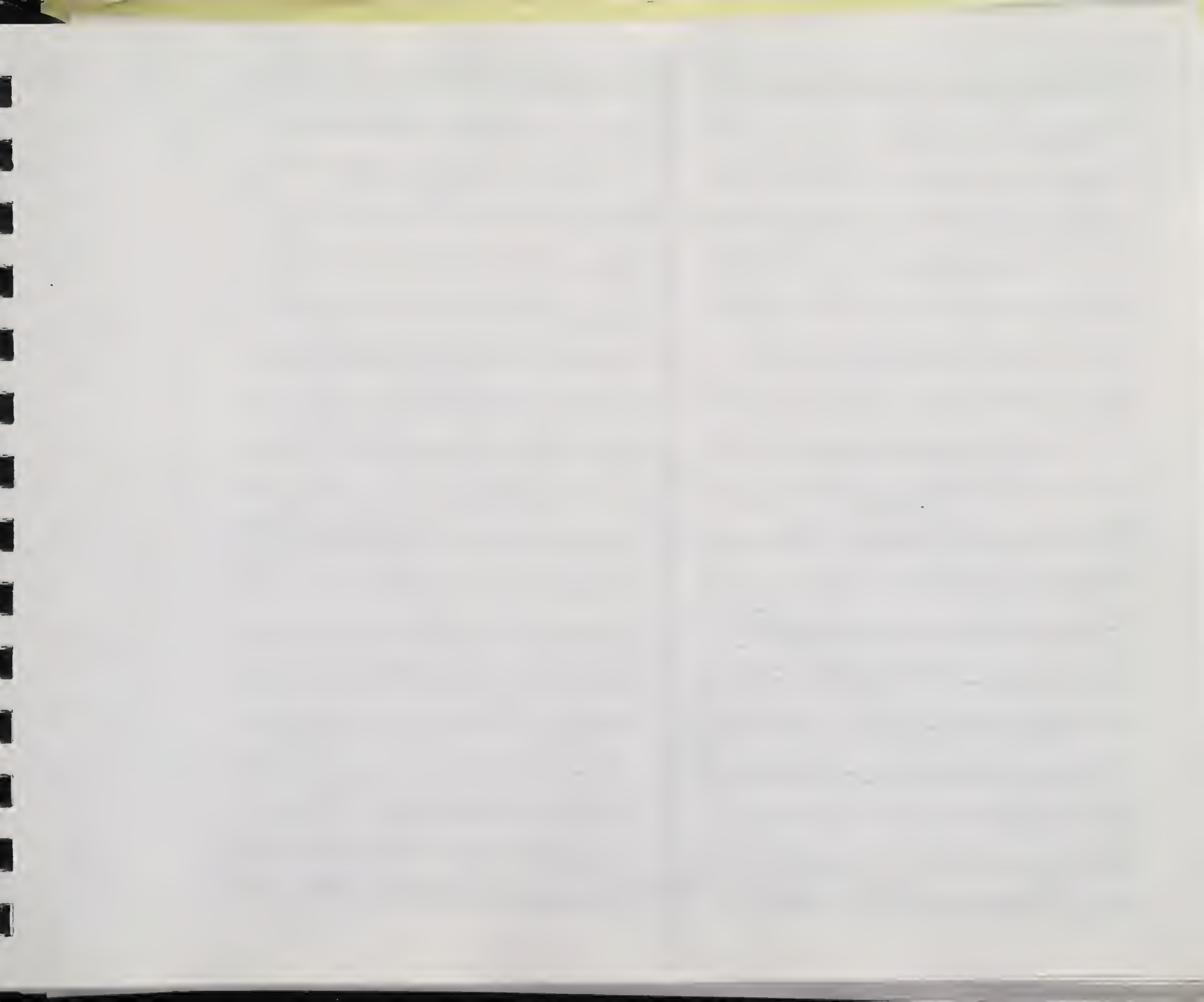


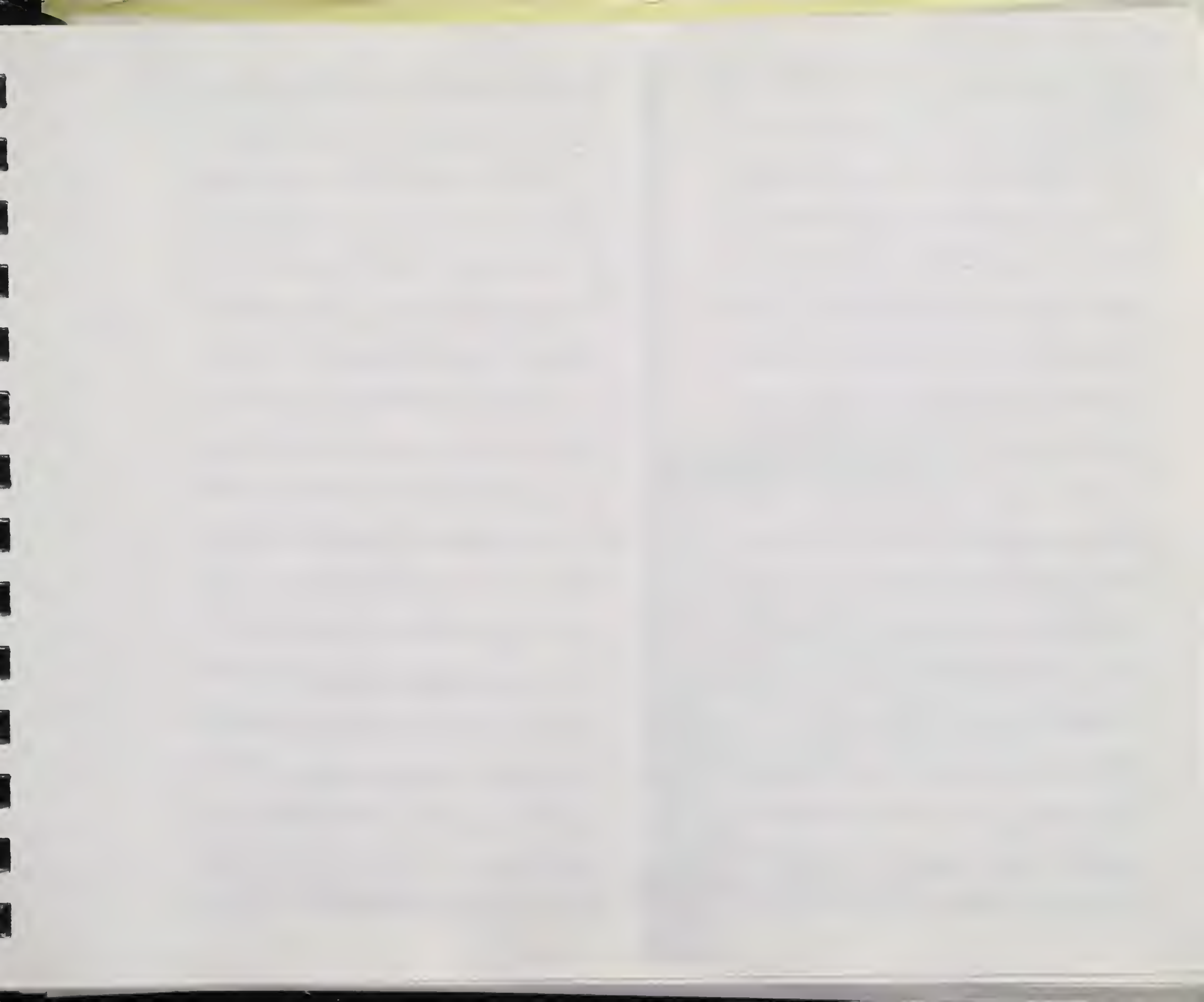




حرم هم در آن مقامات نشان او وقوع نیز یافت و اقدی در کتاب حرمه از آن
بنی شروایت می آید که حضرت سید ابراهیم علی الله علیه وسلم در سفری از اصحاب
بروز آمدند و چون بجزیره رسید با سید و دامت بصیبت غایت آنان شد
و آنانی را با خود فرمودند و استند که در عراق و ایران سفر کرده اند و موافق
بود معلوم آن حضرت گردیده عمر بن الخطاب بر سید یار لول الله چه خبر بدید که استند
نمود و فرمود که ما بنی سلف شما داشته باشیم خود است گفتند یار لول الله که
خبر است بدانیم خود گشته اند و در آن سکستان آنجا که خیانت من باشند
اصحاب من و در روزی آمد که هرگاه که بدین موضع می رسیدیست خود را
می کرد و می فرمود گشته اند و این حرمه خیانت من صلح و از این عبارتش این
روایت آمده و از کتب اخبار روایت کرده اند که گفت و در تورات آمده است که
در سکستان شرقی مدینه مقتول باشند که در میان این مرد قیامت فعل ما و صلح
باشد این زیاده روایت می کنند که روزی در عهد میر المومنین عمو مبارک شد
و بدوی یا یار خود را بر او مدینه برده اند تا بموضع رسید که او را در آن
و سبیلها را از سر نهاده و او را در آن گرفت که چهار در میان بود که
و آنجا میر المومنین هم درین وادی سید یا یار خود را در آنجا این آب میوه
این از سر نو و دیگر گفت و در کدام زمان که او این واقعه با ما است که اخبار
و خبر من که بسیار است و یا تو واقع شود و اکنون درین واقعه اهل سر و قرار
تفضل و اجمال صورت تحقیق مقال کرده و درینجا عبارت هر یک از امیر و کلمات
منزح که دو تا در تقریر و در آن قضیه نفوذ و نفوذ را نه میاید و الله اعلم قرطبی

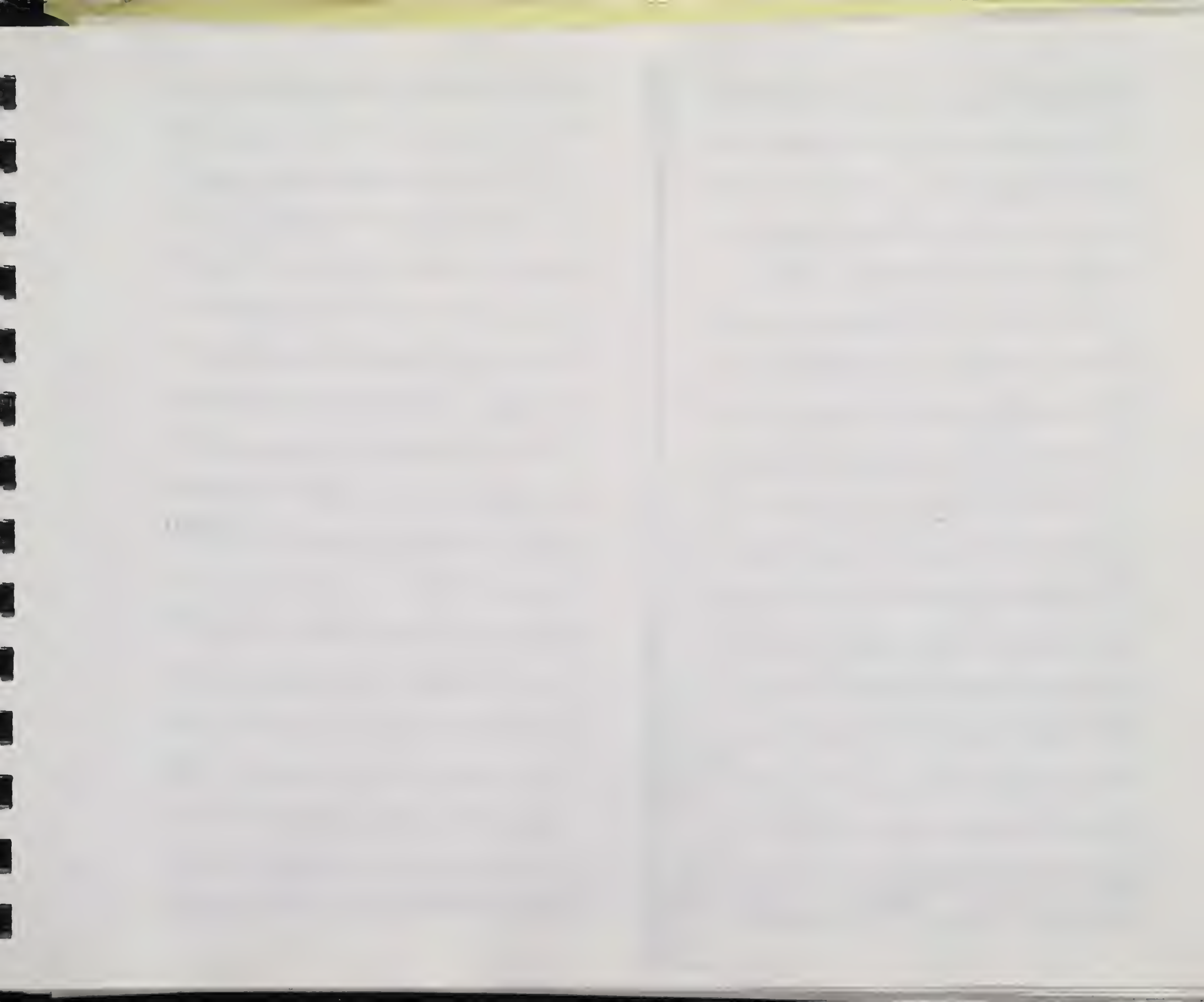
می گوید که سبب خروج اهل مدینه که در آنجا واقع شده همین واقعه است که در آنجا
مدینه و مدینه و در روزی در آنجا خبر برتر حسن و کمال رسیده بود و بقایا اصحاب مهاجرین آنها
و علماء و ائمه و از تابعین اخبار و علل و تخریج و در آن وقت من میسر بود و از قولی روی
میدان آورده و اهل مدینه از مخالفت این اوقات اختیار صحت ازین موضع هر محل قیامت
مستطیع و کلمات نموده بودند و درین محو و بیسم من عقیده را با آن گری غیلم از آن
قبال اهل مدینه فرستاد و آنان نزد خود مدینه در غایت شتافت و قیامت تقبل را
در روزی که حرمه حرمه من تعلیم نموده و او را با جت و الحاد و او را از حرمه این
واقعه حرمه نام آمده و وقوع این حرمه واقعه بود که بر سافت تکمیل است و خبر
بسیار صلح و یک هزار مصطفی از بقایای مهاجرین و انصار و علمای تابعین آنها
را قبیل رسانیدند و در عوم ناسخ و بی ناس و اطفال و نه توارکس شدند و مصطفی از
حاصلان بران مجید و نو و صفت از اقوام قریش با دخت تنظم در آورده و در آن
و زنا را اصلاح ساختند تا بمکه آورده اند که نوزاد را ازین واقعه اولاد نازانید و اسبان
بر آن صحیح و صحیح علی الله علیه و السلام حلال دادند و در روضه شریف که نام موضعی است
خبر و سیر شریف و حدیث صحیح در روایات که روضه الب از میان حجت اسبان بول داشت
کردند و مردم را بر سبب بر سبب خود بود که اگر خواهان لغزش و اگر خواهان از آن گشته خواه
بسیار است و در آنجا که صحبت هر دو را که نمودند و چون بنیدین عبدالله امیر و کلمات
بر حکم قریش و سنت را آورد و در حال گردش زدند و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که
در آن زمان محمل از مردم خالی ماند و فو که در آن وقت انصیب و سر و بهام آمد و کلمات
چگونگی است و در سبب شریف از آنجا که جسته و مصداق این خبر صادق است و خبر داده بود

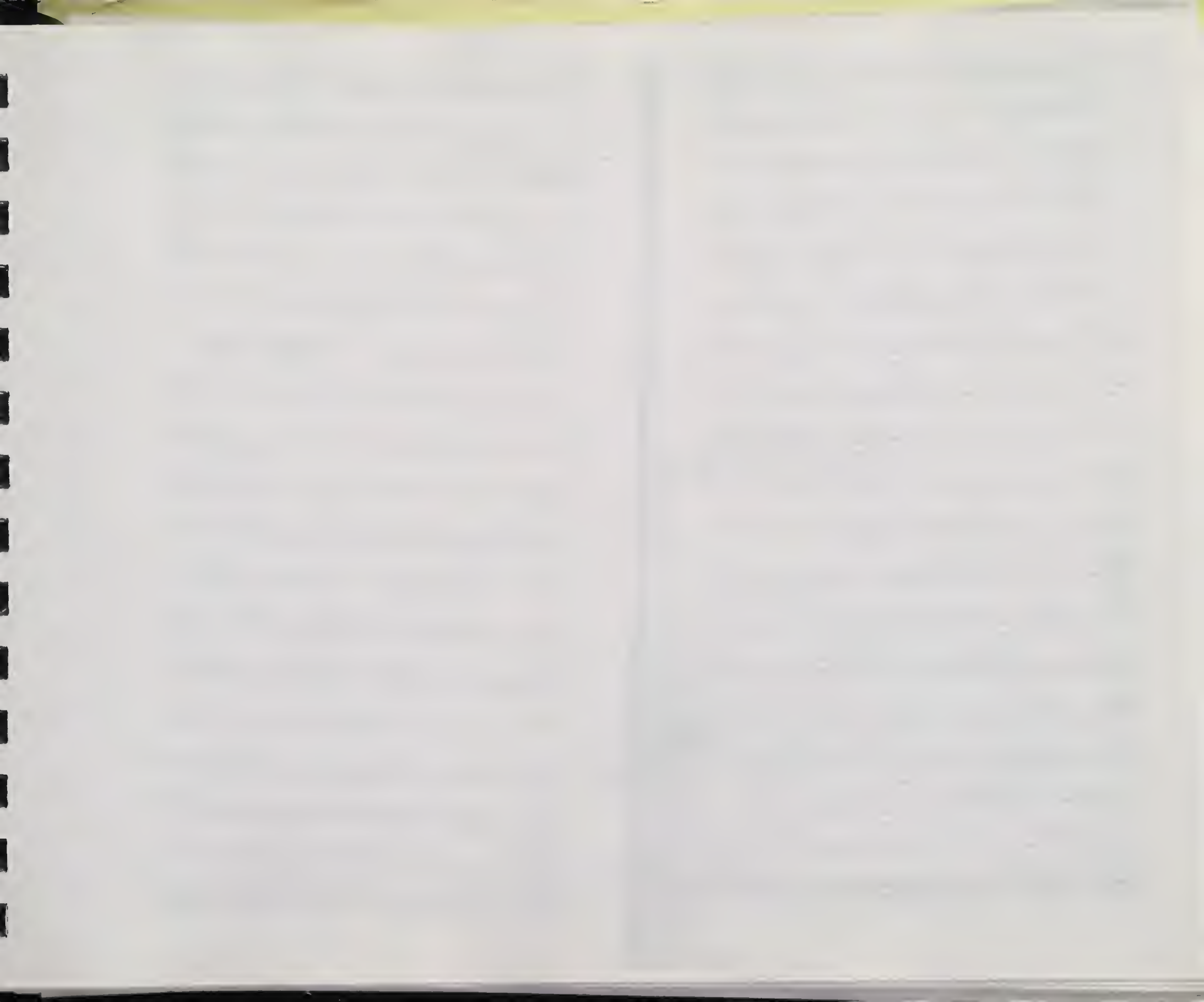




و بالایی احمد و یار بطریق انعام در و ده انعام پس قدرت می دهند و دوازده هزار
کس را باین طریق راه قتل و ف و دوازده صفت و باین مرقانه حکم فرستاد تا بکشتن
این فرزیر و دانی و جانم در انقتال امر توقف نموده گفت لا اولد بکر از جم غنم و از انقتال
قاتل فرزیر و غیره با غرضی است الله را و ما بعد شرفا و قطعا المسلمین بن عقبة فرستاده
مور و صیت کرد که اگر در احوال و در توفیق که حصین بن ثمر را خلیفه خود کرد و گفت اینها را که
موتیر بر سران بن مسلم بن مسلم و دعوت کنی اگر در مقام اجابت و قبول در آمدند بکنند از
الابا بن بن مقاتله کن و بعد از آنکه بران بن غالب آید تا سه روز خرم مدینه را اجابت
کن و بر چه در انجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب کن و باین ساری بود از بر و در دست
نظا دل از این بر کرد و با علی بن الحسین رضی الله عنهما توفیق کن که در این در انقتال
این جماعه نیست بعد از وصول این خبر بنک با بل مدینه این بن حارثی بعد از سه روز بنیاد
مدینه اهل ف و در جاستند و با جماعه بنی امیه که محصور بودند گفتند که با ما عهد و پیمان کنید که
دف و بر بخیرید و با کلمسی و گفت از ارار و مظهر است اعدا و امداد این بن تمام
و از آن در فی الحال تمامه شمارا در دست تن سیاست و هلاک می کشیم بنی امیه از بر و افرید
و اصل کار حال صورت عهد و اتفاق با این بن بر بسته بطریق اتفاق همراه این بن مدینه
مسلم بن عقبة پرور رفتند از مدینه را آمدند و در این الحاکم سر جو عبد الملک را در خلیفه مسلم بن عقبة
فرستاد تا از ناحیه خرم در آمده سه روز بزم کار را موقوف دارد و بعد از سه روز از این
بابل مدینه آورد و گفت خبر صیت و بد می کشید گفتند غیر از می بد و مقاتله بر سر است تا بفرم
این فتنه دف و از خرم غیر السلام کرده بود و مردان گفت انارست ماده فتنه در آنجا
صیت کردن الحارث و انشان به بنید و با بریه صیت نمایند که مصیبت است اهل مدینه این

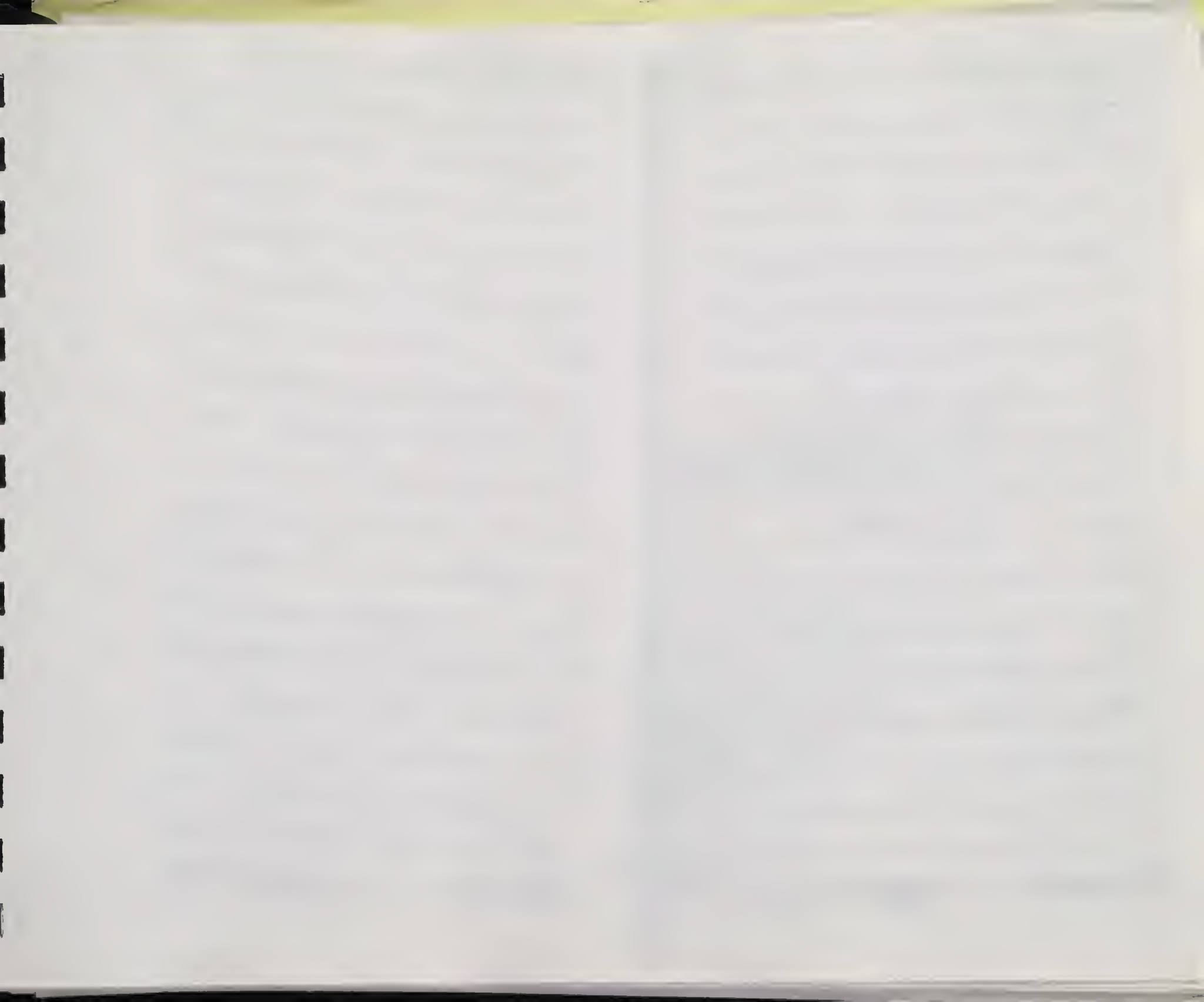
این بنی الحسین بنی حارثی را در و ده داده بر آمدند و بعد از آن بن حنظله الحنظل را در شده و در دست
قتال در آمده و در و شجاعت و مردانگی و او مسلم بن عقبة را خلیف صفت و مرضی که در دست
او را بر برانست نه در این و وصف بر درشته بودند و در غیبت با او خود می نمود
عبد الله بن مطیع را یافت سر خود مقاتله کرده و بر وجه شهادت و مسلم بن عقبة تر
او را بر نیزه فرستاد و آخر الامر خود و عقبه را سر برید گشته تا سه روز بوج حکمی که دی
مکرده بود با جت حرم مدینه و بنی اموال و قتل نفوس مشق با زبان انکار اینان
بود و اندکی نقول می کشید که اهل مدینه بعد از مقاتله بر نیزه در خضر خندق مشورت نمود
هم براب مسلم خندق رسول الله صلی الله علیه و سلم خندقی حفر نمودند و تا با نرفته روز
در انجا مشقت کشیدند و کرد و کرد و مدینه قلعه محاصرت بنیاد نهاد و راه در آمد بر
بر بستند و از طرف تیر و سنگ انداختن گرفتند تا محال نصبت بر آمدند و سنگ خندق
مسلم بن عقبة از رسول این را قوه در کوشه در خرید و مردان کس فرستاد تا در کشف با قوه
جدید را بکنند و مردان از بر و خاشاکه و مضر از این را و او دام طعم در او گرفتند که
او از انکس جانب که را مکن ده و بعد از آن از بر نیزه بر بستم تا باین م وصلات و کلاه
پسینه مکافات شما بکنند جماعه از بنی حارثه که عقبه مردان گرفت و دام جدید و فریب آمد
مر راه بران بن کت و ده دادند تا شکریا مسلم بن عقبة راه در آمد یافتند از اطراف اهل
مدینه و از ناحیه کشته السیاده بودند بر داخل انکس ام رسید بمقاتله و می در و اقبال بودند
در این از بنی حارثه بنید صحیح را ندید می بود که الشیخ مدینه حدیث میکرد و در کمال و در دست
اختیار نفوس برید را بنش خود طلبید و گفت چنین دانم که ترا از اهل مدینه او مری ش فرایه
مابیه که علاج کن و افره مسلم بن عقبة نمی که بکس را ناحیه ترا روز در این واقعه نمی بنم چون نیزه





در کمال بر سر کلاه و بر بکاه و لی یسوع نموده دعا نموده ایلم مردی از اهل شام
دین حرف شنیده ز جانت گفت که احوال انجاء بر این نیست که تو می گویی پس دعا بخوان و نقل
خفت بود گفت این آن مخالفت دین کردند و عهد مانی شکستند نقل است که چون مردی
بعد از این وقت در قوم او بر سر کلاه سوزی و در واقع نموده بود باطن طاق می آورد و او را خرد و خرد
و این که او است مقل کمدین السبب می آید که وی گفت که در هیچ کجی در هیچ یغیر جانی شده و آنکه
در سلم غیر من نمی گوید و اهل شام که در مسجد می در آمدند می گفتند که این دو نامه در اینجا می آید و هم
نمی آید بلکه من آواز از آن واقعات از تجربه شریف نمی شنیدم و هم در آن واقعات نماز
می آید و هم می آید و مسجد باطن خود در آن جلیق باطن شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
رضی الله عنه آید و ندانم که در این او هم بریده است بر سر کلاه سوزی و در واقع نموده بود باطن طاق می آورد و او را خرد و خرد
خود بکسر و مسجد می گفت نه چنین است این از آثار ظلم اهل شام است که در واقع من رسیده
در خانه من در آمدند و هر چه متاع است در سباب خانه ما نمود و هر چه باب بودند جماعت دیگر
چون بهیچ خبر در خانه نیافتند الش قدور بناد لایق ان افتاد گفتند که مسجد را محسوس کردند
از این آن از رئیس من بود و رکنه و مابین حال که مرا می بیند میرسانید و نیز بهیچ قیاس
و قیاس این قضیه فاضله خارج از حد و اکتفا تصور است و آنچه عانت کار این طایفه
ناعاقبت اندیش من و دلالت واضح دارد در خدا و خدا را می آید و اوست این آفریده
که چون آن شرف برادر اهل منیه را بدعت برید با اختیار و عودیت او را بدعت در
و طاعت اگر اه و اجا نمود که مردم است طایفه اضطراب و جانب او نمود و در
میان مردم بود از قید قتل گفت بخت کردم که در طاعت نه در محبت شرف
قبول این محبت آید و نموده نقل او هم کرده و الله این مرد مقبول گویند و در کمال

که اگر قدرت بایست شرف را زنده یا مرده بود و نموده از آنکه وی از نقل قریب اهل منیه
بر روی اندکی بجانب کلاه آورده و ما که بعد از این از سر سار و بعد از دوسه روز در هر کس
رفت سار البوار کشیدان را خند غلام بر سر قرار داشت تا او را از قبر برون آورده میگویند
که حوزده بود است اردو چون قریب او را در دیر برون شرف بجهت است و از آنجا
او را گرفته من مکتوم بود از محایه این حال رسیدند و بازن گفتند که تا در مطلق خراجی
او داده و در قصه انعام تو گفت کرده است همین عذاب بر او است گفت لا والله ما غیب
که با خدا کرده ام و خانم از سر شرف گذرم گفت او را از جانب قهقهای او بر آمدند در آن
جانب بر دیدند که از دیر بهیچ طایفه مسجد است این نیز از وضو کرده و در کس نماز
و در وقت قصص بر کلاه حضرت چهار بر داشت و دعا خواندند و تو میداد گفت برام
که در بر صفات در وقت ده و قدرت ده تا او را از خاک بر آورم و بوزم و بوزم
جولی بر داشت و بر کمان مار زد تا از جانب مایا آمد و در وقت فرمود تا او را
از قبر آفریده و موقوفه و او قدر می گوید که شش ما چنین به نبوت رسیده است که زن ام
بعد از این از نموده و بعد از توجه شرف بکسر مکتوم بر صفت دوسه روز و راه از شرف
ما قوم خود می گفت چهره خردون شرف شنیده باید و او را از قبر آفرید و در در کس
می گوید یک نیکو او را بر آورده و دیده بودند ما حکایت کردند که مردم هم او را
می گویند و خود کو مکتوم درین روایت نیامده و احتمال دارد که مکتوم او بعد از دو
روز که در در آورده بودند با کس مکتوم را بر و است مکتوم در حالت اول
با کس مکتوم را بر و فرود آورده بودند و الله اعلم قرطی آید که مردم او را
بر کس مکتوم را بر و راه مکتوم او تمام از در باب دریم بریده بودند و این است



وخصعت بجاو داد لیکن وی از جهت غایت حماقت و قافوتی که داشت در وقت
مردن می گفت خداوند از من بجز شهادت لا اله الا الله علی که محبوب ترین عمل
ایش من ناسک و ناسک و ناسک درگاه تو بود و وجود نیامده الاصل اهل بدین اراک و
این عمل بدین انداز می دیگر بدعت ترا و در کسی نخواهد بود و بعد از حسین بن علی که
را طلبید و گفت ترا امیر المومنین بود از من و اهل بیته است رفت و متوجه مکه شود و در
او از ترس باخیزد و در قتال او از خود بقیصر راضی شود و حاجتی نصیب کن داران به خانه
کعبه آمدند و ترس و طهارت و با شش حسین بن علی که کوفی بوست او بکشد و بخت و چهار روز
وین مایه مظهری را حاکم کرده و داد و محاربه و قتال و در فاجعه را بکشد و بخت او داده
که یکی از این انجمنی سرسره زده رفته بود بادی رسید و آتش خانه که در کوفت در آتش می
حال خرمک برید رسید که کشت ذات الجنب رفت حیات و بارانوار کسید و رفت فی اهل
شام و بنو امیه و واقعه او در برگشتند و در در هر ملک و در آنجا و در وقوع و واقعه او در
چهار شنبه است و منعم یاست و ششم شهری چو فو بدست کشت و سنین و موت و من غلبه
غره مخم الحرام سینه دمع و سنین و قتال که احرار سبت الله یحیی و در شنبه است
الاول و مردن برید اول ریح الاخر و در واقعه سه ماه است تفصیل واقعه را بهیچ
مستحق و در کتاب و فاد که کرده و الله اعلم انتهى که در هرگاه و ولید بن عبد الملك
قوسه محمد مبارک بنو محمد بن عبد الوهید که از طرف او عامل بدین طبعه بود و در وقت که در
در حوائی مسجد خانه باشد اگر کفر و کفر از وی بخرد که از فرود خلق آباد خانه را و بر سر دارد
و بعد از مالیده و از آن زمان حرف فقر آنگاه و حجرات از اراج محمد رضا صلی الله علیه و آله
نیز داخل مسجد کن عمر بن عبد الوهید فرموده در عمل که و حجرات را منهدم رخت و داخل مسجد

محمد را اندازد که این حکم از ولید بدین مصلحه آمده و حجرات بجزر ایدم که و بعضی طایفه
مردم بر باشد و در سر نیز بود که برین حال که میگوید و سید المسیب که میگوید که کاشکی حجرات
رسول را در حال خودی که شسته تا مردم بیدارند که سرور کانیات که بود درین دار فحاشات
ببر برده است این زمانه از بعضی اهل روایت می آید که چون ولید بن عبد الملك حجرات را
ناسک چو قدم بدین مصلحه او در روزی بر منبر میخیزد و میگوید در آتش که نظرش بر حال
حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم افتاد که در دست فاطمه زهرا رضی الله عنها نشسته بود و آن
در دست داشت که در وی حال جهان آرای خود را مشاهده چون از فرود آمد و عمر بن
الغزیر را طلبید و چو نمود که حجرات را از سر و در جایی که نشسته و بجزر یاد کرده و خوارم که این
بعد ازین در بیخانه به پنجم خانه را از این بن بجزر داخل مسجد کن فاطمه بنت حسین و حسن
حسن و ولید و این سلام الله علیهم اجمعین و در خانه بودند و از بد آمدن با نبود حکم که
که اگر بر دنیا بدین نه از این بن بیدار و در سبب خانه را بر ضایع است بدین که در
و خانه را و بر آید که در حکم ضرورت بر آمدند و در روز روشن محذرات اهل بیت پران
در دست و رفتند بر وضعی و بر سکونت اختیار کردند و همچنین در دست حفصه که در دست او را
عمر بن خطاب بود و در آنجاست که در آنجا هم بود که و عرض فاطمه زهرا صلی الله
علیه و سلم و در آنجا هم ستانده حاجت بن یوسف در آنوقت در مدینه بود حکم کرد که خانه را
ببر بر آید که در مدینه و لیکن چو قضیه بیدار رسید وی حاجت عمر بن عبد الوهید نوشت که
اشیر بن خاظر اولاد عمر بن الخطاب بقیصر راضی نشود و من خانه را داده و از دستش بردار
او که در آن وقت و فقیه از خانه باین که در آید که در آنجا حاجت محمد بن کعبه را
انصاعت فاده و در دست که بجزر از افرات نشود و در شهر و در مدینه و در مدینه

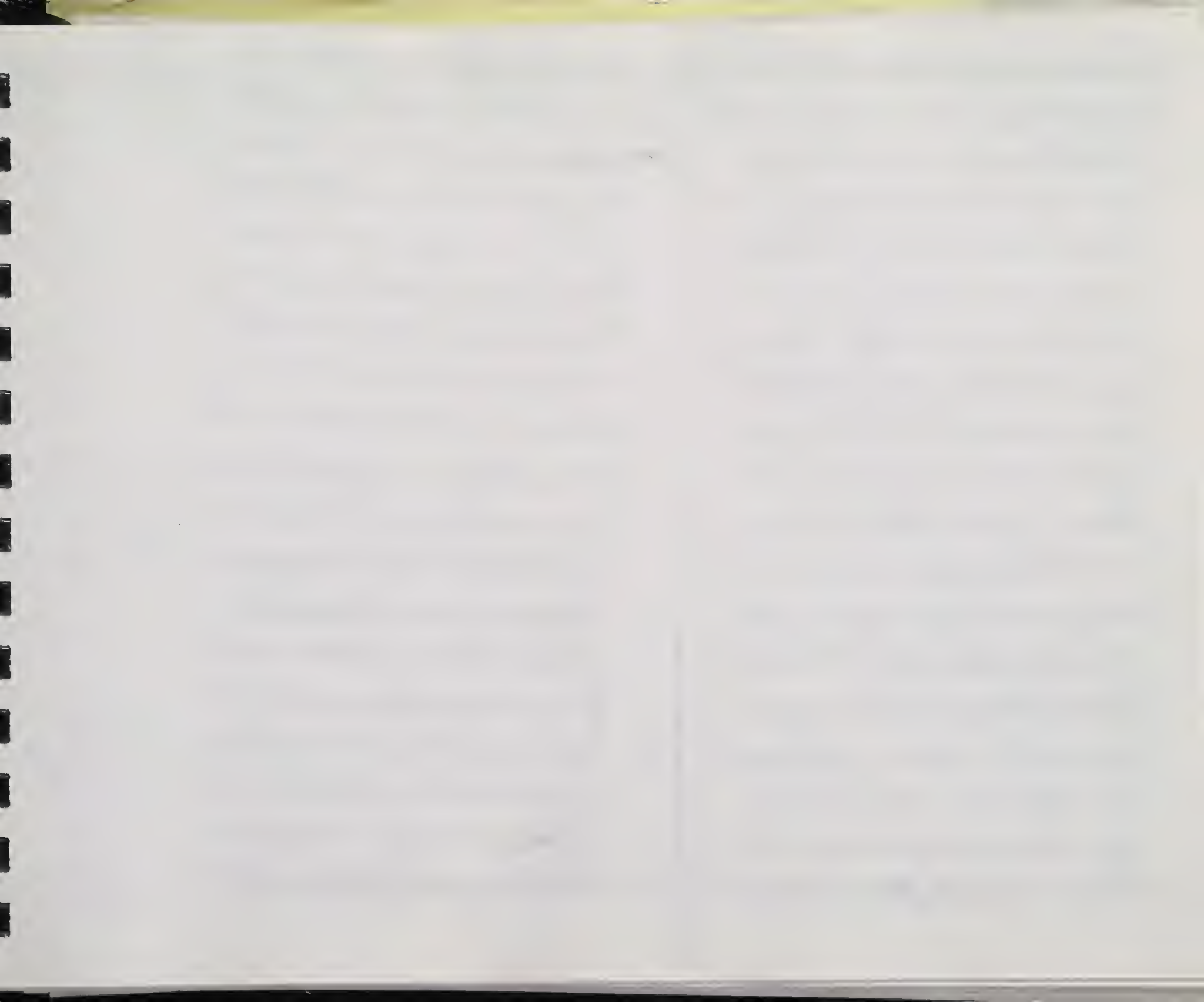


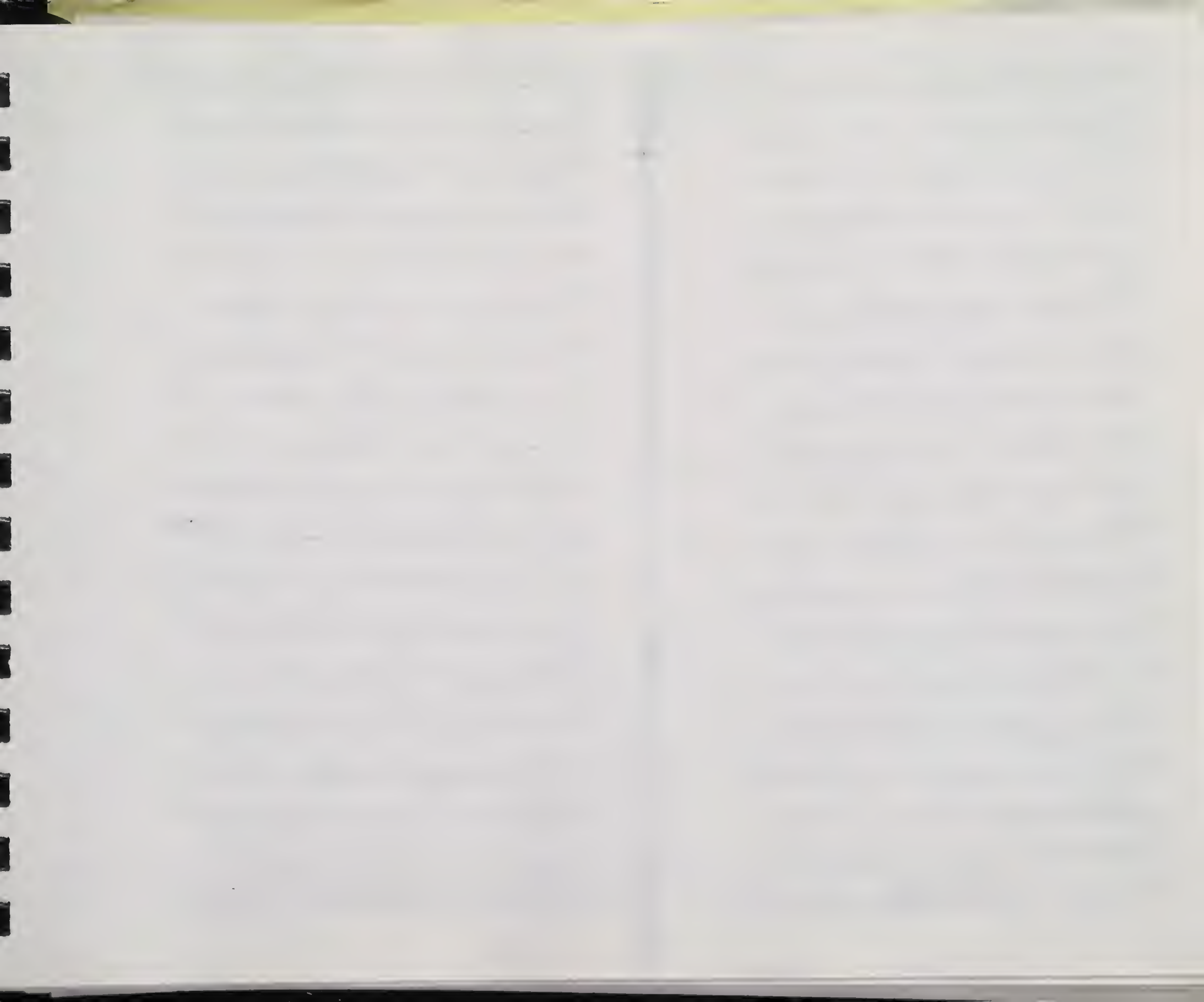


و بود و سر کمر او را با ابرو مقتدره علی بنی که صوبه در آن احوال بودند غلبه و غلبه
 و او را بقیه امیران که داشت و مهر و مروت در دست او و نامها ماند در فتنه
 نه سبب انار الی عن غیر قولی که در زمانست و و صد و شصت سال از ابتداء سلطنت
 تا انقضای آن در دوره آنکه گذشت و هر یک طریقه بودند تا آنکه حسن صاحب حمیرا و سید بن
 سیرا که او را خواند و در کوهستان طریقتان حیل خروج کردند در حصن الموت قرار داشت
 و این فتنه در حدود سنه چهارصد و شصت و سه موقوف آمد و بعد از تسلط بر این حصن جویم
 رفت و در شهر ریافت تا تخم شغال گشت و کمال نه در درج مردم و انزوا تا اکثر مردم
 و طریقه و کوهستان فریب برزده و بنقد او شدند بعد از آنکه سبب برانند و شکار خشت در
 بیابان مسکنی است و جماعت فساد و اطمینان بود که از اتباع خود همان را
 بشهر اسلام میفرستاد و آنها را می گفت که علماء و امار و اعیان این گشت را بجای و کمال سبب
 از این انصورت طلب علم نزد عالمی تسلط نمیشد و در در صوبه و صوت با و می می خواند
 اینها فرستاده او را انقضای میر می ندیدم و بعضی در شکل خود متفاد از امر از
 و وقت تا بکار خود می کردند و با این حدیث جماعت کثیره از علماء و اصحاب الایمان را که
 و چون فوت بسیار بسیار بنیاد است و از امر احکامات کرده غالب و سبب و سبب
 چون حسن بن حاج را اهل در رسید برین کار کما را خلیفه خشت و او در مرک خود را خود
 که محمد بن که بود نایب گذارشته و او را و سبب خود که حسن بود و او را غریب خود را و
 بن زانسی که در خلیفه که و این کرده یک شهر و خفا و یک سال در آن کشیدند و در فتنه
 باز فتنه طاعت شدند که نام و فتنه بنی از آنها ماند که ما فتنه را در آنست و حال آنکه
 بود اما مستغنی پس با و نهایت این آن قریب با و فتنه و فتنه ماند و اما

ازین فتنه هیچ نمانده که معدوم و مستغنی طایفه فتنه را در اقامتی بن و تار و در میان سید
 فتنه می و بند و نیز ماند و داشت که در ملک جماعت دیگر که خود را بعد و بنام کرده اند و
 این بن بن است که بعد از گذشت که در بلاد و فتنه در اینچنان بسیار اند این معدوم را
 باین معدوم بنشیند و اینها اتباع سید محمد بن بود که خود را بعد و بنام کرده اند و
 ملا علی قاری در رد و بن خیال او را سه ساله است و در احادیث صحیح نوشته است و علامات
 بر و در فتنه بنان نموده اما اثنا عشر سبب در این جماعت متفرقه نموده اند و در فتنه
 عراق از خود را در عدد اول است می شنوند و در فتنه و اخفا و در در میر فتنه تا الله
 و یا که الی و سبب سبب بر بلاد عراق و اول آنها عابد الدوله بود که بر بادشاه خود غلبه
 کرد و فتنه ملک و زد و زد و در خلافت محمد عباسی مجاریات عظیمه مملوک نزدیکی
 غالب آمد و در اهل او و برادر او و در فتنه حیات و بن بود که با و برادر
 و اسی و غیره کار میکردند و میفرمودند و قوت می ساختند و بن عین حال در کوهستان
 و بن سبب و بن سبب شدند و در شهر از شهر و از آنجا جاها شسته و در بر و در
 و بن سبب و فتنه ساخته و در امیر و فتنه و در اوقات و علالت کلام آنها و لغت نزد
 مادرشاه وقت بود و در ملک میان نوگوشند و فتنه رفته رفته بر درات نمایان
 مستغنی حاصل گردید تا بمرتب امارت عظمی رسیدند و بعد از فوت پادشاه عباد الله
 که از خود عقل و تدبیر بسیار و خانه خود بود پادشاه شد و پادشاهیت این بلاد
 فارس و عراق و بن و بن استوار و در حکام بن بر فتنه و کان و ملک بنی سبب و فتنه
 و بن سبب و پادشاهیت این تا یکصد و شصت سال امتداد یافت و این فتنه
 محمد از علان و شیوه آنها بر می بود و بن سبب و درین ملا که نوگوشند اثنا عشر سبب

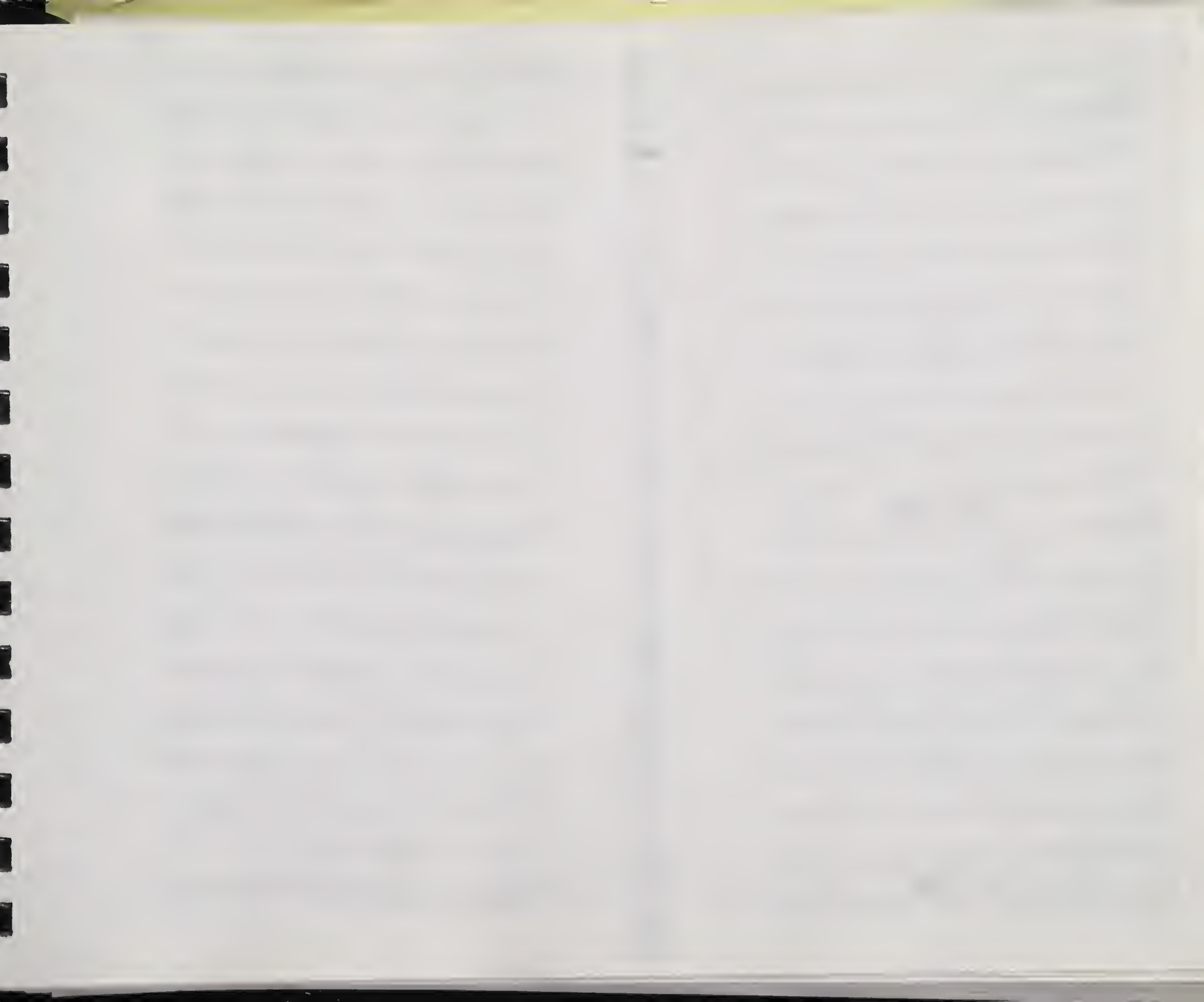


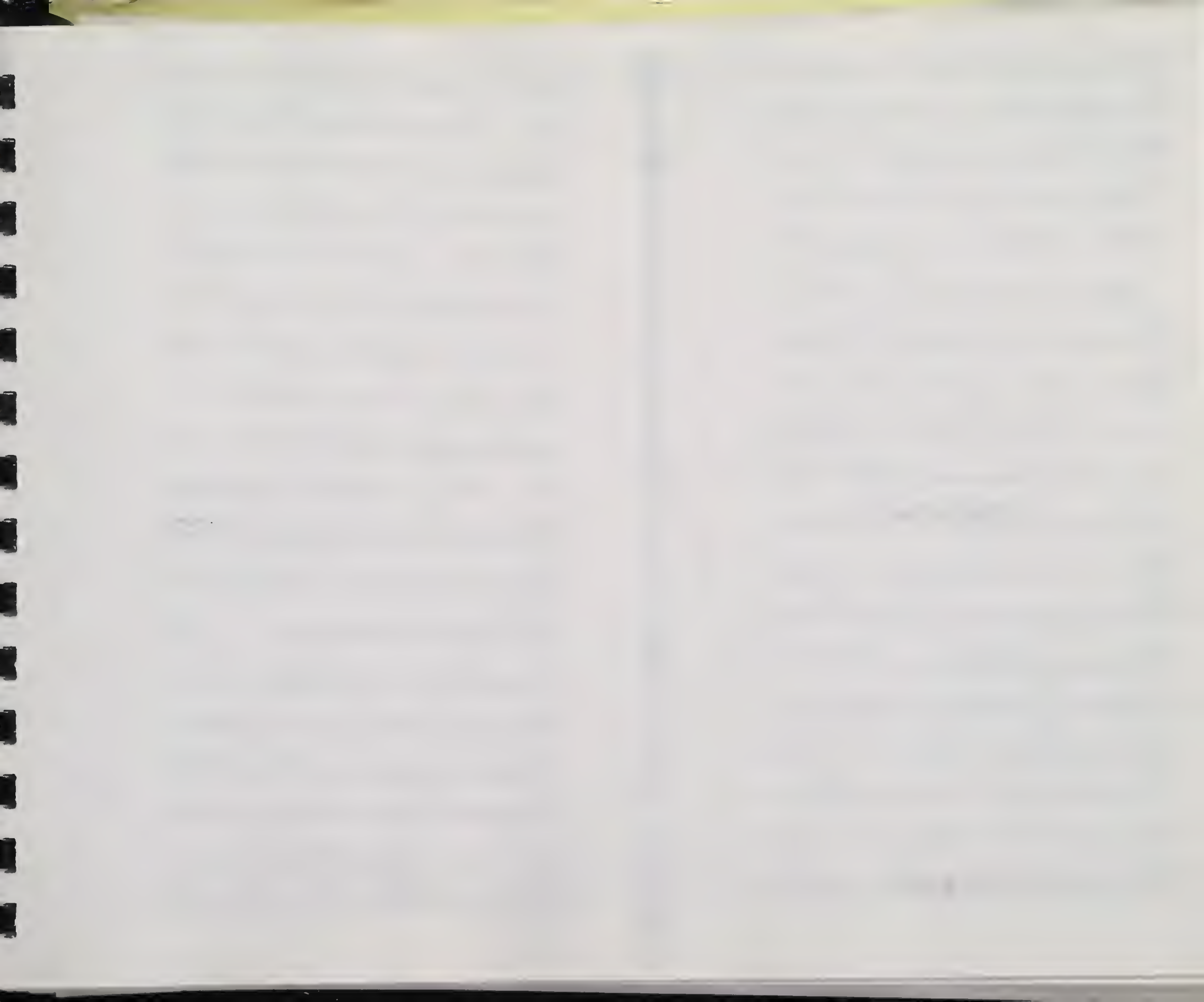




که دیده آن حضرت علیه السلام با آن طبعه طبعه حیرت فرمودند و با علما
کلمات سلام متوجه گردیدند تا آنکه جهان از گردن تا گردن از ششده انوار ایمان مستنیر گردید و با خدیجه
دعوت نمودن بنده حق و دوست داشتن و اعجاب بر او ترجیح بر رسم ایشان شایسته نیست و
غرض شریف از دعوت و ارسال و اعجاب قصد بالذات انضمار اهل بیت نبوی علیهم الصلوٰه
السلام و از نزاع ملک از خلفای اموی و عباسی بود که نظم و رسم غضب حقوق ایشان
بسانت نموده بر جمیع ملوک اسلام محبت تا بغض متصرف بودند و در قتل و قلع و قمع
استیصال از نیت ظاهره دقیقه فرو گذاشت نمی کردند و بغیر از این اعمال با نیت
هر یک از اینها که گریخت بر میانجا بسته بود در عقیده معتقد برسانیده عند الله
ما جود و عند ان سس که خود را به بود و صاحب سلیمان مخفی حقیقی جریزند اگر درین باب
بکفر و اعیان شنود نمایند تا طاعت اعتبار نیست دیگران که از کینه که اصل عداود و در
این باب با دشمنان دایم بود و پدید و در ادراک و از فرقه صیادان بودند اگر ارادت
و محبت که نزد او دایم از فرقه صیادان بود و خیاخه ظاهر کلام او مسواری است این
ممنوع است زیرا که آل نبی با تحقیق در باب تاریخ از نسل پیام آورنده خاندان
غضرب بطریق نقل از روضه الصفیاء موصوفه با آنکه و اگر مراد ایشان است که بنا بر
تفصیح طبع یا تفصیل معشیت بر وجه حلال چند مکتب این نقل نموده اند معنی معاری
در آن نیست سلاطین و در لا اقتدار و امرای عالم مقدار اگر از او است که از این
را حرف نقل نموده اند و میماند سه شهادت را از دست مشرق شکار که آید به
صدید و لیکار در روضه الصفیاء آورده یکی از پیامی حکم را است که قوم
مغفل و نادان را در صد صد تمام نمایند و کینه حید و خوشنایب امیر خوشنایب

و این امر و درین طائفه از منکلمات انور است و در اوایل فصل زمستان شکار عظم
طرح اندازند و سخت مردم بفرستند تا قتل و کثرت صید کنند و بعد از آن قتل با یکدیگر
برسانند که بقانونی که در مبارک مقرست میمند و سیره و قلع و قمع و در شسته
بکس از محل خود و حرکت دست یک کاه دانه بل زاید و حوا و گوه ضعیف انبوه در زمین
گیرند و خان با جواهرین با انواع ماکولات و اوصاف مشروبات متوجه شکارگاه
گردند و مردم شکار را ترجیح و استیجاب برانند و محافظت تمام نمایند تا بخیر انبوه
برون زود و در از ناگاه شکار را از میان پرورود از تفرقه و قطعی این بحث در شکار
واجب دانند و بر این قراره و صیده و در غایت برزند و نگاه با یکدیگر بقبول رسانند و
لیکن صف را که حرکت گویند است ندارند و قدیمی بیشتر یا بیشتر از ادیب این
بمانند نمایند و چون حرکت نزدیک رسد و صید یکدیگر متفاد کنند و چون نزدیک شوند
بدوش زانو زانو نمایند و در سیاه حلقه انواع سباع و اوصاف و عرش در پیش
خود نشاند و سخت با تانی خنده از خواص و مقربان در میان رانند و ساقی تران را در صید
کنند چون ملول بودیم در میان حرکت بر موضع بلند نزول کنند با دشمنان و کان و لعل و کوه
و عوام و رعقب یکدیگر و در آمد و صید کنند و خان تماش کنند چون از صید اندکی باقی
ماند مردان ساحر در بسیل خراست پیش خان آمدند و عاگونه و براتهای شکار
حیوانات از قاف کنند تا از کوه که یاب و علف نزدیک باشد راه دهند و شکار
شکار را که افکنده باشند بکنند و اگر شمار جمع ممکن نباشد بفرستند و سباع و کور
اختصاص نمایند و درین گیر و در مجرای شکار نیست بلکه محصور است که شکار بسیار
بیشتر از روزی و دست عادت هستند و در روز جنگ صاحبان نام و نامک ختم و احتیاط





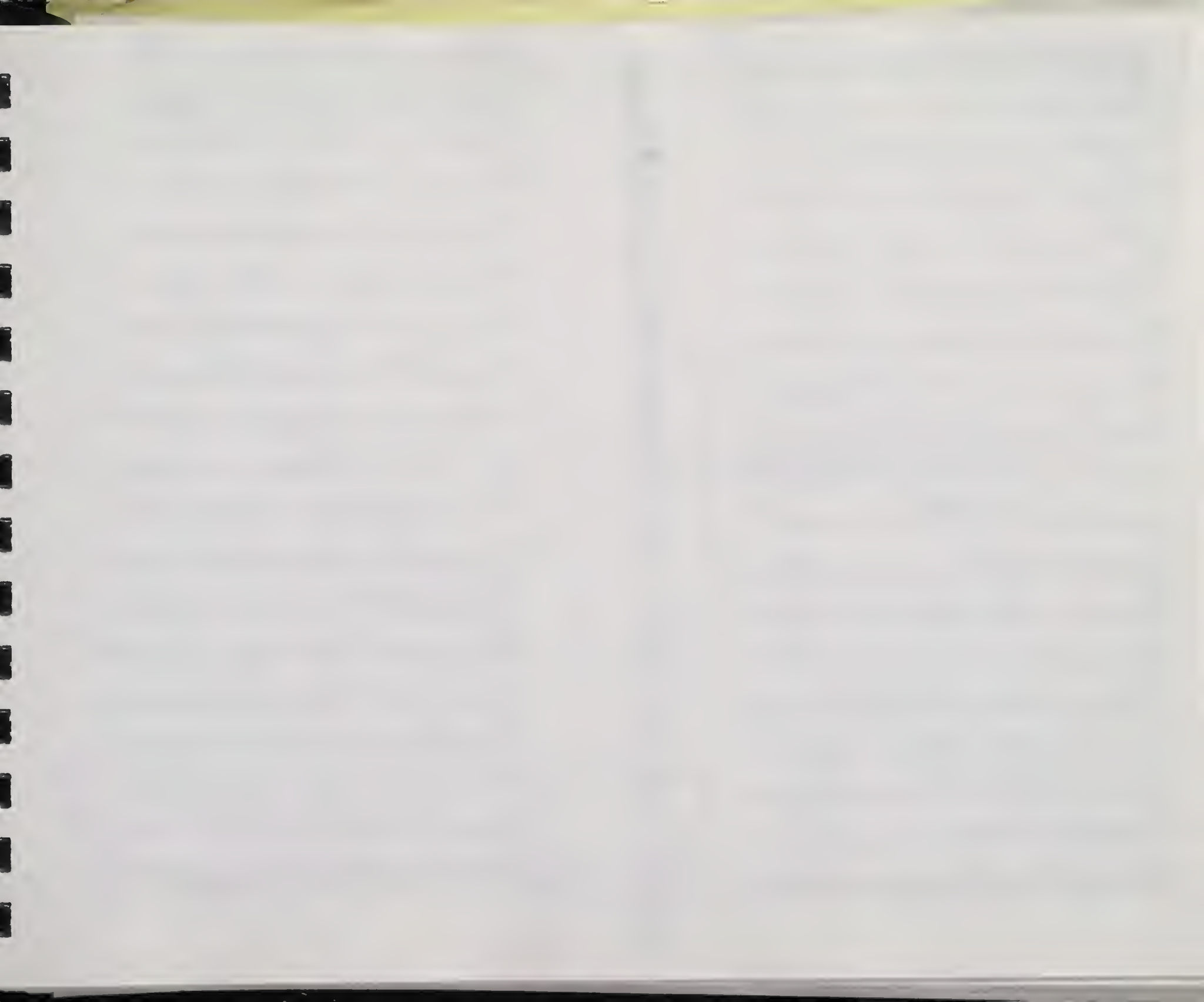
در این سوره این است در حسن طالع ال بوی علی اند چون مایوت روی برین بود
حقیقت از ال بوی روی کرد شده با قوت پرستند با قوت همه از خود تا گرفته کردن از و
باقی لشکر دایله دل بزرگ نهاده در آخر حرب سحر تمام نموده و یکارنگه در حین دست و صورت
با قوت فرمان و او تا پا و کان پیش رفته الش در قار و نه بار فقط زود محبت اتفاق با و
نجات در پیش این و در زمین آمدنش در جبهه و پا و کان اتفاق و بارگشتند از
مراحت این سوره از اول از جایی دست از کار در نه عنان عزت از هر که
تا فتنه با قوت بطرفی بیرون رفت ال بوی از اموال با قوت و لشکرمان او با قوت
شدند و متوجه فارگ شده عمار الدوره با اتفاق را در اول و باید در حفظ نموده علم اقبال
این ارتفاع یافته به نیز و یکارنگه بود و شست عمار الدوره که از سر برادر و یکارنگه بود و یکی یکی
صفیات و باد شامی بود و یکارنگه و با عدل و داد و یکارنگه و در صفات و یکارنگه و در صفات
ادب است در انواع و زایل و غیره صفات ال بوی بر است چون بر بر یکارنگه و یکارنگه
نسبت با عامه خلافتی هر کس محبت و طاعت بجا آورد و در صفات و یکارنگه و در صفات
در رفته الصفا گفته او روی کریم صلیم و فرزند عادل بود و در زمان دولت او عیایا فرقه
استوده بودند بر طبق حسنیت او اسباب جاه و خشم و عداوت و ثروت کارگزاران
قضا و قدر غیر سعی و جد و جهد نیست نموده از ان جلد در تاراج رفته الصفا آورد که بوی
از اندام با قوت عمار الدوره بر او رفته در برای با قوت نزول کرده سپاه را از غارت
و تاراج منع کرد و مجبده طلب ملک و ثبات خود میکردند و در فرزند فرزند عمار الدوره در خانه
با قوت متفکر خفته بود تا که چشم او بر صفت غایب اتفاق داری دید که سوار سواران
به وزن کشید و باز پس گرفت عمار الدوره تویم نموده اند از موضع سر و اند فرمان و او تا قوت

فاخر است و فتنه یعنی عبدالعزیز است از احوال طاعت عمار الدوره و عمار الدوره را بر سوار
قوت نموده خیاطی را طلب داشت تا از ان رخوت جامه خیزد و در حرف خیاط را
نشد و بر سوار عمار الدوره جوب کرد و شست خیاط را و در پنداشت که جوب می طلبیده تا در
بعضب لب اقرار کند گفت خداوند چه احتیاج بجوب لبش از غنچه صندوق رخت از ما
نیش من نیست عمار الدوره بخندید و حواض مستحبه نه عمار الدوره اموال با قوت را از شست
و حکومت شغل شست یا فی و تاراج خود که موسوم بر اوده الجان میفرماید اینا و بوی
ملا نه از عمار الدوره و رکن الدوره و محو الدوره و اطمینان ملک و او کان عمار الدوره الکرم و
نصب عمارت و در شهر و استولی علی البلاد و ملک و اموال و لا و در فارس
سا سوار و در غنچه حسن سحر ممالک غنچه و در رکن الدوره المست مملکت و از
علی ممالک است لاسطافه و ذکر المامولی فی تاریخ ان عمار الدوره اتفاق است اسباب
عجیبه کانت لنبات مملکت مشابهه اشیاء فی اهل ملک و طایفه بالاموال و لم یکن
معه بار صمیم به و در شرف علی الاطلاق فاعلم انک دنیا به تنگتر است علی طهره
مجلسه او در حرحرت من موضع من سقف و ملک مجلس و فی موضع افزنده
خفاف ان معیط علیه فی الفرائض و امرهم با جفا رسلم و ان مخرج الحبه فلما صعد
او حیوا عن الحبه و بعد از انک السقف بعضی الی غرضه بن استحقین غرضه و انک فامرهم
بفجی ففجیت فوضفها عدة ضاوتی من الال و الضاعات قدر خمار الف و ناسر کل
الالی بین تدیه به فالفقه فی رجاء و نیت امره بعد ان کا قدر شرف علی الاطلاق
تم نه قطع بنا بر سال عن خیاط حادق فوصف له خیاط کان احب الیله فامر با جفا
و کان لکل و ناسر فوقع انه و سیم الی فی و دلیله کانت عنده لیسب الیله و انه طلبه



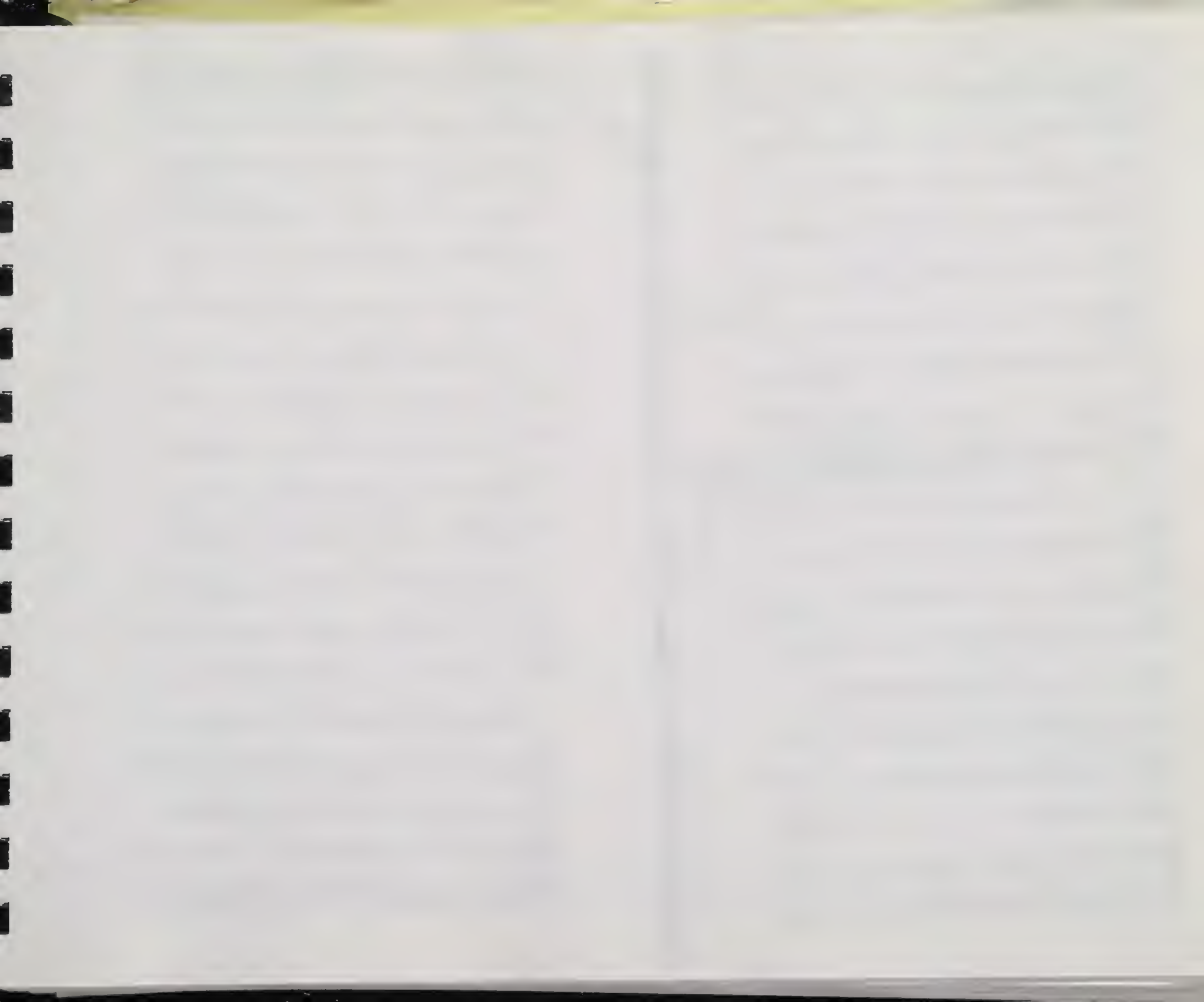
سبب هما پس همه الامانی سرسند تا دیدن سبب عاد و دولت بن جود
و وجهی که محکم است الصادق خود را اینست اموال او را باطله عظمه نه ولایات علی
سعاد و کثرت عمارت استغرت قواعد باطله عاد و دولت را در خود کن دولت را
ولایت عراقی فرستاد و در دیگر خلیفان خود را در دیگر بلاد فرستاد و در
معمود و رفته بر دولت خلیفه استیلا یافت و در زمان سلطنت عمار و دولت برادرش
رکن الدوله و نور الدوله با مخالفات عمارات خود بسیاری از ولایات فتح کردند و در
سهم و ثلثین و ثلثه عمار و دولت مرضی پیدا کرده آن مرضی را بر سر کار نهاد
خود رکن الدوله را پیش پادشاه و سجد و حجاب اختیار سلطنت خود گردانیده و در
نمان و ثلثین و ثلثه ماه ازین سران رسید و منزل غنا و رخ حلیت کرد و چون خروقات
عمار و دولت رکن الدوله رسید متوجه فارس گشت از اموال خود مقرر کرد و در
معمود و فرستاد و از رسید و دولت و حجاب مقدار سنگین بآب منظم گردانید و بعد از آن
الدوله عازم ولایت عراق شد میان او و امای سامیه حروب دست داد و میان
او و دشمنان عمارات مدعی بودند نقل است که کوی و سکون از سر و بر دست ظاهر نام
بلکه خویش درشت با مرکن الدوله نوشت منقسمه که من بسیار در غایت کثرت
خود ملک خدیو میا و آما ده گردانید ام و غم اندام که ولایت مملکت از دست
انتراع نام و ترا خواهم نام و الله که چون بر تو دست میایم آن کنم که دشمن نبینم
باشد و حکایت خشن در آن نامه نیز منتهی گردانید و چون آن مکتوب بحکیم الدوله
رسید اوست که بحکم خود که در خاندن منشی در زمانه کثرت خاصش استیاده بوده بیا
نمود که آن مملکت را بر زمانه راند که الدوله نامه باز دست منشی گرفته خود خوانده

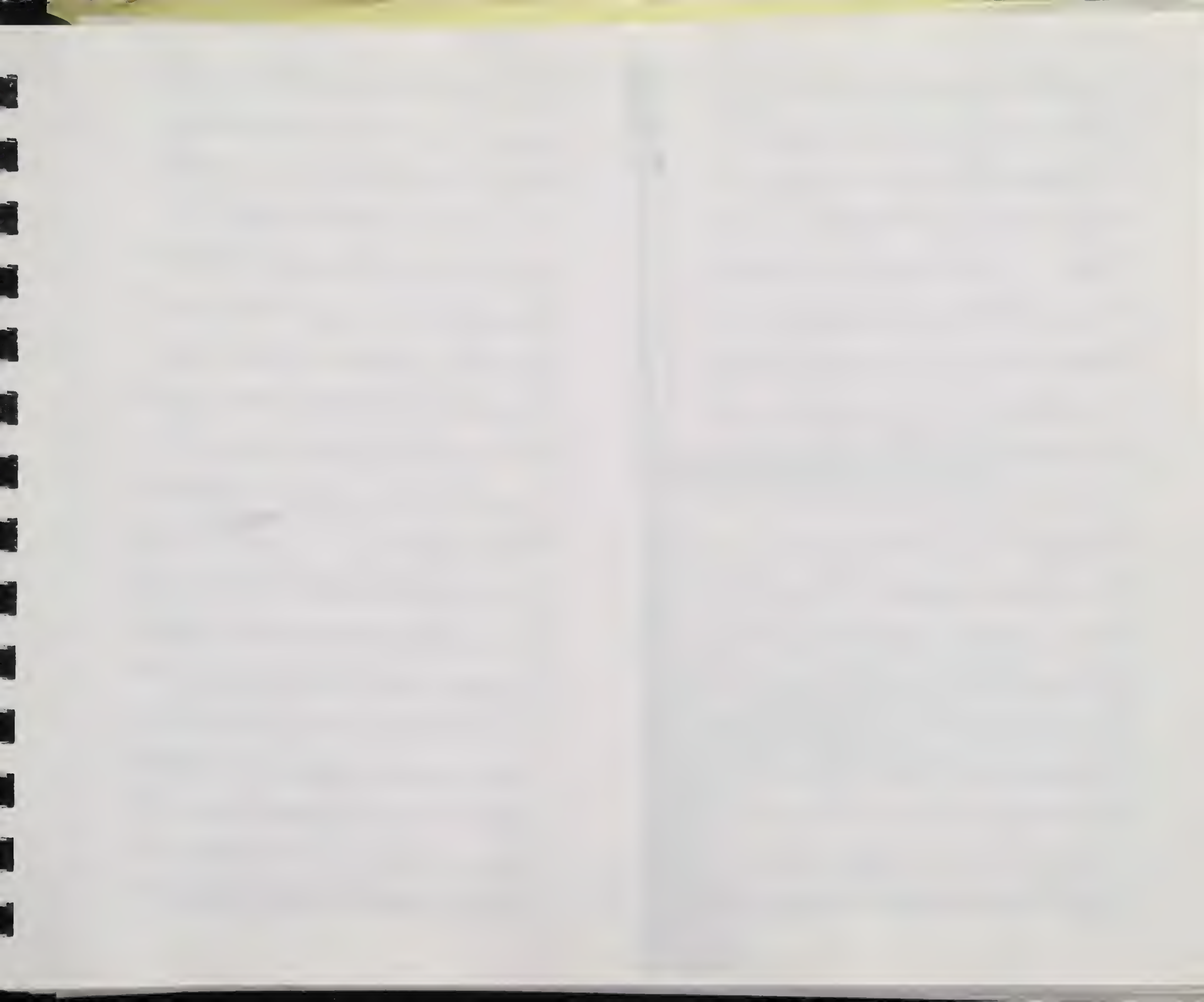
خوانده و در دولت نوشت که از لشکر بسیار هیچ اندیشه نیست چه فتح و طغی و مود و در دولت
هی که کثرت و اکثر و در باره من آن اندیشه ناسد و درمی و الله که مراد از خاطر
که اگر تو دوست من گرفتار آیی بخیر عمار و اگر ارام از من مشایه کنی و در باره
تو آنی و طغی و مروت و ان نیست باشد بقدر سامه و در اندک فرصتی نیست که
در زمان حشیر بن ظهور آمدنی الحیده در آن بود که دشمنان رکن الدوله غارت می
روزی استیلا خود را اختیار می کرد و حکمی از نظرش اند فرمود که آن رازین کردند
دست یوار شده و کار رفت و در سه ماه و کی زخم خورده رسید زمی بر لب و سنگ
انست افتاده و کشته شد و آنی در وقت الضعف و رکن الدوله بدتها بر سر بر روی
بود تا آنکه در سنه شصت و ثلثین و ثلثه ماه ازین سران رسید و در وقت
خود بخیر و کمال محو و سران عمار و دولت و مود و دولت و مود الدوله
نقبت فرمود تمام ولایت فارس را و امای و امای خود را و بعد از آن
حکومت نمود و اعمال جبال و ری و طبرستان و خوار و دولت مطلق فرمود و مود الدوله
زاد بر اصفهان و اعمال دانی گردانید و آن دو برادر فرمود که از فرمان عمار و دولت
بکنند این را با اتفاق و ترک خلاف و صیت کردن زده سال و نیم در ایام
عمار و دولت و بعد سال و نیم بعد از آن پادشاهی نمود و او پادشاهی بود و بکویت
مرکب عدل گستر داد و سادات و علما و فضلا و انظم و احترام نمودی که آنی در وقت
الصفای شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه که مخدومان شیعه و متکلمان است ماهر و مود رکن
الدوله صفت ترویج هر یک حق الهامی و مود شیخ مبارک سلطنت نمود و در وقت شیخ
فرمود سلطان در مجلس اول بوال شیعه برنج عرض نمود جواب با صواب استفاده

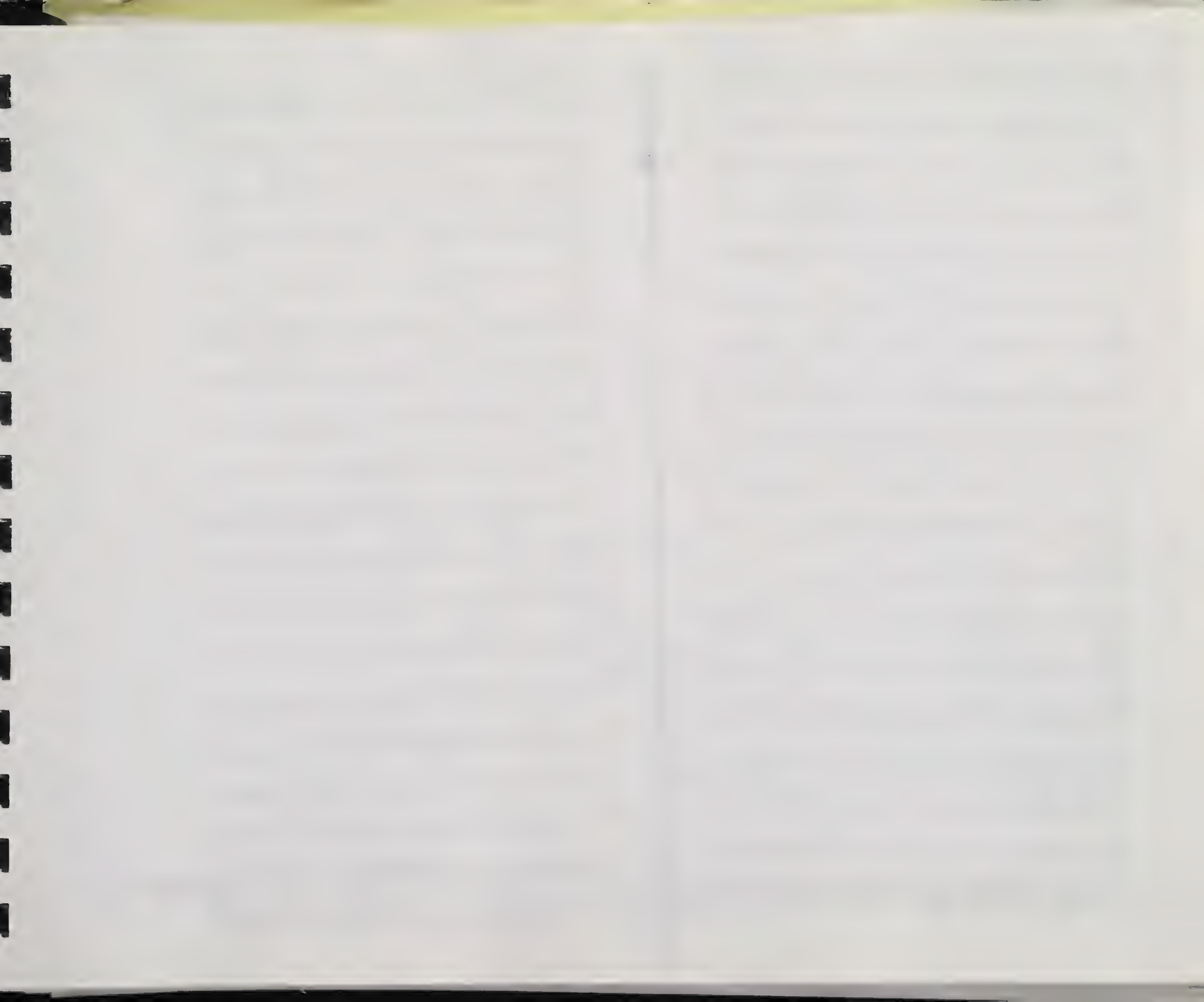


فرمود و شیخ را فخر و کرام نمود و جزایز و اقطاع عظیم فرموده و شیخ یافعی در مراده الحین
فی سبب و تملکین و خلاصه بونی رکن الدوله حسب مقتضای واری و مهند و جمع عراق
العجم و سواد العصبه و دود و دیوید الدوله و فخر الدوله و اخو نور الدوله و کان ملک حبیل الله
عالی که به و کان ابو الفضل بن عمید و ربه و انصب بن عبید و زید و سید الدوله و
و کانوا مسعود و رزق السعادت فی اولاد و کانوا ثلثه و قسم علیهم الملك فقا بوا بهما بن
قیام و کانوا اولاد و عماد الدوله و امتی نور الدوله احمد بن بویه در سینه اش و عیش و
باسارت را در خود عماد الدوله و نا بنجی و یاکه شیخ کرمان توجه نمود و باجم انواع تجارت
مسکانه نموده بر دشمنان علی کشته و چون ملک کرمان را در خار و مارغان باک
الکافه غریب اموز نموده بعد از حروب متدفعه که میان او و کاشکان ضعیف و اضع
ان دیار را متخلص گردانید بعد از آن توجه دارا خلافت شد و جدا بار از ای ملک یافعی
مجموده با آنکه در سینه راج و تملکین و خلاصه بونی و محیط تصرف او را به شکلی مت
و ضعیف با نور الدوله و عصبه و متبایق بود که در روز اجماع نور الدوله و در او اعلی حسن
عماد الدوله و رکن الدوله خوانده و بر بنابر و در اجماع و در ناظر القاب لیان با نیوع مقور
مصرف گشت و نور الدوله در ایام حکومت فرمود تا بر در ای مسجد و السلام کند که
تعا و بن ابی صفیان و من الله بن اغضب فاطمه رضی الله عنها و من الله بن منع ان
منع الحسن عند فرج علی التیمه و ان الله بن نفی اباء و الفاری و من العباس عن الکسور
و چون ضعیف محکوم جام نور الدوله بود نتوانست که منع بن سخن کند و نوری در نهاد و
بعضی از آن مهورات را حک کرده نور الدوله فرمود تا باز نظر کردند و آن منته فایم
بود تا و نه به المصیبت خیان دید که در من نام غیر من و بر این و بجای آن ملک

لحیات بن دوسه که نوشتند که من انطالک لال محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
او بن غوغان کین یافت نور الدوله در سینه و حنین و ملا فاجوت سید بر بن
نجیدار بجای بر نشست و نور الدوله دست و یکال در نور و امیر الامم ابو و دوران
هو ان که مرضی بود و مقتضات لا نفوذ لا شخصی کرده مالک خود را از او نمود و باطل نور الدوله
ملکی باذل و ریادل و با و بی نیز منند فاضل و در ترقی و فتن امور سلطنت و منط نظم
حسین ملک و مهات و سیاست را قران و انشال خود فایق بود و شیخ یافعی در مراده
الحین مفر ما به فی سینه و حنین و ملا فاجوت بونی السلطان نور الدوله احمد بن بویه الله
با دال ترقی فی راقی الدنیا الی ان ملک نور الدوله
بالاسنهال و کان حازن اسما حسیا بهیارا فضا عالم و عزم عصبه الدوله و امتی الدوله
متدفعه باری حسب ثبوت و جهان داری عالی عبت کبایت و شجاعت بالمال و کینه
سید از نفوذ حواری علوم بالمال و است شیخ یافعی در مراده الحین و نور الدوله
من رکن الدوله و عصبه و متبایق بود که در روز اجماع نور الدوله و در او اعلی حسن
الناسیر بن محمد و عصبه الخلیفه و کان او ساقا صلا محبا للفضلاء بن رکا فی فنون من انعم
صنف ابو علی الفاری الا یضاح و الخلیفه فی النحو و حصده الزوار من البلاد
کالمبته و الی حسن السلامی و مدح و بالدرج الحسن و کان شیعیان غایب عالم شهما
مطاعا طایفه و کما میباشقا کما للامان و له عمون کثیره تا به با جبار السلا و الفاضل
بنی بنی عید بنی او اول شهر بار است که در اسلام بن شاه عقب شده و اول
گشت که بر بنابر نور الدوله و ضعیف نام او ذکر کردند و سبب فاضل محب فضلاء و
و فنون علم و شیعی غالی حسب شهادت و مطاع و حازه و زکی و جواد و مهت و حین

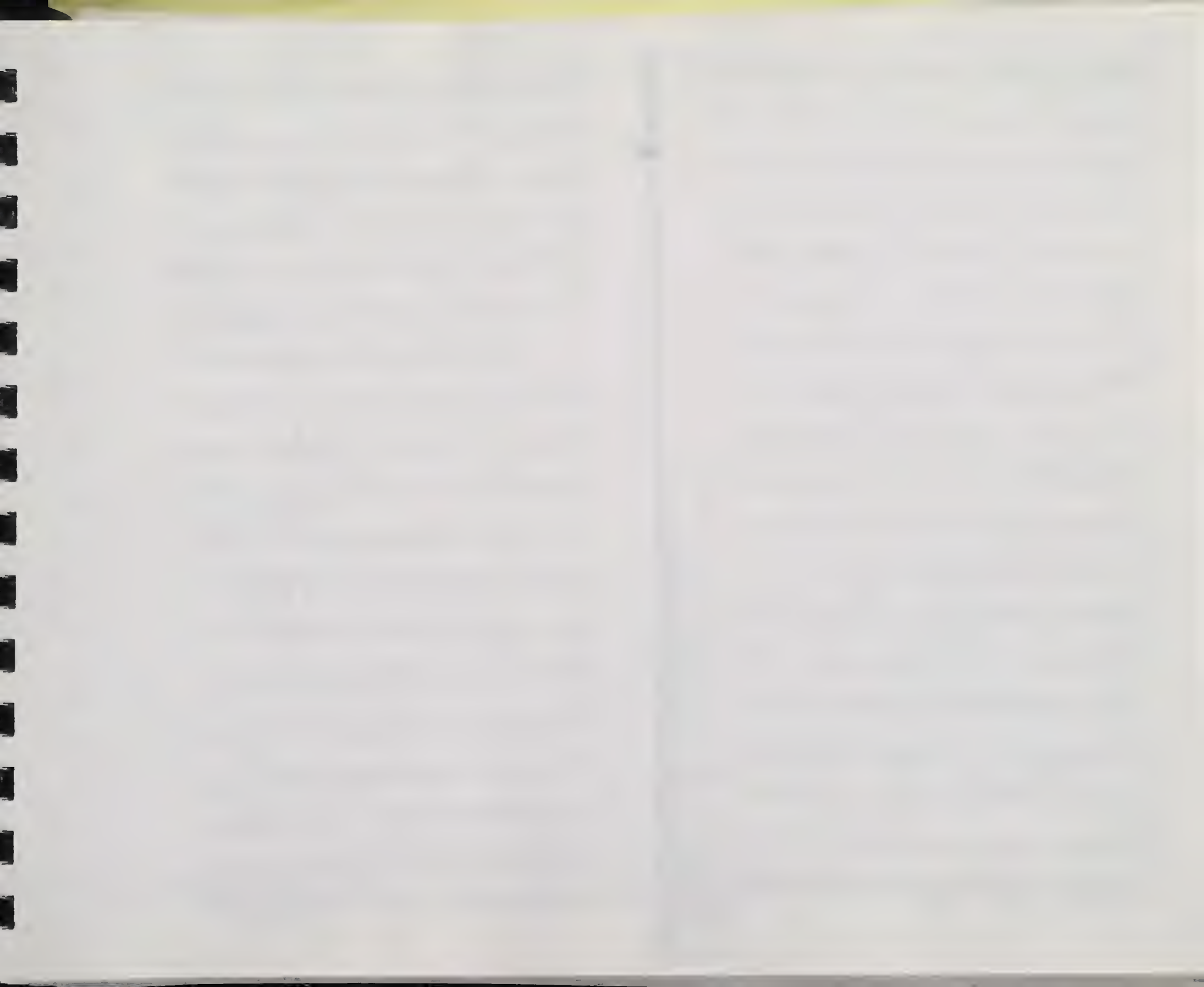






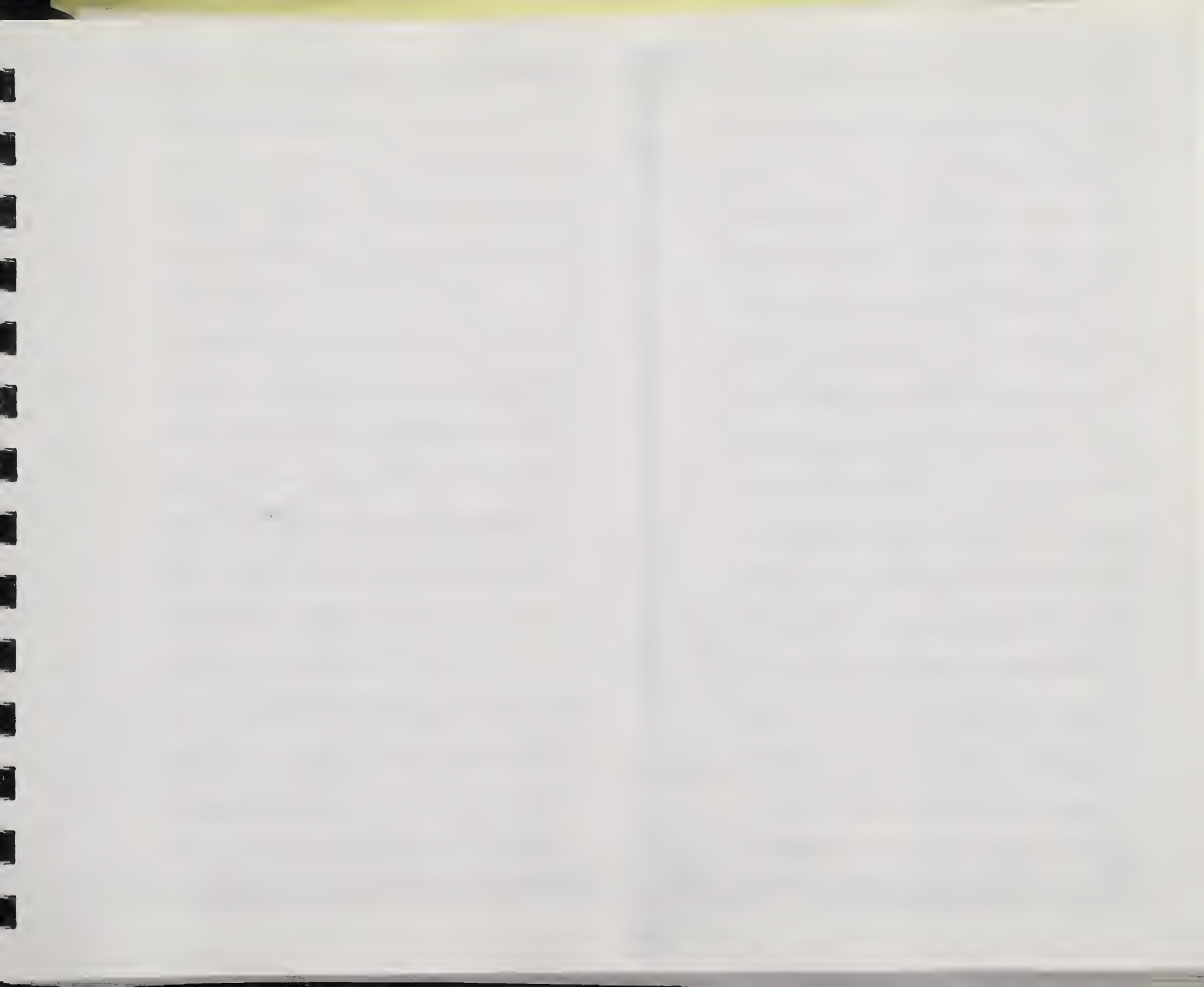
[illegible]

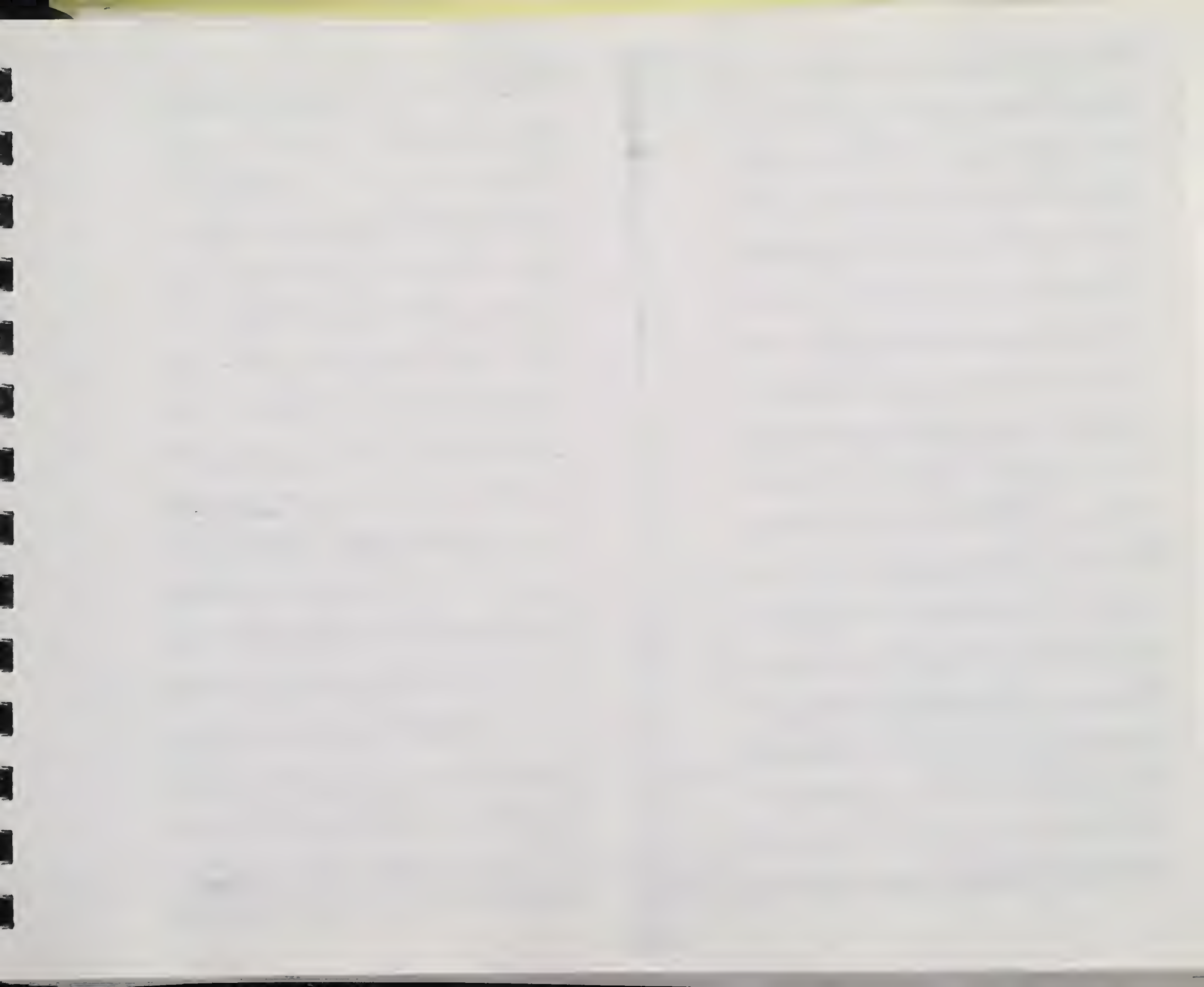
رئیسید ابو عبد الله الحسین علیه السلام را ششم تنب خاند و در کتب و در احوال
 خود و در این سنه نام مشهور است شیخ یا فخری در تاریخ مرآت الجن در ضمن وقایع سنه چهار صد
 و چهل و سه نوشته فیما الی الزین بن العتبه بنسبه و عابد الی بنده مالکان و اعلیّه بنده و
 ابی یوسف و احکم الراضی و الکرم و کتبوا علی الی ابراهیم محمد علی خیر الشریع رضی فقیه سکون
 ابی فخر کفر و اضطرر باب الفتنه و اشد ثبات النفس فی الطرق و غفلت الاسواق
 و اصبحت السجیم لم یثب و دار الخلافه فوعد و ابا خیر انوار اهل الکفره فالحق علی
 نقض جماعه و نبشت عده قبول الشیع و احرقوا و علی الراضی فخری عظیم محمد و اخوانه
 فاحرقوه و قتل مدریهم اما سعید الحسینی رحمه الله انشی محصل نمبر که درین سال احکام
 در میان شیعه رسیده باز خود که در خود کرد بسوی شیعیه تر از اهل اهل خودند از ترس و
 استوار کردند رخصه خود که در او نوشته شد زبیر محمد علی خیر الشریع رضی فقیه سکون
 من ابی فخر کفر و فتنه خوران که در فتنه شد مارهای مردم در راهها و بارانها
 شدند و اجتماع شد سنه ان اجتماع که مثل آن دیده شد و اهل کفر خود را در
 کفر و با هم باقی شده همی بقتل رسیدند که دره شد خفیه از قریب شیعه و عظیم رخصه
 لاقی شد راضیان که در سر خفیه رخصه انش نشینند و مدرس اینها ابو سعید الحسینی
 دیگر که انچه نوشته که درت سلطنت صفویه و در سال بود غلط شخص است چنانکه گشت
 و از رخ بان ناطق است شیخ محمد علی حری در کتاب که در وادرات احوال خود نوشته یا
 روز و در اتفاقات گفته در حالی که اصلاح احوال نمید کرد و توطئه بین مصادفات و واقعات
 بود و ناگهان که با یکبوش دل گفتند که درت دولت سلاطین غویه صفویان است چون
 ملاحظه نموده دیدیم که مطایف بود و چون حاکم اقل است و ستمها بر سر سلطنت در

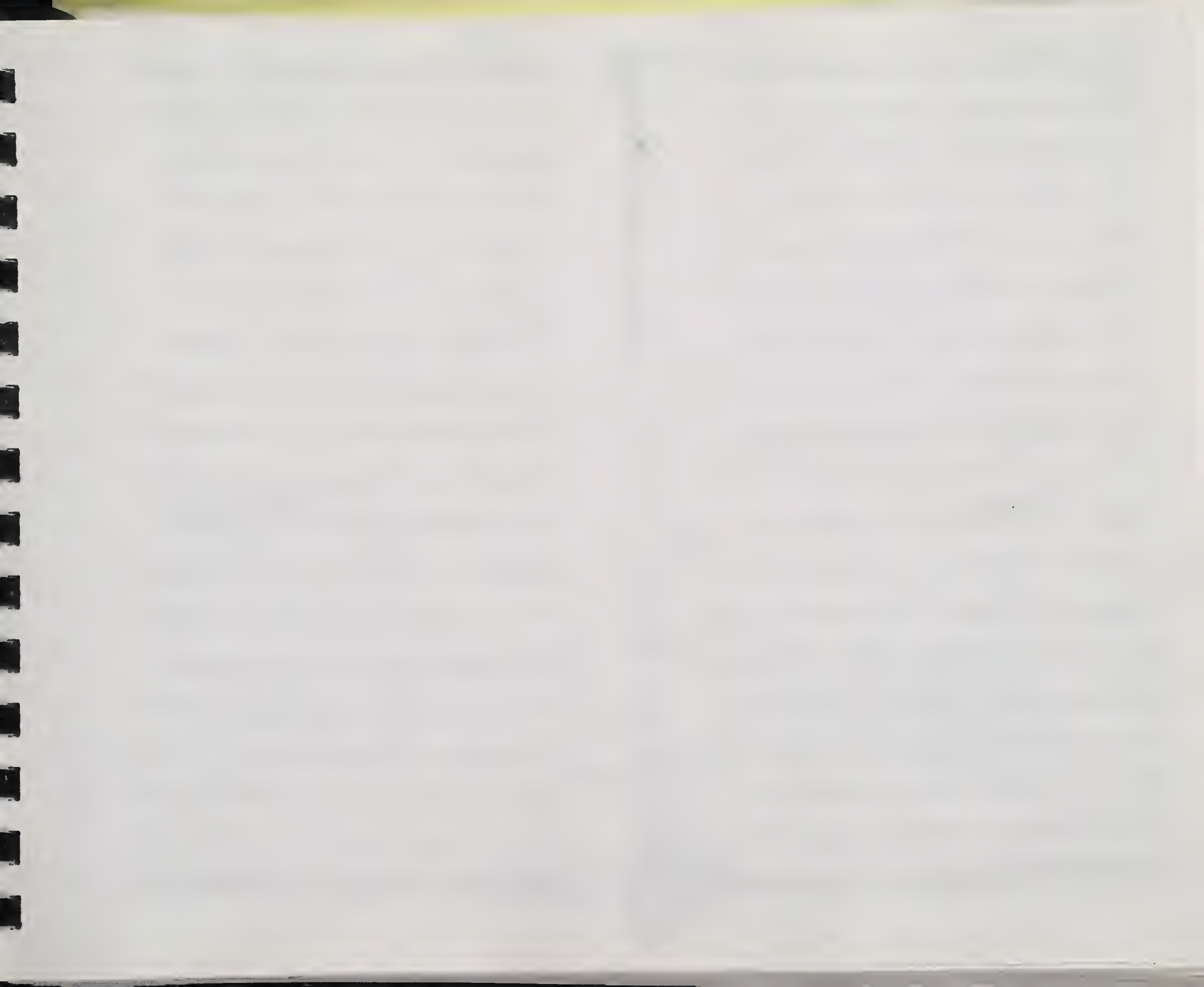


دار السلطنت تیزتر از چرخ تبارخ شمع و شمع است اما خروج از در سلطنت لایحه
در سبب و شمع تیزتر از چرخ تبارخ شمع و شمع است اما خروج از در سلطنت لایحه
نمان در این بین و باید بعد از این واقع است که سلطنت این سلسله علیه و سبب
و در میان است که در نزد هر دولتی و بی شکی سلطنت سلاطین صفویه در خیر و دفعه
مصرحات از باب فن تاریخ است چنانکه از آنجا که غریب بطریق نقل از روی تواریخ قزو
نگارگر کرده واضح می شود و بدینجه از روی قسمت و غنا و وضوح و
و اسلاف میرانش رسیده است در باره سلاطین صفویه که سادات صحیح النسب و اولاد
سید الشهدا بوده اند با سبب خاطر صمیمانه که را می نداشتند بر خلاف ادب
و در آثار سخاوت علمیه مانند سقیا و رعای زمان سعادت و دشنام گفت
تیا حرم و در طرف اردو میل سنگ کوب در اقبال آنها می نمودند خانه برای نگار
فن سیراب حال بطریق خطاب در خدمت مخدومی بصورت این است به هم
و دوم در جای بدو حاش و دوم به غیر غرض رسیده که این شایع می نماید
مخدوم الامام که ناشی از کمال سعادت و در اوقات سرور و دلالت و اوقاف
انچه از روی تواریخ مستفاد می شود است که سلاطین صفویه با دشنام و لوگو
و در مورد که تواریخ ارکان دولت است مقصود که کاتبان بیان مخصوص در تحت
عزیز اشتباه این سخن من و خدا که آنها مخصوص بود سلاطین زمان و در تیره
غاشر احوال این برورش و صفت ارادت نشان و در کوشش داشتند از ظهور
دولت و اقبال نشان که مصداق کائنات کوب وری تواریخ شجره مبارکه بوده
امین دار و دیوار و ایوان ارکان تبارک رسیده صفی گشتی از ظلمات ظلم و عدل

و عدل و صلح و طغیان مغربی گردیده شمشیر شمشیر حاکم ارادت نمودار و سوار
الاصحاب نور منیر از چشم جهان من خا امان وین دولت بوده و ملک و دولت
از روح شجره زده از اناری میراث دولت است مثل باقی ملک و دولت سر حقوق کشیده از
و بدینصفت کورک می و عالم شایسته که کشورک یا عالم صورت دینی احوال و دران
زمان در حجاب تواضع و اخفا محبت گردیده و از طعنه او اند حتم لغتی و عدد و سوزی این
را ایضاً منصفانه نیست و چهارم از مخالفان که پیشین مانند مرغ سبیل و نامرئی از درخت
و خون پیچیده چمن بر او داد گسترش آن چمن را در جهان را طوطی تازنده و نظارتی
بی اندازنده مجتهد نموده به تبع و دوستی که از تواریخ و انصاف احدی بر او در خون
و مال جوانین دوران و قیام و درم آتش زده خون همانان و ضم الحاقه را بر خاک
حاکم می خشت و بدو دم هم قدر قهرمان سر که کفای کفایت انوری از است کرد و او را
بر مغارتی مخالفین می پیوستند اگر احوال از گردش و درون و قفسه انگیز سپهر و قلون
خیز مخالفان خدای سخن طبع در شرف چرخ و فن بر دبال می کشند و در شرف
آن شکر ملک است رخ در آفتاب نور از و حجاب می نهاده و تقصیر خفاش گزینم
در بر و خلاف روز و دید چو روز وقت خود در زوال اوست تا بدینشب (الرصه)
که شب فرد روز یا در تواریخ نور زدن کی محال اوست و بسیار از انعام
جهان از حوادث زمان باده بدرگاه اسما عایشان آورده بمیان انداخت
نشان ملک از شعله انزع کرده بر سر سلطنت ممکن گردیده و بسیار از خردین
زنان شکام نطق و دوا بر دران عقیده علیه شان را اینجا و دوا و خردین
سبب جهات ظاهر و باطنی آن خواصین تاج کسب بام را بسند و ستم ناقص می

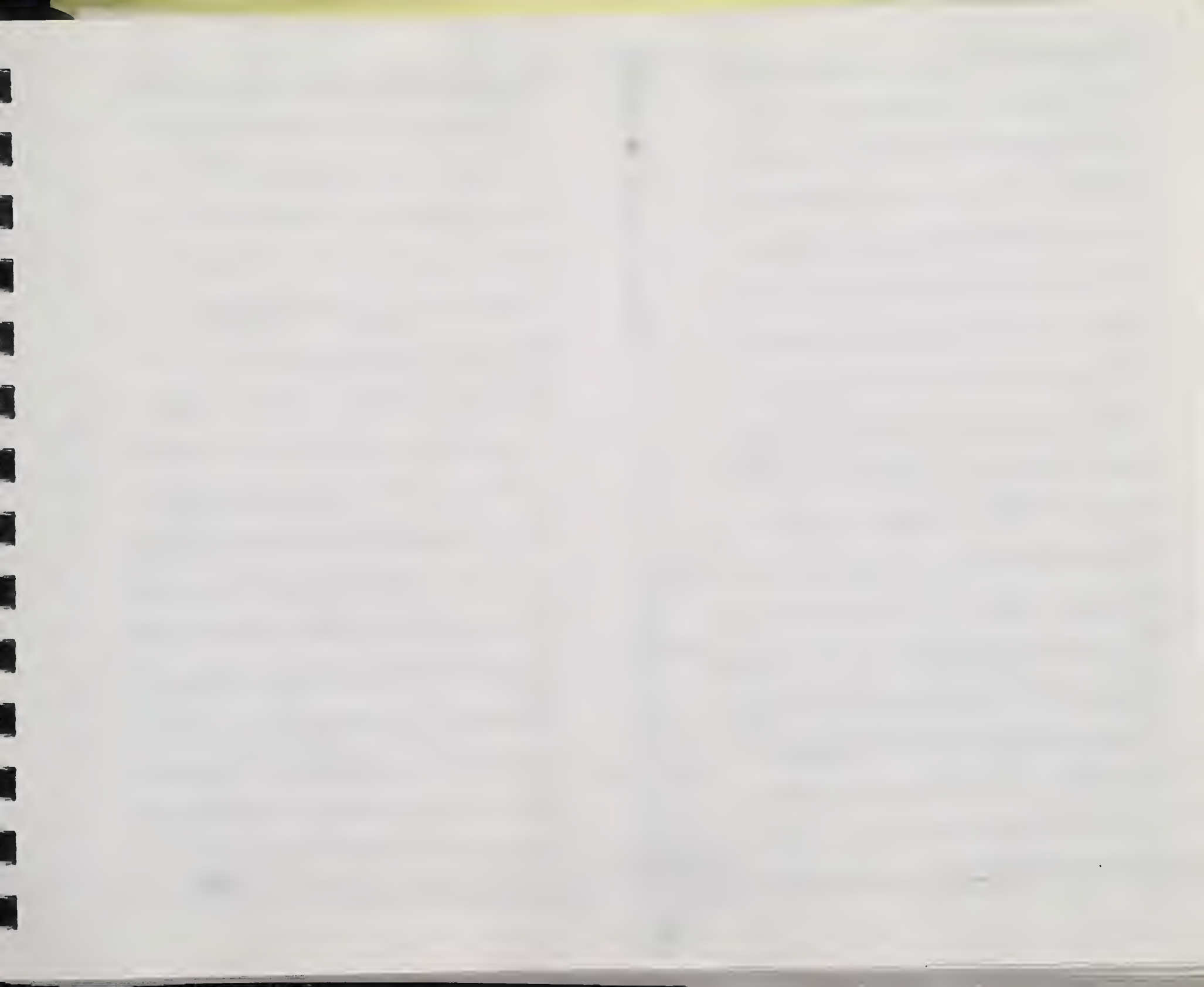


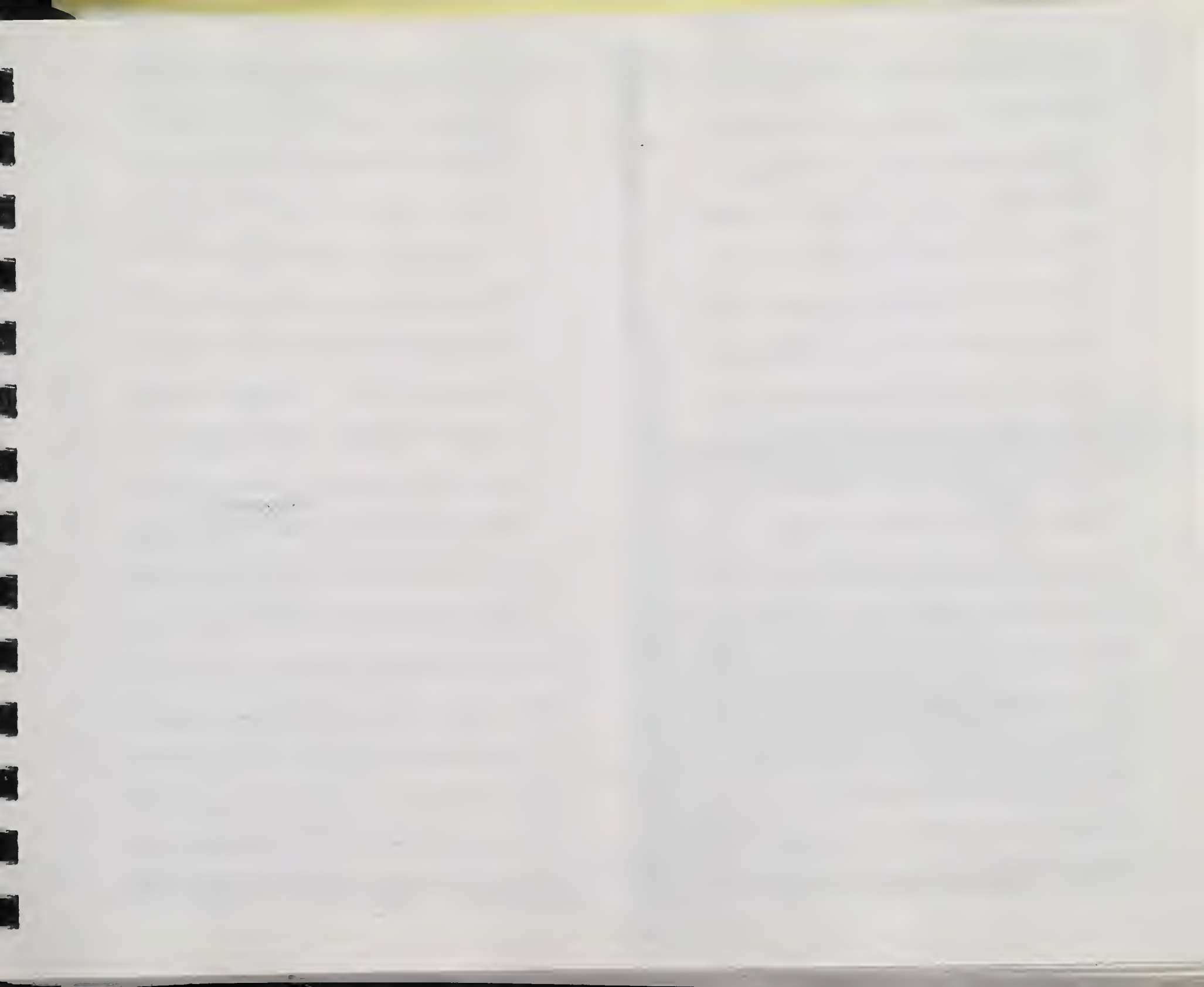


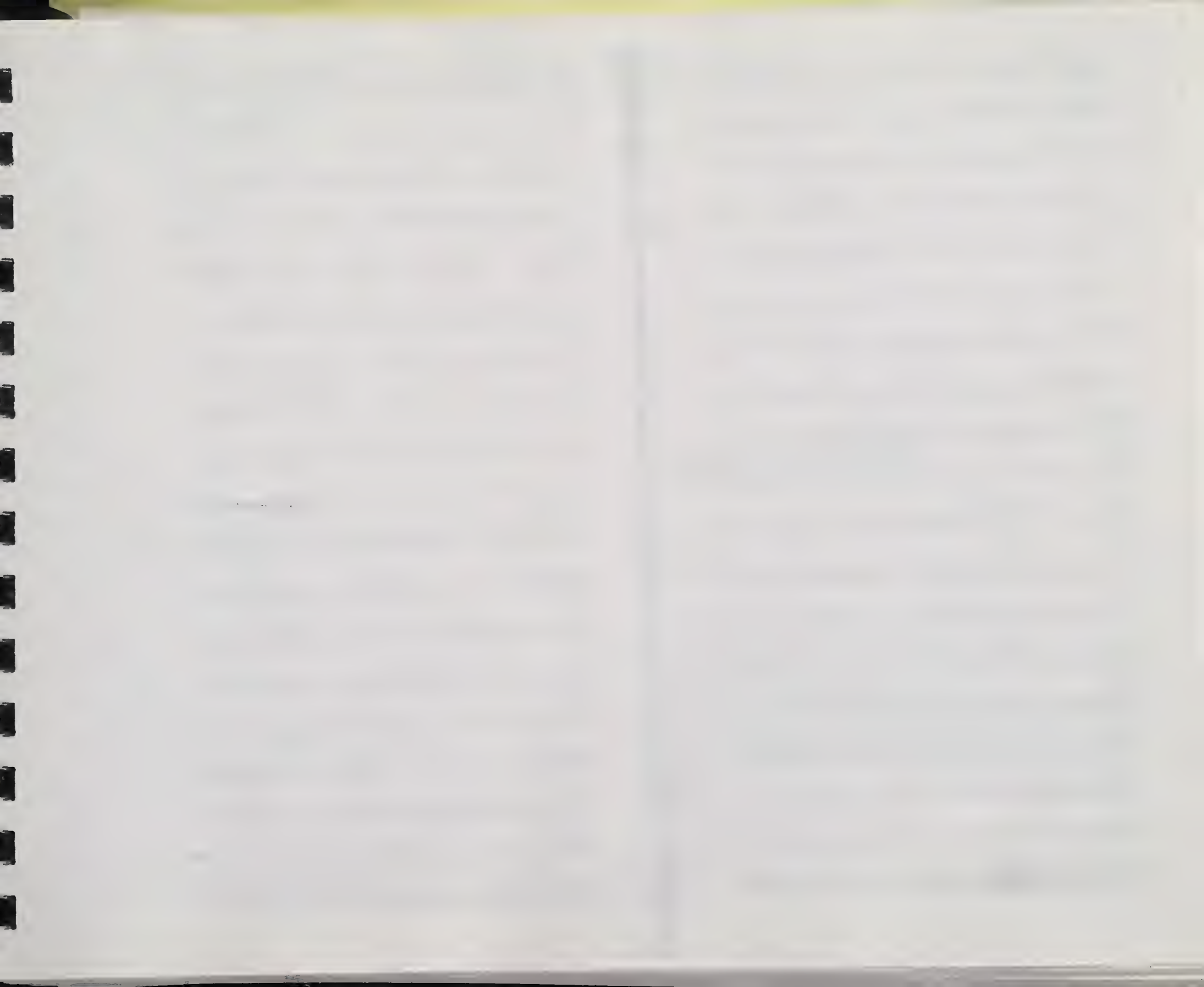


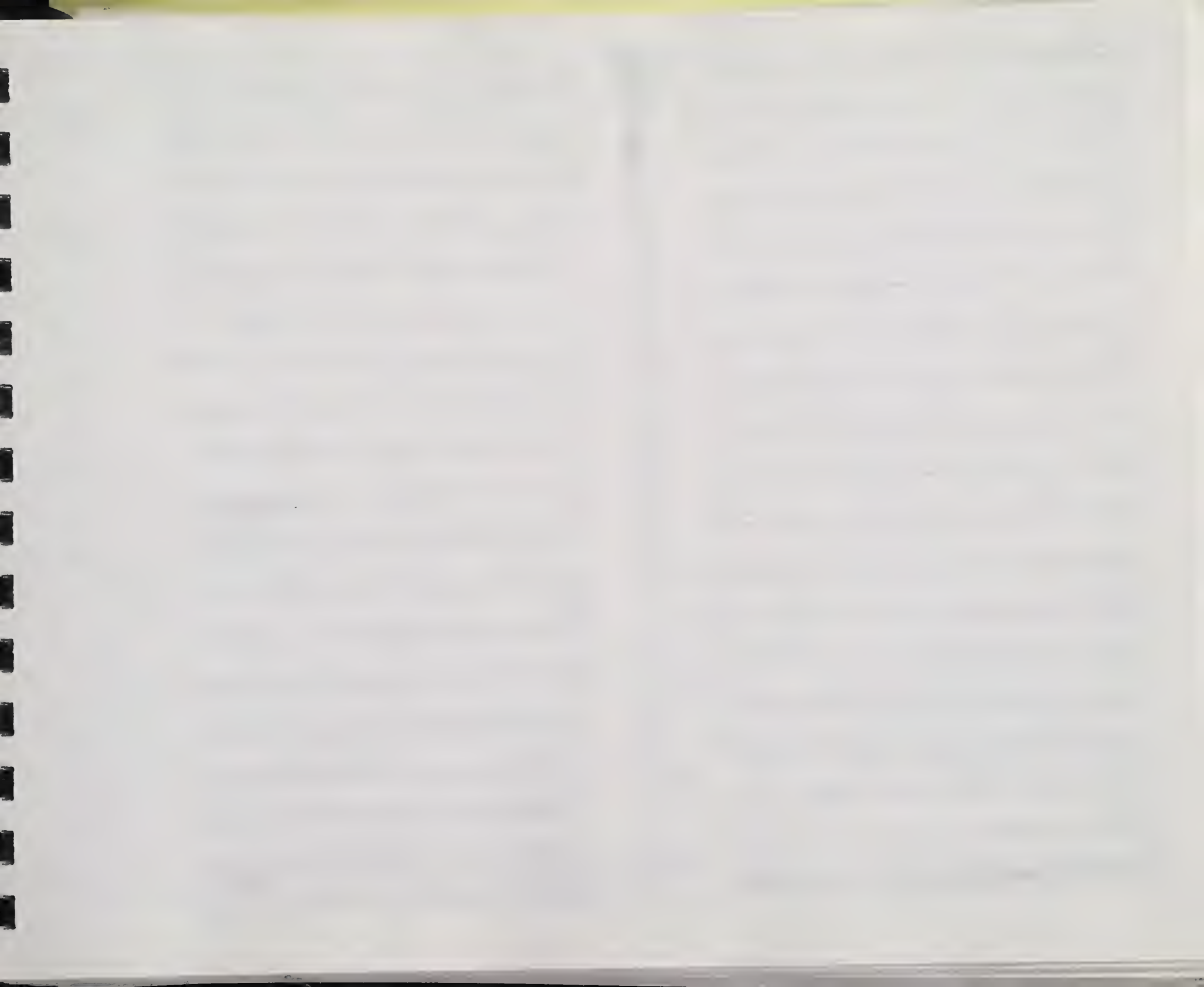
و قدم بر سجاده پنج نهاد آن حضرت از راه غیبت فرمود که گفت ای جوان مرد مجیدان
باز گشت حاضر و گوی که کون شده و کار بجای برسد و در آنکس اگر در بند و بی انجایی آرد که مرید
قصه زاریت بنده کرده بود اتفاقاً میان راه برفت باریده که رفت خرد کرد و در رفت
پوشیده شد و صفی در جانش مانده بود و حضرت پنجم را در حضور آورد پنجم را بنی خلد که از بزر
آورند و دست مرید گرفته از رفت بدر آورد و چون چشم او باز شد خود را در او دید
و در موی حضرت پنجم فایز شد و بعضی خیمه خازن عادت و کرامات بسیار
از وی ذکر کرده اند و درین مختصر نمی آید در حضرت پنجم حضرت ابوالفتح در احقاق اردو
بعد از تاراج روز و شب تبارانم در ماه محرم ششم در غلغله و شجاعت در زمان
سلطان ابوجعفر با و در آن سلطان محمد بن احمد بن ابروین خان بن افغان
بن ملاک و وفات یافت در اردو در سیاه فون گشت مرقد و فی قبله عایات خلی
و مایه است این کلامه با جمله خباب پنجم صفی رضوانه تعالی علیه و از عموم طایفه طایفه
بود از غایت اشتها احتیاج بطویل کلام نیست فقولت که در زمانیکه سلطان
محمد صدیق رخ بر خیزد تعالی در سه سخت در یک صف پنجم اهل بخت و اهل شرف و اهل
پنجم صفی الدین محمد خیره الله تعالی و قدس مع الاله الموصوفین صلوات الله علیه و آله
تصوف می نمودند در صف دیگر علامه علی بن محمد در حال الدین مطهر در سلفیت و در صف دیگر در حقیقت
می گفتند در صف دیگر در سبب بخاری می گفتند و در این حدیث رسیدند که حضرت صفی
علیه و از دسلم سپهر فرمودند و سلام دادند و بنی صبابه رسیدند که ایامنا از کم شده یا نه و گشت
حضرت فرمودند که کل دنگ لم یکن تا آنکه دو الیدین گفت که واقع حضرت صفی علیه و آله
و جاستند و در گشت دیگر را بجا آوردند که در باد است و گفت که این جوانی دارد و ای

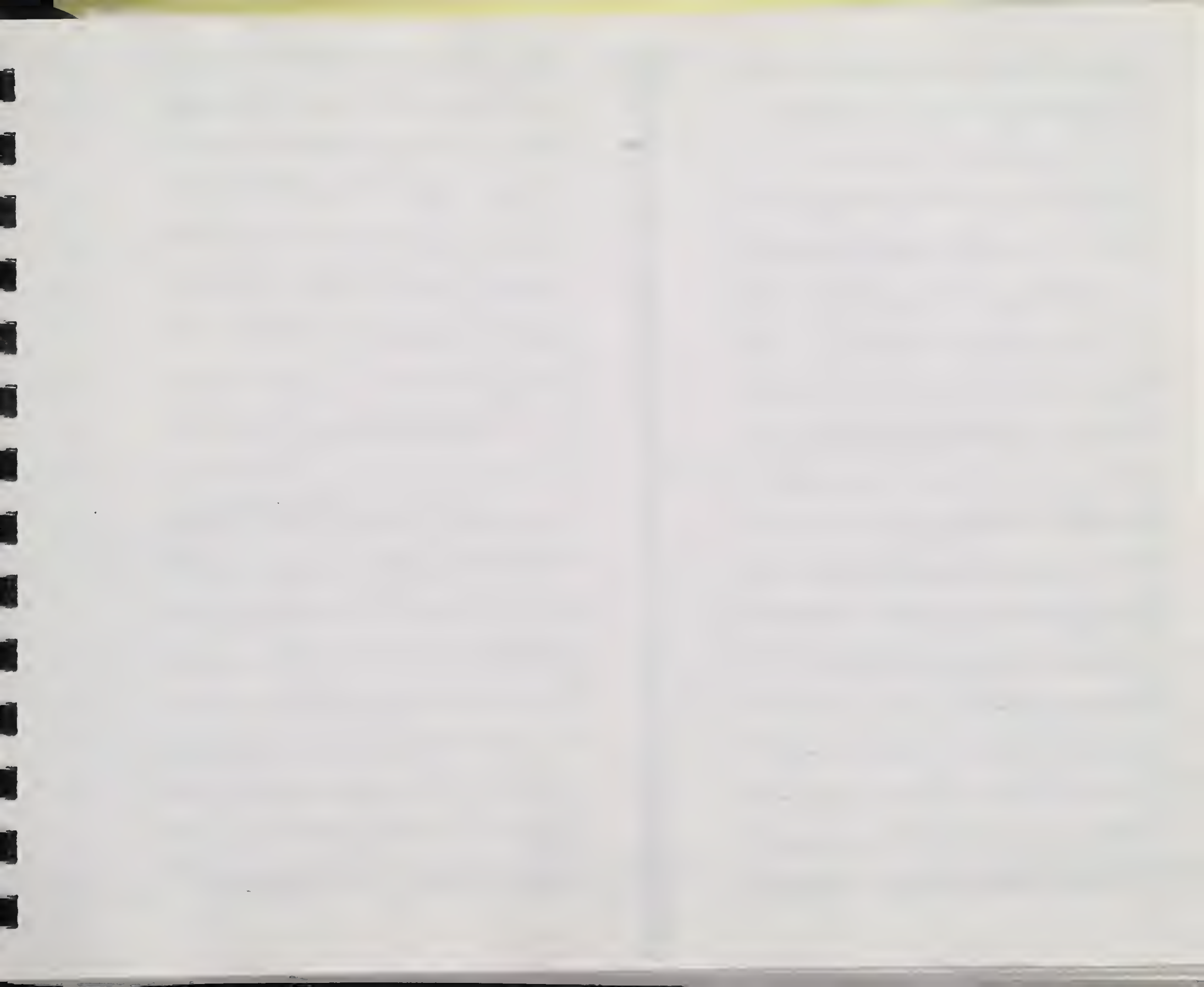
سپهر کردن بی در عبادت و دم در کذب بی در کل دنگ لم یکن الله بخاری سپهر و کتب
گفت کل دنگ لم یکن میدانم که بی سپهر خود است و می دانم که بخاری در دفع مفسده است آن
ث که در محبت هر یک از علما که رفت همین جوار نشسته تا آنکه حضرت پنجم صفی الدین احمق رفت
پنجم فرمودند که کل دنگ لم یکن و لیکن حقین بودند از جوانان و چون است به شهادت مقام شهادت
و سلام مقام حضور است در روز شهادت سپهر رسیدن صلی الله علیه و آله و سلم
بود و در مقام حضور رسیدند سلام دادند و صبابه امین رتبه شدند و از ایشان این معانی را
معجزه انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سپهر ابو خردند و در خاستند و در گشت می آید
تا فرمان حکم سپهر را به اندازن قاری طایفه شده باز نزد حضرت پنجم نمودند و اقرار
کردند در حقیقت کلام پنجم رضی الله تعالی عنه از این قبیل کرامات و تحقیقات پنجم رضی الله
بسیار است من و غیر من الی مظان که بنیتم کلام حب مراده الامام میفرماید پنجم صدر الدین
موسی بن پنجم صفی الدین از وی بعد از وفات به بر قیام مقام و شد و در جمیع کمالات
صوری و منوی آن که در وقت مقدم بر بزرگوار خود سوگند می نمود حضرت امیر مومنان
بر یازت او آمده بود که ثبوت حق روم یافت و محمد پنجم صدر الدین بود و افاضت
حال داشت جنبه جمیع بنیان روم که قوم توکمان بودند از شفاعت وی خلاص
انواع نیاز مندی بجا آورد و در عرض پنجم صدر الدین که از ظاهر ذکر پنجم را بید گشتی بود
آنکه که در حب و در سال زندگانی یافته در زمان سلطنت امیر مومنان حب فزونی یافت
یافت و از دسلم سپهری بعد از وفات گشت و در الله علیه و آله و سلم و حجاب دار در بان امیر
چون گورگان آثار الله بر نه و در ترک خود میفرماید چون در سلطنتش با در کتاب نهاده
سپهر در سکون از راه آورده و در دسلم بجا نشاند و در آن روز پنجم جلی باز را در دسلم







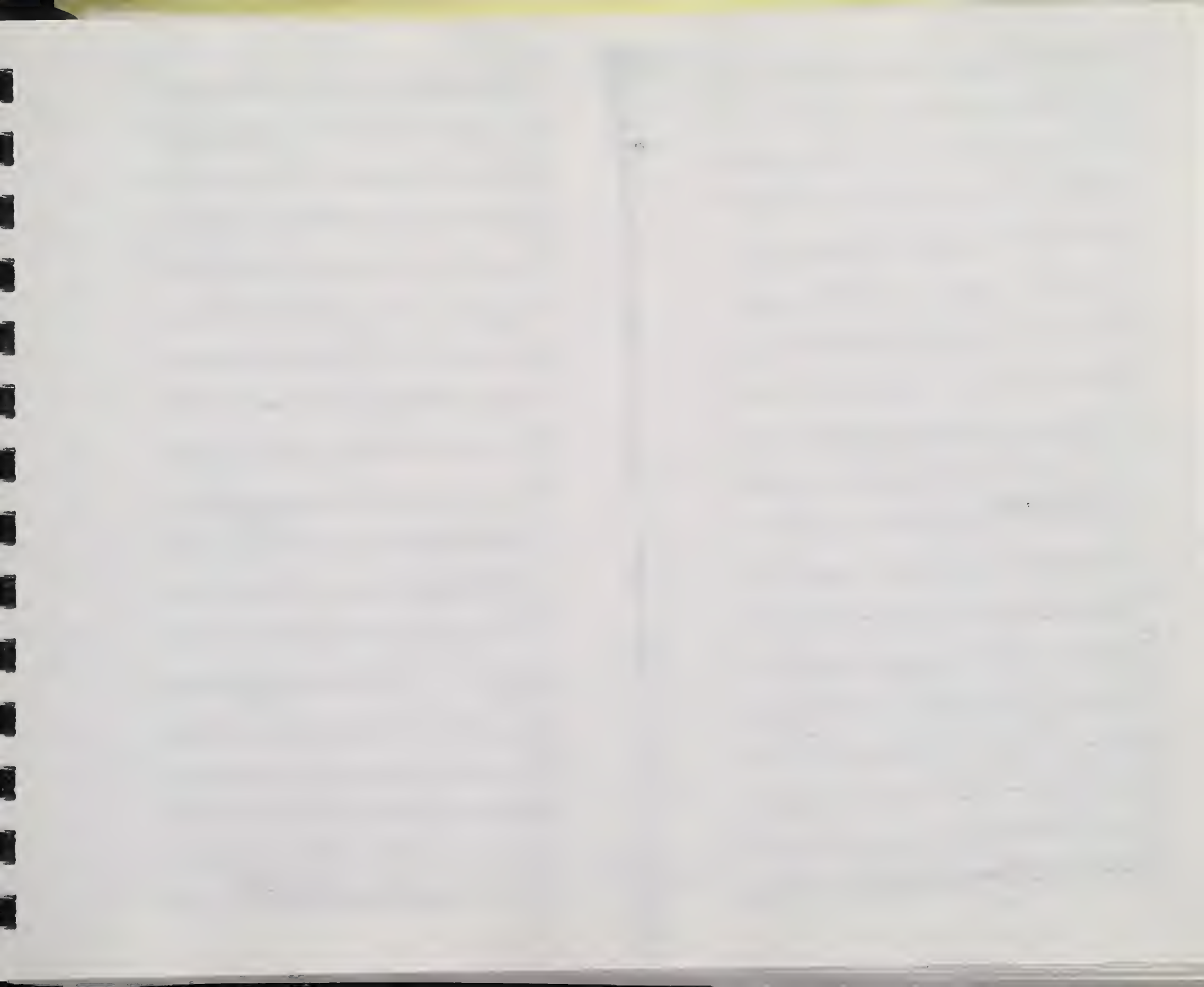


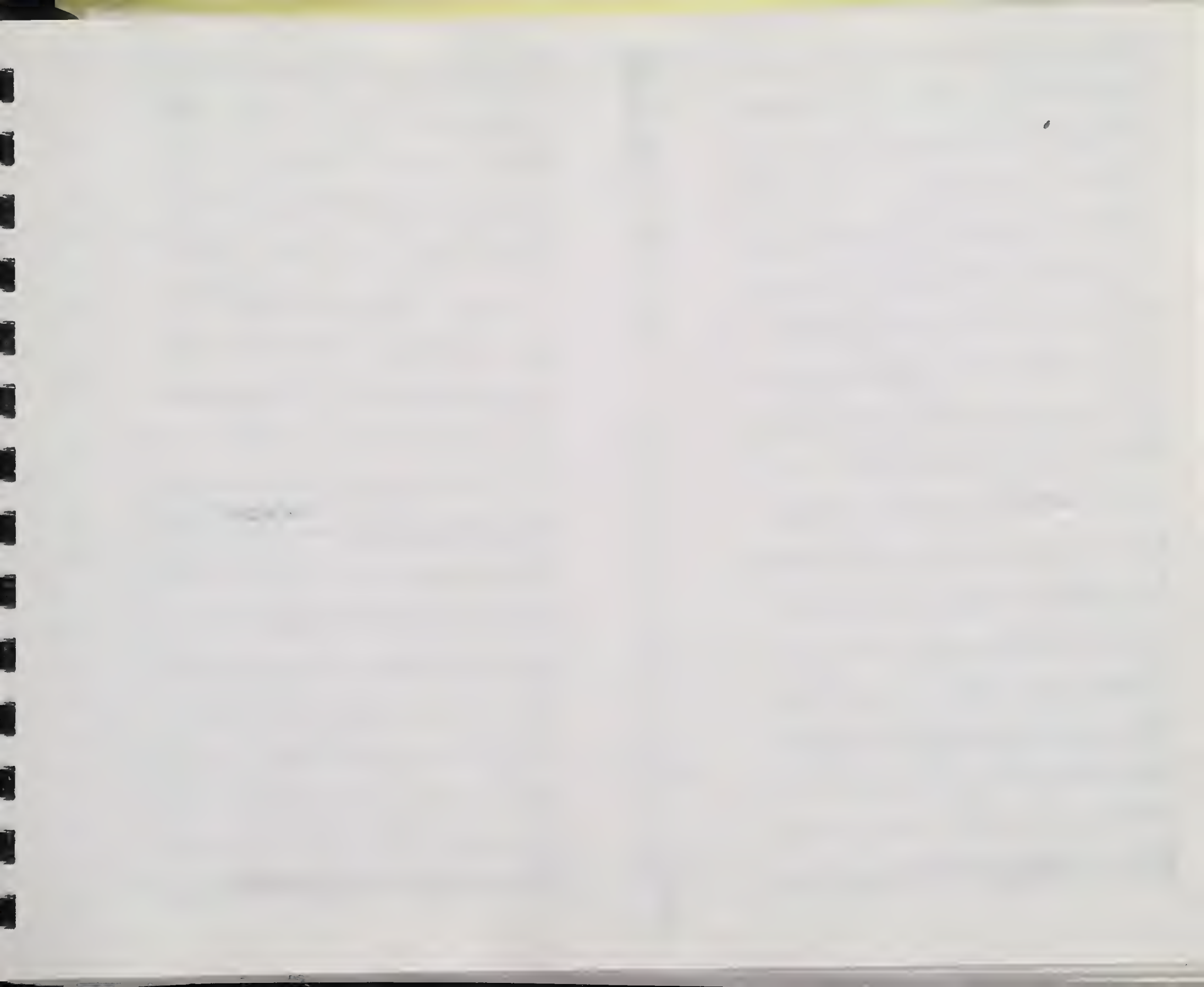


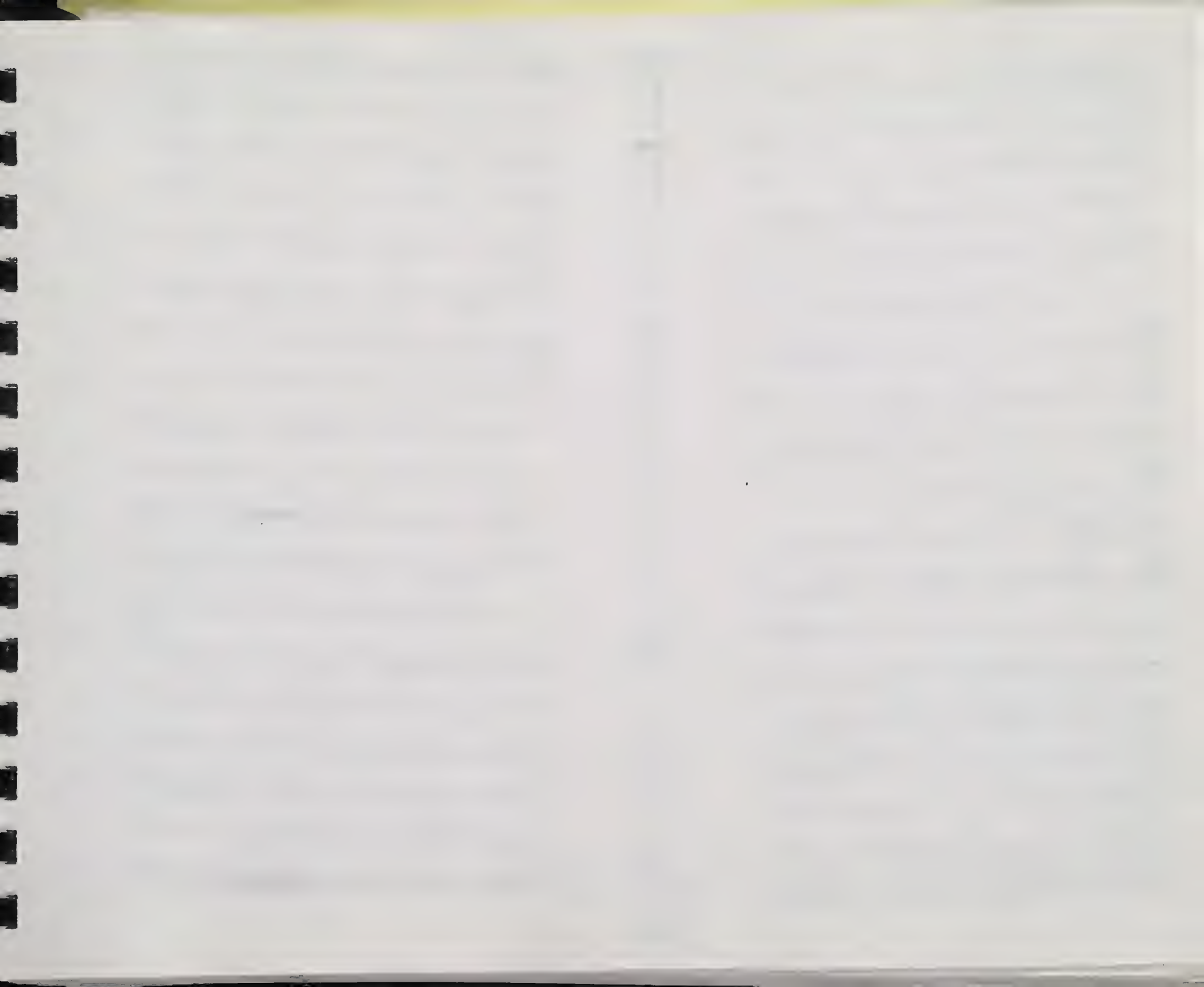
نیز گشته و چون دنا منظر طبعی لا اله الا الله محمد رسول الله علی دلی الله در رسم ساسی این
بزرگواران که در اینین یافت رسوم متبعه از باب ضلال مندرج گشته متغیبات
سپ طبعی ظاهرین که با غایت متعبدی مذکافی میگردند علامه علی باب مندرج گشته
نجا الضیق عذر زوایا از خفا فرزند نصیب و صلابت جبار این صورت با طواف دانستند
معدن را با دوازده هزار کس مخم مقام سلطنت را در دوزخ بود که ملک ملک فارس و
عزیزان و فرمان و غرضان و با مقبول و هزار کس سید عزاوه بخیا ل استقلال از
دولت خود در حرکت آمد بود نشان خزان ملک مقبل نظر یافته در امور هر یک
از خود و زکات و راده سلطان مراد که پسر خاقان سلجوقی اورا نادر خواندند و خزان
الهام پایش می گذشت گشته تا مراد را در دوزخ مجبوره شیر از رفت این فتح من کما
سلطان عزاوه به نصیب اولیای دولت است از اینجا لغوم تا تب سلطان مراد
شیر از طریق انبار بجای شیر از حرکت آمده سلطان مراد از آوازه و حصول
شیر از نزال تمام یافته تا ب توقف در برابر صورت دولت پادشاه و در برابر
شیر کشت رانیات معصوم در کمال شوکت و کرامت قدیم روز از رفت سلسله
دورال ملک شیر از نزال خسرو و مراد کردید انجیا فاکر و عوم فارسیا لظلال الویه
شیر از نزال حبله از حوادث روزگار اسود یافته بود از آیه تنبیه بر حسن کیا
کرامت ولایت استمداد و جبال فریز کرده و اما نند به ضابطه خود آورده و دوازده هزار
سوار و هزار و پادشاه را در دست متوجه شده تمامی آن حدود را از تصرف او بر آورده و چون
با لشکر قهرمان خود را با یکدیگر تصرف آورده که رحمت به شیر عراق عرب معصوم بغداد و
حرکت آمدند به سکه ها و در کمره در گشته پادشاه او بار یافت به بغداد و در میان او

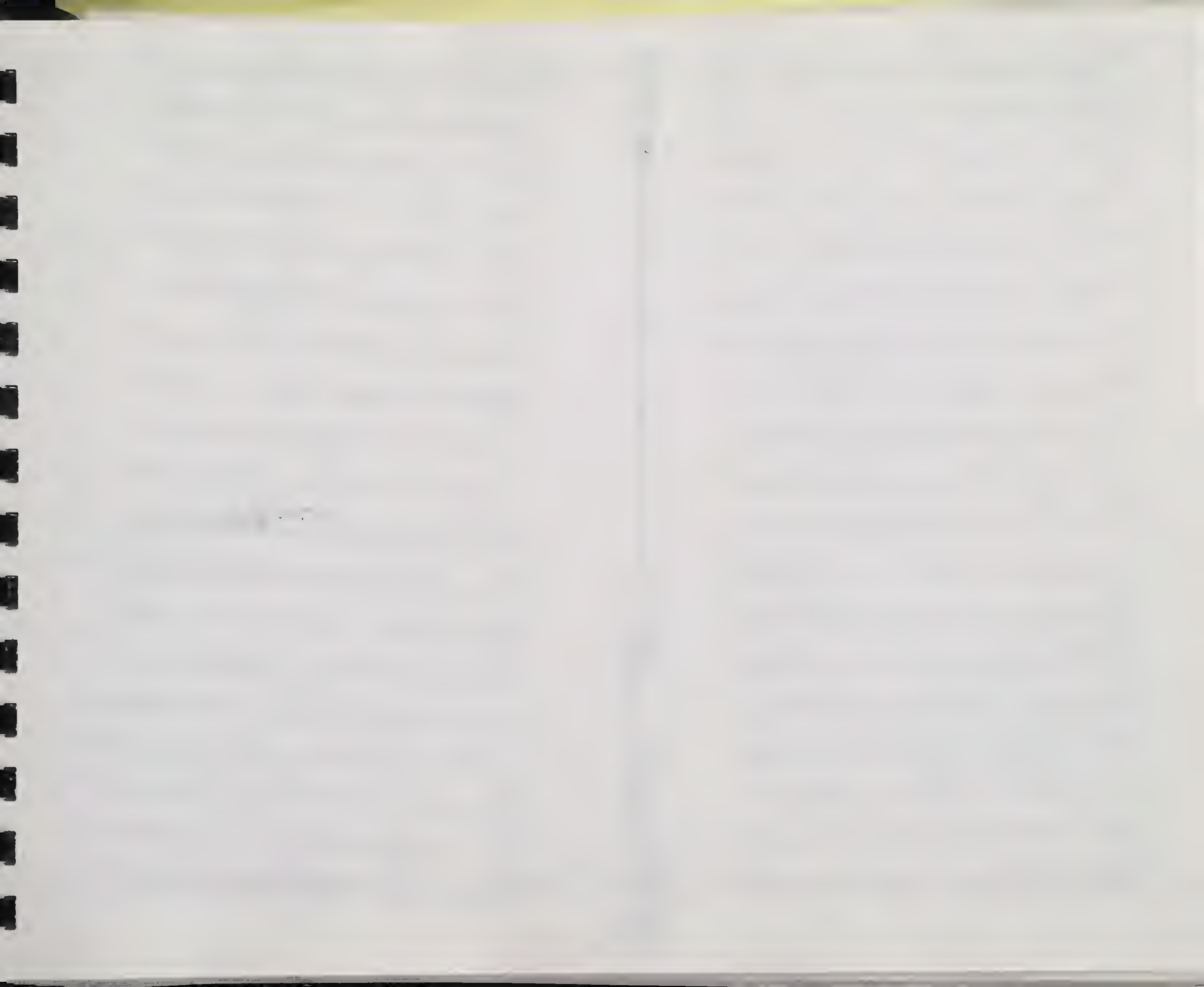
بود و زوایا که توجه زیات جاهل گیتی استغفار از جبار فتنه و طرقت طلب راه فرار
گرفت و در اسلام و دیگر ملک متغیبات متصرف او بسیار دولت قاهره در آمد و در میان
خطه شاعری بهر اسلام و ب زینت یافت خاقان سلجوقی نشان سعادت زیات
بخت از رفت و در بلاد فرزان فیض الانور کاهن و عتبات عالیات از من را
فایده گشته در اراکین شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و رحمت بقدر ساینده نیکوکار
چهارم عراق عرب به تنبیه اعراب متبع که در وقت بادیه ضلالت افتاده با بوسه
حضرت شاه ولایت قایل بودند و نصیر از طایفه قدم در بادیه ضلالت فرار کرد
با بوسه پادشاه خود که در این سلسله باضی سلطان محمد بود در این فتح
نصیرت خیرستان که حکومت گاه آنها بود و فراموش قول مولف صلیب و در طایفه
باقیام شمس حرمی عظیم وقوع یافت زمین جزیره از خزن گشته ان شمع حکم کل
گرفت فیاض بد کمال با بسیار از اهل ضلال به تنبیه غازی با طفر مال برادران و از
زخون متغیبات در سر اسوده داشت تو کفی زمین و زمان لا در گشت ز بس خون
در زمین کلامت خاک نامرگاه و خون نشست ز گشته بر و در میان
در آن بادیه بسته راه باد چون در اواصل طوس بر زیر سلطنت خاقان معصوم و از انکار
سلطان حسین میرزا انانقور و محاکمات خراسان و برون انجیا و حوزرم و طایفه
در آمدن تمان و قندهار تا مدد کابل و برون ان فرما و الو و با اخفرت در مقام
و شخصیت و راده همواره اظهار محبت و دوستی می نمود خاقان سلجوقی نشان سعادت
و الا جاده طریقه بدر فرزند مسکون گشته اقرار سلسله علیه نموده و از تاملات
و انجیا به جبهه کای می آوردند و همواره بین الحانین ابواب حرم سلطنت و شمس

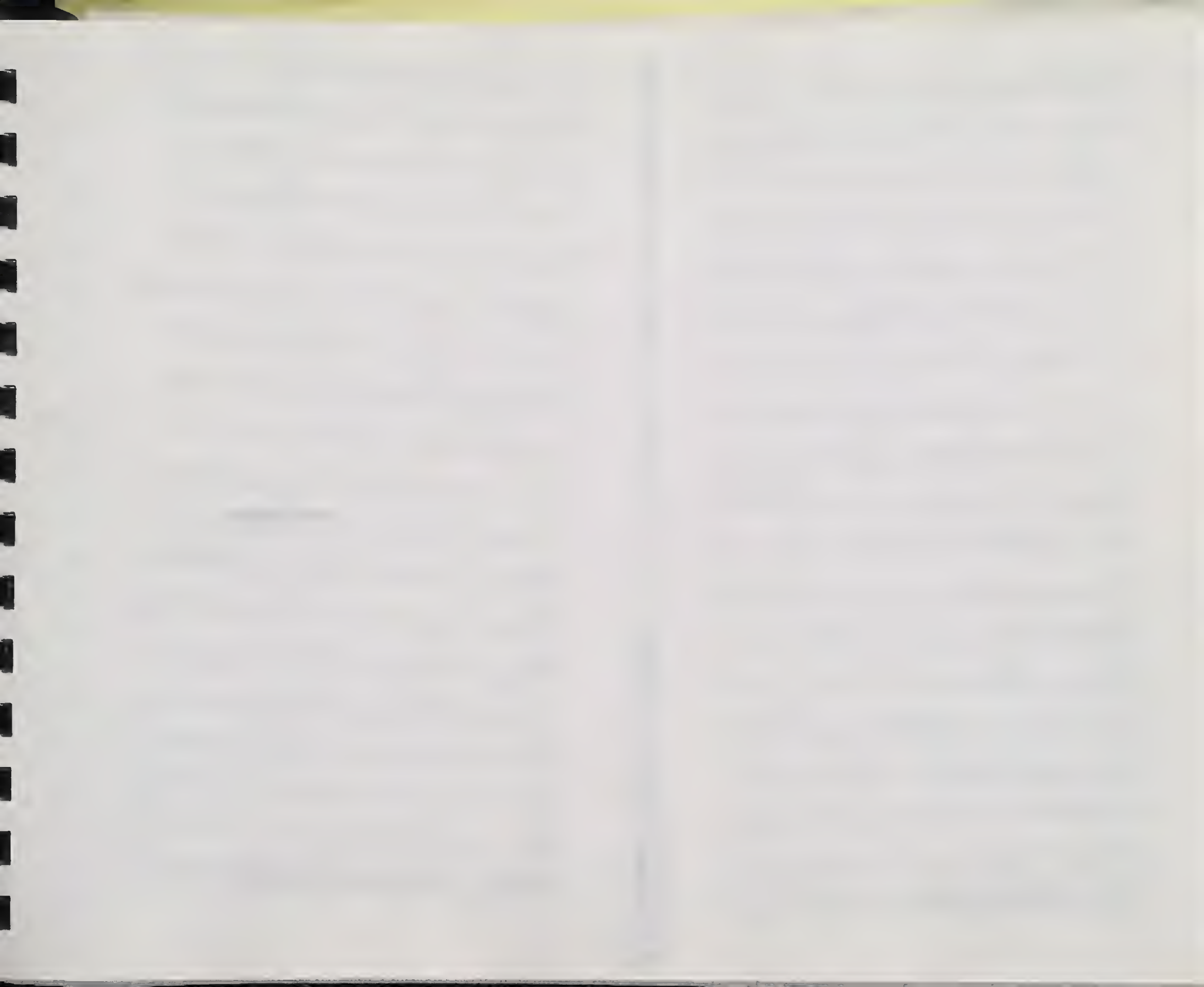


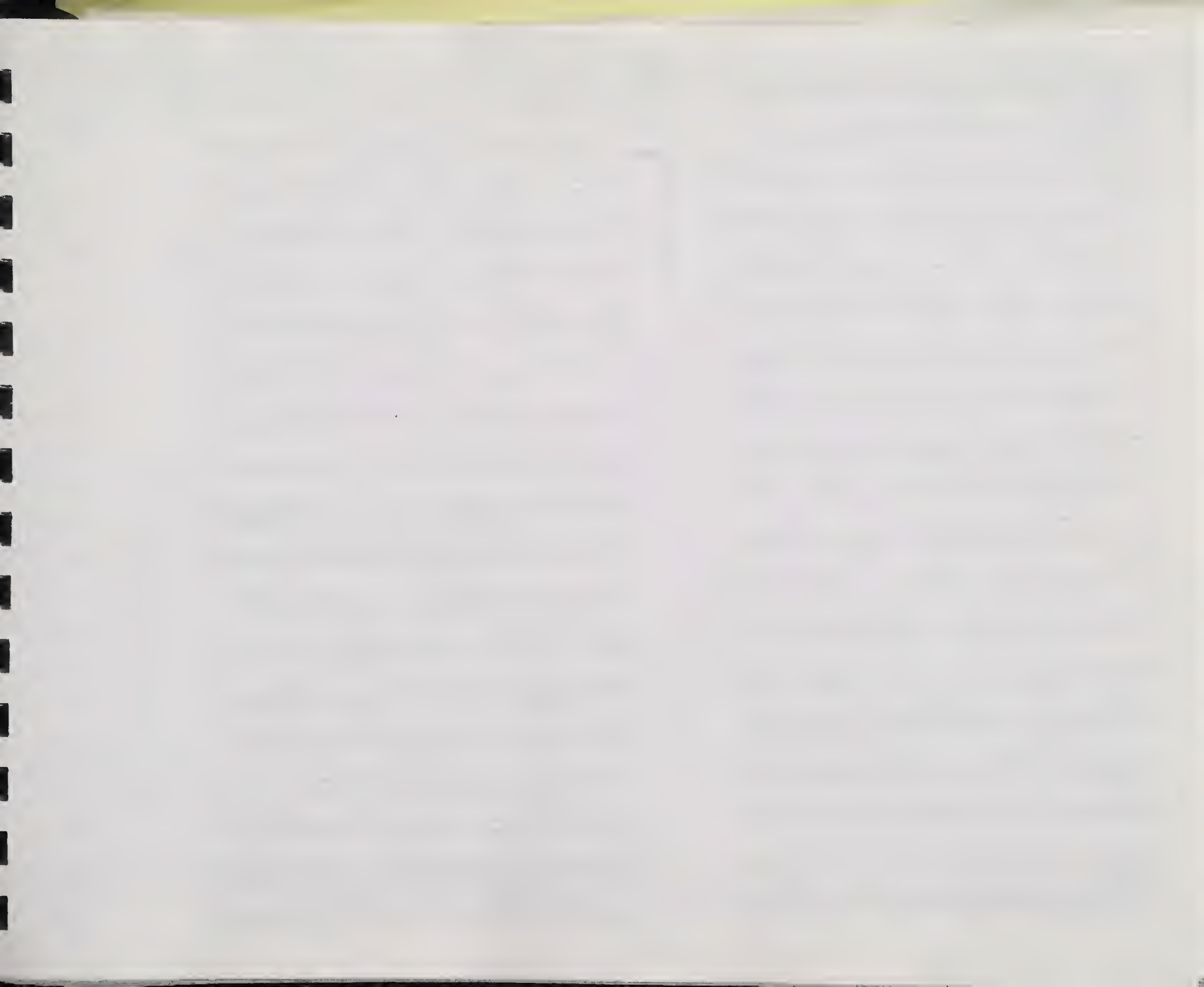
















کشته محمد بادشاه وزیر اعظم که در سلیم مغیر خزان سر بود و همواره فلان کار را می
ترغیب میکرد و اظهار علم نموده از خدمت اشرف التماس نموده بود که نشان یک از او
باز فرستد چنانچه بحسب امر مطاوعه او عماد و حامی و من خست و نزاع سلیم و وزیر
حکومت و معاضد فرار و آسایش باعث امنیت و تسکین احوال سپاه و رعیت آن است
حال حجاز رعایا و هفت کشته معاضد و رعیت کشته نشان یک از او فرموده شد و وزیر
وزیر شیر نسیم آقا جا که از مرده تر خجسته بود همراه کشته شد فرستادند وزیر انجمن سلطان
حکیم باجم و صفایا کشته شاه قلی یک از منور التمام و وفایان باز فرستادند از کار
آمد و کشته کاتب ایلیچا تو اندر صید استحقاق یافته حال متنازع فیض بعضی بنظر تفتیش
و بعضی بنظر طرف منسوب بود و در حد تشخیص نیست مستند آن عجم تا به مصالح اندر اصلاح خیرات
در رسته طاعت انعام دادند و شهر اقبال درین گفته در غفلت انداخته که بعضی خیرات
حیات فیما بین طریقه محبت و دوستی و معی و ملوک در رسته در معین و تسامیه سلطان
بما لم تقارعت نمود و بر سر سلطان سلیم حجت و در رسته بودید دستور بدین ملک
در رسته می بسته نیامین ابواب و رسته ایلیچا معتبر در سال تحف و هدایا مفتوح بود و در
سال سلطنت کرده و رسته اشقی و تمانین و تسامیه در رسته جا و در او و بر سر سلطان
بر سر بادشاه بنهاد و ازین تمانین حیات شاه حجت محکا و ایام جلوس اسمعیل میرزا استیقام
معاخذ و دستنی تعلیم بود و اما بعد از فوت اسمعیل میرزا او در زمان جلوس نوبت کشته در سلطان
بادشاه و نقض عهد و موافق بدین کرده عالم آرمیده را بنور سر آورده ابواب ملک
برایا کشود و در جمعه اقدام بلور زم غرا و جاد مکنون خاطر فرستاد و درین روز
بروز بود و حجت مشایخ و علمای دولت و شایخ و در دست و در رسته و در رسته و در رسته

همی مانه نخله در مقام نصرت تو بخور نصاری کربستان و تسخیر طلاع انجا نشسته اند
و لیکن در ادب عادت فرجام چهار چهار خیزه بنفیس لکرون تحت کشیده خیزه
و در آن عازب دونه در مرتبه اولی در شهر رسته سع و در بین دستهای دورک مشوای
مجلس رستان اینها زنده بنفیس خیزه و در سخط اما بکفر بیدار نشین غارت
کشید و در آن طعمه کشیده در و سنا و بختا اسیر و زرقار غارت لغارت لغارت و در
که از جانب بوار صاحبان نصیب بود و با هر کجای عقبه کشیده بود و زبیت و سکو سباه
رعب و در اسیر و عقبه کرده از فقه مان بر آورده سعادت اسلام دریافت و در آن
تسخیر طلاع دیگر کشیده کربستان و فتنی را با فقه طبعه بنفیس و بین کواگردان غارت
سایر کفره دخت بزایه مادی کشیده و بوار صاحبان بسیار از کفره فخره از انجا فرار نمود
چون در آنجا چهار خیزه در دخت انداخته از حمله کشیده میانه میانه خلاصه و در آن
مراسم چهار عثمان را بابت لغرت آیات را العبد مرا بخت الطواف دادند و مرتبه
در سده ثانی و خمین دستهای که کوب میانی تویم تنبیه انفا سر که در بر کربستان
از و نظرمی آمد و حرکت آمده بود و او والده خود را در نگاه عالم بناده و سناوه در مقام
و آمده است و غلبه کنج غلبه کشیده و نموده و سکو کشیده که در زعل و در آنجا
و در غلبه سناوه غارت کربستان و در حین سکن و مقام کربستانی اما رسیده تنبیه
غارتان سران افغان نموده و عصبه سرزمین را از زمین کربستان کشیدن و در حین
خاتمانی کربستان را با تاش قهر سوختند غلبه فراوان است سباه کبیر خواه افغانه و
مضور با غلبه تو غارت از کربستان اقبال خود نموده و مرتبه سیم و در شهر زمان و در سناوه
نموده و لای سکی سناوه و در آنجا قاهره کرد و غلبه چهار و در سناوه و در آنجا









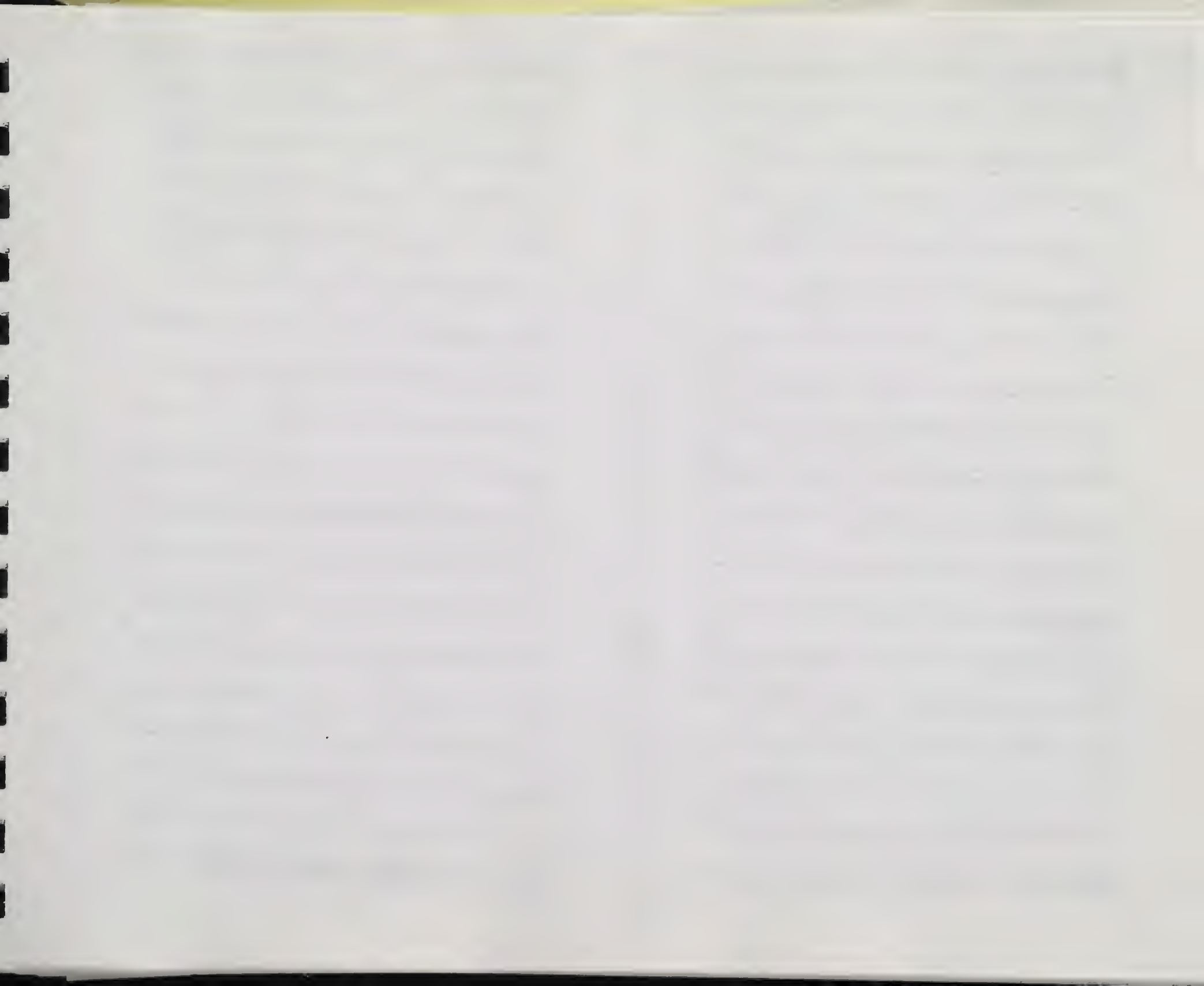




از اینست که کل در سر کباب و براق در نور او است و با یقین نماید که با استقبال این باشد
صاحب اقبال رفته باشد در سر کباب بدو که از درگاه معلی معزین کلان محبت اخیرت
فرستاده شد و وقتی آیات پناه نیز از طویل خود کس در سر کباب بدو رسیده و فرستاد
خبر که لایحه محو از سر کباب است و در وقت و کما کار خود در سر کباب که در سر کباب
منقش با غناها نیز یافت و در روز که لایحه است از سر کباب است و با یقین
است که در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
نور و روحی عظیم شایانی آید که در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
مکمل بود و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
ان حضرت است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
طلایا با فواید و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
براه عموه و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
عموده و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
محموده و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
لطیف و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
مرتب و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
و اقبال نزدل فرمود و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
بگشاید و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است

با نایب سفید بهر که مقرر شد حاضر زنده و سر نایب که اسیر تمامی در نظر سلطنت نایب
در آید و کلاب و غیره است و اقل نماید و هر روز با یقین طعم الوان با اسیر بهر روز
که می کشید و ایالت نایب قزاق سلطان و امارت نایب حضرت سلطان و فرزندان و
اعوانم و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
امیران و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
خود بهر که در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
ساخته و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
بوسیده و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
گفت و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
نزد و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
با و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
تعلیل و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
امیر و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
و با یقین و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
ایالت نایب و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
طعام و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
هر یک و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است
باشد و با یقین و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است و در سر کباب است







سلطانی و کج نمودن حضرت خورشید در نزدین که بای خورشید
فرموده کار بر او ای انی لک است استقبال از شافیه سعادت ملائمت در پیشگاه حضرت
در ظاهر و در باطن که ظاهر آنست که در روز اول شافیه در میان نزل می نمودند و
مسلک خود و بر سر راه در پیشگاه فرستاده شاه قریب به نیمه رسیده بود که بر سر راه
مستعد گشته از جای نزل حضرت سعادت ملائمت در آن حضرت از نزدین کج نمود
سلطانی لک بود و حضرت شاه بپای ابرو سلطانی لک در پیشگاه
عالی رسید اول کار بر او طبقه سعادت استقبال فایز گردید و بعد از آن
بهرام میرزا و اسام میرزا و امیران را پیشگاه حضرت آوردند و در جادی الاول حضرت
و یک شافیه خود استقبال فرموده که از طبقه و اعلیٰ از او و اقرام تقدیر
و انواع مدد بانی در پیشگاه حاضر فرمودند و در عازم بیات عالی که مدت مدید حضور
مستحضر در وقت آن نادره کار در اینجا کار کرده بودند و نیز یک چهارم از دست حضرت
داشتند و نیز از اسام کونا با در و در کتاب نشو و نه نام است و در سلسله نظم کشیده
نهیشت و نام هر کس ساخته در باب ملاقات این دو شهید از جن لفته مقصود دو
صاحب نظر در یکی بنده که قرآن کرده ایم و چون رسید ماه و دو روز در جبرئیل استقبال
بمانون فرموده و لاری و کوب کریشان فکر است بین بهم در یکی عصر چون نزدین دو
حشم جهانی بهم میخواست بهم چون در بار و در وضع کنان و دو نفر از یکی بر جبهه و دو نفر
یکی در جبهه شافیه فرمودند حضرت که بیستانی فرود که مضافی را که فتح نمود است این
بفرموده که هر که است سلطان بود و در جلال چشم زخم که است نصیب شد از ناسا

در نماز مسعود و در ای اخلص و امر از ناسا شدند بود و در عالم اسباب حضرت
نهیست بهرست از رانق این چهار تن گرفت اکنون ما را برادر خود تصور نموده محمد
در اندک منت رجا داشته آنچه از لطف و اود و از هم مراعات بوده باشد و در اول فرست
خوار بست و سواقی چنین را منظور داشته القدر کوچک که در کار باشد مرا انجام عجز
و اگر آرا خود باید رفت که این کوچک همراه خواهم بود ازین قسم مقدمات در ظاهر
حضرت بسیار فرمودند و چند در جبرئیل حضور داشته حضرت شاه هر روز خود همکار
در رسید مجلسی غریبی در استند و در ظاهر لکف و عرض نقل افراط نام
و در اسباب عراقی و امیران و بی بازنهار صبح و سلا داشته بر باد و بایو شافیه
فاخره و خدی که شمشیر و خنجر مصلح بود و نیز شمشیر لطیف و پوششها بکمال
ده و شبها بسیار فاخره از اقام افشته و اودات و آلات طلا و نقره و خراگامی عالی
و فرشته لایق و سایر اسباب سلطنت و در خزانه حضرت بنظر انشرف گذرانید و جمع
ملازم سعادت را و در عزت حالت از نفع و جنس عاینها فرمودند و حضرت بهرست قبول
و عبا با خاطر حضرت خشت ایسانی طرح کار فرموده و مکنده و درین نزل جگانه باز نهادن
از اینها معلوم است و امر از جنس بی جبرئیل رفتن روز یکشنبه روز نذر برام که خطاب
بنامی و حاجی محمد کوکی بقلب سلطانی فرود از شد و در آخر مجلسه طهارت خود در جبهه
ترار و رسد و در فرزند از چند میرا که بگویند قرار یافته بود با طومار کباب کارها
تجربه حضرت جهان بانی در آورده اسامی امراش که بگویند مقرر شده بودند
نصیب است میرا و فرزند سعادت منزه به باغیان قاجار امیر شاه قلی سلطان
نوش رعایا که ان احمد سلطان شاه ملوک و لطیفه سحاب سلطان افشار حکم فرج





بود اخت اعز با بیغی از ارلاک بر که در خدمت مرزای بودی بخوار مرزای نام که در خون
 میرزا و در پارت بلخی علی قلی حاجی بود سببی تفریح شد علی قلی حاجی را خدمت ملکی میرزا و در خدمت
 بود و درین وقت که خمره میرزا از میان برخواست و اختلال تمامی راه رفت در پیشه چینی کس
 میرزا ملقب شد به عباس که کرده باستود تمام باخت آن مکتول این طیف که دیدم اطوای کرد
 آمده ملافت شاه عباس که در شاه سلطان محمد لایعلاج خود بود و در مافیت شاه عباس
 شاه عباس را سبب مرزند کرده در دولت خانه انضباط نموده ملافت کرد و از کار
 این نام شاهان میباشند و خود ملک را نیکی کرد و در روز حسن شاه سلطان محمد باو بخت نمودن
 سید او خود در بر دست گرفته خدمت نمود و در جمیع امور از با و اهدا نمود و ترقی کرده و از کار
 اطراف مسخر کرده با سلاطین ماوراءالنهر در دم جنگها کرده غالب و ملک او را به میرزا
 و خمره که در مورد تحریف بکانه آمده بود و از نزاع نمودن بعضی مخالف بود
 و مردم گشتند و لو از ملک و بکریز لشکر کرد و سبب را از فتوحات عظیمه او را در او در راه
 ابائی خود کرده طریق تعصب سبب را که داشت و با طبقات از نام مردم دست بر گرفت
 بنا بر آن از بود لایت که در اکثر مردم از اوقات رفته در ولایت او حاکم شد و رونق تمام در
 او بود به آمد با سلاطین حصار ارتباط بهم رسانیده از طرفین او اطاعت کرده و بر طرفین
 محبت و بعد از هفت سال شاه سلطان محمد عالم تقاضا رفت و شاه عباس به
 سکن نام خود نمود و ظل الله تا به این مجلس ثانی او شد و در سنه یکصد و بیست و هشت هجری
 یافت تمیز از رحلت و وصیت کرده بود که بعد از خفیه ناکر چهار تا بوبت سازند یکی را بکبر
 طیفه یکی را بخت و یکی را به شهادت مقدس یکی را به دیل رسانید چون با سلاطین امان
 جنگهای بسیار کرده بود اگر احوال مخالف بر ملکیت من است باید از این در نظر بندید

رتوع

دست بیاد بی دراز تر اند نمود و اما سر در سلطنت ملک سپید و در تصرف اولاد عالمی نژادان
 بدو و در کردار است خباثت در اکثر کتب تاریخ ذکر افتاده است و اما این بر سنه یکصد و بیست و هشت
 هجری است حضرت شاه حسن بن شاه عباس بن شاه سلطان محمد بن شاه عباس
 بن شاه اسماعیل که در ملک عراق و خراسان سلطنت می کردند و در امر مدات تسلی
 و در مدد یک کار آمد و در امور خیرین احوال و بتوین این مقال در تحقیق نام در روز تاریخ
 را به عباس مقبول میکرد و میگوید خود در جهان فرمان را شایسته و متجاوز است در توانا و حاکم
 است کار را از امور خفیه خلافت کرد و در اکثر امور احوال کشور کشای رحمت و در روز
 در آمده و به هم عمل گستره فرزند را در خود و در شش بکانه گوید و در این نوعی شش کار کرد
 یکا مکار از زنده و در اندک مصفت و فقیرا بر می کشد از افراد ما غلام با اخلاص حضرت شاه
 بن که در سنه یکصد و بیست و هشت هجری در بغداد و خود را کتب تبارک ملک السیاح آن حضرت مدینه
 دره التاج تارک اقبال شاه به بیت تصدی اهللال خیر لکل آل نبی سرخ آسایش خود
 غمزه شاه و بن عباس اعلی السدقانی بود و در نه و جلالت که ذات کامل انصافش نشوید
 ستوده عقل و اجتهاد موصول و باطن فیض مظهرش همین که غیره بطور تحصیل است لاجرم
 و بعد از رفع الارکان ملک بخلق مان و در بخیر توفیق سلطنت و پادشاهی همه الممالک
 که خلاصه معر مسکون و بهترین عرصه جهان است از مرزهای ایران تا کان مدینه و بغداد
 شان تمام نامی از خود و عاقله مدینه مکان رغب و رغبت یافته نشو این محبت
 عظمی سبب می آمد سلطان سلاطین آن تو لیم پذیرفته بعد از آنکه آن عزت اکا و در تمام
 که محمد صغیر صاحب خود را عالم غمزه است از خشک سال حوادث زنده و نواب و در ایران
 یافته حکم شوالی را که نماند و بار محمود هم می طرادت شده بود و از متعام صحت اقبال تمام



غنايت ذوالجلال و ذوالجلال که مرثیال جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و زهره فی اندازه
یافته نصارت و عزمی از سر گرفت مقرر خلافت ابد مقرون را بود و ملک محمود در آنرا
محمود کرد امید آنکه در ذوالالحاقیت که حسن فارک حکم عشره چهار دولت ابد بودند
بودند از نایره مهر که کوز راه عدم گرفتند در آنحضرت بنیاست که نشان و نفوذ
نشان بی یابی و نشان بی برسد فرمان روار بر سر او بر تخت غیر در خیمه اما و از آنجا
مکانی که در جمیع طوایف قریب که سر گردانان با دیده حیرت و بی ایرانی می بودند و خود را
آنحضرت را ازین بهر از همه ایار و سلاطین و بهترین عطیه از عطا یابی بر سر گردانان
قدیم فرشته زد و پیش از آنکه دست و خرمی بظهور آورد و غنچه دل رت و مبارک
بر خایند و ملکوتیان و فرشتگان و در جبهه و دنا بر یکدم رفتند و ملکوتیان را
صفت سلطنت و بارش بر او دادند و خلافت و نشانها بر سر او نهادند و از آنجا
انتها یافت حقایق از اطراف و جوانب در در اوت و درگاه که گویا اشتباه آن
آورده و ملکوتیان را بنیاد نمودند و در با حال کافه انام بدین حال که با بود و ملک
دولت کفایت تواند داد ملک میر و تخت رام تو با و مبارک بود و تو باج شهادت
که برست زینده تخت گشاده بود از غایات بر در و کارها قضا با تو رام و ملک
تو با و تاریخ ملکوتی که از آنحضرت بر سر آمد و احوال خلق انداخته بدین طریق در سر
نظم شده اند و نظم شده برین شهنشاهی صحن ملکوتی که بهمان گونه بود و
سایه خدایان سایه افکنده بر عباد الله است که تاریخ او طلب کردند که باقی مانده
زود که خلق الله در رسم نفس عباد الله در خانه تاریخ ملکوتی که از آنها است
و اخبارات الله می بیند خاتمان از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا

بیا درگاه بارگاه است و چنانکه سر بر سر و ماب سلاطین که با هم در خواصین و مومنان
بوده که در درگاه ابد و دولت طراوت زین نور آنحضرت ایرانیان در جبهه و ملک
خود نموده که در دولت قضایان شده بود و خبر ظهور آن اما بتوفیق الهی در آنجا
زمان او مبارک بر سر بر سر ملک از شجاعت سبحان لطیف الهی حسن اتهام با دست
آزما که یافت فی الواقع بی پایه کلفت سخن بر در درگاه برین بصیرت مشایخ بود و در
حسبه انارین تا میاید یافته حضرت که در کرامت الاده کار نامه سلاطین زمانه و در
العلیادین با وضع این بود و موافق و مخالفت بعد از حال شاه دست مکان برین
رضوان و در ملک ایران با درگاه حب برکت و طوت نامه شاه و در درگاه
خفته کار و در عهده از احوال بد دست بقوت و ملک خراسان و از آنجا در آن
دیده و ملکوتیان را از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا
در آنجا ملکوتیان را از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا
قریب که در درگاه ابد و دولت طراوت زین نور آنحضرت ایرانیان در جبهه و ملک
خود نموده که در دولت قضایان شده بود و خبر ظهور آن اما بتوفیق الهی در آنجا
زمان او مبارک بر سر بر سر ملک از شجاعت سبحان لطیف الهی حسن اتهام با دست
آزما که یافت فی الواقع بی پایه کلفت سخن بر در درگاه برین بصیرت مشایخ بود و در
حسبه انارین تا میاید یافته حضرت که در کرامت الاده کار نامه سلاطین زمانه و در
العلیادین با وضع این بود و موافق و مخالفت بعد از حال شاه دست مکان برین
رضوان و در ملک ایران با درگاه حب برکت و طوت نامه شاه و در درگاه
خفته کار و در عهده از احوال بد دست بقوت و ملک خراسان و از آنجا در آن
دیده و ملکوتیان را از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا از آنکه به آنرا





[illegible][illegible]









دوست جب را حضرت مجاربه داده حب الافراغ علی لدا فقه اعدا شناسند و از انکه
نیز که در حدیث آمده که کار از اشتباه سر و سپاه یکدیگر آتی که در هر یک که در هر یک
اکثر از یکدیگر در از روز و در حصول موکب طغر قریب شام و وقت شده دل لذت داده بودند
در ایام شهادت و مصاربت و در زمین جنگبار مرده اند نمودند اخرا لا در صد مات و لیسند و
که در قول شما بود که کار با قیام سر کتب مامور شده بودند و در منزل با جلال بود و بلیه یافته بودند
و در آنجا جلال و در مانده ام نهاده و نیم طغر و قیام و غیره و از راه باصله جلال عاریا جان منازعه
گرفت و در آنجا که شکت کرد و در یک شام به نمود و با یکدیگر در غریبها شد تا می که همراه داشت از
طرف دست چپ که مقابل قول شما بود و بار داده آنکه خود را بر قول شما بودند و شکرانه و از
کثرت کرد و غبارش به محاربات کردند حضرت اعلی با بعضی از شرفا و ملازمان کار داشت که
که بیشتر دوست نمودند و در محراب استاده که سکه علی سلطان جنگی و در وقت جنگی
که بیشتر در محراب شما بودند و ملا حفظ نمودند که اندامیان نیز از می که در در جلال بود و بلیه که نمایان
شده برق کلاه خود و دروغ و دشمنان در خشنیدن گرفت حضرت اعلی خود را ملازمان کار
اقدس از کثرت شکر و خفا گفت وقت خود مسعود اندیشیده تقدیر این خاطر گشته حضرت
اعلی از این محراب اطلاع یافتند و فرستادند که از محراب شاکت که محرم نبود و شما را این در
که مال هنوز نزد اعلی ملازمان کار کتب طغر استاب خطاب کردند که چه استاده اند از عازر اراده
مردانه قدم در کارزار نهاده که مرد گشته شدن به دارند کافی و جاست که بی ناموشده باشیم
بیا با هم تن یکشنیم بیاد آنکه فرصت بدین مناسبت که اول که از جوانان
قریب است که چنانچه بناد در از راه دور را در وقت علی یکدیگر می طغر و در آنجا
که اینها را سدا مخلوبه و در محراب یکدیگر از جوانان نظر بر سر شکر و در کار یکدیگر

بما یون بود استقبال اطمینان کردند که در ام علی از خیانت را اگر اب جلالت شکرانه بودند
از قصد زمین را بوده و ما بخانه و جلال نیز به در راه و خاک استاده و در آنجا
فرق بین محراب شکرانه بود و با یکدیگر شکرانه در هر یک که از خوف و شکت
بر آن کرده است و با یکدیگر شکرانه روی از مکر که بر تافته حضرت اعلی خود هستند که شکرانه شکرانه
گشته و این محراب در کثرت و با خیال آوردن ملازمان شکرانه رسید و در جانب
نجم آورد که قول درین محراب و در وقت که در وقت حضرت اعلی از راه داده و شکرانه شکرانه
که قبول آوردند از آغاز یاد است از تمام باز نهشته بسیاری از راهها و در آنجا
ملاک است و حضرت درین محراب شکرانه مامور که در وقت که در یکدیگر که در ملک علانی
خاصه نظام داشت که یکدیگر درین محراب شکرانه زده ام طایفه از شرفا و درین که یک
از راهها و درین محراب شکرانه و در راهها و خود سر بر نهی و درین که سر در راه
اورست و طایفه را یکی از آغاز یاد برداشته از او و لجان یکدیگر در وقت نمودند که طایفه
خاست و در یکدیگر شکرانه درین دعوی که سر از کھول یکدیگر قبول میکرد و در راه
طایفه ابدال یکدیگر نام با او منازع بودی گفت که درین محراب درین زخم زده ام که در راه
کوید از راهها و در این محراب شکرانه بقا از شکرانه میرزا ابوطالب حضور بود و در وقت که
بهرات افتاد و شکرانه میرزا با کوه شکرانه شکرانه درین محراب شکرانه و در آنجا
راه یافته بود و حضرت احوال درین محراب شکرانه و در آنجا که در محراب شکرانه
شده می گفت که من همراه خودم در وقت که حضرت قول شما بودند و درین از
بروایت شکرانه نمود که اندک می استاده اند و در دو سبب می شکرانه و در آنجا
از راهها که در این محراب شکرانه که از در سبب میاید از جمله دیگران آن عادت را





تجربہ پرست و گفته بود که تاج محل و قصر امیراہ بود من فی این اوقات در انچه صحبت پرست است
 بجای آنکه در انچه صحبت پرست است بجای آنکه در انچه صحبت پرست است
 آنکه تاج محل و قصر امیراہ بود من فی این اوقات در انچه صحبت پرست است
 مرعبات اند از خدمت حضرت شایسته ظل الهی بشکر انہ عطایای ایمنی که قرین حال خیر مالک است
 و موزر تکصد از توپان عراقی بعموم رعایا و عجزه و زیر دست راق صدیق فرمودہ
 غلبی یک گرا علودا بر رسم است بجا بندان درستان فرستادہ مکتوب حدائق اسلوب
 محمود و تحقیق فتح خراش و بجا محاربہ دین محمد و حضرت بادشاہ عالمجہ طلال الدین محمد
 بادشاہ مرقوم قلم بن رستم کہ بہ و همچنین محمد علی بیگ اسکاتقاسی عربلو رابر است
 روم بختن فرمودہ مکتوب محبت اسلوب سلطانی محمد خان بہ
 مقبرہ نوشتہ از فتوحات کہ روی یوفہ بود اعلام دادند و نوداق شاد و فوجی از قورخان
 را کہ امیراہ نور محمد بدش انجا فرستادہ بود نہ اینان با تین شایستہ با نظرف رفته جو
 مانغا در رسیدن محمد ابراہیم سلطان و لایون محمد خان سلطان کہ از بنی اعام عبد اللہ خان خانو
 عبد المؤمن خان حارب صبیح ہزادہ سالہ بود در مانغا و حکومت قیام داشت از اخبار محمد
 مادر انہ و او از نہ وصول مکتب ظفر قرین شہر رسیدن نور محمد خان بان کہ قزلباش کہ خان
 بلید کہ فوج پرست تزلزل با جلال او راہ یافتہ کہ منو کہست کہ خود احوار از بر و رسانیدہ انرا
 چار جز خار اردو قورخان عظام و غازی با چکی کا برق الخاطف مطلب شافستہ کا لہار کا
 اورا در میانہ کہ فتنہ اور بلیدہ در ملازمت او بود نہ تاب جدہ قزلباش نہاد و دہ
 محاربہ راہ انہام بود محمد ابراہیم سلطان بدست غازی با نظرف ن در انکہ محمد
 ن و اور در بہرقت خود آورده روز توجہ بر شہر انجا نہادند و سکنا یزد و ولایت

[illegible]



قرب باز در کمال اقله در تصرف رومیه ماند و چون قلمه نهادند خراب بود و علف در کومات
مخاطبان از خواته قباد و در پیش بر ضد در نظرت بنابر درست بمانی متوصل نمایند که اگر
آن سرحد نبات در کمر منجمد که در سیده روزه راه از قبایله های قزلباش گشته بقلمه
که در خط معنویه قلم و علف که بکمر عراق عجم است و در وقت نمایند که در حقیقت بود و در کمر
دولت پادشاه روم اعلام گوید که در کمر این قلمه که چهار روز در پیش است و معنی
بهره پادشاه روم رسیده و بالاخره موجب شود و منظور بنیان مصالحه درانی است اولی
که آن قلمه خراب بود و رومیه نارس است بمانی و بلا خطهار و در قبول این قلمه که در کمر
سلطان مراد و کلبش سلطان خا با دشت که در ممالک روم و با خبر در طبقه سر کور
نادر و در روزه خود را اعلامی نام کردند و در غایت حال که می نمودند و در کمر دولت از
از نظام افقاده سلطان محمد خان را از طغیان جلایان قدرت نام بر دفع آن خطار
منو و سپاهیان سرحد نیز از وقوع این حالات اطاعت او امر باد و هر چه می نمودند
قباد و کلبش حاکم را که از پادشاه منصوب بود بگرد کرده اردون احمد نامی از اقامات
قباد و در خود حاکم کرده علف غلامان نهادند و در کمر از نو داده می شد باز رفتند و بعضی
محبت با کمر متفق علف در کومات بر آکنده گشته بعضی در کمر و در ایامه خود
سر طغیان می آورد و بدین متفرغ می و در کمر آن حدود گشته روز بروز میان دلی
می افتاد و در اخلاص با مستقیم باد و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
مراد خان خوانده کار روم و کلبش سلطان محمد خان احاطه و در کمر روم و بدید
که او کلبش و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
محبت قدرت تمام بر رفع آن جماعت نیافت و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر

حکمت بسیار گشته باشد سرحد طاعت فرمان پاوت که میزدند و در کمر و در کمر
خود و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
بعد تو کلبه را از کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
بنوعی که از این طرف معنی بود از نظرت مسکون بوده بر آموزان است اقامت نموده بی بها
از این ان نظریه میاید و در کمر اعمال قبیله بمانان سرحد پادشاه روم و در کمر اعلام
بنی بر کمر است گشته و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
نموده سرحد را خاص که زیاده از آن تا به کل مقتضای غیبت و محبت باشد معنی بود و در کمر
مطابق است رسید که چون در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
تفعل می آورد و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
باید و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
درست دادن از عقل و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
غرم حدود از در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
روز و روز و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
و چون در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
شبهه فرست است رسید علما و مردم و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
طاهر ساخته می اندازد که در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
تغاینها بنیان کرده بودند و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
بجز از کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر
و الله که شریف و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر و در کمر





[illegible][illegible]



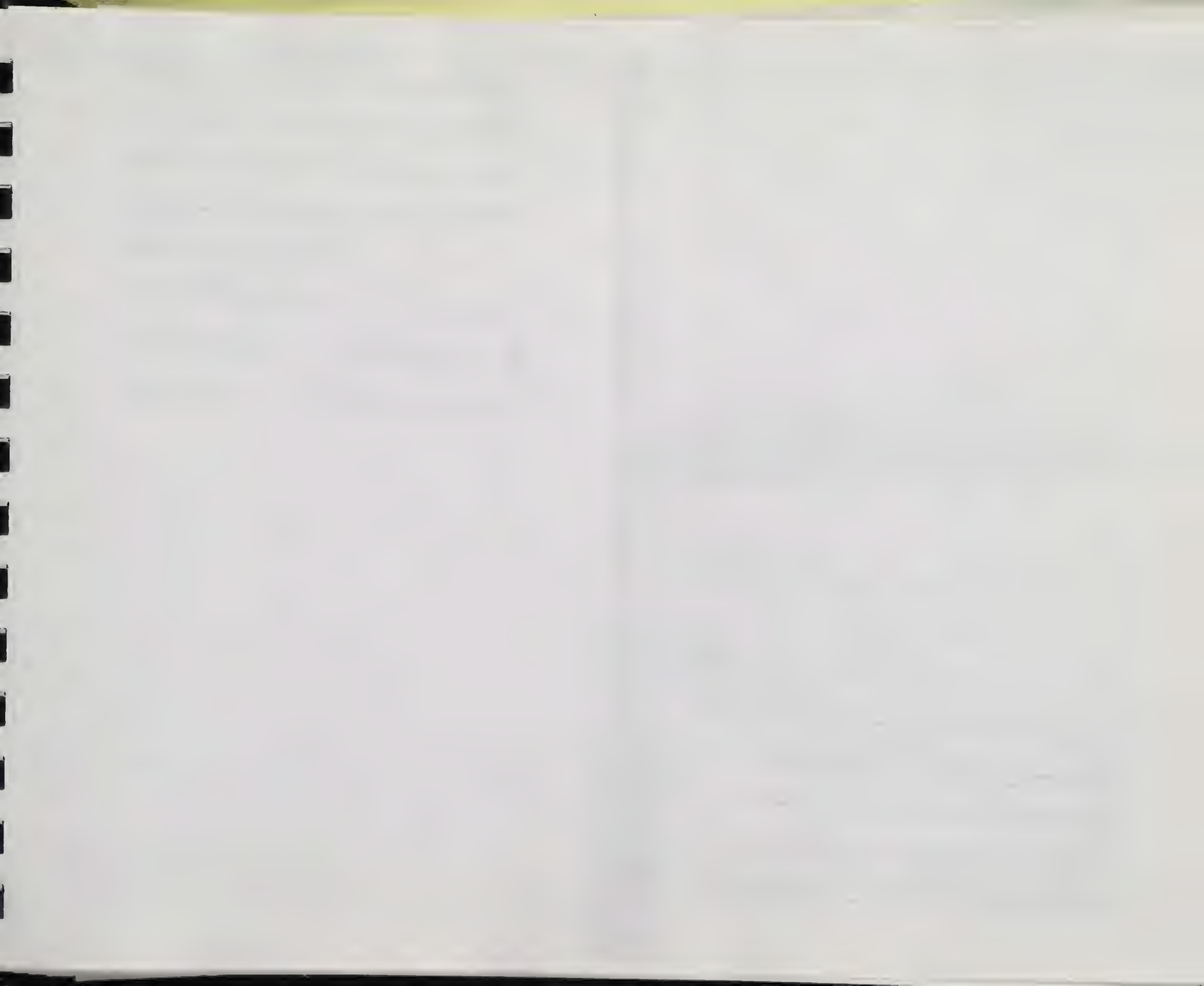












حضرت زین العابدین و کما فی سبب اسطفت بنه فرستادند در ایالت بنه ساروجان
را که زین العابدین بر صابر است سرور است که طغیان از زناقت سلطنت بنه مذکور
کرد اندید بدو احکام جهان طغیان عالم مطیع شرف صدور یافت که امرای عظیم خراسان
تعیین بین سبب صورت امکان دارد و زین العابدین در زین العابدین بنه در ایالت
مردنی سلطنت مرور و لکن او بر سلطنت مسمی بود بطریق سلطنت
نوبت و همسر وصول تاج و تخت از راه مازندران بهشت ان روانه گردید و در مازندران
سیر و لشکر رشتن مال نموده از طراد اجناس قیمتی که در عمارت و بنیان
دواب گیتی نشان الی الان بود و آمده است آنچه خاطر سلطنت بنه خواست زین العابدین
در آن می گشت بر درشته عنوان ملکیت تعرف نموده باین عنوان نامزد و کار کرده
گردید و در مشهد مقدس رسید و محل قامت انداخت طواف قتل و سایر اذیت کرد
خان زین العابدین روی گردان شده بود و از بیم تنگی بی ایمان عساکر طغیان که کس نوز
محمد فرستاده از اخبار طاعت و انقیاد نموده نزد محمد بن طغیان برت و محاضرت و طغیان
نیاید مستطیع نشسته در محالی بار و جاق بجاعت قتل و طغیان کرد و در اندک روزی سبب
غلام که زین العابدین تسلیم ملک فتح القضا رضا دادند و بر سبیل تعاقب و زین العابدین
نزد محمد بن طغیان بود و نزد محمد بن طغیان بر اقبال روزی گردید و آن ملک که از زین العابدین
بر نوزاری نمود با سانی بدست آورده بر سبب سلطنت ممکن شد و این که زین العابدین
که معروف سلطنت بنه که قریب پنجاه هزار تومان از نفوذ و اجناس از سرکار خاندان
و اصل سلطنت بنه زین العابدین است با
طالب استیجاب حالات آن استیجاب عالم سلطنت بنه
عالم سلطنت بنه زین العابدین است با

مقتدر تاریخ مروج نماید و ذکر آنچه در قوم نموده که در زین العابدین سلطنت است و در سبب
چاه بنه سلطنت حسین صفوی انار الله بنه سلطنت کن و بار که در سبب با سبب
طغیان و مقرر خود در کشور بند و سبب تصور نموده محرم آورد و بنه زین العابدین در
نزد سلطنت رواج تمام شد و در آخر مازندران در صوبه در ایالت بنه سلطنت
تخلف داشت باینکه زین العابدین معمرات در باب تابع و سایر مردم
اجازت از انار که سبب القبه البهار طاهر و با برت که زین العابدین سلطنت مازندران
سلطنت بنه زین العابدین با برت بر ممالک وسیع الاراضی معمرات انار که زین العابدین
عمیه عالیه زین العابدین و زین العابدین سلطنت بنه قاهره مردم کرد و زین العابدین
این بنی از عاقبت شهرت محمد بن طغیان سلطنت که زین العابدین طغیان در صدد و کاروان
و در آخر طغیان در قبا بنه سلطنت لاجرم بنه طغیان از اطاعت کلام بغیر از ملاک
کلمه لا تبرک کلمه بر زین العابدین از انار که زین العابدین در طغیان سلطنت
تاریخ بدو بی آورده که او از اولاد جهان است بود و در انش و سخا و صدق و حسن
خلق و دینار و اکت که زین العابدین سلطنت بنه زین العابدین در اجتهاد و جلال و خدمت بابر
باجه و مدد و ملازمت همان بنه سلطنت و ما یافته بخطاب خان خانبه
مرد زین العابدین یافت بعد از انار که زین العابدین سلطنت بنه زین العابدین در
حالی و بنه زین العابدین بود و بنه سبب و ملازمت و حسن بنه زین العابدین در
نانبه بنه زین العابدین سلطنت بنه زین العابدین از اطراف در انار که زین العابدین در
در کف بنه زین العابدین سلطنت بنه زین العابدین در انار که زین العابدین در
و زمانه را بود و بنه زین العابدین سلطنت بنه زین العابدین در انار که زین العابدین در



زبان فارسی مترکی است که در اندیشه متداول است و در لغت معارف این
رباعی است رباعی حبیب فنا نمیدانست این نمیدانند و زحام لغت است این نمیدانند
نمیست بر خط که نیست میدانستین که بر خط است این نمیدانند ای کوی تو کعبه عبادت
روزی رو تو قبه عبادت باز آن خوش آنکه خدیه عبادت ساری دارد است ز قبه عبادت
ما را از محبت حضرت امیر المومنین علی که در جهنم است گفته اند که اینست
تشیع که میگوید در زمره سپهر شرفه اگر غلام علی نیست فحاشا بر او که محبت شمرودن
خجندی بدی که دست غیر گرفته است مایه مادر او و آهالی و اقارب و خویش
خانمان سبب لار در عمارت در ریاست و شجاعت عدیل و همایون محمد مبین
موده شود در کمال انسانیت می گفت این شعر از آن حکیم است که در بدل بر دست اند
همه عظامی من دل اردو با بر شجر معنی از طلا و کن مساجی حیدر نشو و نجو آید و نه
محض بادش هم جا به اگر بادش به بر تبه بود که بر بکنان روشن است بلکه را بجان
که در بارش محض نشاءات ابو الفضل می خوانند نیز ظاهر و باهر است با در افتادن فن سر
تا پنج هر رسد دیگر است فتح الله شیرازی است در تالیف دیوانی آورده در سال
نود سیادت ناه میر فتح الله شیرازی که در الهیات در ریاضیات طبیعیت و علم
تقلید و طاعت و غیرت و جوارفالش غیره و در عصره است رخصت در این طلب
از شمس عارفان و کهنی فتح الله در رسید حاکم خانمان و حکیم ابو الفتح باستقرا
ملازمت آورد و نه منصف است در بکنه یاب در بدایع و محلی بجا کرد و غیر
مردوم این مصالح یافته شده اند که این چنین شنبه بوده که او را
چهار اسطر میر غیاث الدین منصور شیرازی است که در ادب و دین خندان

نمودگان در شمس که مکرر در سخنان منسوب درین باب این مباحث خود که در او
دادی منسوب خود استقامت و زریه با کمال حسب جاه و دنیا داری و حقیقه از دقایق
در دین فرو نگذاشت در عین دیوانی نه خاص که محکم است این است که علامه
ادامی صلوة کند لغزاع بایل و حقیقت خاطر ناظر به سبب را مایه می گذارد و بر مبنی مطیع شده
آن را از دره به بهایب شیرازی در ادبی اغراض فرموده محبت عبادت حکمت
و در مصلحت در ترتیب او دقیقه فرو نگذاشت زلفت و در مظهر خان را در حال
او در او بود با به خود گردانیده در منصب است ابراهیم نور علی را یک نمیدانند او
ویرانه در کار و بار بار اید و در اندیشه و در اندیشه و در اندیشه و در اندیشه
منه گفته این خدیت از دست بهایب و در نظام آن اند که عالم از نظام افتد
چنان عقل را در دینم نام افتد که خدیه اقبال در دست نام افتد همه خوانند
در کمال کرام افتد با حقیقت کم کند سر رشته تحقیق مقصودا معانی از زبان مانده
از کلام افتد از زبان چهل صید بی محابا در سخن رانی با مطالب نام درست آید دلایل
تمام افتد و در مسکن از هر در نقص می باشد و چه کمال کس میون از شمس تا به تمام
افتد که کرامی بهایب فضل را فرزند روحانی با ابوالاباس می باشد فتح الله شیرازی
و و صد و لغزعت و در علی تا او به آید با سبی دارد و قضا در هر دو کان امل که نامند
کسی با شمس همان کردی زمین کردی که کسی با شمس است از شرافان کردی فلک تاری
که است و از وجود کامل او بود و در آن را با دران جلال الدین محمد لرغانی
شمس است و چون از زلفا شمس است و اسکندر است حضرت رخصت کما خلا فان
ز عالم است و در میرزا انور و میرزا هم معجز که در عهد بادش که کورستان شمس



صغری ملک تندرستی با این داشت بعد از انتقال آن پادشاه عالم عقبی که ایشا
میرزا بر سر سلطنت ایستاد گشت قطع صلح و چشم نهاد و خاطر نموده حکم نمود که جمیع
سلاطین را از کمان صفویه را به تیغ ببرد بجز آنکه نو در میرا و درستم را از خوفت جان
نوم خفیداده داده ملک تندرست را احوال انسانی دولت با داشته جسم جاده اراکانه
معموده خود خجسته بجا این پادشاه استوار و ...
فانرا شده صوبه دار سلطان و غوغا میمید و گزین صاحب کردید از الحیدر حسن قلی خان
لاهور که نایب خطاب خلافت ...
کند گوشت نامور شده ترویت بی دربی در آرد و با خود نموده بعد از دعات نسیم خان
مخاطب به خاجان حکومت کجاست نامور شده میرزا اغیث الدین علی فیروزی که خطاب
اصف خانی یافته به روانی کرات بخشید از ولایت بدو مقرر بود و میرزا میرزا
که بنارس و جوین و صوبه او مقرر بود و صادق محمد خان در صوبه کاشی کجاست و خواسته
مستور نویسنده شیرازی که در ابتدا احوال چند مشرت خورشیدی خانه بود و بعد از آن
نزد صف خان اعتبار تمام یافته منصب دیوانی رسد از ماهنامه منظم خان در کجا
طلعه از جهت نیابت کار دانی در سجده کی که داشت او را دیوان کل حاکم و
گردانیده تدبیر در امور ملکی ملوک غالب راه گردانید و خواص فیض الهی میرزا
یوسف خان صفوی که در رشته مستند است مایه حکومت شیراز مقرر شد و
حضر اصف خان بن میرزا ابراهیم از ان که منصب مجلسی گری بین الاقوان ممتاز بود و
این امرای و بزرگوارانی آنها منجر بطول می نمود و اقامت در که امرای ابراهیم خان
پادشاه داشتند و بعد از آنکه در این من الا نه است که در این انجا میرزا ابراهیم

نموده فرمودند و دیگر بر سر صفت بر حیل بر روی در سال نیم از وطن مالوف خود است
چهار روز است و چهار روز در روز از شش سیم و شش صفت خانمان در اقبال
جنگل در احوالی او گشت و شش بلند بر درگاه شش و در شش شش نامور بود
و در شش شش صفت ملک از نظام سپاه و در زم مردار و بعد از شش و در ارباب خان
صفت از آنکه دیگر میرزا حسن اولاد ... عرض کرد و بعد از آنی طلب میرزا و در آن
میرزا و امانت و عباس حاضر در سینه باز و هم بعد از شش خان با شش کردید
بود و دیگر ... چار و بعد از آن که در احوال بعد از شش شش گری کل میرزا و در شش
و بعد از آنکه صوبه داری کابل غرض خاص یافته مجاوره و بین سلطنت نامور شد
علاء و غیره و در شش شش شش او که در عهدش شش پادشاه اتفاق افتاد و طایفه ای
امیر و در علم و فضل و شورش و شش شش و در کجا حسن الله طفره که از شش
اعلام و شرا و قبیله فرزند شش می کرد و درین سبب سلیمیت مصغری شش خان
درین مجلس کلیم ... طفره می کند که با مراد او است در شش
جنگل و شش و در احوال شش صوبه دار کابل و شش شش ملک و در شش
شورش و در شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
و در شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
چهار روز و در شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
فریده بود و در شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش











و بخاطر تیرید و درد و جملات به بنجامه افتد و در کافور و مشک کسی نیامد که از او در بونزه دعا
خبر نکرده و شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج مذہب اثناعشری بود و در نزول حضرت باقی
معروض شد که در این قضای بنجامه نژاد خبر بخاطر رسیده لیکن در اطلال آن حدیث از خطری می
برای بنیامین رسول شفای فرزند باقی انصاف می گویند از شنیدن این سخن بیت
در این روز و عاقلی ساخته گفت آنچه بخور و خاطر قدسی باشد باشد ما را این است
الامکان جد و جد با او که کز درم که کسی که نزد اوست اقدس نور سنان است که گفت
ازین کانه از نشسته درم از آن می ترسم که موافق طبع مقدس شهیدان باشد معجب
معاتب سازد و زبان شاه به سبزه شوق شبنم طریقی شفاء فرزند شد و سالار
در ارم از معدود است و لام حرارت نموده بار اول همین شد لیکن بعد از کسبه که از آب
سازده عبدالقادر را مشغول نماید پس گرامه در راه حضرت ابراهیم عیسی و ادراس
که عبارت از سادات اند و اصل سادات زبان شاه گفت که دوازده امام گنبدند
باین نموده که اول این علی مرتضی است و اما دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بی بی فاطمه و دیگر امام حسن و امام حسین و فرزندان بی بی فاطمه و همچنین باقی امامان با صلوات
الله علیه و آله و سلم یک نام است و حضرت فاطمه آن کرد و زبان شاه گفت که من دوازده
امام در ایام طفلی از اولاد او شنیده بودم که بعد از او میگویند رسیده بود که الحال که فرزند
برگاه ما بنجامه نژاد را فرستاده باشیم و نذر ما کرده چه شود که تمام فرزندان علی مرتضی و فاطمه
زهر اصدوات الله عینهم لازم نزد بای آید و طاهر چون از امامان و سادات و سادات
محض نذر بنام این نسبت مدعای خیر و برکت را کرد و زبان شاه گفت که این همه را
از جوافی طبع مالون نباشد از از جانی نرسانده مراغ فرزند آید

کنون خاطر بر طبق عرض خواهم نهاد و بر این است قبول این معنی نموده لازم عهد و پیمان میباید
در صبیحه الله و الله و بصیحه الله و الله میباید کرد که بخود داری بناسم و نه پسندم که دیگر از بنویشت
مانده برادر نه آسمان و زمین را که زوایه دارد همان و همین که خدا یکی از او را که
خود را در این خرد راه نیست اما که از مانده منی بحر طغی و مهرش و اگر از روش نمایان باشد پسند
چون خاطر آن بنیان بر عاقلان است و گفت اشک کتب جبهت با این
نزد که از حضرت یار برکت قرب و منزلت حضرت رسول الله ص و از ده امام در معین
شنیده است و از زرافشان طلبه که انشی عشره خوانده و در ترویج مذہب این میگویند
موانع است که از اهل کائنات شفای فرزند نه است و از عاقلان با او سر مطلق شده بود و شنید
و این سخن خود گفت که در راه در صحت باین آید که نکرده دست برست و ظاهر داده
عین در بمان بجای آورد و ظاهر در شب منزل خود رفت و در کمال خضوع و خشوع سجاده
الهی قبول شد و در این است و در آن شب نزدیک بر عبدالقادر نشسته مرخصی می نمود
که حالت بر روی پوست نه تا تعریف هوائ شود و از حدت و حرارت مت دست دبار زده
جی که در زبان شاه از نشانه احوال است که سیه گفت جنین معلوم می بود که عبدالقادر در میان
شب نهان است از آن ترس کند و حالت از بالای او بر آید تا نشسته و از او دور
ساعتی فرسوخال باشد و قریب سحر بخیمان ملول و مخور و سر بر سر گذاشته بود و در
روزان آید که شخصی روزانی از مقابل جی آید و در بر طرف او شنید که زبان شاه
من و تو و غیر اسلام کردی گفت می دانم که این بزرگ است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
و آنکه در میان که در بین وی را نه دوازده امام اند در میان اثناعشر حضرت رسالت می
مخبر شد و از این بر زبان خدای تعالی بر برکت علی و فرزندان او عبدالقادر را شفای



باید که از گفته فرزند من ظاهر نماید و بران شده از کمال است و خوشحالی از او
میدارند و دیگر خلاف بالا از عیال و خدمت از والد و در آید و هر که میدارند بر سر
چو کوه طایف بویست میزدند گفتند تا به پرتابنده ایمن خط طایف خود بخود و کوه
بالا از پرتابنده شد از پرتابنده چنین حال معرفت و درشت بریان و بی غایت که حال بر
لکم نامزد بران شده دست زیر طایف کرده معلوم شود که این پرتابنده و طایف لشکری
بجز آب شیرین رفته پس سحر که ای تقدر برسانیده بعد از وقت سی از پرتابنده از نزدیک
بطلب شاه ظاهر فرستاده شاه ظاهر که دستار از سر بر داشته چنین عجز و شکلی برگاه
سلطان می نماید که از پرتابنده از عیال و خدمت می نمود از آمدن خدمتکار حضرت
سحر مضطرب گشت که سباده بادش و از گفته او از پرتابنده باشد و قاصد قتل گردیده باشد
بر اصل مقدر رسیده بران شده و آن نذر ما اثر خود مبارک شدیم مقارن آن که
دیگر از خوف و ترس گشت و بعد از آنکه گفت گشت که متعجب باید که بطلب شاه
رضا بقضا داده و لازم وصیت بجای آورده اهل بیت را و داغ کرده و خربت بادش و شربت
چون خردم و مسجع بران شده که بر خلاف عاده تا در دوازه استقبال نموده و
گرفته بر بالین عبدالقادر و دست آنچه لازم نیست آنرا عذر است یقین کن
تیمار تمام شاه ظاهر در مضائقه که گفت اول بادش و حقیقت باز نماید از نگاه
فاسک را آنچه دانند و بران شده و گفت انقدر صبر ندارم گشت آنکه بسیار
می بینم که در پرتابنده دیده اسم باین بنام شاه ظاهر که گفت باین خدا میدان من در مضیقه
نحرف اوست که گفتم تا به حقیقت حال اطلاع بنام بران شده و قصه خواجه طایف
تفصیل از گفته شاه ظاهر باطنیان خاطر نام و در دوازه امام و منقبت باین

باید که از گفته فرزند من ظاهر نماید و بران شده از کمال است و خوشحالی از او
میدارند و دیگر خلاف بالا از عیال و خدمت از والد و در آید و هر که میدارند بر سر
چو کوه طایف بویست میزدند گفتند تا به پرتابنده ایمن خط طایف خود بخود و کوه
بالا از پرتابنده شد از پرتابنده چنین حال معرفت و درشت بریان و بی غایت که حال بر
لکم نامزد بران شده دست زیر طایف کرده معلوم شود که این پرتابنده و طایف لشکری
بجز آب شیرین رفته پس سحر که ای تقدر برسانیده بعد از وقت سی از پرتابنده از نزدیک
بطلب شاه ظاهر فرستاده شاه ظاهر که دستار از سر بر داشته چنین عجز و شکلی برگاه
سلطان می نماید که از پرتابنده از عیال و خدمت می نمود از آمدن خدمتکار حضرت
سحر مضطرب گشت که سباده بادش و از گفته او از پرتابنده باشد و قاصد قتل گردیده باشد
بر اصل مقدر رسیده بران شده و آن نذر ما اثر خود مبارک شدیم مقارن آن که
دیگر از خوف و ترس گشت و بعد از آنکه گفت گشت که متعجب باید که بطلب شاه
رضا بقضا داده و لازم وصیت بجای آورده اهل بیت را و داغ کرده و خربت بادش و شربت
چون خردم و مسجع بران شده که بر خلاف عاده تا در دوازه استقبال نموده و
گرفته بر بالین عبدالقادر و دست آنچه لازم نیست آنرا عذر است یقین کن
تیمار تمام شاه ظاهر در مضائقه که گفت اول بادش و حقیقت باز نماید از نگاه
فاسک را آنچه دانند و بران شده و گفت انقدر صبر ندارم گشت آنکه بسیار
می بینم که در پرتابنده دیده اسم باین بنام شاه ظاهر که گفت باین خدا میدان من در مضیقه
نحرف اوست که گفتم تا به حقیقت حال اطلاع بنام بران شده و قصه خواجه طایف
تفصیل از گفته شاه ظاهر باطنیان خاطر نام و در دوازه امام و منقبت باین



که نه ظاهر و نه پنهان هیچ کس از این اتفاق مخفی نگذاشته و منی اندک اندک از اوقات فراغت خود را در
برخی استند و در وقت فراغت کارهای بسیار را از کتب اهل سنت در میان آورده
محت عذرات ابو بکر و حکایت طیب و حجت و غیره و منقح باغ نیک امثال و نیک اندوخت
بر این شاه چون دیدیم علم از شاه ظاهر می شد نه حکایت بهمانی عبد الله و در وقت
بیشتر و منقح کلمات مفید از کتب اهل علم را در مجلس معارف و عارفان و در یکی و یکی از این
و منقح کلمات و در وقت فراغت خود را در میان آورده و در وقت فراغت خود را در میان آورده
روز اعتبار کردند و نام صاحب کتب رضی الله عنهم از خطبه اخذ می نمود و می خواند و می شنید
الکاف نمود و خبر سیاه سلطان نهاد و کوفتی را در یک سر مدخل خسته در انداخت و اظهار
نمودند ظاهر محمد است و در وقت فراغت خود را در میان آورده و در وقت فراغت خود را در میان آورده
در سالن احمد کوفته و بسیاری از کوفتی که با او صحبت می کردند و در وقت فراغت خود را در میان آورده
ای بابو صبا این همه آورده و گفت این سینه را که می بینید و این است از کجا آوردی چون درم
مهرت با کس است صاحب مار الحکره اندر برده و علمای مار او مجلس بحث آهسته کرده زبان
این سبب گفتن درین باب صلی الله علیه و آله گفت محرم آورده است ظاهر را بایست
ظاهر محک گفت تا بران شاه و در این منی صورت خود است اولی آنکه در میان
شاه را از سلطنت مغرور ساخته شهزاده عبد الله در بابادشاهی برادریم الکفاهت ظاهر
را حجت عبرت بسیار است غیر مکرر قبول رسانیده و در اندیشه هزار بار و یاد همراه ملازم محمد
مجاوسی در روزی نزدیک که در صوره حاضر شده و مقصد محاربه صفها را در استند و حاضر شده
ظاهر را با فرزند آن که بگویند سیرده فتنه عظیم قایم هستند بر ائمه و برائی است و افاق کشند و گویند
که در روزی قتل محمد و در آن روز مردم بر برج و باره برآمده و توب و فتنه کردند و عبد الله نیز

و چون عروا از درخت انبیا ظاهر از روی باطل از کتب عاصفت ابن ماله و چون ظاهر
ماه ظاهر که در علم را نشان کرد و در کتب خفیه بود و قریه انداخت و در روزی که در کتب
سوار شوند که همین است که در کتب خفیه و در کتب خفیه خوانند و در آن زمان که
توقف می کردند با چهار صد و در روزی که در علم و غیره می کردند و ظاهر از قتل محمد
ایر سینه را از کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
انواعی ظاهر که در علم را نشان کرد و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
بر کرده و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
علی خود در روزی که در علم را نشان کرد و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
با شرف و سیاه و علمای حاضر و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
تا در آن گرفته و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
شفاعت نمود و بران شاه اگر چه از سر خون او در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
بعد از چهار سال با تمام اسب شاه ظاهر از جسد خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
خونت می کرد و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
عالی بنا کرده و موسوم به جواد گردانید و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
محمد و محمدی از کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
کتاب به نام رسید چون بران شاه و در مقام ترویج مذمت را می نمود و چهار روز
در مقام بلای احمد که در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه
وزیران و قریه و دیگر وقت از کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه و در کتب خفیه





پس چون عید بنده نمودن بشیر و دخول در درگاه و الفاظ شفقت امیر و حکمت کبریا
 گفتن که کسی که ملایان بدست خود دارد و محنت و خشونت نمودن بایستی که بخالد
 خورشید و ابلیس پس قتال و اختلاف مخالفان در شب و اکرانه نمودن مردن
 بر مقتول بدست خود و قتال و جدال نمودن ببار و ساسی مخالفین تا انکه انکه
 کرد پس طایفه از دعوات بایستد که هر چه عامه باشند و او اکل دعوات بسیار
 تا در وجود و برخی کرد و در دعوت روز و شب است بدعت
 نیز خبر باشد اول تعلیل الهی و تفریق حضرت بن و در دعوات در میان آنها
 تا از کتات آنها خود و اهل بدست خود محظوظ مانند حضرت محمد بن سبا و از ان ادا
 بود و دوم تکرار و ادب خود تا بتوفیر حسب کار و پیشین نه خدایه گیان را
 بود و سوم حسب جاه و ریاست و بدست با و در دن ملک و مال خواجه مختار را و در
 کثیر در تفرقه بر حسب جاه و مال بدعی سفارت شده اند و در میان امامیه و اهل
 الخصوص در زمان غیبت حسب الزام و در زمان عباسیه که اکثر اهل نظر ندیده و در میان
 رای و دین و ملکات جمعی و اوقات فروزه ظاهر است یا خفیه و امامیه را نشان
 می دادند و در فتنه طرود آنها می کردند در و آیات دروغ را و در فتنه تا
 جنبه بنده آنها را و در خود آنها رند و محسوس احوال و بدست آنها بسیار رند و احسان
 اولاد خود را و در ارباب خود را و در آنها حلال سازند و ضیافت با مقدم
 رسانند از بن جامعه و کلا و سفره جزا نمودن از فروغ شمع خراب کرده آنها است
 خدایه حسب نزدنی یا مالک مدتی که دوستدارین بدست و اهل این بدست
 حسب توقع داشتن ثوابی از خدا و کم کسی ازین طایفه با بن دعوات و دعوت

[illegible]









گشاده می آید در روز قیامت او را واداد و او را بپوشانند و دعوت خود را بفرستند
و دیگر ملا و کلام شمس را بفرستند و اکثر دعوات ایشان امارای دینی گویند بود و بنا بر آنکه
دست ایشان آمد و علمای بود و طبع ایشان به حدیث ایشان رسیدند مهم همان بن محمد
مصور و عیسی بن محمد بن النعمان و عبد الله بن محمد بن الحسین بن محمد بن الحنفی و القوت
رضوان و محمد بن عماره الکیانی القصب بن الدین و غیره و چون وقت بر نیامد بعد از آن
در رسید از همه و به عامر بن عبد الله و امان بن عماره و ان بن روعی و محمد بن
الحمد که در آنجا بود و درین روز بیست و یکم عالم را رسید بن علی مال و مستقر
و خود را در آن شب بستان و اصل کرد و وظیفه عام را می شد در دعوت گویند که عام خود
سوار شد و بخانه قاضی زاد میرفت و از آنجا بخت و انعام و اکرام و توفیق بمال می کرد
و بعضی از ارباب تواریخ نوشته اند که عام که آنجا بود و وقت در وی حلیه صوفیه
بود علی صبر را حقدان حلیه نمود و از حال و ترقی مال او خبر داد و با خود داشت و وقت
او را بر گشت و علوم خود و خلیفه حش و این کتاب الصور از ذخایر عظیم بود و نزد مردم
و علمی حکمرانان بسیار در دل اسوخ گرفت و مردمی بود در آن وقت که تحصیل علوم
و کلامیه و حکمیه و فقهیه بود حسن نمود و در دولت عبید بن کعبه بن عبد الله بن
وضع ماند گویند تا با نزد سال مردم راج می گنجد و اما در آن روز هم بود و در آن
و احسان و انعام خواص و عوام آغاز نهاد اما گاه در سنه چهار صد و سی و هفت بود
در جبال بن راکه و با شمس که بخت رفعت گرفت و عهد و پیمان خود را از مردم
را بجز آنکه بحدید دعوت نماند و بخت مستقر بعضی از مردم بگرفتند و مردم بسیار کرد
چهار ساله از آن بود و ملکه حنیفه بنیاد نهاد و نظایر بارش بر سر عامه که حاجت داشتند

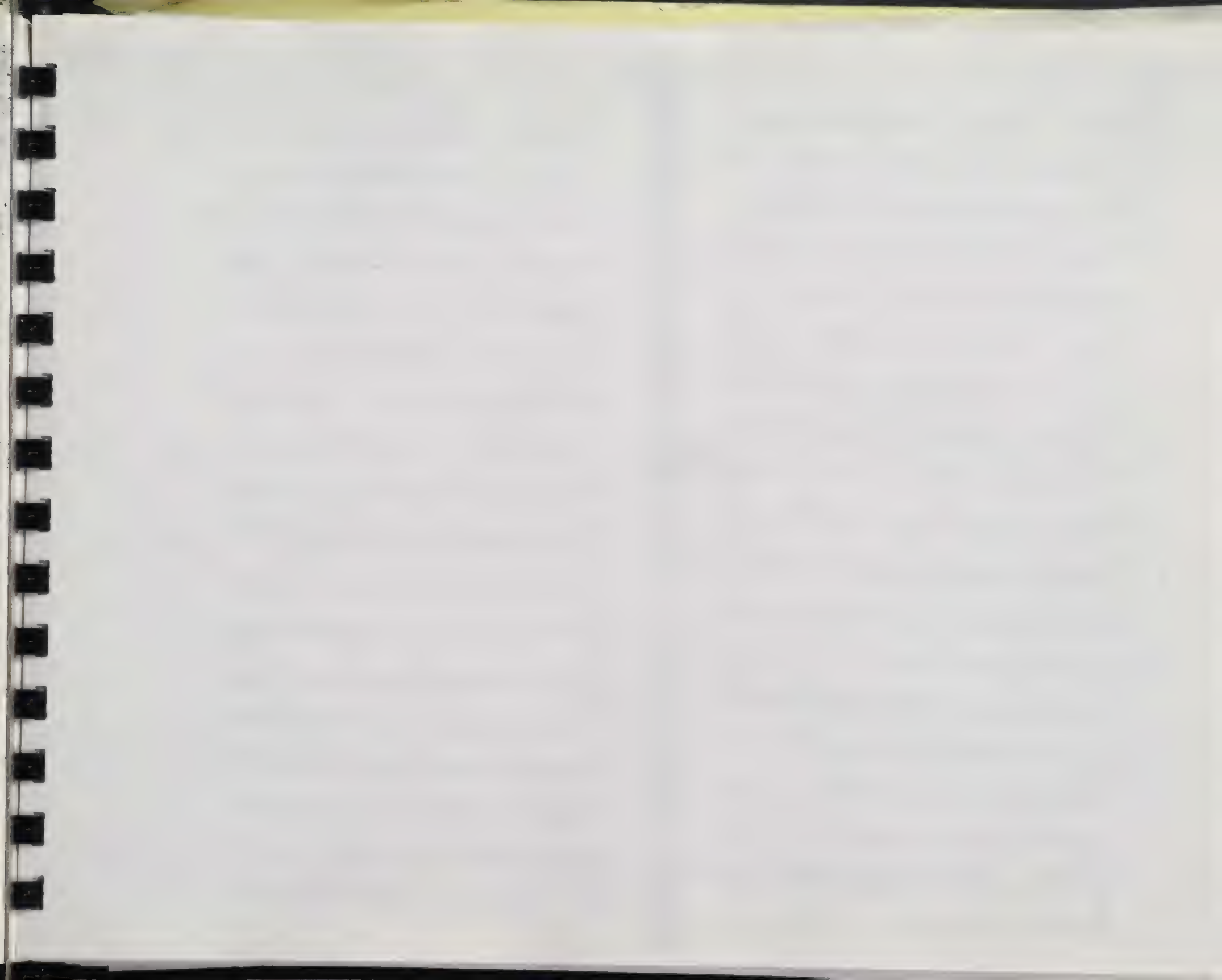
۲۸

و در آن روز که بیست و یکم بیات داشت و در قیامت که کمال طلب او بود حلیه
می گفت تا آنکه یک کتیک خورشید و در آن روز که با او است ملک و خورشید و در آن روز که کتیک
به تیر و رئیس عامه فرستاد و او با آن کتیک شرف و شرف شد و در آن چهار صد و سی و هفت
در و بر سیدان کتیک بیست تمام را بر سر داد و کتیک و در چهار صد و سی و هفت
در آن اجازت به حال آنکست دعوت را بلند سازم و هر جا که می گویید که می گویید که
بسیار در آن وقت افکار و فلاح بسیار است آورد و در عید و سال و عید و سال
م ملک بن را حقد و خود خست و اکثر اهل بن بنیاد و به مردم می نمود و در آن روز که
و بنیاد و در آن وقت که خود را در آن روز که یکصد و شصت و شصت بود از آنجا که
دو روز در آن بود و چون بدیدی را که او را امر می نمود که بپایان نجات تمام که او را
گفته بود و بگویند و در آن روز که بگویند اما گاه بر وقت او رسید و او بی خبر بود و مردم
قلبی از وقت نبرد او و بگویند و اکثر فرج متفرق شده و بخواج خود رفته بودند و درین حال او را
گشتند و او را از آن روز که بر او را در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند
و در آن عالم دعا می نمود و به حال بن زک که از بنیاد که در آن زمان طاف عبیدی بود و از آن
را می نمود و اما در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را
حسب تاریخ بنیاد و در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را
را قبول کرده و در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را
و در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را
بیشتر شد و دفعه دفعه بپایان بن بنیاد و به حال بن زک که از بنیاد که در آن زمان طاف عبیدی بود و از آن
عید و در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را
عید و در آن وقت که بگویند و در آن وقت که او را بکشتند و در آن وقت که او را









محل که در تقویر من امر با تو توقف و قتل در زندان صورت داشت که بکدام احاطت
و کوی این سربلوطی می توانم در دو لیکن بعد از طاعت و در آن زمان قتل کرد و مقرر
که چون بر عثمان عقیقت شد او نیز رعایتی را در آن کرد که بکدام قبول خواهد کرد چون در
نامه بر تو عرض نماید قبول فرمای و غنا و عقلا حضور ندارد و در بیت پناه بر غیر مقرر
و اگر این کلام را از عمر و عاصی حل بر عقیقت نموده و فرموده حق نصیحت نماید و خداوند
نرا جزا فرماید و چون خاطر از امر من رجوع کرد اندر عثمان بن العفیف رفت و عقیقت
فرجیه بود و در وقت از تو و من و اهل بیت گفت عبد الرحمن این امر را به
عرض کن تا بیکه توقف و قتل قبول کنی و بر شرط که اگر نامی بی الحال منم که در بی تا عقیقت
مسلمانان بر تو قرار گیرد و الا علی از تو خواهد بود و عثمان را در انظار استوار است از راه
من محرم خواهد بود و عبد الرحمن عقیقت رسیده گفت که بعد از مقدار از آن سببیم که رسیده
بود عبد الرحمن بخانه من که در حال آنکه من در رهسپار بودم فریاد و اضطراب تمام فریاد
سبب از تمام در اندام و صورت افسوس من این معراج گفت که بر خیر لانه رفت و عاقبت
خداوند کند که من درین سبب بنوم نموده بکمال نمودم و بر لبها سترحت نمودم و بر
سعد را بر سر سار و اسب بجا و نه و مظهرت من سرور و خاطر فریاد ازین
مهم که من بموجب فرموده قتل شده و بی الحال نزد پدر و رفیق و رستگاری حضور من نمودم
و در زمانی تک بر روی و رفت نموده بطریق مشاهه با این من داده که بسیار
و روایتی که نزد پدر و عبد الرحمن گفتند شب آنست که این نصیحت اهل بیت
تفویض نمایی صحتی علم و علم و در شجاعت و ایمان و دیانت و صفات و صفات آنها
در علم و حکومت و قیام و فضل و قیام در دفع خصومت ما بزرگ تر است حضرت علی علیه السلام

عظیم تر است و من ماقال این عر و در آن حال لا محقق است و عادت کنایه
طالوا و القصص در زمین عوام و در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب
التماس حضور در نماز من و او را از من خواستند و این سبب را شرف و احسان مقرر و ساخته اند
و با هم مشاورت آغاز کردند و کلامی از حدیث این جناب ارفع شد که هر کس از کلام
بزرگ و عظیم و مسموع و بی شک و گامی طریقه محافت ملک و راسته جناب است
بیاورد و در کلمات کلام این منم و در منم نمی نمودم و در منم
خانه که ایضا علی بن ابی طالب در علی بن ابی طالب و در حال آنکه در آن
داشت منم از آن جهت که اگر غیر او را مادی خلافت اختیار کنند با کوی اطاعت نمی آید
عثمان را در زمین عوام و در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب
که امشب نزد عبد الرحمن است و پدر و محمد در آن علی بن ابی طالب بر سببیم که
که منم بنمایند و پدر و محمد در آن علی بن ابی طالب در آن سبب که در سیر و اجابت
عبارت داده است و عثمان و با عبد الرحمن نه حاجی و نه دره مشغول گشته تا راس
که مودن او را با در منم و سبب و در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب
الا که نصیحت با علم و در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب
صحنه با نزع شد و عبد الرحمن محض و علی بن ابی طالب در آن سبب که در سیر و اجابت
که در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب در آن سبب که در سیر و اجابت
و سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب در آن سبب که در سیر و اجابت
خلافت اختیار کند و فرموده خداوند رسول صلی الله علیه و آله و سلم و منم و در آن سبب که در سیر و اجابت
فرموده و با علم و در آن سبب که در سیر و اجابت نموده گفت نزد علی بن ابی طالب در آن سبب که در سیر و اجابت



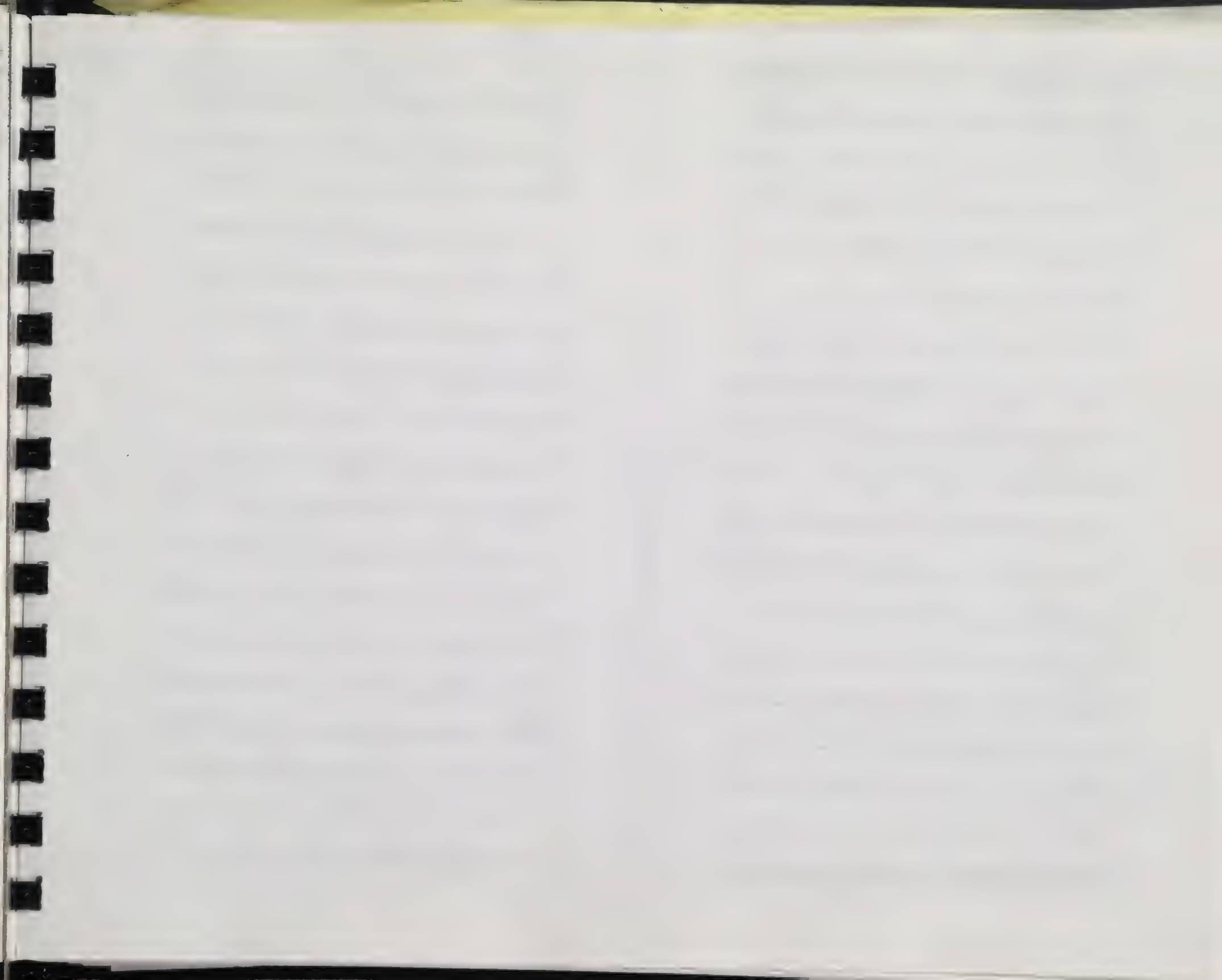


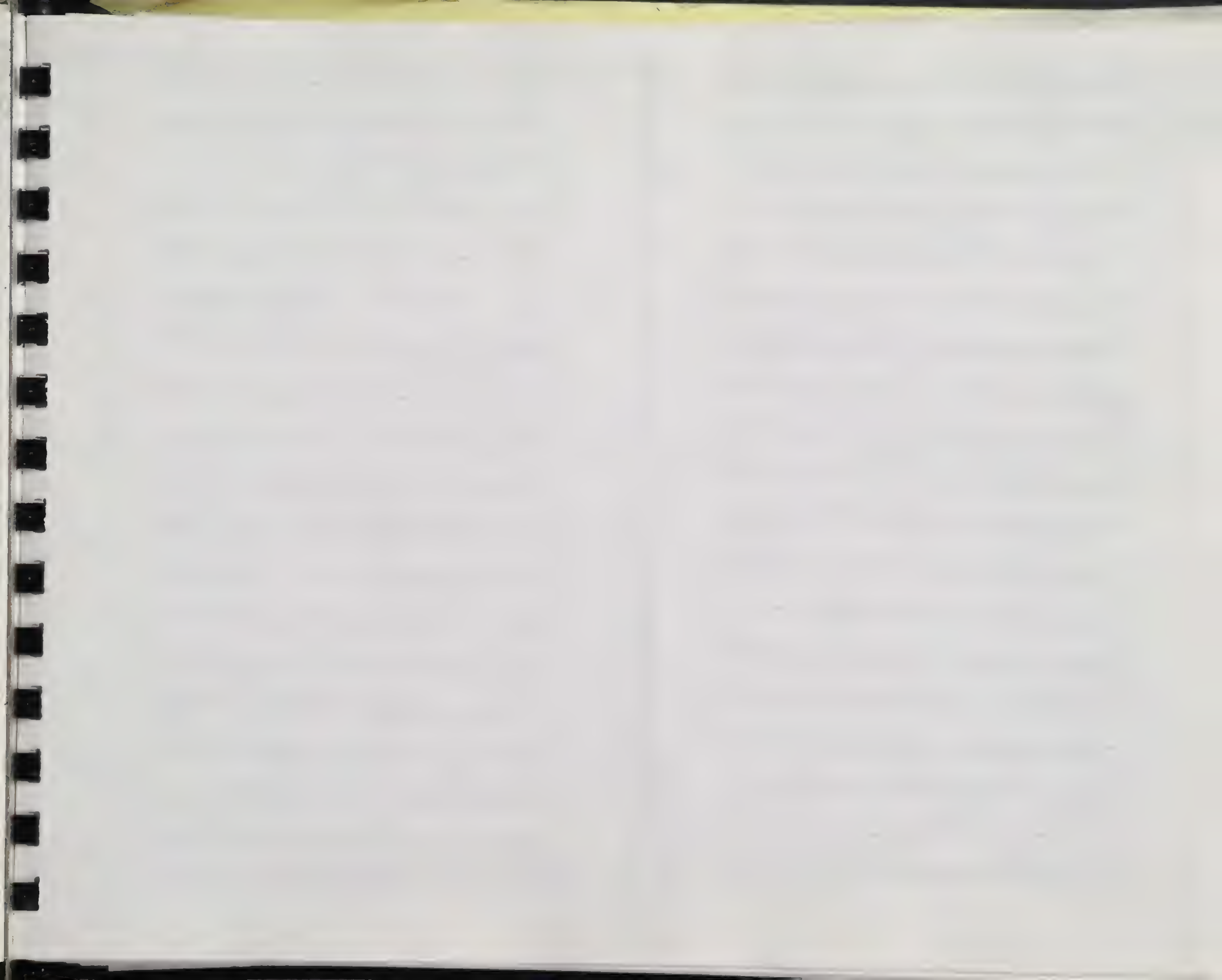




علی عثمان و کائنات قول و الله ان کنت لانی الراجی فاحضره علی عثمان ففصل عن الوجود
و الوجه فلما سمی الشریک لم یخرج الی غیره لم یصلین فیما یقع به و مرنا بحد الله بحمد
بن روح الکرامی او مریم راکب من الله تبرک لوه عن عثمان ففصل عن حال عمر و اهل الکوفه
و الوصل و الملکوت فی التارخ ثم راکب الی خزیف و ففصل عن غنا و فقراء
عبد الله و الفات فرقة او یسما ففصل سلامه بن روح یا منشر قرین الی کون و یوم و سن
باب نکسر نموده ففصل ثم اردناه ان یخرج الحق من حارة الباطل لیکن اناس فی الامر
سواء و و کذا و وجه الفار است که هم درین سال عشر خیم افروخته بکند بر سر مردان
بن الحکم انرا یا یفصل برادر هم خرید عثمان است یخبر برادرینا ربوبی از نانی داشت
را اهل بنیه باین امر عثمان بر عیبت وطن کرده اندای روزی یسما الاجاب غیره بن
السیر و در سال سب و نه یجری بمقدسه علی صاحبها الف الف تحه سلام بنیت ج خانه
کعبه از مدینه بکشد رفت و جمعی از اعیان اهل بیت و فوجی از اکابر مهاجرین و زمره از نو
انصار نیز موافقت و مرافقت اختیار کردند و چون منزل منی نزدیک نمودند فرموده انصاف
مسافر برده و می بودند و اقوام حج و بیت الحرام را در آن سرای پرده جمع فرمود باطعام و اکرام
و انعام مخصوص حجت و علم العیت و جنت و در نظر اثرات ممالک و اطراف مساکین و احوال
آن صیغ نزد سرکف و وضع بنیاست بدین وسیع نموده و آن طرز نشانی را اهل بیت
و در او ان نعمت بانه ان کسی از اهل من برین امر اقدام نموده بود از اول صلی الله علیه
سلم برسد که غنیمت چه چیز است که در حجت منی نصف کنیم فرمود لانی مناج من سق و
در آن شهر از و جمع عروقات نازک را بر کوهی را عرفا ضعیفی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اهل

صالحین و غیره و حق و در آن موضع در آنجا حج تفرقه نموده و در حجت منی بکند و اندوخته و بر
نا ان مقام و طایفه را مریدان شده بود و چهار رکعت کند و در این منی و غیره حجت که غنای نام
مبارکت نام و باین امر غیرت را از وی بکند و بفرموده گفتد امیر مومنان عثمان
فلا تکتبتم فی رخصه و کتبت باعنه فمؤذونام اهل کمال ان نام را اسبق بقتضای حاجه صلی
او داشته مذمت کردند که رخصه او بیا علی بن ابی طالب و عبد الرحمن بن عوف بن زید و غیره
حجت را باین منی بقتضای سر برده را از بنیای رفع کرده کلام را جواب را بنی زفت و فضا نام
را چنین جواب گفت من را رسیده اند که حج بمن می گویند ناز بخدمت دور است بخشش نموده بر آن
امیر مومنان عثمان و در کتبت که از او و حال کند و در آنجا و اهل نموده و در طایفه اهل
دار و در یمن است که اهل ان می گویند عبد الرحمن بن عوف گفت در غلام که تو الفار کوی
تر است منی و اخرج منیت اما در کفنی که در کتبت تمام اهل خود را برفت که غنای از کتبت مردن
توانی بر دنیا خالف است زیرا باید کرد و اخیاف منی که اوال در طایفه دارم بیان طایفه و
و شیره سه شبان روز است قول غلط حج بمن وجب ترک طایفه رضیه تحریر و سر است
سختن منیت گفت این را میست که مراد می نموده و عبد الرحمن بن عثمان بر در آن
نمبرانی خویش را حجت کرد و در راه با این مسافر طایفه شده از وی پرسید که ناز بکند که در
این مسافر گفت طایفه موجب شد و فتنه من هم متاثره لایق تمام نمود عبد الرحمن
با اصحاب خود و در کتبت که از او و اما بعد از منی و فضا الفی نقشه چهار کرد و در و با طایفه اهل
طایفه که قصد پرش کرده طایخان در شان عثمان کردند این دو امر بود که برخلاف سنت بنی
علی الله علیه و سلم را در می چهار شده و بعد از سال از قبیله حبشه زنی را ترود می آوردند که
کعبه از عقد اخراج و خلوت صبیحه بن شمس را فرستاده عثمان حکم کرد که بنی امیه را علی بن





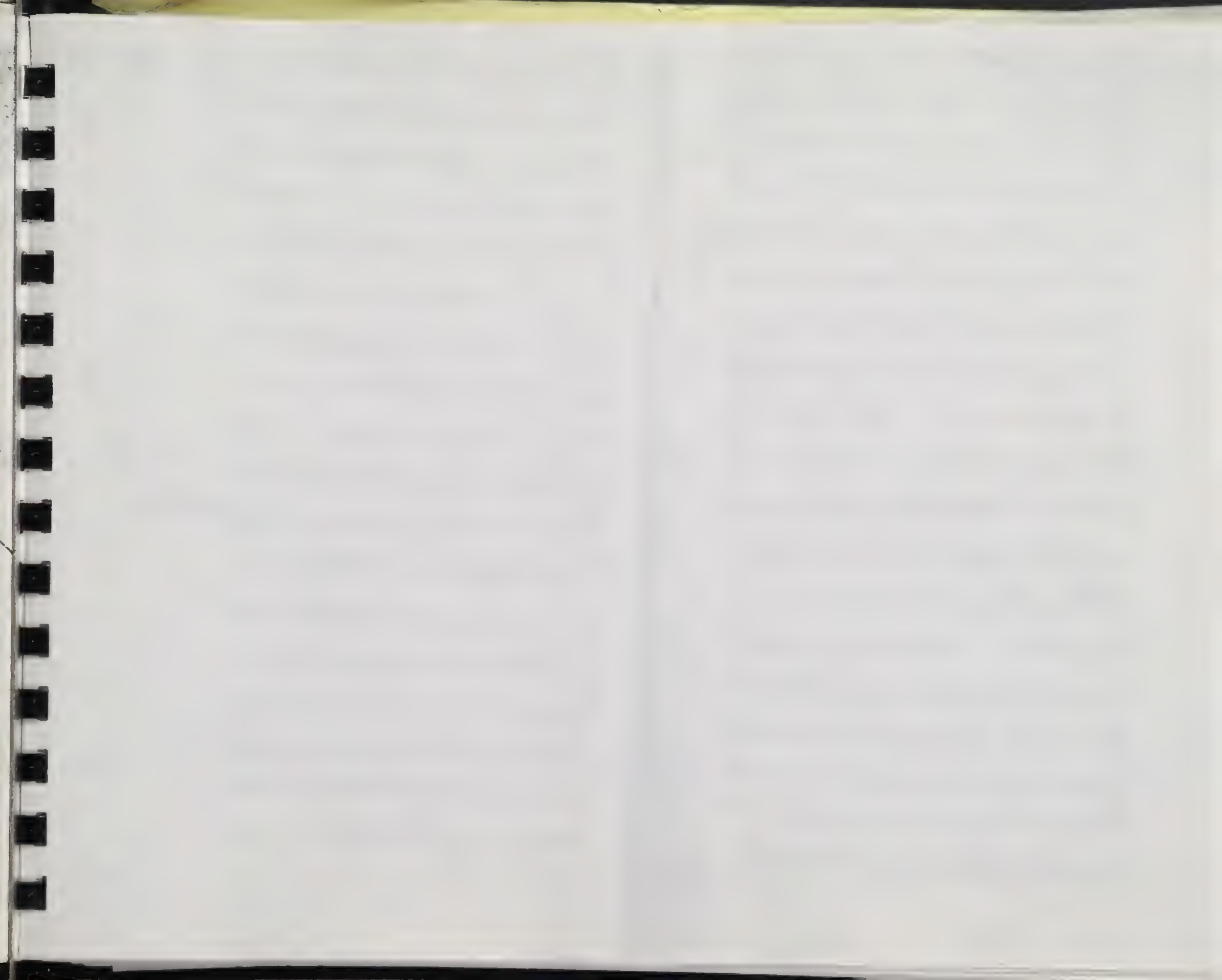






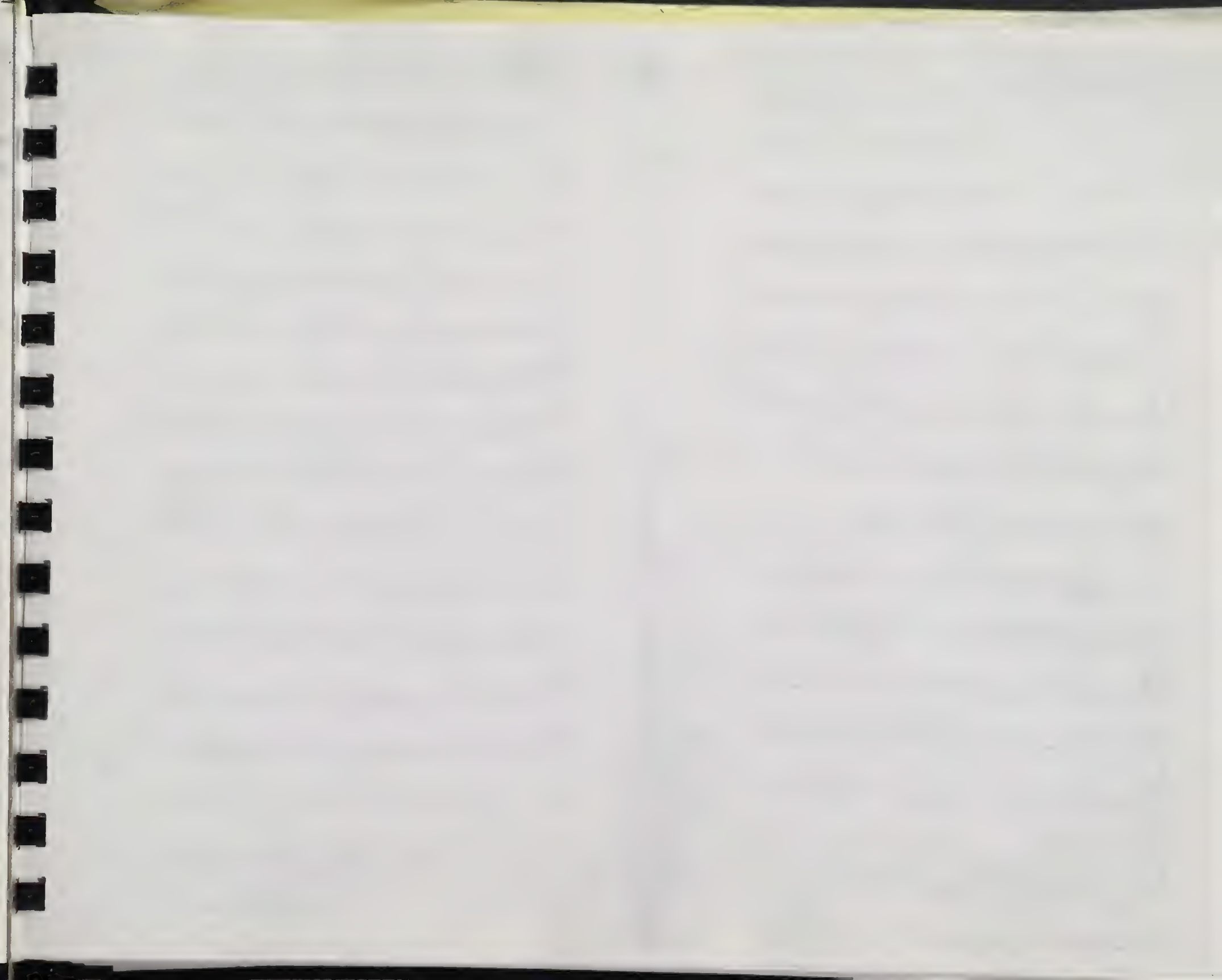
است که از ایشان گفت در کشته آن امور که موجب نقص عیب نخواهند گشت
و نقصی که بنی فی الخوص علی غریب کند و ک عمل فراموشی و نسیم ناقص است اعظم
است این هم فصل علی و منه فلا سلب الرحمن عنی الا عا دیا هم بخوار عمن است
فما صتیها و وچا فانسو فی فاکتبت العالیان از دشمن شنو سیرت خود که است
هر آنچه از تو آید خشمش نکوست و ترش روی بهتر کند سر زشتی که بیا از تو
شیرین بفرستد و بال است دادن بر خود متذکر که در روی بکشمش بود و بسود
و بحمد الله صحبت رسول الله علیه و سلم ترا دوست داده و دایمی افکار با
تو نقاب از تاب از و وجه الکافی معانی آیات بنیات قرآنی شنوده و محبت
مرتبه اولی است و در هر روز حجتی در مقام ویرا شنوده و در هر روز و ضعیف
شیر از تو نمایی ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما می دانستند تو نیز
در هر چه گوید از شرف و فضل جامع الی در امر تبه و دامادی و از مرتبه اولی
سبب با حضرت کشیده که از تبه ترا زوده و قدم ایشان بساط الکاح شست با
نه محبوره و در بنیکه طریقت درین نجابت واضح و صبیح است و بنیان شرف است او
نجابت محکم و متیقن و افضل عباد الله و بادشاه عادل است که مامور است او
تاج هدایت و امتد افزین در رشته و قامت باقیمت او و در واج اقامت و
سنت معلومه و امانت و انبیا بیعت مکره معزم و میراسته باشد از
و شایسته باید که بر زبان بود و امور سخن صاحب دقار بود و هر چه در باب هر
کنین گوید همه در و رفیق عقل و دین گوید اما ای سبب که شش جدید است

در جواب نامه سرور در جان سرگشته به سر سجد بر پیشانی و درج و توبه
 تمیز و تفصیل هر یک اعلام در سبک است و در آن سبک از خود و از تالیفات
 جایز ظالم است که امانت نیست معلومه و اجایی بدعت سکره و ابواب است بر وجه
 کتب بدین خدای گنیم ترا از سطوت و عظمت خداوند تعالی بدین سبک که عذاب او شدید
 است از عذاب او جای ترس و بیم است و از سبک صلی الله علیه و سلم شنیده ام که خلیفه
 اهل فتنه بر خلاف بر سر بر خلاف قبل آرند و بعد از آن فتح باب فتنه و قتال شود
 تا قیام قیامت لطیفی نماید از عذبه تورا کرد و گویان با من تا آن خلیفه تو نباشی
 نشد با و است سخن بر کین اما کار چهار تا بود ای سرور من اخوانی که کسی را از سر تو
 سخن تو خود بگفتا چه نه نیکوست باید که سر باب امور که داعی و باعث بر خلاف
 و اختلاف این جماعت است و چه به لغو نامی تا عاقبت الامر طریق نداشت و تمام
 و قامت به جای و طلاق از صفت فتنه و درشت مجاهد انس و راحت در جهت توبه
 قرار یابند و در بدل خود را از قاصد و انقیاد امام رضى بر تانند و نعمت حاصل
 حکیم و برادر دعا و مدد است که شهادت نشی منگویی و در رفتی کنی و با لحد فیض شمع
 و در لعل میل احسان و خدیو از نفوس ظلم ظالم و غیب در اشفاق و ترحم و
 دعا یا در زیر دستان و اشغال این معانی عباراتی بر بیع جان فرموده و بعد از آن که
 احاطت دلالت نامه سر لطیف و بر اسم معظله کما حق و منشی تمام کرد و اخذ و حکام
 خلیفه فرجام خود را با تمام رسانید و از نورین آغاز بقلم نموده گفت یا علی الخیر
 خدات و البکار و کار و از آن صحاح اجبه و صلاح و نام خود بر صفت بیان مبلره
 شنیده و دوستی شد خدا و آن که اگر تو بجای من بودی من گزین ترا بر صدر جم و











مردی را بر سر پا برد و با او بیادید و بار آورد و کلاه را بر سر او نهاد
که چون که من به چشم دیده بودم که او را در میان غنایان گفت
و من هم می دیدم که با این سخن که مردم را بر او می کردند و با مردم این خطا
و چه می گفت با جماعت که شایسته بود این در کردار او کرده و این مانده که بگوید
و عادت کرده اند با این که از ملک دست بماند و در میان درخت
امیر از وی خبر و شیر با مردم گفته است از آنکه خواست مردم را بر او و از مردم را
با رکنند و جسم از این نیز و علی بن رضی الله عنه از مردم و مردم را این که بود و بفرستند
علی بن عبد الرحمن بن اسود بن شمر برسد که حیدر عثمان حاضر بودی گفت اری گفت و
منه اوله مردان حاضر بودی به این است که این مردم تقریری گفته گفت اری جواب است
ما بر این گفت گفت که در میان غنایان خطا می کرد و گاه تا گاه که با او
از آنکه خانه خودی شایسته بود و این از غنایان او بودی چشمی که بر قطع حدیث
از این بجای می آری و در میان او است که او را در کار می می بینم و این که او را
رومی می نماید و از این که در علم و حصول بر این فضل و کمال
سال بود و با وی ملاقات می نماید و او را احتیاج از این است و وی واده تا بر خاطرش
به میداند و از این قال بیعتش وی مردم از وی نظر زد و بهر درش که خواست
برود و به از زحمت و زحمت از این که در میان غنایان رفت و گفت
مانده که این که با او ملاقات می نماید و او را در کار می می بینم و این که او را
خویشتر است مانده که این که با او ملاقات می نماید و او را در کار می می بینم و این که او را

را می دید و به چشم دیده بودم که او را در میان غنایان گفت
و من هم می دیدم که با این سخن که مردم را بر او می کردند و با مردم این خطا
و چه می گفت با جماعت که شایسته بود این در کردار او کرده و این مانده که بگوید
و عادت کرده اند با این که از ملک دست بماند و در میان درخت
امیر از وی خبر و شیر با مردم گفته است از آنکه خواست مردم را بر او و از مردم را
با رکنند و جسم از این نیز و علی بن رضی الله عنه از مردم و مردم را این که بود و بفرستند
علی بن عبد الرحمن بن اسود بن شمر برسد که حیدر عثمان حاضر بودی گفت اری گفت و
منه اوله مردان حاضر بودی به این است که این مردم تقریری گفته گفت اری جواب است
ما بر این گفت گفت که در میان غنایان خطا می کرد و گاه تا گاه که با او
از آنکه خانه خودی شایسته بود و این از غنایان او بودی چشمی که بر قطع حدیث
از این بجای می آری و در میان او است که او را در کار می می بینم و این که او را
رومی می نماید و از این که در علم و حصول بر این فضل و کمال
سال بود و با وی ملاقات می نماید و او را احتیاج از این است و وی واده تا بر خاطرش
به میداند و از این قال بیعتش وی مردم از وی نظر زد و بهر درش که خواست
برود و به از زحمت و زحمت از این که در میان غنایان رفت و گفت
مانده که این که با او ملاقات می نماید و او را در کار می می بینم و این که او را
خویشتر است مانده که این که با او ملاقات می نماید و او را در کار می می بینم و این که او را



[illegible][illegible]





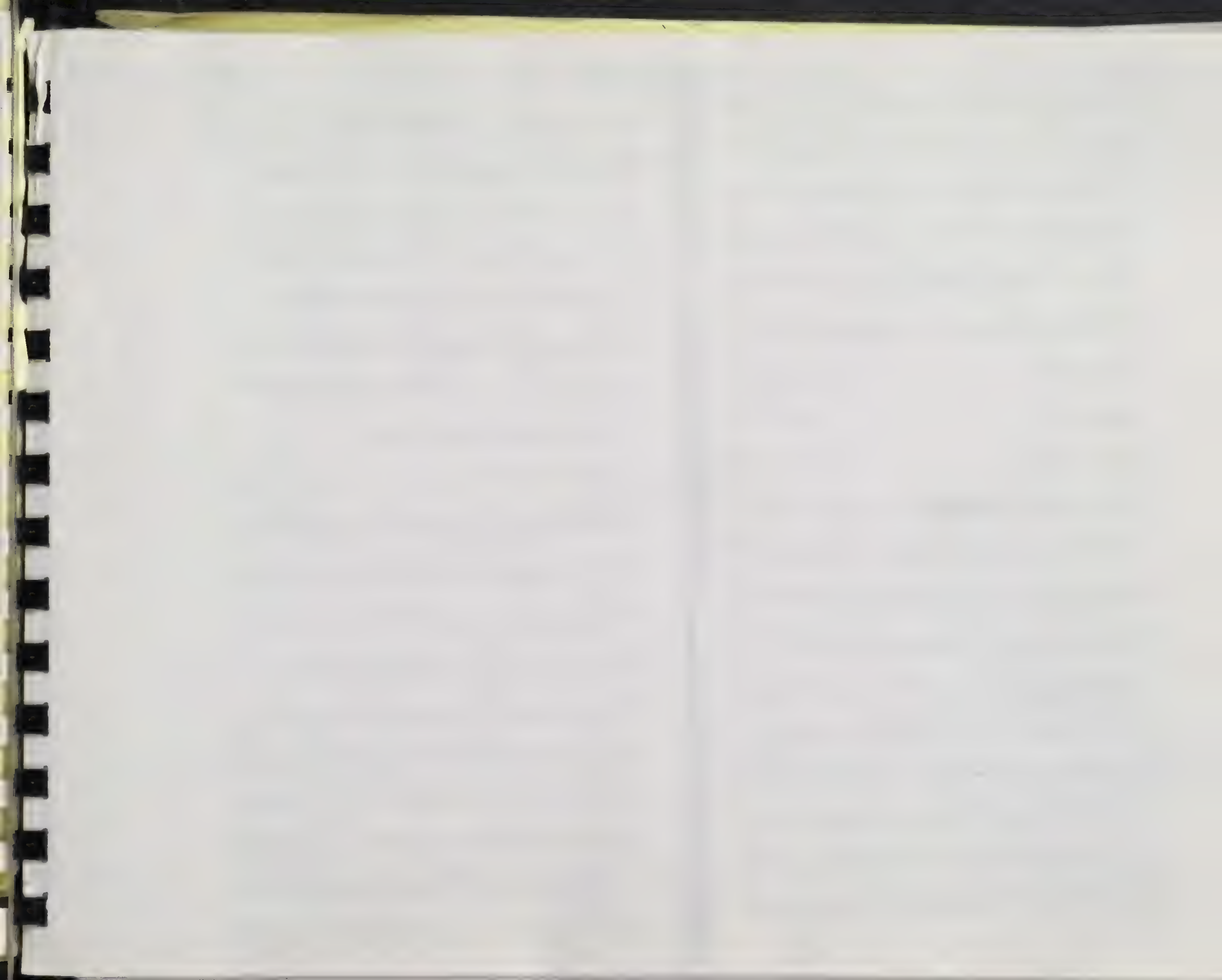
موتی

المخوفه و بخت عظيمه فايده ببارت ترجمه انرا كه حسب انما صحت است ترجمه نمود كه در اين سوره
از زم زمي دلت كرده كه گفت خلافت عثمان نادر نند و
بلات ان ناخوشي نداشت بلكه ترشيزن بر ابيبار و
و انكه و عثمان ملائكت مي كرد بعد ترشيزان

خود را با بارت میفرستاد و از سبب المال با ایشان در ادوی با این تاویل کردی که خداوند تعالی
رحم و مروت خود را بر این منی برافزود و میفرستاد
و همه حسب را بر این روش را میبرد و میبرد
و در حال
م و در سرش انداخته و در باده نخل خاکی
چون بود گفت از لذت که بخت بن خود نشسته سبیل مبداء و منی امیر از از شربت و از سبب سبیل
و از امیر از منی بوجود آمده که باعث ملائت و التفاف صحابه گشت حتی که جماعه از صحابه است
و خلافت و بر امیر کرده داشتند و درین عثمان عتاب کردند که امیر از نظم بسیار می کشیدند
که آنها را عزل کنند و دیگر بجای آنها تعیین کنند که بشمار میگردند و در دین چون از عثمان
عزل آنها نمزداد و خود را بجای آنها گزیند و دیگر را میزد و در میان
تقریبی با سید علی بن عمر از امیر بن عبد الرحمن است و باین طرح بود و در نهایت بحر تعیین گردید
و در سال در انجا حکومت کرد و جماعه از اهل مکه که از عبد الله بن ابی سرح ششم و در حدیث الحجاب ششم
اند و او را خواهر کرد و عثمان بعد از آن خط نوشت که نوشته فرستاد و از آن که در میان این خط نوشته
رسید و بن خود و از نظم باز نیامد حتی که جماعه حتی که در خواهر آمده بودند و عثمان را بقتل کردند
و امیر که عبد الله از نظم باز نیامد ملک شمر شد و نظم را همان خود در دست عبد الله گذاشت



[illegible][illegible]



Handwritten text in Arabic script, likely a religious or historical document. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines across the page. The script is cursive and somewhat faded, with some ink bleed-through visible from the reverse side. The left margin shows the binding of the book.

Handwritten text in Arabic script, continuing from the left page. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines. The script is cursive and somewhat faded, with some ink bleed-through visible from the reverse side. The right margin is relatively clear.

